Copyright © King Saud University

٢١٨ ش

(شرح الحصن الحصين) ، كتب في القرن الثاني عشر الهجرى تقديرا .

٣٣١ ق ٢٠ س ٢٦×٥ر١٥سم

٣٤٣٤ نسخة حسنة ناقصة الأول خطها تعليق بها آثار تلويث ، اوراقها منفرطة .

- شرح باللغة الفارسية .

كشف الظنون ١ : ٦٦٩

١- الشعر والتقاليد والاخلاق الاسلامية

أ- تاريخ النسخ .

Copyright © King Saud University

و در بعضی حواشی است از حدیث ام عطیه و در نسخه شیخ کرد و مصنف ع کرده‌اند خط
مصو است ع رمز بزار است مکان رمز ترمذی لبسط یدین یعنی گستردن و کشاده
کردن داعی هر دو دست را که بطن هر دو کف بسوی آسمان باشد و میان
هر دو کف فرجه باشد اگر چه اندک بود و یکی از کفین بر دیگری نهد اگر چه عذری
باشد مانند شدت سرما و اشارت کند بمسبحه که همین اشارت قایم مقام
لبسط کفین است کذا فی المنیة و در اصول سته مروی است از ابو حمید ساعدی و انس
و غیرهما رفع یدین ای برداشتن داعی هر دو دست را از هر دو زانو بسوی جهت آسمان
که قبله دعا است ط س ق و ان یکون رفعهما حذو المنکبین د ت س
د ای کتفیهما مر الحذو کالغزو و یقال حذوت النعل بالنعل اذا قدرت کل واحدة
علی صاحبتها منکب بکسر عین بن بازو و کتف یعنی در سنن ابو داود و مسند
امام احمد و صحیح مستدرک حاکم مروی است از حدیث ابن عباس رض برداشتن
داعی هر دو دست را در موضعی که مسنون است آن برداشتن در مقابل و
محاذی منکبین فلا یرفعان فی نحو حال الطواف کما یفعله العامة حین یدعو بعض
الائمة و در منیه است که مستحب برداشتن یدین است در مقابل سینه داعی و
همچنین روایت کرده است ابن عباس رض از فعل رسول خدا صلی الله علیه و سلم
و مروی است از انس رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم برمیداشت
هر دو دست خود را در دعا تا حدی که دیده می شد سپیدی هر دو بغل مبارک
آنحضرت را پس در رفع یدین سه قول است و امام تورپشتی گفته است
مستحب آنست که مبالغه کند در رفع یدین بر اندازه فقر و احتیاج هر چند
که حاجت امس و درازی یدین اند و در بعضی شروح است که از جمله ادب

دعوت است هم بدین وجه مبسوط کردن اصابع مضموم بسوی جانب قبله و در لس ب
دعای این مرد دید که راوی محقق نیست کشف بدین داعی است تا شبهه دور است
از آستین وغیره که سبب حجاب بدین است و دال بر اعجاب یا کراهت اگر آنکه عذر رسما
یا غیر آن در آستین باشد و در اکثر نسخ صحیحه بجای رمز مذکور لفظ مو مسطور است
که علامت موقوف است لیکن بعد از رقم مو رمز هیچ کتاب مرقوم نیست
تا دانسته شود که در آن کتاب موقوف است چنانکه مصرح در دیباچه گفته
و حال آنکه کشف بدین قول خطابی است که یکی از شراح صحیح مسلم است موقوف
مطلق حدیث صحابی است و اطلاق موقوف اگرچه مقید است بر قول تابعی آمده است
لیکن خطابی متأخر است نه از جمله راویان است و نه از جمله مخرجان پس رمز
موانی وجهی ندارد کذا فی بعض الشروح **متن** وَالتَّأَدُّبُ **م د ت س**
وَالْخُشُوعُ **مص** وَالتَّمَسْكُنُ مَعَ الْخُضُوعِ **ت** خشوع و خضوع
فروتنی کردن از باب فتح تمسکن بیچاره شدن یعنی در صحیح مسلم و سنن
ابوداود و ترمذی و نسائی مروی است از علی مرتضی کرم الله وجهه تأدب
ای طلب کردن داعی ادب را در ظاهر و باطن و در گفتار و کردار و متصف بودن
او بمکارم اخلاق مانند صدق و عفت و امانت و سخاوت و غیرها و در مصنف
ابوبکر ابن ابی شیبه مروی است از مسلم بن یسار تابعی و موقوف است بر
مسلم خشوع ای خوف یا تذلل مسلم تابعی گفته لَوْ كُنْتَ بَيْنَ يَدَيْ مَلِكٍ
تَطْلُبُ حَاجَةً لَسَرَّكَ اَنْ تَكُوْنَ خَاشِعًا و اظهر آنست که مراد بخشوع سکون
باطن است که مستلزم سکون ظاهر است چنانکه آنحضرت چون دید شخصی را که بازی
میکرد بریش خود در نماز فرمود لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی

ثم ٦ صومعه

هُمْ فِيْ صَلٰوتِهِمْ خَاشِعُوْنَ رُوِيَ اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُصَلِّيْ رَافِعًا بَصَرَهُ
اِلَى السَّمَاءِ فَلَمَّا نَزَلَتْ رَمٰى بِبَصَرِهِ نَحْوَ مَسْجِدِهِ علی ما ذکره القاضی البیضاوی
و نوشتن علامت موقوف بعد ازین نیز خالی از مسامحت نیست و در سنن ترمذی
مروی است از حدیث فضل بن عباس رضی الله عنه تمسکن ای اظهار داعی
مسکنت و ذلت را یا طلب سکون یا فروتنی جمیع اعضا و لهذا گفته اند که ذکر
خشوع مستغنی عنه است **متن** وَاَنْ لَا يَرْفَعَ بَصَرَهُ اِلَى السَّمَاءِ
س وَاَنْ يَسْاَلَ اللّٰهَ تَعَالٰی بِاَسْمَائِهِ الْحُسْنٰی وَصِفَاتِهِ
الْعُلٰی **ا حب مس** یعنی در صحیح مسلم و سنن نسائی مروی است از حدیث
ابو هریره رضی الله عنه بلند ناکردن داعی چشم خود را بسوی آسمان ای وقتی
که دعا کند در نماز و آن حدیث این است لَيَنْتَهِيَنَّ اَقْوَامٌ عَنْ رَفْعِهِمْ اَبْصَارَهُمْ
عِنْدَ الدُّعَاءِ فِي الصَّلٰوةِ اَوْ لَتُخْطَفَنَّ اَبْصَارُهُمْ و قاضی عیاض گفته که
کراهت رفع بصر بسوی آسمان در دعا در غیر نماز مختلف فیها است فکرهه
شریح و آخرون و در بعضی شروح است که مکروه بودن آن رفع در غیر نماز
ظاهر است چه علتی که در حالت نماز گفته اند یعنی توهم جهت در حق خدا موجود است
در غیر نماز نیز و تقیید آنحضرت بحالت نماز برای زیادت اهتمام است بنماز
وارد است بسوی آن که اگر آن رفع از آداب مستحسنه می بود هر آینه نماز بهتر
می بود بآن از غیر نماز و در صحیح ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم مروی است از ابن
مسعود رضی الله عنه دعا کردن داعی است خدای تعالی را بجمیع نامهای او که
حسنی است مونث احسن است و صفت کاشفه اسماست ای مستحسن است
شرعا و عقلا و حسا قال الله تعالی وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا وَ

و بجمیع صفتهای او که شبه ... علی جمیع علیات

اعلی و عطف صفات بر اسما تفسیری است یا مراد از اسما اسم علم و از صفات

اسم وصفی و قیل عطف خاص است بر عام و سبب استحباب این ادب

که سوال ادخل است در قبولیت از توسل بیک اسم یا بیک صفت متن وَ

اَنْ يَجْتَنِبَ السَّجْعَ وَتَكَلُّفَهُ خ وَاَنْ لَا يَتَكَلَّفَ التَّغَنِّي

بِالْاَنْغَامِ مو سجع سخن با قافیه گفتن تکلف رنج بر خود نهادن تغنی

سرائیدن از غنا بکسر و مد که بمعنی سرود است و غنا بکسر و قصر بمعنی توانگری است

نغم آواز خوب انغام جمع کو س و از اس قوله وان تجنب و در نسخه ایست

وان تجنب یعنی در صحیح بخاری مروی است از عکرمه از ابن عباس رضی الله عنه

اجتناب ای دور شدن داعی است از قصد سخن مقفا گفتن که بسبب آن

برخود رنج نهد زیرا که از سبب آن قصد خشوع و اخلاص نمی ماند اهد اکرده است

پس عطف تکلف بر سجع تفسیری است در اگر کلام مقفی بی تکلف حاصل

شود کراهت منتفی است و اگر کلام سجع یاد داشته باشد لا باس است بلکه

حسن است کقوله علیه السلام اللهم اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ

لَا يَخْشَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ وَنَفْسٍ لَا تَشْبَعُ نزدیم باری شیخ عبد الله انصاری را

گفتند تب مِنَ السَّجْعِ لِوُرُودِ الْمَنْعِ فِي الشَّرْعِ فَقَالَ رَجَعْتُ عَمَّا سَجَعْتُ

و در فواصل قرانی نیز اشعاری است بآنکه مراعات سجع کرده بی تکلف باشد

مستحسن است و چون روایت عکرمه از ابن عباس است بر مصنف رحمه الله

لازم بود که پیش از رمز بخاری علامت موقوف مرقوم می نمود قوله وان لا یتکلف

ای در حدیث موقوف است لیکن معلوم نمی شود موقوف بودن آن بر کدام

صحابه ست

صحابه ست و در کدام کتاب است ... تکلف ای تکلف

ناکردن داعی بلند خواندن دعا را با آوازهای نیک برای آنکه این تکلف

مکروه است و اگر بحد موسیقی رسد آنزمان حرامست و داخل است تحت ادب

اول و تجنب الحرام متن وَاَنْ يَتَوَسَّلَ اِلَى اللهِ تَعَالٰى بِاَنْبِيَائِهِ

خ در مس وَالصَّالِحِيْنَ مِنْ عِبَادِهِ خ یعنی در صحیح بخاری مروی است

از حدیث انس رضی الله عنه و در مسند بزار و صحیح مستدرک حاکم از حضرت

عمر رضی الله عنه توسل ای متوسل شدن و تقرب جستن داعی است در

قبول دعا با نبیا علیهم السلام که اعم است از رسل و اخص است از اصفیا

مصنف رحمه الله گفته است این توسل از جمله مندوبات است چه در صحیح

بخاری است در استسقا حدیث حضرت عمر رضی الله عنه که گفته اَللّٰهُمَّ اِنَّا

نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا صلی الله علیه وسلم فَتَسْقِيْنَا اِنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ

بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا فَيُسْقَوْنَ و این حدیث بخاری صریح موقوف است پس

بر مصنف رحمه الله لازم بود که موقوف از رمز بخاری مرقوم می نمود و در

صحیح بخاری مروی است از انس رضی الله عنه متوسل شدن داعی در قبولیت

دعا بصالحان از بنده های خدای تعالی علی العموم او خصوصا که سوای انبیا

باشند از صدیقان و علما و شهدا و اولیا که قیام دارند بادای حق الله

وحق العباد بر وجه کمال متن وَخَفْضُ الصَّوْتِ ع وَالْاِعْتِرَافُ

بِالذَّنْبِ عه یعنی در اصول سته مروی است از ابو موسی اشعری رضی الله

عنه فرود داشتن داعی است در دعا آواز را فانه تعالی یَعْلَمُ السِّرَّ وَاَخْفٰى

از جمله آداب است بر برآمدن قال الله تعالی اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً یا

بوده در سنن او از بیان جهر و خفیه فقال الله تعالی و لا تجهر بصلوتک و لا

تخافت بها ای بدعائک کذا فی الاحیا و معنی اول اولی است زیرا که

بعض سلف فرموده اند که دعای سر افضل است از هفتاد دعای علانیه کذا فی

درر النظیم و در اصول سته مروی است از حضرت عائشه صدیقه در قصه افک

معترف بودن دل داعی است بگناه صغیره و کبیره متن وَاخْتِيَارُ الْأَدْعِيَةِ

الصَّحِيحَةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّهُ لَمْ

يَتْرُكْ حَاجَةً إِلَى غَيْرِهِ د س یعنی در سنن ابو داود و نسائی مروی است

از ابو بکره ثقفی که نامش نفیع است مصغر ابن الحارث اختیار کردن داعی

دعاهای صحیحه یعنی منقوله از سلف را که مروی است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم زیرا که

پیغمبر خدا نگذاشته هیچ حاجتی از حوایج دارین را بسوی غیر خود پس بهتر است

که داعی تجاوز از دعوات ماثوره نکند متن وَتَخَيُّرُ الْجَوَامِعِ مِنَ ا

لدُّعَاءِ د یعنی در سنن ابو داود مروی است از حضرت عائشه رضی الله

عنها اختیار کردن داعی ادعیه جامعه اغراض صالحه و مقاصد صحیحه را یا جامعه

ثنای خدا و آداب سوال را یا جامعه خیریت دارین را که قلیل اللفظ و کثیر المعنی است

مانند رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

متن وَأَنْ يَبْدَأَ بِنَفْسِهِ وَأَنْ يَدْعُوَ لِوَالِدَيْهِ وَإِخْوَانِهِ

الْمُؤْمِنِينَ م بدانکه اکثر استعمال اخوان که بکسر و ضم همزه جمع اخ است

در دوستان است و اخوه در برادران نسبی است یعنی در صحیح مسلم مروی است

از ابو الدردا و ام سلمه لیکن درین هر دو حدیث تصریح نیست بدعا والدین

و بدعا جمیع مسلمانان حاضر و غایب حی و میت زیرا که وقف بود من آنچ برکدام

مجاهد

ثبت دَعْوَةُ الْمُسْلِمِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ مُسْتَجَابَةٌ وَعِنْدَ رَأْسِهِ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ

كُلَّمَا دَعَا لِأَخِيهِ قَالَ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِهِ آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلِهِ و لفظ حدیث

ام سلمه اینست که انها اتت النبی صلی الله علیه و سلم فقالت یا رسول

الله ان ابا سلمة قد مات قال لها رسول الله صلی الله علیه و سلم قولی

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلَهُ و این حدیث مروی است از جماعه بگر بخاری کذا فی بعض

الشروح ای مروی است از ابو الدردا و ام سلمه رضی ابتدا کردن داعی در دعا

بنفس خود یعنی اول برای نفس خود دعا کند اگرچه در ضمن جمیع باشد مانند اللهم

اغفر لنا وارحمنا و دعا کردن داعی است برای والدین خود که ایمان دار بودند

دعا کردن داعی است برای برادران و دوستان خود که اهل ایمان اند پس مومنین

صفت والدین و اخوان است مانند اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالدا

تو لمن توالدا مخصوص به برادران و خواهران اعیانی است و برای علاتی

و اخیافی و لمن ولدا ابا بگفت و برای مادر و پدر و برادران که کافر بند دعا نکند

در بعض شروح است که عراقی فتوی داده است که روا نیست در صحیح ابی

جمیع مومنان و مسلمانان چنانکه در تشهد بخاطر دعا کردن داعی برعیت

المومنات و المسلمین و المسلمات یعنی برای ما بعدای فَأَنْ تُجْبَهُ

بدست از خوا بی اجتهاد وَأَنْ يُحْضِرَ قَلْبَهُ وَيُحْسِنَ رَجَاءَهُ

السنه یعنی مستدرک حاکم مروی است از ابو هریره رضی خارج گردانیدن

دعا را ببذل وسع و طاقت و حاضر گردانیدن داعی خود را او این احضار

از جمله آداب است زیرا که دعا از دلی که غافل است بهتر است از ترک دعا و ذکر

جمع من الحقيقة الى المجاز متن وان لا يخص نفسه بالدعاء ان كان
اماما د ت ق يعني در سنن ابو داود و در ترمذي و ابن ماجه مروي ست از حديث
مرفوع ثوبان مولاي آنحضرت خاص ياد نمودن داعي نفس خود را بدعا اگر
امام باشد اي قصد شخص حصول اثر دعا براي نفس خود تنها باشد نه مقتديان واين
در ظاهر عام ست هم در نماز و هم بعد از نماز چنانكه ادعيه ماثوره بعد از نماز نيز بصيغه
جمع ست و خاص كردن مذكور از جمله منهيات ست براي حديث ثوبان ثلث
لا يحل لاحد ان يفعلهن لا يؤم رجل قوما فيخص نفسه بالدعاء فان
فعل فقد خانهم ولا ينظر في قعر بيت قبل ان يستاذن فان فعل
فقد خان ولا يصلي وهو حقن حتى يتخفف ليكن مصنف رحمه الله اين
نهي را خاص بامام در حالت قنوت فجر گردانيده ست يعني اگر امام دعاي قنوت
فجر وغيره بصيغه متكلم واحد بخواند و حال آنكه مقتديان درين حال آمين مي گويند
بپندارند كه امام درين دعا خاص كرده ست نفس خود را پس امام خيانت كرد
عنهاست اگر در احاديث صحيحه ست كه آنحضرت در حال امامت دعا
ثناي خدا و آداب [illegible]
مانند ربنا آتنا في الدنيا حسنة اللهم باعد بيني وبين خطاياي كما باعدت
متن وان يبدأ بنفسه وان يدعو [illegible] اللهم طهرني
المؤمنين م بدانكه اكثر استعمال اخوان كه بكسر و ضم [illegible] كلمه دقه و حلقه
در دوستان ست و اخوه در برادران نسبي ست يعني در صحيح مسلم رجال امامت
از ابو الدرداء و ام سلمه ليكن درين هر دو حديث تصريح نيست بدعا والدين
و بدعا جميع مسلمانان حاضر و غايب حي و ميت زيرا كه بنفس اين برگدام

نيز براي نفس خود بخواند ليكن فهم اين معنى از نهي مذكور بعيد ست جدا و بتقدير
اراده اين معنى مي فرمود لا يقنت الامام بصيغه الافراد و مع هذا وارد مي
شود بر مصنف كه قنوت آنحضرت نيست مگر بلفظ مفرد ست اللهم اهدني فيمن
هديت وعافني فيمن عافيت الخ زيرا كه تصريح كرده ست ابن همام كه قول
شافعيه اللهم اهدنا و عافنا خلاف منقول ست لكنهم لفقوه من حديث
في حق الامام عام ان لا يخص القنوت انتهى واين همه ادعيه مذكوره در مذهب
امام شافعي ست و نزد امام اعظم اين ادعيه در غير نفل نيست متن وان
يسال بعزم حب وان يدعو برغبة حب حاكم عزم بفتحه و ضم دل نهادن
بر چيزي از باب ضرب رغبت خواهش نمودن از باب علم پس اگر صله اش
كلمه في ست بمعني اراده ست و اگر كلمه عن ست بمعني اعراض ست رغب فيه
ميل كرد در وي رغب عنه رو گردانيد از وي يعني در اصول سته مروي ست
از ابو هريره رض سوال كردن دعا ست بعزم و جزم بتمام چنانكه بگويد اللهم
اغفر لي ان شئت او اعطني ان شئت فان الله تعالى صانع ما شاء لا مكره
له مكره اسم فاعل ست از اكراه كه بستم بر كاري داشتن ست اي در صحيح ابن
حبان و صحيح ابو عوانه مروي ست از ابو هريره رض دعا كردن داعي برغبت
و خواهش تمام و ذكر اين ادب مستغني عنه براي ما بعد اي فان يخرجه
من قلبه بجد واجتهاد وان يحضر قلبه و يحسن رجاءه
مس يعني در صحيح مستدرك حاكم مروي ست از ابو هريره رض خارج گردانيدن
داعي دعا را ببذل وسع و طاقت و حاضر گردانيدن داعي خود را و اين احضار
از جمله آداب ست زيرا كه دعا از دلي كه غافل ست بهتر ست از ترك دعا و ذكر

احضار نیز مستغنی عنه است و بکو کردانیدن داعی امید اجابت دعا را یعنی
یقین کند که دعای او مستجاب است و این یقین کردن نیز داخل است مستقل پس
ذکر آن ناصبه لازم است و لفظ حدیث این است ادعوا الله و انتم موقنون
بالاجابة فان الله لا یستجیب دعاء من قلب غافل مت و ان
یکرر الدعاء خ م یعنی در صحیح بخاری و مسلم مرویست از جریر ابن عبد الله
بجلی تکرار کردن داعی دعا را یعنی تکرار ذکر چیزی است مرة بعد اخری مت
و اقله التثلیث د س یعنی در سنن ابو داود و کتاب عمل الیوم و اللیلة
ابن سنی مرویست از ابو امیه مخزومی ادنای تکرار دعا کردانیدن دعاست سه
بار و اوسط آن پنج بار و اعلای آن هفت بارست کما فی المسعودیة مت و ان
یلح فیه س مس عو یعنی در سنن نسائی و صحیح مستدرک حاکم و صحیح ابو عوانه مرویست
از عبد الله ابن امام جعفر طیار الحاح و زاری کردن داعی در دعا بجد اوست و
ست
مواظبت در جمیع حالات و اکتفا ناکردن او بمره یا بمرات پس الحاح مغایر تکرار
و الحاح کردن وقتی است از اوقات مت و ان لا یدعو باثم و لا
قطیعة رحم م ت قطیعه بریدن خویش ضد صله رحم یعنی در صحیح مسلم و سنن
ترمذی مرویست از ابو هریره رض دعا ناکردن داعی بگناه ای بچیزی که بسبب
آن در گناه افتد صغیره باشد یا کبیره مانند اللهم اعطنی مال الاحرام و نه بریدن
خویشی که دور باشد فلان خویش از من دور جان من باو نرسد و لفظ حدیث
این است لا یزال یستجاب للعبد ما لم یدع باثم و لا قطیعة رحم و عطف
قطیعه بر اثم از قبیل عطف خاص است بر عام برای زیادت اهتمام مت و ان
لا یدعو بامر قد فرغ منه س یعنی در سنن نسائی مرویست ابن

مسعود

مسعود رض دعا ناکردن داعی بامری که تحقیق مفروغ عنه است مانند در آرزوی
قدر سعیدی ضد ضالی که وارد است فرغ ربکم من العباد فریق فی الجنة و
فریق فی السعیر ای قدر امرهم و جعلهم فریقین و حکم علیهم بالطریقین کقوله
تعالی فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة و این باعتبار حکم نهایت است
پس منافی نیست سوال ایمان را برای فرد جزئی مبهم و مرویست از ابو الدرداء
رض که رسول خدا فرموده است ان الله عز و جل فرغ الی کل عبد من
خلقه من خمس من اجله و عمله و مضجعه و اثره و رزقه چون فراغ در لغت
بمعنی پرداختن است از کاری و این در شان حق تعالی محال است پس مراد بفراغ
عدم تبدیل و تغییر تقدیر اوست در آن پنج اول اجل که مدت عمر بنده چند است
دوم عمل که نیک یا بد خواهد کرد سیوم مضجع بفتح میم و جیم جای پهلو نهادن
چهارم اثر بفتحتین در لغت بمعنی نشانهاست و مراد باین هر در سکون و
حرکت است یا مکان موت و حرکت است یا اقامت و سفرست پنجم رزق
و نصیب که به بنده رسیدنی است گفته است ابن مسعود رض قالت ام حبیبة
زوج النبی صلی الله علیه و سلم اللهم متعنی بزوجی رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بابی ابی سفیان و باخی معاویة فقال النبی صلی الله علیه و سلم لقد سالت
الله لآجال مضروبة و ارزاق مقسومة و ایام معدودة لن یعجل
الله شیئا قبل حله او یؤخر شیئا عن حله و لو کنت سالت الله ان یعیذک
من عذاب فی النار او عذاب فی القبر کان خیرا او افضل مت و ان
لا یعتدی فی الدعاء بان یدعو بمستحیل او ما فی معناه خ
اعتدا از حد در گذشتن یعنی در صحیح بخاری مرویست تعلیقا از ابن عباس رض

موقوفاً پس لفظ موقوفاً از رمز بخاری لازم بود از حد تا گذشتن داعی در دعا
باین طریق که دعا کند بامری که محال عقلاست مانند اطلاع بر عدد انفاس بهشت
و دوزخ یا بامری که در معنی این محال شرعیست مانند طلب نبوت بعد خاتم
النبیین یا عادیست مانند فلان کوه را خدایا زر کن و چون دعا بامری که ممنوع
عنه است داخل است در دعائی که بامر محال است پس ذکرش مستغنی عنه است
داخل است لا و فسر الاعتداء فی الدعاء بتکلف السجع وقیل هو الصیاح
فی الدعاء و این مناسب است بقول خدا ادعوا ربکم تضرعا وخفیة والاطناب
در دعا نیز از جمله اعتداء است در مسند امام احمد است ان احدا من الصحابة
سمع احدا یقول اللهم انی اسألک الجنة ونعیمها واستبرقها ونحوا
من هذا واعوذ بک من النار وسلاسلها واغلالها فقال له انی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انه سیکون اقوام یعتدون فی الدعاء
وخواند ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وگفت کافیست ترا گفتن اللهم انی اسألک
الجنة وما قرب الیها من قول او عمل واعوذ بک من النار وما قرب الیها
من قول او عمل متن وان لا یتحجر خ د ن ق تحجر تنگ کردن یعنی در صحیح بخاری
و سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه مرویست از حدیث ابو هریره رضی الله
عنه تنگ ناکردن داعی در دعای خود رحمتی را که خدای تعالی وسیع کرده است
بمقتضای وسعت رحمت لفظ حدیث اینست ان اعرابیا دخل المسجد فصلی
فیه ثم دعا فقال اللهم ارحمنی ومحمدا ولا ترحم معنا احدا فقال النبی
صلی الله علیه وسلم لقد تحجرت واسعا یعنی ورحمة الله وسعت کل شیء
متن وان یسأل حاجاته کلها ت حب یعنی در سنن ترمذی وصحیح ابن

حبان

حبان مرویست از انس رضی الله عنه سوال کردن داعی جمیع حاجات خود را
از خدا نه از دیگری ای عظمت و حقارت هیچ مطلوبی مانع ازین سوال نباشد
ولفظ حدیث ترمذی اینست که آنحضرت فرموده است لیسأل احدکم ربه
حاجته کلها حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع شسع بکسر دوال نعل و از
جمله ادعیه امام احمد است اللهم کما صنت وجهی عن سجود غیرک فصن
وجهی عن مسألة غیرک متن وتأمین الداعی والمستمع خ م د س
یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود و نسائی مرویست از ابو هریره رضی
آمین گفتن داعی و مستمع بعد از فارغ شدن از دعا و لفظ حدیث اینست
که آنحضرت فرموده اذا قال الامام ولا الضالین فقولوا آمین یجبکم
الله وفی روایة ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا وقال فی آخر دعائه
آمین و روی آمین خاتم رب العالمین متن ومسح وجهه بیدیه
بعد فراغه د ت حب مس یعنی در سنن ابو داود و ترمذی و صحیح ابن
حبان و سنن ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابن عباس رضی الله
تعالی عنه مسح کردن داعی روی خود را بهر دو کف هر دو دست خود نه مکیدست
که فعل متکبران است بعد از فارغ شدن او از دعا و حدیث اینست که آنحضرت
فرموده اذا سألتم الله فاسألوه ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها
فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم در بعضی شروح است شاید این مسح کردن
روی اشارتیست بسوی قبول دعا و تفألیست برفع بلا و حصول عطا در شدن
کفین از برکات و انوار الهی که میرسند و میرسانند بمسح کفین بروی خود که بهترین
اعضاست در کرامت زیرا که اکرم الاکرمین دستهای بنده خود که بامید عطا

بدرگاه او جل و علا بر داشته است رو نمی کند خالی در خلا و ملا متن وان لا
یستعجل بان یستبطیٔ الاجابة او یقول دعوت فلم یستجب
لی شرح عجله بفتحتین شتافتن از علم بطوء بضم درنگ کردن از باب
کرم یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود و ترمذی و ابن ماجه مروی است از
ابو هریره رض شتاب یا شدن داعی و طلب کردن او خیر را پیش از وقتش یا ان
طریق که بطئی و بعید شمارد وقت اجابت را و یا گفتن داعی که دعا کردم پس
مستجاب نشد برای من اول در مقام رجاست و دوم در مقام یاس پس کلمه او
برای تنویع است پس یقول معطوف است بر یستعجل و در ضمن این اشارتی است
بسوی آنکه داعی ترک دعا نکند به سبب تاخیر اجابت و لهذا بعض سلف گفته اند
اسال الله منذ عشرین سنة حاجة ای توفیق ترک ما لا یعنی و ما اجابنی
و انا ارجو الاجابة و مولانا حنفی گفته که کلمه او برای تخییر است و عطف یقول
بر یستبطی و معطوفین تفسیر استعجال است لیکن تاسیس اولیست مروی است
ابو هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرموده است یستجاب لاحدکم ما لم یعجل
یقول دعوت فلم یستجب لی فیحسر عند ذلک و یدع الدعاء و بالا
گذشته است که از دعا متخلف نمیشود اجابت قال الله تعالی ادعونی استجب
لکم لیکن اجابت را انواع است کما سبق هرگاه فارغ شد مصنف رحمه الله
از آداب دعا شروع کرد در آداب ذکر که موجب ذکر بر وجه کمال و گفت
آداب الذکر باید دانست که آنچه مذکور است در آداب ذکر معتبر است
در آداب دعا از غیر عکس و عجب است از شارح حنفی که بعکس نیز قایل شده است
متن قال العلماء ینبغی ان یکون المموضع الذی یذکر الله فیه نظیفا

خالیا

خالیا وان یکون الذاکر علی اکمل الصفات المتقدمة وان یکون
فمه نظیفا وان کان فیه تغیر ازاله بالسواک وان کان جالسا فی موضع
المستقبل القبلة متخشعا متذللا بالسکینة و الوقار و حضور قلب یتدبر ما
یذکر و یتعقل معناه فان جهل شیئا تبین معناه و لا یحرص علی تحصیل
الکثرة بالعجلة فلذلک یستحب ان یمد صوته بقوله لا اله الا الله و کل
ذکر مشروع واجبا کان او مستحبا لا یعتد بشیء منه حتی یتلفظ به و
یسمع نفسه ترجمه ذاکر معلوم است و مجهول نظافت پاکیزگی از باب کرم نظیف
نعت است از و ازالت دور کردن سواک بکسر چوب دندان مال سواک مثله
خشوع فروتنی کردن از باب فتح ذل بکسر نرمی و رام شدن ضد صعوبت و دابة
ذلول ستور رام سکینه و وقار هر یکی بمعنی آهستگی است اول از باب نصر
دوم از باب کرم و ضرب و بعضی گفته است که سکینه نرمی کردن است در حرکت
و دور شدن است از بهود و مانند آن و وقار نرمی کردن است در هیبت و
دل پوشیدن چشم و پست کردن آواز کما فی شرح مسلم تدبر تفکر تعقل تصور
تبین پیدا کردن و شدن متعدی و لازم است ای طلب بیانه و در نسخه است
تبینه بصیغه مضارع حرص آرزومندی شدن از باب ضرب و علم و حریص نعت
از وی عجله یعنی شتافتن از باب علم اعتداد شمردن لا یعتد بصیغه مجهول است
تلفظ افکندن از دهان اسماع شنوانیدن نحو توضیح قال العلماء یعنی
محدثان گفته اند پس درین اشارت است بسوی آنکه آداب ذکر منصوص نیست
از شارع و محدثان از روی قیاس گفته اند و لهذا المصنف رحمه الله ینبغی
گفت یعنی می باید این که باشد موضعی که ذکر کند ذاکر یا ذکر کرده شود ضد ارا

دران موضع پاکیزه ذاکر را از ناس چه جای انجاس و خفایا و تهی شده از اغیار
که بمنزله نجاست حکمی است و موجب وسواس است و در ضمن این تنبیهی است بر آن
که دل خانه خداست باید که پاک باشد از خبث نجاست دنیا و خالی باشد از
التفات بما سوی الله قال الله تعالی الا من اتی الله بقلب سلیم و این که باشد
ذاکر خدا بر کاملترین آن صفات معتقد مراد ادب عالم ارکان و گشتر الطاف مندوبات
است و عجب است از شارح حنفی که با وجود قول او بعکس نیز کما هو گفته است که بهتر
بجای الحمد لفظ اکبر است و مع هذا اثبات اکبر نیز مشکل است برای آنکه جز
ذکر افضل است قال الله تعالی و لذکر الله اکبر یعنی از جمله آن صفات متقدمه
که مطلوب است در ذکر خدا بوجه اکمل داشته باشد مثلا تجنب از حرام و ناد
و اخلاص و خشوع و تمسکی بر وجه اکمل حاصل او باشد و این که باشد دهان ذاکر
پاک از نجاست حکمی نیز که کذب و غیبت است مثلا و اگر باشد در ان دهان تغیر
معنوی باشد دور کنند آنرا بتوبه و اگر باشد آن ذاکر نشسته بر دو زانو یا
مربع بحسب اختلاف اختیار مشایخ و نشستن افضل است از قیام و اضطجاع
و استلقا پس قول مصنف رحمه الله در موضع مقاید است مستقبل شود قبله را
و کذا اگر قایم است یا مضطجع یا مستلقی برای آنکه آمده است در حدیث که خیر المجالس
ما استقبل فیه القبلة زیرا که مراد از جمع لیس آنکه نیست در حالی که ظاهر کنند آن
فروتنی را اگرچه بتکلف است در باطن و نرمی را در ظاهر تا آرام و طمانینت در
آهستگی الا بذکر الله تطمئن القلوب و حضور دل که حضور حق است
و مستحب برای آنکه ذکر به سبب آن حضور کامل میگردد و اگر نه ذاکر غافل را
نیز ثواب است و نفع کما فی عقیدة النجاح در حالی که تفکر کند لفظی را که ذکر میکند

ازمانند

ازمانند لا اله الا الله و تصور کنند و بفهمد معنی آن لفظ را در دل پس اگر بفهمد
معنی لفظ را جهد کنند و بیاموزد معنی آن لفظ را منوب است با آنکه ذکر قلیل با فهم
معنی بهتر است از ذکر کثیر با جهل معنی حضرت علی کرم الله وجهه فرموده است
لا خیر فی عبادة لا فقه فیها و لا قراءة لا تدبر فیها و حریص نباشند
ذاکر خدا بر تحصیل ذکر بسیار بسبب سرعت در ذکر که مفضی است بسوی غفلت
که خلاف مطلوب است پس قوله لا حرص منصوب است که تحت آن ناصبه است
و ضبط کرده اند لا حرص را برفع آخر برای آن که نفی است که بمعنی نهی است
و این ابلغ است و در بعضی نسخ بجزم آخر مرقوم است و نهی است پس برای
همین که آن تدبر و تعقل مستحب است و حرص منهی است مندوب شمرده اند
مشایخ این را که دراز کشند ذاکر ادا از خود در القول خود و در نسخه الیت یقول
لا اله الا الله ای بگفتن کلمه طیبه که لا اله الا الله است ای لا اله موجود او معبود او
مطلوب او مشهود الا الله بحسب مقامات ارباب ذکر و حالات اصحاب فکر
و عرب دراز می کشد صوت خود را نزد دعا و نزد استغاثه و نزد مبالغه
در نفی چنانکه در همین مقام نفی ما سوی خداست و این مد الف لا را مد تعظیم و
مد مبالغه می نامند لیکن این مد را زیاده بر قدر پنج الف نکنند و مد لفظ
الله که مسمی بمد طبیعی و ذاتی زیاده بر مقدار یک الف نا روا است و وقف
بر لفظ اله روا نیست که موهم کفر است مروی است از انس رض من قال
لا اله الا الله و مدها هدمت له اربعة آلاف ذنب و از مد ذکر رفع
صوت لازم نمی آید برای آنکه آن رفع ممنوع است مطلقا چنانکه قول بعضی است
و موید این بعض فرمودن آنحضرت است اصحاب را در قصه که مبالغه کرده بودند در

رفع الصوت حالت ذکر اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا
انکم تدعون سمیعا قریبا وهو معکم واین حدیثیست که متفق علیه شیخین است
یا منهی است در بعض مواضع که موجب تشویش سامعان گردد مانند مدارس و
جوامع برای آنکه بعض علما تصریح کرده اند بانکه رفع الصوت حرام في المسجد ولو
بالذکر واین حدیث اگرچه ضعیف است لیکن در فضائل اعمال متمسک است قوله و
کل ذکر مشروع ای هر ذکری که ماموربه است در شرع ویقال هر ذکری که مشروع است
یعنی معین کرده است شارع برای آن ذکر محلی را که خاص است پس بقید مشروع
احتراز کرده است از ذکر قلبی واجب باشد آن ذکر مشروع یا مستحب واجب نزد
مصنف رحمه الله یعنی فرض است اعتقادی باشد یا عملی چنانکه قرائت در
محل قیام و مستحب بقرینه مقابله شامل است مسنون سنت موکده و مندوب را
نیست معتبر و محبوب هیچ جزی از ان ذکر تا آنکه بلفظ کند و از دهان بیرون
افکند ذکر را و بشنواند آن ذکر نفس خود را و لهذا اگر ذکر کند قرائت را در
دل و نشنواند آن قرائت نفس خود را آن قرائت معتبر و محبوب نیست
نزد جمهور پس نماز روا نیست **متن** وَأَفْضَلُ الذِّكْرِ الْقُرْآنُ إِلَّا فِيمَا
شُرِعَ لِغَيْرِهِ وَلَيْسَ فَضْلُ الذِّكْرِ مُنْحَصِرًا فِي التَّهْلِيلِ وَالتَّسْبِيحِ
وَالتَّكْبِيرِ بَلْ كُلُّ مُطِيعٍ لِلَّهِ تَعَالَى فِي عَمَلٍ فَهُوَ ذَاكِرٌ قَالُوا إِذَا
وَاظَبَ الْعَبْدُ عَلَى الْأَذْكَارِ الْمَأْثُورَةِ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَبَاحًا وَمَسَاءً وَفِي الْأَحْوَالِ وَالْأَوْقَاتِ
الْمُخْتَلِفَةِ لَيْلًا وَنَهَارًا كَانَ مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ
الذَّاكِرَاتِ وَيَنْبَغِي لِمَنْ كَانَ لَهُ وِرْدٌ فِي وَقْتٍ

من لیل

مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ أَوْ عَقِيبَ صَلَوةٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ فَفَاتَهُ
أَنْ يَتَدَارَكَهُ وَيَأْتِيَ بِهِ إِذَا أَمْكَنَهُ وَلَا يُهْمِلَهُ لِيَعْتَادَ ا
لْمُلَازَمَةَ عَلَيْهِ وَلَا يَتَسَاهَلَ فِي قَضَائِهِ **تحقیق لفظ** مواظبت
پیوسته بودن بر کاری و ورد بکسر پاره از خواندنی و جز آن عقیب یا بعد بعض
نسخ عقب کرده است مجرور است در نسخ مصحح و منصوب است بظرفیت
در بعض نسخ فوت و فوات در گذشتن از باب نصر تدارک تلافی ما فات
اهمال فرو گذاشتن چیزی را اعتیاد عادت کردن تساهل مسامحت کردن
قضا گذاردن وام رسانیدن **توضیح معنی** یعنی ذکر مشروع معتبر و محبوب نیست
تا آنکه بشنواند نفس خود را از جهت قیاس بر افضل ذکر که قران است
برای آنکه شرط است در ان اسماع نفس مگر در ذکری که مشروع است برای
غیر ذاکر مانند اذان و مانند قرائت در حق امام که اینجا همین اسماع نفس معتبر
نیست بلکه لابد است از اسماع غیر پس قوله افضل الذکر القران کالتعلیل است
برای اشتراط اسماع ذکر نفس خود را و قوله لغیره بلام است و در بعض نسخ
بباء موحده است پس معنی چنین است که افضل ذکر قرآن است مگر در جای
که حکم شارع در انجا بخواندن غیر قرآن واقع شده است مانند خواندن تسبیح
در رکوع و سجود و تشهد در قعده بجهت آنکه عمل بمقتضای مقام بهتر است
بلکه خواندن قرآن درینجا مکروه است مقصود مصنف آنست که معتبر در
اذکار و اوراد که در شرع وارد شده است مانند تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز
و عقب نماز عمل باشد است و ادنی مرتبه تحقق عمل مذکور آنست که خود را
بشنواند علی الصحیح نزد جمهور و قیل ادناه تصحیح الحروف پس ناچار است

موقوف

ثواب آن بر تحقیق آن عمل لسانی است چنانکه اعتبار قرائت که عمل لسانی است
در نماز و ثواب آن تحقق آن عمل است و همین است حکم در طلاق و عتاق
زیرا که بحث فقهای از افعال جوارح مکلفانست و احکام فقهی متعلق بظواهر
است و آنچه مشایخ طریقت فرموده اند و فرموده ایشان مطابق احادیث
است و آیات که ذکر حقیقی همین ذکر قلبی است که تفکر اوست در آیات حق
که در زمین است و سماوات و در ملکوت و جبروت و در عظمت ذات و جلال
صفات که متفرع بران نسیان ما سوی الله است در ان خوف نیست بلکه مدار
ذکر مقصور نیست بر دون اعتبار ذکر قلبی که افضل انواع ذکر است از حضرت
عائشه رض مروی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است تفضل الذکر
الخفی الذی لا تسمعه الحفظة سبعون ضعفا اذا کان یوم القیمة جمع
الله الخلائق لحسابهم وجاءت الحفظة بما حفظوا وکتبوا قال الله
تعالی لهم انظروا هل بقی له من شیء فیقولون ما ترکنا شیئا مما
علمناه وحفظناه الا وقد احصیناه وکتبناه فیقول الله تعالی ان
لک عندی حسنا لا تعلمه وانا اجزیک به وهو الذکر الخفی ذکره
الشیخ السیوطی فی البدور السافرة و مروی است از سعد ابن وقاص رض
که آنحضرت فرموده است که خیر الذکر الخفی و خیر الرزق ما یکفی قوله
ولیس فضل الذکر الخ ای نیست فضیلت و ثواب ذکر یا تسبیح ذکری که
فاضل است بر غیر خود منحصر و بند نبوده در تهلیل و تسبیح و تکبیر چنانکه در
اوهام عوام است پس مندفع شد اعتراض مولانا خفی که ظاهر ترک لفظ
ترک است انتهی و ذکر این قول در آورده شد که بران دفع توهم انحصار فضیلت

و ثواب

مترتب بر

لفظ فضیلت

و ثواب ذکر است و در ذکر اصطلاحی استظهار او شک نیست که تدارک فوت ذکری
که فوت شده است از صاحب ورد از جمله اداب ذکر است بلکه هر مطیعی
که متمثل حکم خداست خالصا لله تعالی به نیت سمعت و ریا در عایت
امر الهی ملحوظ اوست در هر عملی که باشد مانند نماز و حج بلکه رفتن و نشستن
و خوردن و خفتن و خریدن و فروختن و نکاح و طلاق وغیر ذلک پس آن
مطیع ازین حیثیت که ملاحظه رعایت حکم الهی در دل است ذاکر خداست
حکما نه غافل و فضیلت و ثواب ذکر یا ذکری که فاضل است بر غیر خود حاصل است
اگرچه آن مطیع را در لغت و اصطلاح ذاکر نمی گویند و لهذا حضرت
عائشه رض فرموده است که پیغمبر خدا ذاکر است در جمیع اوقات و استثنا
نکرده هیچ حالتی را از حالات پیغمبر خدا انتهی پس معلوم شد که آنحضرت
هرگز غافل از ذکر خدا نبوده و مشغول بذکر خدا بوده است در جمیع اوقات
اما در حالت تخلی پس هیچ احدی ندیده است آنحضرت را در ان حالت
لیکن برای امت خود مشروع کرده است قبل از خلا و بعد از خلا و نزد
جماع چیزی را که دال است بر اعتنا و اهتمام پیغمبر خدا بذکر خدا و ذکر قلبی
نزد نفس قضاء حاجت و نفس جماع مکروه نیست بالاجماع و ذکر لسانی
درین ساعت مشروع نیست و منقول نیست از هیچ صحابی بلکه کافی است
درین حال حیا و مراقبه و ذکر نعمت عظیمه خدا که اگر اخراج آن خارج
موذی نمیکرد انسان هلاک می مرد و آنچه کافی است در ان حال ذکر وارد است
الحمد لله [illegible] نیست قوله قالوا الخ شروع است در تفسیر حدیث ذکر کثیر را
که واقع است در حدیث نبوی که سبق المفردون الخ که حاضر یعنی گفته اند

علما در حق این حدیث فرموده که مواظبت و مداومت نماید بر ذکر خدا بر اذکاری
که مروی است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در صبح و شام و در احوال مختلفه مانند
قیام و قعود و شادی و غم و در اوقات مختلفه که در شب و روز است آن
بنده ذاکر متذکر است از جمله ذاکرین خدا تعالی است که ذکر کثیر میکنند
ذاکر مونث است از جمله ذاکرات خدای تعالی است که ذکر کثیر می کنند قوله
ومنبغی الخ یعنی از جمله آداب ذکر است این که می باید هر کسی اگر هست را
او وردی و وظیفه معینه از اذکار مرویه از رسول خدا صلی الله تعالی
در وقتی از اوقات شب یا روز یا در عقب نمازی از نمازها و عطف
لفظ عقب بر وقت از قبیل عطف خاص است بر عام برای اظهار شرف
تمام این وقت یا در غیر این مذکور که جمعه است یا ماهی یا سالی پس لفظ غیر
مانند عقب مجرور است یا منصوب یا وردی که غیر آن ورد اذکار است مثل ورد
نوافل مثلا یا آن ورد ذکر در حالتی از حالات پس لفظ غیر مرفوع است
یا مجرور پس فوت شد به سبب عذری یا غیر عذری و در گذشت آن
ورد از آن کس این که تدارک و تلافی کند در وقت فوت شدن را و بیارد آن
ورد را بالکلیه یا عادت کند ملازمت ذکر را و بار دیگر فوت نشود و این
که اهمال نداند و تغافل نکند در گذاردن و ادا کردن آن ورد در وقت
دیگر که ملحق به همان وقت خود خواهد شد چنانکه در صحیح مسلم است
از امیر المومنین عمر رض رسول خدا فرموده است مَنْ نَامَ عَنْ حِزْبِهِ أَوْ
عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرَأَهُ مَا بَيْنَ صَلَوةِ الْفَجْرِ وَصَلَوةِ الظُّهْرِ كُتِبَ لَهُ كَأَنَّمَا
قَرَأَهُ مِنَ اللَّيْلِ و در شمائل ترمذی مروی است از حضرت عایشه رض

که بود درست

و رفع عطف [illegible] بر آن ورد که آن کسی را دا[illegible] باشد
عذر ورد دوم که [illegible] آن ورد در [illegible]

که بود درست رسول خدا اِذَا لَمْ يُصَلِّ بِاللَّيْلِ مَنَعَهُ مِنْ ذَلِكَ النَّوْمُ أَوْ غَلَبَتْهُ
عَيْنَاهُ صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً و درین اشعار است با آنکه فوت
ورد معصیت نیست پس قوله ان یتدارکه فاعل ینبغی است و هر یک از یاتی
ولا یهمل ولا یتساهل منصوب است معطوف است بر یتدارک و رفع لایتساهل
نیز روا است که جمله اسمیه حالیه باشد بر تقدیر مبتدا در حدیث نبوی است
که صَاحِبُ الْوِرْدِ مَلْعُونٌ وَتَارِكُ الْوِرْدِ مَلْعُونٌ باید دانست بر تقدیر تسلیم اگر
این حدیث اصلی داشته باشد قیل ورود این حدیث در حق یهودی است
چون بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسید که ورد تیماری خوانند
فرمودند که صاحب الورد ملعون پس آن یهودی بعد از شنیدن این حدیث
ترک ورد کرد چون ترک او بسمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید فرمودند تارک
الورد ملعون و قیل عام است پس مراد به تارک آنست که ترک ورد عمدا بی عذر
کند و مراد به صاحب ورد مثلا رئیس قومی است که اشتغال به ورد دارد و قوم او
رجوع حاجات با او دارند پس ملعون اینجا بمعنی عاصی است بجهت آنکه در روایتی
دیگر صاحب الورد عاص وارد است و در تفسیر زاهدی است که لعنت در شان
کافران دوری اوست از رحمت مطلق ابدا ما دام که در کفر است و در شان
مومن فاسق دوری اوست از رحمتی که موعود است برای مومنان مطیع متن
أَوْقَاتُ الْاِجَابَةِ هرگاه فارغ شد مصنف رحمه الله از آداب ذکر
شروع کرد در بیان اوقاتی که دعا در آن اوقات مرجو الاجابة است
یا قریب الاجابة بمقتضای احادیث آنحضرت و گفت متن لَيْلَةُ
الْقَدْرِ شرح فوله لیلة القدر ای منها او اجلها ام لیلة القدر یا عطف
[illegible]

مقدم باشد بر ربط ای اوقات الاجابة بمجموع الازمنة المذکورة یعنی در
سنن ترمذی ونسائی وابن ماجه وصحیح مستدرک حاکم مروی است از حضرت
عائشه رض که پیغمبر خدا فرموده است که از اوقات اجابت دعاست شب
قدر تخصیص شب قدر برای آنست که از شرف این شب امید اجابت
در تمام این شب است واگرنه هر شب محل اجابت است چنانکه در صحیح مسلم
از جابر که پیغمبر خدا فرموده است اِنَّ فِی اللَّیْلِ لَسَاعَةً لَا یُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ
یَسْأَلُ اللّٰهَ تَعَالَی خَیْرًا مِنْ اَمْرِ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ اِلَّا اَعْطَاهُ وَذٰلِکَ کُلَّ
لَیْلَةٍ معراج هر شب شب قدر است اگر قدر بداند متن وَیَوْمُ عَرَفَةَ
ت در سنن ترمذی مروی است از عمرو بن شعیب رض که پیغمبر خدا فرموده است
که از اوقات اجابت دعاست روز عرفه خصوصا بعد از زوال در عرفات
حالت احرام ور روایت اینست که خیر الدعاء یوم عرفة لا اله الا الله
لا شریک له الخ متن وَشَهْرُ رَمَضَانَ ر در مسند بزار مروی است از
عباده ابن صامت رضی الله عنه که پیغمبر خدا فرموده است که از اوقات اجابت
دعاست ماه مبارک رمضان وحدیث عباده اینست که اَتَاکُمْ رَمَضَانُ
شَهْرُ بَرَکَةٍ یَغْشَاکُمُ اللّٰهُ فِیْهِ فَیُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَیَحُطُّ الْخَطَایَا وَیَسْتَجِیْبُ
الدُّعَاءَ وَیَنْظُرُ فِیْهِ اِلٰی تَنَافُسِکُمْ وَیُبَاهِیْ بِکُمْ مَلَائِکَتَهُ فَاَرُوا اللّٰهَ مِنْ
اَنْفُسِکُمْ خَیْرًا فَاِنَّ الشَّقِیَّ مَنْ حُرِمَ فِیْهِ رَحْمَةَ اللّٰهِ متن وَلَیْلَةُ الْجُمُعَةِ
ش بضم جیم ومیم وبسکون میم وبفتح میم نیز علی ما فی القاموس ووجه
الفتح انها تجمع الناس فیکثرون فیها کما یقال همزة لمزة لمن یکثر
الهمز اللمز فیه جمعات وجمع جمع یعنی در سنن ترمذی وصحیح مستدرک حاکم

از ابن

از ابن عباس رض مروی است که پیغمبر خدا فرموده است حضرت علی را حینی
اسْتَعْجَلَ اِلَیْهِ تَفَلُّتَ الْقُرْاٰنِ مِنْ صَدْرِهِ اِذَا کَانَ لَیْلَةُ الْجُمُعَةِ فَاِنِ اسْتَطَعْتَ
اَنْ تَقُوْمَ فِیْ ثُلُثِ اللَّیْلِ الْاٰخِرِ فَاِنَّهَا سَاعَةٌ مَشْهُوْدَةٌ وَالدُّعَاءُ فِیْهَا
مُسْتَجَابٌ وَقَدْ قَالَ اَخِیْ یَعْقُوْبُ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیْ یَقُوْلُ
حَتّٰی یَاْتِیَ لَیْلَةُ الْجُمُعَةِ پس معلوم شد که از ان اوقات است شب جمعه متن
وَیَوْمُ الْجُمُعَةِ د ت ن حب مس و در سنن ابوداود ونسائی وابن ماجه و
صحیح ابن حبان وصحیح مستدرک حاکم مروی است از ابوهریره رضی الله عنه
که پیغمبر خدا فرموده است که از اوقات اجابت دعاست تمام روز جمعه خصوصا
بعد از زوال در عرفات حالت احرام واجابت دعا در تمام آن روز برای همان
ساعت است که مبهم است در تمام روز پس گویا که تمام آن روز مرجو الاجابت است
متن وَنِصْفُ اللَّیْلِ ط در معجم کبیر طبرانی مروی است که پیغمبر خدا فرموده است
از اوقات اجابت دعاست نیمه شب متن اَلثَّانِیْ اص در مسند امام احمد
ومسند ابویعلی موصلی مروی است که پیغمبر خدا فرمود که از اوقات اجابت دعاست
نیمه دوم از شب متن وَثُلُثُ اللَّیْلِ الْاَوَّلُ اص ثلث بضم لام وسکون لام
یعنی در مسند امام احمد ومسند ابویعلی موصلی مروی است که پیغمبر خدا فرموده است که از
اوقات اجابت دعاست سیوم حصه اول از شب متن وَثُلُثُ اللَّیْلِ
الْاٰخِرُ ا ای در مسند امام احمد مروی است که آنحضرت فرموده است که از
اوقات اجابت دعاست سیوم حصه آخر از شب که جزو پنجم است از ششم
جزو شب کذا فی النهایه چون در معجم کبیر ومسند امام احمد وابی یعلی راوی عمرو
عبسه نوشته نشد متن وَجَوْفُهُ د ت س مس ط ر و در سنن ابوداود

وترمذی ونسائی وصحیح مستدرک حاکم ومعجم کبیر طبرانی ومسند بزار مروی است از عمر
وبن عبسه که پیغمبر خدا فرموده است که از اوقات اجابت دعا است وسط آن
سیوم حصه اخیر یا وسط تمام شب پس ضمیر جوفه راجع است بسوی ثلث اخیر یا بسوی
لیل بنا بر استخدام ﴿وَوَقْتُ السَّحَرِ﴾ ع ودر اصول ستة مروی است
از ابوهریره مرفوعا که از اوقات اجابت دعا است وقت سحر که بمعنی قبیل صبح
صادق است کما ذکره الجوهری وبمعنی ششم حصه شب کما ذکره الزمخشری
قد قال الله تعالی ﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ وحدیث مرفوع ابوهریره است
يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ مِنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ
اللَّيْلِ الْآخِرُ يَقُولُ مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ مَنْ
يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ رواه الجماعة ودر سنن نسائی وابن ماجه است زیاده
﴿حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ﴾ قدر اندازه وبزرگی وتسمیه بلیلة القدر برای
شرف وبزرگی آن شب است ویا برای اندازه کردن ونوشتن ملائکه است
ارزاق واجال تمامه سال را درین شب ونزد جمهور اهل سنت لیلة القدر
بیست وسیوم شهر رمضان است ومروی است از امام حسین بن علی مرتضی که
وفات حضرت علی لیلة القدر بوده که بیست وسیوم شهر رمضان است عرفه
بفتحات نهم روز از ذی حجه است گفته اند که موقف را عرفات وروز
وقوف را عرفه برای آن نام کرده اند که چون حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام از بهشت در هند افتاد وحضرت حوا در جده بفتح جیم وتشدید دال
مهمله پس طالب یکدیگر شدند ودر موضع عرفات وروز عرفه باهم جمع شده
یکدیگر را شناختند پس آن موضع را عرفات وآن روز را عرفه نام کرده شد

رمضان مرکب اضافی است وعلم آن شب است ومتضمن لیلة القدر است
بر ارجح اقوال مروی است از ابن عباس رض مَنْ كَانَ مُتَلَمِّسًا لَيْلَةَ الْقَدْرِ
فَلْيَلْتَمِسْهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ وِتْرًا باید دانست که هر یک از لیلة القدر
ویوم عرفه اشرف است از جمیع شبها وروزهای تمام سال وشهر رمضان
اشرف است از جمیع شهور ولیلة الجمعه ویوم الجمعه اشرف است از جمیع شبها و
روزهای هفته ومزید شرف اوقات موجب مزید اجابت دعوات است
اقوال علما در اختلاف لیلة القدر زیاده از چهل قول است وارجح اقوال
شب بیست وهفتم است از شهر رمضان وبر همین اند جمهور علمای حنفیه وشافعیه
کما فی فتح الباری واز احمد بن عبد الرزاق مروی است که گفته است سوره انا
انزلناه سی کلمه است وقول حق تعالی دران سوره لفظ هی که کنایت است از
لیلة القدر کلمه بیست وهفتم است از ان سی کلمه پس در نص قرآن دلیل است بر آن
که لیلة القدر بیست وهفتم شهر رمضان است ومحکی است از ابواسحق دارمی
که گفته است دران سوره نیز دلیل دیگر است که حروف لیلة القدر نه است وحق
سبحانه وتعالی ذکر فرموده است لفظ لیلة القدر را دران سوره سه بار ونه
در سه بیست وهفت است وشب بیست ویکم یا سیوم است نزد امام شافعی
وشب بیست ونهم است نزد امام مالک قال الله تعالى ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ
أَلْفِ شَهْرٍ﴾ سبب نزول این سوره از ابن عباس رض منقول است که گفت مذکور
شد نزد آنحضرت مردی از بنی اسرائیل که جهاد کرده بود فی سبیل الله با کفار
مدة هزار ماه آنحضرت متعجب شد وآرزو کرد که این قسم غازی در امت من
می بود گفت یا رب عمر امت من کوتاه تر از اعمار وعمل امت من کمتر از اعمال

اقوال العلما در لیلة القدر

گردانیده پس خدای تعالی این سورت نازل فرمود و ذکر کرد که لیلة القدر خیر من
الف شهر یعنی عطا کرده ام ترا این شب و مر امت ترا در هر سالی و این شب
بهتر است ترا و امت ترا بعد از تو تا روز قیامت در شهر رمضان از آن هزار
ماه که جهاد کرده است در آن هزار ماه آن غازی و گفته اند که گویا حق تعالی می
فرماید که دو رکعت در لیلة القدر از امت تو بهتر است از زدن شمشیر مدة
هزار ماه در زمان بنی اسرائیل و از انس بن مالک است رض که عبادت در این شب
بهتر از عبادت هزار ماه است که در آن شب قدر نباشد و زنده داشتن این
شب بنماز و ذکر بهتر از زنده داشتن هزار ماه است که نیست در آن لیلة القدر
و گفته اند که رحمت من در این یک شب بهتر و اکثر است از آن رحمت که بر گنه
کاران است و در مدت هزار ماه حضرت عائشه رضی الله عنها پرسیده است
از رسول خدا که اگر این شب میسر شود مرا چه چیز بگویم فرموده است رسول خدا
بگو اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنِّیْ یَا عَفُوُّ   در بیان شرف
عرفه مرویست از جابر که فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست هیچ روزی
فاضلتر از روز عرفه مباهات میکند خدا تعالی با اهل آسمان میفرماید که نظر
کنید بسوی بندهای من که موی ژولیده و گرد آلوده آمده اند از هر راهی که عمیق است
امیدوار رحمت من اند و ترسناک از عذاب من پس ندیدند اهل آسمان هیچ
روزی را که جماعه آزاد از آتش دوزخ در آن روز اکثر باشند از روز عرفه فی
روایت می کنند از ابن عمر رضی الله عنه که گفته است ابن عمر شنیده ام از رسول خدا
صلی الله علیه و سلم که میفرمود تحقیق خدای تعالی نظر میکند بسوی بندهای خود روز عرفه
پس نمیگذارد خدا تعالی هیچ بنده را که در دل او مثقال ذره از ایمان است مگر آنکه

مغفرت

مغفرت می کند آن بنده را نافع میگوید که پرسیدم از ابن عمر که آن مغفرت
برای همه مردم است یا برای اهل عرفه است گفت ابن عمر بلکه برای همه مردم است
مرویست از قتاده که روزه عرفه کفارت سال گذشته و سال آینده است
و مرویست از ابو هریره که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر که بگذارد در
روز عرفه میان ظهر و عصر چهار رکعت بخواند بعد از فاتحه در هر رکعتی سوره اخلاص
پنجاه بار نوشته میشود برای او ده لک حسنات و بلند کرده میشود بمقابله هر
حرفی که در قرآن است یک درجه بهشت که مابین درجتین پانصد ساله راه است
و تزویج می کند خدا تعالی او را بمقابله هر حرفی و در قرآن است هفتاد حور که با
هر حوری هفتاد هزار نایبه است   قال الله تعالی شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن انا انزلناه فی لیلة القدر باید دانست که در نزول قرآن دو
قول است اول آنکه قرآن جملة واحدة از لوح محفوظ در شب قدر از شهر رمضان
نازل شد بسوی بیت العزة که در آسمان دنیا است بعد از آن جبرئیل علیه السلام
آن قرآن را نجما نجما بامر خدا در مدت بیست و سه سال بر رسول خدا آورد و این
قول ابن عباس و غیره دوم آنکه نازل می شد در هر شب قدر از لوح محفوظ
همان مقدار که جبرئیل علیه السلام آنرا نجما نجما بامر خدا در تمام سال بر رسول خدا
می آورد تا آنکه تمام قرآن در شبهای قدر از شهر رمضان بسوی آسمان دنیا و
در مدة مذکوره بر رسول خدا نازل شد   در احادیث نبوی است که انزال
صحف حضرت ابراهیم در سه شب است که گذشته بود از شهر رمضان و بروایتی
شب اول شهر رمضان بوده و انزال توریت موسی در ششم شب است که
گذشته بود از شهر رمضان و انزال زبور داود در هژده شب است که گذشته بود.

از شهر رمضان و انزال قرآن بر خاتم انبیا در بیست و چهارم شهر رمضان است
که شش شب باقی بود از شهر رمضان   و از ابو هریره است حدیث مرفوع
که نگویید رمضان زیرا که رمضان نامی است از نامهای خدا لیکن بگویید شهر رمضان
مروی است از بیهقی در شعب الایمان و از اصفهانی در ترغیب از حسن بصری
که گفت فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم که حق سبحانه و تعالی را است
در هر شبی از شبهای رمضان شش لک عتیق از آتش دوزخ و در شب
اخیر شهر رمضان آزاد می کند خدای تعالی از آن آتش بعدد عتقای تمام
شبهای گذشته شهر رمضان   در فضل روز جمعه و شب جمعه انس بن مالک
روایت کرده است که رسول خدا فرموده است که خدا را شش لک عتیق است
از دوزخ در هر شبانه روزی که همه مستوجب دوزخ اند و در روز جمعه و شب جمعه است
چهار ساعت است در هر ساعتی شش لک عتیق است از دوزخ که همه مستوجب
دوزخ اند مروی است از ابو هریره مرفوعا خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم
الجمعة فیه خلق آدم وفیه اهبط وفیه تیب وفیه مات وفیه تقوم الساعة
وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین یصبح حتی تطلع الشمس
شفقا من الساعة الا الجن والانس   وساعة الجمعة ارجی
ذلك وقتها ما بين ان يجلس الامام للخطبة الى
ان تقضى الصلوة   ومن حين تقام الصلوة الى
السلام منها   والداعي قائم يصلي   وقيل
بعد العصر الى غروب الشمس   وقيل آخر ساعة يوم
الجمعة   وقيل بعد طلوع الفجر قبل طلوع

الشمس

الشمس وقيل بعد طلوع الشمس وذهب ابو ذر الغفاري
رضي الله عنه الى انها بعد زيغ الشمس بشبر الى ذراع ثلث
والذي اعتقده انها وقت قراءة الامام الفاتحة في
صلوة الجمعة الى ان يقول آمين جمعا بين الاحاديث التي
صحت عن النبي صلى الله عليه وسلم كما بينته في غير
هذا الموضع وقال النووي رحمه الله والصحيح بل الصواب
الذي لا يجوز غيره ما ثبت في صحيح مسلم من حديث ابي
موسى الاشعري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول في شان ساعة الجمعة هي ما بين ان يجلس الامام الى
ان تقضى الصلوة رواه مسلم .   ساعت در لغت جزوی است
از اجزای زمان و در اصطلاح منجمان جزویست از بیست و چهار جزو شبانه روز
و آنرا ساعت مستوی میگویند یا جزوی است از دوازده جزو روز یا شب و آنرا
ساعت معوج می نامند برای آنکه گاهی زاید و گاهی ناقص و گاهی مساوی است
خطبه بضم معروف و منه خطب الخطیب علی المنبر تقضی بتاء مثناه فوقانی مضارع
مجهول است و بیای مثناة تحتانی مضارع معلوم و لفظ حین در من حین تقام
مبنی است بر فتح و در نسخه منون است ای من حین تشرع الصلوه فیه ابو ذر
بفتح ذال معجمه و تشدید رای مهمله غفاری منسوب بسوی قبیله بنی غفار رضی
الله عنه بکسر غین معجمه و تخفیف فا زیغ در گشتن آفتاب و سایه قوله بشبر بلفظ
بشر بسین مهمله فعیل است بمعنی قلیل و در روایتی که اقوی است بشبر واقع است
و شبر بکسر شین معجمه و سکون بای موحده بمعنی یک بدست است اشبار جمع اوست

آمین بمد همزه و بقصر آن اسم فعل است ای استجب دعاءنا او افعل مطلوبنا
پس آمین دعا است بعد از دعا را هدنا برای تاکید صحیح پاک از عیب و صواب معتمد
علیه و ضد خطا والذی لا یجوز صفت کاشفه است که مستلزم تخطیه بعض صحابه است
رضی الله عنهم اجمعین و بطلان بعض احادیث وارده وقت یازدهم
در صحیح مسلم و سنن ابو داود که مروی است از ابوموسی اشعری رض ساعت
جمعه است که رجاء اجابت دران ساعت زیاده از رجای اجابت در اوقات
مذکوره است پوشیده نماند دلیلی که بر زیادتی رجاء اجابت دران ساعت
از رجاء اجابت در شب قدر و روز عرفه بعرفه باشد ظاهر نیست قوله و وقتها
اگر مصنف مع مدل وقتها و هی میگفت بهتر می بود بجهته آنکه اضافت وقت
بسوی ساعت موهم است که وقت را وقت باشد یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو داود
مروی است از ابوموسی اشعری رضی الله عنه که گفت شنیده ام از رسول خدا
که ابتدا از زمان آن ساعت شریفه من جلوس الامام ای از وقت نشستن امام است
بر منبر برای خطبه و در نسخه الست نه الخطبة ای از وقت نشستن امام است در
خطبه ای بین الخطبتین تا ادا کردن و تمام گردانیدن نماز پس مراد بدعا دعای
امام است در خطبه و نماز که شامل است امت را یا ادعای مقتدیان است بیان
حال در مقام عبادت یا دعا است غیر حال قراءة پس کلمه من محذوف است
بقرینه الی و لفظ ما بین زاید است برای اشارت بسوی آنکه غایت خارج است
از ان ساعت و این قول بر طبق حدیث ابوموسی اشعری است که راوی آن
مسلم است و در سنن ترمذی و ابن ماجه مروی است از عمرو بن عوف مزنی که ابتدا
آن ساعت شریفه از وقت شروع ادا کردن نماز جمعه است تا سلام دادن

ازان نماز

ازان نماز و در صحیحین و سنن نسائی و ابن ماجه مروی است از ابوهریره رض که رسول
خدا فرموده است و حال آنکه دعا کننده قائم است یعنی ملازم و مواظب است و مصلی است
یعنی در دعا است کذا فی شرح مسلم پس قول یصلی نیز حال است مترادف یا متداخل
و این قول بر طبق حدیث ابوهریره است که راوی آن بخاری و مسلم است در
صحیحین و این قول اخص است از قول سابق و نزد مصنف ابتدای آن ساعت شریفه
از وقت قراءت امام است فاتحه را پس نزد مصنف مراد از یصلی که در حدیث است
خواندن صلوة جمعه است اگر گویند قراءت فاتحه بر امام و استماع بر موتم واجب است
پس وقت دعا کردن کدام است گوییم شاید دعای لسانی که فرعی است مراد نیست
بلکه مراد دعای قلبی است که اصل است و ممکن است جمع میان این دعا و قراءت
و حدیث سیوم که از عمرو بن عوف مزنی است و راوی آن ترمذی است که
من حین تقام الصلوة الی الانصراف منها موافق است بحدیث دوم و این
حدیث مرفوع است و گفته شد یعنی در سنن ترمذی مروی است و موقوف است
دران سنن که جماعه صحابه که ابن عباس است و ابو سعید و ابوهریره و غیرهم
گفته اند که آن ساعت شریفه بعد از عصر است تا غروب آفتاب پس این قول
بر طبق حدیثی است که موقوف است بر ابن عباس لیکن این حدیث را ابن منذر
از انس رض مرفوع روایت کرده است کما فی فتح الباری و لفظ حدیث مرفوع
این است که آنحضرت علیه السلام فرموده است التمسوا الساعة التی ترجی یوم الجمعة
بعد العصر الی غیبوبة الشمس در شرح بخاری است که طبری گفته است اصح
الاحادیث حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال قول عبد الله بن سلام
بانها آخر ساعة بعد العصر و رجح جماعة قول ابن سلام و حکی الترمذی عن احمد

إن أكثر الأحاديث على ذلك وقيل إنه نص الشافعي انتهى وگفته شد
یعنی در سنن ابوداود و نسائی مروی است از جابر مرفوع و در موطا امام مالک
و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و صحیح مستدرک حاکم مروی است از عبدالله
بن سلام و موقوف است بر وی که عبدالله بن سلام با ابوهریره گفته که آن
ساعت شریفه آخر ساعتی است یعنی آخر ساعت دوازدهم از دوازده ساعت
روز جمعه کذا في بعض الشروح و گفته شده یعنی بسیاری از علما از ابوهریره
روایت کرده اند که آن ساعت شریفه بعد از ظهور صبح صادق است و قبل از طلوع
آفتاب لیکن مروی موقوف است و گفته شده که آن ساعت شریفه بعد از طلوع
آفتاب است و در احیاء العلوم است که آن ساعت شریفه نزد طلوع آفتاب است
وقیل بعد العصر وقیل بعد العصر وقیل بعده الی وقت الاختیار وقیل من حین
تصفر الشمس الی أن تغیب وقیل آخر ساعة من یوم الجمعة أي ساعة عرفیة
یا لغوی باید دانست که در اقوال مذکوره استیعاب آن ساعت مراد نیست بلکه
تمام آن وقت را که معین شده است برای آن ساعت مراد نیست بلکه مراد آن است
که آن ساعت در اثنای آن وقت است بجهت آنکه در آخر حدیث بخاری است
که أشار بیده یقللها أي آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشاره فرموده است بدست مبارک خود باندک
بودن آن ساعت و در صحیح مسلم است که هي ساعة خفيفة قوله وذهب الی و رفته
است ابوذر غفاری بسوی آنکه آن ساعت شریفه بعد از مایل شدن آفتاب است
از سمت الراس باندکی از مسافت یا بمقدار یک بدست از سایه آفتاب تا یک گز
و عبارت مصنف به سبب ترک اختصار اقوال متنوعه است با آنکه در شان آن ساعت
روایات بسیار است از آنحضرت و اقوال صحابه و تابعین نیز بسیار است و ذکر نموده اند

اقوال را

اقوال را زیاده از چهل قول و اصح احادیث حدیث اول است که راوی آن مسلم است
و ارجح اقوال قول عبدالله ابن سلام که آخر ساعتی است از روز جمعه و ماسوای حدیث
مسلم و قول عبدالله یا موافق است هر دو را یا یکی را از هر دو یا ضعیف الاسناد است
یا موقوف اجتهادی است کما في فتح الباري و در حدیث است که چون عبدالله بن
سلام گفت که آخر ساعتی است از روز جمعه ابوهریره گفت چگونه آن ساعت
شریفه آخر ساعتی است از روز جمعه و حال آنکه رسول خدا فرموده است لا یوافقها
عبد مسلم یصلي إلا استجیب له و در آخر ساعت که نزدیک غروب است
صلوة نیست عبدالله گفت که آیا نگفته است رسول خدا من قعد منتظراً
للصلوة فهو في الصلوة ابوهریره گفت بلی انتهی مخفی نماند که اگر یصلی را
بمعنی یدعو بگوییم بقرینه إلا استجیب له نیز رواست و آنچه مروی است از حضرت
فاطمه رض که مراعات آفتاب بعد از عصر میکردند برای رعایت وقت آن ساعت
نیز مرجح قول عبدالله است قوله قلت والذي أعتقده الخ مصنف می گوید که گفته ام
که آنچه اعتقاد و ظن دارم من بطریق استنباط از آن احادیث ثلثه مرفوعه
مذکوره که با یکدیگر موافق دارند آن است که ابتدای آن ساعت موعودة الاجابة
از وقت قراءت امام است سوره فاتحه را در جمعه ای در وقت نماز جمعه
طریق ذکر کل و اراده جزء بجهت آنکه آن وقت اشرف اوقات روز جمعه است
که مقتضی است اجابت دعا را برای آنکه نماز جمعه اشرف صلوات روز جمعه است
و وقت آن نماز اشرف اوقات آن روز است و قراءت فاتحه اشد الوجوب
است از غیر خود لیکن از استنباط مصنف لازم می آید که دعا ما بین فاتحه تا آمین
گفتن از همین امام باشد و بس و لیس کذلک مگر آنکه اشتراک ماموم است با امام

و دعای اهدنا بصیغه جمع بلکه قرارت ماموم است و سکوت ماموم متضمن
دعای قلبی و تعظیم است که در ضمنش طلب عطایات و مشارکت او امام را در گفتن
آمین که خلاصه دعاست ظاهرا مصرح و تابعان او تجربه کرده اند اجابت ادعیه را
در آن وقت و انتهای آن ساعت تا گفتن امام است آمین را لیکن این گفتن داخل
مغیا است زیرا که همین وقت گفتن امام آمین را از اوقات اجابت است
نص برای آنکه این وقت وقتی است که امام و هر که ماموم است و ملائکه که حاضر اند
در اوقات صلوات در اقطار ارض شرقا و غربا در این وقت آمین میگویند
پس از اینجا معلوم میشود که شارع اعتبار کرده است آن ساعت را در حق هر قومی بنسبت
زمان نماز آن قوم و این اعتقاد من برای جمع و توفیق است میان احادیث
ثلثه مرفوعه که صحت یافته است سوای آن احادیث از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
چنانکه بیان کرده ام آنرا در غیر این موضع ای در مفتاح خود و لفظ صحیحه برای
احتراز است از احادیث ضعیفه و اقوال موقوفه لهذا گفت التی صحت الی
پس قوله جمعا مفعول له است و روا است که حال باشد ای حال کونه مجموعا به او حال
کونه جامعا مخفی نماند که مختار مصنف رح انتهای آن ساعت که تامین است از امام رح
داخل است معارض است حدیث صحیح مسلم را که در آن الی ان تقضی الصلوة است
و حدیث حسن ترمذی را که در آن الی الانصراف منها است مگر آنکه بگوییم که حدیث
و الداعی قایم ایضا مخصص آن هر دو حدیث است و بهمین تخصیص حاصل است
جمع میان آن احادیث باید دانست که نظیر آن ساعت شریفه روز جمعه لیلة
القدر است که مبهم است علی المختار در اثنای شبهای تمام سال و اغلب اوقات
حصولش شهر رمضان است خصوصا عشره اخیره علی الخصوص اوتار آن عشره

و اغلب

و اغلب وقوع لیلة القدر در شب بیست و هفتم است عند نا و نزد جمهور علمای سلف
و خلف و در بیست و یکم یا بیست و سیوم است نزد امام شافعی رح و در بیست و نهم است
نزد امام مالک رح پس آن ساعت مرجوه روز جمعه نیز مبهم است دایر است در اوقات
مختلفه علی حسب الاقوال اگرچه توقع حصولش در اغلب اوقات موافق حدیث صحیح
مسلم است و موافق قول عبد الله بن سلام است که ارجح اقوال است و امکان آن ساعت
در سایر اوقات موافق اقوال دیگر نیز حاصل است و بهمین جمیع جمع است که مطابق
سمع است و موافق طبع میان جمع احادیث صحیحه و اقوال صریحه و این ظاهر است قوله
و قال النووی الخ و گفته است امام نووی رح در شرح مسلم قول آنکه صحیح است و سالم است
از عیب ضعف بلکه معتمد علیه است که غیر آن غیر جایز نیست آنست که ثابت است
در صحیح مسلم از حدیث ابی موسی اشعری که گفته است ابو موسی رض که شنیدم
از پدر خود که میگفت شنیده ام از رسول خدا که میفرمود در شان ساعت
جمعه که آن ساعت از نشستن امام است بر منبر برای خطبه تا آنکه ادا کرده شود
نماز جمعه را روایت کرده است این حدیث را مسلم قوله رواه مسلم متعلق عنه است
اگر گویند حدیث ابی موسی از افراد مسلم است و حدیث ابو هریره بر اتفاق بخاری
و مسلم است و در اصول حدیث مقرر شده که حدیث متفق علیه اصح است از افراد
بخاری و افراد بخاری اصح است از افراد مسلم پس حدیث ابو موسی چگونه صحیح و
معتمد علیه باشد از حدیث ابو هریره رض گوییم که این اصحیت مذکوره مطلق نیست
بلکه مقید است بوقتی که آن حدیث متفق علیه و حدیث بخاری از جمله آن احادیث
باشد که حفاظ حدیث بر آن انتقاد نکرده باشند و لا نسلم که حدیث ابو هریره
از جمله آن احادیث باشد پوشیده نماند که از قول مذکور امام نووی که چه

باب جمع است از کتاب روضه تخطیت بعض صحابه و بطلان بعض احادیث
لازم می آید با آنکه مفهوم از کلام امام نووی در باب لعان از کتاب مسطور آنست
که آنها ساعة العصر پس کلام امام در تالیف خودش مضطرب است اصوب
آنست که با بهام آن ساعت قایل شویم تا جمع میان احادیث بوجه احسن حاصل
گردد هرگاه فارغ شد مصنف از بیان اوقات اجابت شروع کرد در بیان
احوال اجابت دعا گفت یعنی امور عارضه داعی که نزد آنها غالبا
اجابت دعا است عِنْدَ النِّدَاءِ بِالصَّلٰوةِ د س وَبَیْنَ الْاَذَانِ
وَالْاِقَامَةِ وَبَعْدَ الْحَيْعَلَتَيْنِ لِمَنْ نَزَلَ بِهِ كَرْبٌ
اَوْ شِدَّةٌ مس وَعِنْدَ الصَّفِّ فِي سَبِيلِ اللهِ وَعِنْدَ
اِلْتِحَامِ الْحَرْبِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا د وَدُبُرَ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ
ت س وَفِي السُّجُودِ د ندا بکسر ندو منادات آواز دادن
و خواندن پس ندا شامل اذان است و اقامت را لیکن اطلاقش براول اولیست
و در شهر اذان اعلام است با گفتن و اقامت برخیزانیدن عبارت از گفتن
حیعله که حیعلة بوزن فعللة حی علی الصلوة گفتن و کذا حیعله یعنی حی علی الفلاح
گفتن پس حیعلتین تثنیه تغلیب است یعنی بعد از فارغ شدن موذن از حی علی
الصلوة گفتن و حی علی الفلاح گفتن کرب بوزن الضرب غم سخت که نفس را
فرو گیرد شدة عذاب قوی کذا فی بعض الشروح التحام گشتن کردن بحرب
یقال التحمت الحرب والتحمت حرب کارزار مونث است یقال وقعت بینهم حرب
خلیل گفته است که تصغیر حرب حریب است بی تا مازنی گفته است بجهة آنکه حرب
در اصل مصدر است و مبرد گفته که حرب گاهی مذکر می باشد کذا فی الصراح التحام

الحرب

الحرب اشتداد ها کذا فی القاموس بعضهم بعضا بعض اول مرفوع است
که فاعل التحام است و دوم مفعول اوست و در نسخه مجرور است که بدل است
از حرب بنا بر مضاف مقدر ای اهل الحرب و قیل بعض اول فاعل حرب است و
دوم مفعول او و مصدر موقف عامل است نزد سیبویه و خلیل و مولانا حنفی
گفته که بعضهم فاعل و بعضا مفعول فعل محذوف است ای صادف بعضهم بعضا
و این جمله کالبیان است نسبت بالتحام انتهی مخفی نماند که این توجیه تکلف است مخفی
عنه دبر بضمتین و سکون دوم سپس است • حال نخست اول از احوال اجابت
دعا در سنن ابو داود و صحیح مستدرک که حاکم از حدیث سهل ابن سعد ساعدی
نزد شنیدن هر بانگ نماز است گفته است سهل که آنحضرت فرموده است ثنتان
لَا تُرَدَّانِ اَوْ قَلَّمَا تُرَدَّانِ الدُّعَاءُ عِنْدَ النِّدَاءِ وَعِنْدَ الْبَاْسِ حِيْنَ يُلْحِمُ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا حال دوم در سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان مروی است
از انس رض میان بانگ و تکبیر گفتن است و این شامل است وقتی را که بعد از فراغ
اذان و اجابت اوست و در سنن ترمذی این زیاده است که قالوا فما نقول
یا رسول الله قال سلوا الله العافیة فی الدنیا والآخرة کذا فی بعض
الشروح حال سیوم در صحیح مستدرک حاکم مروی از ابو امامه بعد از فارغ
شدن موذن است از گفتن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح پس در ایراد صیغه
تغلیبی اشارت است بسوی این که حالت اجابت دعا بعد از فراغ حیعله
و حیعله است معا برای کسی که فرموده آمده است بر آنکس غم سخت که دم را فرو
گیرد یا عذاب شدید اشارت است بسوی آنکه سبب اجابت دعا همین تضرع و زاری
و شکستگی است پس اگر کرب یا شدت نیست دعا مستجاب نیست و کلمه او برای تنویع است یا

برای سنگ راوی نیست وعجب است از مولانا خفی که برای تخییر گفته است حال چهارم
در صحیح ابن حبان ومعجم کبیر طبرانی وموطا از سهل بن ساعدی نزد گردانیدن امام
زمانیست غازیان فی سبیل الله را بر خط مستوی تا جنگ کنند بدشمنان دین
لیکن در موطا موقوفست بر سهل مذکور حال پنجم در سنن ابوداود از حدیث
سهل مذکور نزد جنگ کردن وکشتن است بعضی از اهل جنگ بعضی دیگر را
کما سبق حال ششم در سنن ترمذی ونسائی مرویست از ابوامامه عقیب
نمازی از نمازهای مفروضه که افضل حالاتست وارجی برای اجابت دعوات
گفته است ابوامامه قلنا یا رسول الله ای الدعاء اسمع قال جوف اللیل
الاخر ودبر الصلوات المكتوبات وداخل است درین حالت وقتی که ما
بین ظهر وعصر است در روز چهارشنبه حال هفتم در صحیح مسلم وسنن ابوداود
ونسائی مرویست از ابوهریره رض در سجده است که غایت تذللست یعنی
آنحضرت فرموده است اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد فاکثروا
الدعا محتمل که سجده نفل باشد وَعَقِيبَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ
وَلَا سِيَّمَا الْخَتْمِ ط موص خُصُوصًا مِنَ الْقَارِئِ ت ط
وَعِنْدَ شُرْبِ مَاءِ زَمْزَمَ مس وَالْحُضُورِ عِنْدَ الْمَيِّتِ
عه وَصِيَاحِ الدِّيَكَةِ وَاجْتِمَاعِ الْمُسْلِمِينَ ع وَفِي
مَجَالِسِ الذِّكْرِ خ م ت وَعِنْدَ قَوْلِ الْإِمَامِ وَلَا الضَّالِّينَ
وَعِنْدَ تَغْمِيضِ الْمَيِّتِ م د س ق وَعِنْدَ إِقَامَةِ الصَّلَاةِ
طمر وَعِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ د طمر رَوَاهُ الشَّافِعِيُّ فِي الْأُمِّ
مُرْسَلًا وَقَالَ قَدْ حَفِظْتُ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ طَلَبَ الْإِجَابَةِ

عنده

عِنْدَهُ قُلْتُ وَعِنْدَ رُؤْيَةِ الْكَعْبَةِ ط وَبَيْنَ الْجَلَالَتَيْنِ
فِي الْأَنْعَامِ حَفِظْنَا ذَلِكَ مُجَرَّبًا عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ
وَنَصَّ عَلَيْهِ الْحَافِظُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ الرَّسْعَنِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ
عَنِ الشَّيْخِ الْعِمَادِ الْمَقْدِسِيِّ لا سیما کلمه لا برای نفی جنس است و
لفظ سی که مانند مثل است وزنا ومعنی اسم لاست ودر اصل سوی یا سِوْی
بوده اعلال صرفی کردند ولفظ الختم مجرور است برای آنکه مضاف الیه است وکلمه
ما زایده است چنانکه در قول حق تعالی ایما الاجلین قضیت زایده است یا برای
آنکه بدل است از کلمه ما ای لا مثل شی الختم موجود یا مرفوع است که خبر مبتدا محذوف
وجمله صله است اگر ما موصوله است وصفت است اگر موصوفه است ای لا مثل
الشی الذی هو الختم موجود او لا مثل شی هو الختم موجود وجر ختم بهتر از رفع او
زیرا که حذف صدر جمله که صله است یا صفت است قلیل است صرح به الشیخ
الرضی یا منصوب است بتقدیر اعنی ای لا مثل شی او الشی اعنی الختم موجود وخبر
لا نفی جنس بر جمیع تقادیر محذوف است کما اشرنا الیه یا منصوب است بنا بر آنکه
لا سیما بمنزله کلمه الاست ای الا الختم زیرا که ما بعد لا سیما مخرج است از ما قبل از
حیثیت که ما بعد اولی است بحکم سابق که اجابت دعاست مثلا واگرنه لا سیما از
کلمات استثنا نیست صرح به الشیخ الرضی وگاهی کلمه لا را حذف میکنند از لا سیما
اگرچه مراد است وسیما میگویند وبهذا تفاوت در معنی نیست چنانکه لا محذوف است
در قول حق تعالی تالله تفتؤ تذکر ای لا تفتؤ وگاهی یا را در لا سیما مخفف
میخوانند با ذکر لا وحذف لا وشرب بحرکات شین آنست میدانی از ارباب علم ابو
حیان گفته است بفتح شین مصدر است وبضم وکسر اسم وقری فشاربون شرب

اللهم تبلات لغات زمزم چاهی است نزد کعبه شریفه زادها الله شرفا و غیر منصرف است
ماخوذ است از قول عرب ماء زمزم ای کثیر حروی است از ابن عباس رضی الله عنه که
آنحضرت فرموده است ماءُ زمزمَ لِما شُرِبَ لَهُ فَاِنْ شَرِبْتَ تَسْتَشْفِي شَفَاكَ
اللهُ وَاِنْ شَرِبْتَ مُسْتَعِيذاً اَعَاذَكَ اللهُ وَاِنْ شَرِبْتَ لِتَقْطَعَ ظَمَاكَ
قَطَعَهُ اللهُ و نیز فرموده است خیر ماء وجه الارض ماءُ زمزمَ و فیه طعامُ طُعْمٍ
کَقُفْلٍ وَ شِفَاءُ سُقْمٍ ای یُشبع شاربها کما یُشبع الطعام و نیز فرموده است اذا
اراد الرجل سقاه من ماءِ زمزمَ سمیت بها لزمّها جرام اسمعیل ای بضمّها — ان لا یحیف الرجل
لمائها حین انفجرت و قیل لزمّ جبرئیل و کلامه عند فجره ایاها فیکون من الزمزمة
و قیل لانها مشتقة من الزمة و هی الغمز بالعقب فی الارض لان ماء زمزم خرج
بغمز رجل اسمعیل ع م دیگر بکسر الدال و فتح یا فردوس واحد دیگ است بسکون یا مانند
فیه و قیل دقرده و فردوس ایراد صیغه جمع برای افاده انواع است بعضی حشم
فرو خوابانیدن غیث باران حدیث مرسل در اصطلاح محدثان قول تابعی است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کذا و در اصطلاح اصولیان قول غیر صحابی است
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کذا و در نفع اعم است از اول جلالتین عبارت است
از دو لفظ الله در قول حق تعالی رسل الله الله اعلم که در سوره انعام است
نعم بفتحتین چهارپا انعام جمع اناعیم جمع الجمع تجربه آزمودن الحافظ عبد
الرزاق ابن رزق الله محدث الجزیره توفی سنة احدی و ستین و ستمائة کذا
فی التصحیح رسعنی بفتح المهملة و سکون مهملة دوم و فتح مهملة سیوم و نون منسوب است
بسوی بلده از بلاد دیار بکر که ان را راس العین گویند آب دجله از ان بر می آید کذا
فی الانساب و لذ شواذ نسبت است زیرا که مقتضای قیاس رأسی است کما تقرر فی

مخز

محله مقدسی منسوب بسوی بیت المقدس کمجلس و مقدس بوزن معظم نیز آمده است
حال هشتم از احوال اجابت دعا در سنن ترمذی مروی از عمران بن الحصین
عقب خواندن قرآن است از حزب خود یا در خود دو حال نهم در معجم کبیر طبرانی
و مصنف ابن ابی شیبه مروی از عمران مذکور لاسیما الختم یعنی بخصوص تا بعد حالت
ختم و اتمام قران موجود میان حالات تلاوت قرآن در حق اجابت دعا لیکن در
مصنف موقوف است بر قول عبده بن ابی لبابه و مجاهد که هر یک تابعی است پس
اطلاق موقوف خالی از مسامحت نیست و حال دهم در سنن ترمذی و معجم کبیر طبرانی
مروی از عمران مذکور خصوصا من القاری یعنی خاص کرده شیخ است و ممتاز است
دعا در حالت آن ختم بسرعت اجابت خاص کرده شد در حالی که صادر است آن
دعا از قاری قرآن حاصل آنکه حال هشتم فقط در روایت ترمذی است از عمران
و حال نهم در معجم کبیر در روایتی دیگر است زیادتی از دو حال دهم در سنن ترمذی
و معجم کبیر طبرانی است در روایتی دیگر از عمران حال یازدهم در صحیح مستدرک حاکم
مروی از ابن عباس رض نزد آشامیدن آب زمزم است که وقت شق صدر مبارک
آنحضرت دل آنحضرت را بهمین آب زمزم شسته باز در همان موضع خود
در آورده اند و بعضی گفته اند که اگر آب بهشت بهتر از آب زمزم می بود بهمان
آب بهشت دل آنحضرت می شستند و ابن عباس رض در وقت نوشیدن
آب زمزم میخواند اللهم انی اسئلک علما نافعا و رزقا و شفاء من کل داء
و فی معناه هذا الماء المبارک الذی نبع من بین اصابعه علیه الصلوة و السلام
کان افضل المیاه بلا شبهة و حال دوازدهم در صحیح مسلم و در سنن اربعه مروی
از ام سلمه رض نزد حاضر شدن کسی است نزد میت که آنحضرت فرموده است وقتی

که حاضر شوید مریض محتضر را یا میت حقیقی را پس بگویید نیک که ملائکه آمین میگویند
و درین اشارتست بسوی آنکه مستحبست دعا و طلب مغفرت برای میت و
طلب تخفیف برای او کما فی شرح مسلم و مستحبست دعا نزد حضور مریض کما فی زند
الاوراد پس قوله دالحضور مجرورست و در نسخه الیست مرفوع ای منها حالة الحضور
وحال سیزدهم در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و نسائی مرویست از ابو هریره رض
نزد شنیدن آواز خروس است که رسول خدا فرموده است وقتی که بشنوید آواز
خروس را پس سوال کنید خدا را از فضل او زیرا که خروس دیده است فرشته از
فرشتها یعنی دیده است که آن ملائکه آمین بگویند بر دعا و استغفار دکوا
دهند برای شما بتضرع و اخلاص و درین اشعارست بآنکه مستحبست دعا
نزد حضور صالحان و تبرک جستن بایشان که عند ذکر الصالحین و حضورهم تنزل
تنزل الرحمة کما فی شرح مسلم حال چهاردهم در اصول ستة مرویست از ام عطیه
الانصاریه نزد جمع شدن مسلمانان مثلا در جمعه یا عیدین یا عرفه هر چند که این اجتماع
اکثر امید اجابت بیشتر و محتمل که لام المسلمین برای عهد باشد که صد مسلم باشند
کما فی شرح الاوراد حال پانزدهم در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی مرویست از ابو هریره
رض نزد داخل بودن یا داخل شدن در مجلسی از مجلسهای ذکر خدا تعالی یا علم یا تلاوت
پس از لفظ حضور تا اینجا عطف بر لفظ شربست یا عند شرب حال شانزدهم
در صحیح مسلم و سنن ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از ابو موسی اشعری مرویست
نزد گفتن امام ولا الضالین آمین میگویند که سبب اجابتست در حدیثست
وقتی که امام آمین بگوید آمین بگویید شما برای آنکه هر که موافق شود آمین گفتن او
آمین گفتن ملائکه را بخشیده شود برای او آنچه مقدم شده باشد از گناه او حال

هفدهم در صحیح مسلم و سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه مرویست از ام سلمه
رض نزد چشم پوشیدن میتست و تغمیض مستحبست تا میت قبیح نماید
و چون روح از تن برمی آید مرده با او بصر نظر کننده است که کجا میرفت
حال هژدهم در معجم کبیر طبرانی و کتاب ابن مردویه از حدیث سهل بن سعد
نزد برپا کردن و تکبیر گفتن نمازست اگرچه مصرع حالت عند اقامة الصلوة
مقدم می آورد نزدیک حالت دویم و سیوم هر آینه بهتر می بود حال نوزدهم
در سنن ابو داود و معجم کبیر طبرانی و کتاب دعا و ابن مردویه مرویست از سهل
بن سعد ساعدی نزد فرود آمدن بارانست روایت کرده است اجابت
دعا را نزد نزول باران امام شافعی در کتاب خود که نامش امست
گویا که اصل مذهب اوست در جایی که حدیث مرسلست و گفته است
امام شافعی بتحقیق یاد گرفته ام از بسیار محدثان طلب کردن اجابت را
نزد باریدن باران مصرع میگوید قلت یعنی گفته ام من و نزد دیدن
کعبه شریفه که در معجم کبیر طبرانی مرویست از ابو هریره رضی الله عنه گفتن
مصرع قلت را صریحست که مصنف این حالت هشتم را از اقوال اجابت
دعا گفته اند اگرچه ماخذ این حالت موجودست در حدیث تستجاب
دعاء المسلم عند رؤیة الکعبة با آنکه مصرحست این حالت در شرح اوراد غریب
محتمل که بنظر مصرع نیامده باشد و آنحضرت وقتی که خانه کعبه را می دید میفرمود
اللهم زد بیتک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و برا و مهابة رواه الطبرانی
عن حذیفه این رسید حال بیست و یکم میان جلالتین یعنی دعای داعی در میان
دو لفظ الله در قول حق تعالی رسل الله والله اعلم که در سوره انعامست مستجابست

محققان بر آن اند که نام سوره الانعام است ولا باس است که جزو علم را حذف
کنند نزد امن از الالتباس یاد گرفته ایم ما حالت است و یکم یاد در آن حال که آزموده
شده است از جماعه کثیره از اهل علم و عجب است از مولانا حنفی که احتمال بودن لفظ
مجرب بر صیغه اسم فاعل حال از فاعل حفظنا تجویز نموده مقدم آورده است بر احتمال
صیغه مفعول نص و تصریح کرده است بر همین حالت اخیره حافظ عبد الرزاق
رسعنی که منسوب است بسوی بلده راس العین در تفسیر خود از شیخ عماد مقدسی ای
منسوب بسوی بیت المقدس که نام مسجد شام است هر گاه فارغ شد مصنف از
احوال اجابت دعا شروع کرد در بیان اماکن شریفه که در ان اماکن غالبا اجابت است
وگفت فَكَالْمَوَاضِعِ الشَّرِيفَةِ قَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رح
فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ إِنَّ الدُّعَاءَ يُسْتَجَابُ هُنَاكَ فِي
فِي خَمْسَةَ عَشَرَ مَوْضِعًا فِي الطَّوَافِ وَعِنْدَ الْمُلْتَزَمِ وَتَحْتَ الْمِيزَابِ
وَفِي الْبَيْتِ وَعِنْدَ زَمْزَمَ وَعَلَى الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَفِي الْمَسْعَى
وَخَلْفَ الْمَقَامِ وَفِي عَرَفَاتٍ وَفِي الْمُزْدَلِفَةِ وَفِي مِنًى وَعِنْدَ
الْجَمَرَاتِ الثَّلَثِ قُلْتُ وَإِنْ لَمْ يُجَبِ الدُّعَاءُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلى
الله عليه وسلم فَفِي أَيِّ مَوْضِعٍ على انا قد ردنا مِنِ استجابة الدعاء في
الْمُلْتَزَمِ حَدِيثًا مُسَلْسَلًا مِنْ طَرِيقِ أَهْلِ مَكَّةَ بصری نفع
است و کمر نیز رساله نعام طوف طواف طوفان کرد حرزی شکستن
ملتزم صیغه اسم مفعول است از التزام که بمعنی دست بگردن کردن است
میزاب بوزن میزان ناودان فارسی معرب بهمز ولا بهمز نا ریب
المزه و میازیب بیا نیز جمع است تحت خانه مرت اجابت جاعه

عی بیو

عن سیبویه مثل قول واقوال واق وذیل بیست تصغیر نیم یاد کرد یا در العامة
تقول دویت بواو و کذا القول فی شیخ و غیره شی در شبها هیها کذا فی الطرح
صفا مقصور موضع بمکه مروه کطلحه نیز موضع بمکه مسعی مکان دویدن و
شتاب کردن مقام ابراهیم بفتح میم سنگ است بمکه که نشان هر دو
پای حضرت ابراهیم عم بر آن سنگ است عرفات جای وقوف آوردن
حجاج و هو اسم فی لفظ الجمع ولا جمع قال الفراء ولا واحد له بصحة وهی معرفة
وان کان جمعا لان الاماکن لا تزول فصار کالشی الواحد لیس غیر منصرف است برای
علمیت و تانیث نزد بعض نکره است و منصرف کما فی قوله تعالی فاذا افضتم من
عرفات بجهة آنکه بر تقدیر تسلیم علمیت این تا در عرفات برای تانیث نیست بلکه
این تا با الفی که بروی سابق است علامت جمع مونث است و چون این تا مختص است
بجمع مونث و مانند تا در تانیث است مانع است از تقدیر تا دیگر خاصیت تا در تانیث
که بدل است از واو برای اختصاص آن تا بمونث مانع است از آن تقدیر مزدلفه
بکسر لام نام جای بمکه ازدلفت فیه آدم الی حوا ای اقترب و نهند اسمی جمعا کذا
فی المغرب منی بکسر و قصر موضعیست بمکه که قربان در وی کنند و هو یذکر
ویصرف وقد یکتب بالالف و ینون جمره یک سنگ خورد و یکبار انداختن
جمرات بفتحتین جمع مسلسل که صیغه اسم مفعول است در لغت چیزی درهم
پیوسته و در اصطلاح محدثان حدیثی است متتابع اندر رجال اسناد آن
تا آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد روایت آن حدیث بر یک حالت
قوله فکالمواضع خبر اماکن الاجابة است وجه آوردن مصنف رحمه الله
فا را در این خبر ظاهر نیست هی المواضع اگر می فرمود بهتر می بود یعنی مکانها

اجابت دعا پس باشند مواضع است معدوده شریفه که برای شرافت آنها وارد است
الدعاء مستجاب فیها پس لام المواضع برای عهد است زیرا که در هر موضعی که شریفه
است اجابت دعا نیست بجهت آنکه افضل بقاع است واماکن شریفه آنجا
بسیار است وآنجا بسیار است واجابت دعا نیست مگر در پانزده موضع که معهود است
بدلیل آنکه گفته است شیخ حسن بصری رحمه الله که از اجلای تابعین است بلکه
وقیل انه افضلهم در کتابت رساله خود بسوی بعض اهل مکه که اراده انتقال
از مکه معظمه بسوی شهری دیگر داشت و در آن کتابت احادیثی است که وارد است
در فضیلت مجاورت در مکه و گفته است در آن کتابت نیز که تحقیق دعا
مستجاب می گردد در مکه معظمه در حول آن در پانزده موضع و تحقیق آنست که ذکر
عدد مفید حصر نیست یا دارد ذکر در دیگر در مواضع دیگر از مکه معظمه نیز استجابت
دعا است مانند مسجد روز کن یمانی و مانند پیچ رکنین و دار ارقم که الان مشهور است
بدار خیزران که آنحضرت و اصحاب در آن دار مختفی می بودند از کفار تا وقت
اسلام حضرت عمر پس اعز الله الاسلام به و مولد آنحضرت و خانه حضرت
خدیجه و غار ثور و حراء و امثال ذلک زیرا که تخصیص بر عدد گاهی برای نفی
زیادت نمی باشد بلکه برای غرضی دیگر مانند زیادت فضیلت چنانکه در حدیث
مرفوع ابوهریره است ان لله تسعة وتسعین اسما الحدیث قوله فی الطواف
بدل تفصیل است یا اعاده عامل و طواف مصدر است از جمله آن مواضع است
مگر آنکه مراد تعمیم مجاز حذف شود بذکر حال و اراده محل ای فی المطاف المعهود
فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم که اقرب است بسوی کعبه در حال مباشرت
طواف یا مطلق دوم نزد ملتزم است که موضعیست میان حجر اسود و باب است

ودعا درین

ودعا درین موضع بعد از طواف وقبل از دو رکعت طواف است وقبل بعد از آن
دو رکعت است وجه تسمیه آن است که حاجیان دستها و سینه وروی خود را
بآن موضع می چسبانند و دعا می کنند مانند اللهم انی وقفت ببابک و
التزمت باعتابک ارجو رحمتک واخشی عذابک اللهم حرم شعری
وجسدی علی النار و مانند یا واجد لا تزل عنی نعمة انعمت بها علی
سیوم موضعیست که زیر ناودان بیت است و داخل حطیم است بلکه تمام
حطیم موضع اجابت دعاست چهارم داخل بیت یا موضعیست که در درون
بیت است و کذا حطیم که حکمش حکم بیت است علی ما ورد به الحدیث بگوید
اللهم یا رب البیت العتیق اعتق رقابنا ورقاب آبائنا وامهاتنا
من النار اللهم کما ادخلتنی بیتک فادخلنی جنتک اللهم یا خفی
الالطاف آمنا مما نخاف و بیت اسم کعبه است از جمله اعلام غالبه
پنجم نزد وقوف قرب چاه زمزم یا نزد نوشیدن آب زمزم یعنی
بگوید اللهم انی اسألک علما نافعا ورزقا واسعا وشفاء من کل داء ششم
نزد صفا که موضعیست مرتفع و درجات دارد و از آنجا دوازده حرم کعبه مینماید
هفتم نزد مروه که موضعیست مرتفع و درجات دارد و به سبب عمارات
از مروه کعبه نمینماید پس بر هر یکی از صفا و مروه ادعیه ماثوره و غیرها بخواند هشتم
جای شتافتن در دویدن که میان صفا و مروه است و در اصل وادی است
و الحال بازار مسلمانانست ملاصق عمارت مسجد حرام نهم خلف مقام ابراهیم
موضعیست در پیش دروازه بیت و بالفعل مشبکی است هفت جوشن مقفل که
در مقام ابراهیم که عبارت است از سنگ مذکور در آن مشبک است و حاجیان

بعد از طواف خلف آن مقام دو رکعت سنت طواف میخوانند پس بعد از ادای
این دو رکعت دعای حضرت آدم صفی علیه السلام چنانکه مروی است از آنحضرت
بخواند اللهم انک تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی
فاعطنی سؤلی وتعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی اللهم انی اسألک
ایمانا دائما یباشر قلبی ویقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا
ما کتبت لی ورضنی بما قسمت لی دهم در عرفات که موضع است وسیع وجای
وقوف است که رکن اعظم حج است وصیغه جمع برای آنست که هر جزوی از آن
موضع مکانی آن وقوف است ودعا درین موضع روز عرفه است بعد از زوال
تا دم صبح در جایی که داعی محرم است بحج یازدهم مزدلفه است وآن موضعیست که
اجتماع حضرت آدم وحوا دران موضع شده است ولهذا آن موضع را جمع نیز
می نامند ودعا درین موضع در شب عید است تا قبیل طلوع آفتاب دوازدهم
در منا است تمام آن منا خصوصا در اثنای عبادت وخصوصا در مسجد خیف
سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم نزد جمرات ثلث در اوقات معروفه رمی است
اولی ووسطی وقصوی که هر یک مانند مناره ایست مبنی از خشتهای پخته وسطبر
ومرتفع است وجمره قصوی جانب مکه است یعنی مواضع که قریب آن جمرات است
چون سنگ ریزهای که حاجیان برای جمرات ثلث میزنند گرداگرد آن جمرات
آن سنگ ریزها است پس برای ادنی ملابست آن هر سه را جمرات می نامند
قوله قلت وان لم یجب الخ صیغه یجب مضارع مجهول است از اجابت
مصنف رحمه الله می فرماید که گفته ام من دایر اجابت کرده نشود دعا از نزد
روضه مقدسه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از همه مواضع شریفه وبقاع متبرکه اشرف

وابرکست

وابرکست ملک گفته اند موضعی که ختم کرده است اعظم آنحضرت را اعظم است
از عرش ونیز ملک پیغمبر خدا چنانکه سلام ودرود را سامع است دعای داعی را نیز
سامع است اللهم صل وسلم علیه پس در کدام موضع اجابت دعاست استفهام
برای تعجب است از عدم اجابت دعا نزد آن روضه منوره پس موضع شانزدهم را
مصنف رحمه الله مذکور کرد مخفی نماند که کلام ومقام شیخ حسن بصری در مواضع
شریفه مکه معظمه بود که حاضر روضه منوره پیغمبر خدا در مدینه مقدسه است با آنکه در
مکه معظمه نیز مواضع است دیگر که اجابت دعا در آنها مجرب است مانند مستجار
ورکن یمانی ومولد آنحضرت وخانه حضرت خدیجه وغار ثور وحرا وغیر ذلک
مگر آنکه بگوییم که حسن بصری رحمه الله قصد حصر اجابت دعا دران پانزده موضع
معهود نکرده است بلکه برای ترغیب حاج دران ومقیمان مکه معظمه بعض مواضع
مکه را که دعای دران مستجاب است ذکر کرده است تا ساکنان مکه معظمه دعا را
دران مواضع بامید غلبه اجابت غنیمت شمارند قوله علما انا قد روینا الخ
کلمه علما بمعنی مع وصیغه روینا ماضی مجهول است از روایت یا از ترویت که
بمعنی بر روایت واداشتن است کسی را یعنی مشایخ نقل کرده اند وخوانیده اند
برما در اجابت دعا پس روینا از باب حذف وایصال است ای رووا
علینا اذ لنا در موضع دیگر که ملتزم است حدیثی را که مسلسل است از طریق
اهل مکه که راویان این حدیث یکسان اند با آنکه مشایخ بر روایت همین حدیث
مسلسل در اجابت دعا در ملتزم ما را داشته اند ومجاز کرده اند یعنی اند مارا به
روایت این حدیث مسلسل که ما تتابع فیه رجال الاسناد عند روایته
علی حالة واحدة ظاهر آنست که مقصود مصنف سوای ازان علاوه تایید قول

شیخ حسن بصری است در استجابت دعا در ملتزم پس اگر این قول خود را موضحی آرد
از قول شیخ حسن و متصل بار بهتر می بود و هرگاه فارغ شد مصنف از ذکر اماکن
اجابت شروع کرد در ذکر جماعه که مستجاب الدعوة اند و گفت الَّذِینَ
یُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ ای غالبا مخفی نماند که مصنف در فهرست این کتاب
بعد از ذکر اماکن الاجابة الذین یستجاب دعاؤهم را نیز ذکر کرده بهتر می بود
الْمُضْطَرُّ خ م د وَالْمَظْلُومُ ع وَاِنْ كَانَ فَاجِرًا اد مص
وَلَوْ كَانَ كَافِرًا حب وَالْوَالِدُ د ت ق وَالْاِمَامُ الْعَادِلُ
ت ق حب وَالرَّجُلُ الصَّالِحُ خ م ق وَالْوَلَدُ الْبَارُّ بِوَالِدَيْهِ
م وَالْمُسَافِرُ د ت ق وَالصَّائِمُ حِینَ یُفْطِرُ ت ق حب وَالْمُسْلِمُ
لِاَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ م د مص وَالْمُسْلِمُ مَا لَمْ یَدْعُ بِظُلْمٍ اَوْ قَطِیعَةِ
رَحِمٍ اَوْ یَقُولُ دَعَوْتُ فَلَمْ اُجَبْ مص اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
عُتَقَاءَ فِی كُلِّ یَوْمٍ وَلَیْلَةٍ لِكُلٍّ مِنْهُمْ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ
اضطرار بیچاره کردن کسی را یقال اُضْطُرَّ فلان الی کذا ای اُلْجِئَ الیه یستعمل
مجهولا ظلم ستم کردن از باب ضرب فجور بی فرمانی و تباهی کردن عدل برابر کردن
چیزی را بچیزی بر بکسر نیکوی کردن خلاف عقوق و در شرح است بر الوالدین
هو الاحسان الیهما والقیام بحقهما وطلب رضائهما بار نیکوکار عتق بکسر عتاقه
بفتح آزاد شدن از باب ضرب عتیق عاتق بعت منه و عتقاء جمع عتیق
بمعنی معتق از آتش دوزخ یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود مرویست
از حدیث ابن عمر رض در قصه سه کس که روز باران در غار در آمدند و سنگی عظیم
بر در آن غار آمد منطبق گشت و هر یک توسل بذکر عمل صالح خالص لله تعالی

کرده

کرده بود نمود و دعاء هر یک مستجاب شد کما سبق پس روشن است که اضطرار سبب
اجابت دعا باشد با نضمام سببی دیگر که توسل است بذکر عمل مذکور یعنی یکی از
جماعه مستجاب الدعا مضطر است ای کسی است که بیچاره کرده شده است و از
ابن عباس رض تفسیر مضطر در قول حق تعالی اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ
بمکروب کرده است و ابن عطا گفته صفت مضطر آنست که مانند غریق است
یا مانند کسیست که او را در بیابان انداخته اند و نزدیک بهلاکت است دوم از جماعه
در اصول ستة مروی است از حدیث ابن عباس رض مظلوم مطلق که سوای مضطر
و فاجر و کافر است و در شرح است و لم ار حدیث الاصول الستة و در صحیح مستدرک
مرویست از ابن عمر رض مرفوعا اِتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَاِنَّهَا تَصْعَدُ اِلَى
السَّمَاءِ كَاَنَّهَا شَرَارَةٌ و سیوم از آن جماعه در مسند امام احمد و بزار و مصنف
ابن ابی شیبه مرویست از ابوهریره رض مظلوم مقید بجمله موکده ای و ان کان
فاجرا باین لفظ که رسول خدا فرموده است دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ مُسْتَجَابَةٌ وَاِنْ كَانَ
فَاجِرًا فَفُجُورُهُ عَلَى نَفْسِهِ و چهارم از آن جماعه در صحیح ابن حبان و مسند امام احمد
مرویست از حدیث ابی ذر غفاری رض مظلوم که مقید بجمله موکده است نیز
ای و ان کان کافرا یعنی اگرچه آن مظلوم کافر در دین باشد ظاهر آنست که فاجر
در مظلوم فاجر که دویم است از آن جماعه بمعنی عاصی است و محتمل که بمعنی کافر باشد
و فاجر و کافر از قبیل تفنن عبارت است ابوذر غفاری رض گفته است قُلْتُ
یَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا كَانَتْ صُحُفُ اِبْرَاهِیمَ قَالَ كَانَتْ اَمْثَالًا كُلُّهَا اَیُّهَا الْمَلِكُ
الْمُسَلَّطُ الْمُبْتَلَى الْمَغْرُورُ اِنِّی لَمْ اَبْعَثْكَ لِتَجْمَعَ الدُّنْیَا بَعْضَهَا اِلَى بَعْضٍ
وَلٰكِنْ بَعَثْتُكَ لِتَرُدَّ عَنِّی دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَاِنِّی لَا اَرُدُّهَا وَاِنْ كَانَتْ

من کافر و در مسند امام احمد مروی است مرفوع دعوة المظلوم وان کان کافرا
فلیس دونها حجاب پس بر مصنف تقدیم رمز امام احمد لازم بود و درین ایمای است
بسوی آنکه دعای کافری که غیر مظلوم است مستجاب نیست و نزد بعضی دعای کافر خواه
مظلوم و خواه غیر مظلوم مستجاب است در دنیا و علیه الفتوی قال ابلیس رب فانظرنی
الی یوم یبعثون قال الله انک من المنظرین وقوله تعالی وما دعاء الکافرین
الا فی ضلال ای ذو امر ضائع غیر مهتم فی دینهم وفیما ینفع فی آخرتهم هفتم
در سنن ابو داود و ترمذی مروی است از حدیث ابو هریره مرفوعا دعای پدر است
برای فرزند لفظ آن حدیث این است ثلث دعوات مستجابات لا شک
فیهن دعوة الوالد ودعوة المسافر ودعوة المظلوم پس دعای والد بطریق
اولی مستجاب است باید که فرزندان دعا و رضای والدین را از مغتنمات عظیمه
شمارند و روی الدیلمی فی مسند الفردوس دعاء الوالد لولده کدعاء النبی
لامته ششم در سنن ترمذی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان مروی است از ابو هریره
رض دعای پادشاهی که عادل است یعنی در مکافات مساوات می کند ای آنحضرت
فرموده است ثلثة لا ترد دعوتهم الامام العادل والصائم حین یفطر و
دعوة المظلوم یرفعها الله فوق الغمام ویفتح لها ابواب السماء ویقول
الرب عز وجل وعزتی لانصرنک ولو بعد حین هفتم در صحیح بخاری و مسلم
و سنن ابن ماجه مروی است از ابن عمر رض دعای مردی که صالح است ابن عمر
گفته که رأیت فی المنام کأن فی یدی سرقة ای قطعة من حریر لا اهوی بها
الی مکان فی الجنة الا طارت بی الیه فقصصتها علی حفصة فقصتها
حفصة علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اخاک رجل صالح متفق

علیه

علیه و لا یخفی انه لا یفهم منه روایة ابن ماجه مع انه لا دلالة للحدیث علی المدعی
وهو قبول دعوة الصالح کذا فی الشرح هشتم در صحیح مسلم مروی است از حدیث
عمر رض دعای فرزند نیکوکار برای مادر و پدر خود نهم در سنن ابو داود و مسند بزار
و سنن ابن ماجه از حدیث ابو هریره رض مسافر است ای فی سبیل الله مانند سفر
حج و غزا و طلب علم و محتمل که مسافر مطلق باشد که از وطن خود مسافت سفر
یا زیاده دور است مقصود مصنف انحصار جماعه مستجاب الدعوات نیست تا وارد
شود که مریض ازین جماعت است ذکر نکرده زیرا که در مشکوة است که رسول خدا
بحضرت عمر رضی الله عنه فرموده اذا دخلت علی المریض فمره یدعو لک فان
دعاءه کدعاء الملائکة دهم در سنن ترمذی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان مروی است
از ابو هریره رض دعای صائم است قبیل وقت افطار روزه و در نسخه صحیح حتی یفطر است
پس دعای صائم از آغاز صوم تا وقت افطار مستجاب است ثلث حق علی الله
ان لا یرد لهم دعوة الصائم حتی یفطر ودعوة المظلوم حتی ینتصر ودعوة
المسافر حتی یرجع یازدهم در صحیح مسلم و سنن ابو داود و مصنف ابن ابی
شیبه از حدیث ابو الدرداء رض دعای مسلمانان برای برادر مسلمان در
غیبت این برادر زیرا که ابعد است از ریا و سمعت و اقرب است بسوی خلوص
محبت خواه آن برادر نسبی باشد و خواه دینی و لفظ ظهر بفتح که بمعنی پشت است
اینجا زاید است و لفظ حدیث این است دعوة المسلم لاخیه بظهر الغیب
مستجابة عند رأسه ملک یقول آمین ولک بمثله دوازدهم در مصنف
ابن ابی شیبه مروی است از ابو هریره رض دعای هر مسلم است مادام که آن
مسلم دعا نکرده است باراده ستم بر غیر خود یا بچیزی که موذی است بسوی [illegible]

هوند خوش با نکفته است که دعا کردم پس اجابت کرده نشدم و لفظ حدیث
این است لا یزال یستجاب العبد ما لم یدع باثم او قطیعة رحم پس تفسیر ظلم
اینجا باثمی است که شامل ظلم متعدی و قاصر است و نقل بالمعنی است و ظاهر آنست
که مصنف رح میگفت او لم یقل تا معطوف بر لم یدع می شد و جواب بعضی شارحان
که یقول معطوف است بر یدع و رفع یقول بر لغت بعضی عرب است که کلمه لم در ان
جازم نیست و جمع میان لغتین است یا بر حمل کلمه لم بر کلمه ما است کما وقع عکسه
دافع ظهور لم یقل نیست نیز هم در مسند امام احمد مرویست ابو هریره رض و از
ابو سعید خدری رض که پیغمبر خدا فرموده است تحقیق حق جل شانه را آزاد کردهای است از بندهای
آزاد از آتش دوزخ در هر روزی و شبی که هر بنده را است دعای که مستجاب
هرگاه فارغ شد مصنف رحمه الله از باب دوم شروع کرد در باب سوم که بیان
اسم اعظم خدا تعالی است و گفت   اسم الله تعالى الاعظم الذى اذا
دُعِىَ به اجاب واذا سُئل به اعطى لا اله الا انت سبحانك انى كنت
من الظالمين   واسم الله تعالى الاعظم الذى اذا سئل
به اعطى واذا دعى به اجاب اللهم انى اسئلك بانى   اعطى
اشهد انك انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد
الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد
اللهم انى اسئلك بانك انت الله احد الخ   واسم الله
العظيم الاعظم الذى اذا دعى به اجاب واذا سئل به
اعطى اللهم انى اسئلك بان لك الحمد لا اله الا انت
وحدك لا شريك لك الحنان المنان بديع السموات والارض   الحنان

يا ذا الجلال والاكرام   يا حى يا قيوم
واسم الله الاعظم فى هاتين الآيتين والهكم اله
واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم وفاتحة آل
عمران الم الله لا اله الا هو الحى القيوم
واسم الله الاعظم فى ثلث سور البقرة وآل عمران
وطه   قال القاسم فالتمستها فوجدتها الحى القيوم قلت وعندى
انه الله لا اله الا هو الحى القيوم جمعا من الحديثين كما رويناه فى
كتاب الدعاء للواحدى عن يونس بن عبد الاعلى رحمه الله تعالى اعلم ان القاسم
هذا هو ابن عبد الرحمن الشامى التابعى صاحب ابى امامة و در بعضی نسخ
بزیادت صدوق است یعنی ان قاسم کثیر الصدق است   سبحان
بمعنی تنزیه است از همه نقایص و منصوب است بر مصدریت احد و واحد یکی از
ماهری گفته است که غیر خدا را وصف کرده نشود با احد فلا یقال رجل احد بخلاف
یقال رجل واحد صمد بفتحتین آنکه قصد سوی او کنند در مهمات و در نیاز کفوا بضمتین
پس از آن همزه است یا واو و بسکون دوم پس از آن همزه در قرائت متواتره
است ای نظیرا فضلا عن ضد و در صراح بمعنی مانند و همتا است و تقدیم خبر
اسم برای رعایت فواصل است یا برای اهتمام نفی مماثلت حنان به
تخفیف بخشودن از باب ضرب و منه قوله تعالى وحنانا من لدنا حنان
بخشنده نون اول برای مبالغه بخشنده منة منت یکی نعمت دادن و منان
بمعنی منعم است بدانکه در نسخ مصححه فوق وحده لا شریک لک غیر ابن ماجه
و فوق الحنان والمنان رمز ابن حبان مرقوم است ابتداع نو پیدا آوردن نه

بر مثالی که سابق باشد بدیع لغت منه ای مبدع وهو من صفات الله تعالی قیوم
آنکه قایم است دایم بتدبیر وحفظ خلق فلتمسها ای طلبت اسماء الله تعالی او السور
المذکوره وتتبعتها دو در نسخه ایست فوجدت ودر دیگری فعرفت ودر دیگری
فوصدتها ای فوجدت فیهما من باب الحذف والایصال باید دانست که
اسم در لغت لفظیست که موضوعست برای معنی وشامل است مرکب را واعظم
برای آن میگویند که تاثیر آن اسم اعظم است از تاثیر اسماء دیگر وجمهور علماء این
اند که تفاضل در اسماء الهی ثابت چنانکه اسم الله اعظم است از اسم رب بجهت
آنکه درین نام هیچ مخلوق را با خدا شریک نیست نه باضافت ونه بغیر اضافت
واسم رب بر مخلوق باضافت روا است مانند رب الدار وهمچنین رحمن اعظم است
از رحیم ونزد بعضی آن تفاضل نیست واسمی که بر صیغه افعل است مانند اعظم مثلا
بمعنی فاعل است ای عظیم پس جمیع اسماء الهی برابرند اجابت میکند خدای تعالی
اگر خدای بهر اسمی که خوانده شود ورد کرده اند که افعل بمعنی فاعل خلاف اصل است
ملک روا نیست اینجا که مقصد استجابت دعاست باعظم اسما ولهذا وصف
کرده است مصنف رحمه الله تعالی آنرا بقول خود الذی اذا دعی به الخ بدانکه اسم
اعظم بر دو نوع است اول نبوی است که در اخبار وآثار وارد شده است دویم
کشفی است که بر مشایخ واولیاء کبار ظاهر شده است وجمهور مشایخ گفته اند برای
هر داعی اسمی است که آن اسم بنسبت بآن داعی اعظم است بحسب حال او بر
وفق مطلوب او وشیخ ابن عربی گفته است هر که نظر در اسماء حسنی کرده یک اسم
یا زیاده را موافق اسم خود در عدد بحساب جمل یافته است همان اسم اعظم است
در حق او وقیل هر اسمی از اسماء الهی که ذکر کرده شود باخلاص تام باعراض از ما سوی الله

همان اسم

همان اسم اعظم است ومنقول است از سهل تستری که اسم اعظم همین ترک معاصی است
در صحیح مستدرک حاکم مروی است از حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله
عنه که شنیده ام از پیغمبر خدا میفرمود هَل اَدُلُّکُم عَلَی اِسْمِ اللهِ الاَعْظَمِ الَّذی
اِذَا دُعِیَ بِهِ اَجَابَ وَاِذَا سُئِلَ بِهِ اَعْطَی الدَّعْوَةُ الَّتِی دَعَا بِهَا یُونُسُ
علیه السلام حَیْثُ نَادَاهُ فِی الظُّلُمَاتِ الثَّلٰثِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ
اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَقَالَ رَجُلٌ یَا رَسُولَ اللهِ هَل کَانَتْ لِیُونُسَ خَاصَّةً
اَمْ لِلْمُؤْمِنِینَ عَامَّةً فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم اَلَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللهِ عَزَّ
وَجَلَّ فَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ قال الحاکم وهو الصحیح الاسناد یعنی
اسم اعظم خدای تعالی که در وقت دعا بآن اسم اجابت میکند غالبا یا بر تقدیر تحقیق
شروط اجابت ودر وقت دعا بآن اسم اجابت میکند غالبا سوال امری از امور دارین
باستعانت آن اسم میدهد در همین تسبیح حضرت یونس بن متی است که در آن
تسبیح اول لا اثبات توحید است والوهیت پس معنی لا اله الا انت اینجا لیس الله الا
انت او است لفظ الله از روی معنی درین تسبیح مذکور است پس موافق قول جمهور است
که اسم اعظم لفظ الله است وثنا بانت تنزیه است از جمیع نقایص خصوصا از ظلم وقوله
انی کنت من الظالمین اعتراف است بگناه وتقصیر خود تا وسیله عفو از نقصان
داعی شود بجهت آنکه داعی البته البته از جماعه ایست که تارک اند افضل را ودر ضمن
تاکید است اظهار کمال تضرع داعی که مناسب است بمقام دعا ولهذا این تسبیح
مشرف شد بتشریف وکذلک ننجی المؤمنین ومصنف رحمه الله افتتاح همین
اسم اعظم نیز برای همین تشریف کرده وظاهر آنست که قوله واذا سئل تاکید قبل است
ودر حقیقت دعا اعم است از سوال یا مقابل سوال است پس معنی اجابت قبولیت است

و مروی است در حدیث ترمذی که آنحضرت فرموده اِنَّهُ لَم یَدعُ بِدَعوَةِ یُونُسَ
رَجُلٌ مُسلِمٌ فِی شَیءٍ قَطُّ اِلّا استَجابَ اللهُ لَهُ پس لفظ اعظم صفت اسم است و قوله
الذی با صله و معطوف بر او صفت کاشفه اسم اعظم است و حمل تمام تسبیح مذکور
بر اسم اعظم و اراده بعض ازان بطریق مجاز برای اخفای آن اسم اعظم است چنانکه
آن اخفا در احادیث دیگر است و قیل فرق میان داعی و سایل آنست که سایل
محتاج است پس برای اوست اعطا و داعی مضطر است پس برای اوست اجابت
دعا کما ابلغ است ای لبیک عبدی که دال است بر شرف داعی و قرب او نزد مجیب
و در ضمن اوست قضای حاجت کما و شارق الفاض و یحتمل که معنی آن صفت
کاشفه این باشد که در وقت دعا و ندا کردن بآن اسم اعظم است که طلب
جواب میفرماید خدا تعالی لبیک عبدی و در وقت سوال و طلب امری از امور دینی
و دنیوی میدهد خدای تعالی آن امر را برای آن سایل و مذمت سوال و مدحت
تعفف در سوالی است که از خلق باشد و سوال هر چیزی اگرچه حقیر است از حق تعالی
مستحب است و نکته در تقدیم دعا بر سوال گفته اند سایل را می باید که دعا و تحمید و ثنا تقدیم
کند تا اجابت کرده بعد ازان سوال مطلب و مدعا کند تا مستجاب شود قوله اسم الله
الاعظم در بعض شروح است که در اکثر نسخ معتمده رمز مصنف ابن ابی شیبه
بعد از لفظ الاعظم است لیکن می باید که این رمز فوق الاعظم باشد برای اشعار بانکه
این لفظ از خصوصیات روایت ابن ابی شیبه است و در ماقبل این لفظ آن رمز
متفق است با رموز مرقومه اخیره با اختلاف که در ما بعد اوست اعنی الذی اذا سئل
الخ عطف و اذا دعی بواو که برای مطلق جمعیت است منافی نکته سابقه مذکوره نیست
بلفظ در سنن اربعه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مسند امام احمد مرویست از بریده

بن حصیب

بن حصیب اسلمی رضی الله عنه و در نسخه ابن ماجه رمز مص زاید است و الظاهر انه ینبغی موضعه
بل محله بعد قوله انت الله الاحد الصمد است که اسم اعظم خدا که در وقت سوال
چیزی از چیزها یا استغاثت آن اسم میدهد خدای تعالی آن چیز را و در وقت دعا
بآن اسم اجابت میفرماید اینست که اللهم انی اسألک بانی اشهد الخ بار خدایا
بتحقیق من سوال میکنم از تو مطلوب خود را پس حذف مفعول برای تعظیم است
یا تعمیم یا گوئیم اطلبک و لا اطلب غیرک حال بودن من مستعین یا باستغاثت
و بوسیله این که بر راستی من گواهی میدهم و یقین میدانم که بتحقیق تو خدای مفیض
کرم و جود نیست هیچ معبودی موجود دیگر تو که یگانه در ذات و صفات و مرجع اشیا
و بیگانه در قصد حاجات الخ که نه والد است رد است بر یهود که عزیر را ابن الله
میگویند و بر نصاری که مسیح ابن الله میگویند و بر مشرکان که ملایکه را بنات الله
می گویند و نه مولود دیگری تا منتسب در ازل و ابد و نیست مر او را هیچ مانند زن
مثلا موجود در رد است بر مثبتان صاحبه مر خدا را سبحانه و تعالی و در مصنف ابن
ابی شیبه لفظ اشهد نیست یعنی اللهم انی اسألک بانک انت الاحد الصمد است
الخ و اسم عظیم خدا که در سنن اربعه و صحیح ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم اسم
اعظم خدا بصیغه افعل که در مسند امام احمد و مصنف ابن ابی شیبه است و در همه
این کتب مرموز الیها مروی از انس رضی الله عنه است که اللهم انی اسألک بان لک
الحمد الخ مخفی نماند که در اکثر نسخ رموز خمسه بعد از لفظ الاعظم مرقوم است پس
معلوم نمیشود که العظیم در کدام کتاب است و الاعظم در کدام لیکن صحیح آنست که
در بعض نسخ صحیحه است که رمز اربعه و ابن حبان و حاکم فوق العظیم است و رمز
احمد و ابن ابی شیبه فوق لفظ الاعظم است کذا فی بعض الشروح و معنی اللهم انی

اسالک بان لک الحمد الخ اینست که بار خدایا تحقیق من سوال میکنم از تو باین استعانت
که مر تراست جمیع ستایشها نه غیر ترا زیرا که غیر تو اگرچه محمود است صورة لیکن رجوع
محمودیت بسوی تست حقیقة پس تعریف لام برای استغراق است واگر برای جنس
باشد پس نظر بمقتضای مقام حمد رجوعش باستغراق است بمعونت لام تخصیص وبدولت
که برای عهد باشد ای مر تراست حمدی که ذات تو مر ذات وصفات خود را فرموده
چنانکه آنحضرت فرموده است کما اثنیت علی نفسک یا مر تراست حمدی که محب
ومحبوب تو در شب معراج وغیره وجمیع انبیا واولیا گفته اند که معتبر حمد ایشان است
نه حمد دیگران یا مر تراست استحقاق حمد علی الاطلاق محمود باشی یا نباشی برابر است
یا مر تراست حامدیت ومحمودیت زیرا که نیست هیچ معبودی ملک احدی موجود مگر
تو ای این توحید اجمالی است وما بعد ازین توکید تفصیلی یعنی دران حال که منفردی بذات
نیست هیچ شریکی مر ترا در صفات پس قوله لا اله الا انت استیناف است یا حال است
یا متضمن تعلیل وقوله وحدک که حال است نزد بصریان بتاویل منفردا ونزدیک
کوفیان بی تاویل تاسیس است مانند لا شریک لک زیرا که بهتر از تاکید است وعجب است
از مولانا حنفی که نصب وحدک بنا بر ظرفیت نزد کوفیان گفته وهر یک از وحدک ولا
شریک لک را تاکید گفته است اگرچه روا است لیکن خلاف اولی است مهربان
بخشنده ونعمت دهنده ومنقول است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه
الحنان من یقبل علی من اعرض عنه والمنان من یبدا بالنوال قبل ا
لسوال نو پیدا آرنده آسمانها را وزمین را ای بر غیر مثالی که سابق باشد وقیل
بدیع سموات دارنده ولفظ بدیع مرفوع است بنا بر انکه صفت منان است یا خبر مبتدا
محذوف است ای هو بدیع ودر بعض نسخها منصب است بنا بر ندا که در روایت واقع است

در کتاب الدعا

در کتاب الدعا یا بدیع السموات والارض وقوله یا ذا الجلال والاکرام نیز مروی است
با تقدیر اعنی ای خداوند بزرگی وبزرگی دادن وای خداوند صفات جلالیه ونعوت
جمالیه وگفته اند که در سنن ابن ماجه ذو الجلال والاکرام است بی حرف ندا واسم
اعظم خدا در سنن اربعه وصحیح ابن حبان ومستدرک حاکم ومسند امام احمد بروایت
انس رضی الله عنه یا حی یا قیوم است ای یا دایم الحیاة والبقا ویا من یقوم به الارض
والسماء ای زنده دایم ای بتدبیر وحفظ خلق قایم واسم اعظم خدا در سنن ابو داود
وترمذی وابن ماجه ومصنف ابن ابی شیبه بحدیث اسما بنت یزید بن سکن در
هر یکی ازین دو آیت است که در سوره بقره وآل عمران است ویحتمل که در مجموع این
آیتین باشد یعنی هر یکی از آیتین مفید بعض آن اسم اعظم است قوله والحکم الخ
مجرور المحل است بنا بر انکه بدل است یا عطف بیان از هاتین الایتین چنانکه لفظ
فاتحه که معطوف است بر ان قول مجرور اللفظ است از روی روایت ورفع ونصب
آن معطوف چنانکه در شرح حنفی است خلاف روایت است آری در فاتحه رفع
بنا بر انکه خبر مبتدای محذوف است وروا است یا مبتدا است محذوف الخبر ونصبش
بتقدیر اعنی واسم اعظم خدا در صحیح مستدرک حاکم بحدیث ابو امامه باهلی در
هر یکی ازین سه سورت است سوره بقره وآل عمران وطه گفته است قاسم پس
طلب کردم اسم اعظم را دران هر سه سورت پس یافتم دران هر سه سورت که
تحقیق آن اسم اعظم الحی القیوم است ای المجموع وهو الاظهر المقرر عند الامام
الفخر الرازی ویحتمل مراد کل واحد باشد والله اعلم قوله قلت مصنف رحمه الله
فرموده که گفته ام من که نزد من تحقیق آن اسم اعظم الله لا اله الا هو الحی القیوم است
از جهة انکه جمع کردن وتطبیق دادن میان حدیث اسما وحدیث ابو امامه بجهة انکه

الله لا اله الا هو الحی القیوم در هر سه سورت است در سوره بقره و سوره آل عمران
ظاهر است و در سوره طه الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی است و آخر آیه
وعنت الوجوه للحی القیوم یعنی اسم اعظم مختص است باین سه سورت لا جرم مختص است
بآن سه سورت الله لا اله الا هو الحی القیوم است نتیجه همین شکل اول آنست که اسم
اعظم الله لا اله الا هو الحی القیوم است مخفی نماند که در حدیث اسما مذکور است که اسم اعظم
در آیتین است و آیه اول از سوره بقره منصوص است که الٰهکم اله واحد است تا آخرها
و در دوم آیة الحی القیوم نیست و آیه الله لا اله الا هو الحی القیوم اگرچه در سوره بقره است
لیکن در حدیث اسما اصلا نیست پس جمع وتطبیق مصنف رحمه الله من الحدیثین
منظور فیه است مگر آنکه معنی حدیث اسما بگوییم که در مجموع آیتین است که مراد دیگر آنکه
اسم اعظم باعتقاد مصنف رحمه الله که الله لا اله الا هو الحی القیوم است در سوره
بقره و سوره آل عمران مجتمع است و در سوره طه متفرق است کما ذکرنا و ظاهر آنست
که آن اسم اعظم در هر سه سوره بیک وتیره باشد پس بهتر در جمع حدیثین مذکورین آنست
که بگوییم اسم اعظم در هر سه سوره لا اله الا هو است و از امام شافعی منقول است که اسم
اعظم لا اله الا هو است و در موطا است که پیغمبر خدا فرموده است افضل ما قلت
انا والنبیون من قبلی لا اله الا الله است و در بعضی شروح است که اظهر در
جمع مذکورات آنست که بگوییم اسم اعظم الله لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم
است که مشتمل است بر جمیع آنچه مذکور است در هر سوره انتهی مخفی نماند که مطمح نظر
مصنف رحمه الله آنست که الله لا اله الا هو الحی القیوم در هر یکی ازین سه سوره
موجود است اگرچه در حدیث اسما در مجموع آیتین است قوله ولما روینا الخ یعنی نزد
من اسم اعظم الله لا اله الا هو الحی القیوم است برای جمع وتطبیق بین الحدیثین

وبرای

وبرای حدیثی که مشایخ خوانده اند ربا با خواندن اسم ها آن حدیث را در کتب دعا که
مروا حدی راست حال آنکه واحدی ناقل است از یونس بن عبد الاعلی که اسم اعظم
الله لا اله الا هو الحی القیوم است پس روینا بصیغه مجهول و معلوم است قوله والله
تعالی اعلم یعنی نزد من اسم اعظم همین الله لا اله الا هو الحی القیوم است و خدا
داناتر است که اسم اعظم در واقع همین است یا دیگر است و قاسم این قاسم
آن قاسم است که پسر عبد الرحمن شامی است که تابعی است مصاحب ابو امامه است
یعنی قاسم آن روایت را از ابو امامه که صحابی است شنیده است و مروی است
از قاسم که لقیت مائة من الصحابة کذا افاده الطیبی و نزد جمهور علما که از الجمله امام
اعظم است واکثر صوفیه اسم اعظم همین لفظ الله است انتهی و اقوال دیگر که در
اسم اعظم است وجمع کرده است آن اقوال را شیخ عبد الله یافعی اینست اللّٰهمّ
انی اسألک بان لک الحمد لا اله الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات
والارض یا ذا الجلال والاکرام یا خیر الوارثین یا ارحم الراحمین یا سمیع الدعاء یا
الله یا اله یا الله یا الله یا عالم یا سمیع یا علیم یا حکیم یا مالک یا ملک یا سلام
یا حی یا قدیم یا ملی یا محیط یا حکیم یا حکم یا علی یا قاهر یا رحمن یا رحیم یا حلیم یا
سریع یا کریم یا محصی یا معطی یا مانع یا مجیب یا مقیط یا حی یا قیوم یا احد یا صمد
یا رب یا رب یا وهاب یا غفار یا قریب لا اله الا انت سبحانک انت
حسبی ونعم الوکیل انتهی مخفی نماند که در درر المنظیم مذکور است که قیل اسم
اعظم همین هو است و در روایت حضرت عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلعم
اسم اعظم بسم الله الرحمن الرحیم است و گفته اند که اسم اعظم سوره فاتحه است
یا آیة الکرسی است و سوره قدر و اخلاص پس جمیع اقوال دیگر که در اسم اعظم است

در اعتقاد شیخ با فوت است و اقرب است ابو جعفر طبری گفته است که اخبار در تعیین اسم اعظم
مختلف است وعندي ان الاقوال كلها صحيحة اذ لم يرد في خبر منها انه الاسم
الاعظم و در بعض شروح است که جملة الاقوال التي وقفت عليها اربعة عشر
قولاً ذكر المصنف رحمه الله سبعة اقوال على حسب ما ورد في الاحاديث
التي اوردها والقول الثامن انه اي الاسم الاعظم هو نقله الامام الرازي عن
بعض اهل الكشف زیرا که هو زبده جلالیت و خلاصه جمالیت است زیرا که
الله بعد از حذف لام تعریف و قصد تخفیف میگردد که دال است بر اختصاص
كما في قوله له ما في السموات وما في الارض و بعد از حذف لام باقی است هو بالاشباع
او بدونه وهو مقرون بانفاس الموجودات وفي قوله تعالى وهو معكم اينما كنتم انما
اليه وفي قوله وهو اقرب اليه من حبل الوريد ولانه علم والقول التاسع انه الله
لانه اسم لم يطلق على غيره تعالى ولانه الاصل في اسمائه الحسنى ومن ثم اضيف
اليه العاشر الله الرحمن الرحيم يؤيده اختيارها في البسملة المفتتح بها كلام
الله الحادي عشر انه رب مروی است از ابن عباس رضی الله عنه و ابو الدرداء
که اسم الله الاکبر رب رب وفي الجامع اذا قال العبد يا رب يا رب
قال الله تعالى لبيك عبدي سل تعطه الثاني عشر انه الله الله الله
الذي لا اله الا هو رب العرش العظيم نقل هذا عن الامام زين العابدين انه
راى في النوم الثالث عشر انه مخفي في الاسماء الحسنى الرابع عشر انه كلمة التوحيد
نقله قاضي عياض عن بعض العلماء و در بعض شروح است که والذي يظهر ظهورا
ساطعا ان الاسم الاعظم مبهم بين الاسماء كابهام ليلة القدر وساعة الجمعة
هرگاه فارغ شد مصنف رحمه الله از بیان اسم اعظم شروع کرد در بیان اسماء خدای تعالی

الحسنى وخود

که حسن وخوبی زیاده دارند و گفت — **اسماء الله تعالى الحسنى**
التي امرنا بالدعاء بها تسعة وتسعون اسما من احصاها
دخل الجنة — **لا يحفظها احد الا دخل الجنة**

في نسخة لفظ اسم

باید دانست که اسم لفظ است و مسمی معنی است و تسمیه
وضع لفظ برای آن معنی وگاهی اسم گفته شود و مراد معنی است مانند جاء زید وگاه
اسم گفته شود و مراد لفظ است مانند زید مرفوع و بعد از اختلاف است میان علما
که اسم عین مسمی است یا غیر اوست یا برای آنکه لفظ اسم اطلاق میشود هم بر
افراد خود است که الفاظ است و هم بر مسمی خود که مفهوم کلی است — یعنی
در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم و ابن
حبان مروی است از ابو هریره رضی الله عنه که پیغمبر خدا فرموده است که اسماء حسنی
خدای تعالی که امر کرده است ما را در قول خود فلله الاسماء الحسنى فادعوه
بها بدعا کردن بآن اسما نود و نه نام است که هر که بشمارد آن اسماء را داخل گردد
در بهشت با مقربان و سابقان یعنی دخول اولی یا در آید در بهشت در سویای اعلی
مراتب نعیم بهشت — باید دانست که کلام مصنف رحمه الله صریح است که
عبارت و اسماء الله تعالى الحسنى الى قوله داخل الجنة مذکور است در کتب مرموز
الیها و حال آنکه مذکور نیست بلکه در آن کتب حدیث مرفوع است از ابو هریره
رضی الله عنه که حضرت رسول امینست ان لله تسعة وتسعين اسما مائة الا واحدا
من احصاها دخل الجنة و در روایت بخاری بعد قوله الا واحدا این کلام است
وهو وتر يحب الوتر و در روایت مسلم و ابن ماجه است من حفظها دخل الجنة
پس مصنف رحمه الله نقل بالمعنی کرده است و شک نیست که قوله و اسماء الله

الحسنی التی امرنا بالدعاء بها نیست داخل معنی حدیث نیز بلکه معنی آیه قرآنیست
چنانچه مصنف رحمه الله تعالی اشارت بایراد موصول وصله کرده است دیگر باقی
میماند این سخن که قوله تسعة وتسعون اسما در کلام مصنف رحمه الله واقع شده است
خبر از اسماء الله الخ که در حدیث اصلا نیست مگر آنکه اسماء الله الخ را عنوان کرد ا
لفظ لله را مقدر کنیم پس تسعة وتسعون اسما کائنة لله مبتدا باشد ومن احصاها
دخل الجنة خبر باشد ای کائنة لله خبر ومن احصاها خبر بعد خبر وبرین تقدیر الجمله
معنی لفظ حدیث قطع نظر از تاکید ادا می باید واکثر علما در بیان معنی احصا برین اند
که هر که یاد گیرد آن اسما را الطریق ذکر سبب وارده مسببی هو الصحیح برای آنکه در
روایت دیگر است از بخاری من حفظها یا هر که بخواند آن اسما را واین هر دو معنی احصا
عام است خاص وعام را وقیل هر که بشمارد آن اسما را در حالی که عالم است بمعانی آن
اسما وقیل هر که طلب کند آن اسما را در قرآن ودر احادیث صحیحه یا اخراج کند از قرآن
واز احادیث آن اسما را وا بمعنی چهارم مناسب روایت صحیحین است که در آن
روایت تفصیل این اسما نیست واین هر دو معنی خاص است بعلما وقیل هر که طاقت
رعایت حرمت آن اسما دارد ومتخلق بعمل حتی المقدور بر مقتضای معانی آن
اسما کرده وضاهکم مروی است تخلقوا باخلاق الله وا بمعنی بخصوص خصوصیت
باولیا مثلا هر گاه بگوید الملک بداند که ممکنات تمامها ملک اوست پس زبان
معامله کند با وچنانکه معامله میکند بنده با پادشاه عزیز باید دانست که تخلق در غیر
اسم الله است از اسماء صفات وتعلق که عبارت است از عمل بمقتضای
هر اسم بحسب طاقت عام است در جمیع اسما است ومعنی تخلق بصفات واخلاق
خدای تعالی آنست که هر تو ای از صفات خدای تعالی بر بنده مناسب حال واستعداد

آن می افتد

آن می افتد نه آنکه صفات بنده مثل صفات خدای تعالی میگردد زیرا که علم و قدرت
که از صفات خدای تعالی است حقیقت آن دیگر است وهر تو ای ازین دو صفت
که بر بنده می افتد نه مثل آن دو صفت خداست که در جمیع وجوه هر دو صفت بنده
وخدا را مشارکت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا   باید دانست که
اسماء الله توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع اذن شارع پس هر اسمی که
در شرع اطلاق شده بر خدا آمده است همان اسم را باید گفت نه اسم دیگر که هم
بمعنی آن اسم باشد مثلا خدا را عالم گویند نه عاقل جواد گویند نه سخی شافی گویند
نه طبیب قوله لا یحفظها الخ بدل است از قول او من احصاها دخل الجنة در روایتی
که مختص است بصحیح بخاری چنانکه مصنف بر مز بخاری اشارت کرده است ای
یاد نگیرد آن اسما را هیچ احدی مگر آنکه داخل گردد در بهشت لهما فرا گویند عبارت
مصنف صریح است درین که اسما حسنی همین نود ونه نام است ولیس نزد محققان
عام است ولیسار قال الله تعالی ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی گویم مراد مصنف
آنست که اسماء حسنی که احصای آن اسما سبب دخول جنت است همین نود ونه
نام است پس قوله من احصاها در موقع صفت است برای آن اسما مانند للامیر
عشرة غلمان یکفون مهماته ای این غلمان زیاده تر است واستعمال بمهمات
امیر یا از غلمان بسیار امیر همین ده غلام کافی است برای مهمات او حاجت به
دیگران نیست دیگر آنکه تخصیص بر اسم عدد بسیار است که نمی باشد برای نفی
زیادت بلکه برای غرض دیگر مانند زیادت فضیلت نیز می باشد اگر گویند
اسم اعظم اگر خارج است ازین اسما پس غیر اسم اعظم چگونه مختص باشد باین
شرف واگر داخل است درین اسما پس اختصاص معرفت اسم اعظم به نبی یا ولی

چگونه درست باشد و حال آنکه موقوف اسم اعظم سبب کرامات عظیمه است خاصه
مشهور است که آصف بن برخیا تخت بلقیس را با آن اسم اعظم از مسافت بعیده
پیش از برهم زدن پلک چشم نزد حضرت سلیمان حاضر آورده گوییم که اسم اعظم
خارج است و شرف این اسما نسبت با اسمار حسنی دیگر است که سوای اسم اعظم است
و اگر داخل است باز مبهم است و موقوف اسم اعظم بعینه مخصوص است به نبی یا ولی
و کرامات عظیمه فرع همین موقوف است   باید دانست که خدای تعالی را هزار اسم است
که نمیدانند آن اسمار را غیر از خدا و هزار اسم دیگر است که آن اسمار را ملائکه نیز
میدانند و هزار اسم دیگر است که آن اسمار را انبیا نیز می دانند و هزار اسم
دیگر است که آن اسمار را مومنان نیز میدانند و از جمله همین هزار چهارم سیصد
اسم در توریت است و سیصد در انجیل است و سیصد اسم در زبور است و صد
اسم در قران است که نود و نه نام از آن صد ظاهر است و یکی از آن صد که اسم
اعظم است مکتوم است کذا فی اللوامع   بعضی از متصوفه گفته اند که در هر نفسی
از نفوس انسانی نود و نه خصلت ذمیمه ظلمانیست پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
نود و نه اسم از اسمار الهی اختیار فرموده تا از اسمی از آن اسما نوری مناسب
از آن فایض گردد که ازالت کدورت و ظلمت خصلتی از آن خصال نماید و چون
بانوار آن اسما ظلمات آن خصلتها زایل گردد بنور الانوار برسد گفته است
شیخ عبد الواحد رسیده است ما را از بسیاری از اهل علم که تحقیق افتتاح این
نود و نه نام خدا این قول باید کرد ذکر لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا هو له الاسماء الحسنی کذا
فی بعض الشروح   هُوَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ

نوع فی بیان

بیان کیفیت احصا اسمار حسنی است گویا که گفته شده است که
چگونه احصار آن اسما کنند فرمود که در سنن ترمذی و ابن ماجه و صحیح مستدرک
حاکم و ابن حبان مرویست از ابو هریره رضی الله عنه و هو الله الرحمن الرحیم الخ
پس عاطف درین جمله برای استیناف متروک است و اسم معدود درین
جمله از اسمار الله همین الله است و پس بقرینه روایات دیگر و کلمه هو که مبتدا است
اشارتست بسوی ذات بحت و هویت محض که مدلول الله است در قول
سابق اسمار الله و الله که خبر مبتدا است اشارتست بسوی مرتبه که جامع صفات
اجمالا و الرحمن الرحیم که هر یک خبر است الی آخر الاسماء و مر مبتدا را که محذوف
است ای هو الرحمن هو الرحیم هو الملک هکذا الی آخرها کما فی شرح الاوراد
اشارتست بسوی آن صفات تفصیلا و محتمل که هر یک ازین اسما خبر باشد
بعد خبر همان کلمه هو را نه بر سبیل تعدید بجهت آنکه مشکل میشود بر تقدیر تعدید مانند
ذو الجلال و الاکرام با صفت ضمیر در یم باشد بر مذهب کسائی و روایتست که
کلمه هو راجع بسوی نود و نه نام باشد و اسم الله و اسمار دیگر با حذف عاطف
خبرها بر تجویز ابو علی فارسی که آن حذف را در کلام قدیم و برین تقدیر هر یک
از اسما معطوفه مقید است بموصول و صله و موصوف است با آن جهت آنکه اصل
اشتراک معطوف و معطوف علیه است در قید و آنچه در شرح حنفی است که هو
ضمیر شانست و مبتدا و الله مبتدا ثانی است و موصول با صله خبر الله است
و جمله خبر هو مانند قل هو الله احد بعید است از مقصود زیرا که مقصود از جمله
مستانفه آنست که از نود و نه نام خدا اسم اول الله است دوم رحمن است سوم
رحیم است پس لازم است که الله درین جمله خبر نه مبتدا ثانی و چون اسم الله اعظم

از سایر اسما بجهة آنکه دال است بر ذاتی که جامع جمیع صفات است بدلالت
التزامی یا تضمنی علی الاختلاف و غیر آن اسم دال است بر صفتی از صفات
مقدم آورد اسم الله را و اطلاق رحمن چون بر غیر خدا نیست مقدم آورد آن را
بر رحیم و گفته اند که هو برای اتصال سر است و الله برای مشاهدهٔ روح و الرحمن
و الرحیم مکاشفهٔ قلب و الله نام ذاتی است که موجود است بوجود حقیقی و موجودات
دیگر کسوت وجود از وی پوشیده اند و در حد ذات خود معدوم اند و معنی کل شیء
هالک الا وجهه همین است پس معنی الذی لا اله الا هو که وصف الله است و صراحت
آنست که نیست هیچ فردی موجود در حقیقت مگر ذات خداست و نصیب بنده
از اسم الله آنست که دلش مستغرق ذکر وی گردد و امید و بیم از غیر او ندارد
بلکه بغیر ملتفت نشود و در دیدهٔ شهود غیر او را نه بیند مولوی جامی راست
هر کسی از زبانی بکام رسد ور رسد زین خجسته نام رسد هر که زین اسم
بهره مند بود بهرهٔ او همین پسند بود شرح این نزد تو محرم هر کسی از
قل الله ثم ذرهم هر کسی بس بود همیشه صاحب معنی حسبی الله گواه این دعوی
و معنی هر یک از رحمن و رحیم منعم حقیقی است که انعام او بی شائبهٔ عوض و غرض است
و در رحمن برای زیادتی بنا مبالغه زیاده است چنانکه در تسمیة الکتاب گذشت نصیب بنده از
هر یکی آنست که بنده چون شناخت که اعطای جمیع نعیم از وی است باید که توکل بر وی
کند و همه کارهای خود را بوی بسپارد و خود بالکلیه متوجه جناب رحمت او باشد
و از غیر او مدد نجوید و بغیر او روی نیاورد و این وجه تعلق است بهر یک و تخلق آنست
که بر بندهای خدا مهربان باشد و بسوی همه نظر رحمت کند و در دفع منکر حتی المقدور
سعی نماید و حاجت محتاجان حتی الامکان بی عوض و بی غرض بر آرد الملک

خداوند

خداوند ملک است که عبارت است از ایجاد و اعدام پس پادشاه حقیقی و حاکم
علی الاطلاق اوست و هر چه جز اوست مملوک اوست و منقاد حکم اوست و او
مستغنی است از همه وجه تعلق باین اسم آنست که بنده چون شناخت معنی
ملک را پس بندهٔ درگاه و گدای کوی او باشد و عزت از طاعت او جوید و امید
و بیم از غیر او ندارد و از مردم بالکلیه بی نیاز گردد و تخلق باین اسم آنست که تصرف
کند در مملکت نفس و قلب و قالب و همه را مسخر و منقاد گرداند بر حکم شرع و طاعت
خدا تا پادشاه وجود خود باشد و در طالبان و مسترشدان نیز همین تصرف کند
القدوس بضم قاف و دال مهمله مشدد و بفتح قاف نیز روایت است مبالغت
فعول است از قدس که بمعنی طهارت است یعنی منزه است از سمات نقصان
و لوازم حدوث و امکان نصیب بنده ازین اسم آنست که بداند که ممکن نیست
وصول بجناب قدس بی تصفیهٔ لوح قلب از نقوش اغیار السلام از قبیل وصف است
بمصدر برای مبالغه مانند رجل عدل پس گویا که عین سلامت است ای خداوند
سلامت است ذاتش از عیب و صفاتش از نقصان و افعالش از شری که در
ضمن آن خیری و حکمتی نباشد یعنی افعالش همه خیر نه بالذات و شر نسبی عارض است
و فرق میان قدوس و سلام آنست که در قدوس نزاهت از نقصان ذاتی است
و در سلام از نقصان عارضی کذا فی الطیبی و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است
و سلامت در لایزال و این قریب است بفرق مذکور و سلام بمعنی بخشنده
سلامت است مومنان را در دنیا از آفت کفر و در عقبی از عذاب آخرت
یا بمعنی سلام کننده است در بهشت قال الله تعالی سلام قولا من رب رحیم
پس سلام بمعنی تسلیم است و وصف کرده شود بسلام و السلام بکر کرا که

سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ وَاِذَا اللهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ المؤمن امان دهنده
خلق است به پیدا کردن اسباب امان و امان دهنده است از آفات آخرت
بکلمه توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی ومن دخل حصنی امن من
عذابی یعنی این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت و گفته اند که مومن
از ایمان یعنی مصدق است ذات خود را در وحدانیت بقول خود شهد الله
انه لا اله الا هو و رسول خود را در رسالت بقول خود محمد رسول الله و بدادن
معجزات و مصنف رحمه الله تعالی در شرح مصابیح گفته است ای الذی
تُصَدِّقُ عِبَادَهُ وَعْدَهُ و بفتح میم بمعنی نیز قرائت است ای المومن به و
نصیب بنده ازین اسم آنست که چون دانست امان دهنده اوست و خلف
هرگز در وعده او نیست تعالی پس از شر نفس و مکر شیطان التجا بجناب او آورد و امان
از جمیع آفات ظاهری و باطنی از و طلبد و در امتثال امر و نهی او سعی تمام نماید
و تخلق باین اسم آنست که خلق را ایمن گرداند از شر خود و بر وفق وعده خود عمل
کند و سبب دفع خوف و هلاکت ایشان گردد خواه در دین و خواه در دنیا باید دانست
چنانکه خدا تعالی مومن است یعنی امان دهنده همچنین مخوف است بخلق اسباب
خوف چنانکه معز و مذل است نافع و ضار است لیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده
و اسماء الله توقیفی است المهیمن در لغت بمعنی گواه است و بمعنی کسی که ایمن گرداند
دیگری را از خوف ماضی آن آمن است که در اصل أَأْمَنَ بوده است فهو مأمن
اسم فاعل است بهمزتین چون اجتماع همزتین مستکره است همزه ثانیه را یا بدل کردند
همزه اول را ها مانند اراق الماء و هراقه کذا فی لوامع مخفی نماند که مقتضای قیاس
حرف آنست که همزه ثانیه را که ساکن است برای انفتاح ماقبل بالف بدل می کردند

در بعض

و در بعض شروح است که قول مذکور با وجود تکلف خطاست ازین حیثیت که تصغیر
در اسماء حسنی ناروا است و در نهایه است المهیمنة القیام علی الشیء امام
محمد غزالی گفته است که معنی مهیمن در حق تعالی آنست که قائم است بر خلق با عمال
و ارزاق و آجال ایشان و مهیمن بمعنی مبالغه در مراقبت و حفظ نیز آمده است
من هَیْمَنَ الطائر نشر کرده است مرغ بال خود را بر بچهای خود برای محافظت
و برهمین تقدیر هیچ تکلف و خطای نیست نصیب بنده ازین اسم آنست که چون
دانست که حق تعالی مطلع است بر احوال ظاهر و باطن او اندیشه کند جمیع را در
احوال خود در شرم دارد از وی که ناشایسته کند و در زمان قوم این را مراقبه
گویند و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ باشند بر احوال خود و راست
و درست گردانند آن احوال را که اگر قیام نماید بحفظ احوال بندهای خدا برنج
سداد و رشد پس نصیب وی ازین اسم اوفر باشد العزیز یعنی غالب و
قوی و بی مانند است و بنده چون شناخت که اوست تعالی عزیز عزت در خدمت
و طاعت او جوید و در هیچ احدی بنظر عزت ننگرد مگر در کسی که خدا او را عزت
داده فَلِلّٰهِ العِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ و وجه تخلق آنکه بر هوای نفس و مکر
شیطان غالب بود و آبروی خود را بطمع و سوال از غیر وی نریزد الجبار جبر شکسته
بستن و نیکو کردن حال کسی و نیز در غلبه بر کاری در شتی کسی او بمعنی علو و ارتفاع
نیز آمده پس خدا تعالی است جبر کننده شکستگان و نیکو کننده حال همه حالات
و همه موجودات در تحت مشیت اوست که جبر و اکراه می کند ایشان را بر وفق مشیت
خود فسبحان من اقام العباد فیما اراد و متعالی و مرتفع است شان او و بنده را
باید که دایم شکسته دل بوده ملتجی بجناب او باشد تا شکستگی او را انجبار و حال او را اصلاح

هابدار آرد و همت در احکام شرع و ارادی انقیاد نماید و از حول و قوت خویش متبری
باشد و وجه تخلق باین اسم آنست که نقایص خود را بتحصیل کمالات و فضایل جبر نماید
و در اصلاح حال کوشد و نفس را بزور بر کار طاعت دارد و نسبت بخلق نیز جابر
کسور و مصلح امور و در امر معروف و نهی منکر غلبه کند و بلند همت باشد المتکبر تکبر
و استکبار بزرگی نمودن و سرکشی کردن عظمت و کبر با خاصه خداست پس بنده را
طریق تواضع و تذلل را لازم گیرد و گردن در بندگی او نرم گرداند و تخلق باین اسم
آنست که جمیع لذات و شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت نیز نسبت بجناب
قدس او حقیر شمارد و برای زخارف دنیوی پیش اهل دنیا سر فرود نیارد از جهة
علو شان استغنیت و رفعت مرتبت دینی نه از جهة تعظیم نفس و تکبر ذات خود
وقیل المتعالی عن صفات الخلق وقیل المتکبر علی عتاة خلقه وقیل هی عبارة
عن کمال الذات وکمال البقاء ولا یوصف به علی وجه الاستحقاق الا الله سبحانه
و وجه تعلق و تخلق درین اقوال ظاهر است الخالق موجود کننده اشیا از ماده و از
غیر ماده البارئ مهموز اللام است و رواست ابدال همزه بیا در حالت وقف
ای موجود کننده صورتها و اشیا بحسب مقتضای حکمت کامله بی تفاوت المصور
موجود کننده صورتها خاصه باختلاف انواع و کثرت افراد بر وجهی که مترتب
است خواص صورتها بر صورتها خلق بمعنی اندازه کردن است و برء پیدا کردن
و تصویر صورت دادن و هر چه بوجود می آید اول باندازه کردن است پس
از آن بآفریدن پس از آن بصورت دادن بر مثال بنا که اول اندازه میکند
بعد از آن بوجود می آرد بعد از آن مهیا کرده در پیدا کردن خدای تعالی هر سه
معا بوجود می آید لیکن در رتبت یکی بر دیگری مقدم است پس هرچه در عالم علوی

والغفا

و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده و خواهد شد متفرد است بایجاد و تصویر خدای تعالی
بنده را باید بهر مخلوقی که نظر کند خالق او را و باری او را و مصور او را بیاد آرد
وجه تخلق باین هر سه اسم گفته اند هر گاه بنده از وظایف عبادت فارغ
گردد کسبی و کاری کند که برای وجه معیشت از آن پیدا شود خصوصا کسبی و
کاری که اثر آن بعد از موت او باقی ماند و فیض آن بمردم رسد الغفار مغفرت
و غفران بمعنی آمرزیدن است و غفر بمعنی پوشیدن است روی سبحانه آمرزنده
ذنوب است و پوشنده عیوب غفار ابلغ است برای زیادتی بنا از غفور و قیل
مبالغه در غفار بکمیت است و در غفور باعتبار کیفیت و نیز پوشنده قبایح
باطن شکم و صفات مذمومه دل است که از علم خلق نهان داشته و اگر بر خلق
ظاهر کردی نعوذ بالله همه در عداوت و هلاکت او کوشیدندی و همین است
معنی ستار العیوب بنده را می باید که از مغفرت خدا نا امید نباشد و دست
رد بر سینه مجرم نزند که خدا غفار الذنوب است لیکن تاخیر در توبه نکند که بر
زندگانی اعتماد نیست و از شکر این نعمت عظمی که ستار العیوب است غافل نباشد
و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرایم مردم در گذرد و عیبهای ایشان
بپوشد القهار قهار کسی است که نیست هیچ موجودی مگر آنکه تحت قدرت اوست
و منقاد قضا و قدر اوست بنده چون دانست قهاریت خدا را پس از قهر الهی
او ترسان و لرزان بوده ملتجی بجناب لطف او باشد و متخلق باین اسم از بندهای
خدا آنست که بسطوت سلطان غیرت و قهرمان حال بر اعدای دین از جن
و انس و شیاطین غالب باشد و خلق را از جرح و ضرب و قتل بترک حدود شرع
و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بما لا یعنی تادیب و سیاست نماید از جمله

متخلقان مردانند که هر که با ایشان بمعارضت و مقاومت برآید مقهور و مغلوب
گردد صاحب فتوحات مکی که آیات قرآن را با اولیا نسبت کرده گفته است
که آیت شیخ محی الدین عبدالقادر قدس سره اینست که وهو القاهر فوق عباده
الوهاب الکثیر دایم العطایاست بی غرض و بی عوض و موهبتی که بی غرض و عوض است
در حقیقت هیچ و نثری است پس بنده چون دانست که وهاب حقیقی اوست هرچه
خواهد از وی خواهد و توقع و طمع از غیر او نکند و وجه تخلق باین اسم آنست که بذل کند
در راه حق هرچه دارد بی ملاحظه عاجل و ثواب آجل الرزاق رزق مهیا کننده
و رساننده خلق را و رزق چیزی است که منتفع گردد مرزوق بآن چیز خواه مباح
خواه غیر مباح و رزق دو قسم است محسوس مانند ماکول و مشروب که ابدان راست
و معقول مانند علوم و معارف که ارواح راست و نیز رزق مضمون است که
لطف حق ضامن آن گشته وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و رزق
موعود است که برای متقیان بی تعب و مشقت از جائی که گمان ندارند وعده کرده است
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ و رزق مقسوم
که آنچه قسمت شده میرسد خواه مضمون خواه موعود و چون بنده شناخت که رزاق
اوست توقع رزق از غیر او نکند و چون دانست که رزق مقدر است از جهت رزق
دلتنگ نشده شکایت از خلق نکند و وجه تخلق آنست که دست خود را خزانه ارزاق
ابدان و زبان خود را خزانه ارزاق ارواح گرداند و واسطه باشند میان حق و خلق در
ایصال ارزاق جسمانی و روحانی بانفاق و تعلیم و ارشاد و دعای خیر و از وجوه
تخلق است توسعه نفقه بر اهل و عیال و اظهار بشاشت در وقت نزول مهمان
که احسان الهی است سه شکر خدا کن که مهمان تو روزی خود میخورد از خوان تو

الفتاح

الفتاح فتح گشادن و حکم کردن و بمعنی نصرت نیز آمده است إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا
مُبِينًا پس اوست گشاینده ابواب رزق و رحمت و علم و معرفت بر اصناف
خلقت و اوست حاکم مطلق میان خلایق در دنیا بواسطه اسباب و در آخرت بی واسطه
و بی حجاب و اوست نصرت دهنده مومنان و چون بنده دانست که فتاح اوست
پس بر در لطف و کرم او باید فتح جوید تخلق باین اسم آنست که ابواب
احسان و تعلیم بر طالبان بگشاید و فصل خصومت میان مردمان بکند و مظلومان را
نصرت دهد العلیم مبالغه عالم است پس اوست دانای نهان و آشکار او جزئیات
و کلیات و معلومات الهی غیر متناهی است و چون بنده دانست که اوست
علیم پس ظاهر و باطن خود را از آنچه نباید و نشاید پاک دارد و نصیب بنده از این
اسم آنست که بتحصیل علوم دینی سعی نماید تا باعث بر عبادت گردد و سبب
صلاح ظاهر و باطن شود القابض الباسط قبض تنگ گرفتن و بسط فراخی و گستردن
ضد یکدیگراند پس اوست تنگ کننده ارزاق محسوسه و معقوله برای بندها بحکمت
و فراخ کننده آن ارزاق برحمت یا تنگ کننده دلهاست بغم و فراخ کننده
دلهاست بشادی و اوست گیرنده ارواح نزد موت یا نوم و رها کننده ارواح
نزد نشر یا تیقظ و گفته اند قبض کننده صدقات است از اغنیا و بسط کننده
صدقات است بر فقرا امام غزالی گفته است که قابض و باسط از بندگان آنکس است
که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف و انذار از جلال و کبریای او و بسط میکند
به بشارت لطف و عطای او یا قبض میکند و بخل می ورزد بر حقایق اسرار
الهی از نااهل و بسط و نشر میکند آن حقایق را بر اهل و بعضی گفته اند که تخلق
باین دو اسم آنست که با نفس اماره باین دو صفت معامله کند تا تربیت او

بر وجه کمال کرده هرگاه از کثرت طاعت و ریاضت درماند تنگی او به بسط دفع کند
و چون دلیر شود بقبض ضبط آن نماید الخافض الرافع خفض فرود داشتن و رفع
برداشتن پس اوست فرود آرنده کفار و بردارنده ابرار و اوست فرود آرنده
بعضی با سفل السافلین طبیعت و بردارنده بعضی با علی علیین محبت و همچنین این دو صفت را
مراتب بسیار است چون بنده شناخت که خافض و رافع اوست تعالی باید که نفس
بسوی او برد از انحطاط رتبه و مجاورت اشقیا تا بارتفاع درجه و مصاحبت سعدا
ممتاز گردد و تخلق با این دو اسم آنست که پست گرداند باطل را و دشمنان دین را
و بالا کند حق را که افضل اعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس را که
اعدی الاعادی است پست کند و مرتبه روح و دل را بالا برد و مرتبه برادران
و مشایخ اهل یقین را بلند نهد و بمقام خود در از همه پست نهد هنرمندی که مره را
با و سر دید ز خود عیب ز بیگانه هنر دید حکیمانی که دوراندیش بودند دوای
خلق و درد خویش بودند المعز المذل اعزاز عزیز کردن اذلال ذلیل گردانیدن
پس اوست عزیز کننده آنرا که میخواهد در دنیا بقناعت و توفیق طاعت و هدایت
و در آخرت بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت خود و اوست خوار کننده آنرا
که میخواهد با ضداد صفات مذکوره و بنده چون دانست که معز و مذل اوست
پس عزت دنیا و آخرت از و جوید و از مذلت و از ین پناه بدرگاه او برد و بداند
که عزت در قناعت است و طاعت یا در علم و معرفت و خواری در طمع است و
معصیت یا در جهل است و تخلق با این دو اسم آنست که عزیز دارد اهل
علم و معرفت را که شیوه آنها مخالفت نفس و طبیعت است و خوار دارد اهل جهل
و ضلالت را که همه آنها متابعت هوا و شهوت است در تغیر و بصارت

که سلطان

که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات که بتخانه گجرات بوده بزیارت
امام مقری محمد غزنوی رحمه الله که در زمان خود قطب اولیا بوده آمده استدعای
فاتحه نمود و همچنان در صف نعال صوفیان ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و
تذل من تشاء نکته درخواست فرمود امام جواب داد که روشن ترین وجهی در
معنی آیت آنست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگ و پنجهزار فرسنگ ولایت آبادان
و صد هزار سوار مکمل بجهت بستن طلب بتخانه همچو من گدائی آرد و در صف نعال
باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزاد
جا دهد ع اگر تو بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشا شد و اگر ز ره
حرص و آز بمود مقهور تذل من تشا شد السمیع البصیر اوست تعالی و تقدس
شنواننده بگوش و بیننده بچشم که شنیدن و دیدن چیزی او را اخراج از شنیدن
و دیدن چیزی دیگر نیست و هر که دانست اوست سمیع و بصیر پس نگوید و نشنود
و نه بیند مگر آنچه او از آن راضی است و نظر کند بصنایع و ودایع الهی و عبرت گیرد
از آن و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالبه نفس بمحاسبه که اشارت بی یسمع و
بی یبصر همین است الحکم بفتحتین مبالغه حاکم است یعنی حاکمی است که مانع است
از تعدی بر وجه کمال پس اوست حاکم علی الاطلاق باحکام شرعی و ارادی باآن
که محکم است علم او و قول او و فعل او و چون بنده دانست که حاکم اوست سبحانه
پس منقاد حکم او باشد و راضی بقضا و ابرا ذمه خود از حقوق کند تا روز جزا
رسوا نگردد و از سابقه حکم ازلی هراسان باشد تخلق با این اسم آنست که در رفع
خصومت عدالت کند و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات که
سبب صلاح دین و دنیاست العدل بمعنی داد و داد دهنده است و مقابل

چیزی

ظلم و جور است و بمعنی استقامت و بمعنی برابر کردن هر چیزی نیز آمده است
پس اوست عادل منزه از ظلم که ظلم تصرف است در ملک دیگری و تمام عالم ملک
اوست و تمامه افعال حق مستقیم است و متضمن حکم و مصالح و چون مساوات در
مکافات کند عین عدل است ان خیرا فخیر و ان شرا فشر و گاهی عفو می
فرماید بلکه سیئات را مبدل بحسنات می گرداند و این محض فضل است و چون
بنده دانست که اوست عادل و در افعال او حکمتها و مصلحتهاست باید که بر هیچ
احدی ستم نکند و انگشت اعتراض بر افعال او ننهد و همه را عدل داند اگرچه ظلم
نما باشد تخلق باین اسم آنست که در مردم عدل کند خصوصا در رعیت خود
که در مملکت وجود اوست و شهوت و غضب را در تحت سیاست عقل و دین
اسیر و مغلوب دارد اللطیف لطف نرمی و نازکی کردن در کار و کردار و مهربانی
کردن یکی از لطف خدا به بنده توفیق طاعتست و عصمت از معصیت و از
جمله لطف او به بندگان اعطای اوست فوق کفایت و تکلیف اوست
دون طاقت و رسانیدن بسعادت ابدی بسعی اندک در عمر کوتاه و ملک در یک ساعت
چنانکه ایمان آورد و در ساعت مرد و لطف را بعلم بدقایق مصالح و خفیات
امور نیز تفسیر کرده اند پس هر که دانست که اوست لطیف و عالم بمکنونات
ضمیر و موصل بجلایل نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و از اخلاق
ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت او گوید و به تقصیر خود معترف باشد تخلق باین
اسم آنست که بر بندگان خدا لطف و نرمی کند چه در احسان و کرم و چه در تعلیم
و ارشاد الخبیر خبیر آگاه و خبیر آگاه که هیچ چیزی نیست در ملک و ملکوت
که نزد خدای تعالی از آن خبر نیست پس خبیر باین معنی راجع است بعلیم و بمعنی خبر دهنده

از مکنون

از مکنون علم خود نیز آمده و خدای تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام
و باین معنی راجع است بصفت کلام و نزد بعضی خبیر بمعنی عالم به بواطن اشیاست و
خبیر از خبرت بمعنی آزمایندگی است یعنی بندگان را به تکالیف شرعی و احکام ارادی
پس بنده چون دانست که اوست خبیر مراقبه علم او را از دست ننهد و مصدق انبیا
باشد در آنچه خبر داده اند و تخلق باین اسم آنست که در امور دین باریک بین باشد
و از مکاید نفس و شیطان خبردار و مجرب بود و از آن مکاید مردم را دعوت نماید
بطریق نجات و آزماینده ایشان باشد الحلیم حلم بکسر آهستگی و بردباری حلیم
آنکه خشم او را از جای نه درآرد و باعث بر استعجال انتقام نگردد پس حق بنده
آنست که از انتقام او خایف باشد و از حلم او امیدوار عفو و تخلق باین اسم
آنست که بهر ناپسندی که عنید از جا نرود و تمکین و وقار ورزد و بعقوبت زیر
دستان تعجیل ننماید و صفح و عفو شیمه خود سازد مگر در اجرای حدود شرعی العظیم
آنکه محیط بکنه او هیچ بصیرتی نگردد و هیچ ذاتی بذات او نرسد عقل کل
در صفات او نرسد تخلق باین اسم آنست که همت خود را بلند دارد و برای
دنیا سر فرود نیارد و تحصیل کمالات تا حدی کند که عظیم گردد در حدیث است
که عالم عامل که تعلیم میکند مردم را او را در ملکوت عظیم نامند و اعظم مخلوقات
سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم که عظیم تر از وی هیچ مخلوقی بوجود نیامده
و در عالم اجسام عظیم تر از عرش آفرینش نشده و در عالم معانی از ارواح انسانی
که آن نیز راجع بعظمت روح محمد است صلی الله علیه و آله و سلم الغفور بمعنی غفار است
و فرق میان هر دو در اسم غفار گذشت و بعضی گفته اند که غفور آنست که چون
از بنده نوعی از گناه بخشید از همه بندگان آن نوع گناه ببخشید و چون عفو بمعنی

پوشیدن است غافر آنکه بپوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان و غفور آنکه از
ضمیر فرشتگان نیز محو کند بلکه از گناهکار نیز فراموش گرداند تا در خجالت نماند
؎ سر خجالت درویش زان بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست
و وجه تعلق و تخلق در اسم غفار گذشت الشکور دهنده ثواب جزیل بر عمل قلیل
پس جزای شکر را شکر نام کرده اند برای مشاکلت یا ثنا کننده بر بندهای مطیع پس
بنده را باید که در طاعت و اخلاص بیفزاید وجه تخلق آنست که شاکر خدا بود در نعم
او و شاکر محسن خود بود بحق و باطن و اگر مکافات نتواند دعا کند و اقل دعا اینست
که جزاک الله خیراً العلی علو بلندی و برتر بر چیزی شدن و این دو قسم است حسی
چنانکه جسمی بالای جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی دیگر باشد
پس اوست تعالی که رتبه او فوق جمیع مراتب است و علو بمعنی غلبه کردن نیز آمده
پس اوست که غالب است بر هر چیز بنده چون دانست که اوست علی باید که قیاس
عقل را در کنه ذات او راه ندهد و چونی و چگونگی از راه معرفت بردارد و بعجز معترف
آید که کمال معرفت اینست و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل کند تا از
بنی نوع فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مقامات و نیز از وجوه تخلق است
که بر هوای نفس زبردست باشد و از صحبت اهل دنیا استعلا ورزد و همت بغیر
امر حق فرود نیارد و مشایخ فرموده اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل
آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند الکبیر بزرگ و صاحب
کبریا و جمیع کمالات و کمالی که در موجودات است پرتوی از کمال اوست ؎ ذات او
در سرادقات جلال از ازل تا ابد بیک منوال و وجه تعلق و تخلق قریب باسم
العلی است الحفیظ حفظ نگاه داشتن پس اوست سبحانه نگاه دارنده هر چه در

عالم

عالم است از زوال و اضمحلال و حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی نیز آمده است پس اوست
تعالی که همه اشیا محفوظ است در علم او که ممکن نیست زوال آن از وی بسهو و نسیان
و چون بنده دانست که اوست حفیظ باید که از همه آفات و مخافات و از غلبه نفس
و شیطان پناه بحفظ و حمایت او برد و تخلق باین اسم آنست که حدود و احکام
شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ما سوی و سر را از ملاحظه
اغیار و حافظ قرآن و حدیث و معارف آن گردد المُقیت از اقات است
بمعنی خورش دادن و در روایتی المُغیث است از اغاثت که بمعنی فریاد رسیدن است
کذا فی شرح المصابیح للمصنف پس اوست تعالی دهنده قوت ابدان از انواع اطعمه
و قوت ارواح که علوم و معارف است و مقیت بمعنی توانا و نگاه دارنده و گواه
و حاضر نیز آمده پس اوست سبحانه قادر و حافظ و شاهد و حاضر علی الاطلاق
پس بنده را باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و در طاعت او باشد
و بر احوال خود عالم و حاضر شناسد از سهل تستری رسیده که ما القوت گفت
ذکر الحی الذی لا یموت و تخلق آنست که گرسنه را طعام دهد و غافل را ارشاد
کند و بر احوال نفس خود حاضر بوده در اصلاح کوشد الحسیب کافی و بسنده فعیل است
بمعنی مفعل من احسبنی الشیء اذا کفانی مانند الیم بمعنی مولم و هیچ چیزی نیست
که کافی باشد هر چیز را مگر الله تعالی زیرا که باوست وجود اشیا و دوام وجود اشیا
و کمال وجود اشیا و اسبابی که دخل دارند در وجود اشیا و کمال اشیا همه بخلق اوست
پس اوست حسیب مطلق و قیل بمعنی محاسب است پس فعیل بمعنی مفاعل است چنانکه
ندیم و جلیس بمعنی منادم و مجالس است پس اوست سبحانه حساب کننده افعال مکلفان
از خیر و شر و جزا دهنده و قیل بمعنی شریف است از حسب که بمعنی فضایل شمردن است

بنده چون دانست که اوست کافی باید که توکل کند در جمیع امور بروی وَمَن یَتَوَکَّلْ
عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ واوست محاسب باید که نیک کند افعال خود را واوست شریف
باید که نفس خود را خسیس داند و تکبر نکند و تخلق آنست که در کفایت حاجت محتاجان
کوشنده و محاسب نفس شود پیش از آنکه محاسبه کرده شود و شرف بمعرفت و طاعت
حاصل کند الجلیل جلال و جلالت بزرگی و بزرگ قدر شدن پس اوست تعالی جلیل
مطلق که جامع نعوت جلال و صفات کمال است امام محمد غزالی رحمه الله فرموده
که کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات
جمیعا انتهی و در اصطلاح قوم ظهور آثار صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور آثار
صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز از اسمای الهی است و جمال در اصل عبارت است
از حسن و ملاحت سیرت که مدرک به بصیرت است و جمیل مطلق اوست تعالی چنانکه
جلیل مطلق اوست زیرا که هر جا که در عالم حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو
از انوار ذات و آثار صفات اوست بنده چون دانست که اوست تعالی جلیل
و جمیل باید که بزرگ نداند مگر او را و در بزرگی قدر او و در مقابله انوار جلایل و آثار جمال او
وجود مجازی خود را فدا کند از پیش آرد و نیست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند
بیت کم شدن در کم شدن دین منست نیستی از هستی آیین منست تو
در او کم شو که تجرید این بود کم شدن کم کن که تفرید این بود و تخلق آنست که ظاهر
خود را بامتثال شرایع محلا کند و باطن خود را از صفات مذمومه مهذب گرداند
تا جلیل و جمیل گردد و محبوب خلق و خالق شود الکریم عطا کننده بی سوال و بی
وسیله عطائی که آنرا نهایتی نیست و گفته اند کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند
و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد بیش از امید دهد و هر که بوی التجا آرد او را

ضایع نکند

ضایع نکند و از جمیع وسایل و شفیعان بی‌نیاز گرداند و کریم بمعنی مکرم نیز گفته اند
چنانکه جلیل بمعنی مجل داشته اند و تمام این معانی بر وجه کمال خاصه ذات کریم
متعال است بنده چون دانست که اوست کریم باید که شکر عطا و کرم و اکرام و
عفو او کند و عمر خود در محبت این کریم مطلق صرف نماید و تخلق آنست که سعی
کند در تحصیل کرم و تکلف کند در اتصاف بآن بهره مند گردد الرقیب و
در روایتی القریب است بدل الرقیب علما فی الاذکار فی الصراح رقیب نگهبان
و چشم دارنده و موکل و در طیبی است که رقیب نگهبانی است که مراقب اشیا باشد
که غایب از وی مقدار ذره نه در زمین و نه در آسمان شود و سابق تفسیر مهیمن بر او
گذشته لیکن فرقی است برای آنکه ماخوذ است در تفسیر مهیمن مبالغه در رقابت بوجه
تعلق و تخلق آنست که چون بنده دانست که اوست تعالی رقیب و شاهد او پس در نظر
حق با ادب بوده نگهبان خود باشد از عوارض نفسی و قلبی و در اندیشه فرو رود
از سر نفس و تلبیس شیطان که در کمین اند و فرصت نگاه میدارند و باعث اند بر
غفلت تا چون غافل گردد کار خود بکنند و کین خود بکشند پس همیشه بر حذر باشد
و راههای در آمد آنها بر بندد و همین است مراقبه المجیب اجابت جواب
دادن اوست جواب دهنده هر داعی و عطا کننده مطلوب هر طالب پس بنده را
باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان حق را یعنی
حاجات ایشان حتی الامکان بر آرد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم اجابت
کند دعوت ایشان و هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه و سلم
الواسع سعت فراخی و فراخ کردن و همه را فرا رسیدن اوست که وسیع است
علم او و محیط است بجمیع معلومات و اوست که وسیع است احسان او و بسیط است

نعمت او و وسیع است رحمت او و وسیع است ملک او و قدرت او و وسیع است
غنای او و واسع مطلق در جمیع این صفات اوست تعالی و تقدس شانه چون ذات
صفات حق را باید که در جمیع نیکیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در وسعت
معارف و در اخلاق و دل و دست فراخ دارد و از اندوه جاهل تنگ دل نگردد
و تازه رو و کشاده پیشانی باشد الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و
قیل حکیم مبالغه حاکم است و قیل استوار کننده چیزها و قیل یضع الاشیاء فی
مواضعها پس چون شناخت که اوست حکیم باید که راضی باشد بحکم او و بداند
که حکم او و حکمت بالغه است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و همت گمارد در فهم حقایق
متوجه بفیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند و نیک بیندیشد اندران حقایق را
که متعلق بتکمیل نفس اوست و هیچ کاری بی باعثه حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق
اطلاق اسم الحکیم گردد الودود از ودست بحرکات که بمعنی دوست داشتن است
فعول است بمعنی فاعل یا مفعول قال الله تعالی یحبهم و یحبونه اوست محب بندگان
صالح از انبیا و اولیا یعنی راضی است ازان بندگان و اوست محبوب آن بندگان
که کمر در خدمت و طاعت او بسته اند و فرموده اوست و هو الغفور الودود
در تقدیم اسم غفور بر اسم ودود اشارتست بسوی آنکه عاصیان ناامید نباشند
یعنی اول غبار معصیت را بمغفرت از رخساره حال عاصیان بر می فشانم و پاک
میگردانم بعد ازان در دایره محبوبان خود می درآرم قل کل یعمل علی شاکلته آری
ه از من که آید و من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی تعلق و تخلق آنست که محب اهل
دین باشد یحب لاخیه ما یحب لنفسه بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و در محبت
محبوبان حق ثابت قدم باشد و در طریق محبان بذل مجهود نماید استقامت ورزد و در دوستی

دوستان

دوستان حق را وسیله عظمی برای حصول مقصود دارین خود شناسد خصوصا
محبت سید المرسلین محمد رسول الله که محبوب ترین محبوبان است بدلیل حدیث
قدسی لولاک لما خلقت الافلاک و محب ترین محبان است بدلیل حدیث نبوی
ما اوذی نبی مثل ما اوذیت که محبت و اطاعت او عین محبت و اطاعت
حق است قال الله تعالی و من یطع الرسول فقد اطاع الله و نشان محبت
خدا و محبت پیغمبر خدا متابعت رسول خداست در ظاهر و باطن و همین متابعت
سبب محبوبیت و مغفرت ذنوب متابع است خدا را قال الله تعالی ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء المجید مبالغه ماجد است و مجد بمعنی بزرگی است امام محمد
غزالی فرموده که مجید کسیست که شریف باشد ذات او و جمیل باشد افعال او
و جزیل باشد نوال او پس اسم مجید جامع معنی جلیل و وهاب و کریم است پس
چون دانست که اوست مجید باید که در حمد و ثنای او باشد و شکر عطای او را
فرو نگذارد و تخلق آنست که بزرگی را بتحصیل علم و عمل و تهذیب اخلاق بدست
آرد و در اوصاف ذات و افعال صفت بجلال و علم سعی نماید الباعث بعث برانگیختن
مرده از گور و بیدار کردن نایم از خواب و فرستادن کسی برای کاری پس اوست
سبحانه برانگیزنده مردها از قبور و بیدار کننده دلهای غافلان از خواب غفلت
و غرور و فرستنده پیغمبران بسوی خلق برای هدایت اولیا و حجت بر اعدا و بعضی
گفته اند که اوست برانگیزنده همتها بر کارهای نیک پس بنده را باید که از خواب غفلت
بیدار گردد و از روز بعث و نشر یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد تخلق
آنست که دل مرده جاهل را بر آنکه جهل موت دل است بعلم که سبب حیات

ابدی ست زنده گردانند غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود
داعی خیر که بمنزله رسول است بسوی جوارح و قوی فرستد و بسوی خلق نیز
رسل و رسایل برای تعلیم و ارشاد ارسال نماید و همت بر خیرات بگمارد
الشَّهِيدُ برای مبالغه است از شهود که بمعنی حاضر آمدن است یعنی اوست که
حاضر است و از علم وی هیچ چیز غایب نیست نه در ظاهر و نه در باطن و اوست
مشهود در نظر عارفان و لهذا بعضی گفته اند مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ
اللَّهَ قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ أَوْ فِيهِ یا از شهادت که گواهی دادن است پس اوست
گواهی دهنده بر اعمال خلق روز قیامت یا بر وحدانیت خود چنانکه فرموده است
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ و قیل شهید بمعنی مبیّن نیز آمده است ای بیان
کننده احکام دین اسلام بطریق وحی و الهام و قیل شهید مشهود له اوست
که انبیا و اولیا و علما و ملایکه گواهی داده اند بر وحدانیت حق سبحانه و تعالی بلکه
هر گیاهی که بر زمین روید وحده لا شریک له گوید شعر چون دانست که اوست
شهید باید که از مراقبه حضور حق که لا شریک له است و شهادت حق بر اعمال غافل
نباشد و امتثال احکام دین اسلام نماید و تخلق ۲ نسبت بمعنی اول راجع بمعنی
اسم علیم و خبیر و بمعنی دوم آنست که سعی کند در تحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه
تا از اهل شهادت در دنیا و آخرت گردد الحق بمعنی ثابت و هست است در
مقابل باطل که بمعنی معدوم و نیست است و لهذا قول لبید را مستحسن فرموده است
که أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلُ پس اوست سبحانه ثابت و هست مطلق
و سایر موجودات از حیثیت امکان معدوم و باطل اند که در حد ذات ثبوتی
و وجودی ندارند و از حیثیت استفاده وجود از واجب لذاته موجود و حق اند لیکن

حق

حق نیستند بذات خود بلکه حقند بحق مطلق که ذات حق تعالی است حق
مطلق است و محقق بالذات که سایر موجودات است باطل است من وجه و حق است
من وجه و قسم سیوم که ممتنع بالذات است مانند شریک باری باطل مطلق است
و حق بمعنی سزاوار نیز آمده است اوست سزاوار الوهیت و سزاوار معبودیت
و تخلق آنست که در متابعت شریعت محمدی ثابت قدم باشد تا از آن نور
و حضوری بر دل وی مستولی گردد و تمامه او را فرو گیرد که امکان گنجایش غیری
در آن نبود و مقام استغراق و استهلاک روی نماید زهی سعادت اگر او را
درین مقام هوشیار نگاه دارد الوکیل آنکه کارها بوی سپارند و زمام تصرف
در دست وی دهند پس اوست تعالی که کارهای عباد بلطف و کرم بر خود گرفته است
و تحصیل ما یحتاج الیه هر یک نموده هم در مبدا و هم در معاد و آنکه توکیل باشد از
جانب عباد و قیل الکفیل بارزاق العباد پس بنده را باید که توکل کند و کارهای خود را
بکرم او سپارد و خود در طاعت و عبادت او مشغول باشد و حقیقت توکل ثقه است
بضمانت حق و تخلق ۲ آنست که در کارهای محتاجان و فرو ماندگان سعی نماید و
تحصیل مطالب ایشان بنوعی کند که گویا که وکیل است از جانب ایشان دیگر وکیلی
از جانب خدا شود در نفس خود در استیفای حقوق الهی و اقتضای ادای اوامر و اجتناب
نواهی الْقَوِيُّ الْمَتِينُ قوی توانا متین بفتح میم و تاء مثناة فوقانی استوار و در
نسخ مصابیح مصنف است رح هکذا فی الروایة الصحیحة و در روایتی مبین است
بضم میم و باء موحده امام محمد غزالی فرموده است که مدلول قوت قدرت
تامه بالغه کامله است و مدلول متانت شدت آن قوت است پس اوست
سبحانه متصف بآن قوت و متانت خود فرموده است ذو القوة المتین و اوست

منزه از عجز و ماندگی و قیل قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است هر یک فعیل
است بمعنی مفعل پس بنده را باید که در همه کارها قوت و تصرف از او خواهد و تمامه موجودات را
منقاد او داند و در وقت جرات و دعویها از قوت و متانت او هراسان باشد
و تخلق آنست که بر هوای نفس قوی باشد و در اجرای احکام و حدود شرع سستی
نکند ؎ نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن دشمن است او هر چه فرماید
کر آن مکن الولی بمعنی محب و ناصر است او است محب مومنان الله
ولی الذین آمنوا او است نصرت دهنده مومنان و قیل ولی بمعنی متولی
و متصرف است او است بلطف خود متولی امور صالحان که متوکل اند بر کرم او
و هو یتولی الصالحین و او است متولی امور تمامه خلایق در آنچه محتاجند در معاش
و معاد و بمعنی قریب نیز آمده او است که قریب است رحمت او بمحسنان ان رحمة
الله قریب من المحسنین بنده را باید که در محبت حق تعالی بصدق و اخلاص
بوده نصرت از او جوید در محبت و تولیت او که نعمتیست عظمی شاکر باشد و او را
اقرب من حبل الورید داند و التفات بغیر او نکند تخلق آنست که محب او و محب
محبان او و محب محبوبان او باشد و ساعی بود در نصرت دین و نصرت دینداران
و مجتهد باشد در قضای حوائج و مصالح خلایق تا مشرف گردد بتشریف ولی الله
از جمله علامات ولایت یکی آنست که همیشه موفق و منصور بود و اگر قصد معصیت
کند او را از آن باز دارد و اگر ناگاه در معصیت افتد زود توبه و انابت او را باز آرد
و در آن نگذارد و همین است معنی اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب و دیگر
آنست که او را در دل دوستان خود جای دهد و دل ایشان محل نظر رحمت حق تعالی
است پس چون در آن دل جای دارد یقین است که پرتوی از آن نظر بروی نیز افتد

رزقنا

رزقنا الله و ایاکم الحمید حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن او است ستاینده
ذات و صفات خود در ازل و ابد و ستاینده انبیا و اولیای خود بایمان و احسان
و عرفان و او است ستوده شده بلسان نطق و بلسان حال جمیع آفرینش خود و ان
من شیء الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است برای آنکه او است متصف
بصفات کمال و عطا کننده هر نوال و حمد و ثنای که در ظاهر برای مخلوق است که
در حقیقت راجع است باو تعالی و تخلق باین اسم آنست که دایم در حمد و ثنای حق
تعالی باشد و کوشش کند که متصف گردد بکمال و نوال تا ممدوح و محمود گردد نزد
خلق و خالق بر قدر استحقاق و حمید مطلق الله است جل جلاله و عم نواله المحصی
احصا شمردن بر سبیل استقصا و احاطه امام محمد غزالی محصی را بعالم تفسیر کرده
و گفته که علم را چون اضافت بمعلومات کنند از حیثیت عدد و احاطه بدان احصا
گویند و محصی مطلق کسی است که منکشف است در علم او حد هر معلوم و عدد وی
و مبلغ وی و بنده از احصای اکثر معلومات عاجز است و ما اوتیتم من العلم الا
قلیلا پس او است سبحانه که دانا است بحقایق و دقایق اشیا و محیط است علم او
بذرات کاینات و اعداد آن و صفت او است تعالی احاط بکل شیء عددا
بنده را باید که علم خدا را شامل بجزئیات اعمال از حرکت و سکنات خود داند
و از محاسبه یوم الحساب غافل نباشد و تخلق بنده باین اسم بر قدر کمال او است
چنانکه در اصل صفت علم و از وجوه تخلق است آنکه احصا کند اعمال خود را پیش
از آنکه احصا کرده شود و در محاسبه مساهله نکند و جهد کند تا بر دقایق اعمال ظاهر
و باطن خود واقف گردد المبدی المعید ابدا نو آفریدن مهموز اللام است
و در حالت وقف یا است اعادت باز گردانیدن و ایجاد کردن بعد از اعدام

بس اوست تعالی نو بیرون آرنده صنایع بدایع و باز گرداننده خلق بعد از حیات
بسوی ممات و زنده کننده خلق بعد از ممات وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و کاهی
اسم معید را با اعاده خدا تعالی عواید و فواید و الطاف و افضال خود را که بر بنده
افاضه می کند و به سبب اعذار و تقصیرات رهی بعدم و در خطا می نهند و بعفو و
کرم خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند و سنت الهی چنین جاریست که مبدا هر
وی ستاند و باز می دهد تا قدر نعمت شناسند و شاکر باشند پس برین تقدیر
معنی اسم مبدی منشی انعام است از وجود و لو لازم وجود و هو مُبدِئُ النِّعَم
قَبلَ استحقاقها بر این تقدیر بنده را باید که شاکر نعمت حق و طالب رضای حق
باشد و شکر نعمت معاش که حیات و بقای فانی است وسیله نعمت معاد که حیات
اخروی جاوید است گرداند و تخلق آنست که سعی کند در ابتداع خیرات و تاسیس
حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از خیرات به سبب تقصیرات المُحیِی المُمیت
اوست پیدا کننده حیات در جسم و دور کننده حیات از جسم که عبارتست از
احیا و اماتت صوری جسمانی یا اوست زنده گرداننده دلها بایمان و معرفت
و میراننده دلها بکفر و جهالت و این احیا و اماتت معنوی روحانی است بنده را
باید که بشکر نعمت حیات اشتغال نماید و زندگانی فانی را مزرعه حیات جاودانی
سازد و موثر حقیقی در حیات و ممات ذات خدا را شناسد نه اسباب را
تخلق آنست که در احیای دل بمعارف ربانی و اماتت نفس از قوت غضب و
شهوانی سعی کند حَیاةُ القَلبِ عِلمٌ فَاغتَنِمهُ وَمَوتُ القَلبِ جَهلٌ
فَاجتَنِبهُ در احیای دلهای طالبان با انوار هدایت و اماتت نفوس ایشان از ظلمات
غوایت جهد نماید که الشیخ یُحیِي وَيُمِيتُ بهمین معنیست الحَیّ اوست زنده

ازلیا

ازلیا و ابدی هرگز نمیرد و زوال و هلاک نپذیرد زنده باقی که جهان آفرید
کی مرد آن زنده که جان آفرید حیات صفتیست که موجب علم و فعل ارادیست
هر که ادراک و فعل ارادی نبود میت است و حی کامل مطلق ذاتی است که مشهود
است جمیع مدرکات تحت ادراک او و جمیع موجودات تحت فعل او و بیرون
نیست هیچ مدرکی از مدرکات او و هیچ مفعولی از فعل او و آن ذات خدا است
سبحانه و هر حی که سوای اوست حیات او بقدر ادراک و فعل اوست چون بنده
دانست که اوست حی باقی که هرگز نمیرد پس بروی توکل کند تَوَكَّل عَلَى الحَيِّ الَّذِي
لَا يَمُوتُ و توکل بر زندهای دیگر که احتمال مردن دارند خلاف مقتضای عقل و
نقل است و تخلق آنست که زندگی حاصل کند باید و بذکر او بمیرد بَل أَحيَاءٌ عِندَ
رَبِّهِم يُرزَقُونَ فَرِحِينَ الی آخر الآیه ع قَد مَاتَ قَومٌ وَهُم فِي النَّاسِ أَحيَاءُ
القَیُّوم فیعول است برای مبالغه ای القائم بنفسه المقیم لغیره یعنی اوست
قایم و زنده کننده مر غیر خود را برای آنکه حکمش بثبت اشیا را وجود و بقا جز بقوت
او و قیل قیوم مبالغه قیّم است که بمعنی مصلح و مدبر امور عباد است و باز نماینده
طریق صلاح و سداد بنده چون دانست که اوست قیوم باید که فارغ باشد از
رنج تدبیر و اشتغال و زندگانی براحت کند در سایه توکل و تفویض و نصیب
بنده ازین اسم تقدیر استغنا و زندگانی براحت کند در سایه توکل و تفویض
و نصیب بنده ازین اسم تقدیر استغنای اوست از ما سوی الله و تقدیر امداد
و اصلاح اوست کارهای بندهای خدا را گفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است هر که
در سجده بگوید یَا حَيُّ يَا قَيُّومُ بِرَحمَتِكَ أَستَغِيثُ حاجت او بر آید الوَاجِد وجود
بمعنی هستی و یافتن مطلوبست و وجد و جِدَة بمعنی توانگر شدن پس اوست

موجودی
سبحانه واجب الوجودی که هیچ مطلوب و مرادی بجز او در ممکن نیست بلکه هیچ
بجز از فیض وجود مطلق او موجود نیست و اوست غنی علی الاطلاق که نیاز بکسی
بهیچکس و بهیچ چیز نیست و غیر او واجدیست من وجه و فاقدیست من وجه و از
بعضی چیزها بی نیازیست و بسوی بعضی دیگر محتاج و قیل واجد بمعنی عالم نیز آمده است پس
اوست تعالی که همه اشیا بهر صفت که هست در علم او موجود و ثابت است پس
فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود که در غنی دو چیز است یافت مطلوب
و بی نیازی از غیر باعتبار اول واجدیست و باعتبار ثانی غنی و در علیم انکشافست
وحصول از روی اول علیمست و از روی ثانی واجد والله اعلم پس بنده را باید
که ایمن مراد حق باشد و احتیاج بسوی او آرد و از علم او آگاه بود و تخلق آنست
که سعی کند تا واجد کمالات ضروریه شود و بی نیاز گردد بفضل حق از غیر وی ازانکه گان
سوی تو رو تافتم تا همه یابم چو ترا یافتم الماجد بمعنی مجیدست که مبالغه ماجدست
و تمامه صفات خدا ابلغ و اکمل است لیکن گاهی در لفظ اشارتی و دلالتی است بسوی
مبالغه و گاهی نیست که در نفس خود اکمل است و محتاج بسوی آن اشارت و دلالت
نیست و وجه تعلق و تخلق وی در شرح اسم المجید گذشت الواحد یکی است وحدت
بمعنی یگانه شدنست اوست تعالی یکی بذات خود و یگانه بکمال صفات خود
این واحد نه آن یکی است که مبدا اعداد است و محدود و متناهی است برای آنکه
او را سبحانه حدی و نهایتی نیست ع واحدست لیک جمع اضداد و واحد
در عرف بدو معنی است یکی جوهر فرد که قابل تجزی و تبعض نیست دوم بمعنی مثل
آفتاب که نظیر ندارد لیکن ممکن است که نظیر وی پیدا شود پس موجودی که منفردست
بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست در وجود و نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق است

ازلا وابدا

ازلا وابدا ع واحدست او که زبانهای ماه تا ماه همه بر وحدت او میدهند گواه پس بنده چون
شناخت که اوست سبحانه واحد مطلق در صفات کمال و شریک ندارد باید که متوجه
نگردد مگر بسوی او و شریک نگرداند غیر او را با وی و تخلق آنست که سعی کند تا یگانه گردد
در فضل نسبت به بنی نوع خود و متوحد باشد در عبودیت او چنانکه او متوحد است
در الوهیت و در ظاهر و باطن متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف
شود و مستغرق لجه توحید یکی گوید یکی داند و یکی خواند و هر چه خواند ازو خواند و ازو
داند ع از بهر آن یکی دو جهان داده ام اگر عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است
نقل است که شیخ قدس سره بیت و کان فقاعی ع می گذشت فریاد میکرد که یکی
هش نماند و در رقص آمد و فریاد کرد که یکی بود آورده اند که در روایت ابو هریره
رضی الله عنه در جامع ترمذی و دعوات بیهقی و شرح السنه اسم الاحد موجود
نیست لیکن در جامع الاصول الواحد الاحد موجودست و فرق میان این هر دو اسم
آنست که احد باعتبار ذاتست و واحد باعتبار صفات و قیل بالعکس و گاهی واحد
بمعنی عدم التجزی و احد بمعنی عدم النظیر مستعمل است الصمد صمد بسکون میم قصد
کردن از باب نصر صمد بفتحتین آنکه قصد بسوی او کنند در مهمات و بی نیاز و قیل الدائم
الباقی اوست سبحانه و تعالی که قصد کرده میشود بدرگاه کرم او در انجاح جمیع مطالب
و اوست منزه از نیاز و جامع جمیع کمالات و تخلق چون دانست که اوست صمد
باید که جمیع مطالب خود را از وی طلبد و بغیر او التفات نکند و او را منزه از نیاز
و جامع جمیع کمالات داند و تخلق آنست که در کارسازی محتاجان قصد و سعی کند
و دامن حال خود را از رذایل اخلاق پاک دارد القادر المقتدر قادر بمعنی
اوست خداوند قدرت که منتفیست ازو عجز من جمیع الوجوه و مقتدر ابلغ است

از قادر و چون بنده شناخت که اوست قادر مقتدر باید که همیشه خائف باشد
از قهر او و امیدوار بود از لطف او و تسلیم حکم او بود و تخلق آنست که قادر باشد
بر خلاف هوای نفس که بسوی لذات و شهوات است المقدم المؤخر
بسته بعید کنند اول و خاتم تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن اوست سبحانه
که پیش کرده است در زمان یا در مکان یا در مرتبه هر که را استحقاق تقدیم است
و همچنین پس افکنده است هر که را استحقاق آن تاخیر است فلا مقدم لما اخره
ولا مؤخر لما قدمه بنده چون دانست که اوست مقدم و مؤخر باید که از حول
و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم او مقصور
گرداند و تخلق آنست که مقدم کند مقربان حق را و مؤخر گرداند محجوبان
حق را الاول الآخر اوست اول ازلی که وجود او را ابتدا نیست و اوست
آخر ابدی که بقای او را انتها نیست اول او را ابتدا و آخر او را
انتها نیست فرموده اند هو لم یزل موجودا و لا یزال مشهودا فاجعله فیما
بینهما معبودا یا اوست اول و سابق بر جمیع اشیا بوجود کان الله و لم
یکن معه شیء و اوست آخر و باقی بعد از فنای خلق کل من علیها فان و یبقی
وجه ربک ذو الجلال و الاکرام یا اوست اول بتالیف و اوست آخر
بتکلیف نصیب بنده ازین هر دو اسم آنست که تفکر کند در اول خود و تدبر در
آخر خود تا اول و سابق باشد در کار دین و آخر و لاحق بود در کار دنیا و حدوث
عالم و فنا را از یاد نبرد و دل بران ننهد الظاهر الباطن اوست ظاهر که هدایت
وجود او بآیات باهره در ارض و سما و اوست باطن که محتجب است کنه ذات
او بحجاب جلال و کبریا یا اوست ظاهر بنعمت باطن برحمت و قیل معناه عالم

بظاهر

بظاهر و باطن و قیل ظاهر بمعنی غالب علی امره و باطن بمعنی محتجب عن خلقه یا اوست
ظاهر برای اقتراب و باطن برای احتجاب برای آنکه خفای او از جهت شدت ظهور
اوست پس اوست پس اوست ظاهری که نیست ظاهرتر ازوی و باطنی که نیست
باطن تر ازوی سه ظاهری با کمال یکتایی باطنی با وفور هویدایی نصیب بنده
ازین دو اسم آنست که اصلاح ظاهر و باطن خود کند الوالی ولایت بکسر تصرف
کردن و دوست یافتن و بفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که
بفتح مصدر است و بکسر اسم اوست متولی امور و مالک جمهور و اوست والی
امور علی الاطلاق که منفرد است بتدبیر آن امور او لا دمنفذ احکام است در آن
و بنا و قایم است بران یا درست و اتقان آن بنده را باید که امتثال فرمان حق
لازم داند و مملکت وجود که بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شرعی در ضبط آرد و از غارت
گران شیاطین جن و انس محافظت نماید تا بحکم الهی والی و حاکم مملکت وجود
باشد المتعالی اوست عالی از وصف جمیع موجودات یا بلند قدر بر جمیع
دلالت یا مرتفع از نقایص و آفات پس متفاعل است از علو و روا است که
بمعنی منیع باشد ای ممتنع است وصول و حصول کنه او و متعالی ابلغ است از
علی پس تعلق و تخلق گذشته است در اسم العلی و روا است حذف یا در متعال
علی ما قری فی المتواتر وقفا و وصلا البر بر بکسر نیکویی کردن از باب علم
و بفتح مبالغه بار است که بمعنی نیکویی کننده است و عجب است از مولانا حنفی
که البر والبار بمعنی گفته اوست احسان کننده بر جمیع مخلوقات و ان
تعدوا نعمة الله لا تحصوها بنده را باید که دایم در شکر گزاری نعمت او باشد
و نسبت بخلق احسان کند خصوصا بوالدین و اقارب و همسایها و سایر اهل

کنند

حقوق التَّوَّابُ توبه در اصل بمعنی رجوع است پس نسبت توبه چون به بنده
رجوع از معصیت مراد است و چون بحق کنند رجوع برحمت و توفیق و قبول کردن
توبه عباد مراد است او است آسان کننده اسباب توبه و توفیق دهنده توبه
بنده را برجوع و ندامت از معصیت و قبول کننده توبه او بنده را باید که در نا امیدی
بر بنده دوام خود را بر در امید زند و در توبه تاخیر نکند و تخلق آنست که از زلات
بنده های خدا اعراض کند و اعتذار قبول نماید و رجوع بکرم و احسان نسبت بمعتذر
کند هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب
الغفور گناهان او آمرزیده شود و کذا جاء فی کتب الحدیث المُنْتَقِمُ انتقام عقوبت
با درشتی کردن اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ ذُو انْتِقَامٍ پس انتقام که بعد از انذار و امهال
است اشد است و اغلظ از معاجلت و مسارعت او است تعالی عقوبت
کننده کافران و متمردان بسبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر
خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ببخشد پس بنده را باید که از انتقام خدا ترسان
بوده از معاصی مجتنب باشد و تخلق آنست که در حفظ حدود و احکام شرع اهتمام
و مساهله نکند و انتقام کشد از دشمنان دین خصوصا از اَعْدَی الْاَعَادِیْ تا در
عبادت تقصیر نماید العَفُوُّ فعول است از عفو یعنی او است محو کننده سیئات
و گذر کننده از عیوب و معاصی قریب است بمعنی اسم الغفور لیکن ابلغ است زیرا که
غفران منبئ است از ستر و کتمان و عفو مشعر است باعدام و محو بنده را باید که
با وجود کثرت معاصی امیدوار عفو باشد و تخلق آنست که تقصیرات مردم را
که نسبت به بنده است عفو نماید تا در زمره وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ باشد
الرَّؤُفُ رافت بمعنی شدت و غلبه رحمت است و قیل منتهی رافت

کما

کمالست حال فاعل است در ایصال احسان و منتهی رحمت کمالیست حال مرحوم است
در احتیاج بسوی احسان او است سبحانه مهربان بر بندگان بارسال رسل و بیان
شرایع که موجب حفظ ایشانست از اسباب عقوبت آخرت پس عصمت از
زلت که مدلول رافت است ابلغ است از مغفرت معصیت که مدلول رحمت است
و مهربان تعلق و تخلق در الرحمن الرحیم گذشت مَالِکُ الْمُلْکِ او است تعالی صاحب
ملک صوری و ملک معنوی که عبارت است از نبوت و ولایت و علم و قناعت
و زهد و عزلت و صحت و عافیت و غیر ذلک تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ
الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ و نافذ است حکم و مشیت او در جمیع مخلوقات بایجاد و اعدام
و القا و افنا وجه تعلق و تخلق در اسم الملک گذشت ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ
مجموع یک اسم است او است که صاحب نعوت جلالیه است و صاحب صفات
جمالیه است و او است که صاحب هر جلال و کمال است نیست هیچ شرفی مگر او را است
و او است که صاحب هر کرامتست پس جلال صفت ذات او است جل جلاله و اکرام
فعل او است که فایض است بر بندگان از و عم نواله وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِیْ آدَمَ بنده
چون شناخت که او است ذو الجلال تذلل نماید بدرگاه او و او است ذو الاکرام
شاکر باشد بر نعمتهای او و طمع از غیر او نکند و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل
اسباب بزرگی و شرف و در انعام و اکرام بندگان المُقْسِطُ قسوط جور و میل است
از باب ضرب و منه قوله تعالی وَ اَمَّا الْقَاسِطُوْنَ فَکَانُوْا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا و اقساط
عدل و داد گستردن پس همزه افعال برای سلب است و منه قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ
یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ او است عادلی که انصاف مظلومان می گیرد و کمال این معنی
در روز قیامتست که ظالم و مظلوم را از یکدیگر راضی گرداند چنانکه در حدیث آمده است

تعلق و تخلق در اسم العدل گذشت الجامع جمع کرد آوردن ارباب فتح اوست
جمع کننده میان عناصر و کیفیات آنها که ضد یکدیگرست و اوست برانگیزنده
انسان در روز محشر ومنه قوله تعالی ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب
فیه و اوست که جمع کرده است دلهای عارفان از الشهود تقدیر که خلاص شده اند
از اسباب تفرقه و در بیت وسایط و اوست که جمع کرده است هموم ایشان را در هم
طلب خود و دلهای ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و اوست
که جمع کرده است فضایل و کمالات را در انبیا و اولیا و علما و جمع کرده است فضایل
و کمالات اولین و آخرین را در سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم الی یوم
الدین بنده را باید که تفکر کند در اجتماع صنایع بدایع الهی و افعال غیر متناهی
و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و در عبادات و انعامات و سعی کند
در جمع هم و سکون قلب و جمعیت مع الله الغنی المغنی غنا بکسر و قصر بی نیاز
شدن از باب علم اغنا بی نیاز گردانیدن و افضل انواع غنا غنای قلب است
بسبب کثرت معرفت رب اوست غنی و بی نیاز از همه در ذات و صفات
و افعال خود و اوست بی نیاز گرداننده بندگان خود از غیر خود یا ایها الناس
انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید بنده چون دانست که اوست
غنی باید که نیاز خود را بحضرت او برد و اوست مغنی باید که طمع از همه قطع کند تا
مستحق اطلاق اسم غنی گردد یعنی از ما سوای حق بی نیاز شود و دستگیری محتاجان
بتعلیم و ارشاد و دستگیری وجود بعمل آرد تا بهره از اسم المغنی نیز یابد المانع
اوست منع کننده از اسباب هلاکت یا اوست منع کننده نفس و طبیعت
از هوا و شهوات یا مخصوص گرداند او را بفضل و کرامت یا اوست منع کننده

قلب

قلب از ارادت و اختیارات تا خالص گرداند او را برای خود و مقام اهل
خلوص از مرتبه اهل خصوص بلندترست و نعم ما قیل یمنع من المرید ما یرید
و یعطیه من المزید بنده چون دانست که اوست مانع از بلا و اوست حافظ از
نقصان باید که در شکر این نعمت باشد و منع از بلا لطف است ظاهر و گاهی
منع از عطا نیز لطفی باشد لیکن خفی است و تخلق آنست که مانع باشد اسباب
فساد و هلاکت از خود و از اهل اصلاح و محافظت دین و اهل دین از آفات
نماید الضار النافع اوست خالق خیر و شر نفع و ضر و درد و دوا و درد و شفا و رنج
و نعم ایصال میکند سالک را از حال تفرقه بمقام جمع میرساند قال الله تعالی لا یملکون
لانفسهم ضرا و لا نفعا باید دانست که دارو بذات خود نافع نیست و زهر
بنفس خود مهلک نیست و همچنین طعام و آب که از اسباب عادیست بذات
خود سیر و سیراب نمی گرداند بلکه عادت الله چنین جاری شده است مسببات را
بواسطه اسباب خلق میکند و اگر خواهد بی اسباب نیز خلق کند و اگر خواهد
با وجود اسباب خلق نکند و همچنین است حال در جمیع اسباب علویات نیز
که مسخر و منقاد قدرت کامله حق اند و مانند قلم در دست کاتب اند پس باید که
بنده نفع و ضر از حق داند و از بندگان بی براءت کند و راه شکایت مسدود گرداند
و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و تفویض امور باو نماید و تخلق
آنست که بحکم شریعت ضرر رساند و زجر کند و فرق میان شریعت و حقیقت
همین است و در نفع رسانیدن یار شد و دهش و داد بکوشد آورده اند که حضرت
موسی علیه السلام از درد دندان بحضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را
بر دندان نه تا آرام گیرد گیاه نهاد آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد

همان گیاه برد نزدان نهاد درد زیاده گشت گفت الهی این همان گیاه است که تو تعلیم
فرمودی خطاب با عتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم
و این کرت توجه بگیاه کردی درد را زیاده گردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده مائیم
نه گیاه. المنور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نزد خواص عبارت است
از چیزی که ظاهر است بنفس خود و مظهر است غیر خود را و نور در اسمای الهی
بمعنی منور است قوله تعالی اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ای مُنَوِّرُهُمَا
یعنی اوست روشن کننده سموات بثوابت و سیارات و روشن کننده زمین
بانبیا و اولیا و علما او مُظْهِرُ قُدْرَتِهٖ فِیْهِمَا و روشن کننده دلهای مومنان
و عارفان بنور ایمان و طاعت و نور حقایق و عرفان نُوْرٌ عَلٰی نُوْرٍ یَهْدِی
اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ یَّشَآءُ و همین وجود نوریست که فایض است از نور مطلق بر
جمله موجودات که از ظلمت عدم بیرون آورده است و هیچ چیزی تاریکتر
از عدم نیست بنده را باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس بر آمده اقتباس
انوار از مشکوة هدایت و مصباح شریعت نماید و نیک را از بد و خواطر شیطانی را
از ملکی و رحمانی تمیز کند بزرگان گفته اند هر حالی که نتیجه علم نباشد اگرچه حال
عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت
فرو گذاشت کند حقیقت نور در دل او فرود نیاید و تخلق آنست که متنور
باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهده
و تزکیت نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و لقا در نور الانوار فنای ظلمات
بشریت بمحو و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِیْ
نُوْرًا وَاَعْظِمْ لِیْ نُوْرًا وَاجْعَلْنِیْ نُوْرًا. الهادی هدایت راه نمودن و بمنزل

مقصود

مقصود رسانیدن اوست راه نماینده راه روان راه دنیا و راه آخرت
و راه وصال بجناب قرب حضرت خواه بسلوک و ریاضت و خواه بجذبه و
عنایت قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهٗ وَمَنْ هَادٍ و انواع هدایت
حق را حدی و حصری نیست اَلَّذِیْ اَعْطٰی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهٗ ثُمَّ هَدٰی چنانکه طفل
بمجرد خروج از شکم بمکیدن پستان هدایت کرد و جوجه را بمجرد خروج از بیضه
بچیدن دانه راه نمود و مگس نحل را انبار خانه مسدس که او فوق اشکال است باو
هدایت فرمود تفصیل این دور و دراز است و افضل هدایت هدایتی است که
موصل است بجناب نعیم و رویت وجه کریم سبحانه و تعالی و آن ابداعی است در
باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایت است
بطاعت و معرفت و بهره مندترین بندگان بتعلق و تخلق باین اسم انبیا
و اولیا و علماست که هادی خلایق اند بصراط مستقیم خصوصا سید انبیا و رسل
صلی الله علیه و آله و اصحابه و اتباعه هُدَاةِ طَرِیْقِ الْحَقِّ وَمُحْیِیْ عُلُوْمِ الدِّیْنِ البدیع
بمعنی بی مثل است اوست سبحانه و تعالی که بی مثل است در ذات و صفات
و افعال و بمعنی مبدع است اوست نو بیرون آرنده سموات و موجودات
بنده را باید که چون نظر بسوی حوادث کند بحدوث آن استدلال بر وجود
قدیم نماید و هر چیزی که مخصوص است بچیزی مثلا در علم یا در عمل یا در ولایت بی
مثل است یا نو پدید آرنده است امری را از امور آن بنده را بدیع گویند و ابدع
تمام موجودات محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است که فرد کامل است در
اتصاف بصفات حق و تخلق باسمای حق علی الاطلاق که هیچ احدی مثل
نظیر او نیست اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَیْهِ ه مُنَزَّهٌ عَنْ شَرِیْکٍ فِیْ مَحَاسِنِهٖ فَجَوْهَرُ

وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ

العلم فيه غير منقسم عليه من الصلوات افضلها ومن التحيات اكملها
الباقي اي الموجود بعد فناء خلقه ابدا يعني اوست دايم الوجود كه هرگز فنا
نپذيرد بنده را بايد كه در پرتو بقاي حق از خود فاني شود و دل از تعلق غير او
نگاه دارد و تخلق آنست كه سعي كند در تحصيل كمالي كه باقي است آثار آن در
هر دو جهان و فاني شود در جلال حق تا باقي گردد ببقاي حق الوارث اوست
باقي بعد فناي موجودات كه جميع املاك بعد موت ملاك بوي راجع باز گردد
و باو رسد و اين نظر بظاهر است والا اوست مالك الملك على الاطلاق
و اوست واحد لا شريك له و ارباب بصاير هميشه نداي لمن الملك اليوم
لله الواحد القهار بگوش هوش مي شنوند بنده را بايد كه در بند مال ميراث
نباشد شعر اين داشتنيها همه بگذاشتني است جز ذره دردي كه نگهداشتني
است موتوا قبل ان تموتوا شعار اصحاب آن دردست و تخلق آنست
كه تحصيل علوم و معارف دين كند تا وارث انبيا گردد الرشيد رشاد در لغت
براه آمدن و بره شدن از باب نصر و علم خلاف غي اوست رشيد كه موجودات
در تدبير او سهوي و در تقدير او لغوي و قيل رشيد بمعني مرشد است اوست ارشاد
كننده خلق بسوي مصالح ايشان در دنيا و آخرت و وجه تعلق و تخلق ظاهر است
الصبور صبر در لغت شكيبائي كردن از باب ضرب اوست شكيبا
در عقوبت عاصيان پس صبور قريب است بمعني حليم ليكن صبور مشعر است بآنكه
العقوبة تعجيل نكرد و در آخرت مواخذه قايم است و حليم مطلق است و قيل در
صبور خوف عذاب غالب است و در حليم اميد عفو و قيل صبور بمعني حبس دهنده است
بر بلا و مصيبت يا بر تحمل بار امانت يا بر مخالفت هوا و شهوت يا بر مشقت

ادا عبادت

اداء عبادت بنده را بايد كه در جميع بلاها صبر ورزد و خواهد و از شهوات نفس دور باشد
و تخلق آنست كه در هيچ كاري سبكي و شتاب نكند و آرام و تمكين ورزد و در
رنج فراق پناه باميد وصال برد و در درد اشتياق بذكر محبوب درمان
كند يكي از مشايخ گفته است جام صبر بياشام اگر بميري شهيد شوي و اگر زنده
باشي سعيد باشي بايد دانست كه رمز فرق دال است برين كه اين نود و نه
نام معدود و بعينها مذكور است در سنن ابن ماجه قزويني و حال آنكه نيست در آن
سنن بسياري از اسماء معدوده بلكه بجاي بعضي ازين اسماء معدوده اسماء ديگرست
بتقديم و تاخير ليكن در عدد متفق است كذا في الشرح الحمد لله كه تمام شد شرح نود
و نه نام خدا تعالي وَسَمِعَ رَجُلًا وَهُوَ يَقُولُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ
الْإِكْرَامِ فَقَالَ قَدِ اسْتُجِيبَ لَكَ فَسَلْ
لفظ رجلا كه ذو الحال است نكره است و قوله وهو يقول بضم ها و سكون نيز جمله حاليه
است كه مقدم نشده است برين ذو الحال براي آنكه مصدر است بواو و لفظ
قد استجيب بكسر و ضم دال است در وصل و لفظ فسل امر است از مهموز بسكون
سين و فتح همزه و در بعضي نسخ بفتح سين و بي همزه است كه نقل است قليله براي
آنكه تخفيف در سال بسال قليل است و اكثر سال يسال است بي تخفيف و امر
ازين تخفيف اسال است و مروست كه سل بي همزه امر باشد از سال داوي
با ياي چنانكه در قول خدا تعالي سال سايل قرائت است در سنن
ترمذي مروي است از معاذ رض كه شنيد پيغمبر خدا از مردي و حال آنكه آن مرد ميگفت
يا ذا الجلال والاكرام پس فرمود پيغمبر خدا تحقيق استجابت كرده شده است براي
تو يعني مستحق استجابت شده پس بخواه از خدا هرچه خواهي ان الله ملكا

مُوَكَّلًا بِمَنْ يَقُوْلُ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ فَمَنْ قَالَهَا ثَلٰثًا قَالَ لَهُ
الْمَلَكُ اِنَّ اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ قَدْ اَقْبَلَ عَلَيْكَ فَسْئَلْ وَمَرَّ
بِرَجُلٍ وَهُوَ يَقُوْلُ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ فَقَالَ لَهُ سَلْ فَقَدْ
نَظَرَ اللّٰهُ اِلَيْكَ وَمَنْ سَاَلَ اللّٰهَ الْجَنَّةَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
قَالَتِ الْجَنَّةُ اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَمَنِ اسْتَجَارَ مِنَ
النَّارِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ قَالَتِ النَّارُ اَللّٰهُمَّ اَجِرْهُ مِنَ النَّارِ
ثلثا ای ثلث مرات متوالیات استجاره زنهار
خواستن اجاره زنهار دادن در صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابو
امامه رضی الله عنه که پیغمبر خدا فرموده است تحقیق خدا راست فرشته که موکل است
بر کسی که بگوید جمله یا ارحم الراحمین یعنی کلمه یا بمعنی کلمه عاست برای آنکه صله موکل
کلمه عاست فمن قالها الی آخره پس کسی که بگوید آن جمله یا ارحم الراحمین را سه بار
متوالیه بگوید او را آن فرشته تحقیق ارحم الراحمین توجه فرموده است بجانب
و یافت نعمت خود بر تو پس بخواه از خدا هر چه خواهی قوله و مر برجل الی
آخره در صحیح مستدرک حاکم مرویست از انس رضی الله عنه که گذر کرد پیغمبر خدا
بمردی و حال آنکه آن مرد میگفت یا ارحم الراحمین پس فرمود پیغمبر خدا آن مرد را بخواه
از خدا هر چه خواهی زیرا که تحقیق نظر رحمت و احسان کرده است خدای تعالی
بسوی تو زیرا که شناخته که اوست ارحم الراحمین تا آنکه از مادر که بر فرزند خود است
ملک رحمت مادر و مانند مادر بخلق اوست و باراده اوست پس در حقیقت
لا ارحم الا الله قوله ومن سال الله الجنة الی آخره و در سنن ترمذی و نسائی و ابن
ماجه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از انس رضی الله عنه که پیغمبر خدا

فرموده است

فرموده است هر که سوال کند از خدا بزبان قال یا بزبان حال جنس بهشت را سه بار
بگوید فرد معین یا هر فردی از افراد بهشت یا هر که سوال کند از خدا سه بار فرد
معین را از جنس بهشت بگوید آن فرد معین یا هر فردی از افراد بهشت یا رب خدایا
داخل کن او را در من پس معرف دوم غیر معرف اول است و روا است که در
کلام مجاز حذف باشد ای قالت خزنة الجنة یعنی بگویند خازنان بهشت
یا رب خدایا در آر او را در بهشت پس قول محمول است بر حقیقت قوله ومن استجار
الخ یعنی در پنج کتاب مسطور مرویست از انس رضی الله عنه که رسول خدا
فرموده است هر که زنهار خواهد از جنس دوزخ سه بار بگوید هر فردی از افراد دوزخ
یا خازن دوزخ یا رب خدایا زنهار ده او را از من یا از دوزخ قول از جنت
و نار روا است که حقیقة باشد که هیچ بعدی نیست درین چنانکه در قول حق
تعالی است وَتَقُوْلُ هَلْ مِنْ مَزِيْدٍ و روا است که استعارت باشد یعنی
استحقاق منع بسبب وعد و وعید الهی بجنت و نار مشبه باشد بنطق
ناطق در تحقیق و ثبوت آن وعد و وعید گویا که بهشت مشتاق است بسوی
آن منع و داعی است دخول او را در خود و دوزخ نفرت دارد از آن منع
و داعی است بعد او را از خود پس مراد باطلاق قول جنت و نار تحقق و ثبوت
شوق جنت و نفرت نار است و اگر قایل خزنه باشند بحذف مضاف
پس اسناد قول بسوی جنت مثلا مجاز است کذا فی الطیبی باید دانست
که مفهوم مخالف در عدد منصوص علیه معتبر نیست پس اگر زیاده کند بر سه و
مانند سه که عدد منصوص علیه است هر آینه مرتب است بدان زیادت آنچه
که مذکور است در عدد منصوص علیه پس آنچه بعضی مردم گفته اند که زیادت

بران عدد مبطل آن اجر است برای آنکه در عدد معین سری است و خاصیتی که مترتب
است اجر آن خاصیت حفاظت و صواب خبر است که درین مصراع آمده است
ع مَنْ زَادَ زَادَ اللّٰهُ فِي حَسَنَاتِهِ کذا في بعض الشروح و در فتح الباری است
توفیق میان قولین باین طریق که فاعل زیاده اگر بنیت کند نزد انتهای عدد
منصوص علیه امتثال امر را بعد ازان زیادت کند پس معتبر همان قول اول است
و اگر بنیت آن امتثال امر را بعد ازان زیادت کند پس معتبر منتفی است
و زیاده کرد پس معتبر همان قول ثانی است　　مَنْ دَعَا بِهٰؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ
الْخَمْسِ لَمْ يَسْأَلِ اللّٰهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللّٰهِ　　الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى إِجَابَةِ الدُّعَاءِ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ
إِذَا عَرَفَ الْإِجَابَةَ مِنْ نَفْسِهِ فَشُفِيَ مِنْ مَرَضٍ أَوْ قَدِمَ
مِنْ سَفَرٍ أَنْ يَقُولَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بِعِزَّتِهِ وَجَلَالِهِ تَتِمُّ
الصَّالِحَاتُ　　اجابت پاسخ دادن اجاب الله دعاءه
و استجاب بمعنی شفاء بکسر و مد تندرستی یافتن و تندرستی از باب ضرب
قدوم مقدم از سفر آمدن از باب علم عزت عزیزی و قوت و جلال که از
باب نصر　　در معجم کبیر و معجم اوسط طبرانی مروی است از معاویه رضی الله تعالی
که پیغمبر خدا فرموده است هر که ذکر کند خدا را باین پنج کلمه و سوال نکند از خدا مطلبی را
مگر آنکه بدهد خدای تعالی او را آن مطلب یعنی هر که بعد از خواندن این پنج کلمه سوال کند
البته مستجاب گردد مراد از کلمه کلمه لغوی است که شامل است مرکب مفید را نیز اول

کلمه لا اله

کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له است که دال است برین که مستحق الوهیت و معبودیت
نیست مگر ذات خدا است قوله وحده یعنی در حالی که لا ضد له و لا ند له و لقیل در حالی
که متوحد است و فرد است بذات یا متجزی و متبعض نیست یا فرد است از زن
و فرزند قوله لا شریک له یعنی نیست هیچ شریک خدا را نه در صفتی از صفات او و نه در
فعلی از افعال او و مولانا جنید گفته که هر یک از قولین تاکید است یا آنکه تاسیس
اولی است از تاکید دوم کلمه له الملک و له الحمد است که دال است برین که خاصه
اوست ملک و سلطنت و خاصه اوست جمیع افراد محمدت سیوم کلمه و هو
علی کل شیء قدیر است که دال است بر اثبات قدرت کامله او بر جمیع ممکنات
چهارم کلمه لا اله الا الله است که دال است بر وحدت موجود حقیقی که صفتش
آن قدرت کامله است پنجم کلمه لا حول و لا قوة الا بالله است که دال است
بر تبری از حول و قوت خود و بر اثبات این که حول و برگشتن از معصیت بعصمت
الهی است و قوت و قدرت بر طاعت بتوفیق الهی است و مصنف رحمه الله
پنج کلمه را در حاشیه خود بهمین طریق شمرده است لیکن درین طریق مخالفت
اصل است از دو وجه اول آنکه کلمه توحید را یکبار جزو کلمه و بار دیگر کلمه شمرده است
دوم آنکه بعضی کلمات را بحرف عطف و بعضی را بی حرف عطف کرد اینست
پس مناسب آنست که سوای کلمه اولی هر جمله که مشتمل است بر حرف عطف
کلمه باید شمرد پس کلمه اولی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک است دوم
و له الحمد سیوم و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله چهارم و لا حول الا بالله
پنجم و لا قوة الا بالله کذا في بعض الشروح قوله الحمد لله علی اجابة الدعاء
محتمل که این قول از مصنف رحمه الله بمنزله فضل باشد که ممیز است مباحث دعا را

یعنی این مبحث در وجوب حمد خداست نزد اجابت دعا و هذا البعض ثقات از
محدثان این قول را برزخی نوشته اند چنانکه فصل را برزخی نوشته اند چنانکه
فصل را برزخی نویسند و محتمل که از قول پیغمبر خدا باشد برای تعلیم و ارشاد امت
که حمد خدا برای اجابت دعای گفته باشند و بعد از ارشاد مذکور این حدیث
فرموده اند که ما یمنع احدکم کلمه ما برای استفهام انکاری است که مفید است اینجا تاکید
نهی را از ترک حمد نزد اجابت دعا و این ابلغ است از صریح نهی یعنی در صحیح مستدرک
حاکم و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مروی است از حضرت عایشه رضی که
رسول خدا فرموده است که چه چیز مانع است یکی را از شما وقتی که شناخت اجابت
دعا را از نفس خود و در دل او افتاد که دعا مستجاب گشت و مطلوب حاصل شد
مثلا آن یکی دعا کرده بود برای حصول شفا از مرض یا برای قدوم خود از سفر یعنی
شفا یافت یا باز آمد از سفر بوطن خود و روا است که گوییم شناخت اجابت
دعای شخصی را که برای نفس وی ذات آن یکی است قوله ان یقول الخ ای چه چیز
مانع است آن یکی را که بگوید الحمد لله الذی الخ ای جنس حمد و ثنا خاصه خداست
که بسبب غلبه کردن او بر غیر خود و بسبب عظمت و بزرگی او تمام و کامل میشود اعمال
صالحه مستقیمه و مترتب میگردد بران اعمال اجر و اجابت و لفظ صالحات اکثر
مستعمل است در افعال لکن اینجا شامل است اقوال را نیز پس قوله احدکم
مفعول یمنع است و کلمه اذا ظرف یمنع است و کلمه فا در فیعرف که ماضی مجهول است
برای تعقیب و تفصیل اجابت دعا است و قدم ماضی معلوم معطوف است بر
شفی و قوله ان یقول ای من ان یقول بحذف حرف جر که قیاسی است متعلق است
بیمنع و کلمه با در بعزته سببیه است و متعلق بقوله تتم هرگاه فارغ شد مصنف رحمه الله

از باب سوم

از باب سوم شروع کرد در باب چهارم و گفت الذی یقال
فی صباح کل یوم و مسائه و در نسخه ایست ما یقال یعنی باب چهارم
بیان ادعیه ایست که خوانده میشود در اول هر روز و آخر هر روز صباح
و صبح سپیدی آخر شب است و اطلاق هر یک بر اول روز تا طلوع آفتاب نیز
آمده و مساخند صباح است و اطلاق هر یک بر اول روز تا طلوع آفتاب نیز
آمده و این صباح و مسا چنانکه شامل است وقتی را که بعد از وقت نماز فجر و نماز
مغرب است شامل است وقتی را که بعد از وقت هر دو نماز است کذا ای و ادیوم
بمعنی مطلق وقت است و در عرف از طلوع آفتاب تا غروب است و در شرع
از صبح صادق تا غروب است و اینجا همین معنی شرعی مراد است و در مغرب است المسا
ما بعد الظهر الی المغرب و مبتنی بر همین معنی است قول امام محمد المسا
ان اذا زالت الشمس و اذا غربت بسم الله الذی لا یضر
مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم
تقدیره منها بسم الله الذی لا یضر الخ ای از جمله آن دعاهاست
که خوانده شود در اول هر روز و آخر هر روز این دعا یعنی در سنن اربعه و صحیح ابن
حبان و مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه مروی است از عثمان ابن
عفان که آنحضرت فرموده است صلی الله علیه و سلم من قال بسم الله الذی لا یضر
مع اسمه شیء الخ فی الصباح و المسا ثلث مرات لم یصبه فجاءة بلاء فجاءة
بضم ناگاه و بفتح و مد ناگاه گرفتن و معنی دعای مذکور اینست که صبح کردم و در آمدم
در وقت صبح یا شام کردم و در آمدم در وقت شام بنام خدای که زیان نکند
در هیچ وقتی از اوقات ذکر نام آن خدا وقتی که باعتقاد و حضور تام گفته شود

هیچ چیزی از طعام و شراب و دیمن هو غیر ذلک از حیوانات که از شان آن زیان
کردن است در زمین و سفلیات و نه زیان کند هیچ چیزی در آسمان و علویات
و زیاده در کلام لا برای تاکید نفی است پس مستفاد شد انتفاء زیان در جمیع ازمنه
و امکنه و بنام خدای که شنواست جمیع مسموعات را و داناست جمیع معلومات را
قوله ثلث مرات یعنی گفته شود دعای مذکور را در سه چیزی از اجزای زمان
کذا ذکره الراغب پس قوله بسم الله الذی لا یضر مع اسمه الخ مبتدا است که
خبرش منها مقدر است و متعلق است با صبح وقتی که خوانده شود در صباح یا
امسیت بقرینه حالیه و الذی لا یضر صفت الله است زیرا که اغلب وصف
مضاف الیه شده نیز در وصف مضاف لازم می آید در ظاهر که اسم الله را
اسم دیگر باشد و قوله مع اسمه ای مع ذکر اسمه ظرف لا یضر است و محتمل که حال
باشد و قوله و هو السمیع معطوف است بر لا یضر که صله است و این قول حال نیست
از ضمیر اسمه زیرا که حال از مضاف الیه روا نیست و نه از شی برای آنکه حال از
اول متعددین که هر یک صالح است که ذو الحال باشد نیز روا نیست و لفظ
شی از روی رتبه اول است کذا قاله بعض الشراح رد گا علی الحنفی مخفی
نماند که صلاحیت حالیت این قول اولا نفی کرده است و ثانیا اثبات این
صلاحیت و نیست این مگر تناقض است و دیگر حال از اول متعددین روا است
چنانکه مفرد را که در تعریف کلام است در کافیه حال گفته اند از ضمیر وضع نیز از حصر
در جنب ذو الحال نیست دیگر در جنب بودن برای دفع التباس است و در اینجا
فیه التباسی نیست بلکه بر تقدیر حالیت از شی صحت معنی منتفی است و قوله
ثلث مرات مفعول فیه است مر قال مقدر را بقرینه من قال که ملفوظ است

در حدیث

در حدیث یا مر یقال را که مذکور است در عنوان کما ذکره الراغب صفت
مفعول مطلق کما قال الحنفی ای اقوالا ثلث مرات زیرا که درین ارتکاب
تکلف است بی ضرورت   باید دانست که حال لفظیست مبین هیئت فاعل
یا مفعول باعتبار حال نفسی هر یک یا حال متعلقش مانند وصف که بحال نفس شی
و بحال متعلق آن شی است پس مندفع شد نقض بمانند جاء زید دابوه قایم
لیکن باز هست نقض بمانند اتینک و زید قایم زیرا که قیام زید نیست هیئت
فاعل و مفعول به باعتبار حال نفس و نه باعتبار حال متعلق و جوابش که از صاحب
مفصل منقول است که قیام زید مبین هیئت لازم فاعل است یا مفعول که زمان اتیان
است و طریقه کنایت که تعبیر است از ملزوم بلازم در کلام عرب مستمر است و شایع
پس هیئت لازم هیئت ملزوم است مدفوع است بآنکه قیام زید نیست هیئت
مر زمان اتیان او را ملکه میان هر دو مقارنتی است در وجود و نیست هیچ یکی
قید دیگری مگر باین تاویل که مراد قیام زید است در زمان اتیان پس این حال به
اعتبار حال متعلق باشد و چون زمان اتیان مباین است و مقارن از فاعل
اتیان و مفعولش پس دعوی اتحاد میان هر دو چگونه درست باشد   اعوذ
بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ   وَفِي الْمَسَاءِ
فَقَطْ   ثَلَثَ مَرَّاتٍ یعنی در معجم اوسط طبرانی
مرویست از ابو هریره رضی الله عنه در باب ما یقال فی الصباح و المساء
جمیع این دعا که اعوذ بکلمات الله است الخ و در صحیح مسلم و سنن اربعه و معجم
اوسط طبرانی نیز مرویست از ابو هریره رضی الله عنه در روایت دیگر حین
یمسی فقط یعنی بی ذکر صباح و در مسند دارمی و در کتاب عمل الیوم و اللیل

ابن سنی نیز مروی است از ابو هریره رضی الله عنه و در روایتی دیگر نفی المس فقط
و هو در سنن ترمذی و مسند دارمی و کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مروی است
از معقل بن یسار رضی الله عنه خواندن دعاء مذکور در وقت شام سه بار در سنن
ترمذی است رضی الله عنه لا اندک دعاء مذکور که آنحضرت فرموده است من
قال حین یمسی ثلث مرات لم یضره حمة تلک اللیلة حمة العقرب
بالضم نیش کژدم و زهر وی اصلها حمو او حمی عوض الهاء عن الواو او الیاء
کذا فی الصراح و در صحیح مسلم است از ابو هریره که گفت جاء رجل الی
النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ما لقیت من عقرب حتی
لدغتنی البارحة قال اما لو قلت حین امسیت اعوذ بکلمات الله
التامات من شر ما خلق لم تضرک و در کتاب ابن سنی است من قالها ثلثا
لم یضره و معنی دعاء مذکور این است که پناه میجویم من بکلمات خدا ای باسماء خدا
یا بالفاظی که دال است بر علوم یا بقرآن چنین کلمات که تامست و هیچ نقصانی
دران کلمات نیست چنانکه در کلمات مردم است یا تام است یا بمعنی که نافع است
ای کافی و شافی است از هر چیزی که پناه خواسته شود ازان چیز کذا فی شرح
مسلم   اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ثلث
مرات هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو
الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان
الله عما یشرکون هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء
الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز

الحکیم

الحکیم   در بعض نسخ صحیحه رمز ترمذی مرقوم فوق السمیع العلیم برای
اشعار باینکه این لفظ مختص است بر جیم بلا منع شی از خیرات و از مقامات
ملاء اعلی غیب و شهادت آنچه از موجودات حکمت مدرک است بحس از عالم شهادة
و عالم ملک و عالم خلق گویند و آنچه مدرک نیست بحس مدرک است بعقل آن را
عالم غیب و عالم ملکوت و عالم امر خوانند و بقال عالم غیب است که غایب است
از بندها و حاضر است نزد بندها از برای که نسبت بخدا تمامه اشیا حاضر است یا عالم
سر و علانیه یا دنیا و آخرت یا معدوم و موجود و الجمع اتم   یعنی در سنن
ترمذی و مسند دارمی و کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مرویست از معقل
بن یسار باین لفظ که من قال ذلک ای اعوذ بالله الی سه بار بعد ازان بخواند سه
آیت از آخر سوره حشر یکبار حین یصبح وکل الله به سبعین الف ملک یصلون
علیه حتی یمسی و ان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و من قال حین
یمسی کان بتلک المنزلة کذا فی مشکوة المصابیح قوله سبحان الله ای تنزیه کنید خدا را
از آنچه وصف می کنند مشرکان بت پرست مانند جمله معترضه است قوله یسبح له ما
فی السموات والارض ای تسبیح و تنزیه می کند خدا را بر سبیل استمرار تجددی
بزبان قال یا بزبان حال هرچه در آسمانها و زمین است و کلمه ما برای تغلیب
غیر عقلاست برای کثرت آن از قال الله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده
ولکن لا تفقهون تسبیحهم و بتید در من قال سه وفی کل شیء له شاهد
یدل علی انه واحد و شرح معانی اسماء الهی در شرح نود و نه نام خدا بنشر از نی
نوشته ام   قل هو الله احد ثلث مرات قل اعوذ برب
الفلق ثلث مرات قل اعوذ برب الناس ثلث مرات

یعنی در سنن ابی داود و ترمذی و نسائی و کتاب عمل الیوم

واللیلة ابن سنی مروی است از عبدالله بن خبیب بخای معجمه و موحدتین مصغر

که آنحضرت فرموده است هر که سوره اخلاص با تسمیه سه بار در صبح و شام بخواند

که بمنزله ختم قرآن است زیرا که وارد است انها تعدل ثلث القرآن و همچنین هر یک

از معوذتین سه بار که اقل الجمع و تثلیث است گویا که خواندن سوره اخلاص

بمنزله تمامت پس از دعا برای افاده سرعت اجابت و لفظ حدیث اینست

من قرأها کفته من کل شیء فی یومه ولیله   فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِينَ تُمْسُونَ

وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ

تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ

يُحْيِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ   اللّٰهُ لَا

اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ اٰيَةَ الْكُرْسِي وَ اٰيَةَ الْكُرْسِي والاٰية و

مِنْ اَوَّلِ سُوْرَةِ غَافِرٍ اِلٰى قَوْلِهِ الْمَصِيْرُ   تسبیح بپاکی یاد کردن

وصفت کردن خدا را سبحان الله معناه التنزیه من کل سوء نصب علی المصدر

کانه قال اُبَرِّئُ اللّٰهَ مِنَ السُّوْءِ بَرَاءَةً کذا فی الصراح و لفظ سبحان مصدر است

از ثلاثی یا اسم است از تسبیح و اکثر مضاف می باشد و در انقطاع اضافت

غیر منصرف است برای الف و نون مزیدتین و علمیت برای آنکه علم تنزیه است

عشیا آخر روز کذا فی المغرب و در قاموس است العشی والعشیة آخر النهار و

العشاء اول الظلام او من المغرب ~~و در قاموس است العشی~~ الی العتمة او

من زوال الشمس الی طلوع الفجر شاید برای همین فرق در عشی و عشا نموده

تو هم ده اظهار بوقت پیشین رفتن ظهیره گرمگاه ای وقت ظهر

یعنی در سنن

یعنی در سنن ابو داود و در کتاب عمل الیوم واللیلة ابن سنی مرویست از ابن

عباس رضی الله عنه خواندن پیغمبر خدا فسبحان الله تا کذلک تخرجون که سه

آیت است در صبح و شام قوله فسبحان الله فا در جواب شرط محذوف است

ای چون خبر کرده شده ابد بوعد و وعید در آیات گذشته پس سبحان الله

داین اخبار است یعنی بپاکی از هر عیب و منقصت یاد کنید خدا را و وصف

کنید خدا را بانچه لایق الوهیت است در حینی که داخل شوید در وقت شام

در وقتی که در آیید در وقت صبح و خاصه خدا است جنس حمد و ثنا در اجزاء

سموات و ارض یا در اهل آسمانها و زمین و در وقت آخر روز و در وقتی که

در آیید در ظهیره که نیمه روز است پس قوله و عشیا معطوف است بر فی السموات

و تخصیص تسبیح بمسا و صبح برای آنست که آثار قدرت و عظمت درین دو

وقت اظهر است و تخصیص حمد و ثنا بعشی که آخر روز است از عشی العین

ای فی النقص نورها از باب علم و بظهیره که وقت ظهر است برای آنست که

تجدد نعمتهای الهی درین دو وقت اکثر است و روایتست که سبحان الله الخ

بمعنی باشد که نماز کنید برای خدا در وقت مسا و صباح و عشا و ظهیره پس قوله

عشیا معطوف است بر حین تصبحون زیرا که مرویست از ابن عباس رضی الله

عنه که این آیت جامع پنج نماز است تمسون نماز مغرب و عشا است بنابر آنکه

مسا بمعنی اول شب است و تصبحون نماز بامداد است و عشیا نماز عصر است

و تظهرون نماز ظهر است پس قوله وله الحمد فی السموات والارض معترضه است

یا حالیه قوله یخرج الحی من المیت به تشدید و تخفیف یای میت ای بیرون

می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون مرغ از بیضه و انسان از نطفه و نخله از

توانست و سنبله از حبه یا مومن از کافر و عالم از جاهل و صالح از طالح و مصلح از مفسد
و بیرون می آرد مرده را از زنده بعکس این مذکورات و زنده می کند خدا تعالی
زمین را برویانیدن نباتات بعد از موت و خشک شدن آن زمین یا زمین
روح را بایمان و شکر بعد فساد این زمین بکفر و کفران و مانند اخراج مذکور
بیرون کرده شوید از قبور پس کاف کذلک در محل نصب است تخرجون و
تخرجون معلوم از خروج نیز قرائت است یعنی ابدا رود اعادت نسبت بقا
در مطلق برابر است و در روایت ابوداود و ابن سنی از ابن عباس رض اینست
که آنحضرت فرموده است من قال حین یصبح فسبحان الله حین تمسون الی
قوله و کذلک تخرجون ادرک ما فاته فی یومه و من قالها حین یمسی ادرک
ما فاته فی لیلته کذا فی تفسیر المدارک قوله لا اله الا هو الحی القیوم آیة الکرسی
مفردة او معروفة او حما قال فی الصباح والمساء آیة الکرسی یعنی در معجم کبیر طبرانی
مروی است از ابی ابن کعب رضی الله عنه خواندن پیغمبر خدا آیة الکرسی را در صبح
و شام قوله و آیة الکرسی والآیة هر دو آیة مرفوع است ای تقرء فی الصباح و المساء
آیة الکرسی والآیة الخ یعنی در صحیح ابن حبان و مسند امام احمد و سنن ترمذی
و در بعض نسخ رمز ترمذی مقدم است بر رمز ابن حبان و در کتاب عمل الیوم
واللیلة ابن سنی مروی است از ابوهریره رض از جمله آنچه گفته شود در هر صباح
و مساء آیة الکرسی و دیگر آیتی است که از اول سوره غافر است حم تنزیل الکتاب
من الله العزیز العلیم غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب ذی
الطول ای ذی الفضل والسعة لا اله الا هو والیه المصیر و لفظ حدیث اینست
من قراهما حین یصبح حفظ بهما حتی یصبح   اصبحنا و اصبح الملک

لله والحمد لله لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رب اسألک خیر ما
فی هذا الیوم و خیر ما بعده و اعوذ بک من شر ما
فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل
و سوء الکبر رب اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب
فی القبر   کسل بفتحتین کاهلی از باب علم سور بفتح عمگین کردن از
باب نصر و بضم اسم است و بهما قرئ علیهم دائرة السوء کبر بکسر و فتح دوم
بزرگ سال شدن از باب علم و بسکون دوم بزرگی و بزرگ شدن از باب کرم
لفظ کبر هم بفتح و هم بسکون دوم مروی است اصح اول است و در بعض روایات
سوء الکفر است ای سوء عاقبة الکفر و مراد از کفر عدم ایمان یا کفران نعمت
یعنی در صحیح مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و مصنف ابن ابی
شیبه مروی است از ابن مسعود رض الله عنه خوانده شدن این ادعیه مذکوره
در صباح و مساء و لهذا الشکرف بالای اصبحنا و اصبح و امسی در نسخه مصححه مرقوم است
وقس علی هذا فی المواضع الاخر ای داخل شدیم در صباح در حالیکه خاص ام
مر خدا را و داخل شده است ملک در صباح در حالیکه خاص است مر خدا را
پس اصبح الملک لله معطوف است بر اصبحنا و کلمه لله قید معطوفین است
که اصبح در هر دو تام است قوله والحمد لله ای داخل شده است حمد یعنی محمود
علیه که نعم الهی است در حالیکه خاص است مر خدا را قال الله تعالی و ما بکم من
نعمة فمن الله پس قوله الحمد لله ای داخل شده است حمد یعنی محمود علیه که نعم الهی است
در حالیکه خاص است مر خدا را قال الله تعالی معطوف است بر الملک که در فوق

بر وفق حدیث آمده اصبح الملک والحمد لله و یحتمل که جمله الحمد لله که خبریه است
لفظا و انشائیه است معنی معطوف باشد بر جمله خبریه سابق برای افاده اختصاص
جنس حمد و ثنا بر نعمتهای بی منتها که از جمله آن نعمتها دخول است بصبح و عافیت
در صباح و معرفت است که هر یک از ما و ملک خاصه خداست و تعاطف انشائیه
و خبریه جائز است علی الصحیح و هر یک از جنس حمد و هر یک از ما و ملک خاصه خدا
باشد که لا اله الا الله یعنی ذات خداست متصف بالوهیت و وحدانیت
و عدم شرکت موجودی از موجودات در صفتی از صفات او و قادر است علی
الاطلاق بر جمیع ممکنات پس اختصاص جنس حمد و ملک سزاوار او ست پس
کلمه توحید تعلیل است و قیل معطوف بحذف عاطف و یحتمل که جمله الحمد لله
حال باشد از فاعل اصبحنا و کذا الحال فی امسینا و بر هر تقدیر بعد از طلب استمرار
مذکور بدخول اصباح و مسا استعاذه نموده از آنچه مانع باشد از حمد و ثنا و فرمود رب
اسالک الخ یا ربی ای پروردگار من سوال میکنم از تو نیکی چیزی که حاصل است
در همین روز و نیکی چیزی که حاصل است بعد ازین روز و پناه میطلبم تو از بدی
چیزی که درین روز است و از بدی چیزی که بعد ازین روز است فوق هذا الیوم
و فوق ما بعده بنسخه فی هذه اللیلة و ما بعدها مکتوب است و علی هذا القیاس
فی المواضع المتعدده مصنف رحمه الله گفته است المراد بالیوم فی ذکر الصباح
هو من طلوع الفجر الی غروب الشمس والمراد باللیلة فی ذکر المسا هو من الغروب
الی الفجر انتهی لیکن ظاهر آنست که مراد بیوم و لیله اطراف هر دو باشد چنانکه
مفهوم میشود از حدیث من قرا حین یصبح و من قرا حین یمسی و از عنوان
این باب نیز که ما یقال فی صباح کل یوم و مسائه و اگر مراد بصباح و مسا تمام یوم

ولیلة

ولیلة باشد پس معنی خیر ما بعد الیوم و خیر ما بعد اللیلة مثلا ظاهر نیست که چیست
و نیز فرمود رب اعوذ بک الخ ای پروردگار من پناه میجویم بتو از کاهلی و گرانی
در طاعت و از غمگین کردن کلان سالی که سبب عقل است و بی شعوری و
قصور تمام در طاعت و اگرچه وارد شده است طوبی لمن طال عمره و حسن عمله
و موید این روایت است روایت نسائی از ابن مسعود رضی الله عنه از غیر این
طریق سوء الکفر ای سوء عاقبت کفر یا مراد بکفر کفران نعمت است بر وفق
روایت کبر بسکون موحده یا از بدی تکبر و گردن کشی که از صفات ذمیمه است
یعنی بد فرمائی نزد حصول نعمت قوله من عذاب یعنی پناه میجویم از عذاب
قلیل و کثیر مثلا از عذاب قلیل هم در دوزخ و هم در قبر پس تنوین در هر یک
برای تنکیر است که شامل قلیل و کثیر است یا برای تقلیل و تعجب است از مولانا حنفی
که گفته است تنکیر برای تهویل و تفخیم است   اللهم انی اعوذ بک
من الکسل والهرم و سوء الکبر و فتنة الدنیا و عذاب
القبر   اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم
انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و
برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده
اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی و نموت و
الیک النشور   هرم بفتحتین کلان سالی از باب علم فهو
هرم بکسر دوم لغت است فتنة الدنیا عبارت است از کفر و قتل و معصیت
و گناه و غیر ذلک نشور زنده شدن از باب نصر و چون اطلاق نشور بر قیام است
از نوم که اخو الموت است پس الیک النشور در صباح مناسب است و اطلاق

مصیر رجوع است بسوی تو پس الیک المصیر در مسا مناسب است بجای آنکه در صبا
رجوع بسوی خدا الجاه است لیکن در هر یکی از صبا و مسا الیک النشور و الیک المصیر
مروی است و درست است زیرا که حاصل هر دو یکیست که رجوع بسوی خدا است
بعد از موت و امر مناسبت سهل است قوله اللهم الخ یعنی در صحیح مسلم مروی است
از ابن مسعود رضی الله عنه نیز خواندن پیغمبر خدا در صباح و مسا این دعا را بار خدایا
تحقیق من پناه میجویم بتو از کاهلی در طاعت و از کلان سالی که موجب بی عقلی است
و درست است بار خدا که مشتمل است بر انواع بلا التشتت کله عینت فرموده اند و از
اندوهگین کردن کلان سالی یا بفرمانی نزد فراغت عیش و از فتنه دنیا یعنی
مفتون شدن بمحبت دنیا یا فتنه که کائن است در دنیا و مانع است از سلوک
در راه خدا تعالی قوله اصبحنا و اصبح الملک یعنی در سنن ابو داود مروی است
از ابو مالک خواندن آنحضرت در صباح و مسا این دعا را شرح حسن معروف است
گذشت قوله فتحه و نصره و فتحها و نصرها که بیان خیر هذا الیوم و هذه اللیلة است
از قبیل تفصیل بعد الاجمال اوست اضافت در هر یک بمعنی فی است ای سوال
می کنم از تو نیکی این روز را مثلا که فتح و ظفر شهرهای اعدای دین اسلام است
درین روز یا شب بر دشمنان ظاهری و بر دشمن باطنی که اعدی الاعادی است
قوله و نوره و برکته و هداه و سوال میکنم از تو نیکی این روز را یا شب را که نور است
در این روز یا شب از دوام آگاهی از جناب الهی که نسبت به بندهای خاص است
و به سبب آن سلوک صراط مستقیم یافته معاینه کرده بعمل می آرند و برکت است
ای مواظبت طاعت و مداومت بر استقامت و هدایت است در این روز
یا شب که یافت مطالب علیه و مقاصد سنیه است با حسن خاتمت و پناه میجویم

بتو از بدی خبری که در روز یا شب و بدی خبری که بعد از این روز یا شب حادث
گردد در حال یا در استقبال ای از خبرهای که مضر است در دین و مخل است
در دنیا و شاغل است از خدمت حضور حق جل و علا بعضی عارفان دعا
کرده اند اللهم یسر امورنا مع الراحة لقلوبنا و ابداننا قوله اللهم بک اصبحنا
و بک امسینا یعنی در سنن اربعه و صحیح ابن حبان و مسند امام احمد و صحیح ابو عوانه
مروی است از ابو هریره رضی الله عنه خواندن پیغمبر خدا این دعا را در صباح و
اللهم بک امسینا را در مسا یعنی بار خدایا بحفظ و یاری تو نه بچیزی دیگر داخل
شده ایم در صباح و در آمده ایم در مسا و قوله بک نحیی و بک نموت حکایت
حال آینده است ای بذات تو و بنام تو نه بچیزی دیگر مستمر است حال حیات ما
و ممات ما مقتبس است از قول حق تعالی إِنَّ صَلَوتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
لِلّٰهِ که در ضمن این نهایت اخلاص است و خلاصی از ریا و سمعت و از عجب و حول و قوت
خود و الیک النشور و بسوی تست بعث و زنده شدن ما بعد از موت و در صحیح
ابو عوانه المصیر است بدل النشور و مصیر مناسب است در مسا که مصیر بسوی نوم است
در آن و عجب است از مصنف که برای تجرد تناسب معنوی گفته است که مصیر در مسا
و نشور در صباح هذا هو الصحیح و در روایت ابو داود که در صباح و مسا نشور است
و در روایت ترمذی که در هر دو مصیر است طعن کرده که وهمی است از رواة
و حال آنکه روایت ابو داود و ترمذی اکثر است در اعتبار از روایت ابو عوانه
و حاصل هر دو یکی است با آنکه مناسب بحیی نشور است و مناسب بنموت مصیر که
نوعی است از لف و نشر پس گویا که از باب اکتفا است   اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ

وَمَلِیْکَهٗ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ
نَفْسِیْ وَمِنْ شَرِّ الشَّیْطَانِ وَشِرْکِهٖ وَاَنْ
نَقْتَرِفَ عَلٰی اَنْفُسِنَا سُوْءًا اَوْ نَجُرَّهٗ اِلٰی مُسْلِمٍ   نصر ونفتح
آفریدن از باب نصر شرک بکسر شین وسکون را مروی است که اشهر است
در روایت واظهر است در معنی وبفتحتین که بمعنی حبایل ومصاید است ای
دامهای شیطان نیز روایت است وشرکه بمعنی دام واحد اوست واقتراف
بمعنی اکتساب است وقرف بمعنی کسب   یعنی در سنن ابو داود وترمذی
ونسائی وصحیح ابن حبان ومستدرک حاکم ومصنف ابو بکر ابن ابی شیبه مروی است
از ابو بکر صدیق رضی الله عنه که گفت در خدمت آنحضرت اخبرنی بشیء اقوله
آنحضرت فرمود قل اللهم فاطر الخ ودر بعض نسخ مصححه است مروی از ابو هریره
رضی الله عنه پس روایت که از هر دو مروی باشد ودر نسخه الف است که در رموز
اربعه از صدیق وباقی از ابو هریره رض یعنی ای خدا مخترع وآفریننده سموات
وارض یا ای مخترع سموات وارض پس لفظ فاطر منصوب است که صفت منادی است
نزد مبرد یا منادی است مستانف نزد سیبویه وهمین است حکم در لفظ عالم
ورب ومليك که معطوف است بر قریب که رب است عالم الغیب دانای عالم امر
وعالم خلق وعلانیه مربی ومصلح هر چیز پادشاه یا مالک هر چیز گواهی میدهم
ویقین میدانم که بتحقیق شان این است که نیست سزاوار معبودیت مگر تو پناه
میجویم بتو از شر هوای نفس که مخالف دین اسلام است واز شر جنس شیطان
که جن است وانسان یا از شر وساوس رئیس شیاطین که ابلیس لعین است واز
اشراک شیطان ای از انداختن او مرا در شرک و گفته که شرک جلی وشرک عظیم است

یا ریا ونفاق که شرک خفی وشرک صغیر است پس اضافت شرک اضافت مصدر است
بسوی فاعل وتخصیص است بعد از تعمیم اَللّٰهُمَّ کَمَا اَنْقَذْتَنَا بِلُطْفِکَ الْاَزَلِیِّ عَنِ الشِّرْکِ
الْجَلِیِّ اَنْقِذْنَا بِذٰلِکَ اللُّطْفِ عَنِ الشِّرْکِ الْخَفِیِّ بِحُرْمَةِ رَسُوْلِکَ وَحَبِیْبِکَ
النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ یا از دامهای شیطان که عبارت است از زنان واموال واولاد که بسبب
اینها گرفتار میکنند واز یاد خدای تعالی باز میدارد وقوله وان نقترف الخ یعنی
در سنن ترمذی مروی است از انس رضی الله عنه زیادتی این قول که پناه میجویم
بتو از این که جد واجتهاد کنیم در تحصیل بدی ای ظلم والمی بر نفسهای خود کنیم و
دنیوی هلاکین کنند مارا یا از این که بکشیم آن ظلم را بسوی مسلمی دیگر وبر وکنیم یا از این
٦٤ که نسبت کنیم ظلمی یا گناهی که ما کرده ایم بسوی مسلمی که ظالم وآثم نبوده قال الله تعالی
وَمَنْ یَّکْسِبْ خَطِیْئَةً اَوْ اِثْمًا ثُمَّ یَرْمِ بِهٖ بَرِیْئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا
مخفی نماند که مصنف رحمه الله ان نقترف را که متکلم مع الغیر است متعلق اعوذ
گردانیده است که متکلم واحد است مگر آنکه در روایت ترمذی نعوذ باشد
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَصْبَحْتُ اُشْهِدُکَ وَاُشْهِدُ حَمَلَةَ عَرْشِکَ وَمَلَائِکَتَکَ وَ
جَمِیْعَ خَلْقِکَ بِاَنَّکَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَ
رَسُوْلُکَ   اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَصْبَحْتُ اُشْهِدُکَ وَاُشْهِدُ حَمَلَةَ
عَرْشِکَ وَمَلَائِکَتَکَ وَجَمِیْعَ خَلْقِکَ اَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ وَحْدَکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَرَسُوْلُکَ
اَرْبَعَ مَرَّاتٍ   اشهاد گواه گردانیدن حمله بفتحات جمع حامل
بمعنی بردارنده مانند طلبه وطالب عرش تخت وسقف خانه نیز یعنی در معجم اوسط
طبرانی ودر سنن ترمذی مروی است از انس رضی الله عنه ودر بعض نسخ صحیحه رمز ترمذی

مقدم است ولفظ مروی در هر دو این است مَنْ قَالَهَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا اَصَابَ
فِي يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ يعنی بار خدایا بتحقیق من داخل شده ام در صباح در حالی که گواه
میگردانم ترا و گواه میگردانم بردارندگان عرش ترا که مقرب اند و آن هشت فرشته اند
که میان گوش و دوش هر یکی ده هزار ساله راه است و در روایتی هفت
هزار ساله راه و تمامه فرشتگان ترا این عطف ملائکه بر حمله عطف عام است
بر خاص و همه مخلوقات ترا و عطف جميع خلقك از قبیل تعمیم است بعد از تخصیص
برای تکمیل و تتمیم یا از قبیل اجمال است بعد از تفصیل بر این که توئی خدا این حرف
یا بمعنی کلمه علی است که صله اشهاد است یعنی بر اقرار و اعتراف خود که تو خدا و ثابت
تو در الوهیت و ربوبیت و بمعبودیت و رسالت حضرت که محمد عبد تو و رسول تو
دارم و تجدید اعتراف این شهادت در هر صباح و ما عرض میکنیم که از
غافلان این شهادت نیستیم قوله اللهم انی اصبحت اشهدک الخ انک بقیه
است بحذف جار و در نسخه الیست بانک و در بعضی نسخ رمز ترمذی بالای وحدک
است و رمز نسائی بالای لا شریک لک و ترجمه این متصل گذشته است یعنی در
سنن ابوداود و ترمذی و نسائی مرویست نیز از انس رضی الله عنه و لفظ حدیث
اینست مَنْ قَالَهَا مَرَّةً اَعْتَقَ اللّٰهُ رُبُعَهُ مِنَ النَّارِ وَمَنْ قَالَهَا مَرَّتَيْنِ
اَعْتَقَ اللّٰهُ نِصْفَهُ مِنَ النَّارِ وَمَنْ قَالَهَا ثَلَاثًا اَعْتَقَ اللّٰهُ ثَلٰثَةَ اَرْبَاعِهِ
مِنَ النَّارِ وَمَنْ قَالَهَا اَرْبَعًا اَعْتَقَهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ   اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ
اَلْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ
فِي دِيْنِي وَدُنْيَايَ وَاَهْلِي وَمَالِي اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَاتِي وَ
اٰمِنْ رَوْعَاتِي اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَ

عن یمینی

عَنْ يَمِيْنِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ فَوْقِي وَاَعُوْذُ بِعَظَمَتِكَ اَنْ
اُغْتَالَ مِنْ تَحْتِي   عافیت سالم بودن از بیماریها و بلاهای
دینی و دنیوی که شاغل از احوال اخروی است و اگر نه اشد البلاء علی الانبیاء است
عفو در گذاشتن جرم از کسی عورت اندام شرم مردم و هر چه از دیدن و نمودن
آن شرم می آید عورات بسکون واو جمع است و فتح واو در عورات از لحن عامه است
ایمان ایمن گردانیدن روع ترسیدن و ترسانیدن لازم و متعدی است و در نسخه
مصححه است عوراتی در دعا آتی بصیغه جمع و مولف رحمه الله در شرح مصابیح اصل
روایت صیغه جمع گردانیده گفته است در روایه بالافراد فیهما غول بفتح ربودن
ناگاه اغتیال ناگاه گرفتن اصلش اغتوال است   یعنی در سنن ابوداود
و ابن ماجه و نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه
مروی است از ابن عمر رضی الله عنه و لفظ ابن عمر این است که رسول خدا
لَمْ يَكُنْ يَدَعُ هٰؤُلَاءِ ترک نکردی این دعا را در صبح و شام ای بار خدایا سوال میکنم
از تو مبتلا ناشدن و سلامت از آفات در دنیا ای قبل الموت و در آخرت
ای بعد الموت و سوال میکنم از تو عفو و محو هر ذنبی از ذنوب و عافیت و
خلاص خود از هر مکروهی و یا از هر عیبی از عیوب در دین من ای لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا و در دنیای من ای سالم دار از امراض که طبع عوام از آن
متنفر است مانند برص و جنون و جذام و لهذا وارد است تعوذ از سیئ الاسقام
و در اهل من ای قریبان و تابعان من و در مال من از نقد و جنس و در روایت
که کلما در مالی موصوفه باشد ای هر چیزی که مرا است و مختص است بمن از مال
و علم و جمال و سائر اسباب کمال کسبی قوله مالی تعمیم است بعد از تخصیص خانگه

عطف عافیت است بر عفو و در نوادر است که استعمال لفظ عفو در دفع نوائب
اخروی است و در استعمال عافیت در دفع نوائب دنیوی است قوله اللهم استر الخ
بار خدایا بپوش هر عیب و نقصان مرا و ایمن گردان از هر خوف قال تعالی آمنهم
من خوف یا بدل کن خوف مرا یا من بار خدایا نگاه دار مرا از پیش هر دو دست
من بر تقدیر تثنیه یدیا از پیش جنس دست من بر تقدیر افراد ید یعنی پیش من و از
پس من و از جانب راست من و از جانب چپ من زمخشری در قول حق تعالی که
حکایت است از مقوله ابلیس ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم
و عن شمائلهم گفته است که استعمال یمین و شمال که بکلمه عن است از روی لغت است
یوخذ و لا یقاس و قاضی بیضاوی گفته است انما عدی الفعل الی الاولین
بحرف الابتداء لان البلاء منهما متوجه الیهم و الی الاخرین بحرف التجاوز فان الآتی
منهما کالمنحرف عنهم المار علی عرضهم و نظیره قولهم جلست عن یمینه و ابن عباس
رض در تفسیر این آیه فرموده است من بین ایدیهم من قبل الآخرة و من خلفهم من
قبل الدنیا و عن ایمانهم و عن شمائلهم من جهة حسناتهم و سیئاتهم قوله و من فوقی
و از بالای سر و برای مبالغه در جهت سفل که آفت سفلی بدترین آفتهاست
فرمود که پناه می طلبم بعظمت و بزرگی تو از این که ناگاه گرفته شوم و بزمین فرو
برده شوم پس ذکر بعظمتک بر موقع است پس اغتال بصیغه مجهول است و در بعضی
شروح است که اعوذ معطوف است بر احفظنی و هر دو انشاء است یعنی پناه ده مرا
بعظمت خود از خسف که در زمین فرو بردن است و طلب حفظ از جهات است
برای آنست که هر حادثه و مکروهی که می رسد از جهتی ازین جهات است و در حدیث
اشارت است بر آنکه خسف درین امت شدنی است چنانکه مروی است از

از

ترمذی که ابن عمر رض الله عنه گفته است سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یکون
فی امتی خسف و مسخ و ذلک فی المکذبین بالقدر و همین است مذهب حفاظ و
گفته است امام توربشتی که حدیث ابن عمر از باب تغلیظ است لا اله الا
الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو حی لا
یموت و هو علی کل شیء قدیر یعنی در سنن ابو داود و نسائی
و ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مروی است
از ابن عیاش که بیا آخر حروف و شین معجمه است و قیل از ابن عائش که این
دعا در صباح و مسا خوانده شود لیکن قول یحیی و یمیت و هو حی لا یموت مخصوص
بروایت ابن سنی است پس رمز او بر سر بالای این قول باید نوشت و لفظ
حدیث اینست من قالها اذا اصبح کان له عدل عتق رقبة من ولد اسمعیل
و کتب له عشر حسنات و حط عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات و
کان فی حرز من الشیطان حتی یمسی و ان قالها اذا امسی کان له مثل
ذلک حتی یصبح حماد ابن سلمه که یکی از راویان این حدیث است گفته است که دید
رسول خدا را در خواب گفت ای رسول خدا ابن عیاش حدیث میکند از تو کذا
و کذا رسول خدا فرمود صدق ابن عیاش رضینا بالله ربا و بالا
سلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم رسولا نبیا یعنی در سنن
اربعه و صحیح مستدرک که حاکم مروی است از ابو سلام خادم آنحضرت قال ابن عبد البر
هذا هو الصحیح و قیل آن ثوبان است خواندن رسول خدا در صباح و مسا این
دعا را و چون در مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی بجای لفظ رسولا لفظ نبیا است بلفظ
نبیا فوق لفظ رسولا در بعضی نسخ صحیحه نوشته اند که مرموز بالف و طاست

و دراذکار است پس مستحب است که جمع کند میان نبی و رسول و بگوید نبیا و رسولا تا
عمل بهر دو روایت کرده باشد و تقدیم نبی برای تقدیم نبوت است بر رسالت
و در بعض شروح است اظهر آنست که مرة رسولا بگوید و مرة اخری نبیا بخواند و دراست
جمع میان هر دو لواو نیز که مراد اثبات وصفین است بآنحضرت لفظ حدیث
این است مَنْ قَالَهُ اِذَا اَصْبَحَ وَاَمْسٰی کَانَ حَقًّا عَلَی اللّٰهِ اَنْ یُرْضِیَهُ و در روایتی
است اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ یعنی راضی و خشنودیم ما تمامه مومنان و تصدیق بر سبیل تحقیق
بربوبیت خدا تعالی داریم و علامت این رضا رضاست بقضای او و اشتغال
بعبادت او و راضیم برسالت و به نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و اثر
این رضا سلوک است در طریق متابعت آنحضرت پس قوله ربا و دینا و رسولا
هر یک تمیز است از نسبت رَضِیْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْاِسْلَامِ
دِیْنًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِیًّا یعنی در مصنف ابن ابی شیبه و کتاب عمل الیوم
واللیله ابن سنی مرویست نیز از ابو سلام رض بصیغه رضیت که متکلم واحد است
نیز یا ذکر سه مرات یعنی سه بار بخواند اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ بِیْ مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ
بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ فَلَكَ
الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ قوله او باحد من خلقک نیست در روایت
ابوداود ولهذا این قول فوق لفظ هی مکتوب است یعنی در سنن ابوداود و نسائی
مرویست از عبدالله بن غنام بهاء ضبط بفتح غین معجمه و تشدید نون و در صحیح ابن
حبان و کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی از ابن عباس رضی الله عنه آنکه
پیغمبر خدا فرموده است مَنْ قَالَهُ حِیْنَ یُصْبِحُ فَقَدْ اَدّٰی شُكْرَ یَوْمِهِ وَمَنْ قَالَهُ
حِیْنَ یُمْسِیْ فَقَدْ اَدّٰی شُكْرَ لَیْلَتِهِ معنی آنکه بار خدایا هر نعمت دینی و دنیوی

که حاصل

بدین اسلام و رشان این رضا عمل است باحکام دین اسلام و راضیم

ثلث مرات

که حاصل است و واصل است بمن از ابتدا حیات تا ابد یا بیکی از مخلوقات
تو پس من معترف و معترف که آن نعمت حاصل است از تو در ان حال که منفرد
نیست هیچ شریکی مر ترا در ایجاد آن نعمت و ایصال آن راحت پس خاص مر
تراست جنس حمد و ثنا نه غیر ترا و خاص مر تراست شکر بزبان و دل و ارکان
در مقابله آن نعمت و احسان قال الله تعالی وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ای هر نعمتی
که بشما رسیده است بسبب اخبار و حکم است باین که آن نعمت از خداست پس
قیام بشکر آن نعمت نمائید اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ بَدَنِیْ اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ
فِیْ سَمْعِیْ اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ بَصَرِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ
مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
عافنی بمعنی اَعْطِنِی الْعَافِیَةَ از باب مفاعله است بر قصد مبالغه نه مشارکه
که اینجا روا نیست در قاموس است العافیه وقاء الله عن العبد عافاه الله
عن المکروه معافاة وعافیة وهب له العافیة من العلل والبلاء کاعفاه
اللّٰهُ مِنَ الْمَكْرُوْهِ مُعَافَاةً وَعَافِیَةً والخ مولانا حنفی معنی معافاة انچه نقل
از نهایه کرده است کلامی است مقبول لیکن درین محل نیست معقول یعنی در
سنن ابوداود و نسائی و کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مرویست از
حدیث ابوبکر نفیع و در نسخه الیست از عبدالرحمن ابن ابوبکر رضی الله عنه که پیغمبر خدا
فرموده است این دعا باید که سه بار بخواند بار خدایا عافیت از آفاتی که
مانع اند از حصول کمالات عطا کن در تن من یا عطا کن عافیت از آفاتی
در بدن من که از هیچ عضوی از اعضا بدن معصیتی واقع نشود یا عفو کن آنچه

مغایبه

صادر شده است از من در بدن من بار خدایا سالم دار گوش مرا از آفات حسی
و معنوی که ناشنودن حق است یا قبول ناکردن حق یا شنیدن خبری که ناروا است
شنیدن آن بار خدایا عطا کن عافیت از کوری در چشم من یا عافیت از نادیدن
آیات وحدانیت حق یا از دیدن بجانب حرام و یا باطل و تخصیص سمع و بصر بعد از
ذکر بدن برای اظهار شرف است که جامع انداد ادراک آیات نقلیه که نازل است
من الله بر پیغمبران و آیات عقلیه که آفاق است و لهذا آنحضرت فرموده اند
اَللّٰهُمَّ مَتِّعْنَا بِاَسْمَاعِنَا وَ اَبْصَارِنَا و در تقدیم سمع بر بصر اشارتست بسوی افضلیت
او زیرا که فاقد بصر ممکن است که مومن کامل میشود و بفقد سمع کسب کمالات میسر
نیست با آنکه فقد سمع خلقی مستلزم فقد نطق لسانست اگرچه بصر از این جهت
که از جمله مرئیات او رسول خدا است بلکه خدا است افضل است قوله لا اله الا
انت یعنی برای همین طلب عافیت از جناب تست نه از غیر تو قوله اللهم انی
قوله ثلث مرات یعنی سه بار بخواند این دعا که بار خدایا میجویم پناه بتو از کفر در
ایمان و از فقر دل و لهذا قرین کفر فرموده برای حدیث کَادَ الْفَقْرُ اَنْ یَکُوْنَ
کُفْرًا زیرا که صاحب این فقر رضا بقضا ندارد بلکه معترض است بر قضا یا از کفران
نعمت و از احتیاج بسوی خلق بر وجه مذلت یا از فقر ای از قلت مال یا عدم قناعت
و این استعاذه برای تعلیم و ارشاد امت است بار خدایا پناه میجویم بتو از انواع
عقوبتی که در قبر است یا از معاصی که سبب عذاب قبر است لا اله الا انت لهذا
استعاذه میت مکرر است   سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهٖ لَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ کَانَ وَ مَا لَمْ یَشَأْ لَمْ یَکُنْ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَ اَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا

سبحان

سبحان علم تسبیح است که منصوب است بنا بر مصدریت و ناصب او واجب الاضمار است
یعنی در سنن ابو داود و نسائی و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مروی است از حدیث
عبد الحمید مولا بنی هاشم از مادر خود که صحابیه است از بعضی بنات پیغمبر صلی الله
علیه و سلم و لفظ حدیث این است مَنْ قَالَهُنَّ حِیْنَ یُصْبِحُ حُفِظَ حَتّٰی یُمْسِیَ وَ
مَنْ قَالَهُنَّ حِیْنَ یُمْسِیْ حُفِظَ حَتّٰی یُصْبِحَ یعنی تسبیح و تنزیه میکنم خدا را از الحاق ازار
او منیت ای صفات سلبیه او و قیام و ازم بحمد و ثنای او بصفات ثبوتیه او یا ابتدا
میکنم در تسبیح به نعوت ثبوتیه او زیرا که بیان نعوت ثبوتیه داله بر کمال ذات او
اهم است از نعوت سلبیه موهمه نقصان و در زوال هر کمال مستلزم نفی نقصان است
از غیر عکس پس واو بحمده برای عطف فعلیه بر فعلیه است یا آن واو زایده است
اُسَبِّحُ سُبْحَانَ اللّٰهِ مُتَلَبِّسًا بِحَمْدِهٖ ای حال بودن من متلبس بحمد خدا یا به نعمت که موجب
حمد خدا است پس بحمده حال است و محتمل که در تقدیر و هو ای التسبیح بحمده او انا
بحمده باشد پس واو حالیه است بر جمله اسمیه لا قوة ای نیست هیچ قدرتی بنده را
طاعتی ملک بر سکون و حرکتی مگر با قدار خدا است ما شاء الله چیزی که خواسته است
خدا شده است و چیزی که نخواسته است نشده است بنده خواست یا نخواست
و در حدیث قدسی است تُرِیْدُ وَ اُرِیْدُ وَ لَا یَکُوْنُ اِلَّا مَا اُرِیْدُ فَمَنْ رَضِیَ فَلَهُ الرِّضَا
وَ مَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَ یَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ قوله اعلم ان الله
ای میدانم من که خدای تعالی بر هر چیز که ممکن است قادر است علما گفته اند ما من عام
الا خص پس تقیید شیء در کل شیء که عام است مخصوص است از آن محالات زیرا که
محالات متعلق مشیت الهی نیست لیکن شیء در ان الله احاط بکل شیء علما نیز عام است
و مخصوص نیست زیرا که علم خدا شامل جمیع موجودات و معدومات و جمیع ممکنات و مستحیلات.

وجمیع کلیات وجزئیات ست هیچ خبری از علم او بیرون نیست پس کلمه علی چگونه
صادق باشد مگر آنکه بگوئیم که لفظ عام در ان کلمه نیز عام است و مقتضای همان کلمه
علی آن لفظ عام و بلفظ شئ در ان الله بکل شیء علیم مثلا مخصوص است فافهم
اَصْبَحْنَا عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَکَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ وَعَلٰی دِیْنِ نَبِیِّنَا
مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰی مِلَّةِ اَبِیْنَا اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا وَمَا کَانَ
مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ فِی الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ اط و نسخ والصباح فقط نعم
در مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی مروی است از حدیث عبد الرحمن ابن ابزی بروزن
اضحی با ین لفظ کان یقول فی الصباح والمساء ای رسول خدا این دعا در صباح
و مسا میخواندند و لهذا المتیقن بالا اصبحنا بر فقرو در کتب صحیحه مرقوم است قوله
و مسی تقدیم واو بر رفرنسائی یعنی در نسخ نسائی مروی است از همان عبد الرحمن
خواندن پیغمبر خدا این دعا را در صباح فقط و معنی دعا این است که داخل شدیم در
صباح و حال آنکه ثابت ایم بر نوعی از جبلت که استعداد قبول دین اسلام دارد
و فطرة اسم خلقت است که قابل دین حق است علی الخصوص و ثابت ایم بر کلمه اخلاص که
لا اله الا الله محمد رسول الله است و کلمه توحید را کلمه اخلاص برای آن می گویند که
کلمه سبب خلاص از آتش دوزخ میشود مگر وقتیکه مقرون است باخلاص و ثابت ایم بر دین
نبی ما که محمد است صلی الله علیه وسلم کذا فی الحدیث و این گفتن از آنحضرت روایت
و درست است زیرا که آنحضرت نیز مامور است با آنکه ایمان آرد بر نفس نفیس خود چنانکه
خواهد آمد در جواب موذن نزد شهادتین فرمودن آنحضرت وانا وانا برای آنکه آنحضرت
مبعوث است بکافه خلق و آنحضرت بهترین خلق خداست و ثابت ایم بر ملت
پدر ما که حضرت ابراهیم است ابوت حضرت ابراهیم نسبت بعرب واضح است زیرا که

عرب از فرزندان حضرت اسمعیل بن حضرت ابراهیم است اما نسبت بعجم برای
آنکه هر نبی پدر امت خود است که مرد این امت است به تربیت کامله پس
حضرت ابراهیم که پدر آنحضرت است پدر امت آنحضرت نیز است که عجم است
یا برای تعلیم توحید الرحمه بوسایط است و معلم بمنزله اب است ملک خیر الابا ایت
یا برای تغلیب در حالیکه حضرت ابراهیم مایل است بسوی دین حق حنیف
در شرع ضد ملحد است که مایل است بسوی دین باطل الرحمه حنیف ملحد در لغت
بمعنی میل مطلق است لیکن هر یک در شرع مخصوص است و در حالیکه مسلم و منقاد است
هم در ادا امر و نواهی و هم در قضا و قدر الهی و مخلص است در محبت و خلت که ملتجی
بسوی غیر حق نیست بحدی که چون انداخته شد در آتش حضرت جبرئیل پرسید
الک حاجة گفت اما الیک فلا جبرئیل گفت فسل ربک گفت حسبی عن
سؤالی علمه بحالی و این نهایت توحید و غایت تفرید است و در حالیکه نبوده است
در تمام عمر خود از مشرکان نه شرک جلی و نه شرک خفی رد است بر یهود و نصاری
که نسبت اشراک بسوی حضرت ابراهیم می کردند پس هر یک از مسلما و ما کان من
المشرکین نیز حال است مترادفه باشند یا متداخله یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِکَ
اَسْتَغِیْثُ اَصْلِحْ لِیْ شَأْنِیْ کُلَّهٗ وَلَا تَکِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ طَرْفَةَ عَیْنٍ
اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ خَلَقْتَنِیْ وَاَنَا عَبْدُکَ
وَاَنَا عَلٰی عَهْدِکَ وَوَعْدِکَ مَا اسْتَطَعْتُ وَاَبُوْءُ لَکَ بِنِعْمَتِکَ
عَلَیَّ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِیْ فَاغْفِرْ لِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا
اَنْتَ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ شان یکون عم
بدل با لف میشود و کل و کول و کالت بکسر سپردن از باب ضرب طرف کالفرب

چشم بر هم زدن که آب روان شود از چشم طرفه برابر قطره است یا و یا نجمه
و با رکقة بوء بوء ای اقر و کذا ابدا الموقن بما علیه لانه یقال باء فلان
بذنبه اذا احتمله کرها لا یستطیع دفعه عن نفسه و لذا ورد فی بعض الروایات
الصحیحة ابوء لک بنعمتک بلفظة لک و بعد بها و ابوء بذنبی و هو ادب حسن
یعنی در سنن نسائی و صحیح مستدرک و مسند بزار مروی است از انس رضی
الله عنه که رسول خدا فرمود دختر خود خاتون جنت فاطمه زهرا را که این دعا را
در صباح و مسا میخوانده باش که ای زنده دایم و تدبیر و حفظ خلق قایم
بامید رحمت تو طلب می کنم مدد و اعانت را در هر چیز و استعاذه را از هر چیز
تصلاح آر برای من تمامه حال مرا و مگذار مرا از الطاف و عنایات خود در
مسپار مرا بسوی نفس من مقدار زمان یکبار چشم بر هم زدن در ضمن این اعتراف
است بربوبیت حق و اقرار است بمعبودیت خود و در روایت نسائی است
از علی مرتضی کرم الله وجهه که گفت قاتلت یوم بدر قتالا ثم جئت
الی النبی صلی الله علیه وسلم فاذا هو ساجد یقول یا حی یا قیوم ففتح الله
علیه قوله اللهم انت ربی یعنی در صحیح بخاری و سنن نسائی مروی است از
شداد بن اوس بن ثابت انصاری برادر حسان بن ثابت که رسول خدا فرموده است
من قالها موقنا بها حین یمسی فمات من لیلته دخل الجنة و من قالها
موقنا بها حین یصبح فمات من یومه دخل الجنة و در قید ایقان اشعار است
بانکه مدار امر بر معرفت معانی دعوات است اگرچه الفاظ مجرده نیز خالی از
فایده نیست ترجمه قول مذکور اینست بار خدایا توی مربی و پروردگار من نیست
سزاوار معبودیت مگر توی تو پیدا کرده مرا و من بنده منقاد امر و نهی توام

ثم ذهبت فقاتلت ثم جئت فاذا النبی صلی الله علیه وسلم ساجد یقول یا حی یا قیوم صح

مالی قوم

پس قوله و انا عبدک معطوف است بر انت ربی و محتمل که حال مقدره باشد
و کذا قوله و انا علی عهدک و وعدک یعنی من ثابتم بر عهدی و وعدی که با تو
کرده ام که آن ایمان است و اخلاص در عبادت پس وعد عطف تفسیری
است یا من مقیم بر عهدی که کرده با من در ازل و آن ایمان و فروع او است
و معتمدم بر وعدی که کرده با من بوساطت آنحضرت از بهشت و رویت
قوله ما استطعت ای مقدار استطاعت و طاقت خود پس کلمه ما مصدریه
ظرفیه است و این قول اعتذار است از نقض عهد بحکم قضا در وقتی که شده
باشد زیرا که دفع قضای خدا خارج از استطاعت بنده است قوله ابوء لک
الخ ای مقرم و معترفم بانعام تو که بر من است و معترفم بگناه خود و پشیمانم
پس مغفرت کن مرا و بیامرز گناه مرا برای آنکه تحقیق شان اینست که مغفرت
نمیکند جنس گناه را و کفر مستثنی است اجماعا یا جمیع گناهان را بتوبه هیچ احدی
مگر تو قوله فاغفر لی کلمه فا مشیر است بسوی آنکه داعی را می باید که اول تایب
گردد پس از آن در مهلت مطلوب خود را از خدا بخواهد پناه میجویم از
بدی چیزی که کرده ام از معصیت یا تقصیری که در طاعت کرده باز بسوی تو رجوع
کنم مراد غفران اوزار و عدم اصرار است لهذا سید الاستغفار است
اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ خَلَقْتَنِیْ وَاَنَا عَبْدُکَ
وَاَنَا عَلٰی عَهْدِکَ وَوَعْدِکَ مَا اسْتَطَعْتُ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ شَرِّ
مَا صَنَعْتُ اَبُوْءُ بِنِعْمَتِکَ عَلَیَّ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِیْ فَاغْفِرْ لِیْ اِنَّهُ لَا
یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ یعنی در سنن ابوداود و کتاب عمل
الیوم واللیله ابن سنی مروی است از بریده بن خصیب اسلمی این دعا در

اذکار است که آنحضرت فرموده است اِذَا قَالَ اَحَدٌ ذٰلِکَ حِیْنَ یُصْبِحُ
وَیُمْسِیْ فَاِنْ مَاتَ یَوْمَهٗ اَوْ لَیْلَتَهٗ مَاتَ شَهِیْدًا و فرق میان این حدیث
و حدیث سابق نیست مگر آنکه جمله اعوذ بک من شر ما صنعت موخر است
در سابق و متوسط است در حدیث لاحق و ابو نعیم که اینجا لفظ لک است
و آنه اینجا ذکر کرده است اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَحَقُّ مَنْ ذُکِرَ وَاَحَقُّ
مَنْ عُبِدَ وَاَنْصَرُ مَنِ ابْتُغِیَ وَاَرْأَفُ مَنْ مَلَکَ وَاَجْوَدُ
مَنْ سُئِلَ وَاَوْسَعُ مَنْ اَعْطٰی اَنْتَ الْمَلِکُ لَا شَرِیْکَ
لَکَ وَالْفَرْدُ لَا نِدَّ لَکَ کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَکَ
لَنْ تُطَاعَ اِلَّا بِاِذْنِکَ وَلَنْ تُعْصٰی اِلَّا بِعِلْمِکَ تُطَاعُ
فَتَشْکُرُ وَتُعْصٰی فَتَغْفِرُ اَقْرَبُ شَهِیْدٍ وَاَدْنٰی حَفِیْظٍ حُلْتَ
دُوْنَ النُّفُوْسِ وَاَخَذْتَ بِالنَّوَاصِیْ وَکَتَبْتَ الْآثَارَ
وَنَسَخْتَ الْآجَالَ الْقُلُوْبُ لَکَ مُفْضِیَةٌ وَالسِّرُّ
عِنْدَکَ عَلَانِیَةٌ اَلْحَلَالُ مَا اَحْلَلْتَ وَالْحَرَامُ مَا حَرَّمْتَ
وَالدِّیْنُ مَا شَرَعْتَ وَالْاَمْرُ مَا قَضَیْتَ وَالْخَلْقُ خَلْقُکَ
وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ وَاَنْتَ اللّٰهُ الرَّؤُوْفُ الرَّحِیْمُ اَسْاَلُکَ
بِنُوْرِ وَجْهِکَ الَّذِیْ اَشْرَقَتْ لَهُ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ
وَبِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَکَ وَبِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْکَ اَنْ تُقِیْلَنِیْ
فِیْ هٰذِهِ الْغَدَاةِ وَفِیْ هٰذِهِ الْعَشِیَّةِ وَاَنْ تُجِیْرَنِیْ
مِنَ النَّارِ بِقُدْرَتِکَ اتبغار حسن بد بگرو تند
همتا و مانند ضد باشد یا نباشد و لذا الیقال لا ندله و لا ضد له حایل شدن

میان

میان دو چیز و جنبیدن از باب نصر اخذت باظهار و ادغام روا است
ناصیه موی پیشانی نواصی جمع آثار بفتحتین نشانه که باقی است از هر چیز
و اثر بکسر و سکون دوم لغتی است در آن نسخ نوشتن و تغییر دادن اجل
گور سپس مهلت آجال جمع فضا بفتح و مد کشادگی و فراخی زمین افضیت
ای خرجت الی الفضا احلال حلال کردن تحریم حرام گردانیدن اشراق
روشن و تابان شدن اقاله در گذاشتن گناه غدوه بفتحتین و سکون الغین
که بواو نویسند مانند صلوة و در بعضی نسخ مصحح است بضم و سکون دوم
و هر دو لغت است یعنی بامداد اول روز عشیه شبانگاه که مابین غروب
و غیبوبت شفق است اجاره پناه دادن یعنی در معجم کبیر طبرانی
و کتاب دعای طبرانی مروی است از ابو امامه باهلی رضی الله عنه که رسول
خدا فرموده است مَنْ قَالَ کُتِبَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمُحِیَ عَنْهُ عَشْرُ
سَیِّئَاتٍ وَاَنَالَهُ عِتْقَ عَشْرِ رِقَابٍ وَاَجَارَهُ مِنَ الشَّیْطَانِ و ترجمه
این دعا آنکه بار خدایا تو سزاوارتری از هر احدی که مذکور گردد ای ذکر
تو سزاوارتر است از ذکر هر مذکوری که باشد لهذا صدیق اکبر گفته است
لَیْتَنِیْ کُنْتُ اَخْرَسَ اِلَّا عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ یا تو و اخبار تو و اولیای تو لایق
سزاوارند که ذکر کرده شوند و ذکر غیر ایشان باطل است و بیهوده
پس صیغه افعل برای مبالغه است در اصل فعل نه برای زیادتی است و
همین است مناسب با این قول که و احق من عبد ای تو لایق و سزاوارتری البته
که معبود باشی زیرا که معبودی که سوای خداست باطل است لا محاله تو نصرت
دهنده تر از هر احدی که طلب نصرت کرده شود از وی چه ای تر از مالکان.

صوری و بیشتری از هر احدی که سوال کرده شود از و کشاده تری از
روی عطا از هر احدی که عطا کند توئی بار خدا حقیقة نیست هیچ شریکی
مر ترا در ملک و توئی فرد ای واحد بذات منفرد در صفات یا مستغنی
از غیر خود نیست هیچ همتا و مانند در ذات ترا هر موجودی که هست فانی
شدنی است مگر ذات تو و قیل هر چیزی از مخلوقات هالک است و معدوم محض
پس موجود و باقی می گردد انا فی نا قیاس ذوات فانیه است باعدا
که بالاتفاق بقا ندارند رسول خدا فرموده است که صادق ترین
اقوال قول لبید است ع الا کل شیء ما خلا الله باطل و اطاعت
کرده نمی شوی مگر به سبب ارادت و امر تو و بتوفیق و رضای تو و معصیت
کرده نمی شوی مگر بعلم تو که عاصی قابل توفیق نیست و درین اشارت است بسوی
آنکه معصیت باذن و امر خدا نیست مع ان الکل بارادته و علمه اطاعت
کرده میشوی پس جزا می دهی و راضی می شوی و عصیان کرده می شوی پس مغفرت
می کنی اگر میخواهی یا عقوبت می کنی پس از باب الکف است و عکس نفرموده را
اشارت بسوی غلبه رحمت و کثرت مغفرت با آنکه بر وفق مقتضای مقام
حمد است تو قریب تر هر حاضری قال الله تعالی و نحن اقرب الیه من حبل
الورید یا شهید بمعنی عالم است ای تو قریب تری از روی علم از هر دانائی که باشد
گفته اند علم خدا را اگر مطلق اعتبار کنند علیم خوانند و اگر نسبت بامور باطنه
کنند خبیر گویند و نسبت بامور ظاهره شهید نامند و نزدیک تری بجمیع موجودات
از حبس هر نگاهبانی که باشد پس ادنی مشتق است از دنو حائل و مانعی نزد دلهای
مردم که آنچه مراد مردم است دلها را از آن صرف می کنی قال الله تعالی ان الله

یحول

یحول بین المرء وقلبه ای یمنعه ویحجبه عن مراده ولذا قیل عرفت الله
بفسخ العزائم و در تفسیر جلالین است فلا یستطیع ان یؤمن او یکفر الا
بارادته و قیل از روی علم متحرک گرداننده دلها و محیطی بآن دلها غالبی و قادری بر
تصرف جمیع اشیا زیرا که گرفتن موی پیشانی مثال کنایت است از غلبه تام
و تصرف کامل و منه قوله تعالی و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها لیکن معنی
حدیث اعم است زیرا که مراد نواصی جمیع اشیاست و تحتمل که ذکر دابه در آیه
کریمه تغلیب باشد پس کلمه با بالنواصی برای تعدیت است و نوشته آثار نیکو را
ای هر عمل و قولی که باشد نیک یا بد در لوح محفوظ یا نزد نفخ صور پس لام الآثار
برای استغراق است و نوشته اجلهای بندگان و عمرهای ایشان مانند آثار و فرموده
اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة یا نسخ و تبدیل کرده آجال معهوده را
از وقتی بسوی وقتی دیگر چنانکه زید مثلا اگر حج خواهد کرد عمرش پنجاه سال است
و اگر حج و غزا خواهد کرد عمرش هفتاد سال است پس در ادای حج تجاوز از پنجاه
سال نخواهد کرد و در صورت جمع میان حج و غزا بهفتاد سال خواهد رسید پس
لام الآجال برای عهد است و موید این معنی است حدیث البر یزید فی
العمر و کذا البر والصدقة کما هو مشروح و دلهای مومنان برای انقیاد تو
منشرح و شاد است زیرا که افضال بمعنی اتساع است و در نسخ الیت مقتضیه
از اضاءت ظاهرا التصحیف است کذا فی بعض الشروح و مسرور از نور تو
مانند انکار است در حق تعلق علم تو حلال چیزی است که حکم کرده بحلیت آن
و حرام چیزی است که حکم فرموده بحرمت آن یعنی حسن و قبح اشیا شرعی است
رد است بر جماعه که عقلی می گویند و دین چیزی است که مشروع گردانیده و حاکی

فرموده از احکام اصولیه و فروعیه پس دین بمعنی ما یتدین به است یا دین بمعنی
آن احکام است و اجرای مامور به چیزی است که حکم فرموده بآن چیز و اگر امر بمعنی
مصدر باشد که تکلیف است پس معنی آنست که امر همین حکم تست پس کلمه ما درین موضعین
موصوفه است یا موصوله و عاید محذوف یا مصدریه است و یقال الاجرای جمیع
امور واقعه در عالم چیزی است که تقدیر کرده و حکم کرده بآن چیز و تمامه مخلوقات
مخلوق تست الله خالق کل شیئ فرموده تست و جمیع بندها بندهٔ تست و حلقه
بگوش تست و یحتمل که لام العبد برای عهد باشد و انت الله الرؤف الرحیم
معنی هر دو اسم در شرح نود و نه نام خدا تعالی نوشته ام اسالک بنور وجهک
الخ سوال میکنم از تو در حالیکه متوسلم بنور ذات تو چنین نور یا چنین ذات که
برای آن روشن و تابان شد هفت آسمانها بجمیع طبقات که بعضی بالای بعضی است
و از هر آسمان تا آسمان دیگر مسافت پانصد ساله راه است و غلظ و بری هر
آسمان بهمین مسافت است و روشن و نورانی شده است زمین با هفت طبقه
خود که مسافت هر طبقه زمین تا طبقه دیگر و بری هر طبقه مانند سموات است و افراد
ارض برای اتفاق طبقات ترابیه اوست یا برای خوردی آن طبقات است
زیرا که طبقه زمین در جنب طبقه آسمان مانند حلقه انگشتری است در بیابان و جمع
سما برای بزرگی طبقات اوست یا برای اختلاف طبقات او و تقدیم سموات
برای شرف است که مقر ملایکه مقرب است و محل ارواح انبیا و رسل است و مکان
جنات و درجات علیه است قوله بکل حق هو لک الخ یعنی سوال میکنم از تو بدلیل
هر حقی که مر تراست بر بندگان از اطاعت و امتثال بمامورات و اجتناب از
منهیات و بحق و حرمت سائلان که بر تست از جزا و ثواب بموجب وعدهٔ تو

ثابت

که ثابت اللازم است و واجب الوقوع که بجا و زکنی از گناهان من درین بامداد
یا درین شبانگاه کلمه او برای تنویع است پس خواندن این دعا هم در صباح است
و هم در مسا و خلاص کنی مرا از آتش دوزخ پس قوله ان تعتقنی من النار عطف است
اذا اتجاوز عنها مفعول دویم است برای اسالک و ان تجیرنی عطف است بران
و قوله تقدر تکسای بقدرت کامله خود که بر هر چیزی است در هیچ سببی از اسباب
موقوف نیست متعلق است بهر یکی از افعال در اجاره بر سبیل تنازع و بفضلک
و کرمک است درین حدیث اشاره است بسوی آنکه روا است در دعا که بگوید بتو
بحق و حرمت نبی یا ولی حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ
وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ یعنی در کتاب عمل الیوم
واللیله ابن سنی مروی است از ابو الدردا رضی الله عنه خواندن رسول خدا این
دعا را هفت بار و فرمودن آنحضرت این حدیث را مَنْ قَالَ ذٰلِکَ کُلَّ یَوْمٍ
حِیْنَ یُصْبِحُ وَحِیْنَ یُمْسِیْ کَفَاهُ اللّٰهُ مَا اَهَمَّهُ مِنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
لفظ حسب اسم است از احساب که بمعنی بسنده است یا صفت است بمعنی محسب یقال
اَحْسَبَنِی الشَّیْءُ اَیْ کَفَانِیْ یا اسم فعل است که بمعنی ماضی است یا بمعنی امر ای کفانی
او لیکفنی و قیل احسبه و حسبه بالتشدید ای اعطیه ما یرضیه پس معنی حسبی الله است
ای عطا فرماید خدای تعالی چیزی که راضی و خشنود گرداند مرا پس معنی دعا مذکور
اینست که کافی و بسنده است برای جمیع ما یحتاج الیه من در دارین الله جل جلاله
و عم نواله لهذا بعضی عارفان گفته اند حسبی ربی من کل حرج و شاید که اعتبار
عدد هفت برای محافظت هفت اعضا است و برای ایمای سبع سموات طباقا
و من الارض مثلهن است که محیط است تمام انها عرش عظیم و شاید که بهمین

اعتبار عدد هفت است در طواف و سبع در رمی جمرات قوله لا اله الا الله هو مستانفه است
برای بیان ما سبق یا توطیه کلام آینده است ای علیه توکلت یعنی بر خداست
اعتماد من نه بر دیگری که فرموده خداست توکلت علی الحی الذی لا یموت قوله
وهو رب العرش العظیم مروی العظیم بجر که صفت عرش است و این ابلغ است
و برفع که خبر است بعد خبر یا صفت رب است لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر عشر
مرات یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان و مسند امام احمد مروی است
از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه و در معجم کبیر طبرانی و کتاب عمل الیوم واللیلة
ابن سنی مروی است از ابو هریره رضی الله عنه خواندن رسول خدا این دعا را ده بار
لفظ عشر در ترکیب ده های تانیث بسکون شین است و این اقل عدد است
که منتهی ورست از احاد و اگر زیاده از ده بار بخوانند ثوابی که مترتب است برین عدد
حاصل است و در زیادت زیادت ثواب است زیرا که این حد از آن حدود نیست که
منتهی است تجاوز از آن یا آن زیادت مفضی باشد یا مبطل مانند زیادت بر حد عدد
طهارت که مفضی است یا بر حد عدد رکعات که در بعضی صور مبطل است و بعضی
مبالغه کرده گفته اند که در تعیین عدد سری است و خاصیتی که مترتب است ثواب
موعود بران عدد معین و در زیادت بران عدد باطل میگردد آن خاصیت آن
ثواب و قول این بعض غلط است ظاهر بلکه صواب آنست که ع من زاد
زاد الله فی حسناته ما کذا قال المصنف ره به ترجمه مذکوره مندفع است بحث
مولانا علی قاری بر مصنف که زیادت در طهارت مبطل نیست اصلا و کذا از زیادت عدد
رکعت در بعضی صور سبحان الله العظیم وبحمده مائة مرة

ثواب التسبیح

زیادة
فوق العظیم حرف دال است و در نسخه حصین بلفظ عو که العظیم که
الف نیست یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و مستدرک حاکم
و صحیح ابن حبان و صحیح ابو عوانه مروی است از ابو هریره رض خواندن رسول خدا
این تسبیح را و فرمودن آنحضرت این حدیث را من قال حین یصبح و یمسی
سبحان الله وبحمده مائة مرة لم یات احد یوم القیمة بافضل مما جاء به
الا احد قال مثل ذلک او زاد علیه باید دانست که درین حدیث اشکالی
مشهور و آن اینست که چون یکی زیاده گوید بر صد بار افضلیت مسلم است زیرا که
ثواب بر اندازه عمل است اما در صورتی که مثل او صد بار بگوید افضلیت منتفی است
بل مساواتست در ثواب و از ظاهر این حدیث لازم می آید که درین صورت نیز
افضلیت باشد و ازین اشکال چند جواب گفته اند اول آنکه تقدیر کلام چنین است
که لم یات احد بافضل مما جاء به او بمثله الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه
یعنی نیاورده است هیچ یکی افضل از آورده او یا مثل آورده او مگر آن یکی که گفته است
آن تسبیح صد بار پس آورده این یکی مثل آورده قایل اول است یا آن یکی که زیاده
گفته است آن تسبیح را بر صد بار پس آورده این یکی افضل است از آورده قایل
اول دوم آنکه کلمه او بمعنی واو است چنانکه این کلمه در قول حق تعالی مائة الف
او یزیدون بمعنی واو است یعنی مگر آن یکی که گفته است تسبیح مذکور را صد بار و زیاده
کرده است و شک نیست که آورده این یکی افضل است از آورده قایل اول
سیوم آنکه اگر چه این یکی آن تسبیح را مثل قایل اول صد بار گفته است لیکن
اخلاص او زیاده است از اخلاص قایل اول پس آورده این یکی افضل است از
راه کیفیت چنانکه آورده آن یکی که بر صد بار زیاده گفته است افضل است از

واه کمینه اظهر در جواب آنست که استثناء مذکور منقطع است یعنی نیاورده است
هیچ یکی افضل از آورده قایل اول لیکن یکی است که گفته است آن تسبیح را مثل
قایل اول صد بار و این مساوی است با این قایل اول صد بار در ثواب و یکی است
که زیادت بر صد بار گفته است و یقین است که آورده این یکی افضل است و در
بعضی شروح است که جواب صحیح آنست که استثناء مذکور را که در ظاهر از
نفی است لیکن در حقیقت از اثبات است و معنی حدیث این است که کسی که گفته است
این تسبیح را صد بار آورده است افضل از آورده هر یکی مگر یکی است که گفته است
آنرا صد بار و این مساوی است با آن یا زیاده کرده بر صد بار و این افضل است
از آن سُبْحَانَ اللّٰهِ مِائَةَ مَرَّةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مِائَةَ مَرَّةٍ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ مِائَةَ مَرَّةٍ اَللّٰهُ اَكْبَرُ مِائَةَ مَرَّةٍ وَ يُصَلِّيْ عَلَى
النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ یعنی در سنن ترمذی
مرویست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده فرمودن رسول خدا این حدیث را
مَنْ سَبَّحَ اللّٰهَ مِائَةً بِالْغُدْوَةِ وَمِائَةً بِالْعَشِيِّ كَانَ كَمَنْ حَجَّ مِائَةَ حَجَّةٍ وَ
مَنْ حَمِدَ اللّٰهَ مِائَةً بِالْغُدْوَةِ وَمِائَةً بِالْعَشِيِّ كَانَ كَمَنْ حَمَلَ عَلٰى مِائَةِ فَرَسٍ فِيْ
سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوْ قَالَ غَزَا مِائَةَ غَزْوَةٍ وَمَنْ هَلَّلَ اللّٰهَ مِائَةً بِالْغُدْوَةِ وَمِائَةً
بِالْعَشِيِّ كَانَ كَمَنْ اَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ اِسْمٰعِيْلَ وَمَنْ كَبَّرَ اللّٰهَ مِائَةً بِا
لْغُدْوَةِ وَمِائَةً بِالْعَشِيِّ لَمْ يَاْتِ اَحَدٌ فِيْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ بِاَكْثَرَ عَمَلًا اِلَّا
مَنْ قَالَ مِثْلَ ذٰلِكَ اَوْ زَادَ عَلٰى مَا قَالَ یعنی هر که بگوید سبحان الله صد بار
در بامداد و صد بار در شبانگاه باشد در ثواب مانند کسی که حج کرده است صد
حج و هر که بگوید الحمد لله صد بار در اول روز و صد بار وقت شام باشد در ثواب

مانند کسی

مانند کسی که سوار کرد این است صد کس را بر صد اسب در جهاد کفار یا فرمود آ
رسول خدا شک راوی است مانند کسی که جنگ کرده صد جنگ با کافران و هر که
بگوید لا اله الا الله صد بار در صباح و صد بار در مسا باشد در ثواب مانند کسی
که آزاد کرده است صد کس را از فرزندان حضرت اسمعیل علیه السلام و هر که
بگوید الله اکبر را صد بار در اول روز و صد بار در آخر روز نیاورده است هیچ
یکی در آن روز بسیار تر و زیاده تر عمل که آورده است آن کسی مگر کسی است که گفته است
الله اکبر را صد بار ~~در اول روز و صد بار در آخر روز~~ هم در صبح و هم در شام یا مانند آن
کسی برابر است با آن کس در ثواب یا کسی است که زیاده گفته است بر صد بار پس آن
کس اکثر است در عمل و ثواب از آن کس قوله و یصلی علی النبی الخ یعنی در معجم کبیر
طبرانی مرویست از ابو الدرداء رضی الله عنه حدیث مرفوع مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ حِيْنَ
يُصْبِحُ عَشْرًا وَحِيْنَ يُمْسِيْ عَشْرًا اَدْرَكَتْهُ شَفَاعَتِيْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاِنِ
ابْتُلِيَ بِهَمٍّ اَوْ دَيْنٍ فَلْيَقُلِ اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَ
الْحَزَنِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ
الْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَقَهْرِ الرِّجَالِ
ابتلا آزمودن هم اندوه دین وام حزن کقفل و کقوس اندوه
خلاف سرور از باب علم حزن بکسر عین و حزین لغتان منه جبن کقفل
و ضم دوم بد دلی و ترسندگی از باب علم جبان بالفتح بد دل بخل که بمعنی زفتی
کردن است از باب علم در قرارت است چهار لغت بضمتین و بفتحتین و
بضم و بفتح با دو سکون دوم با ضل بخیل لغت منه غلبه بفتحات چیره شدن
از باب ضرب قهر چیره شدن از باب فتح یعنی در سنن ابو داود

مرویست از ابو سعید خدری رضی الله عنه که فرموده است رسول خدا اگر شخصی
ممتحن گردد و آزموده شود بغم و اندوه یا دام تا ظاهر گردد که سره است یا ناسره پس
باید که بخواند دعای مذکور را باید دانست که دین اگرچه وضع است که ثابت است
در ذمه مدیون لیکن اینجا شامل است بدل الصرف را و مسلم فیه را و هر قرض را
که باشد و در حدیث است الدَّیْنُ شَیْنُ الدِّینِ والضیا لاهمّ الاهمّ الدَّیْنِ
وَلَا وَجَعَ الْعَیْنِ و مراد بهم غیر غم و اندوه وام است از غمهای دنیا و مولا حنفی (الّا وجع)
گفته که هم عام است که در امور دنیا باشد یا در امور آخرت انتهی لیکن در
امور آخرت محمود است تعوذ از آن ناروا است و فرق میان هم و حزن آنست
که هم برای مستقبل است که نظر بخیر متوقع است که کی بوقوع آید یا نظر بشر منتظر
که کی دفع خواهد شد و حزن برای ماضی است که جوا شد و قیل الهمّ الذی یذیب
الانسان والحزن ما یحصل بفقد ما یشق علی المرء فقده و عجز ترک خیر است
که واجب الفعل است یا مستحسن یا تأخیر و کسل کاهلی است از فعل خیری که محمود است
با وجود قدرت و داعیه و لهذا حق تعالی در ذم منافقان فرموده است وَاِذَا
قَامُوْا اِلَی الصَّلٰوةِ قَامُوْا کُسَالٰی پس اگر کسل و کاهلی از جهت بیماری یا ضعف
پیری باشد مذموم نیست و جبن خوف است از دشمن که مانع است محاربه را با او
یا حامل است بر موافقت با او خواه آن دشمن کافر صوری باشد یا کافر معنوی
که نفس و شیطانست و بخل امساک مال است یا علم و غیره از مستحق و غلبه دین
عبارتست از گرانی دین خواه حق خدا باشد خواه بندگان و در روایتی است
ضَلَعَ الدَّیْنِ ضلع بفتحتین گرانیست که صاحب خود را از استقامت می اندازد
و خم میکند مرویست در مسند امام احمد و سنن ترمذی از انس رضی الله عنه اَنَّ النَّبِیَّ

صالح

صلی الله علیه و سلم قَالَ مَنْ قَالَ یَوْمَ الْجُمُعَةِ اَللّٰهُمَّ اَغْنِنِیْ بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ
وَبِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ سَبْعِیْنَ مَرَّةً لَمْ تَمُرَّ بِهٖ جُمُعَتَانِ حَتّٰی تُغْنِیَهُ اللّٰهُ
تَعَالٰی و قهر رجال عبارتست از غلبه بندگان مانند ستم پادشاه و حکام و مستبدان
و غیره و قیل مراد بقهر هیجان نفس است از شدت شهوت جماع و اضافتست
بسوی مفعول   اِلٰی هُنَا یُقَالُ فِی الصَّبَاحِ وَالْمَسَاءِ جَمِیْعًا وَلٰکِنْ یُقَالُ
فِی الْمَسَاءِ مَکَانَ اَصْبَحَ اَمْسٰی وَمَکَانَ هٰذَا الْیَوْمِ هٰذِهِ اللَّیْلَةَ
وَمَکَانَ الَّذِیْ کَتَبْنَا التَّائِبَتَ وَمَکَانَ النُّشُوْرِ الْمَصِیْرُ کَمَا کَتَبْنَاهُ
بِالْحُمْرَةِ فَوْقَ کُلِّ کَلِمَةٍ وَیُزَادُ فِی الْمَسَاءِ فَقَطْ اَمْسَیْنَا وَاَمْسٰی
الْمُلْكُ لِلّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَعُوْذُ بِالَّذِیْ یُمْسِكُ السَّمَاءَ اَنْ تَقَعَ (الله)
عَلَی الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ وَ
یُزَادُ فِی الصَّبَاحِ فَقَطْ وَاَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلّٰهِ وَالْکِبْرِیَاءُ
وَالْعَظَمَةُ وَالْخَلْقُ وَالْاَمْرُ وَاللَّیْلُ وَالنَّهَارُ وَمَا یَضْحٰی فِیْهِمَا
لِلّٰهِ وَحْدَهٗ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ هٰذَا النَّهَارِ صَلَاحًا وَاَوْسَطَهٗ فَلَاحًا
وَآخِرَهٗ نَجَاحًا اَسْاَلُكَ خَیْرَ الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ
خلق اندازه کردن و آفریدن از باب نصر ذرا آفریدن از باب فتح
و منه الذریة بضم و تشدید یا همزه بمعنی نسل ثقلین کذا فی الصحاح برا آفریدن
از باب فتح و هو الباری بریه بتشدید یا آفریدگان و در اصل بریئه بوده و قیل
بریه از بری است که مهموز نیست بمعنی تراب است یقال براه الله ای خلقه من
البری صلاح بفتح نیکی ضد فساد و صلوح بالضم مصدر منه از باب نصر و کرم نیز فلاح
رستگاری و یافتن مراد و بقا و همیشه بودن حی علی الفلاح ای اقبل علی النجاة و قیل

فی الدنیا فلاح ای بقا و نجاح پیروزی و برآمد حاجت   قوله ای هنا الخ یعنی از
اول عنوان تا اینجا خوانده شود هم در صباح و هم در مسا الخ در بعض ادعیه سابقه
خواندن در صباح است فقط و خواندن در مسا فقط نیز مذکور است لیکن گفته شود
در شبانگاه بجای اصبح لفظ امسی را و بجای هذا الیوم لفظ هذه اللیلة را لفظ
اللیلة مرفوع است که نایب فاعل است و در بعض نسخ مجرور است بنا بر حکایت و بجای
تذکیر ضمیر تانیث ضمیر را و بجای الیه النشور لفظ المصیر را چنانکه نوشته ایم پس جزو را که
مذکوره الفاظ متروکه را با لالی هر کلمه قوله و نیز ادا الخ یعنی در معجم کبیر طبرانی مروی است
ابن مسعود رضی الله عنه این که زیاده کرده شود در شبانگاه فقط در ادعیه شبانگاه
بعد از خواندن امسینا و امسی الملک لله و الحمد لله این را که اعوذ بالله الذی
یمسک الخ یعنی پناه میجویم بخدای که نگاه میدارد آسمان را از افتادن یا برای
کراهت افتادن یا برای اینکه نیفتد بر زمین مگر در حالیکه مقرون باشد افتادن
آسمان با رادت و حکم خدا پس الا باذنه استثنای است مفرغ از اعم احوال از
شر و بدی هر چیز که موجود کرده است آنرا بر وفق تقدیر شامل است جمیع موجودات را
و آفریده است ذریت را که نسل جن و انس است و پراگنده کرده است آنرا پس ذرء
تخصیص است بعد از تعمیم و آفریده است ذوات ارواح را ای جمیع حیوانات را
و تخصیص این زیادتی بوقت مسا برای آنست که درین وقت تردد و انتشار دیوان
و دزدان و حشرات الارض بسیار است قوله و نیز ادا در الصباح فقط الخ یعنی
در مصنف ابن ابی شیبه مروی است از عبد الرحمن ابن ابی اوفی رضی الله عنه
این که زیاده کرده شود در ادعیه صباح فقط صباح بعد از خواندن اصبحنا و اصبح
الملک لله این قول را و الکبریاء و رداء العظمة الخ آخره یعنی بزرگی ذاتی و عظمت

صفاتی خاصه خداست در حدیث قدسی است الکبریاء ردائی و العظمة
ازاری فمن نازعنی فیهما قصمته ای اهلکته و همچنین خلق ای موجود و تدبیر الخ ای
مخلوق آنکه موجود بکلمه کن است در شب و روز و ما یضحی فیهما ای و ظهر که
ظاهر شود در وقت ضحوت در مجموع شب و روز فی الجمله برای آنکه این وقت
ضحوت در شب نیست مانند یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان ای از مجموع بحرین زیرا که
لؤلؤ خارج نمیشود مگر از دریای شور خاصه خداست که واحد است و منفرد در ذات
لا شریک له است در صفات پس قوله لله خبر کبریاء و معطوفات اوست قوله
اللهم اجعل یعنی بار خدایا بگردان خیر اول این روز را صلاح که بتوفیق تو در آن خیر
نیت اعمال صالح کنم و اوسط این روز را فلاح که آن اعمال موافق نیت بجا آرم
و آخر این روز را نجاح که بحفظ تو آن اعمال از شبهه ریا خالی بوده خالص برای
تو کرده ام تا بمطلب خود که حصول رضای تست برسم یا صلاح که صرف آن در
طاعات کنم و فلاح و ظفر بر حصول حاجات و نجاح و نجات از آفات یا
صلاح برای دین من که در زمره صالحان باشم و فلاح و فوز مطالب دنیوی که مایه
سعادت اخروی شود و نجاح که موجب نجات من از آفات باشد در آخرت
و فوز بجنت و در روایتی است اوسطه نجاحا و آخره فلاحا یعنی در سلک جماعه که
در شان ایشان فرموده اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون منسلک
شوم لبیک اللهم لبیک لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و منک
و الیک اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر
فمشیتک بین یدی الله ذلک کله ما شئت کان و ما لم تشأ لا یکون
و لا حول و لا قوة الا بک انک علی کل شیء قدیر اللهم ما صلیت من

مِنْ صَلوٰةٍ فَعَلٰی مَنْ صَلَّیْتَ وَمَا لَعَنْتَ مِنْ لَعْنٍ فَعَلٰی مَنْ لَعَنْتَ اَنْتَ
وَلِیِّیْ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ تَوَفَّنِیْ مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِیْ بِالصَّالِحِیْنَ
کلمهٔ لبیک وارد است بلفظ تثنیه مضاف که مراد بآن تکریر و تکثیر اجابت است
ای مرة بعد اخری و ماخوذ است از لبّ بالمکان اذا اقام و کذا مراد بسعدیک تکریر
و تکثیر مساعدت است و در بعضی شروح است که از لبیک ماخوذ است تلبیه که
مصدر است بمعنی لبیک گفتن در حج و بمعنی جواب دادن خواننده و لفظ لبیک نزد
بعضی مثنی نیست بلکه مانند علیک و الیک است حلف بکسر لام و بسکون لام
با فتح حا و کسر شین در قاموس است حلف یحلف حلفا و بکسر حلف ککتف و حلوفا
انتهی و حلف بمعنی سوگند نذر بمعنی واجب گردانیدن بر نفس خود چیزی را از سبیل
تبرع از عبادت و صدقه مثلا و حق تعالی مدح ابرار فرموده بقول خود یوفون بالنذر
لعنت رصلوة بمعنی دعاست از بنده و بمعنی رحمت از خدا لعن راندن و دور کردن
از نیکی و رحمت و لعنت ایست توفاه الله ای قبض روحه قوله لبیک الخ
یعنی در کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی و در نسخهٔ صحیحه بدل رمز ابن سنی رمز
صحیح مستدرک حاکم و مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی مروی است از زید بن ثابت
این دعا الی آخره که پیغمبر خدا او را تعلیم فرمود و لبیک در اصل الب لک البابین بوده
ای مقیم بر طاعت برای تو اقامةً بعد اقامة و مجیبم دعوت ترا اجابةً بعد اجابة
و سعدیک در اصل اسعدک اسعادین بوده ای مساعدت و متابعت میکنم ترا
مساعدة و متابعة مرة بعد اخری پس از البابین و اسعادین حذف زوائد کردند
لبین و سعدین گشت و لام الب لک را حذف کرده هر یک را مضاف گردانیدند
بسوی کاف پس نون از هر یک باضافت افتاد لبیک و سعدیک و هر یک مفعول
مطلق است

مطلق است که ناصبش واجب الحذف است کما تقرر فی محله قوله والخیر فی یدیک
ای همه چیز که خیر است اگرچه بعضی از آن در ضمن شر باشد در تصرف تست و تحت
قدرت کاملهٔ تست و یقال اقتصار بر ذکر خیر از باب اکتفاست یا از قبیل حسن
ادبست در مقام ثنا اکثر علما برین اند که لفظ ید در قرآن و حدیث مفرد و تثنیه
و جمع مجاز است از قدرت و علاقه آنکه اکثر ظهور قدرت به ید است و همین درست است
و تثنیه ید برای افادهٔ کمال قدرت است زیرا که در اعمال هر دو تاثیر زیاده است
از اعمال یک ید پس در لفظ یدین مجاز است هم باعتبار ماده و هم باعتبار صورت
یا در تثنیه ید ایماست بصفت جلال و صفت جمال از قبض و بسط در حال و مال
درست است که لفظ ید بمعنی قدرت حقیقت نه غیر باشد و بعضی از سلف فرموده اند
که لفظ ید از جمله متشابهات است که اعتقاد باین واجب است با اثبات تنزیه
در ارتکاب تاویل قوله منک و الیک یعنی از تست وصول خیر بسوی ما و بسوی تست
رجوع حال و مال ما یا از تست توفیق بر طاعات و بسوی تست التجا از سیئات یا از تست
ابتدای موجودات و بسوی تست انتهای آن منک المبدا و الیک المآب قوله
اللهم ما قلت الخ یا رب خدایا هر چه گفته ام از قولی که طلاق باشد یا عتاق یا بیع
و غیره سوای حلف و نذر بقرینه مقابله یا هر سوگندی که خورده ام یا هر نذر که
کرده ام پس مشیت و ارادت تو سابق است بر همه این افعال و بلفظ قول تعبیر
از هر فعل که باشد رواست و تخصیص حلف و نذر ازان قول برای آنست که در بعضی
احادیث هر یک منهی است نهی از نذر چنانکه فرموده است لَا تَنْذُرُوْا فَاِنَّکُمْ
تُدْرِکُوْنَ بِالنَّذْرِ شَیْئًا لَمْ یُقَدِّرْهُ اللّٰهُ لَکُمْ وَتَصْرِفُوْنَ بِهٖ عَنْکُمْ مَا جَرٰی بِهِ الْقَضَاءُ
فَاِذَا نَذَرْتُمْ وَلَمْ تَعْتَقِدُوْا هٰذَا فَاخْرُجُوْا عَنْهُ بِالْوَفَاءِ فَاِنَّ الَّذِیْ نَذَرْتُمُوْهُ

لازم کم انتهی از فحوای حدیث ظاهر میشود که نهی از نذر نه برای زجر است از آن بلکه
برای تاکید امر نذر است تحذیر است از تهاون وتساهل در ان بعد از ایجاب ویحتمل
که معنی چنین باشد هر فعلی یا حلفی یا نذری که کرده ام پس مشیت که استثنا است از ...
حاصل است در ان هر یک متصل بهر یک ومبطل اثر هر یک است پس گویا که آن هر یک
از من صادر نشده است کما تقرر فی الفقه قال المص هذا حدیث جلیل فی جمیع امور
مهمة وقد افرد بعض اصحابنا بهذه الالفاظ وتکلم علیه کلاما حسنا وقال انه
استثناء لما یبدو فاتیه مما یقع منه فی ذلک الیوم من حلف او نذر او
غیره الا الطلاق انتهی وقد یقال انه اذا صح الاستثناء فی حلف او نذر
فبای دلیل یخرج الحلف بالطلاق انتهی کلام المص ومولانا علی قاری گفته قلت
لعله اراد بقوله الا الطلاق التعلیق به فانه لا یرفعه مثل هذا الاستثناء فمتی
وجد الشرط بعد الحلف به یقع الطلاق اتفاقا وکذا العتاق ونحوه وکذا النذر
وسایر الایجابات والجنایات علی ما ... ولعل الاستثناء الوارد فیما یقع له
الحنث من غیر اختیار فیرتفع عنه الاثم دون الحکم المتعلق به لان شرط اعتبار
الاستثناء الشرعی ان یکون متصلا بالکلام کما هو مقرر فی اصول الفقه وفروعه
فلو قال انت طالق ان شاء الله بطل ولا یقع شیء لانه علقه بمشیة الله تعالی وهو
مما لا یوقف علیه واما ان قال انت طالق ان شئت فشرط وقوع الطلاق مشیئتها
منجزة موجودة فی الحال نحو ان قالت شئت فی جواب انت طالق ان شئت
او معلقة بما قد علم وجوده نحو ان قالت شئت ان کان السماء فوق الارض لان
التعلیق بشرط واقع منجز لا بما لا یعلم بعد کما لو قالت شئت ان شاء فلان شئت
لانه علق طلاقها بمشیتها الموجودة المتحققة وهی علقت وجود مشیتها بوجود مشیة

ولاعلم

ولاعلم لها بذلک فمشیتها لم توجد فلم یتحقق الشرط هذا وورد فی حدیث رواه ابو داود
والترمذی وابن ماجه عن ابی هریرة ثلث جدهن جد وهزلهن جد النکاح
والطلاق والرجعة وفی روایة العتاق انتهی کلام مولانا قوله ما شئت الخ
ای هر چه خواسته ومشیت تو بآن تعلق گرفته است از انچه ذکر کرده شد یا غیر
آن شده است وهر چه نخواسته نشده است هر گز پس کلمه ما موصوله است ... خبر
است آن کلمه در ما لم تشا نیز ... قوله اللهم ما صلیت الخ ای خدا هر دعای
که کرده ام برای مستحق یا غیر مستحق پس بگردان آن دعا را برای کسی که او را مستحق
گردانیده وهر لعنی که کرده ام وگفته ام ای دعای بد که دور دارد فلان را از
رحمت پس آن لعن وارد باد در کسی که دور کرده او را از رحمت مطلق
مانند کافران توئی مالک وناصر من وپادشاه ومتصرف من در جمیع امور من
در دار دنیا وآخرت قبض کن جان مرا در حالیکه متصف باشم باسلام وایمان ولاحق
گردان مرا بجماعه صالحان که انبیا واولیا ودوستان تو اند وصالح کامل نبی
مکرم است آورده اند که آخر کلام صدیق اکبر همین بود رب توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین   اللهم انی اسالک الرضاء بعد
القضاء وبرد العیش بعد الموت ولذة النظر الی وجهک
وشوقا الی لقائک فی غیر ضراء مضرة ولا فتنة
مضلة واعوذ بک ان اظلم او اظلم او اعتدی او یعتدی علی
او اکسب خطیئة او ذنبا لا تغفره اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة ذو الجلال والاکرام
فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک

وکفی بك شهیدا انی اشهد ان لا اله الا انت وحدك
لا شریك لك لك الملك ولك الحمد وانت علی کل
شیء قدیر واشهد ان محمدا عبدك ورسولك و
اشهد ان وعدك حق ولقاءك حق والساعة آتیة
لا ریب فیها وانك تبعث من فی القبور وانك ان
تکلنی الی ضعف وعورة وذنب وخطیئة وانی
لا اثق الا برحمتك فاغفر لی ذنوبی کلها انه لا یغفر
الذنوب الا انت وتب علی انك انت التواب
الرحیم   رضا بکسر و قصر و بالف لفظا و کتابة مصدر محض است
از باب علم بمعنی خشنود شدن و متعدیست بکلمه عن یقال رضیت عنه و در
اصل رضو بوده و بمعنی پسندیدن یقال رضیت الشیء وارتضیته فهو مرضی و
مرضو علی الاصل والاسم الرضاء بالمد و هیهنا اسم برد بسر با نقیض حر و سرد
کردن از باب نصر فهو مبرود برودت خنکی و سردی نقیض حرارت از باب
کرم شوق آرزومندی کردانیدن از باب نصر پس شائق معشوق است و مشوق
عاشق و معنی لقا ادراکست ببصر یا ببصیرت خبر آتی یا سامر هر یک بمعنی
سخن است نقیض ستر ای بمعنی ترمی هر یک مونث است لا مذکر له قرار
گزند رسانیدن و یعدی بعلی اعتدی علیه ای ظلم عهد وصیت کردن و یعدی
بالی ساعت قیامت و تعبیر از قیامت بلفظ ساعت که بمعنی جزویست از
اجزای زمان برای وقوع قیامت است بغتة یا برای آنکه روز قیامت
با وجود درازی آن مقدار پنجاه هزار سال ساعتیست از ایام آخرت

با برای آنکه

با برای آنکه آن روز برابر یک ساعت است بر اهل طاعت و روایت که با وجود درازی
مذکور از قبیل تسمیة الشیء باسم ضده باشد مانند تسمیه زنگی باسم کافور بعث
برانگیختن و بیدار کردن از باب فتح ضعف ضعف کفلس و کقفل و در نسخه الیت الی
ضیعة ای ضیاع و خسار و بطلان ثقة اعتماد کردن و استوار داشتن از
باب حسب   یعنی در صحیح مستدرک حاکم و مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی
مرویست از زید بن ثابت رضی الله عنه که او گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم
دعاه و علمه و امره ان یتعاهده معنی دعای مذکور اینست سوال میکنم از تو
رضا و خشنودی خود را بعد از وقوع قضا زیرا که رضا لازم است و مطلوب است
از خدای تعالی توفیق و ثبات برآن لیکن فردا کمل رضا همین رضاست که
بعد از وقوع قضاست لهذا در سوال همین رضا اقتصار نموده شد چنانچه در حدیث است
الصبر عند الصدمة الاولی یعنی پیش از وقوع قضا عزم است بر رضا نه
رضاست و مراد ازین رضا رضا بمعاصی است مثلا که بقضای الهی از بنده کاری
صادر شده باشد نیست زیرا که مراد رضا بقضاست نه بمقتضی آری رضا به
مقتضی که معاصی است مثلا ازین حیثیت که مقتضی اوست تعالی و تقدس رضا
بقضاست نه از حیثیت کسب معاصی یعنی منهی رضا بمعاصی است نفس این
معاصی نه رضا به قضای معاصی یا باین معاصی ازین حیثیت که مقتضی اوست
بلکه واجب است رضا بقضا و رضا بمعاصی از حیثیت مذکوره که این رضا بمعاصی
از حیثیت مذکوره در حقیقت رضا بقضاست پس مندفع شد اشکال مشهور
که رضا بقضای فرض است در ایمان و رضا بکفر با آنکه کفر بقضاست کفر است و
عصیان قوله برد العیش الخ سوال میکنم خوشی زندگانی را بعد از مردن و تقید

بعد از مردن برای آنست که زندگانی پس از مردن فانی است اعتباری ندارد و لهذا آنحضرت
مرة در حالت کمال تنگی و محنت روز خندق و مرة در حالت کثرة فرحت و نعمت
روز عرفه در حجة الوداع فرمود اللهم لا عیش الا عیش الآخرة که محنت و نعمت
دنیوی را اعتباری نیست و اِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ وَ مَا الحَیوةُ الدُّنیا
اِلَّا مَتاعُ الغُرُورِ و فرموده آنحضرت است که الدنیا سجن المومن و لقد در حق
قال ~ اَضغاثُ اَحلامٍ اَو کَظِلٍّ زایِلٍ اِنَّ اللَّبیبَ بِمِثلِها لا یُخدَعُ
و فرق در عیش و حیات آنست که عیش حیاتی است مختص بحیوان و حیات عام است
بدلیل هو الحی و سوال میکنم لذت نظر کردن بسوی ذات تو که در نظر کردن
بسوی تو پشیمانی و شر منبع معاصی دنیوی نباشم ملک منشرح و منبهج لعله
ازان نظر لذت یابم و یحتمل که نظر الی الله بر دو قسم است نظر قهر و جلال چنانکه
در عرصات قیامت است و نظر لطف و جمال چنانکه در درجات جنت است
و مطلوب سایل همین نظر دویم است که تمام لذت است و سوال میکنم از تو آرزومند
گردانیدن خود را بسوی رسیدن بقرب تو و دیدار تو خواه بموت اختیاری و
خواه بموت اضطراری در وقتی که نباشد در انوقت سختی که آزار رساننده
مرا یا اتباع مرا و نباشد در آن وقت آزمودنی محنتی و بلیتی که سبب اضلال
من یا اضلال غیر من باشد پس لفظ فی غیر ظرف لقاست و نفی متعلق است
بقید و مقید یعنی در انوقت شدت و امتحان هرگز نباشد و اگر گوییم که مطلوب
سایل شوق است که در ان توهم خلل و زوال نباشد بعید نیست و قیل نفی متوجه
بقید ای مضر و مانع از سیر سلوک من نگردد اگرچه شدة و محنت باشد و پناه میجویم
ازین که ظالم شوم بر موجودی خواه خود باشم و خواه دیگری یا مظلوم گردم از دیگری

اظلم

اظلم مقدم معلوم و دویم مجهول و معلوم کرد استعاذه از اول اهم است لهذا مقدم است
زیرا که آنحضرت فرموده است کُن عبدَ اللهِ المظلومَ و لا تکن عبدَ اللهِ الظالمَ
یا ازین که تجاوز کنم از حد نسبت بخود یا دیگری تجاوز کند از حد بر من پس اعتدا اخص
است از ظلم زیرا که اطلاق ظلم بر تجاوز قلیل و کثیر است و تعدی مضارع مجهول است
و کلام او در همه برای تنویع است که هر یکی از امور مذکوره مستحق استعاذه است که
واقع نشود هیچ یک لا مجتمعاً و لا منفرداً مانند و لا تطع منهم آثما او کفورا ای لا تطع
احداً منهما یا ازین که کسب کنم خطیئة را ای گناه صغیر یا گناه بقصد یا ذنب را
ای کبیره یا گناه بی قصد را که مغفرت نکنی هر یکی ازان خطیئة و ذنب را و اظهر
آنست که مراد از خطیئه گناه مطلق باشد و از ذنب بسبب تقیید بعدم مغفرت
شرک ان الله لا یغفر ان یشرک به و درست که ذنبی نباشد غیر شرک که مشیت
الهی تعلق بعدم غفران آن ذنب گرفته باشد قوله اللهم فاطر السموات و الارض
الخ ای خدا مخترع سموات و ارض و عالم سر و علانیه خداوند عظمت و کرامت
نصب فاطر و غیره برای وصفیت منادی است یا هر یک منادی است بحذف حرف
ندا کما هو رسم تحقیق من عهد و پیمان میکنم بسوی تو در حیات دنیوی و شاهد میگیرم ترا
و کفی و بسندی تو دران حال که گواهی بس باء زاید است در فاعل مانند کفی
بالله شهیدا او در اصل کفیت بوده و ادخال کلمه با برای تضمین کفی معنی کفل است
و لعله وجه حسن قوله انی بفتح همزه است ای بانی اشهد بفتح همزه از شهادت است
یعنی بانی که میدانم و گواهی میدهم بر الوهیت و وحدانیت تو که لا شریک در
صفات و بر اختصاص جنس ملک و حمد بتو و بر قدرت تو که بر تمام ممکنات
است و بانی که میدانم و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و سلم بنده خاص تست و

و فرستاده است بسوی کافه خلق و میدانم و گواهی میدهم که وعدهٔ تو حقست و همچنین وعید
تو حقست و ثابت که خلف دران ممکن نیست پس اقتصار بر ذکر وعد از قبیل
اکتفاست نه آنکه خلف در وعید رواست چنانکه قول بعضی است و محتمل که مراد از
وعد عام باشد زیرا که اطلاق وعد بر وعید نیز آمده است قال الله تعالی و یستعجلونک
بالعذاب و لن یخلف الله وعده و لقای تو و دیدار تو و بهشت و دوزخ حقست
و ثابت و قیامت آینده است که هیچ شکی نیست در آمدن آن نزد ارباب
ایمان و اصحاب ایقان بانک نمیبید در آمدن آن پس نفی بمعنی نهی است و میدانم
و گواهی میدهم که زنده کنی جمیع مردگان را که در آخر منزل دنیا و اول منازل آخرت
اند میدانم و گواهی میدهم که بتحقیق تو اگر بسپاری مرا بسوی نفس یعنی اگر منقطع کنی
از من نظر لطف و عنایت خود را بسپاری مرا بسوی سستی و زبونی و عیبی که از آن
شرم می آید و گناهی که با قصد است و یا بی قصد است که اینهمه اوصاف در جبلت
نفس است قوله و انی لا اثق بفتح همزه و آن آنست ای گواهی میدهم باین که
تحقیق من اعتماد ندارم و در بعضی نسخ بکسر است ای حال آنکه من اعتماد ندارم
در جمیع احوال خود بر هیچ چیزی مگر بر انعام و احسان تو پس بیامرز جمیع گناهان
مرا قوله انه لا یغفر بکسر همزه است استیناف است و علت و در بعضی نسخ بفتح
همزه ای لانه برای آنکه بتحقیق غیر از تو آمرزنده آن گناهان نیست و رجوع کن
بر من بفضل و عنایت و قبول کن توبه و رجوع مرا از معصیت انک انت التواب
بکسر و فتح همزه آن یعنی برای آنکه غیر از تو تواب ای قبول کننده توبه تائب
نیست و غیر از تو رحیم ای احسان کننده بر آنکه رجوع کننده است از غفلت
نیست فاذا طلعت الشمس قال الحمد لله الذی اقالنا یو

هذا

هذا و لم یهلکنا بذنوبنا   الحمد لله الذی وهبنا هذا
الیوم و اقالنا فیه عثراتنا و لم یعذبنا بالنار
ثم یصلی رکعتین   عن الله تعالی ابن آدم ارکع لی اربع
رکعات اول النهار اکفک آخره   اقاله بر انداختن بیع و در
گذاشتن گناه عثرة کطلحة اعثار بالکسر شکوخیدن ای لغزیدن و بسر اندر آمدن
از باب نصر و نعی است از باب ضرب عثرات بفتحتین جمع عثرة در صحیح مسلم
مروی است موقوف از قول عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که در وقت طلوع
آفتاب این دعا میخواند که جنس حمد و ثنا خاصه خداست که باز داد ما را روز
ما که این روز است یا درگذاشت و عفو کرد زلات و سیئات ما را در روز ما که این
روز است یا درگذاشت و عفو بود و هلاک کرده نیست نکردانید ما را بسبب آن
قوله الحمد لله الذی وهبنا یعنی در معجم کبیر طبرانی و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی
مروی است موقوف از قول عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که در وقت بر آمدن
آفتاب این دعا میخواند که جمیع ستایشها ثابت است مر خدا را که بخشنده است
ما را از روی تفضل این روز و عفو کرده است از ما درین روز زلات ما را و معذب
نگردانیده است ما را به سبب آن زلات در دنیا پس امیدواریم که معذب نگرداند
ما را در آخرت نیز قوله ثم یصلی رکعتین یعنی در سنن ترمذی مروی است از انس رضی
الله عنه و حدیث انس در فضیلت ذکر گذشته است و در معجم کبیر طبرانی مروی است
از ابو امامه رضی الله عنه که لفظ حدیث او اینست من صلی صلوة الغداة فی
جماعة ثم جلس یذکر الله حتی تطلع الشمس [illegible] رکعتین
انقلب باجر حجة و عمرة ترجمه این حدیث نیز در فصل ذکر نوشته شده است

وله عن الله تعالی الخ یعنی در سنن ترمذی مرویست از حدیث نعیم بن همار
غطفانی رضی الله عنه و در نسخه البته محمد در سنن نسائی مرویست از ابو ذر
رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که منقول است از خدای تعالی که فرموده است
ابن آدم ای یا ابن آدم ای پسر آدم بگذار و ادا کن برای رضای من نیه اخلاص
چهار رکعت نماز در اول روز تا کفایت کنم مهمات ترا و دفع کنم مکروهات را
از تو تا آخر آن روز ای فارغ گردانم دل ترا در آخر آن روز بسبب قضای
جمیع حوایج تو برای آنکه قیام نمودی در خدمت ما در اول روز فمن کان لله کان
الله له درین حدیث ایمای است بسوی آنکه هر که صرف کند جزء از خود در
طاعت خدا اقتضا کند خدای تعالی حوایج او را در هر روی مصنف رحمه الله گفته است
که بعضی علما رفته اند بسوی این که این چهار رکعت همین سنت و فرض فجر است و ظاهر
آنست که این چهار غیر آن سنت و فرض است زیرا که این چهار بعد از ارتفاع آفتاب
است انتهی و صاحب تخریج مصابیح گفته است که بعضی علما این چهار رکعت را
بر صلوة ضحی حمل کرده است لهذا ابو داود و ترمذی این حدیث را در باب الضحی
آورده اند انتهی مخفی نماند که نهار شرعی ما بین صبح و مغرب است پس حمل نهار بر معنی
شرعی بهتر است که سبب عدول ظاهر نیست پس محتمل که سنت و فرض فجر مراد
باشد و محتمل که صلوة اشراق که اول صلوة ضحی است مراد باشد و جمع بین
الاحتمالین احمل است مَا یُقَالُ فِی النَّهَارِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِیْکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ مِائَةَ
مَرَّةٍ یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن ترمذی و نسائی و ابن
ماجه و مصنف ابن ابو شیبه مرویست از ابو هریره رضی الله عنه حدیثی مرفوع

من قالها

من قالها فی یوم مائة مرة کانت له عدل عشر رقاب وکتبت له مائة حسنة و محیت
عنه مائة سیئة وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک حتی یمسی ولم یأت
احد بافضل مما جاء الا احد عمل اکثر من ذلک انتهی اگر مولف رحمه الله
بدل لفظ نهار لفظ یوم می فرمود بر وفق لفظ این حدیث و غیر آن بهتر می بود
مِائَتَیْ مَرَّةٍ یعنی در مسند امام احمد مرویست از عبد الله بن عمر رضی الله
عنه که رسول خدا فرموده است هر که بخواند لا اله الا الله وحده تا قدیر در روزی
دو صد بار لم یسبقه احد کان قبله ولا یدرکه احد بعده الا بافضل من عمله
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ مِائَةَ مَرَّةٍ یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی
و نسائی و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابو هریره رضی الله عنه که رسول
خدا فرموده است من قال حین یصبح وحین یمسی سبحان الله وبحمده مائة مرة
الحدیث ترجمه این حدیث با دفع اشکال مشهور پیش ازین نوشته ام ای اسبحه
من النقایص حال کونی ذا کون تسبیحه سبحانه مقارنا بحمده او بنعمته الموجبة لحمده
وقیل وبحمده ابتدی فی التسبیح کما مر جمهور ارباب لغت و اصحاب تفسیر و حدیث
برین اند که لفظ سبحان برای تنزیه است و گاهی اطلاقش بر نماز فرض است مانند
فسبحان الله حین تمسون و بر نماز نفل بسیار است از قبیل اطلاق جزء است ای
تسبیح بر کل ای نماز یا نماز یکه در وی است مشتمل است بر معنی تنزیه و اطلاق آن بر
اذکار دیگر که تحمید است و توحید و غیره کما قیل ظاهر نیست مَنِ اسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ
فِی الْیَوْمِ عَشْرَ مَرَّاتٍ مِنَ الشَّیْطَانِ وَکَّلَ اللّٰهُ بِهِ مَلَکًا یَرُدُّ عَنْهُ
الشَّیَاطِیْنَ مَنِ اسْتَغْفَرَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ کُلَّ یَوْمٍ سَبْعًا
وَعِشْرِیْنَ مَرَّةً اَوْ خَمْسًا وَعِشْرِیْنَ مَرَّةً اَحَدَ الْعَدَدَیْنِ کَانَ

مِنَ الَّذِینَ یُسْتَجَابُ لَهُمْ وَیُرْزَقُ بِهِمْ اَهْلُ الْاَرْضِ یعنی در مسند
ابو یعلی موصلی مرویست از انس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است هر که طلب
پناه کند بخدا تعالی در روزی ده بار از شیطان ای ابلیس که رئیس شیاطین است
وشر او زیاده ترست و بگوید اعوذ یا استعیذ بالله من الشیطان قال المصنف
رحمه الله استعاذ ای قال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم انتهی مخفی نماند که دلالتی
نیست در حدیث بر گفتن تمام تعوذ بلکه رواست اقتصار بر اعوذ بالله من
الشیطان موکل و مقرر می گرداند خدای تعالی فرشته را که دافع گردد از آن
عاید یا مستعیذ وساوس جمیع شیاطین را زیرا که شیاطین دیگر تابعان رئیس
خود اند پس چون او مدفوع گشت تابعان نیز مدفوع گشتند و محتمل که از شیطان
جنس شیطان مراد باشد لهذا آن فرشته موکل دافع تمامه شیاطین است
باید دانست که مولف رحمه الله در کتاب نشر کلامی طویل آورده است که مشتمل
باستعاذه کسی است که اعوذ بگوید یا استعیذ گفتن از روی روایت و درایت
درست نیست زیرا که گوینده استعیذ عائذ نیست بلکه طالب عیاذ است و نیز
گفته است قول جوهری عذت بفلان واستعذت به ای لجأت الیه مردود است
انتهی مخفی نماند که جوهری در قول مذکور منفرد نیست زیرا که اکثری از اهل لغت این
قول را آورده اند آری تعوذ نزد قرأت مختلف فیه است اصح نزد جمهور اعوذ
بالله الخ است و مختار بعض علمای حنفیه لفظ استعیذ است قول من استغفر یعنی
در معجم کبیر طبرانی مرویست از حدیث مرفوع ابو الدرداء که لفظ او اینست من استغفر
للمؤمنین والمؤمنات کتب الله له بکل مؤمن ومؤمنة حسنة پس قول او احد العددین
که کلام را دو بست روات برای بیان مراد است از کلمه او یعنی کلمه او برای شک است

که رسول

که رسول عدد اول فرموده است یا عدد دوم نه برای تخییر است میان هر دو عدد یعنی
هر که طلب مغفرت کند برای مردمان و زنان که اهل ایمان اند هر روزی بیست و هفت
بار یا بیست و پنج بار باشد آن مستغفر از جماعه که مستجاب است دعای ایشان و
مرزوق است ببرکت این جماعت اهل زمین از مردم و حیوانات تا از جماعه اصفیا
و اولیا اَیَعْجِزُ اَحَدُکُمْ اَنْ یَکْسِبَ کُلَّ یَوْمٍ اَلْفَ حَسَنَةٍ یُسَبِّحُ مِائَةَ
تَسْبِیحَةٍ فَیُکْتَبُ لَهُ اَلْفُ حَسَنَةٍ اَوْ یُحَطُّ عَنْهُ اَلْفُ
خَطِیئَةٍ یعجز بکسر و فتح جیم است یعنی در صحیح مسلم مرویست از حدیث
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است آیا عاجز می آید یکی از
شما از اینکه کسب کند هر روزی هزار نیکی را پس بیان فرمود طریقه آن کسب
و در روایت مشکوة است این زیادت فَسَأَلَ سَائِلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ کَیْفَ
یَکْسِبُ اَحَدُنَا کُلَّ یَوْمٍ اَلْفَ حَسَنَةٍ قَالَ یُسَبِّحُ ای بگوید سبحان الله صد بار
پس نوشته شود برای او هزار نیکی بمقتضای اقل مضاعفت که موعود است
در کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا و اگر نه خدای تعالی بسبب نیة شریفه
و امکنه لطیفه و احوال منیفه اضعاف مضاعفت میدهد هر کرا میخواهد والله ذو الفضل
العظیم و نیز در آیة وَاِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْرًا عَظِيمًا
یا کم کرده شود و افکنده شود از وی هزار گناه را که این کم کردن نیز در حکم هزار نیکی
است پس کلمه او در روایت مسلم برای تنویع است یا برای اختلاف حالت است
یعنی کتابت مذکور برای منیب است و این حط برای مخلطی است و محتمل که این کلمه
بمعنی واو باشد که موضوع است برای جمع چنانکه دال است برین قول او و یحط بواو
که در سنن ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان نیز مرویست از سعد بن ابی وقاص رضی الله

عنه وامام نووی گفته که در بعضی نسخ مسلم است وحط بواو وقوله عنه الف
خطیئة یعنی تمام حدیث مروی است هم در صحیح مسلم لیکن بالجمله او وهم در سنن ترمذی
ونسائی وصحیح ابن حبان لیکن بالجمله واو وی وضع کرده شود از ونهار گناه را بقوله
ان الحسنات یذهبن السیئات پس مدین حدیث اشعار است باآنکه حسنات
مضاعفه نیز محو کنندهٔ سیئات است   ولیقل عند اذان المغرب
اللهم هذا اقبال لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک
فاغفر لی   لیقل ضبط بصیغه مجهول است ودر نسخه ایست معلوم ای باید که
بگوید داعی دعاة جمع داعی است مانند قضاة جمع قاضی یعنی در سنن ابوداود و ترمذی
وصحیح مستدرک حاکم مروی است از حدیث ام سلمه رضی الله عنها قالت علمنی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقول فی اذان المغرب اللهم هذا اقبال
لیلک وادبار نهارک الخ گفته اند حکمت دربین دعا درین وقت آنست که
به سبب اختلاط مردم در روز امنیت نیست از وقوع تقصیر ای بار خدایا این وقت
وقت روا درون وآمدن شب هدا کرده تست ووقت پشت دادن ورفتن روز
هدا کرده تست ووقت آوازهای بانگ گفتن موذنان تست یا وقت آوازهای
مطلق دعا کنندگان تست قوله واصوات دعاتک چون مشتمل است بر ذکر خدا
ودعوت بسوی طاعت او بمنزله وسیله است برای طلب مغفرت پس آمرزش کن
مرا به برکت این وقت شریف واین ندای منیف   ما یقال فی اللیل
آمن الرسول الآیتین اواخر البقرة   قل هو الله
احد   وقراءة مائة آیة   مس   وقراءة عشر آیات
اربع من اول البقرة وآیة الکرسی وآیتین بعدها

وخو

وخواتیمها   وقراءة آیتین حب یعنی در اصول ستة مرویست
از حدیث ابو مسعود انصاری رضی الله تعالی عنه الخ خوانده شود در اول شب
یا اوسط شب یا آخر شب آمن الرسول است مراد میدارم دو آیت آمن
الرسول را که اواخر سوره بقره است پس الآیتین منصوب است بتقدیر اعنی
ولفظ اواخر عطف بیان یا نعت الآیتین است نه ظرف است کما توهم
ونه کلام او است بمد همزه آخر برای است چنانکه ضبط کرده اند در بعضی نسخ زاد که
لفظ حرز مرویست من قرأ الآیتین من آخر سورة البقرة فی لیلة کفتاه
انتهی قیل کفتاه من قیام اللیل وقیل کفتاه من کل مکروه قوله قل هو الله
احد یعنی در صحیح بخاری مرویست از ابو سعید خدری رضی الله عنه ودر صحیح مسلم
وسنن نسائی مرویست از ابو الدرداء رضی الله تعالی عنه که رسول خدا
فرموده است من قرأ قل هو الله احد الی آخره فکانما قرأ ثلث
القرآن ودر مسند امام احمد وسنن نسائی نیز مروی است از ابی بن کعب
قوله وقراءة مائة آیة یعنی در صحیح مستدرک حاکم مروی است از ابن عمر رضی
الله عنه من قرأ بمائة آیة فی لیلة کتب له قنوت لیلة ونیز مروی است
از حدیث مرفوع ابو هریره رضی الله تعالی عنه که من قرأ فی لیلة مائة آیة لم یکتب
من الغافلین قوله وقراءة عشر آیات یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست موقوف
از قول ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که گفته من قرأ ها ای عشر آیات لم یدخل
ذلک البیت شیطان حتی یصبح چهار آیت از اول سوره بقره است مولف
رحمه الله گفته الی المفلحون علی عدد غیر الکوفی انتهی قوله الم آیت است نزد کوفی
نه بصری پس قوله اربع ومعطوفات این قول بدل است از لفظ عشر وآیه تحتم

آیة الکرسی است و دو آیه بعد از آیة الکرسی است ای لا اکراه فی الدین تا خالدون و سه آیت
خواتیم سوره بقره است از لله ما فی السموات تا آخر این سوره و مروی است نیز از
حدیث مرفوع ابوهریره رضی الله عنه من قرا عشر آیات فی لیلة لم یکتب من الغافلین
قوله و قراءة یس یعنی در صحیح ابن حبان مروی است از حدیث جندب بن عبد الله بجلی
که رسول خدا فرموده است من قرا یس فی لیلة ابتغاء وجه الله غفر الله له
یُقَالُ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ جَمِیعًا سَیِّدُ الاِسْتِغْفَارِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّی
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ خَلَقْتَنِی وَاَنَا عَبْدُكَ وَاَنَا عَلٰی عَهْدِكَ
وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ اَبُوْءُ
لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَیَّ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِی فَاغْفِرْ لِی فَاِنَّهُ لَا یَغْفِرُ
الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ مَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوْقِنًا بِهَا فَمَاتَ
فَهُوَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّیْلِ وَهُوَ مُوْقِنٌ بِهَا
فَمَاتَ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ لفظ سید مستعار است از
رئیسی که مردم قصد بسوی او کنند در حوائج برای این دعا که جامع معانی توبه است
یا معنی سید اینجا افضل الفاظ استغفار و انواع اوست و استغفار در لغت طلب
مغفرت است از روی قول و فعل و در شرع عبارت است از توبه که ترک گناه است برای
قبح آن و ندامت است بر تقصیر و عزم است بر ترک معاودت و تدارک ما یمکن ا
تدارک است از حقوق الله و حقوق العباد یعنی در صحیح بخاری و سنن نسائی مروی است
از حدیث شداد بن اوس رضی الله عنه که خواندنی شود در شب و روز هر دو سید الاستغفار است
یا از الجمله سید الاستغفار است ای فاضل ترین الفاظ استغفار و بهترین انواع
استغفار است رسول خدا فرموده است هر که بخواند کلمات این استغفار من النهار

ای در جزو

ای در جزوی از اجزای روز من اللیل ای در بعض شب در حالی که یقین و اعتقاد کننده است
بمعانی آن کلمات پس بمیرد در آن روز یا در آن شب پس آن کس اهل بهشت است
و ترجمه این استغفار یا فائده قید ایقان در فصل ما یقال فی الصباح والمساء گذشته است
مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
الْحَمْدُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فِی یَوْمٍ اَوْ
فِی لَیْلَةٍ اَوْ فِی شَهْرٍ ثُمَّ مَاتَ فِی ذٰلِكَ الْیَوْمِ اَوْ فِی تِلْكَ
اللَّیْلَةِ اَوْ فِی ذٰلِكَ الشَّهْرِ غُفِرَ لَهٗ ذَنْبُهٗ یعنی در سنن نسائی مروی است
از ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که کسی که بگوید این کلمات را در روزی
یا در شبی یا در ماهی پس بمیرد در همان روز یا در همان شب یا در همان ماه آمرزیده
شود یا مامور زد خدا تعالی گناه آن کس الحکمه او در گفتن این کلمات برای تنویع است
یا برای تخییر یا نفی الجمع نیست زیرا که گفتن این کلمات هم در روز است هم در شب
دَعَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَلْمَانَ فَقَالَ اِنَّ نَبِیَّ اللّٰهِ یُرِیْدُ
اَنْ یَمْنَحَكَ كَلِمَاتٍ مِنَ الرَّحْمٰنِ تَرْغَبُ اِلَیْهِ بِهِنَّ وَتَدْعُوْ
بِهِنَّ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْاَلُكَ صِحَّةً فِیْ اِیْمَانٍ وَ
اِیْمَانًا فِیْ حُسْنِ خُلُقٍ وَنَجَاةً یَتْبَعُهَا فَلَاحٌ وَرَحْمَةً مِنْكَ وَعَافِیَةً وَ
مَغْفِرَةً مِنْكَ وَرِضْوَانًا و در نسخه الیست ان رسول الله
منح بفتح دادن از باب نفر و ضرب منحت بکسر دهش فلاح رستگاری و پیروزی
و بقا رضوان که بکسر و ضم قرائت است در تنزیل یعنی رضا است یعنی در
در معجم اوسط طبرانی مروی است از ابوهریره رضی که طلبید رسول خدا صلی الله علیه وسلم سلمان

بار سه را پس فرمود که بتحقیق پیغمبر خدا میخواهد که عطا فرماید و تعلیم کند ترا کلماتی که بلند
و علم از نزد خدای مهربانی که راغب و حریص شوی بسوی رحمت رحمان در مواظبت
آن کلمات یا برای مداومت این کلمات و دعا کنی خدا را با آن کلمات در شب و روز
و آن کلمات اینست اللهم انی اسالک صحة الخ یا رضا یا بتحقیق من سوال میکنم از تو
صحت و خلوص و قوت را در ایمان و تصدیق که هیچ فتور در وی پیدا نشود و ضعف در ایمان
و تصدیق من نیابد یا صحت را در تن یا بتحقیق ایمان و تصدیق و ایمان و تصدیق را
در حسن خلق که در محاسن اخلاق مخلص اخلاق مخلص و صادق باشم یا ایمان و التصدیق
کامل را که مقرون باشد بحسن خلق که مشتمل است مراعات حق الله و حق العباد را
و نجات و رستگاری را در دنیا که در پی آن نجات فلاح باشد که پیروزیست
بر مقصود در آخرت و رحمت و مهربانی عظیم را که واصل شود از تو بسوی من در این
و عافیت و سلامت را از آفات در کونین و مغفرت و آمرزش را برای سیئات
و خطیات و خشنودی را بطاعات و عبادات ما که در پی هر یک از آن رحمت و
عافیت و مغفرت و رضوان آن فلاح مذکور باشد پس هر یک از معطوفات که
بر نجات است نیز مقید است بقوله یتبعها فلاح چنانکه اصل است   و اذا دخل
بیته فلیقل اللهم انی اسالک خیر المولج و خیر المخرج بسم الله
ولجنا و بسم الله خرجنا و علی الله ربنا توکلنا ثم لیسلم علی
اهله   هست نام موضعیست که در آن سکونت باشد خواه از صوف
که پشم گوسفندان است و خواه از وبر بفتحتین که پشم شتر است و خواه از حجر که سنگ است
و خواه از مدر که کلوخ است و خواه از غیر آن خیر نیکو و بهتر و نیکوتر مولج که موعد مخرج
که مفرد اگر هر یک مصدر باشد بهتر است از ظرف زمان و مکان زیرا که مراد خیر آنست

که باید از جانب

که باید از جانب ولوج و خروج و در بعض نسخ مولج بفتح لام است یحتمل که برای خیر اوقات
و مکان که مخرج باشد یا سهو باشد و لوج در آمدن از باب ضرب و خروج بیرون
شدن از باب نصر توکل اعتراف بعجز خود و اعتماد بر غیر خود کردن ثم لیسلم بکسر
لام امر و بسکون نیز و تسلیم سلام کردن اهل کسان خانه   یعنی در سنن ابو
داود مرویست از ابو مالک اشعری رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است وقتی که
در آمد شخصی در خانه خود پس باید که بگوید یا رخدایا بتحقیق من سوال میکنم از تو نیکوتر هر
در آمدن را در خانه یا نیکوتر هر جایی که در آمده شود در آن و نیکوتر هر بیرون شدن
از خانه یا نیکوتر هر جایی که بیرون آمده شود از آن پس لام المولج و المخرج برای استغراق است
زیرا که اضافت اسم تفضیل بسوی مفرد معروف است نمی باشد و اگر لفظ خیر بمعنی
نیکو یا نیک گفته شود بعید نیست قوله بسم الله الخ ای بنام خدا نه بنام دیگری در آمدیم
در خانه و بنام خدا نه بنام دیگری بیرون شده ایم از خانه و بر خدا که پروردگار ماست
نه بر دیگری اعتماد کرده ایم در در آمدن و بیرون شدن بلکه در جمیع امور پس قوله ربنا
بجر بدل است و تقدیم جار و مجرور در هر سه موضع برای افاده تخصیص است ثم
باید که سلام کند بر مردم خانه چنانکه طریقه سلام گفتن است ماخوذ است از قول حق
تعالی و اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة
طیبة بعضی علما گفته اند و اگر در خانه هیچ احدی نباشد پس باید که بگوید السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین به نیت ملائکه که در خانه اند زیرا که این ملائکه
سلام بروی کنند کذا فی الشرعة و در جامع است و اذا خرجتم فاودعوا اهلکم
بسلام رواه البیهقی عن قتاده مرسلا   و اذا دخل الرجل بیته
فذکر الله عند دخوله و عند طعامه قال الشیطان لا مبیت

لكم ولا عشاء وإذا دخل فلم يذكر الله عند دخوله قال
الشيطان أدركتم المبيت وإذا لم يذكر الله عند طعامه
قال الشيطان أدركتم المبيت والعشاء

مبیت اسم مکان است یا مصدر از باب بیت و بات کما فی القاموس پس از باب ضرب و علم است عشا بفتح و مد مرادست که بمعنی طعام شبانگاه است و در مفاتیح است که مستعمل است در طعام مطلق و عشا بکسر و مد شبانگاه که ما بین مغرب و عشا است شفق است و وقتی که بعد عشا است شفق است که وقت نماز خفتن است ادراک رسیدن یعنی در صحیح مسلم و سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه و کتاب عمل الیوم واللیلة ابن سنی مروی است از جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است چون در آید مرد در خانه خود پس یاد کند نام خدا را نزد در آمدن خود در خانه و نزد خوردن طعام بگوید شیطان و خبر دهد شیاطین دیگر را که اولاد و اعوان او یند نیست جای سکونت برای شما درین خانه و نیست طعام شبانگاه برای شما درین خانه زیرا که نام خدا گفته است نزد در آمدن در خانه و نزد خوردن طعام و محتمل که قول شیطان دعای بد باشد بر مردم این خانه یعنی خدای تعالی شما را محروم گرداند از خانه و طعام چنانکه شما را محروم گردانیده اند از هر دو که نام خدا گفته اند قال تعالی وما دعاء الکافرین الا فی ضلال کذا فی التوربشتی و در طیبی است که این احتمال بعید است زیرا که در همین حدیث بعد ازین در مقوله شیطان ادرکتم المبیت والعشاء خطاب بشیاطین است اگر گوئی که اینجا نیز محتمل که خطاب با اهل بیت باشد برای دعای ایشان گوئیم که این دعا از قبیل تحصیل حاصل است و نفاید قوله اذا دخلتم فلم

٢٠

یذکر الخ و وقتی که در آید مرد در خانه خود پس ذکر نکند نام خدا را نزد در آمدن در خانه بگوید شیطان اعوان خود را رسیدید و یافتید جای سکونت را و وقتی که ذکر نکند آن مرد نام خدا را نزد خوردن طعام نیز بگوید شیطان اولاد خود را که رسیدید و یافتید جای باشش و طعام را پس ازین خانه و اهل این جدا نشوید باشید بامید مشارکت در مسکن و طعام ایشان

إذا كان جنح الليل فكفوا صبيانكم فإن الشياطين تنتشر حينئذ فإذا ذهب ساعة من العشاء فخلوهم وأغلق بابك واذكر اسم الله وأطفئ مصباحك واذكر اسم الله ولو أن تعرض شيئا

جنح اللیل بضم و کسر جیم و فتح نون اول شب که از غیبوبت آفتاب است کفوا امر است از کف بمعنی باز ایستادن و کف بمعنی باز ایستادن هم لازم است نیز آید صبیه کودک صبیه و صبیان جمع صبی بکسر و سکون دوم جمع است خلوا امر است از تخلیه بمعنی رها کردن اغلق امر است از اغلاق بمعنی در بستن و غلقت الابواب شدد للکثرة و غلق بمعنی در بستن لغتی است ردیه که متروک است اطف امر است از اطفاء بمعنی آتش و چراغ فرو کشتن و اطف مهموز اللام لیکن در اکثر اصول نسخه مصححه اطف بی همزه است پس محمول است بر تخفیف چنانکه در امر اومی یومی است زیرا که همزه ساکنه اطف را برای کسر ما قبل یا گردانیده اند کالباری و القاری و یا را حذف کرده اند مصابیح بکسر چراغ اوکی امر است از ایکا بمعنی سر مشک فرو بستن و لفظ وکا بکسر و مد بند سر مشک و کیسه و غیره سقا بکسر و مد مشک نیز و آب آنیه جمع اسقیات اساقی جمع الجمع خمر امر است از تخمیر بمعنی پوشانیدن جزء انا بکسر و مد اوند در مهذب است آوند آب آنیه جمع اوانی جمع الجمع قوله ولو تعرض مشهور ضبط تعرض

بفتح یا و ضم را است آورده است کذا قال الجمهور و مصنف رحمه الله گفته که حکایت
کرده اند نیز در صراح است عرض العود علی الاناء و السیف علی فخذه یعرضه
بالضم و الکسر علی اللغتین   یعنی در اصول سته مروی است از جابر رضی الله تعالی
عنه که رسول خدا فرموده است وقتی که باشد اول شب لفظ کان تامه است و در نسخه
جنح بنصب است ای وقتی که باشد اول شب پس کان ناقصه است پس باز ایستانید
و منع کنید کودکان را از بیرون آمدن از دروازه خانه زیرا که جنس شیطان منتشر
و پراکنده می شود درین وقت که وقت ظلمت است که مناسب خلقت شیاطین است
که از ظلمت است چنانکه خلقت ملایکه از نور است و خلقت آدمیان مرکب
از نور و ظلمت است پس درین وقت خوف ضرر است از شیاطین پس چون برود
و بگذرد ساعتی ای زمانی اندک از نماز خفتن یا از نماز شام پس رها کنید و منع
نکنید کودکان را از بیرون رفتن شاید حکمت آنست که در آغاز انتشار فساد شیاطین
فوریست و محتمل که مراد از کفت ضم باشد یعنی فراهم آرید کودکان را با خود و از خود
جدا نکنید و از تخلیه رها کردن کودکان باشد یعنی از خود جدا کنید لیکن در خانه باشند
بدلیل قول آنحضرت و اغلق الخ زیرا که در حدیث است شیاطین دری را که مغلق است
نمیکشایند قوله و اغلق الخ ای ببند در را یعنی هر یک از شما ببندد در خود را و یاد
کنید در وقت بستن در نام خدا را پس خطاب بهر یک عام است و در معنی دو در
اصول سته اغلقوا و اطفئوا و اوکوا و خمّروا و غیره بصیغه جمع است شاید
عدول مؤلف رح از آن صیغه بسوی صیغه مفرد برای آنست که حکم شامل است یعنی
هر فردی را و هر یک از شما بکشید چراغ را که این کشتن چراغ خوانند است بسوی خواب
و دور تر است از اسراف دیگر از خوف که موش فتیله را بکشد و خانه را بسوزد

چنانکه

چنانکه مروی است و یاد کنید در وقت کشتن چراغ نام خدا را و در بعض شروح است
که اطفاء وقتی است که خوف سوختن باشد اما در وقت امن لا باس است ترک الاطفاء
و هر یک از شما سر مشک را ببندد و همچنین ظروف دیگر آب و ذکر کنید در وقت بستن
سر مشک نام خدا را و هر یک از شما بپوشانند آوند طعام و غیره را که غیر آوند آب است
بچوبی مقابله انار بیفتار اگر چه نا شامل است آوند آب را نیز و یاد کنید در وقت آن
پوشانیدن نام خدا را قوله و لو ان تعرض علیه و اگر چه بکشید و بنهی بر سر او بود لیکن پوشانیده نشود
است چوبی را مثلا بعرض که خلاف طول است و این مخصوص است بوقتی که
موجود نباشد پوشانیدن آوند و قیل جواب لو محذوف است ای لکان کافیا
و مقصود آنست که ما لا یدرک کله لا یترک کله و امر باغلاق و ایکاء و تخمیر برای
آنست که ضرری از دزد و از حشرات و از نجاسات و از شیاطین و وبا نرسد
زیرا که وبا در یک شبی از شبهای سال نازل میگردد و قبل نزول وبا در اول کانون است

ادراک النوم

عند النوم یعنی همان آنچه گفته شود در وقت نزد ارادن خواب   یعنی
اذا اتی فراشه و هو طاهر   یعنی در سنن ابو داود مروی است
از براء بن عازب رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است وقتی که اراده کند یکی
از شما آمدن بسوی بستر خواب که گسترده شده است و حال آنکه آن یکی طاهر است
ای وضو دار و مخفی نماند که این حدیث را تتمه می باید   او فلیتطهر   علی
او فلیتوضأ وضوءه للصلوة   یعنی در معجم اوسط طبرانی مروی است
از ابن عباس رضی الله عنه باین لفظ اذا اتی فراشه فلیتطهر و در اصول سته
مروی است از ابن ~~عباس رضی الله عنه باین لفظ اذا اتی~~ عازب رضی الله عنه
باین لفظ اذا اتیت مضجعک فتوضأ وضوءک للصلوة پس توضأ که در ز

[illegible]

و روایت جنب را تیمم نیز نزد ضرورت از عجز و مرض یا غلبه کا هیا بس قوله فلیتطهر
و فلیتوضأ عطف است بر فلیکلا که از مولف است مع برای تنویع بروایت یعنی شرطیه
اذا اتی فراشه بحذف صدر کلام و امر آنحضرت است بتطهر و توضأ برای آنست که تا هم
در خواب مستند صدق آن زیارت است و نیز وارد شده است من طهر هذه الاجساد
بات معه ملک یقول کلما انقلب اللهم اغفر له و در جامع مروی است از
انس رضی الله عنه من بات على طهارة ثم مات من ليلته مات شهيدا

ثم يأتي إلى فراشه فينفضه بصنفة ثوبه ثلث مرات
ثم ليقل باسمك ربي وضعت جنبي وبك ارفعه ان امسكت
نفسي فاغفر لها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك
الصالحين فراش بکسر چیزی که گسترده شود بر زمین از باب نصر
نفض افشاندن از باب نصر صنفة الازار بفتح صاد مهمله و کسر نون و بفا کرانه
ازار هر کرانه که باشد یا کرانه که طره ندارد یا کرانه که طره دارد کذا فی القاموس
جنب پهلو قوله فاغفر لها و در نسخه الیت فارحمها و فوق این رمز بخاری و مصنف
ابن ابی شیبه است یعنی در اصول سته و مصنف ابن ابی شیبه مروی
است از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که هرگاه بیاید بعد از
وضوی کامل و دو دو گانه چنانکه مشهور است کلمه ثم که برای تراخی است باید بسوی بستر
خود زیرا که وضوی که بدو نماز است خصم متوضی است روز قیامت کما فی بعض
الروایات قوله فینفضه پس از آن مستحب است که هم تفتاند آن بستر را
سه بار یکبار که در وی ازار خود که متصل تن است تا کشف عورت کمتر شود
و عادت عرب است که بستر شب در ردای خود می‌گذارند پس باید افشاند

شاید که

شاید که کرمی یا گزدمی یا خسی برای بستر باشد پس هرگاه دست میفتد تا ضرری باو
نرسد و این کلمات سنت رحمت آنحضرت است برامت ثم لیقل یعنی بعد از نهادن پهلو
برای بستر بگوید و اگر بس از پهلو نهادن بگوید پس یعنی وضعت جنبی از دست
وضع جنبی است این بنام تو نه بنام دیگری ای پروردگار من نهادم پهلوی
خود را و بنام تو و به اعانت تو نه بنام و اعانت دیگری خواهم برداشت پهلوی
خود را از بستر اگر امساک و قبض کنی نفس و روح مرا و بمیرانی در خواب
پس بیامرز آن نفس مرا اگر باز فرستی روح مرا و زنده داری اخیر پس نگاه دار
آن روح مرا از معاصی و از گناهان و در طاعت و عبادت بخیر داری بسبب لطف
و توفیق که نگاه میداری از معاصی و از گناهان بآن لطف و توفیق بندهای
خود را که صالح اند ولیضطجع على شقه الايمن مرغ
شق بکسر نیمه چیزی ثم ليتوسد يمينه واي يضعها تحت
خده یعنی در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره رضی الله عنه و در اصول
سته که داخل است صحیح مسلم و در آن اصول از براء ابن عازب رضی که طریق
است دیگر مروی است و برای همین تعدد طریق جمع کرده است مصنف میان
رمز مسلم و رمز اصول با وجود دخول اول در ثانی و ظاهر آنست که لفظ ولیضطجع
که صیغه امر است در بخاری است پس در بعضی نسخ صحیحه که رمز بخاری است بدل
رمز اصول هذا موخر است از رمز مسلم یعنی باید که بر پهلو بخوابد بر جانب
راست خود که النوم اخو الموت است و نیز چون دل در پهلوی چپ است باید که
معلق بماند و استراحت غفلت بسیار نشود و بیداری برای شب آسان گردد
قوله ولیضطجع معطوف است بر قوله ثم لیقل پس مستفاد است اقتران قول

کمال

الا انه وارد در صحیح مسلم است در لفظ ثم بعد از
رمز م رمز اصول در لفظ صحیح

مذکور بفعل اضطجاع و چون مضارع مفید استمرار تجددی است مشیر است بسوی آنکه
ثابت نماند بر پهلوی راست و در کتب طب است که نافع تر طریقه خواب
آنست که ابتدا بر جانب پهلوی راست کند بعد از آن بگردد بجانب پهلوی چپ
قوله و تنوسد برفع و جزم در نسخه است یعنی در سنن ابوداود و هر دو است از براء
بن عازب رضی الله عنه که بگذارند و سادهای بالشت دست راست خود را
قوله ان بضعها نیز برفع و جزم است در نسخ و تفسیر بلفظ تنوسد که در روایت
ابوداود است نیست مگر از ابوداود و لیس از مصنف رح عجب است که بعد
ازین تفسیر رمز داود و ترمذی و نسائی مرقوم فرموده است و در بعض نسخ
که در سنن ابوداود و در نسائی از حفصه رضی الله عنها مرویست و در بعضی
دیگر در هر سه سنن مرویست از حفصه رضی الله عنها والله اعلم بالصواب.

ثُمَّ تَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ وَضَعْتُ جَنْبِي اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي
ذَنْبِي وَاخْسَأْ شَيْطَانِي وَفُكَّ رِهَانِي وَثَقِّلْ مِيزَانِي
وَاجْعَلْنِي فِي النَّدِيِّ الْأَعْلَى

خار اندن سگ را
ورفتن سگ لازم و متعدی از باب فتح اخسأ امر است بوصل همزه است
کافتح وبقطع همزه کاکرم و بر هر تقدیر لابد است از همزه ثانیه که گاهی ابدال
این همزه ساکنه بحرف مجانس حرکت ما قبل اوست پس تخفیفش بحذف است
در وصل وقطع همزه فك خلاص کردن و بیرون آوردن گروی را رهن
بفتح گروی را یا مالی که محبوس است نزد مرتهن رهان بکسر جمع کحبل وحبال
ندی فعیل است بمعنی مجلس و اطلاقش بر اهل مجلس نیز آمده یعنی در سنن
ابوداود و صحیح مستدرک مرویست از ابو ازهر انماری رضی الله عنه که بعد از

نهادن

دور کن

نهادن دست راست زیر سر خود بخواند بسم الله و اخسأ الخ ای بران و
شیطان مرا که قرین من است یا شیطانی که در طلب ضلالت و غوایت من است
و فك کمد و خلاص کن نفس مرا که مرهون است و محبوس بعمل از حقوق عباد
و از حقوق تو یا رب العباد فی المبدا و المعاد یا از عقوبت ذنوب یا از
تکالیف بتوفیق امتثال قال الله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة ای نفس
به سبب عمل خود محبوس است در دوزخ باید دانست که رهینة در قول
حق تعالی مونث رهین نیست زیرا که رهین فعیل است بمعنی مفعول که مستوی است
در وی تذکیر و تانیث بلکه اسم است بمعنی رهن مانند شتیمه بمعنی شتم و صفت
نیست کانه قیل کل نفس بما کسبت رهن کذا قال الزمخشری و بعضی جواب
داده اند که تاء در رهینة برای مبالغه است نه برای تانیث یا اینجا فعیل بمعنی
مفعول محمول است بر فعیل بمعنی فاعل لکن الخ و در صحاح است که الشیء مرهون را
رهن والانثی رهینة صریح است در بن که تای تانیث است پس رهینة
مونث برای مراعات لفظ نفس است چنانکه تذکیر در قول خدا تعالی کل امر
بما کسبت رهین برای مراعات لفظ امر است قوله و ثقل میزانی ثقیل گردان
ترازوی حسنات مرا قال الله تعالی فاما من ثقلت موازینه ای ترجحت مقادیر
انواع حسناته فهو فی عیشة راضیة و در نسخه مرقوم است بالای این قول رمز
حاکم که روایت این قول مختص است بمستدرک و بگردان مرا در مجلس اعلی که مجلس
اهل جنت است یا در ملاء اعلی که ملائکه مقربین نیز زیرا که در مستدرک حاکم الملاء
الاعلی است بجای الندی الاعلی این همه ادعیه برای تعلیم و ارشاد امت است

اَللّٰهُمَّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ ثلث مرات

قَامَ است از وقایه بمعنی نگاهداشتن از باب ضرب و در نسخه
صحیحه بجای اللهم لفظ رب است چنانکه در شمایل ترمذی است و بالای آن رمز مص
بعث برانگیختن از باب فتح مرار بکسر میم جمع مرة و در نسخه صحیحه مرات است
یعنی در مسند بزار و مصنف ابن ابی شیبه مروی است از حفصه
رضی الله عنها خواندن رسول خدا صلی الله علیه وسلم نزد خواب این دعا را که بار خدایا نگاه
دار مرا از عذاب خود روزی که زنده کنی بندهای خود را بعد از میرانیدن و در
بعض نسخ رمز ابوداود است بمکان رمز بزار قوله ثلث مرار یعنی در سنن ابو
داود و نسائی از حفصه رضی الله عنها و در سنن ترمذی مروی است از
براء خواندن رسول خدا این دعا را سه بار پس مصنف رحمه الله لازم بود که رمز
داود و نسائی و ترمذی با رمز بزار و مصنف نیز مرقوم می فرمود تا دانسته
میشد که زیادت لفظ ثلث مرار مختص این هر سه سنن است باسمک
رَبِّي فَاغْفِرْ ذَنْبِي بِاسْمِكَ وَضَعْتُ جَنْبِي فَاغْفِرْ لِي
اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ اَمُوتُ وَاَحْيَى خ م د ت س یعنی در
مسند امام احمد مروی است از ابن عمر رضی الله عنه خواندن پیغمبر خدا این دعا را
نزد استراحت باسمک رب الی باسمک وضعت جنبی یارب فاغفر لی ذنبی
و در مصنف ابن ابی شیبه مروی است نیز از ابن عمر رضی الله عنه قوله اللهم
یعنی در صحیح بخاری و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی مروی است از حذیفه و در
صحیح مسلم از براء رضی الله عنه که رسول خدا نزد خواب این دعا میخواند بار خدا
بیاری تو خواب میکنم و بیدار می شوم یا می میرم و می زیم پس لفظ اسم زاید است
و قرطبی گفته قوله باسمک اموت دال است برین که اسم عین مسمی است ای انت

انت

تمیتنی و تحیینی و قیل بنام تو که الممیت است خواب میکنم و مردن من و بنام
تو که المحیی است بیدار میشوم و زیستن من سُبْحَانَ اللهِ ثَلٰثًا
وَثَلٰثِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ ثَلٰثًا وَثَلٰثِيْنَ وَاللهُ اَكْبَرُ اَرْبَعًا وَثَلٰثِيْنَ
و در بعض نسخ الحمد لله و کذا الله اکبر بواو است یعنی در صحیح
بخاری و مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان مروی است از
علی مرتضی کرم الله وجهه خواندن رسول خدا نزد خواب این تسبیح و این تحمید را
سی و سه بار و تکبیر را سی و چهار بار مصنف رحمه الله در شرح مصابیح گفته
که تکبیر در بعضی روایات صحیحه مقدم شده بود شیخ ما حافظ ابن کثیر مرجح تقدیم
تکبیر نزد خواب است انتهی لیکن این بعض روایات اگرچه صحیح باشند مقاوم و
معارض نیست باین حدیث که در جمیع کتب مرموز الیها مروی است پس بهتر
آنست که گاهی تسبیح مقدم آورده شود نزد خواب و گاهی تکبیر تا عمل بر دو حدیث
شود اما بعد از نماز پس تسبیح مقدم است لاغیر با آنکه وارد است با هر چه ابتدا کند
جایز وَيَجْمَعُ كَفَّيْهِ ثُمَّ يَنْفُثُ فِيهِمَا فَيَقْرَأُ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ
وَقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ثُمَّ يَمْسَحُ
بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ وَيَبْدَاُ بِهِمَا عَلٰى رَاْسِهِ وَ
وَجْهِهِ وَمَا اَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ يَفْعَلُ ذٰلِكَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
نفث در دمیدن از باب نصر و ضرب این مانند نفخ کمتر
از تفل است که بمعنی دمیدن است با خیزی از آب دهن از باب نصر و ضرب و
در شرح مصابیح مصنف است النفث اللطیف و نفخ دمیدن است
با آنکه از آب دهن چیزی با وی باشد و مولف گفته است هذا النفث یکون

۵۰۶۱۰۵

بعد جمع کفین وقبل القراءة وفایدته التبرک بالوارد والنفس المباشر للرقیة
الذکر الحسن کما یتبرک بغسالة ما یکتب من الذکر والاسماء الحسنی وطیبی
گفته است لعل السر فی تقدیم النفث علی القراءة مخالفة السحرة البطلة
مخفی نماند اگر این تقدیم برای مخالفت مذکوره می بود سلفا البته عمل میکردند
با بین تقدیم والتالی باطل فکذا المقدم ودر بعضی شروح است فی صحیح البخاری
ویقرأ بالواو وهو الوجه لان تقدیم النفث علی القراءة مما لم یقل به احد
وذلک لا یلزم من الواو ولعل الفاء سهو من الکاتب او الراوی کذا قال
شارح المصابیح من علمائنا انتهی لیکن محدثان گفته اند که در کتب متعدده
صحیح بخاری ودر کتب حدیث ودر جامع الاصول یافته ایم فیقرأ را که بفاء
یعنی در صحیح بخاری وسنن اربعه مرویست از حضرت عائشه رضی
الله عنها که چون رسول خدا بر فراش خود آمدی جمع کردی ومتصل ساختی هر دو
کف دست مبارک خود را بهر اراده دمیدن کردی وران دو کف پس از
اراده مذکوره سوره اخلاص ومعوذتین را بخواندی پس بدمیدی دران
دو کف دست چنانکه باید اثری از آب دهن با آن بودی پس مسح کردی
بآن دو کف چیزی را که استطاعت مسح آن چیز داشتی و دست مبارک
بآن چیز میرسیدی از تن آنحضرت قوله یبدأ بهما الخ بهمان طریقه مسح است
یعنی ابتدا از مسح بکند راندن هر دو کف و دو دست کردی بر صدر سر خود و بر روی
خود و بر چیزی که پیش است از تن خود پس انتهای آن مسح بر قفای خود در
چیزی که پس است از تن کردی پس مقابل هذا بهما علی رأسه ووجهه وما اقبل من
جسده کرد ومنتهی علی قفاه وما ادبر من جسده باشد محذوف است برای قرینه

پس فادر

پس فادر فیقرأ مانند فاستعذ بالله است ای اذا اردت قراءة القرآن
فاستعذ بالله ودر بعضی شروح است الاظهر ان المعنی ثم شرع فی النفث
فیقرأ را حال النفث علی ان الفاء لا یفید الترتیب عند القراء انتهی
ویقرأ آیة الکرسی خ س مص الحمد لله الذی
اطعمنا وسقانا وکفانا وآوانا فکم ممن لا کافی له
ولا مؤوی له   اطعام خورانیدن سقی آب دادن
از باب ضرب کفایت کار کذاری کردن از باب ضرب پس آمدن خزیدن
کفاک الله اوا بکسر پناه گرفتن از باب ضرب وماوی جای پناه وجای
که شب و روز باشندگی دروی کنند قوله سآوی الی الجبل ایوا جای دادن
آویة بمد داوند بقصر بمعنی پس مقصود لازم است ومتعدی نیز وفرموده اند
الممدود فی المتعدی اظهر والمقصور فی القاصر اشهر وامام نووی گفته اذا
اویت واوی الی فراشه مقصور واما آوانا ممدود وهذا هو الصحیح الفصیح
المشهور وحکی القصر فیهما وحکی المد فیهما   قوله ویقرأ یعنی در صحیح
بخاری وسنن نسائی مرویست از ابو هریره رضی الله عنه ودر مصنف ابو بکر
ابن ابی شیبه مرویست از حضرت علی کرم الله وجهه که رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
نزد اراده خواب میخواند آیة الکرسی را قوله الحمد لله یعنی در صحیح مسلم
وسنن ابو داود وترمذی ونسائی مرویست از انس رضی الله عنه که چون
رسول خدا بر فراش خود آمدی این دعا خواندی که جمیع ستایشها ثابت است
خدا را که طعام خورانید ما را وآب نوشانید ما را وکفایت کرد جمیع مهمات ما
ودفع کرد از ما موذیات ما پس لفظ که متعدی است بسوی دو مفعول ودوم مهمات

یا اخبر از وقتی عطف عام
یا خاص و عطف ازدانا بر کفانا ام

پس عطف کفانا عکس عطف مذکور است در یک کلام و اگر کفانا را تقدیر
قد جمله حالیه گوییم یعنی عطا کرده است طعام و شراب و حال آنکه تحقیق آن طعام
و شراب کافی است و بسنده مارا بهتر است قوله واوانا گردانید است برای
ما مسکنی که در آن سکونت داریم و از سردی و گرمی آزار نکشیم و در آن
حال که آن مسکن کافی و بسنده است مارا برای آنکه اصل انشراک معطوف است
در قید قوله فکم ای برای آنکه بسیارند از مردم و سایر حیوانات که نیست
هیچ احدی کفایت کننده مهمات و دافع موذیات شان نه یافت طعام
و شراب کافی و بسنده ایشان را و نیست هیچ احدی که گردانیده باشد ایشان را
بسوی مسکنی و منزلی پس کلمه فا برای تعلیل است بر اطعام و سقاء و کفایت
دادن و ایواء و در معرفت نعم و توفیق شکر خدا منظور گفته است الکافی و المؤوی
هو الله تعالی یکفی شر بعض الخلق من بعضهم و یهیئ لهم المسکن فالمعنی الحمد
لله الذی جعلنا منهم فکم من خلق لا یکفیهم الله شر الاشرار بل ترکهم و شرهم
حتی تغلب علیهم اعداؤهم و کم من خلق لم یجعل الله لهم ماوی بل ترکهم یاذون
ببرد الصحاری و حرها الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَفَانِي وَ آوَانِي وَ
اَطْعَمَنِي وَ سَقَانِي وَ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ فَاَفْضَلَ وَ الَّذِي
اَعْطَانِي فَاَجْزَلَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى كُلِّ حَالٍ اَللّٰهُمَّ رَبَّ كُلِّ
شَيْءٍ وَ مَلِيكَهُ وَ اِلٰهَ كُلِّ شَيْءٍ اَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ
کفانی و آوانی بمد و قصر شاید و قصر انی اولی است بر مناسبت
کفی و اتحاد و معنی آوی داوی منّ نعمت دادن از باب نصر فضل فضیلت
فزونی خلاف نقص و نقیصت افضال نکویی کردن اجزال بسیار دادن

عطا جزل

عطاء و جزیل ای کثیر یعنی در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی
و صحیح ابن حبان و صحیح ابن عوانه مروی است از ابن عمر رضی الله عنه
و در مستدرک حاکم از انس رضی الله عنه که رسول خدا نزد خواب این دعا
میخواند معنی صدر این دعا مکرر نوشته ام قوله و الذی منّ ای خدای که
احسان کرده است بر من بخیری که محتاجم با آن خیر پس زیادت و افزونی
کرده است از حاجت آن احسان او در کیفیت و عطا کرده است بسیار
داده است در کمیت و تقدیم من برای آنست که من مسبوق بعمل نمی شود
بخلاف اعطی الکه کاهی مسبوق بان عمل می باشد کذا فی الطیبی قوله الحمد لله
علی کل حال جمیع ستایشها ثابت است خدای را بر هر حال فقر است آن
حال یا غنا شدت است یا رخا نعمت است یا بلا زیرا که هر حال اگرچه شدت
و بلا نسبت بشر بود و بلائی که از آن صعب تر است نعمتی است ~~با بلا زیرا که~~
که موجب حمد و ثنا است و در ضمن هر حال لطف ظاهر یا لطف خفی نازل
حال منبع است قوله اللهم رب کل شیء ای خداوند ای خالق و مربی هر چیزی و
پادشاه و مالک هر چیزی خواه آن چیز بداند یا نداند پناه میجویم بتو از آتش دوزخ
اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ
اَنْتَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا
شَرِيكَ لَكَ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ الْمَلَائِكَةُ
يَشْهَدُونَ وَ اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَقْتَرِفَ عَلٰى نَفْسِي سُوءًا اَوْ
اَجُرَّهُ اِلٰى مُسْلِمٍ اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ
وَ الشَّهَادَةِ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكَهُ اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ

شَرِّ الشَّيطَانِ وَ شِرْكِهِ   قوله اللهم رب الخ یعنی در مسند امام

احمد از ابن عمر و ابو داود و در معجم کبیر طبرانی مروی است از ابن عمر و ابو داود یا از ابن عمر

ابو داود و در نسخهٔ صحیح در مسند امام احمد از ابن عمر خطاب مروی است خواندن رسول

خدا نزد خواب این دعا ای خدا خالق علویات و سفلیات عالم خفیات و جلیات

تو سی مربی و مصلح هر چیز از موجودات و ممکنات گواهی میدهم که نیست سزاوار

معبودیت در مشهودات مگر تو حال آنکه متوحدی در ذات و لا شریک در صفات

و میدانم بیقین که محمد علیه الصلوة والسلام بندهٔ تست و فرستادهٔ تست که سید

مخلوقات است و سند موجودات و ملائکه شاهدند باین شهادت باش شاهد بهمین

که من شاهدم باین که لا اله الا انت الی آخره و پناه میجویم بتو از وسواس شیطانی

و از اندختن او چرا در شرک یا از مصاید و مکاید او و پناه میجویم بتو از این که کسب کنم بر

نفس خود معصیتی که اندوهگین کند مرا در دنیا و آخرت و از این که نسبت کنم بدی را

که خود کرده ام یا نکرده ام بسوی مسلمی که نکرده است آن بدی را قوله اللهم فاطر السموات

والارض یعنی در سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و

مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابو بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقت

اراده خواب این دعا می خواند بر جمهٔ این دعا نوشته شده است بالا   اللهم انت

خَلَقْتَ نَفْسِي وَ اَنْتَ تَوَفَّاهَا لَكَ مَمَاتُهَا وَ مَحْيَاهَا اِنْ اَحْيَيْتَهَا

فَاحْفَظْهَا وَ اِنْ اَمَتَّهَا فَاغْفِرْ لَهَا اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ الْعَافِيَةَ

و معنی توفاها در اصل تتوفاها بوده حذف تا انجا ز یا دنی

حسن دارد تا مجتمع نشود دو تا یعنی در صحیح مسلم و سنن نسائی و مستدرک حاکم مرویست

از ابن عمر رضی الله عنه خواندن رسول خدا این دعا را نزد خواب ای خدا تو موجود کردی

نفسی مرا از عدم و تو بمیرانی نفس مرا از آن تست ممات و حیات نفس من اشارت است

بسوی قول حق تعالی محیای و مماتی لله رب العالمین یا مردن من و زیستن من مخصوص است

بتو که غیر ترا دخالتی نیست اگر زنده داری نفس مرا به بیدار گردانیدن پس نگاهدار نفس مرا

از بلیات و از ارتکاب سیئات و اگر بمیرانی نفس مرا به قبض کردن پس بیامرز نفس

مرا ای خدا سوال میکنم از تو سلامت را از آفات در خواب و بیداری در دنیا

و آخرت   اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوْذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ وَ كَلِمَاتِكَ التَّا

مَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا اَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اَللّٰهُمَّ اَنْتَ تَكْشِفُ الْمَغْرَمَ

وَ الْمَأْثَمَ اَللّٰهُمَّ لَا يُهْزَمُ جُنْدُكَ وَ لَا يُخْلَفُ وَعْدُكَ وَ

لَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ

کشف کردن و برهنه کردن از باب ضرب مغرم بفتح عین تاوان دادن

از باب علم الغریم الذی له الدین والذی علیه الدین الضامن مأثم بفتح عین بزه کار

شدن آثم اثیم اثوم لغت منه هزم بهزیمت شکستن لشکر از باب ضرب

انهزام لازم منه اخلاف وعده را اخلاف کردن جد بفتح بزرگ کلان و

بهره و بخت دو بنیازی و توانگری و فی الدعا لا ینفع ذا الجد منک الجد ای لا ینفع

ذا الغنا عندک غناه و انما ینفعه العمل بطاعتک ای بجا منک یعنی عندک است

کذا فی الصحاح و بزرگی قوله تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة ای عظمة ربنا و قال

غناه و بزرگ شدن در چشم کسی از باب ضرب و جد بکسر درستی نقیض هزل

از باب ضرب و کوشیدن در کار از باب ضرب و نصر   یعنی در سنن

ابو داود و نسائی و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از حضرت علی کرم الله

وجهه خواندن رسول خدا نزد خواب این دعا را بار خدایا پناه می طلبم بذات

جامع الکمالات تو و بکلمات صفات قدیم تو یا بکلمات قرآن تو که نافع اند
و کامل که هیچ نقصانی ندارند از بدی هر چیزی که تو گیرنده موی پیشانی آنرا و قادری
بر تصرف در آن چیز بهر کیفیتی که خواهی تو و این تلمیح است بسوی قول حق تعالی و ما من
دابة الا هو اخذ بناصیتها که در سوره هود است و اسم هود ازین مستخرجست
بار خدایا تو دور کن مغرم را ای دین را که در غیر مرضی تو گرفته ام یا دینی را
که روا بود گرفتن آن و عاجزم از ادای آن لهذا از آن استعاذه نمودیم مغرم
مصدر است موضوع بجای غرم بضم که اسم است و قیل مغرم مانند غرم بمعنی
دین است و مراد ما و ان ذنوب و معاصی است و تو دور کن چیزی را که
سبب حصول گناه است یا دور کن گناه را الهی مأثم نیز موضوع است بجای اسم
که اثم است بار خدایا جند و دم مغلوب نمی شود لشکر تو فان حزب الله هم الغالبون
و خلاف کرده نشود وعده تو پس هر یک از یهزم و یخلف مجهول است و تخلف
بنابر خطاب صیغه معلوم نیز روایت است که خلاف نمیکنی وعده خود را و لن
یخلف الله وعده بر هر تقدیر تجرید اخلاف است از وعد و مراد بوعد اعم است
شامل وعید را نیز یا از قبیل اکتفاست بذکر احد الضدین از دیگری کقوله تعالی سرابیل
تقیکم الحر ای الحر والبرد و قوله و لا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هر دو جا بفتح
جیم یعنی نفع نمیکند خداوند توانگری را نزد تو آن توانگری او بلکه نفع نمیکند نزد تو
مگر عمل و طاعت قال الله تعالی و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی
و همین معنی اصح و اشهر است یا نفع نمیکند خداوند عظمت و بزرگی را نزد تو آن عظمت
و بزرگی او بلکه نفع نزد تو همین عبادت است یا نفع نمی کند خداوند پدر کلان را
نزد تو آن پدر کلان او یعنی نسبت و شرف آبای او بلکه نفع نزد تو همین حسب

خدمت

خدمت و طاعت است قال الله تعالی فلا انساب بینهم و لا یتساءلون و در حدیث است
من ابطا عمله لم یسرع به نسبه یا نفع نمیکند خداوند بخت و بهره را نزد تو آن بخت
و بهره او بلکه نفع نزد تو همین عبادت است مرویست که در زمان آنحضرت جماعه
مسلمانان در میان خود بخت و طالع مذکور کردند بعضی گفتند که بخت ما در نخل است
و بعضی گفتند که در ابل است و بعضی گفتند در کذا و کذا است و چون مذاکره آن جماعه
بسمع اشرف آنحضرت رسید این دعا فرمود پس اگر این روایت صحت دارد معنی
این دعا همین معنی چهارم است و بس لیکن در صحت این روایت مقال است
مخفی نماند که بر تقدیر تسلیم صحت این روایت عبرت عموم لفظ است نه خصوص
سبب او مروی است هر دو جد بکسر جیم نیز اگرچه طریق تضعیف کرده است یعنی
نفع نمیکند خداوند کوشش و حرص را که در امور و حظوظ دنیویست نزد تو آن
کوشش و حرص او بلکه نفع نزد تو آن جد و اجتهادی است که در امور اخروی است
یا نفع نمیکند جد و اجتهاد در هر عمل نزد تو بلکه نفع نزد تو همین اخلاص است
که موجب نجات و خلاص است و در فایق زمخشری است قوله منک یعنی بدلک
ای بدل لطفک مثلا بحذف مضاف چنانکه در قول حق تعالی و لو نشاء
لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یعنی بدل است ای بدلکم یعنی نفع نمیکند خداوند
توانگری یا عظمت یا پدر کلان یا بخت یا کوشش دنیوی یا کوشش در عمل را بدل
اخلاص را بدل لطف و رحمت و فضل و طاعت و توفیق تو آن توانگری
یا عظمت یا نسب یا بخت یا کوشش دنیوی یا آن کوشش در عمل و نمی اسند
هیچ یک از توانگری و غیره بجای لطف و رحمت و غیره و قیل منک یعنی من عذابک
است بحذف مضاف یعنی نفع نمیکند و خلاص نمیکند خداوند توانگری را یا عظمت

مثلا از عذاب تو ان تو بگریزی او بآن عطف ست او مثلا ملکه خلاص کننده از عذاب
تو همین توفیق عمل ست و فضل تو سبحانک و بحمدک منزهی از صفات نقصان
و متصف بکمالات خدایا ان   اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ   یعنی در سنن
ترمذی مروی ست از ابو سعید خدری رضی الله عنه که رسول خدا از د خواب این
استغفار میخواند سه بار پس قوله ثلث مرات ظرف لقول مقدر ست و منمود
من قالها غفرت ذنوبه و ان کان کزبد البحر او عدد ورق الشجر او عدد
رمل عالج او عدد ایام السنة ای طلب می کنم مغفرت را از بیان از خدا
که متصف ست باین صفات و رجوع میکنم بسوی رحمت او بدل و جان قوله الحی
القیوم منصوب ست علی المدح یا برای آنکه صفت ست بعد صفت اسم الله
و در بعض شروح ست که نصب بنا بر بدلیت ست از موصول ست و رفع
بنا بر بدلیت ست از موصول ست و رفع بنا بر بدلیت از هو لیکن لازم می آید
که موصول بی صلت و هو در حکم طرح باشد   لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ لَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ
یعنی در صحیح ابن حبان مروی ست مرفوع از ابو هریره رضی الله عنه و در سنن
نسائی مرویست از قول ابو هریره موقوف و لفظ حدیث اینست من قالها حین
یاوی الی فراشه غفر له ذنوبه و خطایاه و ان کانت مثل زبد البحر
وَ يَقُوْلُ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰتِ وَرَبَّ الْاَرْضِ
وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ فَالِقَ الْحَبِّ

ونقول وهو مضطجع

والنوی

وَالنَّوٰى وَمُنْزِلَ التَّوْرٰىةِ وَالْاِنْجِيْلِ وَالْفُرْقَانِ اَعُوْذُ بِكَ
مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ اَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهٖ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْاَوَّلُ
فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَاَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَاَنْتَ
الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَاَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُوْنَكَ
شَيْءٌ اِقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَاَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ
فلق شکافتن از باب ضرب حب دانه حب حبوب جمع نواة دانه
خرما نوی جمع اول نخست نقیض آخر در اصل اوءل بوده مهموز العین بوزن
افعل همزه را واو کردانیده ادغام این واو در واو کردند بدلیل قول عرب
هذا اول منک و اوایل جمع و اوالی نیز جمع ست بر قلب و اولون نیز جمع آن
٩٧ و قیل او در اصل ووّل بوده بر وزن فوعل واو اول کلمه را همزه بدل کردند آخر بکسر خا
سپس آخرت مونث او اخر جمع ظهور بضم هویدا شدن و چیره شدن ظهر علیه
ای غلب بطن نهان   در صحیح مسلم و سنن اربعه و مصنف ابن ابی شیبه
مرویست از ابو هریره رض و در مسند ابو یعلی موصلی مرویست از حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول خدا وقتی که می آمد بسوی بستر خواب میگفت و حال
آنکه پهلو بر بستر نهاده ست این دعا را ای خدا پروردگار آسمانهای هفتگانه
علویات و پروردگار زمین و سفلیات اشارت ست بسوی اصول اسباب کلیه این
عالم و رب العرش العظیم وای پروردگار عرشی که عظیم ست محیط آسمانهای
هفت پس العظیم بجر ست که صفت عرش ست و در نسخه الیت بنصب که صفت
رب ست و هر یکی از لفظ رب و فالق و منزل که از انزال ست یا تنزیل منصوب ست
بنا بر ندا یا وصفیت منادی و رب کل شیء تعمیم ست بعد از تخصیص که متناول است

چیزی را که میان آسمان و زمینست از عناصر و موالید و غرایبات آن شکافتنی
دانهارا کندم و جو و غیره از مطعومات و خستهای خرما و غیره از ثمرات برای رویانیدن
اشارتست بسوی ارزاق جسمانی که سبب بقای اجسام است فرو فرستنده توریت
و انجیل و فرقان ای قرآن که فارق است میان حق و باطل اشارتست بسوی ارزاق
روحانی که متعلق است بتدبیر احوال آنجهانی و شاید که کتابی بود چون مشتمل بر احکام
نبود نیست در وی مگر مواعظ و دعوات ذکر نفرمود پناه می طلبم بتو از بدی هر چیزی
که تو گیرنده موی پیشانی آنرا و در تصرف تست و در روایت مسلم است من شر کل
دابة انت آخذ بناصیتها ای خداوند توئی اول بی ابتدائی خاصه تست این اولیت
پس نیست پیش از تو چیزی و توئی آخر بی انتهائی مخصوص تست این آخریت و
چه گفته است ای الباقی بعد فناء خلقه کلها ناطقه و صامته توئی ظاهر و مبدا الصفات
که نیست بالای ظهور صفات تو ظهور چیزی از چیزهای ظاهر یا توئی غالب و بالای جمیع
اشیا و توئی پنهان بذات که نیست پائین تر از بطون تو چیزی از امور باطنه یا محتجب
از ابصار خلایق و اوهام انسانی پس مدرک نیست او را هیچ بصری و محیط نیست او را
هیچ وهمی و چون هر چه بالا است ظاهر است و هر چه پائین است باطن پس نفی فوقیت
مثبت حصر ظهور است در خدا که مستفاد است از خبر معرف بلام و نفی دونیت
مثبت حصر بطون است در وی پس کلمه فا در همه برای تعلیل است و محتمل که برای تفریع
باشد قوله اقض عنا الدین ای ادا کن از ما وام را و بری گردان ذمه ما را از وام خواه
آن وام از حقوق تو باشد و خواه از حقوق عباد و بی نیاز گردان ما را از فقر
احتیاج است بسوی خلق یا از فقر دل بسبب استغنا از خلق مخفی نماند که در سنن ابو داود
و مصنف ابن ابی شیبه بدل عنا عنی و بدل اغنا اغننی مرویست و در

ذخایر

ذخایر العقبی مرویست از ابو هریره رضی الله عنه که گفت جاءت فاطمة رضی الله
تعالی عنها الی رسول الله صلی الله علیه و سلم تسأله خادما فقال قولی اللهم رب السموات
السبع الحدیث بسم الله بسم الله اللهم اسلمت وجهی الیک و
فوضت امری الیک و الجات ظهری الیک رغبة و
رهبة الیک لا ملجا و لا منجا منک الا الیک آمنت
بکتابک الذی انزلت و نبیک الذی ارسلت و لیجعلهن
آخر ما یتکلم به اسلام در شرع بر دو قسمست اسلامیست که
دون ایمانست یعنی اقرار زبانست بی تصدیق قلبی قال الله تعالی قل لم تؤ
منوا و لکن قولوا اسلمنا و اسلامیست که فوق ایمانست یعنی اقرار لسانی و تصدیق
قلبی باستسلام و انقیاد جمیع تقدیرات الهی قال الله تعالی اذ قال له ربه اسلم
قال اسلمت لرب العالمین تفویض باز گذاشتن کار بدیگری الجا ر یقال
الجات امری الی الله ای اسندته الیه تعالی اسنود بضم پشت بازنهادن از
باب نصر سندت الیه و اسندت بمعنی رغبة بفتحتین خواهش نمودن رغبة بسکون
کذلک از باب علم رهبة بفتحتین رهبة بسکون رهب بضم ترسیدن از باب علم
رجل رهبوت بفتح ها ترسنده یقال رهبوت خیر من رحموت ای لان ترهب
خیر من ان ترحم لجا ر بفتحتین ملجا پناه گرفتن از باب فتح صلة بای الجات و النجات
الیه بمعنی لجا رهمد نجات منجا رستن از باب نصر عقیده گفته که در اصل ملجا بالهمزه است خوانده
شود مهموز و تبرک الاخیر رواست تنوین با قصر پس پنج وجه شد ذکر ما ذکره است
لا منجا مقصور است دراعراب ش مانند اعراب عصا است اگر گویند منجا به تنوین و دفع تنوین
خوانده میشود گوئیم درین ترکیب پنج وجه رواست زیرا که مانند لا حول و لا قوة الا بالله است

در بعض النسخ فکانت نجات الیه بجای
بلغت منجو زنده للاذ و دفع بجزم

فتحهما ونصب الثانی ورفعه ورفعهما ورفع الاول علی ضعف وفتح الثانی وفرق میان نصب
وفتح آن به تنوین است وعدم تنوین که نزد تنوین الف ساقط میشود
یعنی در سنن نسائی مرویست از براء بن عازب رضی الله عنه که این دعای اللهم
اسلمت الی آخره با بسم الله است لیکن باید که رفرنسئی بالاسم الله نوشته شود
تا معلوم گردد که لفظ بسم الله مختص است بروایت نسائی وودر روایت جماعت
محدثین ودر صحاح است نیز مرویست از براء به بسم الله این دعا لفظ حدیث این است
اذا اتیت مضجعک فتوضأ وضوءک للصلوة ثم اضطجع علی شقک
الایمن ثم قل اللهم اسلمت الی آخره قال فی آخره فان مت فی لیلتک
فانت علی الفطرة وان اصبحت اصبت خیرا ومعنی دعا این است بار خدایا
سپرده ام ذات خود را و گردانیده ام حقیقت خود را منقاد حکم تو که بر من است از
اوامر و نواهی و راضی بقضای تو و سپرده ام و گذاشته ام جمیع کارهای دینی و دنیوی
خود را بسوی تو و تکیه داده ام پشت خود را و پناه آورده ام بسوی تو یعنی بعد از تفویض
مذکور نیز مانند مضطر التجا می از موذیات بجناب تست رغبة برای میل و خواهش
من بسوی تو و رهبة برای خوف و ترس من که درین حالت نیز رجوع من بسوی تست نگر
بحضرت تو پس هر یک از رغبة و رهبة که مفعول له است متنازع است در لفظ الیک
و محتمل که حال باشد یعنی راغبا و راهبا ولا ملجا و لا منجا کالتعلیل است و در روایت
که رغبة بنوصفت و رهبة بالجارت ای الجارت ظهری فی المکاره والشداید الیک
بطریق لف و نشر مرتب باشد و روا است که گویم الیقا و تفویض و الجا رمتی اربا
رغبت است بسوی لطف تو و برای طمع است و امید در ثواب تو و برای ترسیدن است
از قهر و عقاب تو پس صله رهبة ای منک محذوف است قوله لا ملجا الی ای برای

الحمد

الحمدیت پناه گرفتن و نجات یافتن از صفات جلالیه تو بسوی هیچ یک و هیچ جای
مگر بسوی صفات جمالیه تو پس هر یک از ملجا و منجا مصدر است متنازع در لفظ
منک واگر اسم مکان باشد چون عمل منتفی است تنازع منتفی است یعنی ملاذی و منجای
دینیت مخلص و مفری از تو مگر بسوی تو انست ردست بقول حق تعالی ففروا الی
الله وقول حق تعالی الی ربک یومئذ المستقر قوله امنت بکتابک ایمان آورده ام
بکتاب تو که قرآن است بقرینه مقام و ایمان بقرآن مستلزم است ایمانی را بجمیع کتب
منزله یا بجمیع کتب تو که منزل است یا بجنس کتاب تو پس اضافت برای عهد است
یا استغراق یا جنس و نبیک و ایمان آورده ام به نبی تو که فرستاده او را بسوی کافه
خلق که ذات شریف آنحضرت است و آنحضرت اول المومنین است برسالت
ذات شریف خود یا بهر پیغمبر که فرستاده است ودر مصابیح نبیک بیار
جاره است و در ایراد لفظ نبی صفت کلام است که جمع است میان نبوت و
رسالت راوی این حدیث ای براء ابن عازب گفته است که من این دعا را در
حضرت پیغمبر خواندم و گفتم آمنت برسولک الذی ارسلت پس فرمود آنحضرت
که من گفته ام آمنت بنبیک الذی ارسلت شاید فرمود آنحضرت است اشاره دادن
بسوی آنکه می باید اقتصار در اذکار بر لفظی که وارد است بحروف مخصوصه خود
و گاهی متعلق میباشد جزای آن اذکار بهمان حروف پس باید که رجوع بسوی آنحضرت
حضرت بهمین حروف مخصوصه شده باشد پس متعین است اداء کلمات
بهمان حروف قوله و اجعلهن آخر ما تکلم به ظاهر آنست که این قول از جمله حدیث است
و محتمل که مدرج باشد از احد الروات یا از کلام مولف ع
و تقرا اذا قل
یا ایها الکافرون ط ثم تنام علی خاتمتها
یعنی در ختم،

مرویست از حدیث جبله بن حارثه که صحابی است آنکه رسول خدا فرمود نوفل را
که بخواند این سوره را نزد خواب قوله ثم تنم الخ یعنی در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی
و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از فروه بن
نوفل اشجعی از پدر خود که پدرش گفت یا رسول الله علمنی شیئاً اقوله اذا اویت
الی فراشی فقال اقرأ قل یا ایها الکافرون ثم نم علی خاتمتها فانها براءة من الشرک
ای بعد از آن باید که بخواند بر خاتمت سوره کافرون چون رسول خدا عالم است بحال هر یکی
لهذا نسبت به بعضی کلمات مذکوره آخر ما یتکلم به فرمود و نسبت ببعضی سوره کافرون
خاتمت کلام فرمود و محتمل که آن کلمات آخر کلام از جمله دعوات باشند فلا منافاة

وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ الْمُسَبِّحَاتِ قَبْلَ
اَنْ يَرْقُدَ وَيَقُولُ اِنَّ فِيهِنَّ آيَةً خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ آيَةٍ
وَهِيَ الْحَدِيدُ وَالْحَشْرُ وَالصَّفُّ وَالْجُمُعَةُ وَالتَّغَابُنُ وَ
الْاَعْلٰى وَحَتّٰى يَقْرَاَ الٓمّٓ السَّجْدَةَ وَتَبَارَكَ الْمُلْكَ
وَحَتّٰى يَقْرَاَ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ وَالزُّمَرَ تحقیق لفظ

مسبحات بکسر با موحده مشدده چند سوره است که در اول آنها است سبحان یا سبح
یا یسبح ماضی است یا یسبح امر است رقاد بضم خواب شدن خواب شدن از باب نصر
قوله وکان یعنی در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی مرویست از عرباض
ابن ساریه که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میخواند بسیار یا همیشه شش سوره را
که مسبحات می نامند پیش از خواب کردن و لفظ عرباض این است که کان صلی الله
علیه وسلم که میخواند لا ینام حتی یقراهن و میفرمود که درین مسبحات آیتی است
عظیمه که بهتر است از هزار آیت ظاهر آنست که آن آیت در هر یکی ازین مسبحات است

دال انه اقتصار

وكان النبي صلى الله عليه وسلم
يقرأ المسبحات قبل النوم

دال که اقتصار میفرمود بر سوره که آن آیت دران سوره است و محتمل که آن آیت
در مجموع مسبحات باشد و اخفا و ابهام آن آیت مانند اخفای شب قدر و ساعت
جمعه است و شاید حکمت در اخفای آنست که مجموع مسبحات باید خواند و اقتصار
بر صورتی از مسبحات نشود و محتمل که آن آیت آخر سوره حشر یا اول اول سوره
حدید تا علیم بذات الصدور باشد قوله وهن الحدید الخ یعنی در سنن نسائی مرویست
موقوف از قول معاویه بن صالح که یکی از راویان این حدیث است که آن مسبحات
شش سوره است سوره حدید و سوره حشر و سوره صف و سوره جمعه و تغابن
و سوره سبح اسم ربک الاعلی پس لفظ سوره که مضاف است بسوی هر یک مقدر است
زیرا که علم مجموع است الرجه نزد سیبویه علم مضاف الیه است و در اطلاق موقوف
سامحتی است کما لا یخفی قوله حتی یقرا الم السجدة ای کان صلی الله علیه وسلم لا ینام
حتی یقرء الم السجدة لفظ السجدة بنصب برای وصفیت است یا بدلیت و برفع
بتقدیر هی السجدة و بجر برای اضافت است برای احتراز از الم ذلک الکتاب
یعنی در سنن نسائی و ترمذی و مصنف ابن ابی شیبه و صحیح مستدرک حاکم مرویست
از جابر رضی الله عنه که بود رسول خدا که خواب نمیکرد تا میخواند سوره الم السجده را
و سوره تبارک الملک را لفظ الملک منصوب است با عنی و در است رفع نیز
بنابر حکایت یا خبر مبتدا محذوف و جرش باضافت که برای احتراز از سوره
تبارک الفرقان است قوله حتی یقرا بنی اسرائیل یعنی در سنن ترمذی و نسائی و
صحیح مستدرک حاکم مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا
خواب نمیکرد تا میخواند سوره بنی اسرائیل و سوره زمر مَا كُنْتُ اَرٰى اَحَدًا
يَعْقِلُ يَنَامُ قَبْلَ اَنْ يَقْرَاَ الْآيَاتِ الثَّلٰثَ الْاَوَاخِرَ مِنْ سُوْرَةِ

الْبَقَرَةِ اُرٰى لفظ ارى صیغه مضارع متکلم مجهول از ارائت بمعنی اظن متکلم معلوم است
ودر بعض نسخ بفتح همزه است بمعنی اعلم یعنی این حدیث حدیثی است که موقوف
است وصحیح است اسنادش یعنی نبوده ام من که گمان برم یا بدانم شخصی را که عقل
شعور دارد این را که خواب کند پیش از خواندن سه آیت اخیره سوره بقره را
که از لله ما فی السموات است الی آخرها قوله الاواخر که منصوب است بنابر صفیت
آیات از قبیل تغلیب است زیرا که آخر این سوره همین آیت سیوم است فقط
باید که مصنف رحمه الله بعد از علامت موقوف اصلا هیچ کتابی بر وفق دعوی خود
مرقوم نمود تا دانسته شود که این حدیث موقوف است در ان کتاب مرموز الیه
لیکن امام نووی در اذکار گفته است که روی الامام الحافظ ابوبکر بن ابی داود
باسناده عن علی رضی الله عنه قال ما كنت اری احدا الخ اسناده صحیح علی
شرط البخاری ومسلم انتهی شاید که مخرج این حدیث در کتب مرموز الیها مذکور نیست
لهذا مصنف رحمه الله بر سبیل اطلاق گفت موقوف صحیح   اِذَا وَضَعْتَ
جَنْبَكَ عَلَى الْفِرَاشِ وَقَرَأْتَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ
اَحَدٌ فَقَدْ اَمِنْتَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اِلَّا الْمَوْتَ   مَا مِنْ رَجُلٍ يَاْوِي
اِلَى فِرَاشِهِ فَيَقْرَأُ سُوْرَةً مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ اِلَّا بَعَثَ اللّٰهُ
اِلَيْهِ مَلَكًا يَحْفَظُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيْهِ حَتّٰى يَهُبَّ مِنْ نَوْمِهِ مَتٰى
هَبَّ   اِذَا اَوَى الرَّجُلُ اِلَى فِرَاشِهِ ابْتَدَرَهُ مَلَكٌ وَشَيْطَانٌ
فَيَقُوْلُ الْمَلَكُ اخْتِمْ بِخَيْرٍ وَيَقُوْلُ الشَّيْطَانُ اخْتِمْ بِشَرٍّ فَاِنْ
ذَكَرَ اللّٰهَ ثُمَّ نَامَ بَاتَ الْمَلَكُ يَكْلَؤُهُ الْحَدِيْثَ تَاْتِيْ تَتِمَّتُهُ
امن ایمن شدن از باب علم یاوی کیاتی وزنا ومعنی هب کمد ای تنبه

ویقوم

ویقوم کذا فی الاذکار بدو فرشته فقط بسوی خیر از باب نصر ابتدار کذلک یکلوه
کیحفظ وزنا ومعنی وکلائت بکسر وبمعنی نگهبانی کردن از باب فتح
قوله اذا وضعت یعنی در مسند بزار مروی است از انس رضی الله عنه که رسول خدا
فرموده است وقتی که بنهی پهلوی راست خود را بر بستر خواب یا خم کردن پهلوی
وکشف روی خانکه مقرر است از آداب قرائت وقت خواب کذا فی بعض
الشروح وبخوانی سوره فاتحة الکتاب را وسوره اخلاص را پس تحقیق ایمنی شدی
ومحفوظ گشتی من جانب الله از هر بلائی که موذی است مگر موت زیرا که از ان
چاره نیست ودر حقیقت تحفه ایست برای مومن که بوصل الحبیب الی الحبیب قوله
ما من رجل یعنی در مسند امام احمد مروی است از شداد بن اوس رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است نیست هیچ مسلمی که پناه گیرد وجای بسوی بستر خواب خود
پس بخواند سورة تامه را از سور قرآن که اقلش سه آیت است ومحتمل که مراد
مقدار سوره باشد تا شامل شود مانند آیة الکرسی را مگر آنکه میفرستد خدای
تعالی بسوی آن مسلم فرشته را که محافظت وحراست میکند آن فرشته آن
مسلم را از هر ضرری که موذی است ایذا رسد بوی تا آنکه بیدار گردد آن مسلم از
خواب وبرخیزد هر وقتی که بیدار گردد وبرخیزد واگر بیدار گردد وبرنخیزد ودوباره
بخواند وهمچنین باز بیدار گردد وبرنخیزد ونخسپد هم در محافظت وحراست آن
فرشته است زیرا که در اذکار امام نووی است که لفظ هب بمعنی انتبه وقام
قوله اذا اوی یعنی در سنن نسائی وصحیح ابن حبان ومستدرک حاکم ومسند ابویعلی
موصلی مروی است از جابر رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است وقتی که پناه گیرد
وجای گیرد مرد بسوی خوابگاه خود می شتابد بسوی آنکس دو فرشته وشیطان پس می گوید فرشته

نعفلت
که ختم کن عمل خود را به نیکی و یاد کن نام خدا را و می گوید شیطان ختم کن به بدی ای
و معصیت پس اگر یاد کند آنمرد نام خدا پس خواب کند شب می کند آن فرشته
در حالی که نگاهبانی میکند آنمرد را و مفهوم الحدیث انه لم یذکر الله بات الشیطان
ینتظر اغواره و یوسوس عند انتباهه الحدیث تا آخر حدیث یا اعنی الحدیث
کما مر و اظهر آنست که مبتدا است ای حدیث می آید تتمه او و بقیه او در فصل ثانی
که اذا انتبه من النوم فقال الحمد لله الذی رد الی نفسی و لم یمتها فی منامها
الخ وَاِذَا رَاَى فِي مَنَامِهِ مَا يُحِبُّ فَلْيَحْمَدِ اللهَ عَلَيْهَا وَ
لِيُحَدِّثْ بِهَا وَلَا يُحَدِّثْ بِهَا اِلَّا مَنْ يُحِبُّ
رویا مقصور است و ممدود و گاهی همزه را بواو بدل میکنند و در اصل بمعنی
دیدن است بچشم لیکن مخصوص شده است بچیزی که در خواب بینند نه در بیداری حب
بضم محبة بالفتح حب بکسر دوستی یقال احبه فهو محب و حبه یحبه فهو محبوب و هذا
شاذ لانه لا یاتی فی المضاعف یفعل بالکسر الا و یشرکه یفعل بالضم اذا کان متعدیا
ما خلا هذا الحرف توضیح معنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن نسائی مرویست از
ابو سعید خدری رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است چون بیند مسلمی در خواب
خود چیزی را که دوست میدارد آن چیز را از مبشرات یا منبهات چنانکه خود را
ناصح یا مفضوح بیند پس باید که حمد و ثنا گوید خدا را برای رویای محبوبه یا برای رویت
خود ما یحب را و باید که بگوید آن رویای خود را قوله و لا یحدث برفع است و بجزم که
اظهر است یعنی در صحیح بخاری مرویست از ابو قتاده پس شیخین را دو روایت است
یکی از ابو سعید که نسائی در آن شریک است دوم از ابو قتاده که درین شریک نیست
که رسول خدا فرموده است که خبر ندهد بآن رویا و نگوید مگر عالمی را که دوست میدارد یا نام را

زیرا که

زیرا که گاهی رویا را دو تعبیر است و زیادة چنانکه مرویست که زنی در خدمت آن
حضرت آمد گفت که در خواب دیده ام گویا که عتبه خانه من شکسته است آنحضرت
فرمود که غایب تو خواهد آمد پس شوهر او که غایب بود آمد باز مسافر شد و آن زن
مانند آن خواب دید و در خدمت آنحضرت آمد و آنحضرت را نیافت خواب خود
بصدیق عرض کرد صدیق تعبیر بمردن شوهر او فرمود آن زن باز در خدمت آمد
خواب خود عرض نمود آنحضرت فرمود که کسی از ین خواب خود نزد کسی گفته گفت گفته ام
آنحضرت فرمود تعبیر خواب تو همانست که آنکس گفته است پس معلوم شد که قول معبر
اول معتبر است و گاه تعبیر میکنند عالمی که دوست نمیدارد صاحب رویا را بچیزی که مکروه او
و سبب دلگیری اوست وَاِذَا رَاَى مَا يَكْرَهُهُ فَلْيَتْفُلْ ع م اَوْ
لِيَبْصُقْ م اَوْ لِيَنْفُثْ ع ثَلَاثًا ثَلَاثًا عَنْ يَسَارِهِ ع کراهت
کراهیت ناپسند داشتن از باب علم فهو کریه و مکروه و تفل از دهان انداختن
چیزی را مثل البزق و اوله البزق ثم التفل اقل منه ثم النفث ثم النفخ لیبصق
در حدیث مرویست بصاد که در اصل زاست از باب نصر و روایت بسین
و ابدالش بصاد برای مجاورت قاف است و هر یک از بزاق و بساق و بصاق
بضم اسم آن آب است که از دهان بر آمد و تا در دهان است نامش ریق است کذا فی
القاموس تفل و میدانست با چیزی از آب دهان و قیل التفل ریق یسیر و النفث
ریح فقط و قیل بالعکس و قیل کلاهما ریق یسیر و لهذا سمی انما نفخ بلا ریق و الاول
ضعیف کذا فی بعض الشروح و هر یک از تفل و نفث بکسر فاست و بضم
و اذا رای الحلم یعنی در صحیح بخاری و مسلم مرویست از ابو قتاده رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است وقتی که بیند مسلمی در خواب چیزی را که پسند نمیدارد

آن جز را امتلا خود در امر ترکیب منہیات ہند باید کہ بیندازد جز را از آب دہان و در صحیح
مسلم مرویست نیز از ابو قتادہ رضی اللہ عنہ و در نسخہ الیست از جابر رضی اللہ عنہ
لیبصق ای باید کہ بیندازد جز را یعنی از آب دہان و در اصول ستہ مرویست نیز از
ابو قتادہ لینفث ای باید کہ بدمد میدمد بی آب دہان و در اصول ستہ مرویست
خبر ثلثا ثلثا عن یسارہ یعنی در اصول ستہ مرویست نیز از ابو قتادہ رضی اللہ عنہ
کہ ہر یکی از بصق و نفث سہ مرہ بکنند از جانب چپ خود برای راندن شیطان
پس کلمہ او کہ از تصرف مولف ست در تعبیر برای تنویع ست بدلیل اختلاف مخرجان
ظاہر آنست کہ جماعہ را دو روایت ست یکی لینفث مطلق و دوم لینفث ثلثا
عن یسارہ و تخصیص یسار برای آنست کہ محل اقذارست و قول مولانا حنفی کہ
کلمہ او برای شک راویست خطاست بدلیل تکریر ثلثا ثلثا و در بعض شروح است
کہ کلمہ او برای نفی یا بمعنی ست غرض تصرف مولف ع خالی از خلل نیست زیرا کہ
جماعہ کلہم روایت نکردہ اند مگر لینفث را مطلق یا مقید بثلثا پس تکریر ثلثا نامی
معنیست وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَمِنْ شَرِّهَا ع یعنی
در اصول ستہ مرویست نیز از ابو قتادہ رضی اللہ عنہ کہ رسول خدا فرمودہ است
و باید کہ پناہ جوید از شر شیطان و از شر رویای مکروہ خود و بگوید اعوذ باللہ من
الشیطان الرجیم و من شر ہذہ الرویا قولہ ثلثا ای تعوذ سہ مرت بکنند و در نسخہ الست
ثلثا ثلثا بتکریر لکن لا وجہ لہ پس بر مولف رحمہ اللہ لازم بود کہ قولہ ثلثا را بر رمز جماعہ
مقدم می آورد پس ازان میگفت وَلَا يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ
فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ ع قولہ لا یذکر نہی ست یا نفی بارادہ نہی و این ابلغ است
یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجہ مرویست از ابو سعید

خدری

خدری رضی اللہ عنہ کہ رسول خدا فرمودہ است کہ ذکر نکنند یعنی رویای مکروہ را نزد
ہیچ احدی قولہ فانہا یعنی در اصول ستہ مرویست نیز از ابو سعید کہ رسول خدا فرمودہ است
عدم ذکر آن رویا برای آنست کہ تحقیق رویای مکروہ بسبب ہمین ناگفتن ضرر
نخواہد رسانید او را عجبست از مولف ع کہ از روایان حدیث عدم ذکر رویای
مکروہ کہ جماعہ اند ترمذی را بر آوردن در علت آن حدیث ترمذی را در جماعہ در آوردہ است
وَلْيَتَحَوَّلْ عَنْ جَنْبِهِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ م یعنی در صحیح مسلم
مرویست از جابر رضی اللہ عنہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم فرمودہ است باید کہ بگردد
از پہلوی خود کہ بران خواب کردہ بود خواہ پہلوی راست باشد و خواہ پہلوی چپ
أَوْ يَقُمْ فَلْيُصَلِّ خ ای در صحیح بخاری مرویست از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ
بکلمہ او کہ رسول خدا فرمودہ است یا باید کہ برخیزد و وضو کند بہتر باید کہ نماز بخواند پس
کلمہ او برای تنویع ست و کلمہ فا در فلیصل بمعنی ثم است زیرا کہ صلوۃ بعد از توضی است
و متراخی و فا در لغت بمعنی ثم آمدہ است لیکن امر بصلوۃ مرفوع نیست در بخاری
موقوفست بر ابن سیرین و مرفوع است در سنن ترمذی از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ
کذا فی الاذکار حاصل آنکہ آداب رویای مکروہ شش چیز است تعوذ از شر شیطان
و شر آن رویا سہ بار و تفل در حینی کہ بیدار شود از یسار سہ بار و عدم ذکر آن
رویا و تحول و توضی و صلوۃ و گفتہ اند قرارت آیۃ الکرسی نیز پس باید کہ آیۃ الکرسی
در صلوۃ بخواند و اگر اقتصار بر بعض ازین آداب ستہ بکنند چنانچہ تعوذ است نیز
کافیست و قرطبی گفتہ کہ ہمین صلوۃ جامع ہر شش ادب است زیرا کہ بجای صلوۃ
تحول است از پہلوی خواب و بزاق انداختن نزد مضمضہ در توضی و استعاذہ
مثل از قرارت است و دعا ہی نگاہ میدارد خدای تعالی او را از شر آن رویا

وَاِذَا فَزِعَ اَوْ وَجَدَ وَحْشَةً اَوْ اَرِقَ فَلْيَقُلْ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ
اللّٰهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ
الشَّيَاطِيْنِ وَاَنْ يَحْضُرُوْنَ   فزع کوس ترس و ترسیدن
از باب علم و در بعض شروح است که الفزع انقباض ونفار يعتري الانسان
من الشيء المخيف وهو من جنس الجزع ولذا لا يقال فزعت من الله كما يقال
خفت من الله ذكره الراغب انتهى و وحشت نوعیت ضد انس و معنی اندوه
نیز آرق بفتحتین بیداری از باب علم ارق بکسر عین لغت منه کذا في الصراح
رجل ارق اذا سهر لعلة فان كان السهر من عادته قيل ارق بضم الهمزة
والراء كذا في النهاية همز بسکون میم خطره شیطان و همزات الشياطين بفتح
میم خطراتها التي تخطرها بقلب الانسان ان يحضرون بحذف یاء متکلم است
برای اکتفا بکسره نون و این آیه اقتباس است از حق تعالی قل رب اعوذ بك
من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون   یعنی در
مسند امام احمد مروی است از ولید بن ولید که برادر خالد بن ولید است که رسول
خدا فرموده است وقتی که بترسد مسلم در خواب باید وحشت و نوعیت را باید دور
کرد که خوابش نیاید که در موضعی بران تشویش است پس باید که بگوید اعوذ بکلمات
الله التامة الى قوله ان يحضرون فانهم لن يضروه ای پناه میطلبم بکلمات خدا
که کامل اند و هیچ نقصان ندارند از اراده انتقام خدا که صفت ذاتیه اوست
و از عذاب و معاقب کردن خدا که صفت فعلیه اوست و از شر بندهای خدا و از
خطرات و وساوس شیاطین که در دل افکنند و تصرف در باطن کنند و از
حاضر شدن شیاطین نزد من که تصرف در ظاهر کنند پس خواندن تعوذ مذکور را

زدنی

هر وقتی فرموده آنحضرت مضرت نخواهند رسانید بفضل الله و کرمه و در مسند امام
احمد مرویست از ولید مذکور که گفت یا رسول الله اِنّی اَجِدُ وَحْشَةً قَالَ
صلى الله عليه وسلم اِذَا اَخَذْتَ مَضْجَعَكَ فَقُلْ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّةِ
مِنْ غَضَبِهِ الى قوله وان يَحْضُرُوْنِ و نیز مرویست در کتاب عمل اليوم والليلة
ابن سنی اَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيْدِ اَصَابَهُ اَرَقٌ فَشَكٰى ذٰلِكَ اِلَى النَّبِيِّ صلى الله
عليه وسلم فَاَمَرَهُ اَنْ يَتَعَوَّذَ عِنْدَ مَنَامِهِ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّةِ الى قوله وان
يَحْضُرُوْنِ   وَكَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَمْرٍو يُلَقِّنُهَا مَنْ عَقَلَ مِنْ وَلَدِهِ
وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ كَتَبَهَا فِيْ صَكٍّ ثُمَّ عَلَّقَهَا فِيْ عُنُقِهِ
ولده ولد کوس است و کتف نیز یعنی در سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و صحیح مستدرک
حاکم مرویست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عبد الله بن عمرو العاص رضی که بود
عبد الله بن عمرو العاص که تلقین و تعلیم میکرد این کلمات مذکوره کسی را که عاقل بود
و متمیز متکلم از اولاد او و هر که عاقل و متمیز متکلم نبود از اولاد او می نوشت عبد الله
برای او این کلمات را در کاغذ پس می آویخت آن کلمات مکتوبه را در گردن او
پس جمله کتبها خبر من لم يعقل است و مصنف رحمه الله گفته که درین حدیث دلیل
است بر جواز تعلیق تعویذ بر کودکان و در بعض شروح است که من لم يعقل معطوف
است بر من عقل و کتبها به تقدیر قد خبر است بعد از خبر مر لفظ کان را و اختلاف
خبرین در مضارعیت و ماضویت برای اشعار است بانکه تلقین اکثر است از
کتابت و ضمیر عنقه راجع است بسوی غیر عاقل اگر چه بالغ باشد پس جواز تعلیق
تعویذ مختص باطفال نیست کما ذکره المصرح و مؤید این توجیه است مذکور ایم
تقریر حدیث   اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِيْ لَا يُجَاوِزُ

هُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا
وَمِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمِنْ شَرِّ فِتَنِ
اللَّيْلِ وَفِتَنِ النَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا
يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمٰنُ طوارق بشب آمدن از باب نصر در شرح است
الطارق في الاصل السالك للطريق ثم يعبر به على ما يحدث في الليل وانما جمع المذكر
على الفواعل لانه خص بغير العاقل كالمواضي على ما ذكره الرضي وقال المصنع الطوارق
جمع طارقة وهو من الطرق قيل اصله الدق وسمي الآتي بالليل طارقا لاحتياج
الى الدق يعني در معجم كبير طبراني روايت از خالد بن وليد رضي الله عنه انه شكى
الى النبي صلى الله عليه وسلم فزعا فعلمه ما علمه جبرئيل عليه السلام قال جبريك عن ابن التياح
قلت كيف صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة محاربة الجن قال ان الشياطين
انحدرت تلك الليلة على رسول الله صلى الله عليه وسلم من الاودية والشعاب وفيهم
شيطان بيده شعلة من النار يريد ان يحرق بها وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فنزل اليه جبرئيل فقال قل يا محمد قال ما اقول قال اعوذ بكلمات الله التامات من
شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ينزل من السماء الى قوله يا رحمن قال فطفئت
نارهم وهزمهم الله تبارك وتعالى رواه احمد وابو يعلى ولكل منهما اسناد جيد صحيح
به واز ابو امامه باهلي مروي است كه گفت حدث خالد بن الوليد رسول الله صلى
الله عليه وسلم عن اهاويل يراها بالليل حالت بينه وبين صلوة الليل فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم يا خالد بن الوليد الا اعلمك كلمات تقولهن لا تقولهن
ثلث مرات حتى يذهب الله ذلك عنك قال بلى يا رسول الله بابي انت
وامي فانما شكوت هذا اليك رجاء هذا منك قال قل اعوذ بكلمات الله التامة

من غضبه

من غضبه الى آخره قال عائشة رضي الله عنها فلم البث الا ليالي حتى جاء خالد فقال
بابي انت وامي والذي بعثك بالحق ما اتممت الكلمات التي علمتني ثلث مرات
حتى اذهب الله عني ما اجد بي ما ابالي اني لو دخلت على اسد في خليسه رواه الطبراني
في الاوسط فالجمع بانه علمه الدعائين معا والظاهر ان الدعاء الاول هو الآخر والله
اعلم كذا في الشرح يعني پناه ميطلبم بكلمات وصفات كامله تو وعلمهاي تو
پس لفظ الله از قبيل وضع مظهر است موضع مضمر ومؤيد اين آخر دعاست قوله
يا رحمن چنين كلمات كه نمي گذرد از آن كلمات با ايل نيكو كردار و از آن كلمات هيچ
نيكوكار ونه بدكاري وكافري ملك محيط است آن كلمات ومحتاج است آن
كلمات هر مومنى وكافرى از شر چيزي كه فرود آيد از آسمان از بليات واز شر
چيزي كه عروج كند و بالا رود از سيئات ها از شر چيزي كه پيدا كرده است در ماضي
در زمين واز شر چيزي كه پيدا كند و برآيد در مستقبل از زمين واز شر فتنهاي
كه كائن است در شب و روز واز شر حوادث وآفات كه ناگاه بيايد در شب
و روز مگر طارقه اي حادثه كه بيايد مقارن به نيكي يا بار دعائي را اي خداي مهربان
پس كلمه با در بخير براي مقارنت است يا تعديت چون طرق مختص است بآمدن
در شب پس در كلام مجاز است وَفِي الْأَوْرَاقِ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ
السَّبْعِ وَمَا أَظَلَّتْ وَرَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا أَقَلَّتْ وَ
رَبَّ الشَّيَاطِينِ وَمَا أَضَلَّتْ كُنْ لِي جَارًا مِنْ شَرِّ خَلْقِكَ
أَجْمَعِينَ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَوْ أَنْ يَطْغَى عَزَّ جَارُكَ
وَتَبَارَكَ اسْمُكَ اظلت سايه افكند اي مادت السموات
منه من قبيل اظلك فلان اذا دنا منك ارض بسكون راء زمين ومي اسم جنس است

ولا وا صلها ارضون بفتح را و سکون را جمع اقلال برداشتن در قاموس است استقله
حمله ورفعه کتقله واقله پس وجه تفسیر مصنف رحمه الله اقلته را بارتفعت بمعنی ظاهر نیست
وما اقلته برین تقدیر ما فی جوف الارض است با آنکه مفوت مقابله است اضلال
ضایع گردانیدن و هلاک کردن جار بمعنی مجیر است ای زنهار و امان دهنده قال
الله تعالی انی جار لکم و هو یجیر ولا یجار علیه و جار در غیر جارک بمعنی مستجیر است و
در اجمعین مرعیست تغلیب عقلا فرط شتاب کردن از باب نصر ضمه
طغیان از حد درگذشتن از باب فتح و علم   یعنی در معجم اوسط طبرانی در
مصنف ابن ابی شیبه مرویست از خالد بن ولید که چون خالد شکایت بیخوابی
خود را که از علتی بود بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت دعای اللهم رب السموات
الی قوله و تبارک اسمک یاد فرمود که بخوان پس او خواند فاذهب الله عنه ذلک
ای آن بیخوابی را از خالد خدای تعالی دور کرد قوله فی الارق ارق بفتحتین مصدر
حسنیست یا کلمه فی تعلیلیست یعنی در وقت بیداری که برای علتیست یا برای
آن بیداری باید خواند این دعا را بار خدایا پروردگار هفت آسمان و چیزی که سایه
افکنده است آن هفت آسمان بران چیز و نزدیکست آسمانها بآن چیز از ملائکه
و سماویات و پروردگار هفت طبقه زمین و چیزی که برداشته است این هفت
طبقه آن چیز را از حیوانات و ارضیات و پروردگار شیاطین و چیزی که ایشان
گمراه کرده است آن شیاطین و چیزی آنها را پس ما بمعنی من است و اختیار ما برای
مطابقت ما قبل اوست که تغلیب غیر عقلا برای کثرت بر عقلا است باش
برای من پناه دهنده در حالتی که پناه دهنده از شر جمیع مخلوقات خود قوله ان یفرط تقدیره
من جمله شر المخلوقات ان یفرط مبتدا و خبر است ای از جمله شر مخلوقات است

این که

مخلوقات
این که سرعت و سبقت و شتاب برمن بظلم و ستم و بزدن و کشتن یکی از ایشان
یا این که تجاوز کند از حد برمن در ظلم یا بر تو در عصیان پس کلمه او برای تنویع است
اقتداست از آنحضرت بکلام خدا که حکایتست از حضرت موسی و هارون
علیهما السلام قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا ای یعجل علینا بالعقوبة او ان
تطغی ای یزداد طغیانا فیقول ما لا ینبغی و یفعل ما لا یلیق به و مولانا شیخ گفته
که قوله ان یفرط بدل اشتمالست از شر خلقک یا بیان اوست و کلمه او برای شک
راوی است انتهی مخفی نماند که فرط و طغیان از بعض شرور است و طلب حفظ از
بعض شرور موجه نیست و با وجود قول او باقتدا بکلام خدا عجب است تجویز کلمه او
برای شک راوی است قوله عز جارک ای غالب قویست پناه جوینده تو بر هر خصم
و تعالی و بزرگست یا کثیر البرکتست نام تو و ذات تو و در روایت معجم کبیر است
عز جارک و جل ثناؤک و لا اله غیرک   اللهم غارت النجوم و هدأت
العیون و انت حی قیوم لا تأخذک سنة و لا نوم یا حی
یا قیوم اهدئ لیلی و انم عینی   غور فرو شدن هدء بفتح
هدور بضمتین آرامیدن اهدا آرام دادن و دست زدن کودک را تا در
خواب شود و سن بفتحتین خواب سنة مثله از باب علم و ها در سنه عوض است
از واو محذوف مانند عده انم امر است از انامت ای خوابانیدن
یعنی در کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست از زید بن ثابت رضی الله عنه
که گفت شکایت از بیخوابی خود که از علت بود نزد رسول خدا عرض نمودم فرمود
که بگو اللهم غارت النجوم الی آخره زید گفت فقلتها فاذهب الله عنی ما کنت
اجده ای خدا فرو رفته است و غایب شده است ستارها و آرمیده است چشمها

چشمهاء تو زنده ازلی و ابدی و قایم بذات خودی نمیگیرد ترا هیچ نه خواب و چون سنه
اول نوم و مقدم اوست در وجود مقدم است بر نوم اگرچه مبالغه در تقدیم نوم است
بر سنه و جمله لا تأخذه نافی تشبیه است و مفید تنزیه و تاکید صفت حی و قیوم است
یا حی یا قیوم ای زنده دایم ای تدبیر خلق قایم آرام ده شب مرا یعنی آرام ده مرا
بخواب در شب من احتراز است از آن خواب که از علت است و اضطراب
و بخوابان چشم مرا تخصیص است بعد تعمیم زیرا که همین است مقصود اسم   و اذا
انتبه من النوم فقال الحمد لله الذی رد الی نفسی و لم
یمتها فی منامها الحمد لله الذی یمسک السموات و الارض
ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه
کان حلیما غفورا الحمد لله الذی یمسک السماء ان تقع
علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحیم
انتباه بیدار شدن الی آخره در روایت ابو یعلی است و در نسخه
الیست فلم یمتها اماتت میرانیدن لئن زالتا لام برای توطیه قسم مقدر است و
شرط مقدر کما تقرر ان نافیه و من زایده است برای افاده تاکید عموم نفی و جمله
ان امسکهما قایم است مقام جوابین از قسم و شرط معا کما تقرر الا باذنه ای ما سقط
بسبب من الاسباب الا باذن الله و اراده و قضایه رؤف یعنی راحم خبر ان است
و بالناس متعلق است برؤف و لام ابتدا بر رؤف مانع این تعلق نیست زیرا که
در محل خود نیست که حق صدارت کلام است و اینجا داخل است بر خبر زیرا که یعنی
ان تاکیدی است پس مکروه است اجتماع میان ان لام و ان و رحیم مبالغه راحم
خبر است بعد خبر   یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مسند

ابو یعلی

ابو یعلی موصلی مرویست از جابر رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که اذا اوی
الی فراشه فان قالها ای هذا الدعاء و وقع عن سریره فمات دخل الجنة
و معنی دعا آنست که جمیع ستایشها مر خدا راست که باز گردانید بسوی من نفس
و روح مرا و نمیرانید و قبض نکرد روح مرا در زمان خواب یا در حالت خواب آن
نفس جمیع ثناها مر خدا راست که نگاه داشته است آسمانها و زمین را از ساقط
شدن و افتادن یا نگاه داشته است برای کراهت افتادن یا تا نیفتند و فنا
نشوند زیرا که ممکن را در حالت بقا چاره نیست از نگاه دارنده او و از فنا و قسم است
بذات خدا که اگر ساقط شوند بر تقدیر عدم امساک خدا نیست نگاهدارنده آنها
از ساقط شدن هیچ احدی اصلا از بعد خدا [illegible] من بعده اگر بسوی زوال گردد
چنانکه در شرح مولانا حنفی است و غیر لازم می آید نفی امساک در عبارت از
خدا تعالی نیز و لازم باطل است فالملزوم مثله انه کان حلیما غفورا التحقیق خدای
تعالی حلیم است که نگاه داشته است آسمانها و زمین را از سقوط و فنا با وجود
استحقاق سقوط و فنا کما قال الله تعالی تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق
الارض و غفور است که ساتر عیوب و غافر ذنوب بندهای خود است و حبس جمله فنا
خاصه خداست که نگاه میدارد آسمانها را از افتادن بر زمین الا باذنه مگر باذن
دادن خدا هنگام و خدا تعالی مهربانست که هلاک نکرد اینها است مردم را
بسبب گناهان ایشان   الحمد لله الذی یحیی الموتی و هو
علی کل شیء قدیر   لفظ موتی جمع میت مشدد یا مخفف است
و اصل آنست که بوزن فعلی جمع فعیل بمعنی مفعول باشد مانند مرضی و قتلی لیکن محمول
است بر فعیل الخ که بمعنی فاعل است یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از

جابر رضی الله عنه و در نسخه مصححه از براء بن عازب رضی الله عنه خواندن رسول
خدا العبد از بیدار این دعا را که جنس حمد و ثنا خاصه خدا است که زنده میکرداند
اموات را خواه بموت حقیقی متصف اند و خواه بموت مجازی که النوم اخو الموت
است و خدای تعالی بر هر چیزی ممکن قادر و توانا است و از جمله آن چیزهای ممکن است
احیاء اموات و اماتت احیا   اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا
وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ   یعنی در صحیح بخاری و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی
و مصنف ابن ابی شیبه مروی است از حذیفة بن الیمان رضی الله عنه که رسول
خدا العبد از بیدار این حمد خواندی که تمام ستایشها خدا راست که بیدار کرد
ما را العبد از خوابانیدن یا زنده کرد ما را نیست ما را العبد از میرانیدن و معنی اول
اظهر است و لیوی خدا است شوندی بعث از قبور که مشبه است به بیداری بعد از
خواب یقال نشر الله الموتی ای احیاهم قال الزجاج النفس التی تفارق
الانسان عند النوم هی التی للتمییز و التی تفارقه عند الموت هی التی للحیات
وهی التی یزول معها التنفس و سمی النوم موتا لانه یزول معها العقل و الحرکة
تمثیلا و تشبیها و قد یستعار الموت للاحوال الشاقة کالفقر و الذل و السؤال
و الهرم و المعصیة و الجهل قرطبی گفته که تعلق روح به تن بسبب موت و نوم منقطع است
پس اطلاق موت بر نوم از روی مجاز است که هر دو اشتراک دارند در انقطاع
مذکور طیبی گفته که سبب این اطلاق آنست که انتفاع انسان بحیات نیست
مگر بتحصیل رضای حق تعالی بقصد طاعت و تجنب از سخط و عقوبت حق باجتناب
از معصیت و نوم مانع است ازین انتفاع بالکلیه که نایم کالمیت است پس حمد خدا
بر نعمت زوال این مانع است در بینی توجیه مرتبط است قوله و الیه النشور یعنی بسوی

خدا است

خدا است مرجع و مآب و بازیافت ثواب بکسب حسنات و درجات
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ لَا شَرِیْکَ لَکَ سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ اَسْتَغْفِرُکَ
لِذَنْبِیْ وَاَسْئَلُکَ رَحْمَتَکَ اَللّٰهُمَّ زِدْنِیْ عِلْمًا وَلَا
تُزِغْ قَلْبِیْ بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنِیْ وَهَبْ لِیْ مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ
اَنْتَ الْوَهَّابُ   و در نسخه الیت انی استغفرک ازاغت
کج گردانیدن کسی را از راه هدایت راه راست نمودن از باب ضرب لدن
ظرف مکان است بمعنی عند لیکن مختص است بحضور بخلاف عند یعنی در سنن
ابو داود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مروی است از حضرت
عائشه رضی الله عنها که رسول خدا العبد از بیدار این دعا خواندی لا اله الا انت
تا آخر و اسئلک رحمتک ای زیاده بهار ترجمه این ظاهر است قوله اللهم زدنی علما بار خدایا
زیاده کن مرا در هر وقتی از اوقات علمی که نافع است امتثال است بقول حق
تعالی قل رب زدنی علما وارد است بسوی حدیثی مرفوع از حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول خدا فرموده است که کل یوم لا ازداد فیه علما یقربنی الی الله
تعالی فلا بورک لی فی شمس ذلک الیوم قوله و لا تزغ ای مایل مگردان دل مرا از
راه مستقیم برای دیگر بعد از راه راست نمودن تو مرا پس کلمه از معنی آن مصدر است
اعطا کن مرا از نزد حضور خود بی واسطه رحمتی عظیمه چنانکه معرفت بجلال
قدس تو و توفیق ثبات و استقامت است بر آن طریق مستقیم زیرا که تو بخشنده
ما عوض و بی غرض که بخششهای ترا نهایتی نیست و حذف مفعول وهاب برای
افادهٔ تعمیم هر مسئول این قول است از قول حق تعالی در مدح الراسخون فی العلم
یعنی آنانکه راسخ اند در علم می گویند ربنا لا تزغ الی آخر الآیة   لَا اِلٰهَ اِلَّا

مقتبس م

اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ
الْغَفَّارُ   یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست
از عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول خدا بعد از بیداری این دعا میخواند قوله
الواحد ای قابل شرکت و کثرت در ذات خود نیست قهار و غالبست مقتبس است
از قول حق تعالی قل انما انا منذر وما من اله الا الله الواحد القهار قوله العزیز
الغفار مرفوعست که صفت است بعد صفت لفظ الله را و محتمل که صفت لفظ
رب باشد ای غالبست بر هر چیزی چون اراده عقاب کند و بخشنده ذنوبست
برای هر که خواهد و درین قول بلیغ و تمام اوصاف تقریر توحید است و عدد است
مزید داد و عیدست مزید   مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا
اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ وَلَا   الحمد لله و
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي أَوْ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ
فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلَاتُهُ   تعار از خواب
بیدار شدن با بانگ و آواز و عرار بکسر بانگ کردن شتر مرغ نر از باب ضرب
وفی شرح السنة التعار الاصل السهر والتقلب علی الفرش انتهی و کلمه او برای
شک راویست که رسول خدا اللهم اغفر فرموده یا دعو که عامست و استجیب
شرط کرد استجیب است و در بعض نسخ یستجاب است و در اذکار امام نووی است که ناسک
ولید بن مسلم است که شیخ شیوخ بخاری و ابو داود و ترمذی و غیر ایشانست و درین
حدیث انتهی قوله لا شریک له تاکیدست بعد تاکید توحید را و قوله له الملک و له الحمد الی
بر تقریر و هو علی کل شیء قدیر کاملست در قدرت مانعست در قوت الحمد لله ای موصوف

بصفات

بصفات جمال سبحان الله یعنی منزه است نعوت کمال لا اله الا الله از ازل
ازال ابد و اله و الله اکبر اعظم است از آنچه که خطور کند در بال لا حول و لا قوة الا
بالله در جمیع ازمنه و احوال اللهم اغفر لی مغفرت کن ذنوب مرا که در ماضی است
و در حال و در استقبال اللهم اغفر لی او دعو بعد از خواندن دعای مذکور دعا کند به
مغفرت برای خود یا دعا کند به دعائی که خواهد خواه مغفرت خواه مطلب دیگر
اجابت کرده شود دعا او را و بعض علما گفته اند که تمام اجابت دعا این وقت مسلم
الکیس است یعنی چنانچه در هم کیسه هر وقت که از آن طلب رسیست اجابت دعا درین
وقت نیز مهیاست قوله فان توضأ پس اگر بعد از بیداری وضو کند و نماز بخواند
درین وقت قبلت صلوته ای پذیرفته شود نماز او و برکت این بیداری که این
وقت وقت اجابت است یعنی در صحیح بخاری و سنن اربعه مرویست از عبادة
ابن صامت رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است هر که بیدار شود یا بیدار شود
و کروت در خوابگاه از پهلو به پهلو دیگر پس بخواند این دعا را تا ولا قوة الا بالله
استجیب له   مَنْ قَالَ حِينَ يَتَحَرَّكُ مِنَ اللَّيْلِ بِسْمِ اللّٰهِ
عَشْرَ مَرَّاتٍ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ عَشْرًا وَآمَنْتُ بِاللّٰهِ وَكَفَرْتُ
بِالطَّاغُوتِ عَشْرًا ~~آمنت~~ وُقِيَ كُلَّ شَيْءٍ يَتَخَوَّفُهُ وَلَمْ
يَنْبَغِ لِذَنْبٍ أَنْ يُدْرِكَهُ إِلَى مِثْلِهَا   طاغوت شیطان
یا اصنام یا هر چه معبود است سوای حق یا مانع است از عبادت حق ماخوذ است
از طغیان در اصل طغیوت بوده بر وزن فعلوت یا را لام کلمه را مکان عین برده
بالف بدل کرده‌اند و قیه نگاه داشتن از باب ضرب تخوف ترسیدن انبغاء
بایستن و لا یستعمل منه الا المستقبل و در نسخه الیست لا ینبغی ظاهر است که غلط است

ادراک رسیدن یعنی در معجم اوسط طبرانی مرویست از ابن عمر رضی الله عنه
یا از ابن عمرو یا او رض و همین اخیر مفهوم میشود از کتب غیب و محتمل که از هر دو
مروی باشد که رسول خدا فرموده است هر که بگوید وقت بیدار شدن و حرکت پهلو از
خواب شب کلمه بسم الله ده بار و سبحان الله ده بار و آمنت بالله و کفرت بالطاغوت
ده بار یعنی گرویدم بخدای عز و جل و انکار کردم هر چیزی را که معبود است سوای
خدای تعالی قوله وقی ماضی مجهول جواب شرط است یعنی نگاه داشته شود آن گوینده را
از هر چیزی که میترسد از آن چیز نصب لفظ کل منصوب است بنزع خافض و در نسخه ابن السنی
من کل شیء و نمی باید هر گناهی را هر گناهی که باشد این که برسد و میسر گردد آن گناه
آن گوینده را از ابتدای این مسافت از زمان تا رسیدن مثل ابتدای این ساعت
مذکوره یعنی واقع نشود از آن گوینده هیچ گناهی تا رسیدن آن وقت و محرک
و کفش او آن سه کلمه را از شب آینده و محتمل که این کلام کنایت باشد از
غفران هر گناهی تا آمدن آن وقت از شب آینده و توفیق توبه یا از توبه
وَاِذَا قَامَ مِنَ اللَّیْلِ عَنْ فِرَاشِهِ ثُمَّ عَادَ اِلَیْهِ فَلْیَنْفُضْهُ
بِاِزَارِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ فَاِنَّهُ لَا یَدْرِیْ مَا خَلَفَهُ عَلَیْهِ فَاِذَا
اضْطَجَعَ فَلْیَقُلْ بِاسْمِکَ اللّٰهُمَّ وَضَعْتُ جَنْبِیْ وَبِکَ اَرْفَعُهُ
اِنْ اَمْسَکْتَ نَفْسِیْ فَارْحَمْهَا وَاِنْ رَدَدْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ
بِهِ عِبَادَکَ الصَّالِحِیْنَ خلف از پس کسی در آمدن و بعد
بعنی از باب نصر قوله فارحمها و در روایت ابن سنی است فاغفر لها قوله عبادک
الصالحین و در روایت ابن سنی است احدا من عبادک الصالحین یعنی در سنن
ترمذی و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست از ابو هریره رضی الله عنه
که رسول خدا

که رسول خدا فرموده است چون برخیزد از شب مصلی از خوابگاه بستر بر گردد بسوی
خوابگاه فلینفضه بصنفة ازاره پس باید که بیفشاند سه بار آن خوابگاه را
بکنج ازار و معنی این در فصل آمدن بسوی خوابگاه نوشته ام قوله فانه یعنی افشاندن خوابگاه
سه بار برای آنست که نمیداند آن قایم غایب که چه چیز بعد از برخاستن در فرش آمده است
و خلیفه او شده است بر خوابگاه او از موذیات قوله فاذا اضطجع پس بعد از افشاندن
مذکور وقتی که بنهد پهلو بر خوابگاه او بستر برای خواب مرة ثانیة پس باید که بخواند دعای
باسمک اللهم وضعت جنبی الی آخره ترجمه این دعا نیز بالا نوشته ام و
اذا قام لیتهجد فان دخل الخلاء فلیقل بسم الله تهجد و
تهجد شب خفتن است و شب بیدار شدن و هو من الاضداد و منه قیل لصلوة
اللیل التهجد خلا بفتح و مد آبدست جای یعنی در مصنف ابن ابی شیبه و کتاب
عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست از علی مرتضی که رسول خدا فرموده معلوم
نیست و در بعض نسخ بجزم است پس لام امر است ای باید که نماز تهجد کند که
هشت رکعت است یا زیاده و اقلش دو رکعت است پس اگر اراده دارد که در آید
در موضع قضای حاجت پس باید که بگوید بسم الله زیرا که رسول خدا فرموده است بسم الله
پرده است میان عورات امت من و میان چشم شیاطین اللهم انی
اعوذ بک من الخبث و الخبائث خبث بضمتین و بسکون
دویم جمع خبیث است یعنی پلید مانند سبیل که جمع سبیل است و خبائث
از باب کرم یکرم خبائث جمع خبیثه ضد نظائف جمع نظیفه یعنی در اصول ستة مرویست
از انس رضی الله عنه و در مصنف ابن ابی شیبه هم از انس رضی الله عنه و هم از زید
بن ارقم مرویست وقتی که بخواهد که از خانه که در آید در مکان قضای حاجت پس باید بگوید
که رسول خدا فرموده است

اللهم انی اعوذ بک من الخبث یا رضا یا تحقیق من پناه می طلبم بتو از ذکور شیاطین

و الخبائث از اناث شیاطین

و لفظ خبث که بسکون دوم مروی است مخفف خبث بضمتین است پس رجوع عین
بمعنی اول است که صحیح است و قیل بمعنی پلیدی و گناه است و قیل الشر او الکفر و الخبائث
بمعنی افعال ذمیمه است و خصال ردیه و موید معنی اول است حدیث مرفوع از زید بن ارقم
که ان هذه الحشوش محتضرة ای تحضرها الشیاطین فاذا اتی احدکم الخلاء
فلیقل اللهم انی اعوذ بک الی آخره و خواندن این دعا نزد جمهور علما در مکانی
که مهیا ست برای قضای حاجت پیش از در آمدن آن مکان است و در غیر آن مکان
در وقت شروع کردن بعد از جامه بر زدن است و گفته اند که استعاذه اگر
فراموش کند در وقت پس در دل بگوید نه بر زبان مروی است از ابن عمر که گفت کان
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل الخلاء قال اللهم انی اعوذ بک من
الرجس النجس الخبث المخبث الشیطان الرجیم رواه الطبرانی و ابن سنی
و اذا خرج غفرانک — یعنی در صحیح ابن حبان و در سنن اربعه
و در مصنف ابن ابی شیبه مروی است از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول
خدا نزد بر آمدن از آب خانه می فرمود غفرانک ای اسألک غفرانک پس لفظ
غفران منصوب است بفعل مضمر و در سؤال مغفرت در وقت خروج دو قول است
اول آنکه تقصیری که از ترک ذکر خدا بزبان آنحضرت در هنگام خلا شده است تدارک
آن استغفار فرموده اند دوم آنکه تدارک تقصیری است که در شکر نعمت اطعام
و هضم طعام و تسهیل خروج و غیره شده — الحمد لله الذی اذهب عنی
الاذی و عافانی — اذی بفتحتین آزار و رنج ای ما یؤذینی
کما فی روایة یعنی در سنن نسائی و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مروی است از

ابوذر

از ابوذر مرفوع و در مصنف ابن ابی شیبه مروی است از قول ابوذر موقوف خواندن
این حمد بعد از بیرون آمدن از آب خانه که جمع حمد و ثنا خوار است که بیرون بردن
و دور کرده از من فضلات را که بقای آن در معده موجب آزار و هلاکت است
و در صحت و عافیت داشته است مرا از آن فضلات و از انواع بلیات
و اذا توضأ فلیسم الله — یعنی در سنن ابوداود مروی است از ابو هریره
رضی الله عنه و در سنن ترمذی از سعید بن زید و در سنن ابن ماجه مروی است از
ابوهریره رضی الله عنه و سهل بن سعید و ابو سعید الخدری رضی الله عنهم که رسول خدا
فرموده است و نیز که مصلی اراده وضو کند پس باید که بسم الله الرحمن الرحیم بگوید
در ابتدای وضو که از سنن مؤکده است نزد جمهور و از فرائض است نزد حنابله برای
حدیث لا وضوء لمن لا یذکر اسم الله و نزد جمهور مراد نفی کمال وضو است
ثم یقول اللهم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک
لی فی رزقی — یعنی در سنن نسائی و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی
مروی است از ابو موسی اشعری رضی الله عنه که رسول خدا این را از تسمیه در اثنای توضی
می فرمود بدلیل قول او و اذا فرغ الخ اللهم اغفر الخ یا رب خدایا بیامرز گناه ظاهر و باطن
مرا و وسعت و فراخی کن برای من در سرای من در دنیا و در قبر و در آخرت
و برکت و فزونی کن در رزق حسی و معنوی من در دنیا و عقبی ابو موسی گفته
اتیت رسول الله صلی الله علیه و سلم بوضوء فتوضأ فسمعته یقول اللهم
اغفر لی ذنبی الی آخره و مقتضای ظاهر قول ابو موسی فتوضأ فسمعته یقول آنست
که رسول خدا این دعا بعد از توضی فرموده اند لهذا امام نووی در اذکار گفته است
که در اثنای توضی و بعد از توضی هر دو محتمل است — و اذا فرغ من الوضوء

رفع نظره الی السماء یعنی در سنن ابو داود و نسائی مرویست از حضرت
عمر رضی الله عنه لازم است که رمز ابو داود و رمز نسائی بالای قوله رفع نظره الی السماء
نویسند برای اشعار باختصاص این قول بروایت ابو داود و نسائی زیرا که در شرط هر هفت
رمز آمده شرکت دارند ولیقل اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و بالای وحده رمز مسلم و نسائی و بالای لا شریک له رمز مصنف و رمز ابن سنی
و بالای اشهد رمز مسلم و نسائی و بالای لا شریک له رمز مصنف و رمز ابن سنی و با
نویسند برای اشعار مذکور یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه و مصنف
ابن ابی شیبه و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست از حضرت عمر رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است وقتی که فارغ شود متوضی از وضو بردارد چشم خود را بسوی
آسمان و باید که بگوید اشهد ان لا اله الا الله الی آخره و بلند کند آواز خود را نزد
شهادت توحید و پست کند آواز را در حال مایل شدن بسوی زمین نزد شهادت
عبودیت و رسالت آنحضرت کذا فی بعض الشروح و گفتن شهادتین برای آنست
که بعد از طهارت اعضا از حدث و خبث طهارت دل از شرک و ریا نیز حاصل شود
و لفظ حدیث مسلم اینست من قال ذلک فتحت له ابواب الجنة الثمانیة
یدخل من ایها شاء ثلث مرات یعنی در سنن ابن ماجه
و مصنف ابن ابی شیبه و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست نیز از
حدیث حضرت عمر رضی الله عنه و در نسخه ایست که مرویست از انس از حدیث
حضرت عمر رضی الله عنه که هر دو شهادة را سه بار گوید اللهم اجعلنی
من التوابین و اجعلنی من المتطهرین سبحانک

اللهم

اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و
اتوب الیک یعنی در سنن ترمذی مرویست نیز از حضرت عمر رض که رسول
خدا بعد از فراغ توضی این دعا میخواند قوله سبحانک یعنی در صحیح مستدرک و در سنن نسائی
مرویست از ابو سعید خدری رضی الله عنه لیکن نسائی گفته است که رفع این مروی خطاست
و الصواب انه موقوف علی ابی سعید انتهی پس عجب است از مولف که بنابر رمز
نسائی رمز موقوف نوشته است من توضأ فقال سبحانک اللهم و بحمدک
استغفرک و اتوب الیک کتب له فی رق ثم جعل فی طابع
فلم یکسر الی یوم القیمة رق بفتح و تشدید قاف پوست آهو که بر
نویسند و در مهذب بمعنی صحیفه است قوله تعالی فی رق منشور طابع بفتح با [illegible]
انگشتری و دیگر این با نیز لغتی است و یکسر بصیغه مجهول یعنی در معجم اوسط طبرانی در روایت
نیز از ابو سعید رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است هر که وضو کند پس بگوید این تسبیح
و این استغفار را قوله استغفرک ای من الزلة و اتوب الیک ای من الغفلة
تا باطن متوضی نیز طاهر گردد نوشته شود گفته او را بعینه با ثواب آن در صحیفه سفید
گردانیده شود آن صحیفه را در ته مهر پس شکسته نشود آن مهر را تا روز قیامت یعنی تا
مطلق شد و در روایت نسائی از ابو سعید است که ختم علیها بخاتم فوضعت تحت
العرش فلم تکسر الی یوم القیمة و در شرح است و الظاهر ان یراد بالطابع نفس الخاتم
و جوز ان یقول جعل فی طابع او التقدیر جعل الرق فی شیء ذی طابع مما وقع علیه
الطبع و الختم پس سالک طریق آخرت را باید که بعد از وضو تمام ادعیه مذکوره در اخوات
تا متمثل بجمیع احادیث مذکوره شود مبنی است بر سکون مانند لفظ نصل و باب
ای ما بین نماز تهجد است که در شب بعد از بیدار شدن که پس از ادای نماز عشا است میخوانند

و در کرمانی است التهجد النوم فمعنی التهجد التجنب عن النوم کما یقال حرج اذا اثم وتحرج
اذا تورع عن الاثم وزاد فی السلاح التجنب بالتکلف وقیل الهجد من الاضداد فالتاء
للطلب   افضل الصلوة بعد المکتوبة الصلوة فی جوف اللیل
یعنی در صحیح مسلم مروی است از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که فاضل
ترین انواع نماز در ثواب باعتبار زمان بعد صلوة فریضه و سنن رواتب که توابع فریضه
است نماز تهجد است که در وسط نصف اخر شب است یعنی در ثلث اخرین که در
خبر واقع است از سنن مجرد شب و عجب است از مصنف رحمه الله که خبر و نجم از سنن مجرد شب
گفته است و تفسیر مصنف یعنی جوف اللیل الاخر ای ثلثه الاخر مبتنی است بر حمل مطلق بر
مقید که در وقت اتحاد حادثه مقرر است و مقید مروی است نیز از ابو هریره که رسول خدا
فرموده است ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا حتی یبقی ثلث
اللیل الاخر فیقول من یدعونی فاستجیب له ومن یسالنی فاعطیه ومن
یستغفرنی فاغفر له و در شرح است که مولف گفته جوف اللیل ای وسطه انتهی
مراد بوسط وسط حقیقی نیست کما یتوهم بل المراد جمیع اجزاء اللیل لکن بقید قوم قبله
بعد اداء العشاء و سید الطائفه جنید بغدادی را بعد از وفات در خواب دیدند
پرسیدند که حق تعالی با تو چه کرد گفت تاهت العبارات وفنیت الاشارات
وما نفعنا الا رکیعات صلیناها فی جوف اللیل و بعد در منی قال   تا یافت
جان من خبر از ملک نیم شب   صد ملک نیم روز ملک چه نیم خرم   این حدیث متمسک
ابو اسحق مروزی است از شافعیه که نزد او نماز شب افضل است از سنن رواتب و نزد اکثر
علما رواتب افضل است و بعضی جواب داده اند که معنی این حدیث آنست که از جمله
افضل انواع نماز است نماز شب پس متمسک نتواند شد مخفی نماند که معنی مذکور مخالف

سیاق

سیاق حدیث است بهتر آنست که بگوییم روایت اکد است شب با وجود مستغنا است نماز
افضل است از حیثیت زیادتی مشقت و حدیث موقوف از ابن عباس رضی الله عنه
که افضل العبادات احمزها ای اشدها موید این توجیه است   افضل الصلوة
المرء فی بیته الا المکتوبة   یعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است از زید
بن ثابت رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که بهترین نماز ها نماز مرد است در خانه
خود ای مستحب است نوافل در مکان مخفی برای آنکه از ریا و سمعه دور است و با خلاص
و دفع شهرت نزدیک و این افضلیت باعتبار مکان است که نماز فرض که در مسجد
افضل است زیرا که اظهار فرایض از شعار دین است و ملحق است بفرایض سنن
رواتب درین حکم و زمان برای دفع تهمت تا نگویند که از اهل بدعت است و مخالف
سنت و جماعت آورده اند که چون رسول خدا نماز تراویح چند شب با اصحاب کرد و بعد
از ان ترک فرمود اعتذار نمود که بر دیدم در خانهای خود نماز کنید که افضل است و این
حدیث متمسک امام مالک و ابو یوسف و بعضی شافعیه است که افضل نزد ایشان در
نماز تراویح آنست که در خانها بگذارند تنها و آنکه گفته است در مسجد برای جواز گذارده یا
برای آنکه معتکف بوده و امام اعظم و امام شافعی و جمهور اصحاب وی و بعضی مالکیه بر آن
اند که نماز تراویح افضل در مسجد است بجماعت چنانکه از حضرت عمر ابن خطاب و بعد از
وی اصحاب کرده اند و مستمر است بر آن عمل مسلمانان برای آنکه شعار دین است و مانند
نماز عید   صلوة اللیل   والنهار مثنی مثنی ج م مثنی
غیر منصرف است برای تکرار عدل که از و الف یعنی از لفظ اثنین بسوی مثنی
و از معنی اثنین بسوی اثنین اثنین معدول است و اظهر آنست که برای عدل و وصف
است و علیه الاکثر یعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است از ابن عمر رضی الله عنه و در نسخه

از زید بن ثابت رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که افضل در نوافل شب آن است
که دو دو رکعت بگذارند و در مسند امام احمد نیز مرویست از ابن عمر رضی الله عنه که رسول خدا
فرموده است که افضل در نوافل شب و روز آن است که دو دوگانه باشند پس قوله
مثنی مثنی هم خبر صلوة اللیل است و هم خبر صلوة اللیل والنهار و فایده تکرار مثنی
در ظاهر تاکید است و همین است قول امام مالک و امام شافعی و امام احمد نیز رسول خدا
روز فتح مکه وقت ضحی هشت رکعت که سلام بعد از هر دو رکعت بعد خوانده اند
و هر یک از نماز عیدین و نماز استسقا که در روز است دو رکعت است و نزد امام اعظم
افضل در نوافل شب و روز چهار چهار رکعت است زیرا که در سنن ابو داود و در
شمائل ترمذی مرویست از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه که رسول خدا فرمود
که چهار رکعت پیش از نماز ظهر که نیست در آن چهار سلام فتح کرده شود برای این چهار
رکعت درهای آسمان و او نیز مرویست از ابراهیم نخعی و شعبی از ابو ایوب انصاری رضی
الله عنه که رسول خدا وقت زوال آفتاب چهار رکعت میخواندند پس ابو ایوب از
آنحضرت پرسید خواندن آن چهار رکعت فرمود درهای آسمان گشاده میشود
درین ساعت پس دوست میدارم که بالا رود برای من درین ساعت نیکی ابو ایوب
گفت عرض کردم که در هر چهار رکعت قرائت است فرمود نعم عرض کردم که سلام
فاصل است میان این چهار رکعت فرمود لا یعنی سلام فاصل نیست و در مسند
ابو یعلی موصلی مرویست از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها بود رسول خدا
که میخواند نماز ضحی چهار رکعت که میان این چهار رکعت سلام فاصل نبود و نیز
بصحت پیوسته است که رسول خدا بعد از فرض عشا چهار رکعت بیک سلام میخواند
و که از پیشین از فرض عصر و الضحی در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دامت تحریمه

وهر عبادت

وهر عبادت که اشق است افضل است و معنی حدیث مثنی مثنی نزد امام اعظم رحمه الله
آن است که نماز نفل در شب و روز جفت است در حق اباحت نه فرد که یک رکعت یا سه رکعت
باشد یا آن است که هر شفع از نماز نفل نماز نیست علاحده ای دو رکعت از نماز نفل
نماز نیست علاحده بازدو رکعت از نماز نماز نیست علاحده و هیچ جا خواه آن نماز نفل
در شب باشد و خواه در روز و ابو یوسف و محمد رحمه الله گفته اند که چهار رکعت در روز افضل
است و دو رکعت در شب زیرا که اجماع است بر فصل میان هر چهار رکعت تراویح دیرای
این حدیث مروی در صحیحین که صلوة اللیل مثنی مثنی   و کان اذا قام
من اللیل متهجدا قال اللهم لک الحمد انت قیم السموات
و الارض و من فیهن و لک الحمد انت نور السموات و الارض
و من فیهن و لک الحمد انت الحق و وعدک الحق و لقاءک
حق و قولک حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق
و محمد حق و الساعة حق اللهم لک اسلمت و بک آمنت
و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک
حاکمت انت ربنا و الیک المصیر فاغفر لی ما قدمت
و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم
به منی انت المقدم و انت المؤخر انت الحی لا اله الا
انت   قیم قایم بمصالح در اصل قیوم بوده اعلال کرده بودند در روایتی
قیام است و در اخری قیوم و هر یک از ابنیه مبالغه است انابت باز گشتن خاصمت
خصام پیکار کردن می کنمت با خصم به نزدیک حاکم شدن   یعنی در اصول ستة
و صحیح ابو عوانه مرویست از ابن عباس رض که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون

١١٢

برمیخواست دران حال که اراده نماز تهجد میداشت میفرمود پس از شروع دران نماز
این دعا را پس تهجد حالست از فاعل قام و لفظ قال خبر کان پس مندفع شد اعتراض بعضی
شراح بر حالیت تهجد که نماز تهجد مقارن قیام نیست برای آنکه توضی در میان است دیگر
خواندن این دعا در اثنای این نماز نیست بلکه پیش از توضی است و حالیت مقتضی
مقارنت است پس تهجد خبر کان است نه حال و کلمه اذا ظرفیه است انتهی برای آنکه اراده
این نماز مقارن قیام است و خواندن دعا در اثنای آن اراده است و محتمل که قال جواب
اذا باشد و جمله شرطیه خبر کان و محتمل که تهجد استیناف تعلیلا باشد ای لیتهجد و الاول
اظهر است معنی این دعا آنکه مر تراست همه حمد و ثنا بر خوابی که میداری و بر جمیع حالات
مختلفه نه غیر ترا توئی قائم به مصالح آسمانها و زمین و آنچه در آسمانها است و زمین است
از ملائکه و جن و انس پس ضمیر فیهن راجع است بسوی مجموع سموات و الارض مانند قوله
تعالی هذان خصمان اختصموا و اختیار کلمه من بر کلمه ما برای تغلیب عقلا است بر غیر
برای آنکه هر گاه مدبر امور عقلا است با وجود عقل مدبر امور غیر عقلا بطریق اولی است
و مر تراست همه حمد و ثنا توئی بادشاه و متصرف علویات و سفلیات و مر تراست همه حمد
و ثنا توئی نور ای منور ای پیدا کنندهٔ نور در آسمانها و زمین و الامام غزالی گفته است النور
هو الظاهر بنفسه المظهر لغیره فالاضافة بمعنی فی ای ظهور نور است در آسمانها و زمین در
هر که در آسمانها و زمین است از تمامه مخلوقات یا توئی نور هر که در آسمانها و زمین است
ای منور راه یابنده است هر که در آسمانها و زمین است و مر تراست حمد و ثنا توئی الحق
صحیح است یا آنکه حق ای ثابت متحقق بذات است بطلان و فنا نیست الا کل شیء ما خلا
الله باطل و وعده تو که با بندهای خاص خود کرده نصرت در دنیا و به مثوبت در آخرت
خصوصا وعده دیدار در جنت حق است و درست و مختص است بوفا نه وعده غیر تو که قصدا

باعجز

با عجز اختلاف دران ممکن است پس تعریف مسند در هر یک برای افاده قصر اضافی است
و حق است فی نفسه و در نواقع که محل قصر نیست تنکیر برای تعظیم لایق است و قیل
تفنن است در عبارت و لقای تو که عبارت است از بعث را جاء حق است و درست
است و درین رد ملاحده است یا لقای تو که عبارت است از دیدار تو در جنت حق است
و واقع است و درین رد مذهب معتزله است یا لقای تو که عبارت است از ملاقات تو
همین موت حق است و در حدیث است من احب لقاء الله احب الله لقاءه
قال الله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه الآیة و ذکر لقاء بعد از وعد تخصیص است بعد از
تعمیم یا وعد مصدر است بمعنی موعود و قول تو که قرآن است حق است و تمام صدق است
رجوع قرآن متعدد نیست مسند منکر است و در صحیح مسلم قولک الحق بتعریف مسند است
یعنی قول تو حق است و صدق که اصلا بطلان و کذب را دران راه نیست نه قول غیر تو
و از جمله آنکه در قرآن مسطور است که جنت یعنی بهشت حق است و ثابت و نار دوزخ
حق است و ثابت و درین نیز رد معتزله است تنکیر لفظ حق با آنکه خبر است از لفظ
جنت برای آنست که لفظ حق مصدر است و بمعنی حقوق است برای افاده مبالغه یا بمعنی
صفت است یا صفت مشبهه است که بر وزن مصدر است و بر هر تقدیر جایز است تنکیر
و افراد کما فی قوله و النبیون حق و تخصیص محمد صلی الله علیه وآله وسلم از جمله انبیا و عطف
بر انبیا برای اشعار است با آنکه فائق است بر جمیع انبیا یا وصایای که مختص است
با آنحضرت و تغایر وصفی بمنزله تغایر ذاتی است و در شرح حصن الحصین التحقیق انه یجب
علیه صلی الله علیه وسلم التصدیق به لا الایمان بانه حق کما ذکره بعض المحققین و ساعت
که عبارت است از قیامت برای آنکه وقوع آن ناگهانی است و در یک ساعت خواهد بود حق است
لا ریب فیها و تکرار لفظ حق در هر جمله برای افاده مبالغه و تاکید است قوله اللهم لک

اسلمت الخ بارخدایا برای تو سپرده‌ام خود را منقاد احکام شرعی و ارادهٔ تو بحلاوت نیت
تو و بامر و نهی تو و بجمیع اخبار تو تصدیق کرده‌ام و بر فضل و کرم تو در جمیع امور دنیوی و اخروی
اعتماد نموده‌ام و قطع نظر از اسباب عادی کرده‌ام و بسوی تو ظاهر و باطن رجوع آورده‌ام
و به براهین قاطعه تو که قرآن و شمشیر برانست جنگ کرده‌ام با معاندان تو و بسوی تو
که حاکمی علی الاطلاق با خصم خود حاضر شده‌ام بر خلاف جاهلیت که برای تحاکم بسوی صنم
و کاهن و غیر ذلک حاضر میشدند و در صحیح ابوعوانه است زیادت انت ربنا و
الیک المصیر لهذا از غرش بالا فوق است قوله فاغفرلی پس بیامرز برای تقصیری که پیش فرستاده‌ام
و تقصیری که پس از آن فرستاده‌ام و تقصیری که پنهان کرده‌ام و تقصیری که آشکارا کرده‌ام
و تقصیری که تو دانا تری بآن تقصیر از من قوله وما انت اعلم به منی از زیادت بخاری است
[illegible] باید نوشت این قول از آنحضرت از روی تواضع است یا برای ارشاد
امت است که در طلب مغفرت تقصیرات اقتدا بآنحضرت کنند یا برای آنکه حسنات
الابرار سیئات المقربین مقررست یا تقصیر آنحضرت همین ترک اولی است یا تقصیر طاعات
از جملهٔ سیئات اعتبار کرده‌اند و در حدیث آمده است ما عبدناک حق عبادتک قال الله تعالی
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر قوله انت المقدم توئی پیش کننده بلک
باعلی علیین رساننده هر کرا خواهی بهر که خواهی و هر گاه که خواهی و توئی پس کننده
بلک باسفل السافلین رساننده هر کرا خواهی و هر گاه که خواهی و یا توئی مقدم کننده من
بر جمیع انبیا در ازل که لولاک لما خلقت الافلاک و در قیامت بنوبت و فتح باب
شفاعت عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و توئی موخر کننده من در بعثت و خاتم
سازنده من در نبوت کقوله نحن الآخرون السابقون توئی [illegible] ابدی و باطن صفات
سرمدی [illegible] بعبودیت تو   ولا حول ولا قوة الا

بالله

بالله   یعنی در صحیح بخاری مرویست از ابن عباس رضی الله عنه زیادت این
کلمه در آخر دعای مذکور بر روایت جماعه و در نسخهٔ الیست رقم جماعه بدل رقم
بخاری پس اشارتست بسوی آنکه زیادت در صحیح ابوعوانه است   سمع الله لمن
حمده الحمد لله رب العالمین   یعنی در سنن ترمذی مرویست از
ربیعه بن کعب اسلمی که گفت ابیت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فاعطیه وضوءه
فاسمعه الهوی من اللیل یقول سمع الله لمن حمده و اسمعه الهوی من اللیل یقول الحمد
لله رب العالمین ای قبول کرده است خدای تعالی حمد را از حامد خود در اجابت [illegible]
دعا و لام قبل لام زائده است و ضمیر راجع است بسوی الله و در نسخهٔ الیست بسکون
برای وقف [illegible] و ماشتق منه متعدی است بنفسه باره بسوی دو مفعول
و باره بسوی یک مفعول و بلام نیز قال الله تعالی لا تسمعوا لهذا القرآن و بالی
نیز مانند لا یسمعون الی الملاء الاعلی   سبحان الله رب العالمین
سبحان الله و بحمده   یعنی در سنن ابوداود [illegible] مرویست از ربیعه
مذکور که شنیده‌ام که رسول خدا این تسبیح می فرمود   و قعد الثلث
الاخیر من اللیل فنظر الی السماء فقال ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الا
لباب ثم قام فتوضأ واستن فصلی احدی عشرة رکعة
ثم اذن بلال فصلی رکعتین ثم خرج فصلی الصبح
استن ماضی معلوم است از استنان بمعنی مسواک کردن [illegible]
[illegible] سنین است و کسر شین نزد بنو تمیم   یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن
ابوداود و نسائی و ابن ماجه مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که گفت نشست

رسول خدا صلی الله علیه وسلم در سیوم حصه اخیر از شب پس کلمه من بیان ثلث است و در
نسخه که بدل من اللیل یقظ من النوم است متعلق است بقعد ای نشست آنحضرت
در حالی که بیدار شونده بود از خواب ظاهر پس دید بسوی آسمان پس خواند ان
فی خلق السموات الآیة ای تحقیق در پیدا کردن آسمانها و زمین یا در مخلوق فی
که کاین است در آسمانها و زمین و در آمد و شد شب و روز عقب یکدیگر و در خلف
یکدیگر بودن تاریکی و روشنی و سردی و گرمی و درازی و کوتاهی هر آینه دلالات
واضحه است برای خداوندان عقول سلیمه پس برخاست پس وضو کرد و استعمال نمود مسواک
را بعد از بیدار شدن از خواب یا در اثنای وضو نیز در مضمضه یا نزد قیام بسوی نماز و محتمل
که مسواک در هر دو وقت کرده باشند چنانکه مقام دیگر وارد است پس نماز گزارد
یازده رکعت که هشت رکعت نماز تهجد است و سه رکعت وتر و ابن همام در شرح
هدایه آورده قال الشعبی سألت عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما
عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالا ثلث عشرة رکعة منها ثمان
و یوتر بثلاث و رکعتین بعد الفجر پس هر گاه گفت بلال رضی الله عنه پس گزارد
آنحضرت دو رکعت سنت فجر پس برآمد بسوی مسجد پس گزارد فرض فجر را
بجماعت وَكَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلٰثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً
يُوتِرُ مِنْ ذٰلِكَ بِخَمْسٍ لَا يَجْلِسُ فِي شَيْءٍ إِلَّا فِي آخِرِهِنَّ
یعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است از حضرت عائشه رضی الله تعالی
عنها که بود رسول خدا که احیانا نماز می گزارد در شب سیزده رکعت که وتر میکرد
از آن سیزده به پنج رکعت نشسته در شرح است حاصله انه یوقع الوتر بها و الثلاث
بعد الشفع الذی قبله فکانه اوتر بخمس یعنی هشت رکعت از آن سیزده که پیش از

وتر

وتر است نماز تهجد بود و این در وقتی است که مقرر نشده بود وتر به سه رکعت
و این حدیث صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس و این مختلف فیه است
میان فقها پس آنها که قایل نیستند تاویل میکنند عدم جلوس را بعدم سلام
برای آنکه در بعض روایات وارد شده لم یسلم الا فی آخرهن و وصل اکثر از چهار
رکعت بیک سلام جایز است بالاتفاق و نزد ما جایز است تا هشت رکعت قال
ابن الهمام لا خلاف بینهم فی اباحة الثمان بتسلیمة لیلا و کراهة الزیادة علیها
فی روایة و قال السرخسی الاصح انها لا تکره الزیادة علی الثمان لیلا لما فی صحیح مسلم
عن عائشة فی حدیث طویل قالت کنا نعد له سواکه و طهوره فیبعثه الله ما شاء ان
یبعثه فیتسوک و یتوضأ و یصلی تسع رکعات لا یجلس فیهن الا فی الثامنة فیذکر الله تعالی
و یحمده و یدعو ثم ینهض و لا یسلم فیصلی التاسعة ثم یقعد فیذکر الله تعالی و یدعو ثم
یسلم تسلیما وَكَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ إِحْدٰى عَشْرَةَ رَكْعَةً
يُوتِرُ بِوَاحِدَةٍ یعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است نیز از حضرت
عائشه رضی الله عنها که بود رسول خدا در حینی از احیان که میخواند نماز در شب یازده
رکعت که وتر می کرد به یک رکعت و در شرح است که وتر می گزارد بر یک رکعتی متصل
به دو رکعت که پیش ازین رکعت است و دلیل نیست درین حدیث بر استیناف تحریمه
پس روا است که وتر به سه رکعت باشد و لیکن بسوی همین جواب اشارت رفته است در فتح القدیر
وَإِذَا قَامَ لِلصَّلٰوةِ كَبَّرَ عَشْرًا وَحَمِدَ عَشْرًا وَسَبَّحَ عَشْرًا
وَاسْتَغْفَرَ عَشْرًا یعنی در سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه
و مصنف ابن ابی شیبه و صحیح ابن حبان مروی است از حضرت عائشه رضی الله عنها
که چون بر میخاست رسول خدا برای نماز شب می گفت الله اکبر ده بار و میگفت الحمد لله

ده بار ومیگفت سبحان الله یا سبحان الملک القدوس ده بار واستغفر الله ده بار قوله
حمد کعلم ودر نسخه ربته بتشدید میم   و قال اللهم اغفر لی واهدنی
وارزقنی وعافنی   عشرا حب یعنی در سنن ابو داود ونسائی
وابن ماجه ومصنف ابن ابی شیبه مرویست نیز از حضرت عائشه رض که میگفت رسول
خدا این دعا که یا خدایا بیامرز گناه مرا وهدایت کن مرا وبپوشان شرایع دین قویم
وثابت دار مرا بر صراط مستقیم وروزی کن مرا حلال طیب وسالم دار مرا از بلایا
وذنوب که مانع اند از عطایا بار آخرت قوله عشرا یعنی در صحیح ابن حبان مرویست
نیز از حضرت عائشه رضی الله عنها بزیادت لفظ عشرا یعنی رسول خدا اللهم اغفر لی الی
آخره ده بار میگفت مصنف رحمه الله اکثر من صحیح ابن حبان را در رموز اربعه
ما للقه هر قوم بهتر بود وبهتر می بود در ترجیح بیت که قال ابن الهمام ظاهر کلام المبسوطان
منتهى تهجده علیه السلام ثمان رکعات واقله رکعتان فانه قال رضی الله عنه صلى الله علیه وسلم
کان یصلی من اللیل خمس رکعات سبع رکعات تسع رکعات احدی عشرة رکعة ثلث
عشرة رکعة فالذی قال خمس رکعات رکعتان فی صلوة اللیل وثلاث وتر وکذا البقیة
لکن فی روایة ابی داود قالت عائشة رض لم یکن یوتر باقل من سبع ودر روایت ترمذی
والنسائی من حدیث ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بثلث
عشرة رکعة فلما کبر وضعف اوتر بسبع لکن دل صفة صلوة اللیل فی حقنا السنیة او
الاستحباب یتوقف على صحتها فی حقه علیه السلام فان کانت فرضا ونوحة فهی مندوبة
فی حقنا لان الادلة القولیة فیها انما تفید الندب والمواظبة الفعلیة لیست على تطوع
لتکون سنة فی حقنا وان کانت تطوعا فسنة لنا وقد اختلف العلماء فی ذلک فذهب
طائفة الى انه فرض علیه وعلیه کلام الاصولیین من مشایخنا وتمسکوا بقوله تعالى قم اللیل

الا قلیلا

الا قلیلا وقالت طائفة تطوع لقوله تعالى ومن اللیل فتهجد به نافلة لک قال الاولون
قالوا لا منافات لان المراد بالنافلة الزائدة ای زائدة على ما فرض على غیرک ای
تهجد فرضا زائدا لک على ما فرض على غیرک ورد بان تقیید بالمجرور یعنی لک فانه اذا کان
النفل المتعارف یکون کذلک له ولغیره واسند عن مجاهد والحسن وغیرهما انما کان
تسمیتها نافلة باعتبار کونها فی حقه علیه السلام ما یلحقه فی رفع الدرجات بخلاف غیره
فانها عاملة فی تکفیر السیئات لکن فی روایة مسلم وابی داود والنسائی من سعید
بن هشام قال قلت لعائشة یا ام المؤمنین اخبرینی عن خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم
قالت الست تقرأ القرآن قلت بلى قالت فان خلق نبی الله کان القرآن قال
فهممت ان اقوم ولا اسأل احدا عن شیء حتى اموت ثم بدا لی حتى اموت ثم
بدا لی فقلت انبئینی عن قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت الست تقرأ یا
ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا قلت بلى قالت فان الله افترض قیام اللیل فی اول
هذه السورة فقام نبی الله صلی الله علیه وسلم حولا وامسک الله خاتمتها اثنی عشر شهرا
فی السماء حتى انزل الله فی آخر هذه السورة التخفیف فصار قیام اللیل تطوعا بعد
فریضة الحدیث فهذا یقتضی انه نسخ وجوبه عنه علیه السلام   و یتعوذ
بالله من ضیق المقام یوم القیمة   عشرا حب ضیق کرو
قد نقیح تنگی وتنگی نشدن از بایسطر یعنی در سنن ابو داود ونسائی وابن
ماجه ومصنف ابن ابی شیبه مرویست نیز از حضرت عائشه رضی الله عنها که پناه
می طلبید رسول خدا از تنگی مکان در روز قیامت زیرا که مردم بند شدت آن تنگ
آرزوی رفتن دوزخ خواهند کرد ویوم القیمه ظرف ضیق است نه ظرف مقام
این اسم مکانست قوله عشرا یعنی در صحیح ابن حبان نیز مرویست از حضرت عائشه

رضی الله عنها با ما قبلش که رسول خدا تعوذ میکرده بار میخوانده در نیم منفرد بود از
استغفار مذکور لا اله الا الله ده بار کما فی مشکوة المصابیح و بهذا اجمعین برد را آنحضرت
تسبیح میکو[illegible] زیراکه هفت کلمه است که هر یک را ده بار میخواندند و مسبعات عشر که در دست
مشهور ده خبر است که هر یکی را هفت بار میخوانند در اذکار امام نووی است که در سنن
ابو داود مروی است از حضرت عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا هب من اللیل کبر عشرا وحمد عشرا وقال سبحان الله وبحمده عشرا وقال
سبحان الملک القدوس عشرا ثم قال انی اعوذ بک من ضیق الدنیا ومن ضیق یوم القیمة
عشرا ثم یفتتح الصلوة   و اذا افتتح صلوة اللیل قال اللهم رب
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض عالم
الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون
اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من   للحق
تشاء الی صراط مستقیم   یعنی در صحیح مسلم و سنن اربعه و صحیح ابن
حبان مروی است از حضرت عائشه رضی الله عنها که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم میخواست
که شروع کند نماز شب را میخواند این دعا را و اضافت ربت بسوی این سه فرشته
با آنکه حق تعالی رب همه چیز است اظهار شرف و فضل این هر سه فرشته است بر دیگر
بظاهر آنست که مراتب فضل هر سه بر وفق ترتیب ذکر است و گفته اند که حیات بهذا
و این هر سه فرشته موکل است بحیات جبرئیل موکل است بوحی که سبب حیات قلوب است
و میکائیل موکل است بباران که سبب حیات ابدان است و اسرافیل علیه السلام موکل است
بنفخ صور که سبب حیات عالم است برجوع ارواح بسوی اجساد پس توسل بسوی حق
تعالی بربوبیت این هر سه فرشته موکل بحیات اثری عظیم دارد در حصول حاجات

مهمات

مهمات خود از آن تحکم ای الله تو حکم کنی میان بندگان خود در حق که اختلاف کرده اند
در آن حق و آن طریق مستقیم است که دعوت انبیا بسوی این طریق است پس تو [illegible] راهی
موافق حق را و عقاب کنی مخالف حق را هدایت کنی مرا بسوی حق پس لام معنی الی
و نسبت [illegible] از آن که اختلاف کرده شده است در آن حق با اراده تو پس باذنک
متعلق باختلاف است یا بتوفیق و تیسیر خود پس متعلق بهدایت است انک تهدی بکسر
که استیناف باشد است و در نسخه بفتح ای لانک   و اذا صلی الوتر
ثلثا فیقرأ فی الاولی سبح اسم ربک الاعلی وفی الثانیة قل
یا ایها الکافرون وفی الثالثة قل هو الله احد
یعنی در سنن ابو داود و دارمی از ابی بن کعب رضی الله عنه و در سنن ترمذی از ابن عباس رضی الله
عنه و در سنن ابن ماجه از هر دو و در سنن نسائی و مسند امام احمد از هر دو و از عبد الرحمن
بن ابزی و در صحیح ابن حبان از عبد الرحمن مذکور و در کتاب عمل الیوم واللیلة ابن سنی
از حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها مروی است ذکره میرک و در نسخه لیست که در سنن
ابو داود و نسائی و ابن ماجه و مسند امام احمد از ابی بن کعب رضی الله عنه و در سنن ترمذی
و نسائی و ابن ماجه و مسند امام احمد از ابن عباس رضی الله عنه و در سنن نسائی و مسند
امام احمد از ابن ابزی مروی است که رسول خدا نماز وتر سه رکعت میکرد و پس میخواند بعد از فاتحه
در رکعت اولی استحبابا سوره سبح اسم ربک الاعلی و در دو اخیر سوره انا انزلناه و
در رکعت دوم سوره قل یا ایها الکافرون و در سیوم قل هو الله   والمعوذتین
بکسر واو و در نسخ الست بفتح واو یعنی در سنن ابو داود و مسند امام احمد
سنن ابن ماجه و ترمذی و صحیح ابن حبان مروی است از حضرت عائشه رضی الله عنها
والمعوذتین که معطوف است بحرف واو بر قل هو الله احد یعنی میخواند رسول خدا در رکعت

سیوم سوره اخلاص و سوره فلق و سوره ناس را و محتمل که حرف واو بمعنی او باشد
یعنی در رکعت سیوم سورهٔ اخلاص میخواندند یا بدل این سوره معوذتین را میخواندند و در
مسند امام اعظم مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا در رکعت
سیوم سوره اخلاص تنها میخواندند ترمذی گفته که عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم نیز
بر همین است که سوره اخلاص فقط خوانده اند وَيَفْصِلُ بَيْنَ الشَّفْعِ
وَالْوِتْرِ بِتَسْلِيمَةٍ يُسْمِعُنَاهَا أَوْ لَا يُسَلِّمُ إِلَّا فِي آخِرِهِنَّ فصل جدا کردن
و جدا انداختن متعدیست و لازم شفع جفت خلاف فرد ترجیحت کردن از باب
فتح یسمع مضارع معلوم است از اسماع بمعنی شنیدن یا از اسماع بمعنی شنوانیدن
یعنی در مسند امام احمد مرویست از ابن عمر رضی الله تعالی عنه که فصل و جدا
میکرد رسول خدا میان دو رکعت که پیش از وتر است و میان وتر بسلام گفتن که
می شنوانید آن تسلیمه کسی که عقب آنحضرت می بود یا می شنوانید رسول خدا تسلیمه را
کسی را که عقب می بود در بعضی روایت سوی اگر وتر نمازیست متفق که اکد از دو رکعت
که پیش از وتر است خواه وتر واجب باشد چنانکه نزد امام اعظم است یا سنت چنانکه مذهب
صاحبین و بقیه علماست قوله او لا یسلم الخ یعنی در سنن نسائی و کتاب عمل الیوم
واللیله ابن سنی مرویست از عبد الرحمن بن ابزی که بسلام نمی گفت یعنی رسول
خدا گاهی فصل میکرد گاهی وصل مینمود میان دو رکعت یا اکثر که پیش از
وتر است و سلام نمیگفت مگر در آخر همه رکعتها پس کلمه او برای تنویع است و در نسخه
ولا یسلم است که مطابق روایت است و درایت أَوْ يُوتِرُ بِوَاحِدَةٍ
أَوْ خَمْسٍ أَوْ سَبْعٍ أَوْ بِتِسْعٍ أَوْ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً
أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قوله او یوتر یعنی در صحیح بخاری و مسلم مرویست
از حضرت

از حضرت عائشه رضی الله عنها و ابن عمر رضی الله عنه که رسول خدا ایتار میکرد به یک
رکعت او بخمس ای در سنن دار قطنی و سنن کبری بیهقی مرویست از ابو هریره رضی الله
عنه که رسول خدا ایتار میکرد به پنج رکعت یا بهفت رکعت او بتسع یعنی در سنن
کبری بیهقی مرویست از ابو هریره رضی الله عنه یا به نه رکعت یا یازده رکعت یا اکثر
که سیزده رکعت است و زیاده از سیزده ثابت نشد علما سیزده نیز گفته اند که از
جمله سیزده سه رکعت وتر است و دو رکعت سنت نماز فجر تمام این مرویات متمسک
امام شافعیست که نزد او اقل وتر یک رکعت و اکثرش سیزده رکعت و ما میگوییم
که این مرویات پیش از مقرر شدن وتر است بر سه رکعت یا میگوییم در روایت
که وتر رکعت است یا بمعنی است که این یک رکعت منضم است بسوی دو رکعت که پیش از
یک رکعت است پس وتر سه رکعت شد و در روایت که پنج رکعت است دو رکعت
نماز نفل است و سه رکعت وتر و در هفت چهار رکعت نفل است و سه رکعت وتر
و قس علی هذا لکن سبق از نقل مبسوط پس این همه روایات موافق مذهب است که صحیح است
نزد علمای اعلام و در شرح آثار است که اجماع فقها و علمای مدینه است بر این که وتر سه
رکعت است و بسلام نیست مگر در رکعت سیوم و همین است معمول عمر عبد العزیز
که موافق بسیار از صحابه اند رضوان الله علیهم اجمعین و در شرح است و لعل بعض
الرواة اطلق الوتر علی جمیع صلوة التهجد الواقعة قبل الوتر للمشاکلة وَيَقْنُتُ
فِي الْآخِرَةِ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قنوت فرمان برداری
کردن هذا هو الاصل و مشهور بمعنی دعا کردن در نماز از باب نصر یعنی در صحیح
مستدرک حاکم مرویست از امام حسن بن علی رضی الله عنهما که رسول خدا دعا میکرد در
رکعت اخیره وتر چنانکه مختار حنفیه است یا در رکعت اخیره فجر چنانکه مختار شافعیه است

وقتیکه برمی‌داشت سر مبارک خود را از رکوع قوله اذا رفع راسه مخصص است بروایت
حاکم این حدیث صریح است درینکه مسنونست دعای قنوت بعد از رکوع است موافق
مذهب امام شافعی لیکن در صحیح بخاری و مسلم مروی است از انس رضی الله عنه که دعای
قنوت رسول خدا پیش از رکوع بوده و نخوانده است این دعا بعد از رکوع مگر در یکماه
و در شرح اشارتست که ابن مسعود رضی الله عنه دعای قنوت در هیچ نمازی نخوانده
مگر در وتر پیش از رکوع و مشهور از مذهب امام شافعی آنست که مخصوص است دعای قنوت
در وتر بنصف اخیر شهر رمضان و بعد از رکوع و در نماز فجر علی الدوام است و بعد از
رکوع و نزد ما قنوت فجر منسوخ است کذا فی الشرح   فیقول اللهم اهدنی
فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت
و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت انک تقضی
و لا یقضی علیک و انه لا یذل من والیت و لا یعز
من عادیت تبارکت ربنا و تعالیت
تولی دوستی داشتن با کسی و منه من یتولهم منکم و بکار کسی قیام کردن و منه الذی
تولی کبره و ولایت دادن و هر یک ازین سه معنی اینجا درست برکت بفتحتین افزون
شدن طعام برکت گاه شتر مبارک و فی الصحاح البعیر اذا ناخ فی موضع فلزمه الخ و در
روایت ترمذی و حاکم است فانک تقضی بالحق ذلت بکسر خوار شدن ضد عز ذل بکسر نرم
خوار شدن از باب ضرب موالات دوستی و مصاحبت کردن با هم معادات با کسی
دشمنی کردن   یعنی در سنن اربعه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مصنف
ابن ابی شیبه مروی است از حدیث حضرت حسن ابن علی رض که رسول خدا تعلیم
کرد مرا این کلمات که بگویم آن کلمات را در قنوت وتر و بیهقی گفته ان محمد بن

الحنفیه

الحنفیه قال ان هذا الدعاء الذی کان یدعو به ابی فی صلوة الفجر فی قنوته و آن کلمات
اللهم اهدنی است الی آخرها یعنی بار خدایا ثابت دار مرا بر راه راست در جماعه که ثابت
داشته ایشان را بر راه راست و عافیت عطا کن مرا و سالم دار از آفات دینی و
بلیات دنیوی در جماعه که ثابت داشته ایشانرا از آن آفات و بلیات و دوست
دار مرا و متولی کار من باش یعنی بر ذمه کرم خود بگیر کارهای مرا و بر ولایت و کرامت
ثابت دار مرا و زیادت کن و بیفزای و دایم دار مرا خیریت درین عطا شریف و
کرامت را در چیزی که عطا نموده و نگاهدار مرا از بدی آنچه تقدیر کرده برمن از حکم خود
چنانکه فرموده اند افر من قضاء الله تعالی الی قدره پس کلمه ما در موضعین موصوفه
است یا موصوله و محتمل که مصدریه باشد ای فی اعطائک ایای و [illegible]
آنکه تو حکم می کنی و حاکمی علی الاطلاق بهر چه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو ای هیچ احد
حاکم نیست بر تو و واجب نیست بر تو چیزی مگر آنکه واجب کرده بر خود بمقتضای وعده
خود و تحقیق شان اینست که ذلیل و خوار نمیشود کسیکه دوستی و موسسکی کرده با او
و لا یعز من عادیت از زیادات نسائی است که تصریح است بمعلوم ضمنی الکلام ای
و غالب نمیشود کسیکه دشمنی و کسیکه کرده با او بسیار برکت زیادت کرده در خیر و
بسیار بلندی و برتری که از فهم عقلا عاجز است و منزه است از علم همه عارفان و در روایت ابن حبان
است زیادتی نستغفرک و نتوب الیک چنانکه در بعض نسخ است   و صلی الله
علی النبی   یعنی در سنن نسائی مروی است از حضرت حسن بن علی رضی الله عنه
زیادتی صلوة با این صیغه در آخر این دعا ای معظم کرداند است با معظم کرداند خدای
تعالی رسول خود را در کونین باید دانست که مستحب است جمع در قنوت وتر میان
این دعا و دعائی که آن اینست ای اللهم انا نستعینک الخ و ینبغی تقدیم هذا لانه اصح

وقال ابن الهمام الاولى ان يوخره لان الصحابة اتفقوا على اللهم انا نستعينك الخ
لو قرا غيره جاز انتهى ولو قرا مرة هذا ومرة ذلك جاز وادا از فضيلة الجمع كما لا يخفى

اللهم اغفر لنا وللمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات
وألف بين قلوبهم واصلح ذات بينهم وانصرهم على عدوك
وعدوهم اللهم العن الكفرة الذين يصدون عن سبيلك
ويكذبون رسلك ويقاتلون اولياءك اللهم خالف بين كلمتهم
وزلزل اقدامهم وانزل بهم باسك الذي لا ترده عن القوم
المجرمين بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انا نستعينك ونستغفرك
ونثني عليك ولا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك بسم
الله الرحمن الرحيم اللهم اياك نعبد ولك نصلي ونسجد
واليك نسعى ونحفد نخشى عذابك الجد ونرجو رحمتك ان
عذابك الجد بالكفار ملحق   تاليف سازوار كردانيدن

و در خبر را باهم الفت خو گرفتگی اصلاح نیکو کردن ضد افساد دشمن صدای ر
جو سخن … من الاضداد از باب نصر … کذلک اصلح ذات بینهم یعنی
الاحوال التی كانت بينهم بالصلاح … بالتعهد والتفقد ولما كانت ملابسة للبين
وصفت به فقيل لها ذات البين كما قيل للاسرار ذات الصدور لذلك كذا
في المغرب صد … برگردانیدن از باب نصر وضرب قال الله تعالى لا يصدنك
عنها صد دو او لفظ صده عن الامر صدا منعه وصرفه عنه قال الله تعالى يصد
عن سبيل الله … صد يصد لازم است ومتعدى بفرق مصدر است تكذيب
کردن بسوی دروغ زلزله زلزال جنبانیدن باس عذاب سخت از باب

کرم انما ستایش کفتن یقال اثنی علیه خیرا و الاسم الثنا خلع بیرون کردن از
باب فتح حفد حفدان شتاب کردن بخدمت از باب ضرب جد بکسر درستی
نقیض هزل از باب ضرب   یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مروی است قنوت
از قول ابن مسعود رضی الله عنه و در … کبیر … مروی است قنوت از قول حضرت
عمر رضی الله عنه که در وتر این قنوت است بار خدایا مغفرت کن ما گروه جماعه را
یا اهل بیت را و المؤمنین و آنها که جامع از میان تصدیق باطنی و انقیاد ظاهری
پس عطف مسلمین و مسلمات بر مؤمنین و مؤمنات مانند عطف تلک آیات الکتاب
و قران مبین باعتبار وصفین متغایرین است اگرچه برای تلازم اطلاق هر یکی بر دیگری
روا است در شرع و ایمان لازم اسلام نیست در حقیقت قال الله تعالى قل لم تؤمنوا
ولكن قولوا اسلمنا و الفت ده موافقت … از محبت عطا کن میان دلهای جماعه
ما مع وصفین از ذکور و اناث پس در ضمیر هم تغلیب ذکور است بر اناث و احتمل
که از قبیل اکتفا باشد با صل دیگر کن حالات که مصاحب سبب … و جدائی
دلها است یا باصلاح آر حالات که واقع است میان ایشان تا سالم باشند از خطر
… در میان عباد و بلاد و بر تقدیر لفظ ذات صفت موصوف محذوف است
وقیل لفظ ذات زاید است پس مفعول اصلح محذوف است ای نیکو کن امور دینی
و دنیوی که کاین است میان ایشان و نصرت ده ایشان را بر دشمن خود و دشمن
از … که شیطان است یا کافران و لفظ عدو بر مفرد و جمع واقع میشود با قطع نظر
از ان … اضافت بمعنی جنسیت را بار خدایا دور کن از رحمت کافران را
که رد میکردانند از راه تو که دین اسلام است یا منع میکنند مردم را از ان دین و
تکذیب ای نسبت بسوی دروغ می کنند پیغمبران ترا و جنگ می کنند دوستان ترا و یاران

دین ترا که مومنان اند ای خدا الهی لعنت عذاب از درمیان کافران تا متفرق گردد جمعیت
آنها یا بر یک مشورت متفق نشوند و بلغزان قدمهای کافران تا در جنگ مسلمانان
رو بگریز آرند و نازل کن بر کافران عذاب بشدت آثار قهر خود را که باز نمی دارد آن
عذاب یا آن قهر را از قومی که کافر اند درجرم ای کافران و قنوت شافعیه همین است
لیکن در روایت ابوداود دیده شده است از انس رضی الله عنه که رسول خدا قنت شهر
اثم ترکه یکماه دعا بد کرد بر کافران بعد ترک کرد شنید خواندن این قنوت
قوله بسم الله الرحمن الرحیم در سخن که بعضی مروی است بسم الله الرحمن الرحیم
در صدر اللهم انا نستعینک و در صدر دعای اللهم ایاک نعبد الی آخره همانا این هر دو
دعا مثبت است در مصحف ابن مسعود رضی الله عنه که نزد او از قرآن است الخ صحیح
آنست که این هر دو دعا از سور قرآنی نیست زیرا که ثبوت هر دو دعا بخبر احاد است
نه بتواتر و در بعضی روایات است که این هر دو سوره قرآن منسوخ التلاوه است اللهم
انا نستعینک الخ بار خدایا بتحقیق ما جماعه مومنان طلب میکنیم از تو معونت را بر طاعت
و ترک معصیت و غلبه را بر نفس و شیطان و کافران و طلب میکنیم از تو بخشش گناهان را
بخشش عیوب را و در بعضی نسخ است که نومن بک ای تصدیق میکنیم بوحدانیت تو و نتوکل
و نثنی علیک ثنا و ستایش میکنیم بر تو و در بعضی نسخ است الخیر ای ثنا الخیر که منصوب است
بر مصدریت که مفید نوع است از تاکید و نشکرک را اصول ثابت نیست لیکن در قرآن
و غیره از کتب فقهی است و لا نکفرک و کفران نا سپاسی نعمتهای تو نمی کنیم من
کفرت فلانا علی حذف المضاف ای کفرت نعمته و بیرون میکنیم و می گذاریم کسی را که
و می لعنت می کنند حکم ترا هر دو فعل تنازع اند در کلمه من و در اذکار است من یلحد فی
صفاتک یعنی کسی که مایل است در صفات تو از حق مانند معتزله و ذلک نصب ابو ادا

و الله شکش

و مروی است یعنی برای تو نیز برای خدا مخصوص کرده ایم مر العبادت و الصلوه کرفع الجنان
و السجود که غایت خضوع است پس ذکر صلوه بعد از عبادت و ذکر سجود بعد از
صلوه برای اظهار شرف صلوه و سجود است و الیک نسعی و در بعضی نسخ است و
الیک نسعی برای تو ادب نومی دویم و تردد میکنیم در عبادت و حسنه میشتابیم در عمل
و خدمت و نخشی میترسیم از عذاب تو که حق است و ثابت و امید میداریم رحمت و احسان
ترا و مروی است نرجو رحمتک مشی از نخشی عذابک نیز تحقیق عذاب تو که حق است
بکافران ملحق بکسر حا و هو المشهور ای لاحق کننده است یعنی که آن عذاب بکافران رسیده
شود و منقول است از کسائی که ملحقه و الحقه یعنی مانند متعهد و متعهد ای بکافران
موست شونده و حفظ شده است و مروی است بفتح الحا نیز ای بکافران لاحق کرده
و حسابیدن شده است   و اذا انتکلم منه قال سبحان الملک
القدوس ثلث مرات یمد صوته فی الثالثه و یرفع
و در روایت ابن ابی شیبه است و الاخره بزان و الثالثه یعنی در سنن
نسائی و ابو داود و در مصنف ابن ابی شیبه و سنن دار قطنی مروی است از ابی بن
کعب رضی الله عنه که چون رسول خدا علیه السلام میفرمود و فارغ می شد از نماز وتر
میخواند سبحان الملک القدوس سه بار و مینمود هر بار ازین و در سوم در تو در نام
صدا مرتوم است دراز می کشید آواز خود را در دو فردوس بر آورد نقب بر سینی
در ثالثه و بلند میکرد آواز را ظاهر آنست که یرفع عطف تفسیری بمد است و جمله
یمد صوته مستانفه است و مراد حنفی گفته که یمد حال است از فاعل قال انتهی و شارح
گفته که بر تقدیر حالیت لازم می آید که آنحضرت ﷺ گفته باشد این تسبیح را مگر در همین
مرة ثالثه و لا یخفی ما فیه انتهی مخفی نماند که یمد صوته بر تقدیر حالیت قید قال است که

مستبدات ثلث مرات پس لازم نمی آید که همین گرفتن آنحضرت تسبیح مذکور را بهر.
مقیدیست باین حال که مدصوت در همین مرة ثالثه است نه در مرتین اولیین چه درین هیچ
فایدۀ نیست و محتمل که آن مدصوت در هر مرة از مرات ثلث باشد در کلمه ثالثه که قدوس است
پس ثالثه صفت کلمه باشد نه صفت مرة و در روایت نسائی است از ابی بن کعب رض
انه یطیل ثلث مرات بدل یرفع پس درین حدیث دلالت است بر جواز بلکه استحباب
ذکر جهری برای اظهار شعار دین و برای تعلیم سامعان و تنبیه غافلان و ایصال برکت
بسوی اطراف ذاکران و برای گشادن رطب و یابس از حجت شهادت دادن و اختیار بعضی
مشایخ ذکر قلبی را برای آنست که دور تر است از ریا پس بخلوص نیت ذکر جهری بهتر است
والا ذکر قلبی بهتر از المفاتیح رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فقط لفظ
رب مرفوع است که خبر مبتدای محذوف است و در بعضی نسخ مجرور است صفت الملک است
وقیل بدل است یعنی در سنن دارقطنی مرویست از انس مذکور که رسول خدا این قول را در رکوع
تسبیح مذکور میفرمود که آن اشارت است منزه از هر نقصان و عیب پروردگار فرشتهاست
و پروردگار روح است قیل روح خلقی است که ملایکه نمی بینند آنها را چنانکه آدمی نمی بینم ملایکه را
وقیل خلقی است اعظم از ملایک که ملازم است بقول حق تعالی یوم یقوم الروح والملائکه
صفا و قیل ملکی است موکل بر ارواح و قیل جبرئیل پس عطف خاص است بر عام و قیل مراد
بروح روح است که قیام و حیات جسد باوست اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ
مِنْ سَخَطِكَ وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ
لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ
سخط بضم و فتح اول و ثانی خشم گرفتن خلاف رضا از باب علم معافاة الله
دوا عفاه یعنی داد اسم العافیة وهی دفاع الله عن العبد و توضع موضع المصدر یقال

عافاه عافیة احصا دانستن و شمردن بر سبیل استقصا و توانستن کذا فی التاج
یعنی در سنن اربعه و معجم اوسط طبرانی و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از
حضرت علی مرفوع باین لفظ که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول فی
آخر وتره اللهم انی اعوذ الی آخره و در روایتی از روایات نسائی است کان یقول
اذا فرغ من صلوته وتبوأ مضجعه و فیه یقول لا احصی ثناء علیک ولو حرصت ولکن
انت کما اثنیت علی نفسک یعنی بود رسول خدا از فراغ وتر میخواند این دعا که بار خدایا
تحقیق من پناه میطلبم برضا و خشنودی تو از غضب و خشم تو که رجوع است بصفت
ذات است و ضد یکدیگر اند و بعافیت و سلامت داشتن تو از عقوبت و شکنجه کردن
تو که رجوع است بصفت فعل است و اثر صفت غضب و مرتب بران و ضد یکدیگر ند
و این ضدیت در افعال و صفات او است تعالی که ربط و رجوع باهم بسوی یک ذات
مقدس است نه بسوی غیر او و همین است معنی التوحید اسقاط الاضافات و در دادن
جمله ثانیه مقدم است بر اولی در امام محمد غزالی در مقصد الاقصی برای مراعات ترتیب
در ترقی که ملازم است با العبد شیء اعوذ بک منک که دال است بر ملاحظه ذات و چون
رجوع باین ذات نمود با قطع نظر از افعال و صفات که غایت توحید و نهایت
تفرید است که حاصل است مرا باین ادراک و در مقام فرید فرمود اعوذ بک منک پناه
میجویم از تو بتو چون ضد نداری پس پناه از تو نیست مگر بسوی تو و مقصود از استغفار
اظهار تقصیر کردن است در ادای حق عبادت و حق ثنا گستردن لهذا معلل کردند این تقصیر را بعدم
قدرت و گفت لا احصی ثناء علیک ای لا طاقت بر ادای اصل ثنای تو ندارم پس بر کمال
ثنا چگونه قادر باشم و همچنین طاقت بر ادای عبادت که بجناب قدس تو سزاوار است
ندارم و قیل احاطه نمیتوانم کرد ثنای ترا و امام مالک گفته است لا احصی نعمتک و احسانک

والثناء بما علیک و ان اجتهدت فی الثناء علیک و باز معلل کرد عدم قدرت
خود را و گفت انت کما اثنیت علی نفسک ای توئی نه غیر تو شمار کننده ثنا
خود در حینی که ثنا گفته بر ذات خود برای انکه توئی محیط و دانا بر وجه اتم بصفتهای خود
و نعمتهای خود و ثناهاء خود که همه بی نهایت و متناهی است نه غیر تو پس کلمه انت مبتدا است و
مخصص خبرش محذوف است بقرینه لا احصی و کاف بمعنی چنین است و ما کافه است مانند
قول عرب افعل کما یسلم الامام ای در حین سلام امام و محتمل که خبرش کما اثنیت باشد
و کاف بمعنی علی و ما موصوله یا موصوفه ای انت علی الوجه الذی او علی وجه اثنیت به
علی نفسک و قیل کاف زائده است و ما موصوله ای انت الذی اثنیت علی نفسک
پس این قول نظیر قول حضرت علی است انا الذی سمتنی امی حیدره و قیل کلمات
تاکید ضمیر مجرور است در لا احصی الی آخره یک جهت یعنی نمی دانم بر سبیل تفصیل یا طاقت
ندارم ثنا گفتن را بر تو مانند ثنا گفتن تو بر ذات تو پس کلمه ما مصدریه است و محتمل که
موصوله یا موصوفه باشد که حذف عاید ای اثنیته به جمل انکه شناسنده ذات
کما ینبغی همه ستایشهاست هم از روی صفات ذاتیه که علم و قدرت و وجوب
وجود است مثلا و هم از روی صفات ذاتیه که علم و قدرت و وجوب وجود است مثلا
و هم از روی صفات فعلیه که ایجاد و انعام و اکرام است که هر یک از صفاتش غیر
متناهی است نسبت بکردن است پس من چگونه عاجز و مقصر باشم در اداء
حق ثنای تو و چون مرویست در بعضی کتب معتبره حدیث علی مرتضی کرم الله وجهه
باین لفظ لا استطیع ان ابلغ ثناء علیک و لکن انت کما اثنیت علی نفسک
پس بهتر آنست که کلمات را تاکید کاف علیک گوئیم دیگر از حدیث لا احصی
ظاهر است جواز اطلاق لفظ نفس بر حق تعالی پس آنکه علماء ربانی در اطلاق این لفظ

در قول

در قول حق تعالی تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک گفته اند که برای مشاکلت است اگر
اسماء الله توقیفی است توجیهی است متنوع عنه   و اذا صلی رکعتی ا
لفجر یقرا فی الاولی قل یا ایها الکافرون و فی الثانیة قل
هو الله احد   او فی الاولی قولوا آمنا بالله الآیة
و فی الثانیة قل یا اهل الکتاب تعالوا الآیة   یعنی در صحیح مسلم و
صحیح ابن حبان مرویست از ابو هریره رضی الله عنه که چون رسول خدا میگذارد دو رکعت
سنت فجر را میخواند در رکعت اول بعد از سوره فاتحه سوره کافرون و در رکعت دویم
سوره اخلاص و وجه اختیار این دو سوره از همه سورها آنست که مشتمل اند بر عبادت و
توحید و تنزیه خدا و رد بر اعتقاد کافران که میخوانند بسوی عبادت اصنام پس افتتاح
باین دو سوره در اول صباح برای شهادت ملائکه بهتر است و بهمین جهت در سنت
همین دو سوره را هم در سنت مغرب هم در دو رکعت اخیره از وتر هم در دو رکعت
طواف و سنت احرام و غیر ذلک میخوانند انتهی قوله او فی الاولی یعنی در صحیح مسلم مرویست
از ابن عباس رضی الله عنه که میخواند رسول خدا در رکعت اول سنت فجر آیت قولوا
آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط
و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون
که در سوره بقره است و در رکعت دویم آیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء
بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا
من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون که در سوره آل عمران است
و اختیار این دو آیت نیز برای اشتمال است بر توحید و خواندن آن دو سوره اکثر
بوده است از خواندن این دو آیه و بهذا گفته اند که خواندن سورتین سنت است

وَيَقُولُ وَهُوَ جَالِسٌ اَللّٰهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاِسْرَافِيلَ
وَمُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ ثَلٰثَ
مَرَّاتٍ ثُمَّ لِيَضْطَجِعْ عَلٰى شِقِّهِ الْاَيْمَنِ دت يعنى در صحيح مستدرک
حاکم وکتاب عمل اليوم والليلة ابن سنى مرويست از اسامه بن عمير رضى الله عنه که حضرت
فرمود رسول خدا در حال اگر نشسته است اين دعا را سه بار اى خدا پروردگار ملائکه مقرب
وانبيا وتخصيص ذکر اين سه ملک وذکر خاتم النبيين براى اظهار شرف است ونعمت محمد
بلفظ نبى صلى الله عليه وسلم از زيادتى ابن سنى است وتقديم ذکر ملائکه بر ذکر انبيا برای
ترقى است از ادنى بسوى اعلى قوله ثم يعنى در سنن ابوداود وترمذى مرويست از ابو هريره
رضى الله عنه که رسول خدا فرمود است که هر گاه ادای سنت فجر بايد که بخوابد بر پهلوى راست
خود واين دراز کشيدن و خواب براى حصول استراحت است از رنج شب مانند کسى که بيدار شد
تا فرض فجر برغبت تمام بگذارد ولهذا نزد امام اعظم مستحب است وبر پهلوى راست براى تخفيف
لزوم است وسهولت انتباه وقاضى در شرح مسلم گفته که اين اضطجاع بدعت است نزد
جمهور منهم مالک رحمه الله ودر صحيح مسلم است از حضرت عائشه رض اذا صلى ركعتى الفجر
فان کنت مستيقظة حدثنى والا اضطجع واين حديث دال است برين که تکلم ميان
سنت وفرض فجر مبطل سنت نيست اليه اشير في الخلاصة وَاِذَا خَرَجَ
مِنْ بَيْتِهِ قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ
مِنْ اَنْ نَزِلَّ اَوْ نُزَلَّ اَوْ نَضِلَّ اَوْ نُضَلَّ اَوْ نَظْلِمَ اَوْ نُظْلَمَ اَوْ نَجْهَلَ
اَوْ يُجْهَلَ عَلَيْنَا زل لغزيدن پا ودل وزبان در سخن زلة بکسر اسم است
ذرة بفتح دوم وکسرش جاى لغزيدن از باب ضرب ازلال بلغزانيدن وبر گناه داشتن
ضلالت گمراهى صدر رشاد از باب ضرب ظلم مظلمه بکسر لام ستم کردن از باب ضرب واصله

وضع الشی

وضع الشیء في غير موضعه المختص به يا بزيادت يا بنقصان يا بعدول از وقت آن يا از مکان
آن ولهذا مستعمل است در گناه صغير وکبير جهل دارد حذف علم وناداشتن از باب علم
يعنى در سنن اربعه وصحيح مستدرک حاکم وکتاب عمل اليوم والليلة ابن سنى مرويست
از حضرت ام سلمه رضى الله عنها که چون رسول خدا بيرون مى آمد از خانه خود ميخواند بسم الله
الى آخره قوله توکلت على الله در روايت ابوداود ونسائى وابن ماجه وحاکم نيست قوله
من بيته از جهت دلالت مقامست والا خواندن دعاى مذکور در وقت خروج از هر خانه است
قوله ان نزل هر دو مضارع معلوم متکلم است اول از زل دوم از ازلال يا بر خدايا پناه
مى طلبيم با تو ازين که خود بلغزيم گناه است از وقوع گناه بى قصد يا از نسبه بلغزانيدن
کسى يا بلغزانيم ما ديگرى را ودر بعضى نسخ دوم مجهول است يا لغزانيده شويم او نضل او نضل
هر دو معلوم متکلم اول از ضلالت دوم از اضلال يا ازين که گمراه شويم از راه راست
بگذاريم يا گمراه گردانيم ديگرى را از راه راست کنايت است از صدور گناه يا اختيار تخفيف
نمانيم گمراه کردن ديگرى نيز نوعى است از گمراهى گمراه کننده وداخل است در معلوم
متکلم پس در نسخه که دوم مجهول است اى يا ازين که گمراه کرده شويم اى ديگرى گمراه
ما را از راه راست بهتر است ودر نسخه صحيحه نضل است فقط از اضلال که ضبط آن
بصيغه معلوم است ومجهول قوله او نظلم معلوم متکلم است يا ازين که ظلم کنيم بر خود يا بر
ديگرى او نظلم مجهول است ودر اکثر نسخ معتمده نيست يا ازين که ظلم کرده شويم وديگر
ما را ظلم کند که اين نيز مذموم است از سبب خوارى وزبونى از صحه اوجست ديگرى از مظلوم
در مکافات يا در دعاى بد بر ظالم تجاوز از حد کند خود ظالم ميگردد ودر سلامت است در اين
که نه ظالم باشد ونه مظلوم او نجهل معلوم متکلم است يا ازين که نه خوانيم امور دينى را يا حقوق
الله را يا حقوق العباد را يا کار نادانان کنيم از درون زبان خردمان يا نشيم او نجهل علينا

مجهول غایت است یا مردم مانند جهال بر ما اندازد ضرر گشته   بسم الله لا حول
و لا قوة الا بالله التکلان علی الله   تکلان یعنی اسم است از
توکل که یعنی اعتراف بعجز خود و اعتماد بر غیر خود کردن است چنانکه سبحان اسم است از
تسبیح و سلطان اسم است از سلطنت و در اصل وکلان بوده واو تا گشته چنانکه در تراث
و تجاه واو تا گشته یعنی در صحیح مستدرک حاکم و سنن ابن ماجه و کتاب عمل الیوم و اللیلة
ابن سنی مروی است از ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا وقت بیرون آمدن از خانه
این دعا میخواندند التکلان ای اعتماد من در جمیع امور دینی و دنیوی بر خداست و علی
عاطف در لا حول و در التکلان برای اشعار است باستقلال هر یک   بسم الله
توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله   یعنی در سنن
ابوداود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مروی است
از انس رضی الله عنه مرفوعا اذا خرج الرجل من بیته فقال بسم الله توکلت علی الله
لا حول و لا قوة الا بالله له هدیت و کفیت فیتنحی له الشیطان و یقول شیطان
آخر کیف لک برجل قد هدی و کفی و وقی یعنی کیف تیسر لک اغوائه بقوله
متعزیا مسلیا للشیطان الذی یتنحی لاجل القائل عن طریق اضلاله متحسرا الیک قوله
لک متعلق بتیسر در حال کذا حققه الطیبی یعنی رسول خدا فرموده که هر کس حق
خدا طلب اعانت میکند بخدا و بنام مبارک خدا عز و جل هدایت میکند و بسا راست
راست مینماید خدای تعالی او را و اعانت میکند او را در امور دینیه و دنیویه و از توکل
و اعتماد میکند بر خدا و میسپارد کار خود را الخ الکفایت میکند برای او خدای تعالی و من
یتوکل علی الله فهو حسبه و چون از حول و قوة تبری مینماید و میگوید لا حول و لا قوة الا بالله
نگاه میدارد خدای تعالی او را از شر شیطان و مسلط نمیکند او را بر وی   ما خرج

صلی الله علیه و سلم من بیتی قط الا رفع طرفه الی السماء
فقال اللهم انی اعوذ بک ان اضل او اضل او ازل او ازل
او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی   یعنی در سنن ابوداود و ابن
ماجه مروی است از ام المومنین حضرت ام سلمه رض که بیرون نیامده است رسول خدا
از خانه من در هیچ وقتی از اوقات مگر آنکه بر داشته است چشم مبارک خود را بسوی
آسمان پس خوانده است این دعا را که اللهم انی اعوذ بک ان اضل معلوم متکلم از
ضلال و او اضل مجهول متکلم است از اضلال و این بهتر است که ما در ترجمه کلمات
باقیه نیز نوشته ایم   فاذا خرج للصلوة اللهم اجعل فی قلبی نورا
و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و عن یمینی نورا و عن
شمالی نورا و من خلفی نورا و اجعل لی نورا
یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه مروی است از ابن عباس
رضی الله عنه پس وقتی که رسول خدا از خانه بیرون آمدی برای نماز فجر میخواندی این دعا
که بار خدایا بگردان و پیدا کن در دل من نور معرفت و طاعت تا اثری از ظلمت جهالت
و معصیت در دل نماند و چون قلب محل تفکر است و در آلای الهی و نعمای غیر متناهی
و حواس و اعضا تابع اوست چنانکه وارد است در حدیث نبوی که صلاح و فساد تمام
جسد منوط و مربوط بصلاح و فساد قلب است مقدم آورده در ذکر و بعد از آن از جمله
حواس حاسه بصر و سمع را که در ادراک آیات آفاقی و آیات قرآنی و معارف
دینی و علوم یقینیه دخل تام دارند مذکور فرموده که پیدا کن در چشم من نور و در گوش
من نور و بعد از آن فرموده که پیدا کن از دست راست من نوری و از دست چپ
من نور و از پس من نور بالجمله عن که موضوع است برای تجاوز آن انوار از قلب و از نفس

وازسمع من ظهور نمود بجماعه اصحاب که بریمین ویسار روند بر جهات من اندکی در کرده میگزارند
که تابعین اند و جمع تابعین وغیرهم من المؤمنین الی یوم القیمه می رسید باشد قوله و
اجعل لی نورا ای بگردان مرا سراپا نوری عظیم محیط بجمیع حواس ملک خارج از دایره حواس
واحاطه جهات تا تمام مرتبه من مهتدی بوی باشند هم بلا واسطه وهم بوسایط الله نور السموات
والارض الی قوله نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء واین قول اجمالست بعد از تفصیل
واین حدیث اختصار حدیث متفق علیه است ای اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی بصری نورا
وفی سمعی نورا وعن یمینی نورا وعن یساری نورا وفوقی نورا وتحتی نورا
وامامی نورا وخلفی نورا طیبی گفته بجمیع حمل انوار بر ظاهر تا مستفیض شود یا تابعان
خود از ظلمات روز قیامت ... مستعار است برای علم وهدایت کما قال تعالی فهو علی نور
من ربه الی آخره والتحقیق فی معناه ای النور لظهورها منسوب الیه وهو بخلاف بحسبه
فنور السمع مظهر للمسموعات ونور البصر کاشف للمبصرات ونور القلب کاشف عن
المعلومات ونور الجوارح ما یبدو علیها من اعمال الطاعات طیبی گفته انت معنی
طلب النور للاعضاء عضوا عضوا ای یتحلی کل عضو بانوار المعرفة والطاعة ویتعری
عما سواهما فان الشیطان محیط بالجهات الست بالوساوس المشبهة بالظلمات
فدفع کل ظلمة بنور فکانه طلب التخلص منها بالانوار السادة لتلک الجهات
وفی عصبی نورا وفی لحمی نورا وفی دمی نورا وفی شعری
نورا وفی بشری نورا   عصب بفتحتین عصب اعصاب جمع
شعر بفتح عین وسکون هر دو واحد شعره اشعار شعور جمع بشر بفتحتین بمعنی پوست
مردم یعنی در صحیح بخاری ومسلم وسنن ابوداود ونسائی وابن ماجه مرویست نیز از
ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا در وقت بیرون آمدن از خانه برای نماز فجر این

دعا میخواندند و در صحیح الی آخره بحرف عطف ظاهرا از ابن عباس در کتب خمسه روایت
است که حدیث سابق فقط در ما سابق با این زیادتست دار که در وجه فصل من الاذکار
ظاهر نیست و همین مستظاهر از قول اوست که   وفی لسانی در نفس شاعر در حین است
هجو مسلم است ملک کفر وهم شیطان موته است بضم میم وسکون واو وتا مثناة فوقانیه نوعی است
از جنون یا مانند صرع که عارض میگردد آدمی را و مانند مست میگرداند او را و بعد از افاقت
کمال عقل او باز می آید کذا فی آخر الحدیث تفسیرها و طیبی گفته است اگر روایت این تفسیر بتحقیق رسید
که از متن حدیث است پس متعین است که همین مراد است و عدول از این روا نیست اگر این
تفسیر از بعض راویانست پس انسب آنست که مراد بنفث سحر باشد که شیطان باعث است
بر سحر و من شر النفاثات فی العقد مؤید این معنی است و مراد بهمز وسوسه شیطان که بر معاصی
مرتکب میگرداند قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین مقوی این اراده است
سبحان ذی الملک والملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة
ملکوت بمعنی ملک است و زیادتی تا برای مبالغه است و کثرت کما یقال رحموت
ورهبوت یعنی در معجم اوسط طبرانی مرویست از حذیفه رضی الله عنه که رسول خدا العزیز
تکبیر این تسبیح میگفت که تنزیه میکنم تنزیه کردنی خداوند ظاهر ملک و باطن ملک را یا خداوند
عالم نفس و عالم علوی را و مراد بملکوت اینجا اعم است چنانکه در قول حق تعالی است وکذلک
نری ابراهیم ملکوت السموات والارض قوله والجبروت که فعلوت است از جبر بمعنی قهر
برای مبالغه از صفات افعالیه است والکبریا از صفات ذاتیه والعظمة صفاتیه
واذا قال الامام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فلیقل
المأموم آمین یحببه الله   آمین اسم فعل است و معنی این نزد جمهور
اللهم استجب وقیل افعل وقیل کذلک یکون ای ضمین با واو مدست بفتح در وصل ...

و یجوز الوقف علیه بلا قصر و التوسط و اختلاف است که آمین عربی است یا سریانی
مانند شاهین و در آن دو کار است که در آمین چهار لغت است اول که افصح و اشهر است بمد الف
و تخفیف میم دوم که مشهور است بقصر است و تخفیف سوم با امالت است چهارم بمد الف
و تشدید میم فی الهدایة التشدید خطاء و فی التجنیس تفسد به الصلوة لانه لیس بشیء و قیل
عندهما لا تفسد و علیه الفتوی لان معناه ندعوک قاصدین اجابتک   یعنی در صحیح
مسلم و سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه مروی است از ابوموسی اشعری رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است وقتی که بگوید و بخواند امام غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
پس باید که بگوید مقتدی آمین اجابت کند خدا تعالی دعای او را یا داعی را پس باید
که بگوید مقتدی قوله یجبه مجزوم است در جواب امر و این دعا زجری است و در
نیز وقتی که مقتدی بشنود از امام نه بعضی در سری الرحمه بشنود که بگوید آمین که جهر
امام را در سری اعتبار نیست   فاذا امّن الامام فلیؤمّن المأموم
فمن وافق تأمینه تأمین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه
یعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است از ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است
وقتی که آمین بگوید امام پس باید که آمین بگوید مقتدی زیرا که کسی که موافق افتد آمین گفتن
او امام باشد یا ماموم آمین گفتن ملائکه را در زمان یا در صفت اخلاص و خشوع و الاول
هو الصحیح آمرزیده شود مر او را هر گناهی که از وی پیش از گفتن آمین شده است و در بعضی
طرق این حدیث است زیادة و ما تاخر و هی زیادة شاذة لها طرق اخری ضعیفة
شاید که این مغفرت از خصایص موافقت مذکوره باشد یا ملایکه در نوبت نیز
استغفار برای آمین گویندگان میکرده باشند چنانکه برای نشینندگان مسجد بانتظار
نماز دعا برحمت و مغفرت میکنند قال الله تعالی یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن

فی الارض

فی الارض   و لما قال صلی الله علیه و سلم آمین مدّ بها صوته
رفع بها صوته   یعنی در مسند امام احمد و سنن ابوداود و در سنن
ابوداود و ترمذی و مصنف ابن ابی شیبه مروی است از وائل ابن حجر بتقدیم حا بر جیم
مضموم که هرگاه میگفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کلمه آمین را دراز میکرد و می کشید
باین کلمه در اول یا در آخر پیش آواز خود را و در سنن ابوداود و در روایتی دیگر از
وائل مذکور رفع بها صوته وارد است ای بلند میکرد رسول خدا باین کلمه آواز خود را
قال ابن الهمام روی احمد و ابو یعلی و الطبرانی و الدارقطنی و الحاکم فی المستدرک من حدیث
شعبة عن علقمة بن وائل عن ابیه انه صلی الله علیه و سلم فلما بلغ غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین قال آمین اخفی بها صوته و در بعضی شروح است لعل رفعه صلی الله علیه
و سلم کان تعلیما و لما عدا طریقه اخفاه و بهذا یحصل الجمع من الاحادیث النبویة
و الروایات الفقهیة فان العلماء الحنفیة علی انه لیس الا اخفاء فی التامین و نیز لما
اختلفت الاحادیث عدل صاحب الهدایة الی ما عن ابن مسعود لانه کان یخفی فان
یوید ان المعلوم منه علیه الصلوة و السلام الاخفاء و طریق صاحب الهدایة
اعدل لانه عدل من اختلاف فعل النبی صلی الله علیه و سلم الی فعل الصحابی المعتبر
الملازم علی الدوام ثم ترجیح الاخفاء مع انه الاصل عند التعارض و التساقط علی
انه موید الصحابی بقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و لا شک ان آمین دعاء حقیقة
او حکما بدلیل القیاس ایضا بعده فان سایر الاذکار و الادعیة لیس الا اخفاء فی الحاق
حکم آنرا او از حضرت عمر رضی الله عنه مروی است که امام در چهار چیز اخفا کند تعوذ
تسمیه آمین سبحانک اللهم و تحمید که از ابن مسعود رضی الله عنه نیز مثل این مروی
است باید دانست که آمین گفتن بعد از خواندن سوره فاتحه سنت است بالاتفاق در جهر کلمه

آمین فرد مذهب امام شافعی و امام احمد سنت و در مذهب امام مالک خلاف ست منفرد
باشد یا امام مطلق یا ماموم که در اتقف شود برای تمام این سوره اگرچه قرات سر باشد
و اگرچه امام سر آمین نگوید و نزد امام اعظم جهر نیست مطلق قال ابن الهمام لو کان
الی فی هذا شی لوفقت بان روایة الخفض یراد بها عدم القرع العنیف وروایة
الرفع بمعنی قولها فی زیر الصوت وذیله ویدل علی هذا قوله   و کان اذا
قال آمین یسمع من یلیه من الصف الاول   یسمع مضارع
معلوم ست از سمع یا از اسماع و الی نزدیک شدن از باب حسب یقال تباعدنا
بعد دلیکم یا ملیکم ای تقاربت یعنی در سنن ابوداود و در ابن ماجه مروی ست از ابو
هریره رضی الله عنه که رسول خدا وقتی که میگفت کلمه آمین می شنوانید این کلمه را کی
شنید این کلمه کسی که نزدیک می شد رسول خدا را از صف اول   فیرتج بها
المسجد   رج جنبانیدن از باب ارتج ج جنبیدن ارتج البحر ای اضطرب
یعنی در سنن ابن ماجه مروی ست نیز ابو هریره رض که گفت پس متحرک و مضطرب
میشد بگفتن این کلمه مسجد از رفع صوت رسول خدا قال ابن الهمام و ارتج ... اذا
قیل فی الیم فانه الذی یحصل عنده دوی کما فی هذه المساجد بخلاف ما اذا کان
یقرع و علی هذا فینبغی ان یقال علی هذا الوجه لا یقرع کما یفعله بعضهم انتهی وفیه
انه لا قایل به ولا نظیر له ورد الشرع   و قال آمین ثلث مرات
و حین قال و لا الضالین قال رب اغفر لی آمین
یعنی در معجم کبیر طبرانی مروی ست از وائل بن حجر رضی الله عنه که دیدم که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم و لا الضالین می گفت احیانا رب اغفر لی آمین
و اذا رکع سبحان ربی العظیم   ثلثا

ودنکا

۲۹

ر و ذلک اذناه   در رکوع نشیب و خم دادن از باب فتح رکع الشیخ ای انحنی
من الکبر ومنه رکوع الصلوة یعنی در صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مروی ست از
عقبه بن عامر الجهنی ~~مروی ست ابی جحیفه~~ رضی الله عنه و در مسند بزار مروی ست از ابن
مسعود رضی الله عنه که چون رسول خدا رکوع میکرد میگفت سبحان ربی العظیم
بفتح یا و سکون و در مسند بزار مروی ست نیز از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول خدا
تسبیح مذکور را سه بار می گفت و در سنن ابوداود مروی ست نیز از ابن مسعود رضی
الله عنه که رسول خدا فرموده است که آن سه بار گفتن فروتر عدد است که مسنون است
در تسبیح از پنج و هفت و نه و در شرح مولانا علی قاری ست که سه بار گفتن ادنی کمال تسبیح
مذکور است و کمال آن تسبیح تا عدد هفت ست کذا فی المظهر   سبحانک اللهم
ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی   یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود
و نسائی و ابن ماجه مروی ست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا در رکوع
سبحانک اللهم ربنا ای یا ربنا الی آخره میگفت قوله و بحمدک ای سبحت متلبسا بحمدک
و قیل فیه اضافة الحمد الی الفاعل و المراد من الحمد لازمه مجازا و هو ما یوجب الحمد
سبحان الله و بحمده ثلث مرات   یعنی در مسند امام احمد و معجم کبیر
طبرانی مروی ست از ابو مالک اشعری رضی الله عنه که رسول خدا در رکوع این تسبیح را
سه بار می گفت   اللهم لک رکعت و بک آمنت و لک اسلمت
خشع لک سمعی و بصری و مخی و عظمی و عصبی   خشوع
فروتنی کردن و چشم فروخوابانیدن از باب منع مخ بضم و تشدید مغز استخوان
عظم کفلس استخوان عصب کفرس پی یعنی در صحیح مسلم و سنن ابوداود و نسائی
مروی ست از حضرت علی رضی الله عنه که رسول خدا در رکوع اللهم لک رکعت الیه

آوازه میخواند بار خدایا برای تو نه برای دیگری نشست خود در انحنا داده ام و بوحدانیت
تو گرویده ام در باطن و برای احکام تو انقیاد دارم در ظاهر فروتنی کرده است و انقیاد
نموده است تمام اعضای من برای متابعت خضوع و تفرع دل من زیرا که اسناد خشوع
بسوی اموری که نیست از شان آن امور ادراک مانند کنایت است از کمال خشوع
و خضوع ... هر که تقدیم مغز بر استخوان و تقدیم ... برای اشعار است با که از
خضوع باطن است خشوع ظاهر سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ
الرُّوحِ نعت گفته است ... سبح که بر وزن فعول است مفتوح الفا
مگر سبوح قدوس که ضم فا درین هر دو اکثر است یعنی در صحیح مسلم و سنن ابوداود و نسائی
مروی است از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول خدا در رکوع این تسبیح
میفرمود که اللهم انت مسبح مقدس بار خدایا توئی منزه و مطهر از سمات عیب
و نقصان و از لوازم حدوث و امکان یا رکوع میکرد راست که او منزه است
و مطهر و ترجمه رب الملائکه و الروح بالا نوشته ام سَجَدَ لَكَ سَوَادِي
وَخَيَالِي وَآمَنَ بِكَ فُؤَادِي أَبُوءُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ هَذِهِ يَدَايَ
وَمَا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي سواد یعنی سیاهی و مراد شخص است که از دور
سیاه مینماید خیال یعنی تشخص و کل بادن فؤاد بضم میم دل و قیل الفؤاد
غشاء القلب و القلب حبته و سویداء افئده جمع فؤاد بواو درد دل جنایت گناه
کردن از باب ضرب یعنی در مسند بزار مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول
خدا در رکوع میفرمود که رکوع کرده است برای تو شخص من و جان من ظاهر من و باطن
من سطر من و باریک من و تصدیق کرده است بوحدانیت تو دل من معترف و معترفم
بانعام تو که بر من است و بعجز از قیام بادای شکر آن انعام و حالا که این دو دست من

... تمام

۱۲۰ یعنی تمام اعضای من مغرور است با عصیان و میخواند من حکم ترا یعنی در مقام شکر
انعام تو از من همین عصیان است مقصد اظهار عجز است و اعتراف به تقصیر این جمله
بنده میدای الخ حالیه است از ضمیر متکلم و کلمه ما مصدریه است و محتمل که این کلمه موصوله
باشد یا موصوفه سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ
وَالْعَظَمَةِ یعنی در سنن ابوداود و نسائی مروی است از عوف بن مالک
اشجعی که رسول خدا در رکوع این تسبیح میفرمود ترجمه بالا نوشته ام وَإِذَا
قَامَ مِنَ الرُّكُوعِ قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ یعنی در صحیح
مسلم و سنن اربعه مروی است از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه و در معجم کبیر طبرانی
مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که چون رسول خدا انتقال از رکوع بسوی قیام
میفرمود شروع در گفتن سمع الله لمن حمده مینمود یعنی که تمام میکرد این قول را
نزد تمام برخاستن خود پس از آن در حمد و ثنای خدا در حال قیام مطابق حال و مقام
مشغول میشد ای اجابت کرده است خدا کسی را که حمد و ثنای خدا برای تحصیل ثواب
گفته است و عطا فرموده است ثواب حمد و ثنا باد اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ
الْحَمْدُ یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و نسائی و ابوداود مروی است
از ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا در قومه این حمد میخواند که یا الله یا ربنا
خاص است جنس حمد و ثنا و اثبات اللهم اکثر است و افضل از حذف برای تکریر ندا
بر سبیل تعداد و اظهار زیادت تضرع رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ نیز هم در صحیح
بخاری و مسلم مروی است نیز از ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا در قومه ربنا و لک
الحمد میخواند در اللهم و زیادت واو و ثبوت واو ارجح است و این واو زائده است
یا حالیه ای ادعوک الی ان الحمد لک لا لغیرک یا عاطفه است بر مقدر و لفظ ربنا بتقدیر

اثبات داد متعلق ست بما قبل علی ما قال الامام النووی تقدیره سمع الله حمد یا ربنا
ولک الحمد فاستجب حمدنا و قیل ربنا استجب لک الحمد رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ الخ یعنی در
صحیح بخاری مرویست نیز از ابوهریره بغیر واو رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْداً كَثِيراً
طَيِّباً مُبَارَكاً فِيهِ یعنی در صحیح بخاری و سنن ابوداود و نسائی مرویست
از رفاعة ابن رافع زرقی که رسول خدا در قومه این حمد میخواندند ابن قیم گفته است
که جمع میان اللهم و واو نا روا است و در مکارم است که در تحمید چهار روایت است یعنی
لک فی القنیة هو الصحیح و قال الطحاوی هو الاصح ربنا ولک الحمد فی القنیة و هو الافضل اللهم
ربنا لک الحمد فی المحیط هو الافضل اللهم ربنا و لک الحمد و هو الاحسن و الکل منقول عن
النبی صلی الله علیه و سلم کذا فی الکفایه اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مِلْأَ السَّمٰوَاتِ وَ
مِلْأَ الْأَرْضِ وَ مِلْأَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ اَللّٰهُمَّ طَهِّرْنِي بِالثَّلْجِ وَ
الْبَرَدِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ اَللّٰهُمَّ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْخَطَايَا كَمَا
يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْوَسَخِ ملا بکسر میم و سکون
لام پری و سخ کوس ریم و ریمناک شدن رو تن و ورق که در روایات مسلم است
مثله هر سه از باب علم یعنی در صحیح مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و ابن ماجه مرویست
از عبد الله ابن ابی اوفی رضی الله عنه که رسول خدا در قومه این حمد میخواندند بدانکه
اشهر نصب لفظ ملا است بنا بر مصدریت و رفعش که صفت الحمد باشد نیز روا است
ای خاصه است حمدی که مانند آن حمدیست که پر کند جمیع اماکن مخلوقه حال را که آسمانها و
زمین است و در بعضی روایات زیادتی و ملا ما بینهما است که ابر و هوا است یعنی
پر کرده و فرمود که پر کند مخلوقه حال را که خواسته در ازل خلق آن از ممکنات مقدره
بعد از پر کردن آسمانها و زمین و ما بینهما و این کلام تمثیل است و تقریر زیرا که تقدیر کلمات

حمد وثنا

حمد وثنای خدا بمکیال ممکن نیست مقصود تکثیر عدد این کلمات است یعنی حمدی که اگر بالفرض
اجسام شود پر کند جمیع اماکن مذکوره را قال الله تعالی و یخلق ما لا تعلمون و اظهار عجز از ادای
حمد وثنای خدا و تخییل کرد مراد حمدی باشد که مماثل و مقابل نفس سموات و ارض و ما بینهما از
مخلوقات گردد که تمامه مذکورات نعمتهاست که مستوجب حمد خدا است و بعد از استیفای انواع
جهد و طاقت تعمیم و ترقی فرمود و ادای حمد خدا حوالت بمشیت و ارادت نمود در گفت
ملا ما شئت من شیء بعد ای حمدی که مماثل و مقابل خیر نیست که متعلق مشیت و ارادت
تست بعد از تمامه مذکورات که مانند عرش و کرسی و فوق آن و تحت الثری است یا نشأه
اخری است که لا تعد و لا تحصی است مثل در آن تعدد از نعمة الله لا تحصوها است و این حمد
و ثنا حمدیست که مانند نعمتهای بی منتهای آلهی غیر متناهی است و بهذا سید عالم سمی است
باحمد صلی الله علیه و سلم اللهم طهرنی تا نبلغ الی آخره بار خدایا پاک و پاکیزه کن مرا بانواع
مغفرت و فضل و رحمت تو که من الذنوب و الخطایا الخ ای از گناهها که دانسته است
عمدا و از گناهها که صادر است خطا یا سهوا یا از حقوق عباد و حقوق الله یا از کبائر
و صغائر چنانکه پاک و پاکیزه کرده میشود جامه سفید را از چرک و در نسخه الثبت
نقی بصیغه معلوم مخاطب از روی حقیقت تخصیص ثوب ابیض برای زیادتی
اهتمام است بپاک کردن آن یا برای اجتنبت این ثوب نزد آنحضرت
اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْأَ السَّمٰوَاتِ وَ مِلْأَ الْأَرْضِ وَ مِلْأَ مَا بَيْنَهُمَا
وَ مِلْأَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ أَهْلَ الثَّنَاءِ وَ الْمَجْدِ أَحَقُّ مَا قَالَ
الْعَبْدُ وَ كُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَ لَا مُعْطِيَ لِمَا
مَنَعْتَ وَ لَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو
داود و نسائی مرویست از ابوسعید خدری رضی الله عنه که رسول خدا در قومه این حمد

می گفت قوله اهل الثناء والمجد بنصب بنا درست اما یا اهل الثنای سزاوار آن حمد

وثنای مذکور یا وصف منادی یا بنا بر مدح و برفع مبتداست یا خبر ای انت اهل الثناء

والمجد وقوله احق ما قال العبد برفع مبتداست یا خبر یعنی سزاوار حمد مذکور یا ثنای نیکو تو

سزاوارتری از جمیع کسی ای جمله مستانفه است قوله احق ما قال العبد

برفع مبتداست وما مصدریه یا موصوفه باشد یا موصوله و قوله لا مانع خبر و قوله وکلنا

لک عبد معترضه است یا حالیه میان مبتدا و خبر یعنی سزاوارتر اقوالی که گفته است بنده خاص تو

که رسول است سوی ثقلین یا جنس بنده این قول است که لا مانع الخ و در روایت مسلم

ونسائی که لا نازع است از جهت مناسبت تنزع الملک است لیکن لا مانع احسن است برای

صنعت طباق خصوصا با قرینه مقلوبه منفق علیها نیست هیچ احدی باز دارنده مر چیزی را

که عطا کرده تو زیرا که تؤتی الملک من تشاء رد نیست هیچ کسی دهنده مر چیزی را که باز داشته

تو زیرا که تنزع الملک ممن تشاء و صنعت طباق هم در فقره اولی و هم در ثانیه که مقلوب

اوست ظاهر است و این عطا گفته است ربنا اعطاک فمنعک و ربما منعک فاعطاک پس

تعریف العبد برای عهد است یا جنس و تجویز مولانا حنفی نصب را در احق مانند نصب

لفظ اهل مخالف روایت است و درایت تعمق قوله لا ینفع الخ ای سود نکند خداوند توانگری

یا عظمت یا در کلانی یا نسب او یا بخت او را نفع نکند خداوند کوشش را در تحصیل امور دنیوی

یا در عمل بی اخلاص آن کوشش یا آن عمل او یا ملک حق که نفع کند نزد تو و خلاص کرداند

از عذاب تو همین عمل صالح است و فضل تو اللّٰهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءَ

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمِلْءَ مَا شِئْتَ بَعْدُ أَهْلَ الثَّنَاءِ

وَأَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْمَجْدِ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ

الْجَدُّ یعنی در معجم کبیر طبرانی مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول خدا در قوم

اللهم

و کیف اسرع فی حمد الله ... منسوب الیه ... الی ... الحمد ... لا مانع ... ربنا ...

وف

اللهم ربنا لک الی آخره میخوانند که ترجمه اش عنقریب نوشته ام و این من بعد ولا معطی

لما منعت مذکور نیست برای اکتفا و در نسخه ایست وملء الارض وَإِذَا سَجَدَ

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى ثَلَاثًا وَذَٰلِكَ أَدْنَاهُ و سجده

بفتح اول و سکون دوم مره است از سجود یعنی سر بر زمین نهادن و بکسر اول اسم است و سوره

سجده بفتح اول است یعنی در صحیح مسلم و سنن اربعه مروی است از حذیفه رضی الله و در مسند

بزار و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مروی است از عقبه ابن عامر جهنی رضی الله که چون رسول

خدا سجده میکرد میگفت سبحان ربی الاعلی بفتح با و سکون نیز قوله ثلثا یعنی در مسند

بزار مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول خدا التسبیح مذکور سه بار میگفت

قوله و ذلک یعنی در سنن ابو داود مروی است نیز از ابن مسعود رضی الله عنه که این سه بار

ادنی و اقل عدد مسنون تسبیح سجود است اَللّٰهُمَّ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ

سَخَطِكَ وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا

أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ ای بعوذ بک

لله الحمد رب السموات و رب الارض و رب العالمین الآیه و مراد بمعافات اینجا نجات

و خلاص یعنی در صحیح مسلم و سنن اربعه مروی است از حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها

که رسول خدا در سجده این دعا میخواند که ترجمه این سابق نوشته ام اَللّٰهُمَّ لَكَ

سَجَدْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَلَكَ أَسْلَمْتُ سَجَدَ وَجْهِيَ لِلَّذِي

خَلَقَهُ وَصَوَّرَهُ فَأَحْسَنَ صُوَرَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ

وَبَصَرَهُ تَبَارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ خلق اندازه کردن

پیش از بیرون آوردن آفریدن از باب نصر تصویر صورت بستن شق شکافتن از باب

نصر یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو داود و نسائی مروی است از حضرت علی رضی الله عنه که

رسول خدا در سجود این دعا میفرمود که خالص برای تو سجود کرده‌ام و بوحدانیت تو و جمیع
احکام تو ایمان آورده‌ام در باطن و برای هر حکم تو تشریعی یا ارادی انقیاد نموده‌ام در
ظاهر سجود کرده است ذات من یا روی من که از شرف اعضاست برای کسی که آفریده است آنرا
ماده و مراد صورت داده است آنرا و مراد از احسن تقویم قوله فاحسن صوره
از زیادت ابو داود و نسائی است یعنی نیکو کرده صورت و مراد شگافته است در
کشاده کرده شنوائی و بینائی و مراد این شنوا و بینا کردانیدن است چون هر یکی از سمع
و بصر شگاف دارد تعبیر بشق فرموده و درین حدیث دلیل است برای کسی که میگوید الاذنان
من الوجه و قیل اعلی را اذنین از راس است و نفل از وجه و امام اعظم و اصحاب او
برین اند که از راس است و شافعی و اتباع او برین اند که هر دو گوش دو عضو مستقل
اند و جواب ازین حدیث میگویند که وجه اینجا بمعنی ذات است کل شیء هالک الا وجهه و
محتمل که اضافت برای ادنی ملابست باشد که مشارفت و مقاربت است بزرگ است
خدا از دریافت عقول یا از وصف واصفان یا بسیار زاید است احسان خدا که نیکوتر
اندازه کنندگان است یا نیکوتر نو پیدا آرندگان است در اعتقاد باطل شما زیرا که اطلاق
لفظ خالق که بمعنی موجد و مبدع است بر غیر خدا روا نیست نزد اهل حق قال الله تعالی
خالق کل شیء خَشَعَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَدَمِي وَلَحْمِي وَعَصَبِي وَمَا اسْتَقَلَّتْ
بِهِ قَدَمِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ استقلال برداشتن و در نسخه مخی است
بدل لحمی یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان مرویست از جابر رضی الله عنه که رسول
خدا در سجود این دعا میخواند که خشع سمعی الی آخره ای فروتنی کرده است برای خدا که پروردگار
هژده هزار عالم است هر یکی از حواس و اجزاء وجود من و هر چه بردارنده است آنرا
جنس قدم من تعمیم است بعد از تخصیص یا اجمالیست بعد از تفصیل پس قوله لله رب

العالمین

العالمین متعلق است بخشع قوله وما استقلت به قدمی زیادت است از ابن حبان و لفظ
قدمی بصیغه افراد است از روی روایت و بجز مولانا ضیغم تشدید یا بصیغه تثنیه خطاست
از روی درایت نیز زیرا که اگر تثنیه می‌بود قدمای می‌فرمود که فاعل است سُبُّوحٌ
قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو داود
و نسائی مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا در سجود این تسبیح میفرمود
که ترجمه‌اش در فصل رکوع مرقوم است سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَ
بِحَمْدِكَ یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه مرویست
نیز از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا در سجود این تسبیح می‌گفت که ترجمه‌اش
مکرر مرقوم است اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي كُلَّهُ دِقَّهُ وَجِلَّهُ وَأَوَّلَهُ
وَآخِرَهُ وَعَلَانِيَتَهُ وَسِرَّهُ دق بکسر و تشدید باریک و جل بکسر و تشدید
ضد اوست تقول ما له دق ولا جل ای دقیق و جلیل اخذت دقه وجله ای قلیله
۱۲۲ وکثیره این هر دو بهم کرده مستعمل میشود علانیته آشکارا که خلاف سر است یعنی در صحیح مسلم
سنن ابو داود مرویست از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا در سجود این دعا میخواند
بار خدایا بیامرز تمام گناهان مرا صغیر و کبیر را قلیل و کثیر را اول و آخر را از گناه آشکار که
و نهان را تفصیل اجمال کل کرده است و تقدیم دق بر جل برای آنست که بیشتر عادت
ناشی است از اصرار بر صغایر و عدم مبالات آن پس گویا که وسیله اند که حقیقت تقدیم
یا برای آنکه طریقه سائل در سوال ترقی است از ادنی باعلی اگر گویند که رسول خدا مغفور است
ما تقدم من ذنبه و ما تاخر پس چیست فایده این سوال گوئیم فایده اظهار عبودیت
و شکر نعمت است و طلب دوام مغفرت یا طلب مغفرت است برای ترک اولی یا برای
تقصیری در ادای حق عبادت مولی با وجود آنکه نفس دعا عین عبادت است و امتثال قول

حق تعالی فسبح بحمد ربک واستغفره بر احسن وجه زیرا که در حالت سجود و رکوع که محل
خشوع و خضوع است ادای مضمون واجبی که مامور است بآن بر وجه افضل و اکمل است
اللهم سجد لک سوادی وخیالی وآمن بک فؤادی
ابوء بنعمتک علی وهذا ما جنیت علی نفسی یا عظیم یا عظیم
اغفر لی فانه لا یغفر الذنوب العظیمة الا الرب العظیم
یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول خدا در
سجود این دعا میفرمود که بار خدایا سجده کرد خالص برای تو ظاهر من و باطن من و تصدیق
کرده است بوحدانیت تو دل من و من مقر و معترف بانعام تو که بر منست
قوله وهذا ما جنیت الخ جمله حالیه است کما مر ای این جنایت و عصیان که کرده ام بر
نفس خود حاضر است ای عظیم المغفرة ای عظیم الرحمت عفو کن مرا زیرا که نمی آمرزد
گناههای عظیم از روی کمیت و کیفیت را مگر پروردگاری که عظیم است از روی عفو و رحمت یا از روی ذات و صفت
سبحان ذی الملک والملکوت
سبحان ذی العزة والجبروت سبحان الحی الذی لا یموت
اعوذ بعفوک من عقابک واعوذ برضاک من سخطک
واعوذ بک منک جل وجهک یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست
از حضرت عمر رضی الله عنه که رسول خدا در سجود میخواندند این تسبیح را که منزه است از
هر نقصان و عیبی خداوند عالم شهادت و عالم غیب و منزه است از آنکه نسبت ضد او
غلبه و قدرت و خداوند قهر و قدرت منزه است از آنکه نباید زنده ازلی و ابدی که فنا
نه پذیرفت و التجا میکنم بسوی عفو تست از صفت عقاب تو و بسوی صفت رضای
تست از صفت غضب تو که ضد یکدیگرست و التجا میکنم از ذات تست بسوی ذات تو

تو عز جل

تو عز وجل وجهک زیرا که بزرگست ذات تو از آن که ضدی داشته باشد و صفات تو
از آن که در با برابر اعلم عارفان رب اعط نفسی تقواها زکها انت خیر
من زکاها انت ولیها ومولاها ا اللهم اغفر لی ما اسررت وما
اعلنت تقوی پرهیزکاری تزکیه پاکیزه کردن ولی از ولایت بکسر بمعنی تصرف
کردن از باب ضرب مولی مالک و ناصر و حافظ و معتق و رب و محب اسرار نهان
کردن و آشکارا کردن وهو من الاضداد و در قول حق تعالی واسروا الندامة لما راوا العذاب
بهر دو معنی گفته اند اعلان آشکارا کردن یعنی در مسند امام احمد مرویست از حضرت
عائشه رضی الله تعالی عنها که رسول خدا در سجود این دعا میخواندند که ای پروردگار من عطا کن
و موفق گردان نفس مرا بعلم نافع و عمل صالح تو که بهترین کسی که پاکیزه گرداند آن نفس را
زیرا که تویی دایم متصرف در نفس من و مالک و ناصر من و حافظ و معتق من
و رب و محب من پس قوله انت ولیها جمله تعلیلیه است قوله اللهم اغفر الی آخره یعنی در
مصنف ابن ابی شیبه مرویست نیز از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا
در سجود این دعا میخواند اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی سمعی
نورا واجعل فی بصری نورا واجعل امامی نورا واجعل خلفی
نورا واجعل من تحتی نورا واعظم لی نورا اعظام بزرگ
کردن یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که رسول
خدا در سجود میخواندند اللهم اجعل الی آخره و اعظم بفتح همزه است ترجمه این دعا را
نوشته ام باید دانست که احادیث مذکوره صریحست در آنکه تسبیح یا دعا در
رکوع و سجود مانند تسبیح و دعا مسطور باید خواند و هیچ تسبیح و دعا معین نیست چنانکه
بعضی باین قایل اند و بعضی گفته اند که نمی باید در رکوع زیاده بر سبحان ربی العظیم و در سجود

ارفعنی

نیز از ابن عباس رضی الله عنه زیاد کرد این قول ای و یُمکن حال مرا تو لرد
یعنی در صحیح مستدرک حاکم و سنن ابن ماجه و در سنن کبیر بیهقی مرویست نیز زیادتی
این قول که بلند کن قدر و مرتبه مرا در نشئتین وَ یَقْنُتُ فِی الْفَجْرِ
یعنی در سنن مسند بزار و صحیح مستدرک حاکم مرویست مرفوع از انس
رضی الله عنه و در مصنف ابن ابی شیبه مرویست موقوف از قول حضرت عمر رضی
الله عنه که رسول خدا دعا قنوت میخواند در نماز فجر مطلقا و علما ما گفته اند که
خواندن قنوت در نماز فجر منسوخ ست یا مقید بنازله و حادثه وَ فِی سَائِرِ
الصَّلَوَاتِ اِنْ نَزَلَ نَازِلَةٌ اِذَا قَالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ
فِی الرَّكْعَةِ الْاَخِيْرَةِ وَ يُؤَمِّنُ مَنْ خَلْفَهُ نازله سختی و بلویست
که از نامیه ست یعنی آمین گفتن معطوف ست بر یقنت یعنی در مسند امام احمد و
در سنن ابوداود مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا میخواند دعای
قنوت را در باقی نمازها یا در جمیع نمازها اگر نازل میشد حادثه سخت در وقتی که می
گفت سمع الله لمن حمده در رکعت اخیره ای بعد از رکوع و این نزد امام شافعی است
و اما نزد ابو حنیفه رحمه الله دیگر قبل از رکوع ست و دعا میکرد در قنوت برای دفع آن
حادثه و آمین میگفت هر آنکسی که در پس آنحضرت مقتدی می بود و خواندن
قنوت دائما در نماز فجر چنانکه مولانا حنفی گفته ست از این حدیث معلوم نمیشود
و حال آنکه ابن عباس رضی الله عنه گفته ست که قنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
شهرا متتابعا فی الظهر و العصر و المغرب و العشاء و الصبح اذا قال سمع الله
لمن حمده فی الرکعة الاخرة یدعو علی احیاء من بنی سُلیم علی رعل و ذکوان
و عصیة و یؤمن من خلفه همین ست متن حدیث ابن عباس رضی الله عنه برای

شرح

امام احمد و ابوداود و لیکن روایت مصنف رحمه الله محل تردد ست کذا فی بعض الشروح
وَ اِذَا جَلَسَ لِلتَّشَهُّدِ اَلتَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَ الصَّلَوَاتُ وَ الطَّيِّبَاتُ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ
عَلَيْنَا وَ عَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ تشهد اشهد ان
لا اله الا الله گفتن و نشستن بالجمله تحیات جمع تحیه ست بمعنی السلام و قیل
البقاء و قیل العظمة و قیل الملک و ابو سعید ضریر گفته لیس التحیة الملک نفسه لکنها
الکلام الذی یحیی به الملک و قال ابن قتیبة لم یکن یحیی الا الملک خاصة و
کان لکل ملک تحیة تخصه فلذا جمعت و قیل جمع تحیة برای شمول جمع معنی ست
صلوات جمع صلوة ست بمعنی نماز و دعا و بنده و رحمت از خدا و استغفار از ملائکه
و تسبیح از طیور و هوام و در نهایه ست که اصل الصلوة الدعاء فسمیت العبادة ا
لمخصوصة ببعض اجزائها و قیل اصلها التعظیم و سمیت العبادة المخصوصة بها لما
فیها من تعظیم الرب و الطیبات ای الطیبات من الصلوة و الدعاء و الکلام مصروف
الی الله تعالی و طیبها کونها کاملة خالصة عن الشوائب یعنی در اصول سنه مرویست
از ابن مسعود رضی الله عنه و در سنن کبیر بیهقی مرویست از حضرت عائشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که چون رسول خدا در نماز می نشست برای خواندن کلمه
شهادة میگفت التحیات الخ و تحیه خبریست که آن سلام و تعظیم کند بنده خدا را
و این شامل ست انحناء و سجود و نهادن دست بر سینه و سلام و دعا و غیر ذلک را
یعنی انواع تعظیم ظاهری و باطنی ثابت ست خدا را و خاصه خدا ست و قیل سلامت
از نقصان و فنا و قیل بقا و همیشه بودن و قیل عظمت و کبریا و قیل تمام تسلیمات

۱۳۶

در انواع تعظیمات پادشاهان سابق لایق ملک خاص خداست التحیات لله آخره را
تشهد برای آن میگویند که مشتمل است بر تشهد ای کلمتی الشهاده ودعا برای آنرا
می نامند که مشتمل است بر السلام علیک والسلام علینا که دعا است وتعبیر از دعا که
انشاست باخبار برای زیادتی تاکید است ولفظ تشهد هم در قعده اولی که واجب است
وهم در قعده اخیره که فرض است واجب است عند ابی حنیفه والصلوات ای صلوات
خمس یا جمیع عبادات یا جمیع دعوات یا جمیع انواع رحمت ثابت است خدا را و
الطیبات ای هرچه پسندیده است از نماز ودعا وثنا پاک است از شائبه سمعت
وریا وغیر که خبیثات است خاصه خدا راست ومرجع است بسوی خدا قال الله تعالی
الیه یصعد الکلم الطیب لقایل مراد بتحیات عبادات قولیه است وبصلوات عبادات
بدنیه وطیبات عبادات مالیه قدما علوم است هر که در حضرت پادشاه آید اول سلام
فرستد پس خدمت کند وتذلل نماید پس تحفه لایق آنحضرت بگذراند تا مستحق لطف
وعنایات شاهانه گردد قوله لله خبر التحیات است وخبر هر یک از معطوفین محذوف
بقرینه خبر مذکور وعطف از قبیل عطف جمله است بر جمله که هر یک مستقل است در افاده
ثنای خدا ومحتمل که لله خبر از جمیع باشد که درین صورت مبنی است از حذف وعطف
مفرد است بر مفرد وقاضی بیضاوی گفته است محتمل که والصلوات والطیبات
معطوف باشد بر التحیات ومحتمل که والصلوات مبتدا باشد وخبرش محذوف
والطیبات معطوف بر الصلوات پس واو اول برای عطف جمله است بر جمله
و واو دوم برای عطف مفرد بر مفرد مروی است که چون آنحضرت در شب معراج
مامور گشت بنماز از جانب خدا ملهم شد بگفتن التحیات لله والصلوات و
طیبات که جامع است تمام ثناها وجمال افراد عبادات وخدمات بدنیه ازا

وخیرات

وخیرات مبرات مالیه را زیرا که گفته اند که این سه کلمه از جوامع الکلم است که جمیع عملها
از اعمال خیر قولا وفعلا ازین بیرون نیست حق تعالی تحفه سلام بر حبیب خود خیر
الانام فرستاد وخطاب فرمود السلام علیک ورحمة الله وبرکاته پس این
که خطاب است از جانب خدا بر طبق آن حمد وثناست که بالهام خداست التلذذ
بالتلذذ طباقا جزا وفاقا ای دعا بخیر وسلامت بر توای پیغمبر واحسان و
مهربانیهای خدا وافزونیهای خیر وکرم او بر تو وبرکة النام خیری است
که فایض است من جانب الله علی الدوام اگر گویند که ترکیب بصیغه جمع است
سلام ورحمت مفرد چراست گوییم که هر یک از سلام ورحمت مصدرست لهذا
حاجت نیست بصیغه جمع السلام علیک عقلی گفته است که در هیچ طریق از طرق
حدیث از ابن مسعود رضی الله عنه نیست سلام بحذف الف ولام واختلاف
در تعریف وتنکیر نیست مگر در حدیث ابن عباس است رضی الله عنه که از افراد
مسلم است باید دانست که اصل السلام علیک سلمت سلاما بوده فعل را حذف
کرده مصدر را بمقام او قایم گردانیدند وعدول از نصب بسوی رفع برای
دلالت است بر دوام وثبات است پس تعریف در السلام برای جنس است ای سلامی
که حقیقت آن بهر احدی می شناسد که چیست واز هر که صادر شود هر که آن ثابت
بر تو باد یا برای عهد است ای سلامی که در قول حق تعالی است وسلام علی المرسلین
وسلام علی عباده الذین اصطفی بر تو باد ودر روایت نسائی وترمذی که از ابن
عباس است رضی الله عنه منکر است تنکیر برای تعظیم است وقیل سلام اسمی است
از اسمای الله وضع مصدر بمقام اسم برای مبالغه است کانه قیل الله علیک
ای خدا حافظ باد بر تو کما یقال الله معک ای بالحفظ وقیل السلام بمعنی سلامت

است مانند لذاذ و لذاذت و مقام و مقامات ای سلامت و نجات از مکاره
و آفات نازل باد بر تو و قیل معناه اسم السلام علیک کانه تبرک علیه باسم الله
تعالی و ایضا در السلام علیک اشعار است بآنکه اکتفا بسلام مانند اکتفا بصلوات
منهی نیست چنانکه درین آیات است سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هارون
هو الذی یصلی علیکم کذا فی المنیة پس ادعای کراهیت اکتفا از امام نووی محل
تامل است قوله و رحمة الله ای رافته و عطفه و مغفرته منسوب است بآنکه ضعیف است
قول علی العموم جواز ترحم در حق خیر الانام علیه السلام که موهم تقصیر است برای آنکه
هیچ احدی مستغنی نیست از رحمت خدا و قیل تقصیر راجع است بسوی امت بطریق
حذف مضاف بالطریق استعطاف بواسطه چنانکه شخصی مقصر است نسبت بکسی
و آن شخص را پدری است شیخ کبیر که آن کس چون اراده عقوبت او کند گویند که ارحم
علی هذا الشیخ الکبیر قوله و برکاته قیل این اضافت باین اعتبار است که برکت خواه
بمعنی افزونی باشد و خواه بمعنی بسیاری و خواه بمعنی انداید مانش است از حق تعالی
و کاین است لعطا فرمودن او باید دانست که آنحضرت در وقت تعلیم است صیغه
خطاب بلا بر همان لفظ اصل گذاشت و السلام علی النبی نه فرمود تا آن را
مذکر آن حال و آن مقام باشد و نیز آنحضرت همیشه نصب العین مومنان است در جمیع
احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادات که ظهور نورانیت و انکشاف در آن
وقت اکثر است و بعضی عارفان گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت
محمدی است علیه افضل الصلوات والتسلیمات در افراد موجودات پس آنحضرت در
ذوات مصلیان موجود است و حاضر پس باید که مصلی ازین شهود آگاه باشد تا
با نوار قربت و اسرار معرفت منور و فایض گردد و بعضی گفته است قیل و یمکن ان

نا خذ

۱۲۸

نا خذ فی شرع اهل العرفان و نقول الصلوة تحویل علی ما تعورف من الاذکار
المخصوصة والطیبات علی کونها خالصة لوجه الله محصلة للزلفی کما فی قوله تعالی
ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین وجه تقرر وجه الخطاب فی السلام
انهم حین استفتحوا ابواب الملکوت و استاذنوا بالتحیات علی الولوج کانهم اذن
لهم بالدخول فی حریم الملک الذی لا یموت فقرت اعینهم کما حدث قرة عینی
فی الصلوة و ارحنا یا بلال فاخذوا فی الحمد والثناء والتمجید وطلب المزید و سعوا
فعند ذلک تنبهوا علی ان هذه المنح والالطاف بواسطة نبی الرحمة و برکة
متابعته فالتفتوا فاذا الحبیب فی حرم المحبوب حاضر فاقبلوا علیه مسلمین بقولهم
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و از آن آنحضرت جواب آن
تحفه سلام چنین داد که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین ای حسن آن
سلام با آن سلام معهود برما که حاضر حریم در بندهای خدا که نیکوکارند از انبیا و رسولان
و ملائکه و صدیقان و باقی مومنان باد و مراد بصالحین جماعه ایست که قیام نموده اند
بحقوق الله و حقوق عباده المومنین درین جواب اشارتیست بسوی آنکه هر که
از مسلمانان صلاح ندارد و بدکار است او را نصیب است ازین سلام و بشارت
عظمی که چون آنحضرت در مقام هیبت و عظمت که در قرب تام حضرت رب العزت
داشت از غایت شفقت و مرحمت امت اجابت خود را فراموش نکرد و یاد
فرمود پس در جمیع مقامات دیگر متصور نیست که این امت مرحومه را یاد ننماید
نفرمایند و چون ملائکه ملکوت این منزلت و مرتبت را درباره آنحضرت
مشاهده نمودند یکبار همه آواز کشیدند غلغله در ملکوت و ولوله در جبروت
انداختند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هو

تقدیم بر رسول آنست که آنحضرت فرموده است مر دیرا که مقدم خوانده است
رسوله بر عبده کنت عبدا قبل ان اکون رسولا قل عبده و رسوله و در
روایتی است که چون آنحضرت قبول سلام نموده عباد صالح را یاد فرمود
حق تعالی خود بوحدانیت خود گواهی داد که اشهد ان لا اله الا الله
پس آنحضرت نیز بعبودیت خود گواهی داد که اشهد ان محمدا عبده و رسوله
خداوندا ترا تو از ربوبیت است و مرا تذلل عبودیت کانه تعالی یقول ای
حسب من به بنده که مرا نازی گفت آری چون این مقام به بنده گرایافته ام که چه
نازم از آنکه مرا آوردی و گفتی اسری بعبده کما قال علی کرم الله وجهه شعر
کفی بی عزا ان اکون لک عبدا وکفی بی شرفا ان تکون لی ربا وله درین باب
سوز بنده که بنشینی به تخت سلطانی اگر تو خدمت محمود چون ایاز کنی نیاز
به بری بمنزل مقصود مگر سلوک رهش از سر نیاز کنی گرت نیاز بود زنده
مرو که کار آخر کار بصد نیاز بخواند ترا و ناز کنی منقولست که خطاب
حضرت الهی مدحیین مراجعت رسالت پناهی در رسید که ای محمد هر که از سفری
باز گردد از برای دوستان خود تحفه آورد می آورد تو از سفر معراج چه بردی
برا متان خود چه بردی گفت خداوندا هر چه عطا فرمای خطاب آمد که
آنچه تو گفتی و آنچه من گفتم و آنچه ملائکه من گفتند هدیه بامت خود بر تا در هر نماز
بخوانند و بدولت و سعادت ابدی مشرف گردند روایتست که چون بنده
در تشهد گوید التحیات لله حق تعالی فرماید بنده من بر من ثنا گفتی من نیز بر تو
ثنا گویم در روز قیامت تحیتهم فیها سلام و چون گوید والصلوات حق تعالی
فرماید من نیز بر تو صلوات فرستم هو الذی یصلی علیکم و چون گوید والطیبات

حق تعالی

حق تعالی فرماید ترا پاک گردانم و مسکن ترا پاک گردانم الطیبات للطیبین
و مساکن طیبة فی جنات عدن و چون گوید السلام علیک حق تعالی فرماید من
نیز بر تو سلام کنم سلام قولا من رب رحیم و چون بگوید ایها النبی حق
تعالی فرماید وعده کرده ام نبی خود را که در روز قیامت او را نا امید نگردانم
یعنی شفاعت او را درباره تو قبول کنم یوم لا یخزی الله النبی و چون گوید
و رحمة الله خدای تعالی فرماید رحمت کنم کتب ربکم علی نفسه الرحمة و چون گوید
و برکاته حق تعالی فرماید بر تو برکت کنم برکات علیک و علی امم ممن معک
و چون بگوید السلام علینا حق تعالی فرماید در دنیا بر تو سلام کنم من کل امر
سلام و چون بگوید و علی عباد الله الصالحین بنویسد خدای تعالی بعدد هر فرشته
که در آسمانست و بعدد هر چیزی که موجود گشته و بعدد هر نیکو صالحی ده حسنه
و چون بگوید اشهد ان لا اله الا الله حق تعالی فرماید ضامن شدم که ساکن
گردانم ترا در مرافقت خود و حسن اولئک رفیقا و چون گوید اشهد ان محمدا
عبده و رسوله حق تعالی فرماید ضامن شدم که محمد را شفیع تو گردانم صلی الله علیه
و سلم لا یشفعون الا لمن ارتضی باید دانست که تشهد مذکور تشهد ابن مسعود است
رضی الله عنه که از فقهای صحابه است و ثابت است بحدیثی که متفق علیه است
و اصح احادیثی است که مروی است در باب تشهد و ترمذی گفته است که بر همین
تشهد است عمل اکثر علما از صحابه و تابعین و لفظ ابن مسعود رضی الله عنه اینست
کنا اذا صلینا خلف رسول الله صلی الله علیه و سلم قلنا السلام علی الله من
عباده السلام علی فلان السلام علی فلان فقال صلی الله علیه و سلم لا تقولوا
السلام علی الله و لکن قولوا التحیات لله و الصلوات و الطیبات تا آخره

وهمین تشهد امام اعظم است ومذهب امام احمد   التحیات المبارکات
الصلوات الطیبات لله السلام علیک ایها النبی ورحمة
الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
قیل اورد هنا البرکات بصیغة الجمع دون السلام والرحمة بخلاف
التحیات والصلوات والطیبات شد بعد للتفنن او للاستغراب او موکول علم
الی صلی الله علیه وسلم ودر روایت ترمذی ونسائی اینجا لفظ سلام در موضعین منکر است
برای تعظیم یعنی در صحیح مسلم وسنن اربعه وصحیح ابن حبان مروی است از ابن عباس
رضی الله عنه که از افراد مسلم است که رسول خدا بعد از جلوس برای قرائت تشهد
التحیات المبارکات الی آخره میخواندند وخواندن این تشهد مختار امام شافعی
است برای اشتمال این بر زیادت لفظ مبارکات که موافق است قول حق تعالی
را تحیة من عند الله مبارکة وهر یکی از المبارکات والصلوات والطیبات صفة
ما دخل التحیات است ومحتمل که التحیات مبتدا باشد وهر یکی ازین سه کلمه معطوف
بحذف عاطف که نزد بعضی روا است یا بر سبیل تعداد ولله خبر   التحیات
الطیبات الصلوات لله السلام علیک ایها النبی ورحمة
الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا
عبده ورسوله   برکت بفتحات افزونی وبسیار روزی وفراخی
دارزانی یعنی در صحیح مسلم وسنن ابوداود ونسائی وابن ماجه مروی است از ابو
موسی اشعری که رسول خدا وقت جلوس این التحیات میخواندند لیکن در سنن نسائی

زیادة

زیادت وحده لا شریک له ودر صحیح مسلم است زیادتی اشهد بر ان محمدا برای قصد
مبالغه وتعظیم آنحضرت ودر فتح الباری است که در روایت نسائی وابن شیبه که زیادتی
وحده لا شریک له است بعد اشهد ان لا اله الا الله ودر سند آن ضعف است
التحیات الطیبات والصلوات السلام علیک ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
قوله التحیات یعنی در سنن ابوداود مروی است از سمرة بن جندب
رضی الله عنه که رسول خدا وقت جلوس برای خواندن دعا التحیات الطیبات
والصلوات والملک لله الی آخره میخواندند قوله بسم الله یعنی در سنن نسائی و
ابن ماجه وصحیح مستدرک حاکم مروی است از جابر رضی الله عنه که رسول خواندن
التحیات لله الی آخره به بسم الله وبالله مقرون بود قوله وبالله تفسیر اسم الله است
ای اضافت اسم بسوی الله برای اختصاص است ومحتمل که تخصیص بعد از تعمیم باشد
التحیات لله الزاکیات لله الطیبات الصلوات لله
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله   قوله الزاکیات
زکا بفتح ومد کوالیدن از باب نصر ولایق آمدن یقال هذا الامر لا یزکو بفلان
ای لا یلیق والمصدر منه زکو بضمتین قوله الطیبات ای الطیبات لله حذف
لله برای اکتفا است بما قبل یا بما بعد یعنی در صحیح مستدرک حاکم وموطا امام مالک
مروی موقوف از قول ابن عمر رضی الله عنه که رسول خدا وقت نشستن برای تشهد

خواندن التحیات لله الزاکیات الی آخره میخوانند و همین تشهد مختار امام مالک است
زیرا که حضرت عمر رضی الله عنه این تشهد را بالای منبر بر جماعه اصحاب میخوانده است
پس بمنزله اجماع است که هیچ احدی ازین جماعه انکار نکرده کذا قیل مخفی نماند که
اختلاف مذاهب نیست مگر در اولویت و افضلیت پس عمل کند بهر یکه در رسد
از طریق اصح است اولیست زاکیات بمعنی نامیات است یا طاهرات
بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ التَّحِيَّاتُ الطَّيِّبَاتُ الصَّلَوَاتُ
لِلّٰهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا
وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى
عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَاهْدِنِي
ارسال فرستادن به پیغام رسالت پیغام مرسل رسول فرستاده و پیغمبر رسل
بضمتین و سکون در هم جمع حق ضد باطل و علم یقینی و ثبوت و قولهم لحق لا اتیک
یمین للعرب یرفعونها بغیر تنوین اذا جارت بعد اللام و اذا انزلوا عنها اللام
قالوا حقا لا اتیک بشیر بشارت دهنده و بشارت دادن نذیر بیم کننده و بیم
کردن یعنی در بیم کننده اسطر از مروی است از ابن زبیر رضی الله عنه که رسول خدا
در تعلیم بسم الله الی آخره میخواندند و لیکن لا اله سالم بجست و رع و نصیحت در راست قول
ارسله عطف بر آن اتقاد جامع بین الجملتین استیناف است و جواب از سوال
کیفیت ارسال و بالحق حال است ای فرستاده است حق تعالی آنحضرت را در آن حال
که ملتبس است بحق ای بدینی که مطابق واقع است یا بدینی که ثابت است بحیثیتی بلکه نسخ

دیگر

و تبدیل در آن متصور نیست یا در آن حال که مستعین است در اثبات رسالت خود
بحق ای بقرآن که کلام حق است و اقوی معجزات است و دایم است تا قیامت
در حالیکه بشارت دهنده است مومنان را به بهشت و بیم کننده است کافران را
به دوزخ یا برای بشارت دادن مومنان و برای بیم کردن کافران پس هر یک
از بشیراً و نذیراً حال است یا مفعول له قوله لاریب فیها ای نیست هیچ شک در آمدن
قیامت نزد ارباب یقین یا نفی است بمعنی نهی ای شک مکنید در آمدن قیامت
و در بعضی شروح است قد نقل انه و اختیار الخطاب فی السلام علی النبی صلی الله
علیه و سلم نحن نتبع لفظ رسول الله صلی الله علیه و سلم بعینه حین علم الحی فرض
من الصحابه کیفیة التسلیم و من ذهب الی الغیبة توهم معنی یا ردیة اللفظ بحسب
مقام الغیبة و قرب منه تورثی فی قیل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون بالتاء والیاء
فالتحتانیة هو اللفظ المتوعد به والفوقانیة معنی ذلک بحسب مقام الخطاب و ینصر
هذا التأدیل ما رواه البخاری فی صحیحه عن ابن مسعود رضی الله عنه انه علمنی النبی صلی الله
علیه و سلم و کفی بین کفیه التشهد کما یعلمنی السورة من القرآن التحیات لله الی آخره
فلما قبض قلنا السلام علی النبی وَكَيْفِيَّةُ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى
آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ آل رجل اهل و عیال است
و آل محمد اهل بیت محمد است یعنی اولاد بنو هاشم که صدقه بر ایشان حرام است و امام فخر
رازی گفته است اولی آنست که اهل بیت از ازواج و اولاد آنحضرت است و حضرت
علی کرم الله وجهه نیز از اینست بجهت معنی لطف و معاشرت او با آنحضرت فاطمه زهرا

چنانکه

رضی الله عنها دکاهی مخصوص بحضرت فاطمه و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم میدارند
قصه مباهله و حدیث کسا دال است بر آن و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم
تطهیرا مخصوص ایشان میدارند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب است
چنانکه از سیاق آیات قرآنی مفهوم است و ال بمعنی اهل دین و اتباع نیز آمده است یعنی
مؤمن است در حدیث آل کل مؤمن ای جمیع امت اجابت و رای هذا امام مالک رحمه الله تعالی
ما ذکره ابن العربی و اختاره الازهری و النووی در شرح مسلم و در روایتی است کل مؤمن
تقی مروی است از امام جعفر صادق رضی الله عنه من قام بشرائط شرع النبی صلی الله
علیه وسلم فهو من آل النبی و اصح اینست که اهل بیت همام نقول اضح تعارت است و من تولهم فانه
منهم وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب چنانکه اولاد جد و اعلی
بیت فلان گویند پس باین سبب اولاد بنی هاشم اهل بیت آنحضرت است و بیت سکنی و درین
بیت ازواج مطهرات داخل اهل بیت آنحضرت است و بیت ولادت پس اولاد آنحضرت
اهل بیت است حمید ای محمود علی کل حال فعیل است بمعنی مفعول ای من حصل له صفات
الحمد کلها مجید ای کثیر الشرف و الجود ای من کمل فی الشرف و هذا مستلزم للعظمة و الجلال
کما ان الحمد دال علی صفة الاکرام و الجمال   یعنی در اصول سته مروی است از کعب
بن عجره رضی الله عنه بضم عین مهمله و سکون جیم که حکومکی صلوة و درود ذکر صاحب
مقام محمود بعد از تشهد میخواند این صیغه است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره بار خدایا
رحمت و کرامت در دنیا و آخرت بفرست بر محمد و گفته اند که این صیغه اصح و افضل صیغهای
صلوة است و لهذا مولف رحمه الله مقدم آورده است بر صیغهای دیگر پس می فرماید تا مواظبت
بر همین صیغه در نماز و غیره باید نمود که متناول صلوة است بر آل آنحضرت نیز یعنی و علی
آل محمد آنست که دوم بر تمام امت اجابت آنحضرت از جن و انس العالمین است مختار نزد

شیخ ابو منصور

شیخ ابو منصور و غیره از محققان قوله کما صلیت ما مصدریه است ای صلوة مثل صلوتک
علی ابراهیم ای مانند آن صلوة و رحمت که فرستاده بر حضرت ابراهیم و اولاد حضرت
ابراهیم که انبیا و غیرهم از مسلمانان اند انک حمید مجید زیرا که تو حقیق عطا کنندهٔ
موجبات حمد و ثنا را که نعمای متوالیه متکاثره و آلای متعاقبه متواتره است و تو کریم و
عظیم احسانی بسوی جمیع افراد انسان و از جمله حمدها و احسانهای تست که نازل فرمایی
صلوة و رحمت و عنایت نهایت خود را بر حبیب خود که نبی الرحمه است و بر اهل بیت
آن حبیب که اصحاب بیت اند و سادات امت قوله و بارک علی محمد ای ثابت و دایم دار
آنچه عطا فرمودهٔ حبیب خود را از تشریف و کرامت و برای رفع سوالیکه مشهور است
در تشبیه کما صلیت و کما بارکت ناچار است از تحریر مقدمه در بیان اغراض تشبیه و
مقتضای آن   باید دانست که غرض از تشبیه در اغلب راجع است بسوی مشبه یا آن
غرض بیان امکان مشبه است و این در تشبیهی است که غریب باشد در بدی که ادعای امتناع
در ان مشبه جایز است مانند قول ابو الطیب شعر فان تفق الانام و انت منهم
فان المسک بعض دم الغزال   یعنی ای ممدوح اگر تو فایق شدی در فضایل خاصه نوع خود بر
جمیع افراد این نوع بحدی که گویا خارج از ان افراد شده حال آنکه تو یک فردی از افراد
این نوع پس هیچ استبعادی نیست درین باب زیرا که مشک بعض است از خون آهو و فایق
در اوصاف شریفه بر تمام افراد آن خون بحدی که مشک را از آن نمی‌شمارند پس حال تو
بحال مشک است درین بیت تشبیه مذکور ضمنی است نه صریح یا بیان حال مشبه است
چنانکه شخصی می پرسد که رنگ جامه تو چگونه است می گویی که جامه من در رنگ مانند جامه
در روزه گشت یا بیان مقدار حال مشبه است در قوت و ضعف یا در زیادت و نقصان
مانند تشبیه جامه سیاه زاغ در شدت سیاهی و تحقیق آنست که هر یکی ازین سه غرض

اشهریت مشبه به را در وجه شبه نه اتمیت وجه شبه را در مشبه به چنانکه در غرض سوم
که بیان حال مشبه است گفته اند که وجه شبه در مشبه به لازم است همان مقدار باشد که در
مشبه است زیرا که ممکن است ناقص تا تشبیه مقبول تر باشد و غرض چهارم از تشبیه تقریر حال
مشبه است و تقویت شان اوست چنانکه تشبیه دهند شخص را که سعی او برای مطلوب
بی فایده است بشخصی که نقش کند بر آب چون در مشبه به عدم فایده محسوس است
پس این تشبیه مفید تقریر حال مشبه است در عدم فایده و همین غرض چهارم مقتضی است
هم اشهریت مشبه به را در وجه شبه و هم اتمیت وجه شبه را در مشبه به و هر یکی از سه غرض
دیگر که تزئین و تحسین مشبه است در چشم سامع یا تشویه و تقبیح اوست در آن چشم یا
استطراف اوست مقتضی نیست نه آن اشهریت را و نه آن اتمیت را و گاهی
غرض از تشبیه عاید است بسوی مشبه به و این دو قسم است اول ایهام اتمیت مشبه به
است در وجه شبه از مشبه و این در تشبیه مقلوب است مانند قول محمد بن وهیب
و بدا الصباح کان غرته وجه الخلیفة حین یمتدح در ین تشبیه ایهام است که روی
پادشاه وقت مدح اتم است در وضوح و ضیا از صباح و قسم دوم بیان اهتمام است
بمشبه به چنانکه گرسنه تشبیه کند روی محبوب را در اشراق و استدارت بگرده نان و سبع
این قسم دوم باظهار مطلوب نامیده است که سوال مشهور در کما صلیت و کما بارکت آنست
که از تشبیه مذکور لازم می آید که صلوة و برکت که بر حضرت سید المرسلین و بر آل آنحضرت
ضعیف و ناقص باشد از آن صلوة و برکت که بر حضرت ابراهیم است و بر آل حضرت
ابراهیم برای آنکه وجه شبه در مشبه به اقوی و اتم می باشد از مشبه و جواب نخستین آنست که چون
صلوة و برکت بر حضرت ابراهیم و بر آل او متعارف است و مشهور میان امم پس صلوة
و برکت را که بر سید المرسلین محمد و بر آل محمد مطلوب است مشبه گردانیده شد بآن صلوة
و برکت

و برکت

اول مقتضی هم

و برکت مشهوره در اتمیت و اکملیت وجه شبه در مشبه لازم نیست چنانکه از مقدمه مرقوم واضح
شده است که از اغراض سبعه غالبه تشبیه سه غرض است اشهریت مشبه به را در وجه شبه و غرض
چهارم که تقریر حال مشبه است مقتضی است آن اشهریت را و اتمیت وجه شبه را در مشبه به
و سه غرض دیگر مقتضی نیست اصلا نه آن اشهریت را و نه آن اتمیت را و جوابهای دیگر که
از علمای فحول منقولست تیمنا و تبرکا باید نوشت جواب دوم آنکه امام نووی فرموده است
که بهترین جوابها جوابی است که منسوب است بسوی امام شافعی رحمه الله که اینجا تشبیه اصل
صلوة است باصل صلوة نه تشبیه مقدار صلوة است بمقدار پس روا است که مقدار مشبه اتم
و اکمل باشد از مقدار مشبه به چنانکه در قول حق تعالی گفته اند انا اوحینا الیک کما اوحینا
الی نوح که تشبیه در اصل وحی است نه در مقدار وحی جواب سیوم آنکه شیخ صفی الدین حسینی
استاد مولانا جلال الدین دوانی گفته است که معنی این حدیث آنست که بزرگی و ارجمندی
سید المرسلین محمد را و آل محمد را بر جمیع انبیا که سابق اند بر آن حضرت در شک نیست که
۱۴۲ حضرت ابراهیم نیز داخل انبیاء سابق است چنانکه بزرگی داشته حضرت ابراهیم را و آل
او را بر جمیع انبیا که سابق اند بر حضرت ابراهیم پس وجه تشبیه بودن هر یکی از صلوتین
است افضل از آن صلوة که بر سابقان است پس اکملیت و افضلیت صلوة بر سید المرسلین
محمد و بر آل محمد از همین تشبیه مستفاد است و مولانا جلال الدین دوانی در رساله خود نوشته
که استاد من شافهة این جواب با من گفته است پس از آن تعریف این جواب نوشته
که این وجه رشیق دقیق است و بعد از آن مولانا مذکور بر همین توجیه بحث کرده است که این
توجیه مقتضی است که صلوة بر آل محمد صلی الله علیه وسلم افضل باشد از صلوة که بر آل ابراهیم است
با آنکه در آل ابراهیم انبیا است پس تفضیل آل محمد بر انبیا لازم می آید و این ناروا است
و جواب و اول است که لزوم مذکور ممنوع است بر آنکه مراد تفضیل مجموع است که صلوة

بر سید المرسلین است محمد و بر آل محمد باشد بر مجموع که صلوة بر حضرت ابراهیم و بر آل حضرت
ابراهیم است و از تفضیل آن مجموع بر این مجموع لازم نمی آید تفضیل صلوة که بر آل محمد است بر صلوة
که بر آل ابراهیم است انتهی و بر همین جواب دو اعتراض کرده اند اول آنکه تفضیل مجموع عین
تفضیل هر جزو آن مجموع است دوم آنکه وجه تفضیل مجموع اول دخول پیغمبرهاست در ان و پیغمبرها
در مجموع ثانی نیز داخل است زیرا که از آل ابراهیم است پس تفضیل آل محمد بر انبیا لازم آید
جواب از اعتراض اول آنکه وصف تفضیل وصفی است که در مجموع است نه در هر جزو شی
چنانکه وصف کلیت یا معلولیت در کل است نه در هر جزو و نمی بینی تو که ثابت است
در حبل مثلا انتقال آن قوت در هر جزو از جمله بدیهیات اولیات است و از اعتراض دوم
آنکه پیغمبرها در مجموع ثانی داخل نیست بقرینه تقابل اگرچه مندرج است در آل و قد وقع
در آل ابراهیم جواب چهارم آنکه شارح قهستانی گفته است که کاف در قوله
کما برای قران فعلین است چنانکه در مدخل کما لسلم الامام ای حین تسلیم پس کاف
بمعنی حین است و ما کافه است کما فی الکافی و البیان را الرضی ای اللهم صل و بارک
علی محمد و علی آل محمد صلوة دائمة و برکة دائمة فی کل حین صلیت و بارکت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم که رحمت و برکت تو بر حضرت ابراهیم و بر آل ابراهیم دائم است
و کثرت رحمت و برکت باعتبار کثرت فضیلت است و هر پیغمبر را فضایل است
و مجموع آن فضایل انبیا پیغمبر ما راست تنها پس شک نیست که صلوة و برکت
بر پیغمبر ما اکثر و افضل است از آن صلوة و برکت که بر حضرت ابراهیم است و لهذا
تخصیص حضرت ابراهیم بذکر و حال آنکه جمیع انبیا در دوام رحمت و برکت برابر
اند برای آنست که پیغمبر ما بحضرت ابراهیم اشبه است و حضرت ابراهیم جد حضرت
سید المرسلین است حاصل این جواب آنست که در کلام خیر الانام کاف

تشبیه

تشبیه نیست جواب پنجم آنکه معنی حدیث آنست که صل علی محمد صلوة بقدر شرفه عندک
مثل صلوتک علی ابراهیم بقدره چنانکه در قول حق تعالی گفته اند فاذکروا الله
کذکرکم اباءکم ای اذکروا الله بقدر نعمه علیکم کذکرکم آباءکم بقدر نعمهم علیکم
مؤید این جواب است این صیغه صلوة اللهم صل علی محمد علی حسب جاهه و قدره
جواب ششم آنست که پیغمبر ما این حدیث را پیش از علم افضلیت خود بر حضرت
ابراهیم فرموده اند چنانکه مروی است در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه که مردی
آنحضرت را گفت یا خیر البریة آنحضرت فرمود که خیر البریة ابراهیم است لهذا
سوال کرد برای خود تسویه با حضرت ابراهیم و امر فرمود امت خود را که برای
من سوال آن تسویه کنید پس خدای تعالی فضل محمد را بی واسطه سوال آنحضرت
که می بایست زیاده فرمود و بر این جواب گفته اند که اگر چنین می بود پس آنحضرت
بعد از علم افضلیت خود بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
البته تغییری در صیغه صلوة میفرمود جواب هفتم در بعض شروح است که قوی ترین جوابها
١٤٤ جوابهاست که امام شافعی رحمه الله گفته است و آن اینست که همین صلوة که بر آل محمد است
مشبه است بآن صلوة که بر حضرت ابراهیم است و بر آل و انتهی مخفی نماند که عامل در معطوف
و معطوف علیه بر مذهب مختار یکی است که مذکور است پس ازین جواب لازم می آید
یکی حذف عامل در معطوف دوم تقیید معطوف تنها و هر یک خلاف اصل است دیگر
لازم می آید طلب صلوة بر آل محمد مانند صلوتی که بر حضرت ابراهیم و بر انبیا دیگر است
که از آل حضرت ابراهیم است جواب هشتم آنکه حلیمی گفته است که سبب این تشبیه
آنست که ملائکه در بیت حضرت ابراهیم گفتند که رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت
انه حمید مجید و حال آنکه بتحقیق معلوم است که حضرت سید المرسلین از آل آنحضرت

از اهل بیت حضرت ابراهیم است پس گویا که درود فرستنده میگوید اجابت کن ای
خدا دعای آن ملائکه را در حق محمد و آل محمد چنانکه اجابت کرده دعای آن ملائکه را در وقت
گفتن آن ملائکه در حق آل حضرت ابراهیم که موجب بوده تا تا بدین وقت و لهذا خاتمه
این صلوة همان خاتمه آیت است انک حمید مجید انتهی مخفی نماند که این جمیع مذکوره از
صیغه اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم ظاهر نیست
جواب نعم آنکه مصنف رحمه الله گفته است که مشبه صلوة است که بر حضرت سید المرسلین
و بر آل آنحضرت است فقط و مشبه به صلوة است که هم بر حضرت ابراهیم است و هم بر
آل حضرت ابراهیم که خود سید المرسلین و آل آن سید نیز داخل آل ابراهیم است پس
جزو مشبه است و کل مشبه به و شک نیست که در این صلوة که کل است اکمل است و اقوی
از صلوة که جزو آن کل است انتهی و در این جواب بحث است از دو وجه اول آنکه این
جواب به صریح که لفظ آل ابراهیم در ان غیر مذکور است درست نیست دوم آنکه فهم
این جمیع بعید است از عبارت حدیث زیرا که حضرت سید المرسلین و آل آنحضرت
متوجه نفی بل داخل نیست در آل ابراهیم و در شرح مولانا خفی است که این توجیه
مصنف رحمه الله در ظاهر از قبیل تکلیف است بمحال و طلب چیزی است که وقوعش
روا نیست انتهی و تجویز جوابی که مولانا خفی برای دفع سوال مذکور کرده است که غرض
از تشبیه درین حدیث بیان امکان مشبه است موجب تعجب است و حیرت زیرا که سامع
که مومن است چگونه ادعای امتناع وصف رحمت بر آنحضرت تصور نموده اثبات
اتصاف آنحضرت بان وصف به سبب مشابهت حضرت ابراهیم خواهد کرد و
غرض بیان امکان مشبه نیست مگر در همین موضوع است کما حرر و المقدمه
از امام فخر رازی پرسیدند که حکمت تخصیص صلوة بر ابراهیم و آل او از میان انبیا چیست

فرمود که

فرمود که چون حضرت ابراهیم از بنای کعبه فارغ شد دعا می کرد و آل او اسمعیل و اسحق
و ساره و هاجره آمین میگفتند ابراهیم میگفت هر که از نسل امت محمد صلی الله علیه
و سلم روی باین خانه دو گانه ادا کند خدا او را بزرگ تشفیع او گردان اسمعیل میگفت هر که
از کمول امت محمد صلی الله علیه و سلم باین خانه توجه نموده ترا به پرستد حرا او را بیامرز دیگران
آمین گفتند اسحاق چون آن امت را درخواست ساره زنان و هاجره کنیزکان
این امت را دیگران امین می گفتند حق تعالی بحبیب خود صلی الله علیه و سلم خطاب
فرمود که چون ابراهیم و آل او علیهم السلام امثال ترا در مکان اجابت فراموش
نکرده اند امت خود را الکبری که تا در آخر نماز که زمان اجابت دعاست ایشان را
یاد کنند تا مکافات آن تواند بود و درین سخن دقیقه ایست که اصحاب ان از زان ا
دلان آنست که اگر دعای ایشان در حق این امت از سر وجران و در دلان و زمان
اجابت نشدی بمکافات آن مامور نگشتندی البته شرعی که اگر کسی چیزی
بکسی عطا فرماید میتواند از هبه خود رجوع نماید اما اگر موهوب له در عوض آن موهوب
چیزی بواهب له از اند درانست دیگر ولایت رجوع نماند هر چند عطا واهب عظیم و جلیل
القدر باشد و هدیه موهوب له نضاعت قلیله باهمین لطیفه در باب عطای ایمان از جناب
حضرت قدس الهی بمومنان و اتیان ایشان باعمال صالحه از طاعات و تصدقات
قلیلا کان او کثیرا مستوجب بقای ایمان و القای عطای حضرت منان میتواند بود و الله
الملهم بالصواب و نسبت دیگر نیز از برای تخصیص مذکور آورده اند که چون حضرت سید
المرسلین در شب معراج انبیا و مرسلین را دید و هر پیغمبر سلام گفت بر آنحضرت
و سلام نگفت بر امت آنحضرت هیچ پیغمبری غیر از حضرت ابراهیم پس امر فرمود پیغمبر ما
که صلوة و رحمت تبلیغ تسلیم بر حضرت ابراهیم در آخر هر نماز تا روز قیامت برای مجازات

مسئله

احسان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه افضل الصلوة و التسلیمات
باید دانست که صلوة بر غیر انبیا نمی باشد مگر بطریق تبعیت اما بطریق استقلال
پس اگر از غیر نبی باشد فقیل حرام است و قیل مکروه است کراهت تنزیهی و قیل
خلاف اولی است و اگر نبی باشد پس روا است بدلیل قول حق تعالی وصل علیهم
ای اعطف علیهم بالدعاء و الاستغفار لهم ان صلوتک سکن لهم ای تسکن الیها
نفوسهم و تطمئن بها قلوبهم باید دانست که جمهور علما بر انند که امر بصلوة بر آن
حضرت در کریمه یا ایها الذین امنوا صلوا علیه محمول است بر وجوب اما اختلاف
در مقدار واجبست نزد امام مالک رح در تمام عمر یکبار واجبست زیرا که
امر مطلق مقتضی تکرار نیست و زیاده بران مندوبست و مستحب و در بعضی مواضع
استحباب اکد است خصوصا در تشهد اول نزد امام شافعی رح اما در تشهد اخیر
واجبست نزد امام شافعی و سنت نزد امام اعظم رحمه الله و در وقت گفتن و شنیدن
نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صلوة و درود اختلاف ائمه است بعضی بر انند
که هر نوبت درود گفتن واجبست و همین است مذهب امام طحاوی و جمعی بر آنند
که در یک مجلس یکنوبت یا سه نوبت واجبست و لیکن فتوی بر آنست که نام آنحضرت
در مجلس هر چند تکرار یابد یکنوبت درود گفتن واجبست و باقی سنت اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم اللهم بارک
علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم انک
حمید مجید یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن نسائی مرویست
نیز از کعب مذکور رضی الله عنه که رسول خدا بعد از تشهد این صیغه صلوة میخواند ترجمه این
صیغه در صیغه اول که اصح صیغهاست مرقوم است قوله انک حمید مجید در شرح حصن است که

مناسبت

مناسبت ختم صیغة الصلوة بهذین الاسمین العظیمین ان المطلوب تکریم الله لنبیه
و ثناؤه علیه و التنویه به و زیادة تقریبه و ذلک مما یستلزم طلب الحمد و المجد ففی ذلک
اشارة الی انه کالتعلیل للمطلوب او کالتذییل له اللهم صل علی محمد و
آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم
بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیم
انک حمید مجید یعنی در صحیح بخاری و سنن نسائی مرویست نیز از کعب
مذکور که رسول خدا بعد از تشهد این صیغه سیوم صلوة میخواند باید دانست که در
بعض صیغ صلوة که کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم است حضرت
ابراهیم که اصل است داخل است البته دخول اولی زیرا که لفظ آل وقتی که مضاف
می باشد بسوی کسی که این آل اوست آنکس مذکور نیست علیحده شامل می باشد
ان آل مضاف الیه آنکس را مانند قول حق تعالی لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نیز ادخلوا
آل فرعون اشد العذاب و در صحیحین مرویست از عبد الله ابن ابی اوفی که پدر من
در خدمت آنحضرت صدقه آورد آنحضرت فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و ظاهر
است که مقصود بالذات در هر یکی ازین امثله مضاف الیه است و قیل علی ابراهیم
ای علی ابراهیم و الال معهم اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما
صلیت علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه کما
بارکت علی ابراهیم قوله و ازواجه ای امهات المومنین
و در روایت مسلم است و علی ازواجه و ذریته بارک علی محمد و علی ازواجه و ذریته زوج
المرأة بعلها و زوج الرجل امرأته قال الله تعالی اسکن انت و زوجک الجنة و یقال ایضا
هی زوجته کذا ذکره الجوهری فرع او فرزند و منه الذریة بالضم و التشدید نسل

الهمزه وهو نسل الثقلين ذراری جمع وی در منوب است ذریة الرجل اولاده یکون واحدا او جمعا یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان مروی است از ابو حمید ساعدی رضی الله عنه انك حميد مجيد م یعنی در صحیح مسلم نیز مروی است از ابو حمید ساعدی بزیادت انك حميد مجيد اللهم صل على محمد عبدك ورسولك كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد كما باركت على آل ابراهيم در هر سه مروی است از ابو سعید خدری رضی الله عنه و ترجمه این صیغه نیز واضح شده است اللهم صل على محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وآل ابراهيم در صحیح بخاری مروی است نیز از ابو سعید خدری رضی الله عنه ترجمه اش ظاهر است اللهم صل على محمد وعلى محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد

در هر چهار مروی است از ابو مسعود انصاری رضی الله عنه قوله في العالمين در شرح است الاصح ان المراد به اصناف الخلق فان العالم ما سوى الله وانما جمع ليعم الانواع وتشمل الاصناف وغلب فيه العقلاء لشرفهم وقيل ما حواه بطن الفلك وقيل كل محدث فيه قيل مختص بالعقلاء وقيل المراد به الجن والانس ترجمه اش نیز از ما سبق ظاهر است على محمد النبي الامي وآل محمد د س یعنی در سنن ابو داود و نسائی مروی است نیز از ابو مسعود انصاری رضی الله عنه بهمین بزیادت النبی الامی و در نسخه ایست اللهم صل علی محمد النبی الامی لفظ امی لقب خاص آنحضرت است که مذکور است و در توریة و انجیل و سایر کتب سماوی داعی در لغت

کسی

کسی است که خواندن و نوشتن نداند و در مکتب نرفته و از هیچ کس پیش نخوانده منسوب است بسوی ام یعنی همچنان است که از شکم مادر برآمده و از لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی است نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد یا منسوب است بام القری ای اصلها و عدتها در کتبها که کنیت مکه معظمه است برای آنکه تولد آنحضرت در مکه است یا منسوب است بام الکتاب که نام لوح محفوظ است زیرا که در سبق او بنی رقم زده هادیی در مکتب ملکوت خوانده اند از مولوی جامی است فیض ام الکتاب پروردش لقب امی خدا از آن کردش هم در مغرب است که امی در لغت منسوب است بسوی امت عرب که کاتب و قاری نبوده اند پس مستعار است برای کسی که معرفت کتابت و قرائت ندارد قال الله تعالی بعث فی الامیین رسولا منهم وقیل منسوب است بسوی ام مطلق است که جمهور عامه است زیرا که اصل در ایشان عدم کتابت و قرائت است غالبا وقیل بسوی ام که بمعنی اصل است زیرا که کتابت و قرائت حاصل بتعلیم است و اصل عدم اوست كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد النبي الامي كما باركت على ابراهيم انك حميد مجيد یعنی در سنن نسائی نیز مروی است از ابو مسعود انصاری که بزیادت کما صلیت الی آخره نبی نسائی را دو روایت است و این زیادت مختص نسائی است که در سنن ابو داود نیست اللهم صل على محمد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما صليت وباركت على ابراهيم انك حميد مجيد یعنی در سنن بزار مروی است از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا بعد از تشهد این صیغه صلوة میخواند اقبل رجل حتى جلس بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن عنده فقال يا رسول الله اما السلام عليك

قد عرفناه فكيف نصلي عليك إذا نحن صلينا عليك في صلاتنا
صلى الله عليك قال فصمت حتى أحببنا أن الرجل لم يسأله
ثم قال إذا أنتم صليتم علي فقولوا اللهم صل على محمد النبي
الأمي وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل
إبراهيم وبارك على النبي الأمي وعلى آل محمد كما باركت
على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد اقبال
پیش آمدن و رو آوردن همت بلیغ صمات و صموت اسم در هر دو خاموش بودن
از باب نصر احباب یعنی دوست داشتن بلیغ در صحیح ابن حبان و مستدرک
حاکم و مسند امام احمد مرویست از ابو مسعود انصاری بدری رضی الله عنه که گفت
پیش آمد و رو آورد مردی که عقبه بن عامر است تا آنکه نشست پیش رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و حال آنکه ما که جماعه صحابه ایم حاضریم نزد رسول خدا پس گفت ای
رسول خدا اما سلام بر تو پس بتحقیق شناخته ایم لفظ و طریقه آن سلام را که تعلیم
کرده ما را یعنی در تشهد که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته یا لفظ
و طریقه آن سلام را که بآن از نماز بر می آییم و عبد البر گفته است والاول اظهر یا لفظ
و طریقه آن سلام را که متعارف است و اقلش السلام علیک است و زیاده ایها النبی
ورحمة الله وبرکاته از خصوصیات تشهد است گویا که آنحضرت از صلوا علیه
وسلموا تسلیما استفسار مینماید زیرا که صیغه صلوة مبهم است معین نیست و منع آخر
بهتر است پس چگونه ای بکدام لفظ و بچه صفت صلوة مامور بها بر تو بگوییم ای الصلوة
علیک مانند السلام علیک یا صلی الله علیک بر اراده انشا یا بر قصد دعا یا غیر
ذلک بگوییم وقتی که خواهیم صلوة فرستیم بر تو خصوصا در نمازهای خود که صلوة و درود

بر تو وسیله

بر تو وسیله قبول عبادة و کمال طاعت و تمام قربت است و قاضی عیاض گفته است
که صلوة مامور بها احتمال معنی رحمت و دعا و تعظیم دارد پس ما آن صلوة را بکدام لفظ
ادا کنیم انتهی یعنی بلفظ کیف سوال از صفت می باشد نه از جنس و بکلمه ما سوال از جنس است
فصمتنا ای گفت راوی که ابو مسعود انصاری است پس خاموش بود رسول خدا تا آنکه
دوست داشتیم که آنمرد سوال نکرده از رسول خدا که از استفاده کلام شریف بسبب این
سوال محروم شدیم تا آنکه رسول خدا انتظار وحی خواهد کشید قوله ثم قال ای آنحضرت یعنی
بعد از آمدن وحی فرمود رسول خدا انتظار وحی وقتی که صلوة و درود بفرستید بر من
پس بگویید این صیغه صلوة را و این امر ندب است در نماز نزد جمهور خلافا للشافعی
و در روایت محب طبری است فسکت حتی جاء الوحی فقال تقولون اللهم صل الی آخره
و درین حدیث ایمای است بسوی عجز علمی از حقیقت آن صلوة که نزد خدا است بر
آنحضرت لهذا مامور شدند که حواله کنند این امر عظیم را بسوی خدا و از خدا بطلبید
من سره أن يكتال بالمكيال الأوفى إذا صلى علينا أهل البيت
فليقل اللهم صل على محمد النبي الأمي وأزواجه أمهات
المؤمنين وذريته وأهل بيته كما صليت على آل إبراهيم
إنك حميد مجيد د و در نسخه است علی ابراهیم موافق سلاح المؤمنین
یعنی شاد کردن اکتیال نموده فاستندن اکتلت علیه ای اخذت
منه فقال کال المعطی واکتال الآخذ بکیال یعنی بپیمانه اوفی یعنی در سنن ابو داود مرویست
از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که کسی که شاد گرداند او را اینکه بپیموده
برای او ثواب را بپیمانه بزرگ و ثواب را بپیمانه که تمام تر است یعنی ثواب بسیار و افر
متکاثر باید و بزرگ پس باید که بگوید این صیغه صلوة را و قید کرد درود گوینده را با اهل البیت

۱۴۸

پس قوله الکتاب مروی است بصیغه مجهول و معلوم و قوله اهل البیت منصوب است بحرف
ندا و یحتمل تقدیر اعنی و قوله فلیقل خبر من سره است و قوله اذا صلی ظرف
فلیقل بر مذهب کسی که مجوز است عمل ما بعد فا در ما قبل او یا کلمه اذا
شرطیه است و فلیقل جزا است و تمام شرطیه خبر من سره قوله امهات المؤمنین صفت است
کاشفه یا احتراز است از زوجه که اختیار کرد دنیا را پس بود که می‌چسپید مرتبه نیز لیکن او را
و ذریت ای اولاد نبی و اولاد بنات نبی و اهل بیت تعمیم است بعد از تخصیص که
موالی نبی نیز درین داخل اند چنانکه در شرح مولانا حنفی و مولانا علی قاری است که روا
جر اهل البیت که بدل از ضمیر مجرور در علینا باشد یا عطف بیان از این ضمیر مخفی
نماند که بدل الکل از ضمیر متکلم روا نیست مگر آنکه بر مذهب اخفش مبنی باشد و در عطف
بیان ضمیر اصلا متبوع نمی باشد حکایت است که یحیی بن معاذ برای زیارت علوی که در بلخ
بود یا در ری در آمد علوی گفت ما تقول فینا اهل البیت فقال ما اقول فی طین عجن بماء
الوحی و غرست فیه شجرة النبوة و سقی بماء الرسالة فهل یفوح منه الا مسک الهدی
و عنبر التقوی فقال العلوی لیحیی ان زرتنا فبفضلک و لک الفضل زائرا و مزورا
و من اللطایف لبعض الظرفا انه قال لبعض الاشراف رحما کان متسلطا بالمعاصی
انواع الجفا یجب علیک ان تصلی علینا اهل البیت فقال انا اقول علی اهل بیته
الطیبین الطاهرین باید دانست که در کیفیت صلوة احادیث متنوعه و صیغهای
مختلفه وارد شده است کما مر و لهذا الشیخ محی الدین امام نووی فرموده است افضل
آنست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته است
پس الفاظ وارده را اتمام بیارند و بگویند اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک
النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته کما صلیت
علی ابراهیم

علی ابراهیم و بارک و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه
و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید
یا سید الانام درود جناب تو   ورد زبان ماست همه سال و صبح و
شام   نزدیک تو تحفه فرستیم ما ز دور   وردیست ما همین صلوات است
و السلام   من صلی علی محمد و قال اللهم انزله المقعد المقرب
عندک یوم القیمة وجبت له شفاعتی   انزال فرود
آوردن یعنی در مسند بزار و معجم کبیر و اوسط طبرانی مروی است از رویفع ابن
ثابت رض که رسول خدا فرموده است که هر که صلوة و درود نویسند بر محمد صلی
الله علیه و سلم و بگوید بار خدایا فرود آر محمد را بنشستنگاه و مکانی که نزدیک
کرده شده است صاحب آن مکان را نزد تو پس لفظ مقرب اسم مفعول است
و وصف مکان بمقرب نزد خدا از قبیل وصف مکان است بوصف مکین
یا وصف مکان برای مبالغه است چنانکه در قول حق تعالی و لهم عذاب الیم آمده
مولم بفتح اللام گفته اند و یحتمل که اسم مکان باشد ای مکانی که محل تقرب
و قرب است نزد خدا تعالی و شاید که مقتبس است از قول حق تعالی فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر و قیل آن مکان مقرب مقام محمود است و قیل مکان جلوس
آنحضرت است بر عرش یا بر کرسی و لقال رسول خدا اراده دو مقام است یکی مقام
جلوس شفاعت و وقوف بر همین رجحان حیث یغبطه الاولون و الآخرون
دوم مقام قرب است و منزل است در بهشت که لا منزل بعده و اراده مقام دوم
انسب است درین مقام و از احادیث مذکوره در کیفیت صلوة معلوم می‌شود
که اضافت لفظ آل بسوی ضمیر نمی باشد و لهذا قیل ان اضافته جایز نیست

و نزد جمهور قلیل است ثُمَّ لْیَتَخَیَّرْ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَیْهِ فَیَدْ
عُوا تخیر بر گزیدن اعجب اسم تفضیل است از عجب یعنی شگفت داشتن از
عجب یعنی از باب علم یعنی در صحیح البخاری مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است که پستر ای بعد از تشهد درود باید که اختیار کند
و برگزیند از دعا خوش آینده تر دعا را سوی خود از ادعیه ماثوره آنحضرت
که جامع مقاصد دنیا و آخرت است پس لام برای استغراق است پس دعا
کند و ازین دعا مستثنی است آنچه سوال آن از مردم کنند زیرا که اگر دعا کند
در نماز که اللهم اعطنی مالا و نحوه نمازش باطل گردد نزد علمای حنفی زیرا که از
جنس کلام مردم است و این مبطل است اگرچه بلفظ ذکر باشد چنانکه گوینده آمد
فلان بگوید الحمد لله یا مرد فلان بگوید انا لله زیرا که بقصد جواب منقلب میگردد
ذکر از موضوع خود بسوی جواب انسان و نظیر این جواز تکلم جنب و حائض است
بآیت قرآن نه بقصد قرائت و در شرح حصن قال انه فیه تخییر الداعی له
بما شاء من امر الدنیا و الآخرة قال ابن عمر انی لادعو فی صلوتی حتی بشعیر حماری
و ملح بیتی و قال الحنفیة یدعو بما یشبه الفاظ القرآن و الادعیة الماثورة و
لا دلالة لاثر ابن عمر علی المدعی فان الظاهر منه انه کان یطلب تیسیر الملح و
الشعیر منه تعالی لا نفسهما علی طریق خرق العادة فهذا لا ینافی ما قاله علما
ؤنا من انه لو قال اللهم اعطنی شعیرا او ملحا لبطلت صلوته لانه من جنس کلام الناس
کما سبق وَلْیَسْتَعِذْ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَ
مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْیَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ
الْمَسِیحِ الدَّجَّالِ جهنم دوزخ مسیح نام حضرت عیسی است علیه

السلام

السلام و نام دجال علیه اللعنة لیکن مطلق مستعمل است در حضرت عیسی و نزد اراده آن ملعون
مقید است بدجال همین است مشهور نزد جمهور و قیل بتخفیف سین نام حضرت عیسی است
و بتشدید سین نام آن ملعون و قیل بتشدید و تخفیف مشترک است و قیل نام آن ملعون
مسیخ است بخای معجم یعنی ممسوخ و وجه تسمیه آن ملعون بمسیخ آنست که یکی از دو چشم او ممسوح
است و قیل یکی از دو طرف روی او ممسوح است و ممسوح که نه چشم است در آن طرف و نه
ابرو و قیل ممسوح است ای مبعود و مطرود است از هر نیکی بر هر تقدیر فعیل است بمعنی
مفعول است و قیل مسیح خواهد کرد ای قطع خواهد کرد زمین را بعد از خروج در ایام
معدوده و برین تقدیر بمعنی فاعل است و دجال آنست که دجل بمعنی خلط است
یا بمعنی تغطیه یقال دجل اذا لبس او غطی و صیغه دجال برای مبالغه است که از آن
ملعون تلبیس و دروغ بسیار خواهد شد یا از کثرت اتباع زمین را خواهد پوشید و تسمیه
حضرت عیسی بمسیح از برای آنست که از شکم مادر ممسوح بروغن برآمده است و قیل
حضرت جبرئیل مسح کرده بود حضرت عیسی را ببرکت و قیل حضرت زکریا مسح کرده
بود حضرت عیسی را یا برای آنست که حضرت عیسی مسح نمیکرد هیچ بیمار را مگر آنکه
به می شد یا برای آنکه لابس مسیح بود بکسر میم یعنی پلاس یا برای آنکه نام حضرت
عیسی در عبرانی مشیحا است و مسیح معرب اوست یا برای آنکه مسیح بمعنی صدیق است
یعنی در صحیح مسلم و سنن اربعه و صحیح ابن حبان مرویست از ابو هریره رضی الله
عنه که رسول خدا فرموده است که در میان تشهد اخیر و تسلیم باید که طلب پناه کند و بگوید
بار خدایا بتحقیق من پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ و از آنکه موصل است بسوی آن
عذاب از انواع عذاب قبر و از اسباب آن عذاب که مفصل است در احادیث
و از آزمایش حالت حیات که بر صراط مستقیم ثابت بعد از ضلالت که حب دنیا

توضیح

و شهوات و بلیات او ست محترز باشم و از آزمایش حالت ممات که از وسوسه شیطان
در وقت نزع و سکرات که قریب ممات ست در امان تو باشم یعنی خاتمت از وی باز
فاسد انتقال کنم و محتمل که مراد از فتنه ممات عذاب قبر باشد چنانچه بصحت پیوسته ست
حدیث اسماء رضی الله عنها انکم تفتنون فی قبورکم مثل او قریبا من فتنة الدجال و مع هذا تکرار
نیست زیرا که فتنه سبب ست و عذاب قبر مسبب قوله و من شر فتنة المسیح الدجال
عطف خاص ست بر عام برای دلالت بر عظمت و قوت این فتنه و روا ست که شر
فتنه دجال کنایت از کفر باشد که اعظم فتنهاست در حین حیات و یا ممات و
دجال بعد از خروج دعوی خدائی کند و خوارق عادت بر دست او بطریق استدراج
ظاهر گردد و مردم را گمراه کند و این حدیث و احادیث آینده دال ست بر استحباب
تعوذ میان تشهد اخیر و تسلیم و بعض راویان این حدیث گفته اند بوجوب تعوذ
مذکور برای لفظ قل فلیقل که اصل در امر وجوب ست و امر کرده اند فرزند خود را باعاده
صلوة که بی تعوذ خوانده باشند قاضی عیاض گفته ست که استعاذه رسول خدا از امور
مذکور با وجود عصمت برای التزام خوف خدا و افتقار ست بسوی او و برای اقتدای
امت ست بآنحضرت و برای بیان طریقه دعا ست فی الجمله اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ خ
بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِیْحِ الدَّجَّالِ
وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْیَا وَالْمَمَاتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ م د س
بِكَ مِنَ الْمَاْثَمِ وَالْمَغْرَمِ یعنی در صحیح بخاری و مسلم
و سنن ابو داود و نسائی مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا
بعد از تشهد این تعوذ میخواندند یا رب بتحقیق من پناه میجویم بتو از آنچه سبب د
عذاب قبر ست و یا از عذاب قبر که متنوع ست و پناه میجویم بتو از فتنه دجال و

چون

هر چون واو برای مطلق جمع ست پس وارد نمیشود بر معنی اخیر که فتنه دجال پیش از
هر موت ست قوله اعوذ بک من فتنة المحیا والممات تعمیم ست بعد از تخصیص
و لف ست و نشر غیر مرتب که عذاب قبر داخل فتنه ممات ست و فتنه دجال داخل
فتنه حیات در نوادر الاصول مرویست از سفیان ثوری ان المیت اذا
سئل فی القبر من ربک تراءی له الشیطان فیشیر الی نفسه ای انا ربک و نیز سلف
گفته اند که بعد از وضع میت در قبر مستحب ست که بگویند اللهم اعذه من الشیطان
لیکن مخفی نماند که بعد از حسن خاتمت و مردن بر ایمان ایا منظور رسید معتبر از ضلال
و اغوای شیطان قوله اللهم انی اعوذ بک من المأثم الخ پناه میجویم از گناه یا از آنچه
سبب گناه ست و از وام که عاجز باشم در ادای آن و قیل مراد بمغرم خسارت ست که لازم
الاداست بسبب جنایتی یا معاملتی مثلا بر تقدیر مأثم اشارت ست بحق الله و مغرم
بحق العباد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ مَا قَدَّمْتُ وَمَا اَسْرَرْتُ وَمَا
اَعْلَنْتُ وَمَا اَسْرَفْتُ وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّیْ اَنْتَ الْمُقَدِّمُ
وَاَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو
داود و ترمذی و نسائی مرویست از حضرت علی کرم الله وجهه خواندن رسول خدا
بعد از تشهد این دعا را یا رب خدایا بیامرز مرا آنچه اقدام نموده ام بر فعل آن از اعمال
سیئه و هر چه که تاخیر نموده ام و ترک کرده ام از اعمال حسنه یا گناهی که پیش فرستاده ام
در حالت حیات و گناهی که سپس گذاشته ام بعد از ممات ای سنن سیئه که
آثار آنها باقی ست و به سبب عمل مردم بآن سنن گناه آن عمل بر من نیز می رسد
و گناهی که نهان کرده ام و گناهی که آشکارا کرده ام و گناهی که اسراف کرده ام
و از حد اندازه گذشته ام به بسیار ارتکاب معاصی قاصره یا مظالم متعدیه

و این تعمیم است بعد از تخصیص قوله و ما انت اعلم به منی و گناهی که تو دانا تری بآن
گناه از من اجمالی است بعد از تفصیل یا اشارت است بسوی آنکه عمدا کرده ام رحمان این
که هیچ کس است در حقیقت بد بوده انت المقدم الخ تو پیش کننده بتوفیق و عزت
در عزت و مرتبه در دنیا و آخرت هر که را خواهی و تو پس افکننده بخذلان و ترک
نصرت در دارین هر که را خواهی غیر از تو معبودی و متصرفی نیست این قول تعلیل است
اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب
الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت
الغفور الرحیم یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن ترمذی و نسائی
و ابن ماجه مروی است از ابو بکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا بعد از تشهد این
دعا میخواند بار خدایا ستم کرده ام بر نفس خود ستمی که بسیار است ای در کمیت یعنی کثیر
بثاء مثلثه است چنانچه در معظم روایات است و مروی است در بعضی روایات مسلم ببای
موحده یعنی ستمی که عظیم است در کیفیت ای از جمله کبایر است و الا نه ظلم کبیر و عظیم شرک است
که اراده آن درست نیست که رسول خدا بالاجماع معصوم است ازان و کذا از ابو
بکر صدیق اکبر است و امام نووی در اذکار گفته است اگر هر دو روایت را در خواندن
جمع کند و بگوید ظلما کثیرا کبیرا بهتر است انتهی و ظاهر آنست که گاهی کثیرا بمثلثه و گاهی
کبیرا بموحده بخواند برای امتثال بهر دو تعبیر ربنا من قرائتین قوله مغفرة من عندک
ای مغفرة کامله که خاص است از نزد تو بمحض فضلی که در طلب غیر نگنجایش است
از نهایت عنایت که وصف هیچ واضع احاطه آن نتواند کرد کقوله تعالی و آتیناه
من لدنا علما یا ناشی است از تفضل تو که مستحق آن مغفرت از سبب عمل نیستم قوله
الغفور مقابل اغفر است که طلب محو ذنوب است و این محو موجب نجات است از دوزخ

الرحیم مقابل ارحمنی است که بعد از مغفرت طلب توفیق طاعت است و عصمت از معصیت
که موجب دخول جنت است و هذا هو الفوز العظیم و گفته اند که این دعا از جوامع الکلم است
که در ضمن این اعتراف است بغایت تقصیر و طلب نهایت انعام است اللهم
انی اسألک یا الله الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم
یکن له کفوا احد ان تغفر لی ذنوبی انک انت الغفور الرحیم
صمد بفتحتین آنکه آهنگ بسوی او کنند در مهمات کفو بضمتین و سکون
دوم مانند و همتا یعنی مروی است در سنن ابو داود و نسائی و صحیح مستدرک حاکم از
محجن ابن الادرع الاسلمی که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل المسجد فاذا هو برجل
قد قضی صلوته و هو یتشهد فقال اللهم انی اسألک یا الله الاحد الصمد الخ فقال رسول
الله صلی الله علیه و سلم قد غفر له ثلثا ای پس فرمود رسول خدا سه بار که خواننده این
دعا آمرزیده شد است قوله ان تغفر مفعول دوم اسال است اللهم حاسبنی
حسابا یسیرا یعنی در صحیح مستدرک حاکم مروی است از حضرت عایشه
رضی الله عنها که رسول خدا بعد از تشهد این دعا خواند اشارت است بسوی قول
حق تعالی فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا ای سهلا
اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ بک من
عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ
بک من فتنة المحیا و الممات یعنی در صحیح مسلم مروی است از ابن
عباس رضی الله عنه که رسول خدا کان یعلمهم السورة لهذا بعضی علما قایل اند
که واجب است خواندن این دعا میان تشهد و تسلیم و لیقل اللهم انی
اسألک من الخیر کله ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی

اسالک من خیر ما سالک عبادک الصالحون واعوذ بک من
شر ما عاذ منه عبادک الصالحون ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ربنا اننا
آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار ربنا وآتنا ما و
عدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف
المیعاد تکرار ربنا برای مبالغه است در تضرع و برای دلالت بر استقلال
مطالب و فی الآثار من حزبه امر فقال خمس مرات ربنا انجاه الله مما یخاف خزی
نکبر خواری و رسوائی از باب علم اخزاه الله منعه منه قال بعض العارفین لا تخزنا باعلان
و عد بفضلک و رحمتک علینا بعد در مصنف ابوبکر ابن ابی شیبه مرویست موقوف از قول
ابن مسعود رضی الله عنه که چون یکی از شما از تشهد اخیر فارغ گردد باید که بگوید اللهم انی اسالک
و در نسخه مصححه انی اسالک من الخیر کله بجرست برای تاکید و در نسخه که منصوبست تاکید
محل من الخیرست که مفعول دوم اسالست زیرا که چنانچه ماعلمت تعدیه اسال بسوی
این مفعول گاهی بنفسه است مانند ما نحن فیه و گاهی بکلمه با و کلمه عن و کلمه من است اسال الله
من فضله و مولانا حنفی گفته که کله منصوبست که مفعول دوم اسال است علمت
بدل باشد و مولانا علی قاری گفته که نصب کلمه بتقدیر اغنیست مخفی نماند که استغراق لفظ
کل نمی باشد مگر تاکید یا مبتدا ای بار خدایا سوال میکنم از تو نیکی را همه آن نیکی که معلوم منست
یا معلوم من نیست و سوال میکنم از تو نیکی را که سوال کرده اند از تو آنرا بندهای صالح تو که انبیا
و اولیا و پناه می طلبم از آن چیز که پناه طلبیده اند از آن بندهای صالح تو قوله ربنا
آتنا فی الدنیا حسنة ای پروردگارا عطا کن ما را حسنه ای طاعت یا قناعت یا عافیت
از بلیات دنیا و آخرت و نکره گاهی عام می باشد در کلام مثبت نیز مانند قول حق تعالی

علمت نفس ما

علمت نفس ما احضرت وفی الآخرة حسنة ای مغفرت و رحمت و شفاعت و جنت
وقنا عذاب النار و نگاهدار ما را از آتش دوزخ و از آنچه نزدیک گرداند ما را بسوی
آن آتش منقولست از شیخ ابوالحسن بکری قدس سره که درین آیت کریمه مغفرانرا
مقصد قولست و احسن آن اقوال این قولست که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة ای اتباع
الاولیا و فی الآخرة حسنة ای الرفیق الاعلی وقنا عذاب النار ای حجاب المولی ای
پروردگار ما تحقیق مومنیم و مصدق آنچه فرموده رسول و حبیب تست پس بیامرز
جمیع ذنوب گذشته و آینده ما ربنا آتنا ما وعدتنا الخ و در نسخه الیست لما که موافق
تنزیلست ای پروردگار ما عطا فرمای ما را آنچه که وعده کرده تو از ثواب بر زبانها
رسولان خود یا بنا بر تصدیق ما رسولان ترا بهر تقدیر حذف مضاف است در رسوا
مکن ما را روز قیامت که یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه وعده تست بتحقیق
از تو خلف این وعده یا وعده که اثابت مومن واجابت داعیست ممکن نیست و
سبقت رحمتی علی غضبی فرموده تست سید الاستغفار ان تقول
الرجل اذا جلس فی صلوته اللهم انت ربی لا اله الا
انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک
ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء بنعمتک
علی وابوء بذنبی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا
انت الخ در مسند بزار مرویست از بریده و در مشکوة از بخاری که رسول
خدا فرموده است سید مقدم در طلب مغفرت مقوله مردست وقتی که بنشیند
برای تشهد اخیر در نماز خود و آن مقوله اللهم انت ربی است الی آخره تحقیق لفظ
و توضیح معنی این استغفار سابق مرقوم است قوله انه لا یغفر الذنوب مگر تو

ودر نسخه الست بفتح همزه ای لانه و در نسخه الست فانه تسمیه آنحضرت این استغفار را
بسید الاستغفار برای آنست که درین استغفار اقرارست بربوبیت خدا و وحدانیت
او وبعبودیت نفس خود واعتراف است بانعام خدا وبتوبه ورجوع بسوی خدا وبعجز خود
از ادای آنچه واجب است بروی وقیل برای آنست که ذکر خدای تعالی درین استغفار بیشتر است

وَاِذَا سَلَّمَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ
وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ
ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن

ابوداود و نسائی و در مسند بزار و معجم کبیر طبرانی و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست
در همه از مغیرة ابن شعبه رضی الله عنه مگر در مسند بزار که از جابر و ابن عباس رضی الله
عنهما مرویست و در معجم کبیر طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه نیز مرویست که چون رسول
سلام میداد و بیرون می آمد از نماز میخواند این ادعیه ماثوره را گاهی کلا و گاهی بعضا
وگاهی بعد از نماز بر میخاست و چیزی میخواند و در مسند بزار و معجم کبیر طبرانی یحیی و یمیت
بیده الخیر زیاده است و در کتاب عمل الیوم و اللیلة همین بیده الخیر زیاده است و بس
قوله لا ینفع ذا الجد الخ یعنی نافع و دافع نیست از قضای تو یا از عذاب تو خداوند توانگری را
یا نسب را آن توانگری و آن نسب او بتقدیر مضاف در ترجمه تمام متن مکرر مرقوم است
مفصل باید دانست که تقدیم رواتب منافی نیست بعدیت را که در باب بعضی ادعیه
واذکار در احادیث وارد شده است صرح به الشیخ ابن الهمام زیرا که خواندن
آنها متصل بعد از سلام لازم نیست و تعجیل قیام برای ادای سنت منافی
نیست خواندن آیة الکرسی و امثال آنرا چنانکه در احادیث صحیحه است که بخواند

بعد از نماز

بعد از نماز فجر و مغرب ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل
شیء قدیر و خواندن بعضی مردم آیة الکرسی را از سبب آن تعجیل در سنت مغرب
وجهی و سندی ندارد بلکه مخالف حدیث نبوی است که در سنت مغرب سوره کافرون
و سوره اخلاص بخواند اَوْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ثَلٰثَ
مَرَّاتٍ یعنی در صحیح بخاری و نسائی مرویست نیز از مغیره مذکور رضی الله
عنه که بار رسول خدا بعد از سلام این نماز دعا را میخواند سه بار اَوْ مَرَّةً
وَبَعْدَهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا
نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الْفَضْلُ وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
یعنی در صحیح مسلم و سنن ابوداود و نسائی و مصنف ابن ابی
شیبه مرویست از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه که بار رسول خدا بعد از سلام
یکبار لا اله الا الله تا قدیر و بعد از ان لا حول و لا قوة الا بالله تا ولو کره الکا
فرون میخواند قوله لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه الخ ظاهر آنست که لا نعبد معطوف
است بر قوله لا اله الا الله وقیل حال است از فاعل فعل محذوف ای نقول لا اله الا
الله حال کوننا غیر عابدین الا ایاه مخفی نماند که واو در حال موکده نمی باشد و
ظاهر است که حال منتقله نیست و پرستش نمیکنیم مگر خدا را زیرا که خاصه اوست
انعام و احسان و خاصه اوست تفضل و فزون داشتن و خاصه اوست حمد و
ثنای که مستحق است شرعا و عقلا پس قوله له النعمة تعلیل ما سبق است قوله لا اله
الا الله مخلصین له الدین ای نقول کلمة التوحید ای می گوییم این کلمه در ان حال که مخلصانیم

وقیل پرستنده ایم حال آنکه خالص وصاف کنندگانیم برای خدا دین وطاعت را
از آمیزش کدورت مانند ریا وسمعت پس مخلصین حال موکده است از فاعل نعبد
محذوف دلیل ظرف اوست کما هو الظاهر والدین مفعول به است وقیل حال است از
فاعل غیر عابدین وقیل بر ظرف الدین است که مقدم است برای اهتمام ولو
کره الکافرون ای در حالیکه کاره اند کافران قول مذکور مارا یا اخلاص مارا
یا عبادت مارا که بغیر اشراک است پس این قول حال است متداخله یا مترادفه
زیرا که کلمه لو مجرد است از معنی شرط ومفعول کره محذوف است **اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ**
ثَلٰثَ مَرَّاتٍ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ
الْاِكْرَامِ یعنی در صحیح مسلم از ثوبان وحضرت عائشه رض ودر سنن
اربعه از ثوبان رض فقط ودر معجم کبیر طبرانی از ابن عمر رضی الله عنه ودر کتاب عمل
الیوم واللیله ابن سنی از ثوبان وحضرت عائشه رضی الله عنهما ودر بعض نسخ از حضرت
عائشه رضی الله عنها فقط ودر روایت حضرت عائشه رضی الله عنها استغفار مذکور
نیست مروی است که رسول خدا بعد از سلام استغفر الله را سه بار میخواندند وبعد از اللهم
انت السلام الی آخره میخواندند بار خدایا توئی سلام بر سبیل مبالغه یعنی توئی
سالم از تغیرات وآفات نه غیر تو یا توئی دهنده سلامت از آفات هر کرا میخواهی
واز تست نه از غیر تو توقع آن سلامت هر کس را وهر چیز را تبارکت ای متکاثرست
ومتزاید انعام واحسان تو وقیل معناه تعالیت ای متعالی است صفت تو از
صفات مخلوقات یا ذا الجلال ای مستحق جلال وعظمت وقیل ای منزه از آنچه
لایق نیست والاکرام ای خداوند احسان وقیل بکرم اولیا یا انعام واحسان قال
المولف علیه الرحمه فی المفتیح واما ما یزاد بعد قولک ومنک السلام من نحو والیک یرجع السلام

فحینا ربنا

فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دارک دار السلام فلا اصل له بل هو مختلق بعض القصاص
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ لِيَكُوْنَ مِنْهُنَّ كُلِّهِنَّ ثَلٰثًا
وَثَلٰثِيْنَ مَرَّةً لیکون است در اکثر نسخ مصححه واصول معتمده ودر بعض نسخ
صحیحه یکن است بصیغه جمع وهمین است ظاهر یعنی در صحیح بخاری ومسلم وسنن نسائی
مروی است از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا بعد از سلام این تسبیح وتحمید وتکبیر
میفرمودند تا باشد از این کلمات مذکوره همه آن کلمات سی وسه بار پس کلهن مرفوع است
چنانکه در اکثر روایات است صریح به العسقلانی زیرا که اسم یکون است وثلثا وثلثین
خبر اوست پس هر کلمه از این کلمات ثلث یازده بار خوانده شود ودر نسخه صحیحه کلهن
بکسر است برد وفق بعض روایات زیرا که تاکید ضمیر مجرور منهن است ای لیکون عدد
المذکورات منهن جمیعهن ثلثا وثلثین ودر روایتی است که بنصب است بتقدیر اعنی
یا یعنی وهو الاظهر ودرین تقدیر مدرج است از کلام راوی ودر شرح است که اظهر است
که بگوییم تا باشد این سه کلمه سی وسه بار که مجموع آن نود ونه است ودر اکثر روایات
صریح است درین معنی وقاضی عیاض گفته است هو الاولی زیرا که تصریح بیازده یازده
که در صحیح مسلم است در هیچ طریقی از طرق این حدیث نیست مگر در حدیث ابن عمر
نزد بزار مگر راست وآن ضعیف است انتهی والنص درین شرح است ثم ان القائل بان
عدد ثلث وثلثین لجمیع الکلمات اختار ان یقول ذلک مجموعا حتی یصیر من المجموع
هذا العدد ورجحه بعضهم للاتیان فیه بواو العطف والذی یظهر ان کلا من الامرین
حسن الا ان الافراد یتمیز بامر آخر وهو ان الذاکر یحتاج الی العدد وبضبط کل حرکة لذلک
سواء کان بالاصابع او بغیرها ثواب لا یحصل لصاحب الجمع منه الا الثلث والله اعلم کذا حققه
العسقلانی **اِحْدٰى عَشْرَةَ اِحْدٰى عَشْرَةَ فَذٰلِكَ كُلُّهُ ثَلٰثٌ وَ**

۱۵۵

ثَلٰثُوْنَ اَوْ عَشْرًا عَشْرًا عَشْرًا خ احدی عشره بسکون شین ست
یا بکسر و عشر ا بسکون شین منصوب ست برای عطف بر محل احدی عشره که مفعول
یقول است دا قرب وتحتمل که معطوف بر ثلثا وثلثین باشد یعنی در صحیح مسلم مروی است
نیز از ابو هریره رضی الله عنه که بعد از سلام فریضه بگوید هر یکی را از کلمات ثلث
یازده یازده بار که عدد مجموع سی و سه بار است و در قوله فذلک ثلث وثلثون
برای اتمام است یعنی این عدد تا علم این عدد هم بوجه تفصیل وهم بوجه اجمالی شود
قوله عشرا یعنی در صحیح بخاری مروی است نیز از ابو هریره رضی الله عنه که بگوید بعد از سلام
هر یکی را از این سه کلمه ده بار که مجموع آن سی بار است و وجه توفیق آنکه این
در اوقات متعدده است یعنی اول ده بار ده بار بود پس از ان یازده بس از ان
سی و سه وتحتمل که اختلاف عدد بر سبیل تخییر باشد یا مبنی بر اختلاف
احوال و در ترک عاطف که واو است بر ترتیب اشعار است با نکه ترتیب در ین کلمات
ثلث مسنون نیست اگرچه اولی است برای آنکه همچنین واقع است در اکثر احادیث
وبعضی توجیه کرده اند که اولی ابتدا است بتسبیح که متضمن است نفی نقایص را از حق
تعالی بعد از ان بتحمید که متضمن است اثبات صفات کامله او را تعالی شانه بعد از ان
تهلیل که دال است بر وحدت وانفراد وعزیز شانه دال هم نیست در حدیث دلایق
برین که این کلمات ثلث بر سبیل اجتماع یا انفراد باید خواند شود اگرچه بعضی
ترجیح اول وبعضی ترجیح دوم قایل اند مَنْ سَبَّحَ اللّٰهَ دُبُرَ كُلِّ صَلٰوةٍ
ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَحَمِدَ اللّٰهَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَكَبَّرَ اللّٰهَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ
ثُمَّ قَالَ تَمَامَ الْمِائَةِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ غُفِرَتْ خَطَايَاهُ

وَاِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ تسبیح یا کرد وبیا که یاد کردن وصف
کردن خدا را در پنجتین وسکون وسط نیز سی وسی دست خلاف قبل قوله تعالی
یوتون الدبرای الظهر جعه اللجا عنه کما قال الله تعالی یرید الیهم طرفهم در اللیل آخر
شب یعنی در صحیح مسلم وسنن ابوداود ونسائی مروی است از ابو هریره رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است هر که بپاکی از هر نقصان وصف کند خدا را بگوید سبحان
الله سی وسی هر نماز فرض باشد یا نفل سی وسه بار لیکن اکثری از علما بر نماز
فرض حمل کرده اند بقرینه حدیث آینده وسیس روایت نیز گفته اند زیرا که روایت
مکملات فرایض است پس ظاهر آنست که روایت فاصل نیست میان فریضه واذکار
زیرا خیر روایت از اذکار مقدار قلیل ثابت است بحدیثی که مروی است در صحیح مسلم
وسنن ترمذی از حضرت عائشه رضی الله عنها که گفته است کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم لم یقعد الا مقدار ما یقول اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت
یا ذا الجلال والاکرام پس بعد از سلام اگر اقتصار بر ذکر مذکور یا قریب این ذکر
بکند مانند لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اولی است
ومسند است ومثل این انفصال منافی نیست اتصال روایت را بفرایض که مسنون است
در زیاده از اذکار که مستلزم فصل کثیر است خلاف اولی است ودر حدیث اشعار است
بانکه جزا که مغفرت خطایا باشد الی آخره مترتب نمیگردد مگر در وقتی که مواظبت
ومداوم باشد باین اذکار عقب های فرض واگر سهوا ترک شود چون یاد آید بخواند
که سهو نیز فاصل نیست ثنا وستایش کند خدا را وبگوید الحمد لله سی هر فرض
سی وسه بار ونیز بزرگی صفت کند خدا را وبگوید الله اکبر سی هر فرض سی وسه
بار پس بگوید در وقت تمامیت عدد صد یا برای تمام کردن عدد صد لا اله الا الله

تا قوله قدیر پس قوله تمام المایة منصوب است که ظرف قال است یا مفعول له است
و لا اله الا الله تا قدیر مفعول قال است و محتمل که نصب تمام المایة بنا بر مفعولیت
قال باشد و لا اله الا الله تا قدیر بدل از این مفعول و مولانا ضیع و مولانا علی قاری
گفته اند که تمام المایة مروی است برفع بنا بر آنکه مبتدا است و لا اله الا الله تا
قدیر خبر اوست انتهی مخفی نماند که برین تقدیر لازم می آید که تمام المایة نیز مقول
باشد و داخل در ذکر و لیس کذلک مگر آنکه ضمیر قال عاید بسوی رسول خدا باشد
و این بعید است زیرا که معطوف است بر سبح پس روایت رفع مبنی است بر
تقدیر مبتدا ای ثم قال لا اله الا الله الخ و هو تمام المایة قوله غفرت خطایاه
که خبر است یا خبر من سبح امر ازین شود گناهان غیر قصدی که منبع آن
کلمات ثلث عقب هر فرض قوله و ان کانت الخ ای اگرچه آن گناهها در کثرت
مانند کف دریای شور باشد عقبه گفته که این قول کنایت است از مبالغه
در کثرت علما گفته اند اگر این گوینده هیچ گناه نداشته پس بگفتن کلمات
مذکوره برای او حسنات نوشته می شود و درجات او مرتفع کرده و اگر گناه
صغیره و کبیره دارد صغایر مغفور شود و کبایر مخفف کرده و اگر همین کبایر دارد
مخفف کرده و مغفرت کبایر بفضل الهی است یا شفاعت است یا توبه
کذا فی المنهاج و در حقوق و در عباد لابد است از توبه ادای آن حقوق یا از
ادای صاحب آن و در شرح است که در حقوق الله بعضی کبایر است که لابد است از ادای
آن مانند ترک صلوة و صوم و زکوة مُعَقِّبَاتٌ لَا یَخِیبُ قَائِلُهُنَّ
اَوْ فَاعِلُهُنَّ دُبُرَ کُلِّ صَلٰوةٍ مَکْتُوبَةٍ ثَلٰثٌ وَّ ثَلٰثُوْنَ تَسْبِیْحَةً
وَّ ثَلٰثٌ وَّ ثَلٰثُوْنَ تَحْمِیْدَةً وَّ اَرْبَعٌ وَّ ثَلٰثُوْنَ تَکْبِیْرَةً

معقبات

معقبات اسم فاعل است از تعقیب یعنی آمدن چیزی عقب چیزی خیبت نا امیدی
از باب ضرب یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی و نسائی مروی است از کعب ابن عجره
رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است معقبات ای کلمات که بعضی از آن عقب
بعضی دیگر در خواندن می آید کذا قاله او ظاهر آنست که گوئیم کلمات که عقب هر فرض
خوانده شود یا عقب آن کلمات ثواب می آید چنین کلمات که نا امید نمی کرد گوینده
این کلمات یا خواننده این کلمات از مطلوب خود که مغفرت ذنوب است
سبحان الله بعد هر نماز که فرض است سی و سه بار سبحان الله است و سی و سه بار الحمد
لله است و سی و چهار بار الله اکبر است تا تکمله الله اکبر که سی و چهارم است عدد صد
تمام شود پس قوله معقبات صفت مبتدا است که قائم است مقام موصوف و جمله
لا یخیب صفت اوست و کلمه او برای شک راوی است زیرا که خواندن فعل است از
افعال و عجیب است از مولانا ضیع که کلمه او برای تخییر گفته و دبر ظرف قائل است
یا صفت است بعد صفت لا یخیب و ثلث و ثلثون خبر است و محتمل که جمله لا یخیب
خبر باشد و دبر خبر بعد خبر و ثلث و ثلثون نیز خبر بعد خبر است یا بدل یا بیان
معقبات یا خبر مبتدا محذوف ای هی ثلث و ثلثون مَنْ سَبَّحَ دُبُرَ
کُلِّ صَلٰوةٍ مَکْتُوْبَةٍ مِّائَةً وَّ کَبَّرَ مِائَةً وَّ هَلَّلَ مِائَةً وَّ حَمِدَ مِائَةً
غُفِرَ لَهٗ ذُنُوْبُهٗ وَ اِنْ کَانَتْ اَکْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ اَوْ مِنْ
مِنْ کُلِّ خَمْسٍ وَّ عِشْرِیْنَ قوله من سبح یعنی در سنن نسائی مروی است
از ابو هریره رض که رسول خدا فرموده است هر که سبحان الله بگوید عقب هر نماز که
فرض است صد بار و الله اکبر صد بار و لا اله الا الله صد بار و الحمد لله صد بار آمرزیده
شود گناهان که منبع آن بسیار باشد از کف دریای شور قوله او من کل یعنی

در سنن نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از زید بن ثابت انصاری
رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است یا ازهر یکی که تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید است
و پنج بار بگوید تا مجموع صد بار شود در مغفرت ذنوب او حاصل گردد و کلمه او برای
تنویع است از کلام مؤلف ماند نظایر خود از سابق و لاحق و در شرح است که
زید بن ثابت گفته است امروا ان یسبحوا دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین و یحمدوا
ثلثا و ثلثین و یکبروا ثلثا و ثلثین فاتی رجل من الانصار فی منامه فقیل امرکم
رسول الله صلی الله علیه و سلم فذکر ذلک له فقال اجعلوا کذلک کذا فی سلاح
المومن لکن لا یخفی انه صلی الله علیه و سلم ما عمل به للمنام الذی ذکره و انما هو
بتقریر منه اما بوحی او اجتهاد و فی القول بعد الالفاظ لا احکام المنامیة و الاحوال
الکشفیة لا اعتبار لها فی الامور الشرعیة او من کل من التسبیح و
التحمید ثلثا و ثلثین و التکبیر اربعا و ثلثین و لا اله الا
الله عشر مرات یعنی در سنن ترمذی و نسائی مرویست از ابن
عباس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است یا از هر یکی از تسبیح و تحمید سی و سه بار
بگوید و از تکبیر سی و چهار بار تا مجموع صد بار شود و کلمه توحید لا اله الا الله ده
بار بگوید تا مطلوب که مغفرت ذنوب است حاصل گردد او کذلک
و التکبیر ثلثا و ثلثین یعنی در سنن نسائی مرویست نیز از ابن عباس
رضی الله عنه او کذلک که نقل بالمعنی است ای کما ذکر فی قوله من کل من التسبیح و
التحمید ثلثا و ثلثین پس لفظ و التکبیر بجر است ای یا از هر یکی از تسبیح و تحمید سی
و سه بار و از تکبیر سی و سه بار که مجموع نود و نه شود و مطلوب بحصول انجامد
و در نسخه صحیحه برفع است که خلاف ظاهر است مگر آنکه بتکریم و التکبیر یقول ثلثا

و ثلثین

و ثلثین او من کل من التسبیح و التحمید و التکبیر مائة مائة
مع لا اله الا الله وحده لا شریک له و لا حول و لا قوة
الا بالله و لو کانت خطایاه مثل زبد البحر لمحتها محو
کردن نبشته و نقش از لوح از باب نصر فهو محو و محی صارت الواو یاء لکسرة ما قبلها
نوی ازالتها ای لام الفعل یعنی در مسند امام احمد مرویست از حضرت ابوذر غفاری
رضی الله عنه یا هر یکی از تسبیح و تحمید و تکبیر صد بار صد بار بگوید گردد حالی که مجموع آن
سیصد کلمه مصاحب است با کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له و لا حول و لا قوة
الا بالله پس عدد این کلمه یکیست الحراد از معیت مصاحبه مجرده با شد اصح
آنست که مصاحبت مقیده بمائة بسند لفظ مائة یک کار رفته است برای وجود من
کل پس تکرارش محض تاکید است قوله لو کانت خطایاه ای اگر بالفرض باشد
گناهان آن گوینده مانند کف دریا شود در کثرت هر آینه محو و پاک گرداند
آن کلمات آن گناهان را اسناد محو بسوی کلمات بر سبیل مجاز است که محو الله
ما یشاء و یثبت از کلام مؤلف ظاهر است که این حدیث در مسند امام احمد
مرفوع است لیکن قال الحافظ المنذری فی الترغیب و الترهیب عن ابی الکثیر مولی
بنی هاشم انه سمع اباذر الغفاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول کلمات
من ذکرهن مائة مرة دبر کل صلوة الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
وحده لا شریک له و لا حول و لا قوة الا بالله ثم کان خطایاه مثل زبد البحر
لمحتهن رواه احمد و هو موقوف انتهی کلام المنذری لکنه فی حکم المرفوع فهذا
غایة عذر المصنف و آیة الکرسی دبر کل صلوة مکتوبة
لم یمنعه من دخول الجنة الا ان یموت کان

فِی ذِمَّةِ اللّٰهِ اِلَی الصَّلوٰةِ الْاُخْرٰی ذمه بکسر امان وعهد یعنی در سنن
نسائی وصحیح ابن حبان وکتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مرویست از ابو
امامه باهلی رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است هر که بخواند آیة الکرسی را
هر نماز که فرض است منع نمیکند و باز نمیدارد آن خواننده را از در آمدن بهشت
در همین زمان مگر مردن او و چون این مانع مرتفع گشت و مرد در آید در قبر که
روضةٌ من ریاض الجنة است یا در آید در جوف طایری که متنعم در الجنة است
و محقق تفتازانی گفته است که باقی نمانده است از شرایط دخول جنت مگر موت
پس گویا که موت مانع است و قایل است که لابد است از حصول من اولا تا در آید
آن خواننده در جنت و قیل مانع نیست آن خواننده را از دخول جنت هیچ
چیزی زیرا که موت مانع آن خواننده نیست از ان دخول بلکه موجب آن دخول است
پس این کلام مانند سه لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتایب
فلول جمع فل بفتح فا بمعنی رخنه روی تیغ وکتایب جمع کتیبه بمعنی لشکر وقراع لشکر
زدن دلیران لشکر هاست شمشیر ها را بر یکدیگر که غایت شجاعت است یعنی
بالفرض اگر درین جماعه عیبی باشد همانا همین است و این عیب نیست بلکه
نهایت مدح است پس لا عیب فیهم اصلا قیل مانع نیست آن خواننده را از
دخول جنت مگر اینکه بمیرد کافر والعیاذ بالله اشارت است بسوی اینکه معاصی دیگر
که سوای کفر است مانع آن خواننده از ان دخول نیست که مرتکب آن معاصی خواهد
شد یا خدای تعالی مغفرت خواهد کرد باید دانست که حدیث من قرأ آیة
الکرسی دبر کل صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت جماعه کثیره از
محدثان روایت کرده اند و لهذا حفاظ حدیث بر ابن جوزی که این حدیث را ذکر

در موضوعات ذکر کرده طعن کرده اند قوله کان فی ذمة الله یعنی در معجم کبیر طبرانی
مرویست از حضرت حسن ابن علی رضی الله عنه جز از من قرأ آیة الکرسی الخ
با این لفظ که کان فی ذمة الله الخ و اسناده حسن ای باشد آن خواننده در امان
و حفظ خدا تا نماز آینده دیگر یعنی خدای عز و جل حافظ اوست و جماعه صحابه از انجمله
امیر المومنین علی است و جابر ابن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیره
ابن شعبه رضی الله عنهم جز از من قرأ آیة الکرسی را الی آخره با این لفظ مذکور
در معجم کبیر آورده اند و اختلاف طرق و تعدد مخارج این حدیث دال است برین
که این حدیث را اصل است صحیح موضوع نیست و حافظ منذر گفته است رواه
النسائی والطبرانی باسانید کلها صحیحة و زاد الطبرانی فی بعض طرقه و قل هو الله
احد و اسناده فی هذه الزیادة جید انتهی و فضیلت خواندن آیة الکرسی عقب
نماز فرض و هم غیر آن بسیار است وَ اَنْ نَقْرَاَ الْمُعَوِّذَتَیْنِ دُبُرَ
کُلِّ صَلوٰةٍ معوذتین بکسر واو مشدد است و در نسخه بفتح ایضا
راویست یعنی در سنن ترمذی و ابو داود و نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک
حاکم و کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مرویست از عقبة بن عامر رضی الله عنه
که گفته است عقبه امر فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقرأ المعوذات و لفظ
سنن و ترمذی ان اقرأ المعوذتین است و در سنن ابو داود و نسائی و کتاب عمل الیوم
واللیله ابن سنی ان اقرأ المعوذتین است و همه در حاشیه نسخه صحیحه المعوذات
مرقوم است و فوق آن هر سه رمز است پس مراد بجمع اقل جمع است ای معوذتین که
سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس یا مراد معوذتین و سوره
اخلاص و سوره کافرون است باعتبار تغلیب که درین هر دو سوره برات است از

تزک. التجا ببراى عزوجل   اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ
وَاَعُوْذُ بِكَ اَنْ اُرَدَّ اِلٰی اَرْذَلِ الْعُمُرِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ
الدُّنْیَا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ   تحقیق لفظ جبن
بضم و سکون موصع و بضمتین نیز چنانچه در القاموس بددلی و ترسندگی جبان بفتح
بددل و قد جبن الرجل فهو جبان و جبین و امرأة جبان ایضا کما قالوا امرأة
حصان ای زن پارسا و رزان ای وقور اذا کانت رزینة فی مجلسها و بعد از
استعاذه جبن در صحیح بخاری است و اعوذ بک من البخل فقیل الجود اما بالنفس
و هو الشجاعة و یقابله الجبن و اما بالمال و هو السخاوة و یقابله البخل و لا تجتمع الشجاعة
و السخاوة الا فی نفس کاملة و لا ینعدمان الا من متناه فی النقص اُرَدَّ متکلم
مجهول ارذل العمر آخره فی حال الکبر و العجز و الخرف و ارذل افعل تفضیل است
از رذل و رذل هر چیزی ردی است از آن جز عمر بضمتین و بسکون میم نیز زندگانی
و زیستن که مدت عمارت بدن است بحیات از باب علم یعنی در صحیح البخاری و
سنن ترمذی و نسائی مرویست از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه که رسول خدا بعد از هر نماز
این دعا میخواند که بار خدایا بتحقیق من پناه میجویم بتو از ضعف دل در جایی که قوت دل می باید
و پناه میجویم بتو از اینکه گردانیده شوم بسوی فرومایه تر زندگانی که قوی در آن سست
و بیکار گردد از علم و عبادت که حاصل از تفکر یعنی تا مشابهای الکل که مقصود است از زندگانی
بازدارد و پناه میجویم بتو از بلیات دنیوی که از عطیات او دین را تباه نمود و پناه میجویم بتو
از آنکه مفضی گردد بسوی عذاب قبر   رَبِّ قِنِیْ عَذَابَكَ یَوْمَ تَبْعَثُ
عِبَادَكَ   ق امر است از وقی یقی وقایة و لفظ تبعث در صحیح ابوعوانه است
و لفظ تجمع است در باقی کتب مرموز الیه یعنی در صحیح ابوعوانه و صحیح مسلم و سنن اربعه

ادلو

مرویست از براء ابن عازب رضی الله عنه که رسول خدا بعد از هر فریضه این دعا
میخواند ای پروردگار من نگاه دار مرا از عذاب خود در روزی که برانگیزی و زنده کنی
بندهای خود را در لفظ بعث و جمع اگر چه تغایر معنوی است لیکن در مآل اتحاد است
پس عجب است از مصنف رح که لفظ صحیح ابوعوانه را اختیار کرده است بر لفظ همه
پنج کتاب معتبر   اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَارْحَمْنِیْ وَارْزُقْنِیْ عو
اَللّٰهُمَّ رَبَّ جِبْرَئِیْلَ وَمِیْکَائِیْلَ وَاِسْرَافِیْلَ اَعِذْنِیْ مِنْ حَرِّ
النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ   یعنی در صحیح ابوعوانه مرویست از سعد ابن
ابی وقاص رضی الله عنه که رسول خدا بعد از هر نماز فرض این دعا میخواند قوله اللهم
رب یعنی در معجم اوسط طبرانی مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا
بعد از هر فریضه این دعا میخواند که ای خدا ای پروردگار ملائکه مذکور پناه عطا کن
مرا از گرمی و از سردی دوزخ پس این کلام از باب اکتفاست مانند کلام خدا سرابیل
تقیکم الحر والبرد یا مراد بحر نار شدت عذاب دوزخ است که شامل آتش دوزخ است
و زمهریر دوزخ کما قیل در حدیث من حر عشاء او ... ساعة تباعد من نار جهنم مائتی
سنة کذا فی المدارک ای از شدت عذاب دوزخ و محتمل که تخصیص حر برای کثرت
باشد   اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ مَا قَدَّمْتُ وَمَا اَخَّرْتُ وَمَا اَسْرَرْتُ
وَمَا اَعْلَنْتُ وَمَا اَسْرَفْتُ وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّیْ اَنْتَ
الْمُقَدِّمُ وَاَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ   یعنی در سنن
ابوداود و صحیح مسلم و سنن ترمذی و صحیح ابن حبان مرویست از حضرت علی رضی الله
عنه که رسول خدا بعد از هر فریضه این دعا میخواند که ترجمه اش نوشته شد
اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی ذِکْرِكَ وَشُکْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ

اعنی اعن صیغه امرست از اعانت یعنی یاری کردن و نون
فیه نون وقایه ست و یا متکلم ست یعنی در سنن ابو داود و نسائی و صحیح ابن حبان
و مستدرک حاکم و کتاب عمل الیوم و اللیله ابن سنی مرویست از معاذ ابن جبل
رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از هر فرض این دعا میخواند که ای خدا
یاری و اعانت ده مرا بر ذکر خود که رث مثل قرائت و اذکار دیگر و بر شکر نعمتهای
ظاهری و باطنی و دنیوی و اخروی خود که نهایت ندارد و در حسن عبادت خود که قیام
نیز ایطاء ارکان و سنن و آداب و خضوع و خشوع و اخلاص و حضور تمام و استغراق
ما لا کلام بوجه احسن تمام اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید
انک الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب
کل شیء انا شهید ان محمدا صلی الله علیه و سلم عبدک
و رسولک اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان العباد
کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا
لک و اهلی فی کل ساعة فی الدنیا و الآخرة ذا الجلال
و الاکرام اسمع و استجب الله اکبر حسبی الله و نعم
الوکیل الله اکبر الاکبر یعنی در سنن نسائی و ابو داود و کتاب
عمل الیوم و اللیله ابن سنی مرویست از زید بن ارقم که رسول خدا بعد از هر نماز
این دعا میخواند ای خدا پروردگار ما ای خدا ای پروردگار ما و پروردگار هر چیز
پس لفظ رب منصوب ست زیرا که صفت منادی ست یا خود منادی ست انا شهید
ای اشهد بانک من گواهم و گواهی میدهم باین که تحقیق توئی پروردگار هر چیزی
یا پروردگار مطلق حال آنکه متوحدی نیست هیچ شریکی مر ترا در ربوبیت و نه هم و گواهی

مسند بزار مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است و فعتی که
حیث کند دابه شخص در بیرون و از ناگاه پس باید که ندا کند و بگوید یاری کنید بر گرفتن
دابه من ای بندهای خدا تا دابه من بدست من آید و مراد از بندهای خدا ملائکه اند
یا مسلمانان از جن یا رجال الغیب که ایشان را ابدال می نامند قوله رحمکم الله یعنی
در مصنف ابن ابی شیبه مرویست زیادتی دعائیه رحمکم الله برای عباد الله
موقوف از قول ابن عباس رضی الله عنه و در کتاب عمل الیوم و اللیله ابن سنی
مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه مرفوعا اذا انفلتت دابة احدکم بارض
فلاة فلیناد یا عباد الله احبسوا فان لله تعالی عبادا فی الارض انتهی و حکی
عن بعض الشیوخ الکبار فی العلم انفلتت له دابة اظنها بغلة و کان یعرف هذا
الحدیث فقاله فحبسها الله علیه فی الحال فی کره و ان اراد و در نسخه اصل ست اذا
اراد یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست از زید ابن علی از عتبه ابن غزوان رضی
الله عنه که رسول خدا فرموده است در کم شدن هر یکی از شما معینی و یاری کسی را در زمین
آن دابه یا در تحصیل مطلب دیگر پس باید که بگوید سه بار این قول را که یا عباد الله اعینونی
و لفظ معجم کبیر این ست قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اضل احدکم شیئا او اراد
عونا و هو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی
فان لله عبادا لا تریهم قوله قد جرب ذلک ای حدیث مذکور مجرب ست محقق یعنی
در معجم کبیر طبرانی مرویست نیز از حدیث عقبة ابن غزوان قال بعض العلماء الثقات
که این حدیث حدیثی ست نیکو که محتاج اند بوی اینها [illegible] قرآن و منقول است از مشایخ
که این حدیث مجرب ست که پیوسته است یافته در هر روز مطلوب را در نجاح ست
حکی لی بعض شیوخنا الکبار فی العلم انفلتت له دابة اظنها بغلة و کان یعرف هذا

الحدیث فقال رحبسها الله علیهم فی الحال وکنت ناحرة مع جماعة وانغلقت منا
بهیمة وعجزوا عنها فقلته فوقفت فی الحال بغیر سبب سوی هذا الکلام ذکره النووی
فی الاذکار   واذا اشرف علی مکانٍ مرتفعٍ قال اللهم لک
الشرف علی کل شرفٍ ولک الحمد علی کل حالٍ   یعنی
در مسند امام احمد و مسند ابو یعلی موصلی و کتاب عمل الیوم واللیلة ابن سنی مرویست
از انس رضی الله عنه و نعم که بر می آمد رسول خدا بر مکانی که بلندست میفرمود بار
خدایا خاصه تست بلندی و بزرگی بر هر بلندی و بزرگی و خاص تست جمیع حمد
تمام بر هر حال.   واذا اراد ان یدخل قریة او بلدة قال حین
یراها اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب
الارضین السبع وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن
ورب الریاح وما ذرین فانا نسالک خیر هذه
القریة وخیر اهلها ونعوذ بک من شرها وشر اهلها
وشر ما فیها   نسالک خیرها وخیر ما فیها ونعوذ بک
من شرها وشر ما فیها   اظلال سایه افکندن ارضین یعنی
راست و بلکی اقلال برداشتن اضلال گمراه کردن ذره و برداشتن بادها
و خاک را از باب نفر قال الله تعالی فاصبح هشیما تذروه الریاح و در روایت
طبرانیست بدل ما اظللن و ما اقللن و ما اظللت و ما اقللت و ما اضللت بصیغه
واحد باعتبار جماعة و تانیث در اضللن باعتبار نفوس شیاطین است یا به تغلیب
اناث شیاطین یا رعایت مشاکلت نسبت اضلال بسوی شیاطین مجازیست
قوله و اذا اراد کذا در اکثر الاصول و در نسخه صحیحه اذا اراد دخوله ملائم

اولاست

اولاست قوله یرید دخولها در نسخه ثانیه این قول تاکید ست و ملائم ثانیه است
قوله قال حین یراها در نسخه اول یا بی منع ست که در اول وقت رویت گفت
نه در وقت دخول   یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک
حاکم مرویست از صهیب ابن سنان رومی رض که چون رسول خدا میدید
از دور شهری را که میخواست در آمدن خود در ان شهر میفرمود در وقت آن
دیدن اللهم ای خدا پروردگار آسمانها که هفت است و پروردگار مخلوقات
که سایه افکنده است آسمانها بر انها چون این مخلوقات نزدیک آسمانها است
که سایه آسمانها بر انهاست و پروردگار زمینها که هفت است و پروردگار
خلقتی که برداشته است آن زمینها آن خلقت را و پروردگار شیاطین
و پروردگار خلقی که گمراه کرده اند شیاطین آن خلق را و پروردگار بادها
و پروردگار چیزها که پراگنده اند بادها آن چیزها را از ابر و غیره کی مجیب دعوتها
یعنی اجابت کننده دعاء من که فرموده است ادعونی استجب لکم پس بتحقیق
ما دعا و سوال میکنیم از تو نیکی ذات این شهر را که بر ما مبارک باشد و در وی
بطاعت و عبادت تو قیام نماییم و بسلامت و عافیت سکونت کنیم و نیکی
چیزهای را که درین شهرست از رزقهای حلال و نیکی باشند کان این شهر را
از عالمان و صالحان و پناه میجوییم بتو از بدی ذات این شهر و از بدی باشند
گان این شهر و از بدی چیزی که درین شهرست از موذیات   باید دانست
که در ذکر سبع اشعار ست باتکه هر یک از سموات و ارضین هفت است
که بر هر آسمان پانصد ساله راهست چنانکه فاصله در هر یک پانصد ساله راهست
کما فی جامع الاصول من حدیث الترمذی و غیره و در هر زمینی ملایکه و جن و آدم

وحوا و نوح و ابراهیم و احکام است می مینند آسمانرا از جانب خدا و استعداد زمین روشنی از آسمان دارند کما فی غرایب القرآن قوله اسألک خیرها الی آخره یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست از ابی لبابه ابن المنذر عن ابی عبد المنذر انصاری رضی و او را لبابه ابن منذر نیز گویند که رسول خدا در وقت دیدن شهری که اراده در آمدن خود در آن شهر میداشت این دعا الی آخره میخواند وعند ما یرید

اَنْ یَدْخُلَهَا اَللّٰهُمَّ بَارِکْ لَنَا فِیْهَا ثَلٰثَ مَرَّاتٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا

جَنَاهَا وَجَنِّبْنَا اِلٰی اَهْلِهَا وَحَبِّبْ صَالِحِیْ اَهْلِهَا اِلَیْنَا

وَاِذَا نَزَلَ مَنْزِلًا اَعُوْذُ بِکَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ

مَا خَلَقَ فَاِنَّهُ لَمْ یَضُرَّهُ شَیْءٌ حَتّٰی یَرْتَحِلَ جنی بفتح

جیم و سکون نون میوه چیدن از باب ضرب اجتناء کذلک جنی مقصور میوه چیده شده تحبیب دوست گردانیدن لم یضره بفتح را مشدده و بضم نیز درو رست گر ضاد و سکون را من ضاره یضره ضائکه در قول حق تعالی لا یضرکم کیدهم شیئا قرارت است یعنی در معجم اوسط طبرانی مرویست از حضرت عائشه رض که رسول خدا نزد اراده دخول شهر میخواندند اللهم بارک لنا فیها سه بار یا رب خدایا برکت و افزونی عطا کن برای ما در این شهر اللهم ارزقنا یا رب خدایا عطا کن ما را میوه های چیده این شهر از خرمای تر و غیره و محبوب گردان ما را در دلهای باشندگان این شهر خواه صالح و خواه طالح تا ضرر هیچ یکی بما نرسد و محبوب گردان صالحان باشندگان این شهر را بسوی دلهای ما تا منتفع باشیم بصحبت آن صالحان لطیفه که در تعمیم اهل در جمله اولی و تخصیص اهل در جمله ثانیه مستظهر است و در حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها که بعض محققان ذکر کرده اند این است که کان رسول الله صلی الله علیه

جمعت

وسلم اذا اشرف علی ارض یرید دخولها قال اللهم انی اسألک من خیر هذه وخیر ما فیها اللهم ارزقنا جناها وأعذنا من وباءها وحببنا الی اهلها وحبب صالحی اهلها الینا انتهی شاید که طبرانی زاده روایت است قوله واذا نزل منزلا الی آخره یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه و مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی و مصنف ابوبکر ابن ابی شیبه مرویست در همه از خوله بنت حکیم که سوای اینها حدیث خوله را در کتب حدیثی نیست مگر در معجم کبیر مرویست از عبد الرحمن ابن عائش رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است و قتیکه فرود مسافر در منزلی از منزلها هر که بگوید پناه میجویم بکلمات فراخدایا با سما و صفات رحمانی که کامل اند و هیچ نقصانی ندارند یا نافع اند کافی اند از بدی آنچه مخلوق است ضرر و زیان نمیرساند آن گوینده را چیزی از مخلوقات تا آنکه انتقال کند از آن منزل وَاِذَا اَمْسٰی وَاَقْبَلَ اللَّیْلُ یَا اَرْضُ

رَبِّیْ وَرَبُّکِ اللّٰهُ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّکِ وَشَرِّ مَا خُلِقَ فِیْکِ

وَشَرِّ مَا یَدِبُّ عَلَیْکِ وَاَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ اَسَدٍ وَّاَسْوَدٍ

وَمِنَ الْحَیَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَمِنْ سَاکِنِیْ الْبَلَدِ وَوَالِدٍ

وَمَا وَلَدَ مسا بفتح و مد شبانگاه خلاف صباح امسا شبانگاه کردن اصباح و مسا یعنی ما بعد زوال تا غروب نیز آمده اقبال روی فرا کردن ضد ادبار اسود اسم جنس است و منصرف است زیرا که صفت نیست و لهذا جمعش اساود است و تورپشتی گفته الاسود الحیة العظیمة التی فیها سواد وهی اخبث الحیات وذکر من شأنها انها تعارض الرکب وتتبع الصوت فلهذا اخصها بالذکر وجعلها جنسا آخر برأسها و لهذا عطف علیها بقوله ومن الحیة انتهی یا اسود نام شخص است که و بر هر دو تقدیر غیر منصرف است مانند احمد و ارقم و در بعض نسخ صحیحه منون نیست

بشنواند شنونده و بر... دیگر از احد و ثنا گفتن با خدا را و نعمت خوب خدا را
با اختیار خوب خدا را چنانکه امر رسول خدا به تبلیغ شاهد مر غایب را آمده یعنی دیگر وارد است
و قیل یعنی خود است ای شنیده است یا شنوانیدن است هر کرا گوش شنوا است حمد
و ثنا گفتن با خدا را و نعمت خوب یا اختیار خوب خدا را که نازل است بر ما و از حسنی
بلا به علینا حمد باشد پس یعنی آنکه حسن نعمت خدا را یا حسن اختیار خدا واقع است
بر ما و ثابت است نزد ما قوله ربنا صاحبنا یعنی ای پروردگار ما باش صاحب ما یعنی محافظت
و اعانت فرمای عائذا یعنی پناه جوینده ام تو پناه جستنی یا منصوب مر رسول خدا یعنی سامع
ایا آخره حال آنکه پناه جوینده بود و حکم نفی نفرمود که خدا از نار و در روایت العوذ
من جهنم است پس این قول کلام آن راوی است چنانکه قاضی عیاض گفته است و امام نووی
گفته که بر تقدیر حالیت مراد است که از کلام رسول خدا باشد ای اقول حال استعاذتی
من النار و طیبی گفته است و الارجح هذا اللیلا نحرم النظم و قیل یحتمل که حال باشد از
فاعل سمع   يَقُوْلُ ذٰلِكَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ وَّ يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهٗ
یعنی در صحیح ابو عوانه و مستدرک حاکم مروی است نیز از ابو هریره رضی الله عنه که گفت رسول
خدا در وقت سحر سمع سامع را ایا آخره به تقیید ثلث مرات و رفع صوت بآن
کلمات   وَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اَتُحِبُّ يَا جُبَيْرُ اِذَا خَرَجْتَ
فِيْ سَفَرٍ اَنْ تَكُوْنَ اَمْثَلَ اَصْحَابِكَ هَيْئَةً وَّ اَكْثَرَهُمْ زَادًا فَقُلْتُ نَعَمْ
بِاَبِيْ اَنْتَ وَ اُمِّيْ قَالَ فَاقْرَاْ هٰذِهِ السُّوَرَ الْخَمْسَ قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكَا
فِرُوْنَ وَ اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَ قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ
الْفَلَقِ وَ قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَ افْتَتِحْ كُلَّ سُوْرَةٍ بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيْمِ وَ اخْتِمْ قِرَاءَتَكَ بِهَا قَالَ جُبَيْرٌ وَ كُنْتُ غَنِيًّا كَثِيْرَ الْمَالِ فَكُنْتُ

اخرج

اَخْرُجُ فِيْ سَفَرٍ فَاَكُوْنُ اَبَذَّهُمْ هَيْئَةً وَّ اَقَلَّهُمْ زَادًا فَمَا زِلْتُ
مُنْذُ عَلَّمَنِيْهِنَّ مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صلی الله علیه و سلم وَ قَرَاْتُ بِهِنَّ اَكُوْنُ
مِنْ اَحْسَنِهِمْ هَيْئَةً وَّ اَكْثَرِهِمْ زَادًا حَتّٰى اَرْجِعَ مِنْ سَفَرِيْ   مثال یعنی
گرامی دار فزون شرف از ارباب کرم یقال فلان امثل القوم ای ادناهم الی الخیر ازهم
اماثل القوم ای خیارهم همه حالت و کیفیت یعنی ذات بذوذت بد حال شدن
از ارباب علم حتی ارجع منصوب است و در نسخه الیست برفع و در شرح حصن است و لعله لبیان الحال
یعنی در مسند ابو یعلی مر چنانکه مروی است از جبیر بصیغه ابن مطعم بصیغه اسم فاعل رضی الله
عنه که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم آیا دوست میداری ای جبیر وقتی که بیرون
آیی در سفر و در نسخه الیست الاسفر این را که باشی افضل و احسن مصاحبان خود از
روی حالت و کیفیت و اکثر آن مصاحبان از روی زاد و توشه و توسعت حال در
حال و مآل جبیر میگوید پس گفتم رسول خدا را آری دوست میدارم که چنین باشم
۱۶۵ هر دو پدر و مادر من فدای تو باد فرمود رسول خدا پس بخوان این پنج سوره را که سوره کافرون
و سوره نصر و سوره اخلاص و سوره فلق و سوره ناس است و ابتدا کن هر سوره را
از این پنج سوره به بسم الله الرحمن الرحیم این حدیث صریح است در این که تسمیه جزو سوره
نیست چنانکه مذهب امام اعظم و امام مالک است و ختم کن خواندن تمام این پنج سوره را
به بسم الله الرحمن الرحیم تا ختام تمام این پنج سوره مسک باشد پس خواندن تسمیه شش
بار خواهد شد گفته است جبیر که بودم من پیش ازین توانگر بسیار مال قوله کثیر المال عطف
بیان است یا صفت برای رفع توهم اراده غنای قلبی پس بودم که بیرون می آمدم در سفر
پس میبودم بد حال ترین مصاحبان از روی حالت و صورت و کمترین رفیقان
از روی توشه و صورت باد در برکت پس پیوسته ام از آن گاهی که تعلیم کرده شده ام این

پنج سوره را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در بعض نسخ ماضی معلوم است لا مجرد یعنی
تعلمت ای ازان حیثی که آموخته ام این پنج سوره را و خوانده ام بطریق مواظبت
در سفر این پنج سوره را که حب باشم نیکوترین مصاحبان از روی صورت و کیفیت و اکثر
ایشان از روی توشه در صورة ~~و کیفیت و اکثر ایشان~~ عرباد بر برکت تا آنکه میگردم از
سفر خود دیگر آیه پس قول ما زلت اظرف اکول مناخوت   ما من راکب
يخلو في مسيره بالله وذكره الا ردفه الله بملك ولا يخلو
بشعر ونحوه الا ردفه بشيطان   خلوتی شدن از یاد بغیر ردیف
که ردیف ای سپس سوار نشیند ردافته بکسر موقوف بودن ملک و در جاهلیت
ملوک کسی را ردیف خویش کردندی در کل مصالح تا بنشست و خاست و خوردن و
آب میداد هرآینه دوم در هر کار راه بردی و از غنیمت چهار یک نصیب او دادی و آنکه
است ردف بکسر و بفتحه تبعه کا ردفه و ارد فه معه ارکبه یعنی در صحیح که طبرانی
مروی است از عقبة ابن عامر رض که رسول خدا فرموده است هیچ ملک کج سوار
و مانند این که خالی است از ما سوی الله دل او در وقت سیر و سفر ما در زمان سیر که در
مکان سیر در ان حال که مشغول است بخدا و ذکر خدا که آنکه همی کرد اند خدا تعالی
فرشته را سوار و ملازم عقب آن راکب که در ان سفر ملهم خیر و مانع از شر او را
میکرد دلی کلمه با برای تعدیت است و در نسخه صحیحه قوله و ذکره بصیغه ماضی است
معطوف بر یخلو و جمله در محل نصب است بنابر حالیت و مثبت خالی دل آن راکب
و مانندش از غیر خدا در ان حال که مشتغل است بشعر مذموم و بکلام دنیوی
و بما لا یعنی مگر آنکه میکرد اند خدای تعالی شیطان را سوار عقب آن راکب
که آخر شر و غایق از خیر در ان سفر او را میشود قال الله تعالی ان الشیطان یعدکم

الفقر

الفقر ویامرکم بالفحشاء   وان کان في حج فاذا استوت
به راحلته على البيداء حمد الله وسبح وكبر   حمد او
همه جمع همه سه و هلاک شدن اباده البلاد اهلکه الله طیبی گفته است
و البیداء ای المفازة التی لا شیء بها و هی ههنا اسم موضع مخصوص من
مکة والمدینة ای الشرف الذی امام ذی الحلیفة یعنی در صحیح بخاری
مروی است از انس رض که رسول خدا فرموده است در آنکه با شتر بالکر راه
خدا در سفر حج پس وقتی که مستقر گردد مصاحب آن سالک شتر او در زمین
جا یا آنکه موضع است میان مکه و مدینه حمد و تسبیح و تکبیر که هر سه از ادعیه گوید
بخواند پس کلمه با برای مصاحبت است و تورپشتی گفته است ای رفعته متوجها ظهرها
و الباء للتعدیة و طیبی بر او اعتراض کرده که تعدیت استوای نیست مگر بکلمه علی نه
بکلمه با پس قوله به حال است مانند قوله على البيداء چنانکه هم در کلام خدا اذ فرقنا
برای سببیت است و در حدیث برای مصاحبت   فاذا احرم لبی لبیک
اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة
لك والملك لا شريك لك   لبيك لبيك وسعديك
والخير بيديك والرغبى اليك والعمل   لبيك اله
الحق لبيك   احرام نیت حج کردن و معنی لبیک عبث
اجابت است و اظهار طاعت و معنی تثنیه در ان تاکید است و تکثیر و مبالغه
قال البابا باجابتک بعد اجابة ولزوما لطاعتک بعد لزوم واجابة بعد اجابة
و این لبیک جواب ندا در آلهی است از حضرت ابراهیم علیه
السلام حیث بنی الکعبة وقیل لدرع عباد را لمتی فقال انی عباد کردانی

بکلمه الی در موضع حال است
ارمت بکلمه اسمی و ظاهر
آن است که با در کلام
خدا تعالی هم

س ق حب

الناس
صورة منهم فقیل لم علیک النداء وعلینا التبلیغ فقام علی المقام وقال ایها
حجوا بیت ربکم فقال الموفقون الذین کتب الله لهم الحج وهم فی اصلاب آبائهم
وارحام امهاتهم لبیک بالسن الروحی والبیان الروحی لبیک فقیل کل من کرر
التلبیة فی ذلک العام تکرر له الحج والعمرة ونعمت بکسر نون یعنی انعام است و در حاشیه
رغبا ر بفتح و مد و رغبی بضم و فتح اول و قصر طلب و سوال است من الرغبة
کما فی المنهاج   یعنی در اصول است مروی است از انس رض که رسول خدا
فرموده است پس درستی که آن سالک اراده احرام و نیت حج کند بگوید که سرعت
دارم در اجابت دعوت تو و طاعت باین طریق لبیک اللهم لبیک احرام نزد
علماء حنفیه تمام نمیشود مگر به نیت و تلبیه که هر دو فرض است در احرام و احرام شرط
است هم در حج وهم در عمره و نزد علماء شافعی احرام رکن است و تلبیه سنت
باید دانست که خطاب در لبیک اول از هر حج تا قیامت بحضرت ابراهیم است
که برای امتثال امر اذن بالناس بر کوه ابو قبیس بر آمده باواز بلند گفت یا
ایها الناس حجوا بیت ربکم حق تعالی بشنوانید این نداء هر مؤمنی را که بر روی زمین
بود یا در اصلاب آباء یا در ارحام امهات پس هر که اجابت کرد و لبیک اللهم
لبیک گفت مرة او مرتین او مرارا نمی میرد تا موافق عدد اجابت حج نمیکند
و در لبیک اشاره که کلام دوم است بخبر ان تعالی است بطریق جواب سلام که شخص
از بزرگی برساند و مجیب السلام علیکم و علیه بگوید پس خطاب متعدد در کلام
واحد لازم نمی آید قوله ان الحمد والنعمة لک والملک بکسر همزه است و در نسخه است
بفتح و زمخشری گفته فتح مختار است فوست و کسر مختار ابو حنیفه و امام نووی
گفته الکسر علی الاستیناف والفتح للتعلیل والکسر اجود عند الجمهور و ثعلب
گفته

گفته الکسر اجود لان المعنی من الفتح لان من کسر جعل معناه ان الحمد والنعمة لک علی کل
حال ومن فتح قال معناه لبیک لهذا السبب ولفظ والنعمة منصوب است علی الاصح
که معطوف است و قاضی گفته و یجوز رفعهما علی الابتداء پس خبرش محذوف است ای
لک بقرینه خبر ان که مذکور است پس این جمله حالیه معترضه است و محتمل که لک خبر النعمة
باشد و خبر ان الحمد محذوف بقرینه مذکور و قیل رفع نعمت بنابر عطف است بر محل اسم
ان علی رای و لفظ الملک منصوب است علی الاصح که لک خبر هر یک از حمد و نعمت است   والملک
و محتمل که الملک مبتدا باشد و خبرش محذوف ای والملک کذلک و مستحب است
وقف بر الملک قوله لا شریک لک راجع است بسوی هر یک از حمد و انعام و ملک
قوله لبیک و سعدیک الی آخره و در نسخه صحیحه لبیک مکرر است یعنی در صحیح مسلم
و سنن اربعه مروی است موقوف از قول ابن عمر رضی الله عنه که در وقت
احرام در تلبیه خود زیاده میکرد والرغبی الیک والعمل قوله وسعدیک ای اعانت
و یاری میطلبم بر طاعت تو اسعادا بعد اسعاد و اعانة بعد اعانة قوله والخیر
بیدیک شرح این قول بالا مرقوم است و در بعضی روایات والخیر فی یدیک
١٩٦
و در بعضی نسخ بعد این قول زیاده لبیک است که در صحیح مسلم و سنن اربعه نیست
لهذا گفته اند که از سهو ناسخان است قوله والرغبی والرغباء الیک یعنی بسوی تو
مروی است ای طلب و سوال هر طالبی و سائلی منتهی است بسوی تو و بطریق
مضمون ایاک نستعین و عمل صالح عاید است بسوی تو و مقصود از آن عمل توئی
بر وفق معنی ایاک نعبد والعمل مبتدا است و خبرش الیک است مذکور یا محذوف
بقرینه مذکور یا محذوف بقرینه مذکور ای والعمل الیک یا لک العمل قوله لبیک
و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مروی است از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا اجابتا

اله الحق یعنی در سنن نسائی و ابن ماجه هم

تلبیه چنین می گفت اله الحق ای خدای دینی که حق است و ثابت لبیک بلفظ اله منصوب است
علی النداء و اضافت لام است و محتمل که بالذات باشد وَ اِذَا فَرَغَ مِنْ تَلْبِيَتِهِ
سَاَلَ اللهَ مَغْفِرَتَهُ وَ رِضْوَانَهُ وَ اسْتَعْتَقَهُ مِنَ النَّارِ ای در معجم کبیر
طبرانی مرویست از خزیمه ابن ثابت انصاری رضی الله عنه و در وقتی که فارغ شود
سالک راه خدا از تلبیه خود سوال کند از خدا تعالی آمرزش خدا را و خشنودی
خدا را و بطلبد از خدا عتق و آزادی خود را از آتش دوزخ باین طریق که بخواند
اللهم انی اسألک مغفرتک و رضاک عنی و دار القرار و ان تعتقنی من النار یا
باین طریق که اللهم انی اسألک رضاک و الجنة و اعوذ بک من غضبک و النار
فَاِذَا طَافَ كُلَّمَا اَتَى الرُّكْنَ كَبَّرَ یعنی در صحیح بخاری مرویست از ابن
عباس و ابن عمر رضی الله عنهما که رسول خدا فرموده است لیکن وقتی که آن سالک شروع
کند طواف او کشتی خود هفت بار کرد خانه خدا را دران حال که مبتدی است بحجر اسود
و مستلم است و مقبل و واضع است روی خود را بران حجر و مبسمل است و مکبر و مهلل است
و داعی که اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاء بعهدک و اتباعا لسنة نبیک هر گاه
که باید نزد آن رکن که دران حجر اسود است بگوید الله اکبر در حالی که مستلم است و مقبل
و در ازدحام مشیر است بسوی آن حجر و در رفع یدین در هر مره با اکتفا بحجره او لی
دو قول است مرویست که قبل عمر الحجر ثم قال اما و الله قد علمت انک حجر لا تضر
و لا تنفع و لولا انی رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم قبلک ما قبلتک فقبله ثم
قال ما لنا و للرمل انما کنا رآئینا به المشرکین و قد اهلکهم الله تعالی ثم قال شی
صنعه رسول الله صلی الله علیه و سلم فلا نحب ان نترکه این ترا ابن الهمام فقواه در
رسایل مناسک نوشته که چون حضرت عمر گفت و لا تنفع حضرت علی گفت یا عمر

این را لکو

این را لکو که از رسول خدا شنیده ام میثاق را که از ذریت حضرت آدم گرفته
نوشته اند در حجر اسود است که روز قیامت برای بوسه دهنده خود شهادت خواهد
داد حضرت عمر گفت زنده ندارد مرا خدای تعالی در زمینی که نباشی تو دران
زمین یا ابا الحسن ذکره ابن الهمام وَ يَقُولُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ
یعنی در سنن ابو داود و نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مصنف
ابن ابی شیبه مرویست از عبد الله ابن سایب رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است
و بگوید آن سالک و بخواند در میان هر دو رکن که رکن حجر اسود است و رکن یمانی ربنا
آتنا فی الدنیا الی آخرها و این هر دو رکن را از روی تغلیب یمانیین می گویند چنانکه دو
رکن دیگر را عراقی است و شامی شامیین می نامند و تخصیص یمانیین با استلام موزیادت
اکرام برای زیادت فضیلت است که حاوی باقی است بر بنای حضرت ابراهیم علیه السلام
و در دوم حجر اسود است امام نووی گفته که لغت فصیحه مشهوره در یمانی تخفیف یا است
زیرا که منسوب الیه یمن است و الف عوض است از احدی الیائین و نسبت اگر تقدیر
نشد یلازم می آید جمع میان عوض و معوض عنه و در لغت دوم که تشدید یا است
الف زاید است وَ كَذَلِكَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْحِجْرِ مِنْ وَ فِي الطَّوَافِ
مَنْ اَوْ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ حجر بکسر اول و سکون جیم اندرون حطیم
که از جانب شمالی کعبه است و در بنای حضرت ابراهیم داخل کعبه بوده و یقال الحجر
هو الی لیط المستدیر الی جانب الکعبة الغربی یعنی در مصنف ابو بکر ابن ابی شیبه
مرویست نیز از عبد الله ابن سایب رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که و بخوانند
بخواند آن سالک آیه مذکوره را در میان رکن حجر اسود و محوطه که جانب شمالی است ..

۱۶۸

غیره از وقوف و طواف و سعی و رمی و عبادت که الی کنند شعایر جمع شعیره آغاز کردن
مهموز اللام است از باب فتح ولابدا صیغه متکلم واحد است و در درست ابدأوا صیغه
امر برای جمع مذکر قیل این روایت دلیل است بر وجوب ابتدا سعی بصفا مانند ترتیب
وضو و چون دلیل ظنی است حنفیه قایل اند بوجوب نه بفرضیت رقی کفلس بر آمدن
بر نردبان از باب علم آنجا رعوع رات کردن فیغ الکلام تجرید هزم هزیمة شکستن
لشکر را انهزام لازم منه خوب کرده اخواب جمع الضباب فرود آمدن در نشیب
یعنی در صحیح مسلم و سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیح ابو عوانه مروی است
از جابر رضی الله عنه پس وقتی که فارغ میشد رسول خدا از طواف توجه میفرمود الی آخره یار سول
خدا فرموده است پس وقتی که فارغ شود آن سالک از طواف متوجه گردد بسوی مقام
ابراهیم پس بخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ای بکسر بعض جوانب عرفه
این مقام را جای نماز دو رکعت طواف که این مقام برای این نماز افضل است
از سایر اماکنه مسجد و از سایر حرم با آنکه این نماز جایز است در خارج حرم نیز
و این دو رکعت طواف نزد علمای حنفیه واجب است بعد از هر طواف فرض
باشد یا نفل و ادای این دو رکعت ~~طواف~~ در اوقات کراهت مکروه است
و نزد امام شافعی سنت است و ادای این دو رکعت در هیچ وقتی مکروه نیست
قوله وجعل المقام الخ و کرده اند است رسول خدا صلی الله علیه و سلم مقام ابراهیم را
که افضل اماکن است میان خود و میان کعبه و خوانده است دو رکعت طواف را که
بعد از فاتحه در رکعت اولی سوره کافرون است و در ثانیه سوره اخلاص زیرا که
هر یکی از سورتین دال است بر توحید و نفی شرک و بسیار تاکید قوله ثم یرجع الخ
بعد آن سالک بعد از گزاردن مقام ابراهیم نیت و من البیت خواندن

دو رکعت

دو رکعت طواف بر وجه مذکور رجوع کند بسوی رکن اعظم که در وی حجر
اسود است فیستلم پس بوسه دهد بعد از نهادن هر دو دست خود بر اطراف آن
و قیل بعد وضع جبهه خود نیز بر وی بار دوم که این استلام بمنزله سلام وداع است
بسبب انتقال بسوی سعی و بهذا قیل استلام ماخوذ است از سلام بفتح بمعنی تحیت
پس بر آید برای سعی بین الصفا والمروة از دروازه بنی مخزوم که نزدیک است
بکوه صفا و متوجه گردد بسوی کوه صفا بهذا آنرا باب الصفا میگویند پس وقتی
که نزدیک آید از کوه صفا بخواند ان الصفا والمروة من شعائر الله ای
تحقیق هر دو کوه از علامات دین خدا است و مصنف رحمه الله گفته است من
اعلام متعبداته و رسول خدا فرموده است بعد از نزدیک آمدن کوه صفا ای
ابدأ بما بدأ الله به ابتدا میکنیم سعی بین الصفا والمروة را بچیزی ای بکوه صفا که ابتدا کرده است
خدای تعالی در قرآن مجید با آن چیز و فرموده ان الصفا والمروة من شعائر الله
و باصحاب نیز امر فرموده که شما ابتدا سعی بکوه صفا کنید پس بر آید بر کوه صفا
تا بیند کعبه را از باب الصفا رو بالفعل هم کعبه از باب الصفا دیده میشود
پس متوجه قبله گردد پس توحید و تکبیر خدا بعد از برداشتن هر دو دست چنانکه
طریقه دعا است بعمل آرد و بگوید الله اکبر الله اکبر ولله الحمد الحمد لله علی ما هدانا
الحمد لله علی ما اولانا کما سیاتی و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد و زیادت ابو عوانه است اینجا یحیی و یمیت قوله انجز وعده ای وفا
کرد خدای تعالی وعده خود را در اظهار دین و بودن عاقبت برای متقین و
غیر ذلک ان الله لا یخلف المیعاد و نصرت داد بنده خود را که خود اکمل
و رسول افضل است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و شکست داد گروههای کفار را

مسافتها از اعمال
جمع است الله

١٧١

که از قبایل عرب جمع کرده بر جنگ رسول خدا روز خندق بمدینه قریب
دوازده هزار بودند سوای یهود قریظه و نضیر که با مشرکان آمده فارسل الله
علیهم کما قال ریحا وجنودا لم تروها در ان حال که واحد است از اعداد اشارتست
بسوی حق تعالی وما النصر الا من عند الله و مشهور همین احزاب روز خندق است
وقیل یحتمل مراد از احزاب کفر باشد در جمیع ازمنه و امکنه قوله ثم یدعو بین ذلک
الی آخره ای بعد از گفتن خبر ذکر سابق این خبر است که دعا کند و بخواهد از
خدا الخ باید خواست متصل آخر ذکر دیگر بدعا مانند آن ذکر بی فصل دعا سه بار
که هر یک از ذکر و دعا سه بار کرد در امام نووی گفته است مستحب آن است که
بهذا الذکر و یدعو بهذا الدعا ثلث مرات پس کلمه ثم برای تراخی در اخبار است
نه برای تاخر زمان دعا و لفظ بین بمعنی وصل است علی ما قال القاموس و یحتمل
که کلمه ثم مانند واو بمعنی جمع مطلق باشد چنانکه در روایت آمده و یدعو بواو
و مذهب ابن مالک است که ثم برای تراخی نیست قال الله تعالی ذلکم وصیکم به
لعلکم تتقون ثم آتینا موسی الکتاب و مذهب بعضی است که ثم برای ترتیب
نیست قال الله تعالی هو الذی خلقکم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها زیرا که
در آیتی دیگر الفرقان کم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها بجای
ثم واو است پس مندفع شد این اعتراض که کلمه ثم مقتضی است تراخی دعا را
از ذکر و لفظ بین بعد در توسط دعا را میان ذکر که بعد از والله علی کل شیء
قدیر دعا باشد قوله ثم نزل الی المروة یعنی فرود آمد از صفا و متوجه گردید بسوی
مروه پس نصب مروه به نزع خافض است و در نسخه البته الی المروة ای متنزلا
متوجها الیها و برود تا وقتی که فرود آید هر دو قدم او در شکم وادی که در زمان

رسول خدا

رسول خدا نشیب بسیار بوده و اطراف وادی مرتفع و الحال شکم وادی [illegible]
در سعی و تیز رود بین المیلین تا وقتی که از آن نشیب بالا بر آید و آهسته
برود تا وقتی که بر سر کوه مروه رسد بکند و بخواند چنانکه کرده و خوانده بود
بر کوه صفا از صعود بر مروه و دیدن کعبه و الحال عمارات حایل است
از آن دیدن و استقبال قبله و رفع یدین و خواندن اذکار مسطوره و دعوات
مذکوره   وَاِذَا دَنَی مِنَ الصَّفَا کَبَّرَ ثَلٰثًا وَیَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْرٌ وَیَصْنَعُ ذٰلِکَ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَیَصِیْرُ مِنَ التَّکْبِیْرِ اِحْدٰی
وَعِشْرُوْنَ وَمِنَ التَّهْلِیْلِ سَبْعٌ وَیَدْعُوْ فِیْمَا بَیْنَ ذٰلِکَ
وَیَسْأَلُ اللّٰهَ ثُمَّ یَهْبِطُ فَاِذَا انْتَهٰی اِلَی الْمَرْوَةِ صَنَعَ کَمَا صَنَعَ
عَلَی الصَّفَا حَتّٰی یَفْرُغَ   هبوط فرود آمدن یقال هبط هبوطا
ای انزل لازم و متعدی از باب ضرب یعنی در موطا امام مالک و مصنف ابن
ابی شیبه مروی است موقوف از ابن عمر رضی الله عنه که چون بر می آمد ابن عمر
بر کوه صفا می گفت الله اکبر سه بار و می گفت لا اله الا الله تا قوله قدیر یکبار
و مکرر کرد این سعی میان صفا و مروه هفت بار پس مکرر کرد از تکبیر سه بار می گفت
در هر باری که بر می آمد بر صفا از هفت بار بیست و یک بار و از تهلیل که لا اله الا الله است
تا قوله قدیر هفت بار پس ابتدای سعی هم از صفا و ختم سعی هم بر صفا می کرد و دعا
می کرد در میان صفا و مروه که هفت بار سعی است یا در میان تکبیر و تهلیل و سوال
می کرد از خدا مطلب خود را سوال عطف تفسیری دعاست یا دعا بدل و
سوال بزبان یا بر عکس یا الجمع میان لسان قال و بیان حال پس فرود می آمد از صفا

و متوجه مروه میرفت آهسته پس از عقب آن آهسته لی و فتی که بر می آمد بر مروه
میکرد و میخواند چنانکه کرده و خوانده بود بر صفا تا فارغ شد از سعی میان صفا و مروه
که هفت بار است   وَيَدْعُو عَلَى الصَّفَا اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ ادْعُونِي
أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَإِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَإِنِّي أَسْأَلُكَ كَمَا هَدَيْتَنِي
لِلْإِسْلَامِ أَنْ لَا تَنْزِعَهُ مِنِّي حَتَّى تَتَوَفَّانِي وَأَنَا مُسْلِمٌ
وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ
الْأَكْرَمُ   نزع کشیدن چیزی از جای خود و بر کندن از باب ضرب
توفی جان بر داشتن و تمام فا ستدن یقال توفی فلان و توفی اذا مات
فمن قال توفی اجله در ستوده عمره و لهذا قرئ قوله تعالی یتوفون منکم بضم الیاء و فتحها
یعنی در موطا امام مالک مروی است موقوف نیز از ابن عمر رضی الله عنه که دعا
میکرد و میخواند بر صفا نیز با لخصوص میکرد صفا را باین دعا زیرا که تعلیم امت
محمدی که اللهم انک قلت ای آفریده یا رب خدایا بتحقیق تو فرموده سوال کنید از من
تا اجابت کنم سوال شما را برای شما و بتحقیق تو خلاف نمیکنی وعده خود را و بتحقیق
و بتحقیق من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کرده مرا بسوی اسلام اول الا اینکه
بیرون نکنی و بر نکنی اسلام را آخر از من ای دایم و ثابت نگاه داری اسلام را
تا قبض کنی و بگیری جان مرا و حال آنکه من بر دین اسلام مستمر و مستقر باشم قوله
و بین الصفا و المروة یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست موقوف از ابن مسعود
رضی الله عنه که در میان صفا و مروه میخواندند این دعا را که رب اغفر و ارحم انت
الاعز الاکرم   وَإِذَا سَارَ إِلَى عَرَفَاتٍ لَبَّى وَكَبَّرَ ثُمَّ دَعَا وَخَيْرُ الدُّعَاءِ
يَوْمَ عَرَفَةَ وَخَيْرُ مَا قُلْتُ أَنَا وَالنَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ

لا شریک

لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
عرفات جای وقوف آمدن منا و هو اسم فی لفظ الجمع و لا
یجمع قال الفراء و لا واحد له بصحة و هی معرفة و ان کان جمعا لان الاماکن لا تزول
فصار کالشیء الواحد و خالفه الزیدی یقول هولاء عرفات حسنة بنصب
النعت لانه نکرة و هی معرفة قوله تعالی فاذا افضتم من عرفات قال الاخفش
انما صرف لان التاء صارت بمنزلة الیاء و الواو فی مسلمین و مسلمون لانه تذکیره
و صار التنوین بمنزلة النون ای تنوینه تنوین المقابلة کنون جمع المذکر لا
تنوین التمکن فلما سمی به ترک علی حاله و کذلک القول فی اذرعات نام موضع است
بشام و هی معرفة منصرفة قال القاضی فی تفسیر قوله تعالی فاذا افضتم من عرفات
هی جمع سمی به کاذرعات و انما نون و کسر و فیها العلمیة و التانیث لان تنوین
الجمع تنوین المقابلة یعنی کنون جمع المذکر لا تنوین التمکن و انما سمی الموقف عرفة
لانه نعت لابراهیم فلما ابصره عرفه و قیل غیر ذلک و عرفات للمبالغة او لان
کل جزء من اجزائها موقف الا بطن عرنة کما ورد فی الحدیث کما جمع مساجد فی
قوله تعالی انما یعمر مساجد الله المراد به المسجد الحرام لان کل جهة منه مسجد و قیل
لانه قبلة المساجد فکانه مساجد عرفة نهم روز از ذی حجه یقال هذه یوم عرفة
غیر منون و لا یدخله الالف و اللام یعنی در صحیح مسلم و سنن ابی داود مروی است
از ابن عمر رضی الله عنه و رضی که میرفت رسول خدا بسوی عرفات تلبیه میگفت
گاهی و تکبیر می فرمود گاهی و محتمل که تکبیر تشریق باشد که ابتدا از آن از صبح عرفه است
و مستحب است بعد از نماز صبح از منا متوجه عرفات شود و نزد انقطاع تلبیه نزد رمی است
قوله و خیر الدعاء یعنی در سنن ترمذی مرویست از ابن عمرو بن ابی داود رضی الله عنه که

ترک علی حاله کما ترک المنون اذا سمی به

رسول خدا فرموده است که فاضل ترین دعاها قبلی دعای است که مخصوص روز عرفه است
پس اضافت بمعنی لام است یا دعای است که در روز عرفه است هر دعای که باشد
پس اضافت بمعنی فی است زیرا که عرفه نزد جمهور افضل روزها است و قیل روز جمعه
است و موید معنی دوم است الحجه در نسخه الیست خیر الدعاء یوم عرفه بنصب یوم عرفه
نصب یوم بر ظرفیت و روایت رفع یوم بر خبریت ای خیر ایام الدعاء یوم
عرفه قوله و خیر ما قلت ای و فاضل ترین اقوال انست که من گفته ام و انبیاء سابق از من
گفته اند قول لا اله الا الله است تا قدیر زیرا که مشتمل است بر توحید خدا و محض ثنا
که بفضل خود بی عطا می فرماید افضل از انچه بسایل عطا فرماید در حدیث قدسی است
من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین پس ذاکر اکرم از طالب
صریح نزار و طلبش ابلغ است از صریح که مقام تفویض مقام است اکمل و اعلی و الله
در منی قال سه و کلت الی المحبوب امری کله فان شاء احیانی و ان شاء اتلفا و یحتمل
که خیر ما قلت بمعنی خیر دعوت باشد و عطف تفسیری باشد قول متناول ذکر و دعا باشد
و یحتمل که خیر الدعاء مراد الخ بمعنی احسن جواب شود از سوال مولف سع که الحدیث لیس فیه
الا الثناء علی الله تعالی و لیس فیه من لفظ الدعاء شیء و قد سئل الامام الکبیر سفیان
بن عیینه عن ذلک فاجاب بقول الشاعر سه اذکر حاجتی ام قد کفانی ثناؤک
ان شیمتک الحیاء اذا اثنی علیک المرء یوما کفاه من تعرضه الثناء جا بکثرة عطا
و وهش از باب نصر اکثر دعائی و دعاء الانبیاء قبلی بعرفة لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل
شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی نورا و فی بصری
نورا اللهم اشرح لی صدری و یسر لی امری و اعوذ بک
من

هیچ شی بسبب طلبیدن عوض
با براعطا در کرم خدا

العبادة تا قوله یا غرفه
تا بوجه احسن ص

من وساوس الصدر و شتات الامر و فتنة القبر اللهم انی اعوذ
بک من شر ما یلج فی اللیل و شر ما یلج فی النهار و شر ما تهب
به الریح شرح کشاده کردن دل الهی که لا بد است از تجربه تیسیر اسان کردن
و لفظ لی در هر دو فقره برای تاکید اضافت صدر و امر است و سوسه در دل
افکندن و ساوس جمع است پراکنده شدن از باب نصر شتات شتا و شتاتا
بفتح اول و تخفیف دوم و شتوتا فهو شت و شتیت و هم اشتات و شتی ولوج
و لجه بفتحتین در امدن از باب ضرب و اولجه ادخله قوله تعالی یولج اللیل فی النهار و
یولج النهار فی اللیل ای یزید هذا من ذاک و ذاک فی هذا هبوب بضم و زیدن
باد از باب نصر هبوب بفتح هبوبه هبیبه باد و گرد انگیز ریح باد در اصل روح بود
واو ساکن برای انکسار ما قبل یا شد ریاح و ارواح جمع یعنی در مصنف ابن ابی شیبه
مروی است از حضرت علی رض که رسول خدا فرموده است که بیشتر دعای من و بیشتر دعای
انبیا که پیش از من بوده اند در روز عرفه این دعا است تا قوله الریح پس قوله دعاء الا
بجر است و در نسخه الیست برفع بر ابتدا لیکن تقیید باکثریت منتفع است و اکثر احادیث
وارده در بیان عدد اکثر صد بار است در حایق زمخشری است که وجه تسمیه تهلیل و تحمید
دعا انست که بمنزله دعا است در استجلاب انعام و احسان خدا چنانکه وارد است در
حدیث قدسی قوله اللهم اجعل فی قلبی نورا الی اخره دعا است و تقدیم تهلیل و تحمید
بران تنبیه است برین که لازم است در دعا تقدیم ثنا و ترتیب فکر در قلب و سمع و بصر
منور است ترتیب رتبی که لازم است در دعا تقدیم ثنا و ترتیب فکر و قلب
دران سینه و دل و علامت شرح صدر زهد در دنیا است و استعداد برای عقبی کذا
و در دعا الحدیث و اسان کن با یجاد اسباب و رفع موانع برای من تمامه کارها را

دینی و دنیوی مراد پناه میجویم بتو از وسوسهای نفسانی و شیطانی که در دل آدمی افکنند و از
پراکنده شدن خاطر در امور دینی بسبب توجه در امور دنیوی زیرا که جمعیت باطن نیست
مگر بهمین که هم او همین هم دینی باشد در حدیث است من جعل الهموم هما واحدا هم المعاد
کفاه الله هموم الدنیا والآخرة و از فتنه قبر که ابتلا است در قبر بسوال یا بعذاب
و کمال قوله اللهم انی اعوذ بک الی بار خدایا بتحقیق من پناه میجویم بتو از بدی چیزی
که در آید در شب از موذیات و از بدی چیزی که در آید در روز و از بدی چیزی که بوزد
بسبب تعلق بآن چیز بادها از عذاب ها جاری کنند و بار دارد آن چیز را آن بادها پس
کلمه پایان تعوذ است   وَالتَّلْبِيَةُ بِعَرَفَاتٍ سُنَّةٌ یعنی
در سنن نسائی و صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابن عباس رضی الله عنه و
حاکم گفته است صحیح علی شرط الشیخین که رسول خدا فرموده است لبیک اللهم لبیک گفتن
در عرفات سنت موکده است قبل از وقوف و بعد از وقوف نیز تا رمی و تلبیه در
ابتدای احرام واجب است نزد ما و سنت است نزد امام شافعی و وقت انتقال از
حالی بحالی سنت است که ترک آن موجب اسارت است و بسیار گفتن وی انتقال
مذکور مندوب است و هر بار که آغاز کند تلبیه را سه بار متوالی گفتن مستحب است سعید
بن جبیر گفته است کنت مع ابن عباس بعرفات فقال ما لی لا اسمع الناس یلبون
فقلت یخافون من معاویة فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال لبیک اللهم لبیک فانهم
قد ترکوا السنة من بغض علی   وَلَمَّا وَقَفَ بِعَرَفَاتٍ قَالَ لَبَّيْكَ
اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ قَالَ اِنَّمَا الْخَيْرُ خَيْرُ الْآخِرَةِ   یعنی در معجم اوسط طبرانی
مرویست نیز از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه می ایستاد رسول خدا در عرفات
می گفت لبیک اللهم لبیک می فرمود نیست خیر دنیا بلکه خیر و نیکی آخرت است این

فرمودن

فرمودن در کمال توسعت است و در روایتی است که روز خندق می فرمود لا عیش الا عیش
الآخرة و این فرمودن در غایت شدت بوده پس سالک مسلک متابعت آنحضرت
را لازم است که هم در کمال جاه و رفعت و کثرت اتباع و وسعت و هم در نهایت
تنگی و مسکنت و رنج و محنت فنای دنیا را و بقای منیت والآخرة خیر وابقی والعاقبة
للتقوی   فَاِذَا صَلَّى الْعَصْرَ وَقَفَ بِعَرَفَةَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُوْلُ
اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ اَللّٰهُمَّ
اهْدِنِيْ بِالْهُدٰى وَنَقِّنِيْ بِالتَّقْوٰى وَاغْفِرْ لِيْ فِي الْآخِرَةِ وَ
الْاُوْلٰى ثُمَّ يَرُدُّ يَدَيْهِ فَيَسْكُتُ قَدْرَ مَا يَقْرَءُ اِنْسَانٌ فَاتِحَةَ
الْكِتَابِ ثُمَّ يَعُوْدُ فَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُوْلُ مِثْلَ ذٰلِكَ   نقی
صیغه امر است از تنقیت یعنی پاک کردن یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست
موقوفا از قول و فعل ابن عمر رضی الله عنه بی قول و فعل که می گذارد نماز عصر را
در وقت نماز ظهر در مسجد نمره که قریب عرفه است و این جمع تقدیم است بشرایطی
که معروف است در کتب فقه و این جمع نزد امام شافعی برای مسافر است مر السیاد در
عرفات از جانب جنوب کوه عرفات در موضع سنگهای سیاه که مشهور است بموقف
رسول خدا بر میدارند هر دو دست خود را و می گفت الله اکبر و لله الحمد سه بار
و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و حاصل آنست که بگوید آنرا الی
آخره تا سبق قوله اللهم اهدنی بالهدی یا رب خدایا راه راست نمای بمقصد اقصی
و برسان مرا بآن مقصد بسبب یا بدلالت هدایت و عنایت خود قال الله تعالی
قل ان الهدی هدی الله و پاک کن مرا از عیوب بسبب التزام پرهیزگاری ترک
عیوب

خود ویرا حرز گناهان مرا که در تقصیر امری از امور دنیا و عقبیست و تا خیر ادای
هر این رعایت سجع است یا برای اشارت بسوی آنکه اهتمام با مر آخرت اوزاست
وادیا نهم قوله بردیه بیشتر از رفع یدیه میکرد اما دو فرود می اورد هر دو دست
خود را پس خاموش می گشت مقدار خواندن آدمی سوره فاتحة الکتاب را در حال
که متفکر می بود در معانی آن و مستغرق حضور که ناشی است از میانه آن بیشتر
از فرود آوردن یدین باز میگشت پس بر میداشت مرتبه دوم هر دو دست
خود را و میکرد مانند آنچه گفته بود از دعا و ثنا و گفته اند مستحب است تجدید
تلبیه نیز درین اثنا   وَإِذَا رَجَعَ وَأَتَى الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ اسْتَقْبَلَ
الْقِبْلَةَ فَدَعَاهُ وَكَبَّرَهُ وَهَلَّلَهُ وَوَحَّدَهُ فَلَمْ يَزَلْ وَاقِفًا
حَتَّى أَسْفَرَ جِدًّا   مشعر حرام نام کوهیست در مزدلفه که افضل اماکن
اوست و الاکثر موقف الامام ... الداعی محرر اسمه قزح یقف علیه الامام منوال
جائیست از عبادت حرام ای محترم الحرام صفت است یا بدل یا عطف
بیان والبیتوتة بها سنة والجمع من العشائین جمع تاخیر واجب وکذا الوقوف
بعد الصبح ولو ساعة واجب عندنا وعند ان فی الوقوف سنة والبیتوتة
بها اکثر اللیل واجبة واما ما نسب صاحب الهدایة الیه ان فی الافعال رکن عنده
نفی صحیح ابو عوانه مرویست از جابر رضی الله عنه در وقتی که رجوع میکرد رسول
خدا از عرفات بسوی مزدلفه و می آمد بسوی مشعر حرام متوجه قبله میشد پس دعا و ذکر
میکرد خدا را در دل و می فرمود الله اکبر و لا اله الا الله وحده لا شریک له را الخ
و تهلیل و توحید مکرر میکرد است برای امتثال قول حق تعالی فاذا افضتم الخ ارحمتم
من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام و مولانا حنفی معنی وصح گفته الخ

قال

ان ق عو

انها رودش است ان ناخور است
از نفی صحیح ... رود نفی رود صحیح
سکه بیش ... اوداو و دران ...
صحیح

قال اند واحد پس همیشه می بود رسول خدا ایستاده بعد از ادای نماز
فجر پس از طلوع صبح تا آنکه روشن شد ای صبح روشن شدن تام که نزدیک
است بطلوع آفتاب پس جدا صفت مصدر محذوفست و قیل جدا
ای مبالغا پس حال است پس توجه میفرمود بسوی منا و همین نماز فجر در همین
مکان مستثنی است زیرا که اجماع است برین که رسول خدا این فجر را
در غلس خوانده است و فقها را درین هیچ خلاف نیست غلس کشوس
تاریکی آخر شب و عجب است از مولانا حنفی که تجویز انمیع که رسول خدا نماز
فجر نزد روشن شدن صبح خوانده و ضمیر اسفر راجع بسوی رسول خدا کرده
وَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى الْجَمْرَةَ أَيْ جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ
جمرة آن سنگ که بیندازند عقبه بفتحات راه در کوه و جمره
ثالثه را چون در پایان کوه واقع است جمرة العقبه می گویند نیز در
اصول ثلث مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که همیشه رسول
خدا از وقت احرام لبیک اللهم لبیک می گفت تا انداختن اول سنگریزه
جمره عقبه را که رمی میشد در روز اول نحر بکرهمین جمره را پس قطع میکرد
یعنی گفتن تلبیه را و تفسیر ای جمرة العقبه از بعضی راویان این حدیث
است   وَإِذَا أَرَادَ رَمْيَ الْجِمَارِ فَإِذَا أَتَى الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا
رَمَاهَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ يُكَبِّرُ عِنْدَ إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ   أَوْ مَعَ
كُلِّ حَصَاةٍ   حصاة بفتح سنگریزه حصیات جمع اثر بکسر همزه
و سکون مثلثه یقال خرجت فی اثره ای عقبه و در نسخه الیست بفتحتین که
لغتی است در ان و در تنزیل است قال هم اولاء علی اثری بفتحتین است

جمع الصبح عند
ضیا به ... ثم

نزد جمهور و بکسر و سکون دوم قرائت اویس است یعنی در صحیح بخاری و سنن نسائی
مرویست از ابن عمر رض وقتی که اراده می کرد رسول خدا رمی جمرات
ثلث را در روز دوم و سیوم نحر پس هر گاه می آمد بعد از زوال آفتاب
جمره اولی را که دنیاست ای نزدیک تر منازل حاجیان است که در جوار
مسجد خیف است رمی میکرد جمره اولی را بهفت سنگریزه خورد مانند باقلا
در ان حال که الله اکبر میگفت عقب رمی هر سنگ ریزه قوله او مع یعنی در
صحیح مسلم و سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه
مرویست از جابر رضی الله عنه با الله اکبر می گفت مقارن رمی هر سنگریزه
که جمع است میان قول و فعل و هو الاظهر چنانکه این جمع میان غسل و بسم
الله گفتن است در ابتدای وضو در بن حدیث اشعار است باینکه هر
هفت سنگریزه را یکبار نزنند از دو الا در شمار یک سنگریزه است پس لازم
که رمی شش سنگریزه دیگر کند ثُمَّ يَتَقَدَّمُ فَيُسْهِلُ فَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ
الْقِبْلَةِ قِيَامًا طَوِيلًا فَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي الْجَمْرَةَ
الْوُسْطَى كَذَلِكَ فَيَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيُسْهِلُ وَيَقُومُ
مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ قِيَامًا طَوِيلًا فَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي
الْجَمْرَةَ ذَاتَ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَلَا يَقِفُ عِنْدَهَا
یسهل مضارع معلوم است از اسهال یعنی رسیدن بسهل که فعل است ای
بزمین نرم ضد حزن که فعل ای زمین درشت یعنی در صحیح بخاری و سنن نسائی
مرویست از ابن عمر رضی الله عنه که هر گاه می رفت رسول خدا از منحر
موضع جمره اولی بود مکانی که قدام این جمره است پس می رسید و داخل

از رمی

١٧٦ در زمین نرم که بطن وادی است پس می ایستاد متوجه قبله ایستادنی دراز قبیل
قدر قراءة سورة البقرة پس دعا میکرد و بر میداشت هر دو دست مبارک
خود را بهتر از قطع پاره مسافت رمی میکرد جمره وسطی را مانند جمره اولی به هفت
سنگریزه پس میگرفت راه و می رفت اندک جهت شمالی جمره وسطی پس میرسید
بزمین نرم و می ایستاد برای دعا مستقبل قبله ایستادنی دراز پس دعا میکرد
و بر میداشت هر دو دست فیاض خود را بهتر از قطع پاره مسافت
رمی میکرد جمره قصوی را که خداوند عقبه است که واقع است نزد این جمره از
بطن و مغاک وادی نه از جانب بلندی کوه که رمی ازین بلندی مکروه است
نزد ما و جایز نیست نزد امام شافعی و نمی ایستاد رسول خدا نزد این جمره ثالثه
برای دعا یا نمی ایستاد ایستادنی دراز و بر هر تقدیر منافی نیست تحقق دعا را
کما سیاتی تا بدر آنست که در روز نحر رمی نیست مگر جمره عقبه او در ایام تشریق
رمی جمرات ثلث است ابتدا از جمره اولی بهتر وسطی و مستحب است ایستادن
بعد رمی هر یک از جمرتین برای دعا نه بعد رمی جمره ثالثه و سر این تفاوت
مفوض است بعلم شارع زیرا که معظم ارکان حج و افعال آن تعبدی است که عقل
ببر یافت کنه آن راهی نیست و هکذا از ابن عمر رض گفته است هکذا رایت
رسول الله صلی الله علیه و سلم یفعله دیگر یعنی یسهل مغایر معنی یستبطن الوادی است
زیرا که هر یکی از جمره اولی و وسطی در بطن وادی است و مطلوب اینجا رسیدن است و
در آمدن در زمین نرم بخلاف جمره ثالثه که مقصود اینجا در آمدن است در بطن
وادی و رمی ازین بطن نه رمی از بلندی و از کلام مولف ح الی ذهنی میرسد
آت وَيَسْتَبْطِنُ الْوَادِيَ حَتَّى إِذَا فَرَغَ قَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ

حَجًّا مَبْرُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا   وَيَدْعُو عِنْدَ الْجَمَرَاتِ
كُلِّهَا وَلَا يُوَقِّتُ شَيْئًا   یعنی در مصنف ابن ابی شیبه و در
صحیح مستدرک حاکم ع خلاصه رموز الشیخ مرویست مرفوع از ابن مسعود رضی
الله عنه و در مصنف ابن ابی شیبه مرویست نیز موقوف از فعل و قول ابن عمر
رضی الله عنه که داخل میشد رسول خدا یا ابن عمر در بطن وادی و رمی کرد از بطن
وادی نه از بلندی تا وقتی که فارغ میشد رسول خدا یا ابن عمر از رمی هر سه جمره
می گفت از غیر ایستادن نزد جمره ثالثه یا از غیر ایستادن دراز این دعا را
که اللهم اجعله الی آخره یا رضا یا بگردان حج مرا حج مقبول نه حج مردود در حدیث
است الحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة وهو الذی لا یخالطه شیء من الاثم وقیل
المقبول المقابل بالبر وهو الثواب قوله وذنبا مغفورا ای واجعل ذنبی ذنبا
مغفورا و بگردان گناه مرا گناهی که آمرزیده شده باشد پس این عطف از قبیل
عطف جمله است بر جمله کذا فی شرح القهستانی و در شرح [illegible] است والاظهر ان یکون
التقدیر اجعل الحج حجا مبرورا و ذنبا مغفورا ای سببا للحج وغفران الذنب
و این تراب اقدام فقرا این بنده فقیر ابو الفتح مدرس ملتانی چون در وقت طواف
و غیره این دعا میخواندم و ضمیر اجعله را بحج خود میکردم در عطف ذنبا بر حجا در
حیران میشدم گاه گاهی از خدمت بعضی محدثان حرمین الشریفین زادهما الله
شرفا استفسار مینمودم خاطرنشان نمیشد لهذا این دعا را چنانکه در رساله
مناسک خود نوشته ام میخواندم که اللهم اجعل حجی مبرورا و ذنبی مغفورا
الحمد لله که الحال لذت شرح سطور خاطرنشان شد و در بعضی روایات استغفار من
الفقر نیز و بعضا مذکور اقوله و یدعو الخ یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مروی

موقوف

موقوف از حسن بصری که دعا میکرد نزد رمی جمرات همه آن جمرات یا بعد از
فراغ از رمی آن جمرات و موقت و معین نمیکرد برای دعا هیچ جمره را از
جمرات ثلث یک دعا از دعاها جمع میکرد لیکن نمی ایستاد بعد از رمی جمره عقبه
یا معین نمیکرد یک هیچ دعایی را از ادعیه نزد آن جمرات یک و فوت نقصان
وقت و حال دعا میکرد بآنچه صلاح خود در آن میدانست همین است مختار امام
محمد که زیرا که تعیین دعا میبرد حالت خضوع و خشوع را لیکن میباید که این
دعا سوای دعوات ماثوره باشد   وَاِذَا ذَبَحَ سَمّٰى وَكَبَّرَ
وَوَضَعَ رِجْلَهُ عَلٰى صِفَاحِهَا اَىْ عَرَضِ خَدِّهِ   صفاح بکسر جمع
صفحه است بفتح و ضم نیز وهو من الوجه عرضه کذا فی القاموس و انما فسر بالوضح
اشاره الی ان الاضافة تبطل معنی الجمعیة وقیل المراد بصفاحها نواحی عنقه
وصفح الشیء ناحیته یعنی در اصول سته مرویست از انس رضی الله عنه که گفت
۱۷۷ ضحی رسول الله صلی الله علیه وسلم بکبشین املحین اقرنین وسمی وکبر ووضع رجله
علی صفاحهما در صراح است کبش املح قوچ ابلق و کبود و در قاموس است الاملح
ما فیه بیاض یخالطه سواد قرن شاخ اقرن شاخ دار ای وقتی که اراده ذبح
میکرد رسول خدا بسم الله الله اکبر میگفت و این گفتن نزد ما واجب است
و نزد امام شافعی سنت و حال آنکه تحقیق می نهاد پای مبارک را بر یک پهنای
روی قربانی و قیل بر جوانب گردن قربانی تا ممکن شود زیاده تر بر ذبح آن
و آسان مذبوح گردد یا تا مضطرب نگردد و لیکن حفظ مانع از اکمال ذبح نشود
وَيَقُولُ فِى الْاُضْحِيَّةِ بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّىْ وَ
وَمِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ   اِنِّىْ وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِىْ فَطَرَ

السموات والارض على ملة ابراهيم حنيفا وما
انا من المشركين ان صلاتى ونسكى ومحياى ومماتى لله
رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا اول
من المسلمين اللهم منك ولك بسم الله والله اكبر ثم
يذبح   در قاموس است الاضحية شاة يضحى بها اى يذبح وقت
الضحوة وهى ارتفاع النهار اضحية بضم وكسر همزه وتشديد وتخفيف یا آنچه
ذبح کرده شود بر وجه تقرب از شتر وگاو وگوسفند در وقت مخصوص که آنرا
قربانی گویند اضاحی بالتشدید وتخفیف یا جمع است وکذا اضحیة که جمعش ضحایا
واضحاة بفتح همزه که جمعش اضحی است که مسمی است باین اضحی روز نحر تو ضح
معنی یعنی در صحیح مسلم وسنن ابوداود مرویست از حضرت عائشه رض
که می فرمود رسول خدا در وقت ذبح قربانی بسم الله ای بنام خدا ذبح میکنیم
بار خدایا قبول کن از من قربانی مرا قبول کن از امت من قربانیهای ایشانرا
قوله انی وجهت یعنی در سنن ابوداود وابن ماجه وصحیح مستدرک حاکم مرویست
از جابر رضی الله عنه که رسول خدا در وقت ذبح قربانی میفرمود انی وجهت
تا قوله بسم الله والله اکبر پس ازان ذبح میکرد ای تحقیق من متوجه کردانیده ام
روی خود را بسوی خدای که پیدا کرده است واز عدم بوجود آورده است آسمانها
وزمین را در حالی که بر دین ابراهیم ام از روی توحید واخلاص وتوفیر ود در
بعض نسخ علی ملة ابراهیم هست در حالی که حنیفم ای مایلم بسوی حق وقربانی کردن
نیز دین وسنت ابراهیم است ونیستم از مشرکان که بنام بتان ذبح می کنند
تحقیق نماز من وهر عبادت من باهمین عبادت قربانی کردن من خالص برای

تحقیق لفظ

خدای تعالی است جمع کرد میان صلوة وذبح چنانکه در کلام خدا است فصل لربک
وانحر لیکن نماز عید ساقط است از حاجیان در منا وزیستن من ای آنچه در زندگانی
کنم ومردن من ای آنچه بران می میرم از ایمان وعمل صالح خاصه خدا است که
پروردگار هژده هزار عالم است نیست شریک مر خدا را وبهمین اخلاص مامور
شده ام ومن از جمله اهل اسلامم یا از جمله تسلیم وانقیاد کنندگان حکم خدایم
ودر بعض نسخ است وانا اول المسلمین بار خدایا این قربانی عطیه الیست
از تو بمن رسیده واین قربانی مخلوق ومملوک تست یا ذبح کردن این از من
خالص برای رضای تست ویقال من ای ناشیم از تو وبنده خاص توام بسم الله
ای بنام خدا ذبح میکنم وخدا بزرگ ترست از هر بزرگی ثم یذبح ای فیذبح
وقال صلى الله عليه وسلم لفاطمة قومى الى اضحيتك
فاشهديها فانه يغفر لك عند اول قطرة من دمها
كل ذنب عملتيه وقولى ان صلوتى ونسكى الى اخره قال
عمران قلت يا رسول الله هذا لك ولاهل بيتك
خاصة قال بل للمسلمين عامة   اشهدى صيغه
امر است از اشهاد یعنی حاضر گردانیدن عملته ودر بعض نسخ عملتیه باشباع
کره است که یا ازان متولد است یعنی در صحیح مستدرک که حاکم مرویست از
از عمران بن حصین رض وفرموده رسول خدا صلی الله علیه وسلم مر حضرت
فاطمه زهرا رض که برخیز بسوی قربانی خود وحاضر کردان قربانی خود را یا حاضر
شو آنرا پس تحقیق شان اینست که آمرزیده شود مر ترا نزد اول قطره که برآید
از خون قربانی هر گناهی که کرده آنرا در تمامه عمر خود ودرین اشارتیست بود

مبالغه در سرعت اجابت و حصول مغفرت و بگوید ان صلاتی ونسکی الی آخره
گفته است عمران راوی این حدیث عرض کردم ای رسول خدا این آمرزش
هر گناه نزد اول قطره خون قربانی خاصه است برای تو و برای اهل بیت تو
فرمود رسول خدا که آمرزش هر گناه خاص من و اهل بیت من نیست بلکه
عام است همه مسلمانان را   فَاِنْ کَانَتْ بَدَنَةً فَلْیُقِمْهَا ثُمَّ لِیَقُلْ
اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ ثُمَّ بِسْمِ اللّٰهِ ثُمَّ
لِیَنْحَرْ وَاِنْ کَانَتْ عَقِیْقَةً فَفَعَلَ کَالْاُضْحِیَّةِ   تحقیق لفظ
مهذب است بعضی تضحیت ناقه او بقره و صحیح است مذهب ما و نزد امام شافعی در
الابل لا غیر و مؤید اوست آنچه در مغرب است که البدنة فی اللغة من الابل خاصة
ویقع علی الذکر والانثی و مراد اینجا همین شتر است بالاتفاق بدلیل لینحر که نحر
مختص است بشتر و ذبح به گاو و گوسفند در مهذب است النحر شتر کشتن و بر سینه
زدن از باب فتح و عجب است از مولانا شیخ که گفته البدنة ناقة او بقرة
تنحر بمکة بلغم از افاده است بعضی بر پا کردن و تحقیق لفظ عقیقه پیش از این مرقوم
شد بعضی در صحیح مستدرک حاکم مروی است موقوف از قول و فعل ابن عباس رض
پس اگر باشد ذبیحه که اراده ذبح اوست شتر پس باید که ایستاده کند آن شتر را
برای قصد کشتن پس باید که بگوید الله اکبر سه بار و بگوید اللهم لک و منک ترجمه این
قریب مرقوم است پس باید که بسم الله بگوید پس باید که بکشد آن شتر را و قوله
وان کان عقیقه و اگر باشد ذبیحه که اراده ذبح اوست عقیقه از گوسفند
که در روز هفتم از ولادت مولود میکشند بکند آن گوسفند را مانند قربانی
در ذبح و تسمیه و در تکبیر و ادعیه قوله و لیس موقوف است یا مجهول بعضی در مصنف
ابن ابی

ابن ابی شیبه مروی است موقوف از قول قتاده تا بگوید بسم الله بگوید با گفته شود
بر عقیقه مانند بسم الله گفتن بر اضحیه ای قربانی قوله بسم الله عقیقه فلان
ای هذه عقیقة فلان پس لفظ عقیقه فلان که خبر مبتدا محذوف است
منوی باشد یا مذکور بعد از بسمله شاید مولف عقیقه را اینجا برای مناسبت
اضحیه فتح و غیره ذکر کرده است باید دانست که قربانی کردن نزد امام اعظم
و اصحاب او بر هر مسلمی که مقیم موسر باشد واجبست و نزد امام شافعی و مالک
نزد امام احمد در روایتی از ابو یوسف سنت موکد است و در روایتی
از امام احمد بر غنی واجبست و بر فقیر سنت   وَاِذَا دَخَلَ
الْبَیْتَ کَبَّرَ فِیْ نَوَاحِیْهِ   وَفِیْ زَوَایَاهُ   وَقِیْلَ عُمُوْدٍ
فِیْ نَوَاحِیْهِ کُلِّهَا فَاِذَا خَرَجَ رَکَعَ فِیْ قُبُلِ الْبَیْتِ رَکْعَتَیْنِ
البیت ای الکعبة فانه من الاعلام الغالبة ناحیه کرانه نواحی
جمع زاویه گوشه زوایا جمع رکع ای صلی نکر الجزء و اراده الکل قبل
کعنق و کقفل یعنی در صحیح بخاری و سنن ابو داود مروی است از ابن عباس
رض که چون در آمد رسول خدا در کعبه در روز فتح مکه و هو الصحیح علی ما فی بعض
الشروح و قیل در حجة الوداع به بزرگی یاد کرد خدا را در اطراف اربعه خانه
کعبه و در سنن ابو داود مروی است نیز از ابن عباس رض زیادة وفی
زوایاه ای در اطراف اربعه در کنجهای خانه کعبه ای بخاری و ابو داود
روایت کرده اند از ابن عباس رض که گفته ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم لما قدم مکة ابی ان یدخل البیت و فیه الالهة فامر بها فاخرجت
فاخرج صورة ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام فی ایدیهما الازلام فقال

النبي صلى الله عليه وسلم قال قاتلهم الله لقد علموا انهما ما استقسما بها قط ثم دخل البيت
فكبر في نواحي البيت وخرج ولم يصل فيه رواه البخاري وابو داود ولفظ
ابي داود فكبر في نواحيه وفي زواياه ومولانا علي قاري گفته الاصح انه
دخل عام الفتح ويحتمل انه دخل عام الوداع ايضا ثم سيأتي في رواية
اسامة انه صلى الله عليه وسلم لما دخل البيت صلى والمثبت مقدم على
النافي مع ان حديث اسامة متفق عليه واسامة اضبط واعلم بالقضية
من ابن عباس لكونه صغيرا اذ ذاك لم يكن معه صلى الله عليه وسلم حال الدخول
فلا يرد عليه یعنی در صحیح مسلم و سنن نسائی مرویست از اسامه بن زید
رض و اسامه درین حدیث نفی کرده است از ذکر نماز گفته که در آمد رسول خدا
در کعبه و در حدیث لاحق قایل است و دعا میکرد رسول خدا در همه اطراف
خانه کعبه پس وقتی که برآمد رسول خدا خواند دو رکعت نماز در مقابل کعبه ای در
جهتی که در آن جهت دروازه کعبه است کذا قال التوربشتی و مشهور نزد اهل
نقل آنست که این دو رکعت در موضع خواند که مسمی است بمعجنه و بمقام جبرئیل نیز
زیرا که جبرئیل علیه السلام درین موضع در صلوات خمس امام رسول خدا شده بود
در دو روز برای تعلیم اوایل و اواخر اوقات صلوات وَدَخَلَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكَعْبَةَ وَأُسَامَةُ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ وَبِلَالُ
بْنُ رَبَاحٍ فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ وَمَكَثَ فِيهَا فَسَأَلْتُ بِلَالًا حِينَ
خَرَجَ مَاذَا صَنَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقَالَ جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ وَ
ثَلٰثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ

اعمدة

أَعْمِدَةٍ ثُمَّ صَلَّى الحجبي بفتح حاء مهمله و جیم ذکر موصوف منسوبست
بسوی حجابت و حاجب یعنی بواب است رباح بفتح را و تخفیف موحده اغلاق
در بستن مکث درنگ کردن از باب کرم و نصر ماذا اوضع کلمه ما استفهامیه است
و ذا بمعنی الذی و ما بعد ذا صله او خبر کلمه ما است و محتمل که ماذا بتمامه بمعنی ای شی
و منصوب المحل بنابر مفعولیت باشد یعنی ما صنع رسول الله عمود ستون
خانه اعمدة جمع قلت عمد بفتحتین و بضمتین جمع کثرت یعنی در صحیح بخاری
و مسلم مرویست از ابن عمر رض که و در آمد پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در کعبه و
در آمد اسامه ای ابن زید خادم که در نسخه است و عثمان ابن طلحه شیبی که
حاجب خانه کعبه و صاحب مفتاح این خانه بود و در آمد بلال ابن رباح پس
بست و گردانید عثمان در کعبه را بر رسول خدا که اغلق و ظرف او است یا گردانید
بلال آن در را بامر رسول خدا که سابق تا مردم در در آمدن کعبه ازدحام
کنند زیرا که زحمت مردم مانع است از حضور که موجب مزید رحمت است
الهی درنگ کرد رسول خدا در کعبه ابن عمر که راوی این حدیث است میگوید
پس پرسیدم بلال را وقتی که برآمد بلال یا برآمد رسول خدا و بلال همراه او بود
که چه کار کرد رسول خدا پس گفت ای اسامه جعل عمودا عن یساره الی آخره
و مولانا علی قاری گفته ضمیر قال عاید گردانیدن است بسوی اسامه و قال اگر سوال
ابن عمر از بلال بود ظاهر آنست که مرجع آن ضمیر بلال است نه اسامه و در شرح
مشکوه نیز چنین گفته اند که جواب قد صح از بلال است نه از اسامه و نیز گفته اند
که مسلم روایت لم یصل از ابن عباس کرده است و او از اسامه و روایت ابن
عمر از بلال که مثبت است مرجح است بر روایت ابن عباس که نافی است که در ایشان

زیادت علم است وجمع میان روایت ابن عمر از بلال و روایت ابن عباس از اسامه
باین طریق است که بلال از رسول خدا که ظاهر گرد غایب نشده دید که صلی و اسامه
ندید برای آنکه چون رسول خدا او را دید که اشتغال دارد بدعا او نیز در گوشه دور
تر مشغول بدعا شد و مع هذا در کعبه بسته بودند نماز همین رکعتین خفیفتین
بوده باشد برای آنکه ثقات روایت کرده اند از اسامه که گفته است دخل رسول
الله صلی الله علیه وسلم البیت فرأی صورا فدعا بدلو من ماء فجعل
رسول الله صلی الله علیه وسلم یمحوها پس شاید که رسول خدا در غیبت اسامه نماز
خوانده اند لیکن در مواهب لدنیه مروی است از حدیث ابن عمر که ان اسامه
اخبره ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی الکعبة انتهی والله اعلم قوله جعل عمودا
گردانید رسول خدا یک ستون خانه کعبه جانب چپ خود و دو ستون خانه را
جانب راست خود و سه ستون خانه را در پس خود و در بعض روایات است جعل
عمودین عن یساره و عمودا عن یمینه پس جمع میان الروایتین بر تقدیر ثبوت
تعدد دخول رسول خدا در کعبه ظاهر است والاحمل احدی الروایتین بر موقف
صلوة و دیگری بر موقف دعا باید کرد و بود خانه کعبه در آن روز که زمان رسول
خدا است بر شش ستون الی هذا الآن بر سه ستون است و نماز کرد رسول
خدا در کعبه در آن حالی که متوجه بود بسوی جهتی که در آن مصلی است از رسول
و آن جهة محاذی باب است و قرب رسول خدا از دیوار مصلی بر سه ذراع
بود است پس مستحب است دخول در کعبه بشرط عدم ایذا احدی و مستحب است نماز در کعبه
و مروی است لا جنه و خرج مغفورا   و لما دخل صلی الله علیه وسلم
البیت امر بلالا فاجاف الباب والبیت اذ ذاک علی

از ابن عباس رضی الله عنه
در حدیث مرفوع که من دخل
البیت دخل فی

ستة

ستة اعمدة فصلی حتی اذا کان بین الاسطوانتین اللتین
تلیان باب الکعبة جلس فحمد الله واثنی علیه وسأله
واستغفره ثم قام حتی اذا اتی ما یستقبل من دبر الکعبة
فوضع وجهه وخده علیه وحمد الله واثنی علیه و
سأله واستغفره ثم انصرف الی کل رکن من ارکان الکعبة
فاستقبله بالتکبیر والتهلیل والثناء علی الله تعالی و
المسألة والاستغفار ثم خرج فصلی رکعتین مستقبل وجه
الکعبة ثم انصرف فقال هذه القبلة هذه القبلة
اجاف در بستن کردن اسطوانة بضم همزه و بضم طاء مهمله ستون والنون
اصلیة و زنه افعوالة مثل اقحوانة یقال اساطین مسطنة و جمل اسطوان ای
مرتفع و در نسخه اسطوانتین است بتثنیه که اصل است و برای شرط که ملایم
صادست در صفت اطباق بصاد بدل کرده اند چنانکه در صراط گفته اند و بعض
در سنن نسائی مروی است از حدیث ابن عباس از اسامه رضی الله عنه که ناگاه
در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در خانه کعبه امر کرد بلال ابن رباح را
ببستن پس گردانیدن در کعبه پس بسته گردانید بلال در کعبه را و حال آنکه خانه
کعبه در آن وقت بر شش ستون بود پس گذشت رسول خدا بسوی دیوار مقابل
باب کعبه تا وقتی که بود رسول خدا میان دو ستون که قریب در مسدود کعبه است
نشست پس از نماز خواندن مبتدا درست از کلام راوی یا پس از نماز پس حمد گفت
خدا را با حسانی که با یاران او و بر فتح مکه و ثنا کرد بر انعام تمام او و سوال و طلب
نمود از خدا زیادتی فضل خدا و طلب مغفرت کرد از تقصیر خود و برخاست تا

١٨١

رسول خدا
وقتی که آمد مکان را که میان است از در کعبه ای از جانب مقابل در کعبه پس نهاد
تمام روی و شکم و پهلو و پیشانی نورانی خود را و رخسار مبارک و اثار خضوع را بر دیوار کرد در جانب
مقابل در است تبرکا و تواضعا و حمد و ستایش و ثنا و سوال زیاده و طلب مغفرت
کرد از خدا تعالی پس برگشت رسول خدا بسوی هر رکنی از ارکان اربعه کعبه پس میخواند
آمد رسول خدا هر رکنی را مصاحبت تکبیر و تهلیل و تسبیح و ثنا بر خدا و سوال
عطایا و طلب مغفرت خطایا تا آنکه بر آمد رسول خدا از خانه کعبه پس خواند در
همان حال که متوجه روی کعبه بود کما بیش از اداء رکعتین و وقت برگشتن گو
دو لب مبارک خود فرمود هذه القبلة دو بار ای اشارت بجانب کعبه کرده حالی
فرمود که امر توجه بجانب کعبه قرار یافته است که هرگز منسوخ نگردد وَاِذا
شَرِبَ ماءَ زَمْزَمَ فَلْيَسْتَقْبِلِ الْكَعْبَةَ وَلْيَذْكُرِ اسْمَ اللهِ
وَلْيَتَنَفَّسْ ثَلاثاً وَلْيَتَضَلَّعْ مِنْها فَاِذا فَرَغَ فَلْيَحْمَدِ اللهَ اِنَّ آيَةَ
ما بَيْنَنا وَبَيْنَ المُنافِقِينَ لا يَتَضَلَّعُونَ مِنْ زَمْزَمَ
تضلع شکم پر و سیراب شدن قال المصنف رحمه الله و لیتضلع ای یکثر
من الشرب حتی یمتلی جنبه و اضلاعه یعنی در سنن ابن ماجه و صحیح مستدرک
اراده
حاکم مروی است از ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است چون
کند یکی از شما که بنوشد آب زمزم را وجه تسمیه زمزم گفته اند که هاجر چون دید
که آب از زیر قدم حضرت اسمعیل علیه السلام بیرون آمد و خواست که روان گردد
بزبان قبطی گفت زمزم ای قف فلیستقبل پس باید که متوجه کعبه شود و یاد
کند نام خدا را و بنوشد آن آب به سه دم خارج از دهان آب و بسیار بنوشد که پر
شود شکم و پهلوهای او از آب چاه زمزم و ثانیست حمد مر خدا را تا نیست هر است بلفظ

ما که مضاف

ما که مضاف است بسوی هر چند دو است پس وقتی که فارغ شود از نوشیدن
آب زمزم پس باید که حمد و ثنا گوید خدا را التحقیق علامتی که فارق است
میان ما و منافقان عدم تضلع منافقان است ای ایشان نمی نوشند از آب زمزم
که پر شود اضلاع ایشان از آب زمزم و مومنان متضلع اند و در است از محمد بن عبد
الرحمن ابن صدیق اکبر رضی الله عنه که گفت کنت عند ابن عباس جالسا فجاء
رجل فقال من این جئت قال من زمزم قال فشربت منها کما ینبغی قال و کیف
ینبغی قال اذا شربت منها فاستقبل الکعبة واذکر اسم الله و تنفس ثلاثا من
زمزم و تضلع منها فاذا فرغت فاحمد الله قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان
آیة ما بیننا و بین المنافقین لا یتضلعون من ماء زمزم و لفظ حدیث در سنن
ابن ماجه است و حاکم در صحیح مستدرک چنین گفته است که این حدیث صحیح است بر
شرط شیخین و بذکر روایت محمد ابن عبد الرحمن ظاهر شد که صدر این حدیث
موقوف است و آخرش مرفوع و از مصنف سهو نقل حدیث المغرب است وَماءُ
زَمْزَمَ لِما شُرِبَ لَهُ فَاِنْ شَرِبْتَهُ تَسْتَشْفِي بِهِ شَفاكَ اللهُ وَ
اِنْ شَرِبْتَهُ مُسْتَعِيذاً اَعاذَكَ اللهُ وَاِنْ شَرِبْتَهُ لِيَقْطَعَ
ظَمَاءَكَ قَطَعَهُ وَكانَ ابْنُ عَبّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اِذا شَرِبَ
ماءَ زَمْزَمَ قالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ عِلْماً نافِعاً وَرِزْقاً واسِعاً
وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داءٍ   شرب بصیغه مجهول است ظما بفتحتین مهموز اللام
و نقص بعض نسخ است قال الله تعالی ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ و لا نصب و در
کتاب اشواد بمعنی نیز آمده و در قرارت شاذه ابن ابی عمیر یقطع بصیغه معلوم حتی
مناسب قبل خود است و بصیغه معلوم غایب مونث قول مقطوع است و در بعضی نسخ مجهول

۱۸۲

برمع طاری یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا
فرموده است و آب زمزم معتبر است برای هر مقصد و نیت و دعوی که نوشیده شده است
آب زمزم را برای آن مقصد پس اگر بنوشی آب زمزم را برای طلب شفا خواهد داد اگر
در بعضی نسخ است لتستشفی یا در آن حال که طلب شفا کنی و با آن نوشیدن
شفا خواهد داد ترا خدای تعالی و اگر بنوشی آب زمزم را در آن حال که پناه جوینده
از دشمن یا از بلیه و فتنه پناه خواهد داد ترا خدای تعالی از آن و اگر بنوشی آب
زمزم را تا قطع کنی یا تا قطع کند تشنگی را قطع خواهد کرد آب زمزم مجازا یا
خدای تعالی حقیقة آن تشنگی را و گفته اند اگر بقصد سیری و تسکین گرسنگی و حفظ غذا
نفس و طهارت قلب و حسن خلق و نورانیت و قوت و رفعت در دین و غیر ذلک من
المقاصد آب زمزم نوشند بکرم الله تعالی مقصود حاصل شود زیرا که آب زمزم
از بهشت بر آورده اند برای حضرت اسمعیل ابن حضرت خلیل علیهما السلام
و با برکت است هر رنگ حلاوت و لذت که در بهشت داشته اگر چه آن حلاوت
و لذت را نوشندگان آب زمزم نمی یابند برای مصلحت ایمان بغیب حکیم در نوادر
الاصول قوله و کان ابن عباس ای در صحیح مستدرک حاکم مرویست موقوف از
طریق مجاهد از قول ابن عباس رضی الله عنه که بود ابن عباس رضی الله عنه وقتی که اراده
میکرد که بنوشد آب زمزم را می گفت پس از بسمله و هو الاظهر یا بعد از بسمله اللهم انی ای
بار خدایا بالتحقیق من سوال میکنم از تو علمی را که نافع است برای من و برای غیر من که علم کتاب
و سنت است و رزقی را که واسع است ای گنجایش دارد که بکرم ... از روی شرع
یا مقداری که کافی است و شفا و درستی را از هر دردی و زحمتی که ظاهر است یا باطنی
پس آخر این حدیث که ماء زمزم لما شرب له است موقوف است و اولش مرفوع

عقدنی

عقدنی گفته که رجاله موثوقون الا انه اختلف فی وصله و ارساله و مولانا علی قاری
رحمه الله گفته یوید وصله ما فی الجامع الصغیر من الطرق الموصلة علی ان الارسال حجة
عندنا و عند جمهور العلماء مع ان الضعیف یجوز به العمل فی فضایل الاعمال اجماعا
و روی المستغفری فی الطب عن جابر مرفوعا و لفظه ماء زمزم لما شرب له من شرب
لمرض شفاه الله او لجوع اشبعه الله او لحاجة قضاها الله و روی الدیلمی فی
الفردوس مرفوعا ماء زمزم شفاء من کل داء   ولما اتی الامام الحبر
عبد الله ابن المبارک زمزم و استقی منه شربة ثم استقبل
القبلة فقال اللهم ان ابن ابی الموال حدثنا عن محمد بن المنکدر
عن جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال ماء زمزم لما شرب له و هذا اشربه لعطش یوم القیمة
ثم شرب قلت هذا اسناد صحیح و الراوی عن ابن المبارک
ذلک سوید ابن سعید ثقة روی له مسلم فی صحیحه و ابن
ابی الموال ثقة روی له البخاری فی صحیحه فصح الحدیث و
الحمد لله ای مصنف گفته است هرگاه آمد امام مقتدای انام حجة دین اسلام
که نام مبارک او عبد الله بن المبارک است که از اجله تابعین و زهاد و عباد
زمان است و جامع است میان علم حدیث و فقه و از اصحاب امام اعظم است
بسوی چاه زمزم و خواست که بنوشد از آب آن بجز آنکه متوجه قبله شد گفت
بار خدایا بالتحقیق ابن ابی الموال بفتح میم حدیث کرده است ما را از محمد
ابن المنکدر و او از جابر رضی که گفته است جابر بتحقیق رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فرموده است ماء زمزم لما شرب له قوله و هذا اشارت است

بسوی آب زمزم اشاره می نوشم این آب زمزم را برای دفع تشنگی روز قیامة
که دران روز تشنه نباشم پس نوشید آب زمزم را قوله قلت مصنف گفته است
گفتم این سند نیست که صحیح است ولیکن صحت حدیث ثابت شده وقال اکثر راوی این حدیث
از ابن المبارک که سوید بصیغه تصغیر ابن سعید است و معتمد علیه نزد
محدثان روایت کرده است احادیث مرویه او را شیخ مسلم در صحیح خود
را ابن ابی الموال که روایت کرده است این حدیث را ازو و شیخ عبد الله ابن
المبارک ثقه است و معتمد علیه نزد اهل حدیث روایت کرده است احادیث
مرویه او را شیخ بخاری در صحیح خود و عبد الله ابن المنکدر را ظاهر است ازین
گفته شود در شان او که ثقه است پس صحیح است حدیث ماء زمزم لما شرب
له برای صحت سند خود قوله الا الحمد بعد یعنی محدثان خلاف است بر تصحیح این
حدیث که متردد شدند در صحت این حدیث اما که دخل اند در فن حدیث و اهل
در فن حدیث وقد صح عن ابن عیینة تصحیحه کما فی فتح القدیر و مولانا علی قاری گفته
فیه تامل زیرا که ثقه بودن شیخ ابن المبارک که سوید که راوی است ازو لازم نمی آید
صحت این حدیث را که واجب است که راویان از سوید نیز ثقه باشند تا ثابت
شود صحت این حدیث انتهی شمس الدین علقمی که شاگرد حافظ سیوطی است در شرح
خود که بر جامع صغیر است گفته قال شیخنا هذا الحدیث مشهور علی الالسنة کثیرا
واختلف الحفاظ فیه فمنهم من صححه ومنهم من حسنه ومنهم من ضعفه والمعتمد الاول
انتهی و در شرح حصن است وقد روى الحاكم هذا الحديث وقال انه صحيح الاسناد
وقد صحح هذا الحديث ابن عيينة من المتقدمين والدمياطي من المتأخرين وابن المنذر
وضعفه النووی انتهی و نیز وقد نقل بعض الفضلاء من تلامذة المصنف

وهو مولانا

١٨٤

وهو مولانا جلال الدین القاینی فی هذا المقام انه قال المؤلف بعد قوله وصحح الحدیث
والحمد لله واما حدیث الباذنجان فانه من وضع الزنادقة لیوقعوا الطعن فی
نبوة من لا ینطق عن الهوی حیث کان الباذنجان اخرج شیئ وقد نبه علی هذا
ابن الجوزی فی موضوعاته و مولانا علی قاری گفته وقد اخرج ابن عساکر عن ابن
رواد قال الیاس والخضر یصومان شهر رمضان فی بیت المقدس ویحجان
فی کل سنة ویشربان من زمزم شربة تکفیهما الی مثلها من قابل وکان
کَانَ سَفَرَ غَزَاةٍ اَوْ لَقِیَ الْعَدُوَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ عَضُدِیْ وَ
نَصِیْرِیْ بِكَ اَحُوْلُ وَبِكَ اَصُوْلُ وَبِكَ اُقَاتِلُ
تحقیق لفظ غزو جنگ کردن با دشمن دین از باب نصر غزاة بفتح اول است
و هو غاز و هم غزاة بضم و غزی بضم و تشدید و تنوین و غزی علی فعیل و غزاء
بضم و مد و تشدید مثل قضاة و سبق و حجیج و فساق لغا مقابلة الشیء و مقاتله
معا وقد یعبر به عن کل واحد منهما ویقال ذلک فی الادراک بالبصر و بالبصیرة عضد
بازو که از آرنج است تا شانه و درین چهار لغت است بفتح اول و ضم دوم و هو الاشهر
فی الاستعمال و کسر دوم و بفتح یا ضم اول و سکون دوم و عضد بفتحتین بضم یاری کردن
از باب نصر قال المصنف العضد فی الاصل الساعد و هو ما بین المرفق الی الکتف و
در قاموس است الساعد ساعد الذراع توضیح معنی یعنی در سنن ابو داود و ترمذی
و نسائی و صحیح ابن حبان و مصنف ابن ابی شیبة مروی است از انس رضی
الله عنه و در صحیح ابو عوانة از ابو مجلز که رسول خدا صلعم هرگاه که باشد سفری
از سفرها جنگ با کافران یا مقابله و ملاقات کند با کافران دران سفر و این جمله
ثانیه در مصنف ابن ابی شیبه است و هذا رمز مصنف فوق سلیکی کلمه او برای

مند
ت و من حسن مصن

غالب کن ایشان را بر ان دشمنان اللهم منزل الکتاب سریع
الحساب اهزم الاحزاب اللهم اهزمهم وزلزلهم
یعنی در صحیح مسلم مرویست نیز از عبد الله ابن ابی اوفی رضی الله
عنه که رسول خدا در وقت محاربه دشمنان این دعا میفرمود در کشاف آمده است
که وصف نفسه بسرعة حساب الخلائق علی کثرة عددهم وکثرة اعمالهم لیدل علی
کمال قدرته ووجوب الحذر منه روی انه یحاسب الخلق فی قدر حلبة شاة وروی فی
مقدار فواق ناقة وروی فی مقدار لمحة فواق بالضم وبالفتح میان دو دوشیدن اشتر
کساعتی مکاثر بچه را تا شیر فرود آرد دوباره بدوشند قوله وزلزلهم وبلرزان
پاهای ثبات کافران را یا از بیخ و بن برکن دشمنان را در نهایه است الزلزال
فی الاصل الحرکة العظیمة والازعاج الشدید ومنه زلزلة الارض واذا
اشرف علی بلد هم الله اکبر خربت ای البلدة التی قصدها
انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
ثلث مرات م خراب ویران شدن از باب علم
ساحة الدار کشادگی سرای ساحات ساح جمع مانند ساعة وساعات ساع
سوح بالضم جمع مانند بدنه وبدن یعنی در صحیح بخاری ومسلم وسنن ترمذی ونسائی
ابن ماجه مرویست از انس رضی الله عنه که چون مطلع می شد رسول خدا بر قریه
دشمنان و می دید میفرمود الله اکبر و در نسخه الیت کبر ولفظ صحیحین است
الله اکبر الله اکبر خربت ولیسمی ای البلدة و در روایتیست خربت خیبر
خبریست در معنی دعائیه ای خراب شواد یعنی آن قریه که قصد کرده است رسول خدا
آن قریه الحقیق ما دفته که فرود می آییم در زمین قومی پس بد صباح المنذرین جا

ان

بوده است صباح ای غارت جیش هم کرده شد کان یا لام برای عهد است ولفظ
صباح مستعار است از صباح الجیش برای وقت نزول عذاب و چون غارت
اکثر در وقت صباح می باشد نامیده اند غارت را صباح اگرچه در وقت
دیگر واقع شود قوله ثلث مرات در صحیح مسلم فقط مرویست نیز از انس رضی
الله عنه که رسول خدا الله اکبر یا قوله المنذرین سه بار می گفت واذا
خاف قوما اللهم انا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک
من شرورهم نحر بفتح نون و سکون حاء سینه یقال جعلت فلانا
فی نحر العدو ای قبالته وضراعة لیقاتل عنک ویحول بینک وبینه جلبت قبالته
بالضم ای بجاهه یعنی رو برو روی او یعنی در سنن ابو داود و نسائی و صحیح ابن
حبان و مستدرک حاکم مرویست از موسی اشعری رضی الله عنه وقتی که
می ترسید رسول خدا در وقت محاربه کفار از قوم کافران می گفت بار خدایا تحقیق
ما میگردانیم ترا در مقابل سینهای آن قوم تا دفع کنی شرهای ایشان و حایل
شوی میان ما و آنها زیرا که لا حول ولا قوة الا بک وتخصیص ذکر نحر که بمعنی سینه
محل ذبح است برای آنست که استقبال دشمنان در قتال همین نحر است یا برای
تفاول بنحر آنها ای قتل ایشان وقیل المعنی فی الکسان تتولانا فی الجهة التی
یریدون ان یاتونا قوله ونعوذ بک من شرورهم مانند عطف تفسیری است
فان حصرهم عدوه اللهم استر عوراتنا وآمن روعاتنا
فان اصابته جراحة قال بسم الله من عورت اندام شرم
مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید عورات جمع روع ترسیدن و ترسانیدن
لازم و متعدی روعة للمرة من الروع روعات جمع جرح کفلس خسته کردن از باب

١٨٦

فتح جرح بضم خستگی جروح جمع جراحة بکسر خستگی جراح جمع اموده‌ی جرح یعنی هم و اسم
جرحی یعنی در مسند بزار و امام احمد مرویست از ابو سعید خدری رضی الله عنه که
رسول خدا فرموده است فان وجد نسخة البیت فاذا وجد نسخة البیت و ان لیس
در حصر و احاطه کنند مومنان را دشمنان این بگویند مومنان بار خدایا بپوش
عیبهای ما را و ایمن گردان از ترسیدنهای ما را یا از ترسانیدنهای دشمنان
ما را قوله فان اصابته یعنی در سنن نسائی مرویست از جابر رضی الله عنه که
گفته ان طلحة لما قطعت اصابعه یوم احد قال حس فقال صلی الله علیه وسلم
لو قلت بسم الله لرفعتک الملائکة والناس ینظرون انتهی و رجال اسناده
رجال الصحیح ای رسول خدا فرموده است پس اگر برسد کاری را از شما خستگی بگوید
بسم الله یعنی بنام خدا استعانت میجویم که موجب نعمت دنیا و آخرت است

فَاِذَا انْهَزَمَ الْعَدُوُّ وَسَوَّى الْاِمَامُ الْجَيْشَ صُفُوفًا خَلْفَهُ ثُمَّ
قَالَ اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ لَا قَابِضَ لِمَا بَسَطْتَ وَلَا بَاسِطَ لِمَا
قَبَضْتَ وَلَا هَادِيَ لِمَنْ اَضْلَلْتَ وَلَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَيْتَ
وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُقَرِّبَ
لِمَا بَاعَدْتَ وَلَا مُبَاعِدَ لِمَا قَرَّبْتَ اللّٰهُمَّ ابْسُطْ عَلَيْنَا مِنْ
بَرَكَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَفَضْلِكَ وَرِزْقِكَ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ
النَّعِيمَ الْمُقِيمَ الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ اللّٰهُمَّ اِنِّي
اَسْاَلُكَ الْاَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ اللّٰهُمَّ عَائِذٌ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اَعْطَيْتَنَا
وَمِنْ شَرِّ مَا مَنَعْتَنَا اللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَيْنَا الْاِيمَانَ وَزَيِّنْهُ فِي قُلُوبِنَا
وَكَرِّهْ اِلَيْنَا الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الرَّاشِدِينَ

اللّٰهُمَّ

رِشِدِينَ
اللّٰهُمَّ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ وَاَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِينَ غَيْرَ خَزَايَا وَلَا مَفْتُونِينَ
اللّٰهُمَّ قَاتِلِ الْكَفَرَةَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ رُسُلَكَ وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِكَ وَاجْعَلْ عَلَيْهِمْ رِجْزَكَ وَعَذَابَكَ اِلٰهَ الْحَقِّ
آمِينَ

انهزام شکست خوردن صف رسته صفوف
جمع صف کرفتن به پنجه و کرفتن خلاف بسط از باب ضرب بسط بسین و صاد
الضاد گستردن از باب نصر الانطاء الاعطاء بلغة اهل الیمن عبا ما فاذا انطی
و در روایت نسائی اعطیت نعیم ناز و آسایش مقیم همیشه بکسر یاء
ناخواست و نا ایستنده نمودن کاری یکی صفه بالافوق بهم وفا انداخ شده
از فرمان از باب نصر عصیان بکسر نافرمانی کردن خلاف طاعت از باب
ضرب خزی بکسر خواری خزایه بفتح شرم داشتن از باب علم فهو خزیان
و هم خزایا صد و ردی گردانیدن از باب نصر و ضرب مثالی النهایة الصد
الصرف والمنع رجز بکسر عذاب ولیم بفتح قرار است بضم و کسرت در قول
حق تعالی داده اند فاهجر توضیح معنی یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان
و صحیح مستدرک حاکم مرویست از رفاعه ابن رافع زرقی رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است پس وقتی که شکست خورد دشمنان دین لات
کند امام لشکر اسلام را فلان حالی که صفها باشند که سه صف یا زیاده
در پس امام تا آمین گویند بر دعای و پس از تسویه آن صفوف بگوید امام بار
خدایا خاص تراست جمیع افراد حمد و ثنا نیست هیچ احدی تنگ کننده مر چیزی
را که فراخ کرده تو او نیست هیچ احدی فراخ کننده مر چیزی را که تنگ کرده
تو آن را و نیست هیچ احدی راه راست نماینده و بکمال رساننده مر کسی را که گمراه

کردن اگر اخواسته تو نیست هیچ احدی گمراه کننده مر کسی را که ره راست
نموده تو و رساننده از کمال و نیست هیچ احدی عطا کننده و دهنده مر چیزی را
که منع کرده و باز داشته تو از او و نیست هیچ احدی نزدیک کننده مر چیزی را
که دور کرده‌ای تو و از صیغه مفاعله برای مبالغه است و نیست هیچ احدی
دور کننده مر چیزی را که نزدیک کرده تو آن را بار خدایا فراخ کن
یا تمام گردان بر ما از برکتهای خود و از مهربانیهای خود و از احسانهای خود
و از رزقها و نصیبها که خود کرده بار خدایا الحقوق من سوال منکم از تو عیش
و آسایش که دایم است و همیشه که در آن تحول و تغیر و زوال و فنای
اصلا نیست پس نعیم مقیم عبارت است از بهشت بار خدایا الحقوق من
سوال منکم از تو ایمنی را از ختنی روز ترسیدن یا روز قیامت که نشان
این روز است ترسیدن یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها قوله اللهم
عائذ الخ بار خدایا ما پناه گیرنده‌ایم با تو از بدی چیزی که عطا کردی
ما را از مال و جاه و دیگر نعمتهای دنیوی که هر یک موجب عجب است و طغیان
و موروث غفلت است و عصیان پس عائذ خبر مبتدا محذوف است ای
کل واحد منا و یقال انا عائذ و در نسخه البستانی عائذو از بدی چیزی که باز
داشته از ما از امور دنیوی که این باز داشتن بسبب عجز و انع و هست
که مخل است در تحصیل امور اخروی قوله اللهم حبب الخ بار خدایا محبوب گردان
بسوی ما ایمان را تا ثابت و موفق باشیم و زینت ده و حسن عطا کن ایمان را در
دلهای ما که باین سبب باطنهای ما مزین با خلاق حمیده شود و ظاهرهای ما با فعال
متصف گردد و ناپسند نمای بسوی ما کفر را و کفران نعمت را و بیرون آمدن

مارا

ما را از حکم تو و ترک طاعت و نیکی ما را از امتثال حکم تو و ارتکاب معصیت
و بگردان ما را از راه راست یافتگان این قول مقتبس است از قول حق
تعالی و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق
و العصیان اولئک هم الراشدون بار خدایا قبض کن ارواح ما در آن
حال که مسلم و مخلص و منقاد حکم تو باشیم و لاحق گردان ما را بصالحان که انبیا
و رسل و عالمان عامل اند در حالی که نه شرمنده و رسوا باشیم و نه در فتنه و در بیع
و بلیه اخروی گرفتار باشیم پس کلمه لا از این جهت برای تاکید نفی چنانکه در غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین زاید است و لفظ غیر مروی است بنصب بنا بر حالیت از ضمیر
متکلم مع الغیر زیرا که مضاف الیه این لفظ نکره و قت در روایت جر نیز بنا بر صفت
صالحین که معرف است بلام جنس و در حکم منکر است بار خدایا قتل کن کافران را
که تکذیب و انکار می کنند رسولان ترا و روی حق ها میگردانند یا منع میکنند مردم را
از راه تو که دین اسلام است و بگردان بر کافران عذاب خود را که هر آرام کرد دانند
انهار او در مغرب است الرجز العذاب المقلق و به سمی الطاعون رجز او طاعون
بجهت مرکه و باست پس قوله عذابک عطف تفسیر است با تعمیم ای خداوند در بنج
که حق است و ثابت و محتمل که اضافه بیانیه باشد و قبول کن دعای ما را پس لفظ
اله منصوب است بنا بر ندا و تعلم من اسلم اللهم اغفر لی و ارحمنی
واهدنی و عافنی و ارزقنی یعنی در صحیح ابو عوانه مروی است از طارق
ابن اشیم که رسول خدا فرموده است و تلقین کنند امام و پیامبر داده بهر یک از
اهل اسلام اللهم اغفر لی الی آخره و احتمال که کاف تعلم ای و بود رسول خدا صلی الله
علیه و سلم که تعلیم می کرد و می اموزانید کسی را که مشرف گشته بشرف اسلام این دعا را

عو

کسی را که داخل شده در اسلام

۱۸۸

بار خدایا بیامرز مرا و رحمت و مهربانی کن بر من و ثابت دار مرا بر راه راست گردانی
اسلام است و در مشکوة است بعد از ذاهب نز بانه است و عافیت ای سالم دار مرا
از بلیات و مکروهات دنیا و آخرت و عطا کن مرا آنچه دنیا و آخرت   فاذا
رَجَعَ مِنْ سَفَرِهٖ یُکَبِّرُ مَا عَلٰی کُلِّ شَرَفٍ مِنَ الْاَرْضِ ثَلٰثَ تَکْبِیْرَاتٍ
ثُمَّ یَقُوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ
الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ آئِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ
سَاجِدُوْنَ سَائِحُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ صَدَقَ اللّٰهُ
وَعْدَهٗ وَنَصَرَ عَبْدَهٗ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهٗ
شرف بفتحتین جای بلند یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی
مرویست از ابن عمر رض که رسول خدا ص عادت بود وقتی که رجوع کند
از شما از سفر خود که سفر غزا است یا حج مثلا بگوید الله اکبر سه بار هر بار که
بر هر مکانی که بلند است از زمین سه تکبیر یعنی سالک راه خدا را باید که از علو مکان
بعظمت و کبریای ربانی ذو برد یاد در تقلب اماکن و احوال غافل نباشد از تقلب اماکن
و احوال غافل نباشد از تقلب اماکن و احوال یا از علو حسی یاد در نفس کبیر خود را
تکبیر راه یابد تا ازان شهود عظمت و کبریای الهی دفع کند پس بخواند این دعا را که مشتمل است
بر تهلیل و توحید و تفرید در اختصاص ملک بخدا و حمد و ثنا بخدا و بر قدرت او منتهای
خدا ترجمه آئبون ای نحن آئبون الخ یعنی ازین مرقوم است و لفظ ساجدون در
غیر روایت ترمذیست و در روایت ترمذی سائحون است بدل ساجدون
که جمع سائح است یعنی صائم علی ما فی المهذب و نیز رسول خدا فرموده است سیاحة
امتی الصوم تشبیه صوم بسیاحت و سیر ازین حیثیت است که این نیز باز دارنده است

از شهوات

از شهوات یا ازین حیثیت که ریاضت است نفس را و در سیاحت بنور اطلاع
بر خفایای ملک و ملکوت یا یعنی سایر فی سبیل الله است علی ما فی الصحاح السایح
سیح اذا جری علی وجه الارض ای سیر کننده برای جهاد یا برای طلب علم دینی و در تفسیر
حقایق سلمی است السائح الذی یسیح فی طلب الاولیاء و قوله لربنا متعلق است بعابدون
ای قائمون بالعبادة یا بحامدون ای حمد و ثنا گویندگان بر فتح و نصرت و راحت
و محنت فی سبیل الله و رجوع بوطن بصحت و عافیت و ترجمه صدق الله وعده
الی آخره نوشته شده است   فَاِذَا اَشْرَفَ عَلٰی بَلَدٍ آئِبُوْنَ
عَابِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ وَلَا یَزُوْلُ یَقُوْلُهَا حَتّٰی
یَدْخُلَ بَلَدَهٗ   وَاِذَا دَخَلَ عَلٰی اَهْلِهٖ قَالَ تَوْبًا تَوْبًا لِرَبِّنَا
اَوْبًا لَا یُغَادِرُ عَلَیْنَا حَوْبًا.   اَوْبًا اَوْبًا لِرَبِّنَا تَوْبًا
لَا یُغَادِرُ عَلَیْنَا حَوْبًا   اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از
بالا بزیر نگریستن توب یعنی توبه است ای رجوع از معصیت و مراد اینجا رجوع است
قال الاخفش التوب جمع توبة مثل عوم و عومة در صراح است عومة کرمی سیاه
که بر روی آب شناه میکند اوب رجوع از غفلت است هر یک ازینها توبا و اوبا
مفعول مطلق فعل محذوف است ای وا توب توبا و اءوب اوبا ای اللهم
تب علینا توبا و اب علینا اوبا و عجب است از مصنف رحمه الله که هر یک را صفت
مفعول مطلق گفته است مگر اگر مراد از رجوع علی ما قررنا بالتوب باشد بدلیل
قول او والمراد ههنا الرجوع من السفر تا پیدا مغایرت بانهم و کذا الحوب
بفتح گناه کذا فی المهذب و همین است در اکثر نسخ که مناسب ماقبل است و مختار برای
مناکلت و در بعضی نسخ حوب است بضم یعنی گناه نیز و منه قوله تعالی انه کان حوبا کبیرا ای

والضم

ذنبا عظیما و قری حوبا بالضم و بالفتح مصدر منه از باب نصر و قیل الضم لغة اهل الحجاز

لغة بنی تمیم یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن نسائی مرویست از انس رضی کر رسول

خدا فرموده است پس فرقه که مطلع شود یکی از شما بر شهر خود و از دور به بیند بگوید آئبون

الی آخره ای ما رجوع کنندگانیم از سفر ما همیشه بگوید این کلمات تا آنکه داخل شود در

شهر خود قوله و اذا دخل یعنی در مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی و کتاب عمل الیوم واللیله

ابن سنی مرویست از ابن عباس رضی کر رسول خدا فرموده است وقتی که داخل شود

یکی از شما بر اهل و عیال خود بگوید بر این تنبیه نفس ترغیب است توبا توبا اما م نووی

گفته است کر توبا توبا سوال توبه است و منصوبست بر تقدیر تب علینا توبا توبا یا

بر تقدیر سل لک توبا قوله لربنا اوبا ای خاصه برای پروردگار ما برگشتن از سفر و باز

آمدن بوطن خود چنانکه خاصه برای پروردگار ما بود مسافر شدن و رفتن قوله لا یغادر علینا

حوبا ای توبه که نگذارد بر ذمه ما هیچ گناهی را کذا قال المولف رح و در قاموست

الحوب الحزن والوحشة ویضم فیهما والجهد والمسکنة والوجع قوله آوبا اوبا یعنی در مسند

بزار و مسند ابو یعلی موصلی مرویست از ابن عباس رضی الله عنه خواندن آن در

فرمودن رسول خدا بعد از رجوع از سفر اوبا اوبا الی آخره وَمَنْ نَزَلَ بِهِ

غَمٌّ أَوْ كَرْبٌ أَوْ أَمْرٌ مُهِمٌّ فَلْيَقُلْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ

لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّ

السَّمٰوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ

کربه بضم کرب بفتح اندوهی که دم بازگیرد از دون یقال کربه الغم

اذا اشتد علیه اهتمام بی آرام کردن کار که بما و اندوه گین کردن مهم کار سخت

عظیم بفتح بزرگ شدن حلیم بر آهسته و بردبار کریم بفتحتین بزرگ و جوانمرد در

ارباب

از باب کرم یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه مرویست نیز

از ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است و کسی که فرود آید برو اندوهی سخت

که دم فرو گیرد یا کاری که بی آرام داند و اندوهگین کننده است او را و کلمه او برای تنویع است

نه برای شک پس باید که بگوید در دفع جمیع ما ذکر این ذکر را لا اله الا الله العظیم ای

عظیم است و بزرگ از روی ذات و صفات حلیم است ای تعجیل در عقوبت اهل

معصیت نمیکند درین حدیث اشارتست بسوی آنکه دفع حوادث بر دوام

نیست مگر بذکر خدا است بدلیل حدیث قدسی من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته

افضل ما اعطی السائلین هر یکی از العظیم والکریم در رب العرش العظیم والکریم

روایت مجرد نزد جمهور بنا بر صفت عرش بجر عسقلانی گفته است که روایت

برفع نیز بر صفت لفظ رب انتهی و محتمل که نعت الله باشد و محتمل که در روایت

رفع نعت عرش باشد بنا بر خبریت مبتدا محذوف مقطوع از ما قبل بجهت مدح

ملک این احتمال راجح است برای توافق روایتین و ابو بکر اصم ترجیح روایت

رفع کرده که وصف رب بعظیم اولی است از وصف عرش انتهی مخفی نماند

که وصف عرش رب بعظیم اقویست در تعظیم رب عظیم و همچنین قرائت

جمهور در قول حق تعالی رب العرش العظیم و رب العرش الکریم بجر است و از ابن

محیص و ابن کثیر رفع لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّ

الْعَرْشِ الْعَظِيمِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ

وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ یعنی در صحیح بخاری و در نسخه بعد از رمز بخاری رمز ترمذی

مرقوم است مرویست نیز از ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که

برای دفع جمیع ما ذکر باید که این ذکر بخواند لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَظِيمُ لَا إِلٰهَ

إِلَّا اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ثُمَّ يَدْعُو بَعْدَ ذٰلِكَ   در صحيح ابو عوانه
مرويست نيز از ابن عباس رضي الله عنه كه رسول خدا فرموده است بايد كه براي دفع
جميع مهمات ذكر اين ذكر را بخوانند بهتر آنكه خواندن اين ذكر دعا كند و مطلب خود را از خدا
طلبد   لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَتَبَارَكَ
اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ   يعني در مصنف ابن ابي شيبه از ابن
عباس رضي الله عنه و در سنن نسائي و صحيح ابن حبان و مستدرك حاكم از علي رضي
الله عنه مرويست كه رسول خدا فرموده است بايد كه براي دفع جميع مهمات ذكر اين
ذكر بخوانند   وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ   س حب س يعني در سنن نسائي
و صحيح ابن حبان و مستدرك حاكم مرويست از حضرت علي در آخر اين ذكر زياده
والحمد لله رب العالمين لفظ رب مجرور است و در روايت نصب و رفع نيز   لَا
إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللّٰهُمَّ
إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ عِبَادِكَ   صح السند لابن ابي عاصم
فِي كِتَابِ الدُّعَاءِ   و در نسخه رب السموات و رب العرش برفع است كه خبر
مبتدا محذوف است اي هو و در نسخه الست في كتاب الدعاء مصر رح مذكور
كه اين ذكر را تا قول من شر عبادك براي دفع جميع مهمات بايد خواند ذكر را كه حديث
مذكور صحيح الاسناد است مر ابن ابي عاصم را يعني ابن ابي عاصم در كتاب خود كه
كتاب الدعاست اين حديث را از حضرت علي رضي الله عنه باسناد صحيح روايت
كرده است و در كتاب رياض النضرة است عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا اعلمك كلمات اذا قلتهن غفر الله لك مع انك مغفور لك
لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله رب السموات و رب العرش العظيم

والحمدلله

والحمد لله رب العالمين و در روايتي در آخر اين ذكر اين زيادتست اللهم اغفر لي اللهم
ارحمني اللهم اعف عني انك غفور رحيم اعفو غفور   حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ
الْوَكِيلُ   يعني در صحيح بخاري و سنن ترمذي و نسائي مرويست از ابن عباس
رض كه گفته وقتي كه حضرت ابراهيم را در آتش انداختند حسبنا الله و نعم
الوكيل را خواندند و رسول خدا وقتي كه گفتند ان الناس قد جمعوا لكم
فاخشوهم الآية اين قول را خواندند   حسبي الله و نعم الوكيل في اي هو
در صحيح بخاري مرويست نيز از ابن عباس رضي الله عنه كه گفته است آخر قول
ابراهيم حين القي في النار حسبي الله و نعم الوكيل اي اين قول بوده ظاهرست كه
اين حديث موقوفست ليكن مولف رح چون در حكم مرفوع ديده است علامت
موقوف مرقوم نموده است يا اعتماد كرده است كه در بعضي طرق مرفوع است زيرا كه
در جامع صغير است كه حسبي الله و نعم الوكيل امان كل خائف رواه الديلمي في الفردوس
عن شداد بن اوس مرفوعا   اللّٰهُ اللّٰهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا
يعني در سنن ابو داود و نسائي و ابن ماجه و مصنف ابن ابي شيبه و
معجم اوسط طبراني مرويست از اسما بنت عميس رض قالت قال لي رسول الله صلى الله
عليه وسلم الا اعلمك كلمات تقولهن عند الكرب او في الكرب الله الله ربي
در اين ذكر از اصول معتمده رفع است در هر دو اسم الله زيرا كه اول مبتدا است
و ثاني تاكيد و لفظ ربي خبر است يا عطف بيان و جمله لا اشرك خبر است يا خبر دوم و محتمل
كه حال مؤكده باشد و در نسخه صحيحه است بسكون در هر دو بنا بر اجراء وصل مجرى
وقف يا بر سبيل تعداد كذا قيل مخفي نماند كه در تعداد مغايرت حقيقي مي باشد
مانند زيد و عمرو و بكر يا تقديري است مانند باب و داني مغايرت اصلا نيست و

عجب است از بو الد ناخفی که گفته الروایة بالسکون   اَللّٰهُ رَبِّیْ لَا اُشْرِكُ
بِهٖ شَیْئًا ثَلٰثَ مَرَّاتٍ   در رفع اسم الله اینجا خلافی نیست یعنی در
کتاب دعا طبرانی مرویست نیز از اسماء رض که رسول خدا او را فرموده است
که برای دفع کربت این ذکر را بگوید بار و در کتاب مذکور است این زیادت
وکان ذلک آخر کلام عمر بن عبد العزیز عند الموت   اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّیْ
لَا اُشْرِكُ بِهٖ شَیْئًا اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّیْ لَا اُشْرِكُ بِهٖ شَیْئًا
در صحیح ابن حبان مرویست از حضرت عائشه رض با این لفظ اذا
اصاب احدکم غم او کرب فلیقل الله الله ربی الحدیث ای دو بار بگوید لفظ
الله اینجا نیز مرفوعست و ممکن است که تکرار اسم الله جل جلاله و عم نواله برای تلذذ است
چون نام دوست میکنیم و نام او بسیار کرد چو وصف حق او
صد تم مکرر کردد   تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِيْ لَا يَمُوْتُ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِيْ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَّلَمْ يَكُنْ لَّهٗ شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ
وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيْرًا   در صحیح مستدرک
حاکم مرویست از ابو هریره رض که رسول خدا فرموده است ما کربنی امر الا تمثل لی
جبرئیل فقال قل توکلت الحدیث در این قول امتثال است بقول حق تعالی و توکل
علی الحی الذی لا یموت و اشارتست بسوی آنکه زنده که میرنده است توکل بر آن
زیبنده نیست قوله لم یتخذ ولدا اشارتست که گرفته است فرزندی رد است بر یهود
و نصاری که حضرت عزیر و حضرت عیسی را ابن الله گفته اند و بر کفار مکه که ملائکه را
بنات الله گفته اند و نیست مر خدا را هیچ شریک در الوهیت رد است بر کفار
و بر مشرکان که حضرت عیسی و اصنام را در ربوبیت شریک گفته اند و نیست مر

خدارا

خدارا یاری دهنده از سبب ذلی و مذلتی که یاور باشد تا با آن یاری دهنده متعزز
گردد رد است بر صابیان و مجوس که گفته اند لولا اولیاء الله لذل سبحانه و تعالی قوله
وکبره ای بزرگی یاد کن خدا را که او منزه است از ولد و شریک و ذل و از جنس نقصان
تعمیم است و تکمیل و تتمیم   اَللّٰهُمَّ رَحْمَتَكَ اَرْجُوْ فَلَا تَكِلْنِیْ اِلٰى نَفْسِیْ طَرْفَةَ
عَيْنٍ وَّاَصْلِحْ لِیْ شَاْنِیْ كُلَّهٗ   وکل و کول کسی امری باز گذاشتن از
باب ضرب طرفه یکبار چشم زدن اصلح صیغه امر است از اصلاح یعنی نیکو کردن
شان بهمزه و بالف نیز بسبب ابدال بمعنی امر است و حال یعنی در سنن ابو داود و صحیح
ابن حبان و معجم کبیر طبرانی و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابو بکره ثقفی
که رسول خدا فرموده است دعوات المکروب هذا ای دعاهای غمزده که برای دفع
غم بخواند این دعاست که اللهم رحمتک الی آخره چون این دعا مشتمل است بر ادعیه متعدده
امعانی گمیزه بلفظ جمع مذکور فرموده لفظ رحمتک منصوب است بمفعولیت ارجو تقدیم
برای افاده اختصاص است یا رضوایا رحمت ترا نه رحمت غیر ترا امیدوارم لی مگذار
و حساب مرا بسوی اختیار نفس من مقدار یک چشم زدن و در روایتی است زیاده و
اقل من ذلک و تتمه این حدیث اینست فانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف
و عورة و ذنب و خطیئة و اصلاح آر و نیکو کن تمامه افراد کار و حال مرا و نیکو باشد با
او دی که من عاجزم از اصلاح کار از کارهای خود   لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
یعنی در سنن ابو داود و صحیح ابن حبان و مصنف ابن ابی شیبه و کتاب
عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست نیز از ابو بکره ثقفی رضی الله زیاده این توضیح
لیکن رمز کتاب مذکور در رموز سابقه مرقوم نیست مگر آنکه در این کتاب همین زیاده
باشد و لیکن چنانکه در معجم کبیر طبرانی ... یستدل   یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ

استغیث — یعنی در صحیح مستدرک حاکم و کتاب عمل الیوم واللیلة ابن سنی مرویست
از ابن مسعود رضی الله عنه و در بعضی نسخ مصحح از انس رضی الله عنه و لفظ حدیث
اینست اذا حزنه امر کان یقول انتهی حزنه کغم و اخزنه اندوهگین کرد او را
فهو محزون ای وقتی که غمگین میکرد رسول خدا را بود رسول خدا که می فرمود یا حی یا قیوم
الی آخره و من عذابک استجیر یا نیز خواهم در روایتی دیگر است ای زنده و دایم
متدبر خلق قایم برحمت تو خاصه فریاد می خواهم فریادرس مرا وبگو
وهو ساجد یا حی یا قیوم — یعنی در سنن نسائی و صحیح مستدرک
حاکم مرویست از علی رضی الله عنه در غزوه بدر که ما سبق که رسول خدا مکرر میکرد و حال
آنکه رسول خدا سجده میکند بهست یا حی یا قیوم — لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین — ای در کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مرویست
از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که خواندن دعای حضرت
یونس که در شکم ماهی کرده سبب نجات است از هر غم سبحانک ای تنزیه می کنم ترا
ازین که عاجز کنند ترا احدی انی کنت من الظالمین بتحقیق من بوده ام از آنانکه ظلم و ستم
کنند اندر نفس که شتافته ام بسوی تقصیر — لم یدع بها رجل مسلم
فی شیء قط الا استجاب الله له — یعنی در سنن ترمذی و
نسائی و صحیح مستدرک از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه و در مسند امام احمد و بزار
و ابو یعلی موصلی از عثمان ابن عفان مرویست که رسول خدا فرموده است دعا کرده
خدا را بدعوت یا بکلمات ذو النون حضرت یونس که لا اله الا انت الی آخره
هیچ مردی که مسلمان است در هیچ امری از قضای حاجات یا دفع بلیات مگر آنکه
مستجاب کرد آنرا است خدا تعالی دعای او را و این حدیث مستنبط است از قول حق تعالی

برادر حضرت یونس فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین — وما
قال عبد اصابه هم او حزن اللهم انی عبدک وابن
عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل
فی قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک
او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او
استأثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن
ربیع قلبی ونور بصری وجلاء حزنی وذهاب همی
الا اذهب الله همه وابدل مکان حزنه فرجا
حزن کقفل و کفرس اندوه است غم به اختیاره و اصطلاح به ستار
برای خصوصی نفع رسیع بهار جلد کسر زده بون من جلوت السیف ای صقلته و
اندوه و ابردن از باب نصر ذهاب بفتح رفتن از باب فتح فرج بفتحتین که جای
مهمله است اسمی بمعنی خوشی است و شادی مقابل با حزن و در نسخه که بجیم است تصحیف
است یعنی در صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مسند امام احمد و ابو یعلی موصلی و بزار
و مصنف ابن ابی شیبه و معجم کبیر طبرانی مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه که
رسول خدا فرموده است و گفته است هیچ بنده که رسیده است و یافته است آنرا
بنده را اندوهی اللهم انی عبدک بیا تا قوله ذهاب همی مگر آنکه برده است خدا تعالی
اندوه او را و بدل کرد آنرا است بجای اندوه او خوشی و شادی را یا رب خدایا بتحقیق
من بنده توام و پسر بنده توام که پدر من است و پسر کنیزک توام که مادر من است اشارت
است بسوی کمال تنزل موی پیشانی من در دست قدرت و ارادت تست کنایت
از کمال قدرت و احاطه آن قدرت بر وفق ارادت نافذ است و جاری در حق

من حکم ترا توقف و مانعی نیست هرچه خواهی و حکم کنی همان شود یا باقی است
در شان من حکم تو که ازلی است و هیچ تبدیل و تغیر نیست آن حکم را عدل است
نظم در حق من تقدیر تو سوال میکنم از تو بهر اسمی که آن اسم ثابت است مر
ترا که نام نهاده با آن اسم ذات خود را و این عام است از منزله و غیره را یا
فرو فرستاده آن نام را در کتابی که قرآن است یا از جنس کتابها از کتب سماوی
خود یا تعلیم کرده آن نام یکی را از مخلوقات خود از انبیا و ملایکه و اولیا یا آنکه
در کتابها از کتب سماوی باشد یا اختیار کرده در علم غیب نزد خود منفرد به
بعلم آن نام که هیچ احدی غیر از تو نمیداند پس درین حدیث دلالت است بر آنکه
که روا است استعانت باسمی که لا یعلمه الا الله سوال میکنم از تو با استعانت آنکه
اسمای مقدسه که بگردانی قرآن مجید را بهار و راحت دل من چنانکه بهار سبب
ظهور آثار رحمت و حیات زمین است حقایق و معارف قرآن دل مرا مورد
رحمت و حیات جاودانی گردانی پس قوله ان تجعل مفعول دوم اسال است و ربیع
قلبی مفعول دوم تجعل و بگردانی قرآن عظیم را نور و روشنی چشم من در وقت قرائت
یعنی چنانکه در وقت تلاوت غمهای بهار دل من است و سبب زدودن
زنگهای اندوه و دنیوی که اصلا منفعتی نیست در آن و موجب رفتن و دور شدن
غم و اندوه من زیرا که هم را اکثر در استقبال استعمال میکنند و در روایت
غم است بدل همی و در بعض نسخ جلاء بفتح جیم است من قولهم جلا القوم عن الموضع
ای تفرقوا و منه قوله تعالی و لولا ان کتب علیهم الجلاء برای بگردانی قرآن
مجید را سبب تفرقه اندوه من و جمعیت خاطر من مَنْ قَالَ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ كَانَتْ لَهُ دَوَاءً مِنْ تِسْعَةٍ وَّتِسْعِيْنَ

متن

دَاءً اَيْسَرُهَا الْهَمُّ یعنی در صحیح مستدرک حاکم از ابو هریره رضی الله عنه
و در معجم کبیر طبرانی از ابن عمر رض مرویست که رسول خدا فرموده است هر که بگوید لا
حول و لا قوة الا بالله باشد این کلمه یا این کلمات مر آن گوینده را دارو و
علاج از نود و نه درد و رحمت که آسانترین آن دردها و زحمتها اندوه است
و مراد از عدد مذکور تکثیر است نه تحدید یا اشارت است بسوی آنکه نتیجه التجا
بسوی خدا که متصف است باسمای حسنی که نود و نه است عظیم است
مَنْ لَازَمَ الْاِسْتِغْفَارَ مَنْ اَكْثَرَ مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ
جَعَلَ اللّٰهُ لَهُ مِنْ كُلِّ ضِيْقٍ مَخْرَجًا وَمِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَرَزَقَهُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ضیق بفتح شک و تنگی و تنگ شدن
از باب ضرب ضیق بکسر تنگدستی و در دنیا فرج بفتحتین و بجیم اندوه رفتن
بمعنی گشایش در قاموس است فرج الله الغم کشفه کفرجه و الفرجة مثلثة التقصی
من الهم و الاسم الفرج محرکه یعنی در سنن ابو داود و ابن ماجه و صحیح ابن حبان مرویست
از ابن عباس رض که رسول خدا فرمود این لفظ مذکور فرموده که لازم گیرد سبیل
مداومت استغفار را که از تقصیر هیچ احدی خالی نیست ممکن است یا غیر آن
قوله من اکثر یعنی در سنن نسایی مرویست نیز از ابن عباس رض که رسول خدا
شرط شرط بلفظ من اکثر فرموده ای کسی که بسیار کند از استغفار قوله جعل الله
له یعنی هر جه ارکان سه امور الیه متفوع است درین که مروی است از ابن عباس رض
که رسول خدا اخبار هر یک از شرطیه مذکوره این قول فرموده است ای میگرداند
خدا تعالی برای آنکس از هر تنگی و تنگدستی که هر یک موجب تنگی دل است بیرون آمدن
یا مکان یا زمان بیرون آمدن بسبب استغفار و از هر اندوهی گشادگی از اندوه

الا خیر یعنی در سنن صغری و نسائی و ابن ماجه مرویست لهذا ابو سلمه عبد الله بن عبد الاسد
مخزومی و رواه ابو داود من حدیث ام سلمه وهو لفظه بل الظاهر ان ام سلمه لان
الحدیث ورد بعد موت ابی سلمه کما هو المشهور لکن لا یبعد انه سمعه و رواه ام سلمه
ام سلمه بعد موته و در حاشیه نسخه صحیحه است بعد قوله ابو سلمه صوابه ابو سعید کذا نقل از
و در نسخه الیست ما بعده عن ابی سلمه والله اعلم که رسول خدا فرموده است هر گاه برسد کسی را
مرد ان کسی از اهل او پس باید که بگوید انا لله وانا الیه راجعون تحقیق ما همه بار خدای
خدا ایم و تحقیق ما همه بسوی خدا باز گردنده ایم بموت و بعث اللهم
عندک یا رضا الهی ز تو طلب میکنم ثواب را در مصیبت خود پس مصیبت منصوبست
بنزع خافض و مولف رحمه الله گفته است طلب میکنم ثواب ها را و جها عکان
مرا اجر و ثواب ده در ان مصیبت و بدل و عوض ده مرا بهتر از ان مصیبت
تقدیم منها بر خیرا برای اهتمام است قوله انا لله یعنی در صحیح مسلم مرویست از ام سلمه
یا از ابو سلمه که رسول خدا فرموده است که در وقت مصیبت باید که این قول را الی
آخر الحدیث بخواند قوله واخلف اخلاف است از خلیفه قائم مقام بار عطا کن
بار من خیر را که بهتر است از ان مصیبت و محتمل که امر باشد از خلافت یعنی
خلیفه بودن از باب نصر ای خلیفه باش بر من از ان مصیبت پس لام
عا است و خیرا منصوب است بنزع خافض   و اذا خاف احدکم اللهم
اکفناه بما شئت صحیح رواه ابو نعیم فی المستخرج علی مسلم
اللهم انا نعوذ بک من شرورهم و ندرء بک فی نحورهم
کفایت کار کذاری کردن و بس آمده از باب ضرب ابو نعیم تصغیر المستخرج
بفتح را علی مسلم اسم کتابی است که بر صحیح مسلم در رد و دور کردن و دفع کردن

باب

باب فتح یعنی در صحیح ابو عوانه مرویست از ابو موسی اشعری که رسول خدا فرموده است
و چون بترسد یکی از شما از ظالمی بگوید اللهم بار خدایا کافی باش و کار گذاری کن
او را دفع کن از ما شر آن ظالم را بمشیت و ارادت خود یا بهر چه که بخواهی ازین
کلمه ما مصدریه است یا موصوله یا موصوفه و رابط محذوفست مولف میگوید
که این حدیث صحیح است صحیح که روایت کردم ست این حدیث را ابو نعیم در
کتاب خود که نامش مستخرج علی مسلم است از براء ابن عازب در هجرت رسول
خدا که چون سراقه ابن مالک بن جعشم تعاقب رسول خدا و صدیق نمود نزدیک رسید
رسول خدا بر سراقه دعا کرد که اللهم اکفناه بما شئت فساخت به فرسه الارض
الی بطنها در صراح است ساخت قوائمه تسوخ و تسیخ فی الارض ای دخلت فیها
و غابت مثل ساخت بوخ فرو شدن قدم در زمین یعنی قوائم اسپ او در
زمین در آمد و تا شکم اسپش فرو رفت قوله اللهم انا نعوذ بار خدایا تحقیق ما
میگردانیم ترا در برابر دشمنان و دفع میکنیم آن بدیها را با عانت تو در این حال که
گردانیده ایم ترا در مقابل سینه های دشمنان تا حائل باشی و دفع کنی بدیهای آنها
از ما پس کلمه ما برای استعانت است و در صدر رهم حال و محتمل که کلمه ما زائده باشد
نحر رهم ای نجعلک فی نحورهم بدلیل روایت لاحقه و صاحب مفاتیح معنی نحر
نحورهم گفته است نجعلک از اعدائنا حتی تدفعهم عنا پس کلمه ما برای
تعدیه است   اللهم انی اجعلک فی نحورهم واعوذ بک من شرورهم
یعنی در صحیح ابو عوانه مرویست نیز از ابو موسی اشعری که رسول خدا در وقت
خوف از اعدا این دعا میخواند که ترجمه اش از روایت سابقه ظاهر شده است
وان خاف سلطانا او ظالما فلیقل الله اکبر الله اعز من خلقه

جميعاً الله اعز مما اخاف واحذر اعوذ بالله الذي لا اله
الا هو الممسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه من
شر عبدك فلان وجنوده واتباعه واشياعه من الجن
والانس اللهم كن لي جاراً من شرهم جل ثناؤك وعز جارك
ولا اله غيرك ثلث مرات — یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست
مرفوع از ابن عباس رضی الله عنه و در مصنف ابن ابی شیبه مرویست موقوف
از قول ابن مسعود رضی الله عنه و در کتاب دعا ابن مردویه و در معجم کبیر طبرانی نیز
موقوف از قول ابن عباس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است یا ابن مسعود
یا ابن عباس گفته است که اگر ترسد کسی از حاکمی یا از ظالمی پس باید که بخواند الله اکبر
تا قوله لا اله غیرک یعنی بار خدای عزوجل بزرگترست از همه بزرگی یا از احاطه عقول
عارفان و خدای تعالی غالبترست از جمیع مخلوقات خود و خدای تعالی قویترست
از هر کرمی ترسم و حذر و ترسی می نمایم از آن پناه میجویم بخدائی که نیست سزاوار
پرستش بجز آن خدا همچنین خدائی که نگاه دارنده است آسمان را از آنکه بیفتد برای
کراهت افتادن آسمان یا برای آنکه نیفتد بر زمین مگر بعض و تقدیر او و دقت
ارادت و اجرا او از شر بنده تو فلان بجهت نام بنده بیت و از شر لشکرهای
او و از شر تابعان او و از شر دوستان او از جنس پری و مردم بار خدایا باش
زنهار دهنده مرا از شر [struck through] تمام ایشان بزرگ است مدح و ثنا تو
از آنکه بالعموم یا بزرگست ثنا تو که هیچ گفته نتواند رسول خاص تو لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک گفته و قویست و غالب زنهار داده تو از آنکه
که ظلم کند بر وی ظالمی اللهم انا نعوذ بک ان یفرط علینا احد منهم

او ان

او ان یطغی — فرط شتاب کردن ارباب طغیان از حد درگذشتن ارباب فتح
و علم یعنی در مسند دارمی مرویست موقوف نیز از قول ابن عباس رضی الله عنه که میخواند
در وقت خوف از ظالم این دعا که بار خدایا بحقیقت ما پناه میجوییم بتو از آنکه سرعت
کنند در ما بدرستی ستم و تعدی بر ما احدی از خلق یا از ظالمان یا از آنکه تجاوز کنند از حد
بر ما بظلم — اللهم اله جبرئيل وميكائيل واسرافيل واله ابراهيم
واسمعيل واسحاق عافني ولا تسلطن احداً من خلقك
علي بشيء لا طاقة لي به — تسلیط بر گماشتن یعنی در مصنف ابن
ابی شیبه از علقمه ابن مرثد مرویست مقطوع از قول تابعی یا بوی که از او ساقط است تابعی
و نام تابعی عامر ابن شراحیل که علقمه گفته است که تابعی که مخصص او نبود بخواند این دعا
در وقت خوف چیز منکر دار خدا خدای ملائکه مقرب و خدای انبیاء و رسل عافیت عطا
کن مرا و سالم دار مرا از جمیع بلیات و مکروهات و تخصیص هر سه ملک بذکر برای زیادتی
شرف است و قوت و تخصیص هر سه پیغمبر بذکر برای آنست که از اجداد سرور کاینات
از بابا آنکه حضرت ابراهیم افضل انبیاست بعد نبینا علیه و علیهم الصلوة والسلام هر سه پیغمبر
که بعد از ابراهیم است از ذریت اوست قوله و لا تسلطن و مسلط مکن و گماره التبیح
یکی را از مخلوقات خود بر من بچیزی که نیست طاقت و قوت مرا بر مقاومت آن چیز
یعنی یا بر مقابله آن چیز پس در این قول اعتراف است بعجز خود والتجاست بحول و
قوت خدا — رضيت بالله رباً وبالاسلام ديناً وبمحمد نبياً
وبالقرآن حكماً واماماً — حکم بفتحتین حاکم امام بکسر مقتدا و پیشوا
یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست موقوف از قول ابو مجلز تابعی که گفته من
خاف من امیر فقال رضیت بالله ربا الی آخره نجاه الله تعالی منه ترجمه رضیت بالله

ربا الیا آخره یعنی از بین جرقی ست قوله یا تو آن ای راضی و خشنودم تو آن باکه حاکم است
باو امر و نواهی خدا تعالی و مقدرات ما ست   و ان خاف شیطانا او
غیره فلیقل اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله التا
مات التی لا یجاوزهن برّ و لا فاجر من شر ما خلق
و ذرأ و برأ و من شر ما ینزل من السماء و من شر
ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما
یخرج منها و من شر فتن اللیل و النهار و من شر کل
طارق الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن   عروج بر
آمدن از باب نصر طارق شب آینده از باب نصر و اصله من الطرق و هو الدق
سمی به لی حاجة الی دق الباب یعنی در مسند امام احمد و کتاب دعای طبرانی وارد است از
ابن مسعود رضی الله در سنن نسائی و معجم کبیر طبرانی و مسند ابو یعلی موصلی و مصنف
ابن ابی شیبه وارد است از عبد الرحمن ابن حبیش و در بعض نسخ مصحح مرقوم است
که در سنن نسائی و کتاب دعای طبرانی وارد است از ابن مسعود رضی الله عنه و
در باره و از ابن حبیش که رسول خدا فرموده است اگر برسد کسی از شیطان از
شیاطین جن یا غیر آن از حیوانات موذیات پس باید که بگوید اعوذ بوجه الله الکریم
الا آخره ای پناه میجویم بذات تو که کریم است ای انعام کننده است یا شریف
و در نسخه الست التی فوائد دائم است و دم بدم است نفع آن ذات و کلمات
تو یا آیات قرآنی بالجمله کتابهای تو یا به اسمای و صفات تو که تمام اند در نفع
کامل که هیچ نقصانی نیست در آن کلمات یا نافع اند بنسبت تمام مخلوقات
پس ذکر لفظ الله در موضعین از قبیل وضع مظهر است موضع مضمر توجیه آواز لی

دعا که

دعا که لفظ یا رحمن است چنین کلمات که نمی گذرد از این کلمات هیچ از تاثیر این کلمات
هیچ نیکوکاری و نه هیچ بدکاری یعنی محیط است این کلمات و تاثیر این کلمات بر
مومنین و هر کافر را از جن و انس و رسل و ملائکه را نیز ای پناه میجویم بآن ذات
و بآن کلمات از شر چیزی که آفریده است خدای تعالی یا بوجود آورده است از عدم
و از شر چیزی که پراکنده کرده است از نسل جن و انس و از شر چیزی که پیدا کرده است
از خاک یا از شر مخلوقی که بری است و معتبر از تفاوت پس هر شیء که مخلوق است
بر اینکه لایق است با آن بر وفق حکمت عام است و ذرء خاص است بنسل ثقلین
و برء بمخلوق خاکی یا عام است و از شر چیزی که فرود آید از آسمان و از شر چیزی که
بالا رود در آسمان و از شر چیزهای که پراکنده کرده است از ذوات حشرات موذیات
که مخلوق است در اطراف عالم و از شر چیزهای که پیدا کند و برآید از زمین در حق
کلام اشعار است بآنکه هر مخلوقی خالی نیست از شر طبعی چنانکه خالی نیست از
خیر ذاتی و مطلوب از خدای تعالی نفع خیر آن مخلوق است و دفع شر آن مخلوق چنانکه
فرموده است سرور عالم صلی الله علیه وسلم قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق
و از شر فتنهای شب و روز از جنس محنتها که حصول آن در هر شب و روز است
و در جمع این حکمت است و از شر هر حادثه در شب از فاسق و سارق و غیر ذلک
مگر حادثه که باید متقون به نیکی یا بهار دیگر را ای مهربان که شر الرحمة از رحما
برحمتک التی وسعت کل شیء و این تخصیص است بعد از تعمیم   و اذا
تغولت الغیلان نادی بالاذان   و فی روایة
آیة الکرسی   تغول گوناگون شدن غول بضم معروف و هر چیز
ناگاه فرا گیرد و هلاک کند اغوال و غیلان بکسر جمع و در نهایه است الغول

۱۹۸

فی الفلوات تتراءی للناس فیتغول تغولا ای تتلون تلونا فی صور شتی و در

غامرا هلکه کا غاله و اخذه من حیث لم یدر و الغول بالضم الهلکة و الداهیة

یعنی در صحیح مسلم از ابو هریره رضی الله عنه و در مسند بزار از سعد ابن ابی وقاص

رضی الله عنه و در مصنف ابن ابی شیبه از جابر رضی الله عنه مرویست که رسول

خدا فرموده است و نیست که در نکار نکنند شوم بر کسی جنس غول که جن و شیاطین است

در صورتهای مختلف و متشکل میشوند لام الغیلان مستطیل معنی جمعیت یعنی ترسید

و دفع آن خواهد علیه کنید آواز خود را بکلمات معروفه اذان زیرا که جن و شیاطین

می گریزند از استماع کلمات اذان قوله و قراءة مرفوع است با بتدا و خبرش

محذوف زیرا که حدیث است مستقل منقطع از ما قبل هم از روی کتب موضوعه

و هم از روی راوی یعنی در سنن ترمذی و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از

ابو ایوب انصاری رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که خواندن آیة الکرسی

برای اندفاع آن صورتهای متشکل نافع است برای اشتمال این آیه بر اسمای حسنی

و صفات علیا خصوصا و لا یؤده حفظهما که منویست با آنکه حفظ غیر سموات

و الارض بطریق اولی است محتمل که مجرور باشد و معطوف بر اذان اذ بلند

گفتن آواز خود را بکلمات اذان و بخواندن آیه الکرسی ملا علی قاری مولانا حنفی

گفته که و تجوز فی لفظ القراءة النصب علی انه مفعول مطلق بفعل محذوف ای

اقرءوا قراءة آیة الکرسی و الجار والمتعلق بقراءة آیة الکرسی من قبیل علفتها

تبنا و ماء باردا خالی از تکلیف نیست وَ مَنْ فَزِعَ فَلْیَقُلْ اَعُوْذُ بِکَلِمَاتِ

اللّٰهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهٖ وَ شَرِّ عِبَادِهٖ وَ مِنْ شَرِّ هَمَزَاتِ

الشَّیَاطِیْنِ وَ اَنْ یَّحْضُرُوْنِ وَ مَنْ غَلَبَهٗ اَمْرٌ فَلْیَقُلْ

حسبی

حَسْبِیَ اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیْلُ تحقیق لفظ فزع بفتحتین ترس و ترسیدن

از باب علم و در قاموس است از باب فتح نیز غضب بفتحتین خشم گرفتن از باب

علم همزات بفتحات همزات الشیاطین خطراتها التی تخطرها بقلب الانسان

و خطراتها التی یظهر آثارها فی العصیان ان یحضرون بکسر نون وقایه است که در

اصل یحضرونی بوده است نون جمع برای علامت بضمیر یای متکلم برای تخفیف

افتاده غلب بفتح غلبه بفتحتین چیره شدن از نصر توضیح یعنی در

سنن ابو داود و ترمذی و نسائی مرویست از عبد الله بن عمرو بن العاص که

رسول خدا فرموده است هر که بترسد از جنس جن و شیاطین پس باید که بگوید اعوذ

بکلمات الله التامه ای پناه میجویم بکلمات قرآن یا بجنس کلمات نازل

آسمانی یا باسما و صفات ربانی که تمام اند ای کامل و شامل یا جانب خیر اند

و دافع شر اند از خشم و انتقام خدا و از شر بندهای خدا و از وساوس شیاطین

برای ابتدای قوله و من غلبه یعنی در سنن ابو داود و نسائی و کتاب عمل الیوم

و اللیلة ابن سنی مرویست از عوف ابن مالک اشجعی رض که رسول خدا

فرموده است هر که غالب چیره شود بر او امری و شری که عاجز است از دفع آن

یا غالب شود بر وی امری بر خلاف قصد من پس باید که بگوید حسبی الله و نعم الوکیل

الی آخره وَ مَنْ وَقَعَ لَهٗ مَا لَا یَخْتَارُهٗ فَلَا یَقُلْ لَوْ اَنِّیْ فَعَلْتُ

کَذَا کَانَ کَذَا وَ لٰکِنْ لِیَقُلْ قَدَّرَ اللّٰهُ وَ مَا شَاءَ فَعَلَ

یعنی در صحیح مسلم و سنن نسائی و ابن ماجه و کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن

سنی مرویست از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که کسی که واقع

شود در او امری که راضی نیست از آن ملکی که نا خواسته است از آن پس نگوید لو انی فعلت

كذا وكذا الكان كذا وكذا پس كلمه لو شرطيه است وجواب شرط محذوف يا كاش ميكردم چنين و
چنين پس كلمه لو براى تمنى است كه محتاج بجواب نيست اين هم نكو بيز زيرا كه اين
گفتن اگر با اعتقاد است منازع تقدير خدا تعالى است ونهى تحريمى است واگر از
حسرت است بر فوت نفع دنيوى كه مرتب نيست بر اين گفتن هيچ فايده پس نهى
تنزيهى است وهذا هو الظاهر كذا قال النووى واگر از سبب تحسر است بر فوت
منفعت اخروى پس منهى نيست بلكه مثاب است بر آن تحسر وفى الحديث
اياك واللو فان اللو من الشيطان انتهى يريد قول المتندم على الفائت لو كان
كذا لفعلت كذا وكذا اقول المتمنى لان ذلك من الاعتراض على الاقدار لو ان
لو بوه كم بعد از تسميه واو ديگر زياده كرده ادغام كرده اند قال المصنف رحمه الله
فى المفتاح قال بعض العلماء هذا النهى انما هو لمن قاله معتقدا ذلك حتما انه
لو فعل لم يصبه قطعا فاما من رد ذلك الى مشيئة الله تعالى وانه لم يصب الا ما شاء
الله فليس من هذا اتفاق ابو بكر الصديق فى الغار لو ان احدهم رفع راسه لرآنا
والحديث لولا حدثان قومك بالكفر لاتممت البيت على قواعد ابراهيم ولو كنت راجما
رجمت هذه ولولا ان اشق على امتى لامرتهم بالسواك كما استدل به البخارى فى باب
ما يجوز من اللو انتهى قول بعض العلماء وهذا الاستدلال عجيب لانه انما اخبر عن مستقبل
وليس فيه دفعه بعد وقوعه فلا اعتراض على قدر ولا كراهية فيه انما اخبر عن اعتقاده فيما
كان يفعل لولا المانع وعما فى قدرته فالنهى على عمومه فظاهره وهو نهى تنزيهى وقيل
نهى تحريم ومعنى لولا ان اشق لولا وجود المشقة حصولها لهم على فرض ان افرض عليهم
لامرتهم بالسواك وجوبا ولا فقد ثبت امرهم استحبابا بقوله ولكن ليقل بقدر الله او ليكن
يا بركه بگويد آنكس كه وقوع اين امر تقدير خداى عز وجل است مصنف گفته اى جز

هذا بقدر الله ودر روايت نسائى وابن سنى است قدر الله كرمانى است بقول
وما شاء فعل ودر روايت اين هر دو مكان فعل لفظ صنع است ودر روايتى
است قدر الله اى هذا قدر الله بفتح دال مضاف است وعبارت است از حكم
متن خداى تعالى وان استصعب عليه امر قال اللهم لا سهل الا
ما جعلته سهلا وانت تجعل الحزن سهلا اذا شئت
صعوبت دشوارى از باب كرم استصعب عليه الامر صعب سهولت
نرمى از باب كرم سهل گفتن آسان تسهيل آسان كردن حزن بفتح درشتى
حزن گفتن دشوار ضد سهل يعنى در صحيح ابن حبان وكتاب عمل اليوم والليله
ابن سنى مروى است از انس رضى الله عنه كه رسول خدا فرموده است واگر دشوار
گردد البته بر كسى امرى وكارى پس سين استفعال براى تاكيد است نه براى طلب وخواهش
كه آسان شود بگويد آنكس اللهم الخ اى بار خدايا نيست هيچ چيز آسان مگر چيز آن
كه گردانيده تو آن چيز را آسان وتو مى گردانى كار را كه دشوار است آسان اذا
شئت وقتى كه ميخواهى آسان كردن آن كار را ودر روايت ابن سنى است تجعل
متن الحزن اذا شئت سهلا ومن كانت له حاجة الى الله او الى احد
من بنى آدم فليتوضأ وليحسن وضوءه ثم ليصل ركعتين
ثم يثنى على الله ويصلى على النبى صلى الله عليه وسلم
وليقل لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش
العظيم الحمد لله رب العالمين اسألك موجبات رحمتك و
عزائم مغفرتك والعصمة من كل ذنب والغنيمة من كل
بر والسلامة من كل اثم انما سائلين گفتن كه [illegible]

تسمیه وتحمید وغیر ذلک را وثنا اسم است الغنیمة یا غنم الله علی العباد ان یعطوه بنعوتهم
عصمت بکسر نگاه داشتن از گناه وخوف کردن از باب ضرب غنیمت بفتح مالی که از
حرب کفار حاصل شود غنم بضم غنیمت گرفتن اغتنام غنیمت شمردن بر کسر بکرار
کردن از باب علم یعنی در صحیح مستدرک حاکم وسنن ترمذی مرویست از ابن ام
او رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که هر که باشد مر او را حاجتی از حاجات
ضروریه که سبب تحصیل مقاصد دنیویست ومطالب اخروی بسوی حق تعالی یا
بسوی یکی از بنی نوع خود پس باید که وضو کند برعایت فرایض وباید که نیکو کند
وضو را حضور ابرعایت سنن ومستحبات واجتناب از منهیات پس بر باید که
بگذارد نماز را ومسمی است این صلوة بصلوة الحاجة قوله ثم لیثنی ولیصل
ثنا وستایش گوید خدا را ودرود فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ودر مشکوة است
ثم لیثن ولیصل وهمین است ظاهر وباید که بگوید بعد از ثنا ودرود لا اله الا
الله الحلیم که بحلم خود عفو میکند از سیئات الکریم که بجود خود متفضل است به
عطیات رب العرش العظیم که محیط است بموجودات الحمد لله رب العالمین در جمیع
حالات واوقات قوله اسالک موجبات رحمتک ای افعال پسندیده وخصال حمیده
که هر یک موجب رحمت تست ومقتضی عنایات تست ترا وای از مخصصات
روایت ترمذی است وعزایم مغفرتک ای امور مغفور لازم که برای حصول غفران
تو ووصول رضوان تو واجب است از مولانا شیخ که عزیمت الای یعنی رقیه وافسون
گفته است والعصمة من کل ذنب ای باز داشتن خود را از هر گناهی بحفظ تو از آن
اولادت توفیق توبه از آن اخر که التایب من الذنب کمن لا ذنب له روای از
مختصات روایت حاکم است والغنیمة من کل بر ای الاغتنام از غنیمت شمردن ر

از هر طاعت

از هر طاعت واحسان یا رسیدن خود را مطلوب ومحبت از هر نیکی که باشد
واین روایت ترمذیست خاصه والسلامة من کل اثم وسلامت وبرائت
خود را از هر گناهی بهر وجهی از خطره وهم وقصد وتمنی ومباشرت واصرار وغیر
ذلک لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته
ولا حاجة هی لک رضی الا قضیتها یا ارحم الراحمین
لا تدع بسکون عین صیغه نهی است ای لا تترک هم اندوه تفریج کن دل
فرج بفتحتین گشایش وباز بردن اندوه از باب ضرب یقال فرج الله غمک
همک بتشدید را وتخفیف را ایضا است ای لک رضی ای از ذات رضا او مرضیه
قضا کس ساختن وروا کردن حاجت از باب ضرب یعنی در سنن ترمذی
مرویست نیز از ابن ابی اوفی رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که برای فرع
صعوبت این دعا بخوانند وظاهر آنست که این دعا تتمه حدیث سابق است ... زیحیم
~~مجموعه~~ که دعای مستقل باشد ای خدا مگذار برای من هیچ گناهی را در هیچ حالی از
احوال مگر در آنحال که مقرون باشد بمغفرت تو ونه مگذار را اندوه ونه هیچ اندوه را
مگر آنکه گشایش دهی وزایل کنی اندوه را ونه هیچ حاجتی را که آن حاجت مرضیه تست
مگر آنکه روا کنی وبرسانی آن حاجت را ای مهربان ترین مهربانان وعن
كانت له حاجة فليتوضأ فيحسن وضوءه وليصل
ركعتين ثم يدعو اللهم اني اسألك واتوجه اليك
بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي
في حاجتي هذه لتقضى لي اللهم فشفعه في
لتقضى بصیغه مجهول است ودر نسخه معلوم شفعه صیغه امر است از تشفیع یعنی

بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة
التی لا ترام اسألك یا الله یا رحمن بجلالك ونور
وجهك ان تلزم قلبی حفظ کتابك کما علمتنی وارزقنی
ان اتلوه علی النحو الذی یرضیك عنی اللهم بدیع
السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة
التی لا ترام اسألك یا الله یا رحمن بجلالك ونور
وجهك ان تنور بکتابك بصری وان تطلق به لسانی
وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری و
ان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرك ولا یؤتیه
الا انت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تفعل
ذلك ثلث جمع او خمسا او سبعا یجاب باذن الله
تعالی والذی بعثنی بالحق ما اخطا مؤمنا قط

شرح تحقیق لفظ

حفظ یا ذکر فیش از باب علم استطاعت توانستن حم الدخان حم مانند لفظ دخان
علم سورتست لیکن چون از اعلام منکر گشته بلفظ دخان رفع التباس کرا
ولفظ حم اینجا منصوبست بمفعولیت ودر قراءت مفردست بتسکین میم در وقف
وبفتح میم در وصل که اخف الحرکاتست ودیگر نیز لان الساکن اذا حرك حرك
بالکسر ونصب نیز باضمار اذکر وغیر منصرفست برای علمیت وتانیث یا بر وزن
اعجمیست ای فاعیل واهل ولفظ دخان مجرورست بنابر اضافت وبرفع تقدیر هو
ونصب تقدیر اعنی الم تنزیل السجده بفتح سینست الم علمست وحکم ذکر تنزیل
السجده برای رفع التباسست واو یا رفع تنزیلست بنابر حکایت صرح به العقلاء

دعا

وغیره والسجده مجرورست بجر بنابر اضافت وبنصب تقدیر اعنی یا بوصفیت الم
که منصوبست المحل بمفعولیت بقرائت به سبب عطف بر فاطمه وهو الاظهر وتبارک
الملک یعنی تبارک برفعست بنابر حکایت وبجر بنابر اضافت وبه نصب تقدیر اعنی
ودر نسخه صحیح تبارک الذی بیده الملکست بتکلف بجز ذکر فیش فرمودن
ورنج بر خود نهادن ما لا یعنینی در حدیثست من حسن اسلام المرء ترکه ما لا
یعنیه ای لا یهمه یرضیك در موضعین مضارع معلومست از ارضا بمعنی خوشنود
کردن لا ترام در موضعین مضارع مجهولست از روم بمعنی جستن از باب نصر
ودر نهایه است رام یریم اذا برح وزال من مکانه فالمعنی لا تزال ولا تنفی
تلزم مضارع معلومست از الزام بمعنی در لازم کردنست کار برای ینور
روشنی کردنست اطلاق رها کردن تفریج گشادن لا یعین از اعانتست
بمعنی یاری کردن ایتا دادن وآوردن ما اخطا ای لم یتجاوز وزد ما موسیست
قط بمعنی الدهر مخصوص بالماضی ای فیما مضی من الزمان او فیما انقطع من العمر
ومختص بالنفی ماضیا قط هر گز بفتح قاف وضم طاء مشدده افصح واشهر لغات
خمسست زیرا که گاهی بضم طاء مخففه وگاهی بضم قاف برای اتباع ضم طاء مشدده
یا مخففه وبفتح قاف وسکون طا مانند قط که اسم فعلست نیز آمده وهر یک
موضوعست برای تاکید ماضی منفی مانند ما رایته قط والعامة تقول لا افعله
قط ودر چند موضع از اینجا ربعد از ماضی مثبت آمده است از انجمله رکوت
اطول صلوة صلیتها قط ودر سنن ابو داود توضا ثلثا قط وهذا ابن مالک
گفته ستوری مما خفی علی کثیر من النحاة انتهی فالمعنی انه ما اخطا مومنا فیما مضی
قط وکذا الکون حکمه فیما بقی فحاصله انه ما یخطی ابدا وقول علی مرتضیست

توضیح

لقد احسن الله فیما مضی کذلک یحسن فیما بقی یعنی در سنن ترمذی و صحیح مستدرک حاکم
مرویست از ابن عباس رضی الله عنه انه قال صلی الله علیه وسلم حصن حافظه
علی رضی الله عنه تشبیک تفلّت القرآن قال الترمذی حسن غریب و قال الحاکم
صحیح علی شرطهما و کسی که اراده کند یاد کردن قران را ابتدا اگر از لیل
واقع که باشد شب جمعه که او از اوقات اجابتست خصوصا تفاؤل است
برای جمع قران بلفظ جمعه پس اگر تواند مرید حفظ قرآن که برخیزد در ثلث آخر
آن شب در نسخه صحیحه است فافهم زیرا که تحقیق تمام قطعه که ثلث اخر آن
شب است یا ساعتی که درین قطعه است ساعتی است ای جانب شریف
جلیل که درین زمان شهود و حضور ملائکه رحمت است یا شهود و حضور دل
مع الله است و غفلت و غیبت از ماسوی الله و هذا فرمود که دعا در آن
ساعت مستجابست و مقبول و عجبست از مولانا حنفی که حضور ملائکه لیل
نهار که در وقت صبح و مغرب است نیاورد و صریح درین ساعت گفته است
پس اگر نتواند آن مرید حفظ که در آن ثلث اخیر که افضل است از ثلث
اول لفظ وسط بسکون سین است و بفتح در نسخ صحیحه مسموع است از خدمت استاذه
درین لفظ کلام کن متحرک و المتحرک ساکن پس اگر نتواند آن مرید حفظ که در
ثلث اوسط برخیزد در ثلث اول آن شب بعد از خواب یا پیش از خواب
پس بگذارد چهار رکعت نماز مثنی درانکه که یک سلام بر وقوف مذهب
امام خلافا لمن خالفه و این نماز مسمی است بصلوة حفظ القرآن بخواند در رکعت
اولی سوره فاتحه و سوره یس که دل قرانست بعضی عارفان فرموده اند
موقتی که جمع شود سه دل مطلوب گردد حاصل دل شب و دل از زبان و دل قرآن ک

ودل بنده

و دل بنده حاضر بخدا از مهمات و در رکعت ثانیه سوره فاتحه و حم دخان که نازل است
درین سوره انزال قرآن که انا انزلناه فی لیلة مبارکة و در رکعت ثالثه
سوره فاتحه و الم تنزیل السجدة و چون هر شفع نمازیست جدا دارد نشود که
سوره سجده در قران مقدم است بر سوره دخان و تاخیر سوره مقدم مکروه است
با آنکه در نوافل تاخیر سوره مقدم از سوره موخر مکروه نیست و در رکعت رابعه
سوره فاتحه و سوره تبارک الذی بیده الملک خاتمه در نسخه صحیحه است پس وقتی
که فارغ شود از تشهد ای از گفتن اشهد ان لا اله الا الله در قعده اخیره یعنی
از نماز و درود و دعا و سلام پس باید که حمد و ثنا گوید خدا را بر نعمتهای خدا و باید
که شکر کند ثنا و ستایش بذکر اسمای حسنی و صفات عظام با خلوص و نیاز تمام
و باید که درود بفرستد بر نبی علیه الصلوة والسلام و باید که نیکو فرستد درود را
بذکر نعوت و صفات نبی یا زیاده آل اطهار و اصحاب اخیار نبی علیه و علیهم
افضل الصلوة والتسلیمات و درود بفرستد بر باقی انبیا و باید که طلب مغفرت
کند برای جمیع مومنین و مومنات و برای برادران نبی یا برادران خود که سابق
اند و مشرف اند بشرف ایمان از مهاجران و انصار والذین اتبعوهم باحسان و
برین تقدیر از قبیل عطف خاص است بر عام لیکن باید که بگوید در آخر ما ذکر یا در
آخر استغفار این دعا را اللهم یا رضا یا مهربان از کرم برین بعطا توفیق که ترک
کنم جنس معصیت را تا منقاد تو گاهی همیشه تا دامی که باقی و زنده دارم مراد در دنیا و مورا
کردن عفو معصیت نیست و مهربانی کن برین بانی که مباد از رنج برخود نهم و متعرض
شوم چیزی را که نیست مقصود من در دنیا و نیست مرا منفعت از آن و دلالت
اشارت است بسوی قول خدا والذین هم عن اللغو معرضون و اذا مروا باللغو

مرو کر اما و سوی کلام رسول من حسن الاسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و عطا کن مرا خوی
گریستن و تفکر کردن در حذر از قول و عمل که راضی و خشنود کند ترا از من و شعار
بقول حق تعالی و رضوان من الله اکبر ای خداوند ای آفریننده آسمانها و زمین ای
خداوند عظمت و بزرگی و خداوند قوت و غلبه که طلب کرده شود از آن عزت را
زیرا که حصول آن عزت غیر ترا ممکن نیست پس لازم از روم است یا خداوند
قوت و غلبه که زوال و فنا پذیر نیست دیار و ست همچنین پس از رحم است سوال
میکنم از تو ای واجب الوجود بشفیع جمیع ستایشها ای مدیحها که عطا کنند
نعمتهای وافر بی تکرار و بی عوض و بی غرض با ستعانت عظمت تو با صفات
جلال تو و نور وجهک و جمال ذات تو این که لازم و دائم گردانی دل مرا
حفظ و یاد گرفتن قرآن خود آنچنان که تعلیم کرده و آموختی دل مرا اند
و عطا کن مرا در میان آن ابتدا و انتها این که بخوانم قرآن را با ادا و رعایه
… قرآن را بر نهجی که راضی و خشنود کند ترا از من و تو را ان منور … سوال میکنم
از تو با ستعانت مذکوره که روشن و نورانی کنی بتلاوت نظر قرآن … چشم
مرا با برکت قرآن قوت بصر مرا و بصیرت مرا و این که جاری و روان کنی تو ان
بر وجه رعایت مخارج و صفات حروف و تجوید زبان مرا و این که زایل کنی
اندوه را و دور کنی غم را بسبب قرآن از دل من و این که وسیع و کشاده کنی به
قرآن سینه من و دل من تا تنگ نشود و دل آنکه کرده شود من با کفته شود در حق من
و این که بشوی و پاک کنی بسبب عمل بقرآن تمام تن مرا و اعضا را که دل است
و گوش و چشم و دست و زبان و سایر ارکان از ذنوب و عصیان و عمل … است
الخ در نسخ صحیحه وان تستعمل به بدنی زیرا که تحقیق شان این است که اعانت …

بمکند

بمکند و تقویت بمکند بدن … توفیق نمی بخشد بر حق از روی اعتقاد و قول و فعل غیر تو
و عطا نمی کند حق را او غالب نمیگرداند حق را مگر تو مراد بقرینه مقام از حق قرآن است
یا اعم که قرآن هم داخل است در آن قوله بفعل ذلک ثلث جمع که در جمع جمعه است
بکند مرید حفظ قرآن آنچه مذکور است درین حدیث در سه شب جمعه یا در پنج شب
جمعه یا در هفت شب جمعه اجابت کرده شود مطلوب او را که حفظ قرآن است
در یکی ازین سه رسول خدا فرموده است والذی قسم بذاتی که خدای که مبعوث
کرده مرا بالحق تجاوز نکرده است دعای هرگز اجابت این دعا و حصول مدعا از
هیچ مومنی که عمل کرده است باین حدیث … حکم اجابت بعمل این حدیث
در استقبال پس اجابت مذکوره همیشه است   وَاِذا اَخطاءَ اَو اَذنَبَ
فَاَحَبَّ اَن یَتُوبَ اِلَی اللهِ فَلیَمُدَّ یَدَیهِ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ
یَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَتُوبُ اِلَیکَ مِنهَا لَا اَرجِعُ اِلَیهَا اَبَدًا
فَاِنَّهُ یُغفَرُ مَا لَم یَرجِع فِی عَمَلِهِ ذٰلِکَ   اخطا یخطی اذا سلک
سبیل الخطاء عمدا او سهوا و یقال خطی بمعنی اخطا و قیل خطی اذا تعمده
و اخطا اذا لم یتعمد کذا فی النهایه ذنب گناه اذنب الرجل فهو مذنب یعنی
در صحیح مستدرک حاکم مروی است از ابو الدرداء رضی الله عنه که رسول خدا
فرموده است و چون گناه کند کسی دانسته یا نادانسته او اذنب یا گناه کند دانسته
پس کلمه او برای شک راوی است یا چون گناه کند کسی دانسته یا دانسته پس
کلمه او برای تنویع است پس دوست دارد که توبه کند و رجوع برای آمرزش گناه خود
بسوی خدا پس باید که دراز کند و بردارد دو دست خود را بسوی قبله دعا که خدا که جهت
آسمانست پس بگوید اللهم یا رضا یا تحقیق من توبه و رجوع میکنم بسوی تو از آن معصیت

وغیر آن رجوع نخواهم کرد بسوی آن معصیت خصوصا فانه بسوی غیر آن عموما ابدا
آخر عمر پس تحقیق شان این است که آمرزیده شود گناه او و او را یا جمیع گناههای
او را اما داعی که رجوع نکرده است بسوی عمل خود که آن گناه موقوف است مغفرت
این گناه جدید بر توبه دیگر یا بر تعلق مشیت الهی بمغفرت این گناه و نوشته اند که بعد از
رجوع بسوی آن گناه درست نیست توبه او چنانکه بعضی از اهل بدعت گویند زیرا که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است ما اصر من استغفر ولو عاد فی الیوم سبعین مرة و
صحیح نیست قول بعضی دیگر نیز که گفته اند التوبة من معصیة مع الاصرار علی سائر
المعاصی غیر صحیح زیرا که ما لا یدرک کله لا یترک کله و تحقیق همین در احیاء العلوم است
ما من رجل یذنب ذنبا ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی رکعتین ثم یستغفر
الله لذلک الذنب الا غفر له   یعنی در سنن اربعه و صحیح ابن حبان و کتاب
عمل الیوم واللیلة ابن سنی مروی است از ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رسول خدا
فرموده است هیچ مردی که بکند گناهی را پس برخیزد از آن گناه ای ترک کند
آن گناه را از ترس و خوف و پشیمان گردد بر صدور آن گناه فیتطهر پس پاک شود ای
غسل کند و این اکمل است یا وضو کند چنانکه در روایت ابن سنی است ثم یصلی
ای رکعتین چنانکه در روایت ابن سنی است پس بگذارد دو رکعت نماز که
مسمی است به صلوة التوبة پس طلب مغفرت کند از خدا برای آن گناه الا غفر
یعنی الا که آمرزیده شود مر آن مرد را و در نسخه الیه الا غفر الله له در ریاض المغفرت
است عن علی رضی الله عنه قال کنت اذا سمعت من رسول الله صلی الله علیه
وسلم حدیثا نفعنی الله بما شاء ان ینفعنی به فاذا حدثنی عنه غیره استحلفته فاذا حلف لی
صدقته وحدثنی ابوبکر وصدق ابوبکر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول

ما من

من عبد یذنب ذنبا فیقوم فیحسن الوضوء ثم یصلی رکعتین ثم یستغفر الله الا غفر الله
له رواه النسائی و در روایتی است قال فجعل علی یأذن بها علی المنبر صدق
ابوبکر صدق ابوبکر صدق ابوبکر و ذلک ان الله تعالی یقول ومن یعمل سوءا او
یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما   و جاء رجل الی النبی
صلی الله علیه وسلم فقال وا ذنوباه وا ذنوباه فقال قل اللهم مغفرتک
اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی فقالها ثم
قال عد فعاد ثم قال عد فعاد فقال قم قد غفر الله لک   وا ذنوباه
بسکون ها است بعد از زیادت الف در آخر مندوب برای مد صوت که مطلوب است
در ندبه در حالت وقف و تکریرش برای تکثیر است بقرینه قول رسول خدا او ع
الخ عد صیغه امر است از عود ای قل مرة اخری یعنی در صحیح مستدرک حاکم مروی است
از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه وسلم پس گفت
وا ذنوباه ای گناهان من چاه فریاد برای ترس که یا شدید من در عقوبت که معاقب
شدن من برای آنها است پس فرمود رسول خدا بگو اللهم بار خدایا مغفرت تو وسیع
تر است و فراخ تر از گناههای من و رحمت تو ارجی است و مرجوتر است ای رجا و امید
از رحمت تو نزد من زیاده است از رجا و امید از عبادتهای خود پس گفت آن مرد
آن کلمات مذکوره را پس فرمود رسول خدا بگو آن کلمات را بار دیگر پس
گفت آن مرد کلمات را بار سوم پس فرمود رسول خدا برخیز پس تحقیق مغفرت
کرده است خدای تعالی امر ترا   ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء
النهار و یبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل حتی تطلع
الشمس من مغربها   در صحیح مسلم و مستدرک حاکم مروی است از ابو

اشعری رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است تحقیق خدای تعالی فراخ میکند دست رحمت
خود را در شب تا توبه کند بدی کنندهای روز و فراخ میکند دست رحمت خود را در روز
تا توبه کند بدی کنندهای شب توربشتی گفته بسط ید کنایت است از سعت جود و در حدیث
تنبیه است بر سعت رحمت خدای تعالی مهربان و کثرت تجاوز او از ذنوب عاصیان
و طیبی گفته بسط ید تمثیل است و دال برین که توبه از گناه مطلوب اوست و نحو
او گویا که تقاضا میکند آن توبه را از گناهکاران حتی تطلع تا آنکه طلوع کند و برآید
آفتاب از جانب مغرب خود که درین وقت در توبه بسته شود و در معرض قبول
نیفتد کما قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت
من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و مراد بآن بعض آیات همین طلوع است زیرا که
غیب درین وقت عیان میگردد و در حکم همین وقت است حالت غرغره که حال
باس است و حدیث نبوی است ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر و در حدیث است
از ابن عباس رضی الله عنه اذا فشت الفواحش و ذهب الامر بالمعروف و النهی
عن المنکر حبست الشمس بمقدار ثلث لیال مع القمر ثم طلعتا من المغرب
و قد سلبتا الضوء فغلق باب التوبة یعنی عن الکافر فقبل توبة المومن و ایمان
الصبی عندها و المولود بعدها کما فی عین المعانی و مثله فی المکمل و جاء رجل
فقال یا رسول الله احدنا یذنب قال یکتب علیه قال ثم
یستغفر منه و یتوب قال یغفر له و یتاب علیه و لا
یمل الله حتی تملوا مله ملالة ملل هر یک بفتح ستوه آمدن از بار
علم یقال مللته و مللت منه الفه اذا سامته یعنی در معجم اوسط و کبیر طبرانی مروی است
از عقبه ابن عامر رضی که آمد مردی در خدمت آنحضرت پس گفت آن مرد ای رسول خدا

یکی از ما

یکی از ما گناه میکند پس چیست حال او فرمود رسول خدا نوشته میشود آن گناه برو
یعنی صاحب شمال که از کرام کاتبین است می نویسد آن گناه بعد از مضی شش
یا هفت ساعت گفت آنمرد پس طلب مغفرت میکند آن یکی از آن گناه مر آن
یکی را و قبول کرده میشود توبه آن یکی برای آن گناه گفت آنمرد پس باز رجوع میکند
آن یکی بسوی معصیت ها از توبه پس می افتد در گناه فرمود رسول خدا نوشته میشود
آن گناه را بر وی ثم گفت آنمرد پس طلب آمرزش میکند آن یکی از آن گناه
و توبه میکند فرمود رسول خدا آمرزیده میشود مر آن یکی را و قبول کرده شود توبه
او بر گناه و همچنین الی آخر الحدیث گویا که خدای عز و جل میفرماید باز آ باز آ هر آنچه
هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آ قوله و لا یمل الله حتی تملوا ای کمبود تملوا گشود دا
چون ملال یعنی سستی و ماندگی و نوعیت نفس است بعد از محبت که در شان حق تعالی
محال است قیل حتی بمعنی خود نیست بمعنی اذا است ای لا یمل الله اذا مللتم و قیل
بمعنی واو است ای ان الله لا یمل و تملون پس هر دو قول نفی ملال است از خدا و اثبات
ملال به بندها و قیل حتی بر حقیقت خود است ای ان الله لا یقطع عنکم فضله حتی
تملوا سواله پس تسمیه فعل حق تعالی بملال بر سبیل ازدواج است چنانکه در قول تعالی
و جزاء سیئة سیئة مثلها گفته اند و قیل ان الله لا یمل ابدا مللتم او لم تملوا الی حتی
تملوا جاری است مجرای قول عرب حتی یشیب الغراب و یبیض القار و قیل ان الله
لا یطرحکم حتی تترکوا العمل و تزهدوا فی الرغبة الیه فسمی الفعلین ملالا و کلاهما لیس بملل
کعادة العرب فی وضع الفعل موضع الفعل اذا وافق معناه نحو کلام اعرابی
است مجرای نظیر و اذا قحطوا المطر فنحوا علی الرکب ثم تقولوا

قحط

یا رَبِّ یا رَبِّ   قحط خشک سال قحوط باز ایستادن باران از هوا از باب
و علم پس در کلام تجرید است یا تاکید در صحاح است قحط القوم اذا اصابهم القحط و
قحطوا بالضم علی ما لم یسم فاعله جثو بضمتین جثی بکسرتین زانو زدن پس در کلام
تجرید است و تعدیت یا هر یک بکلمه علی است علی ما فی التاج رکب بضم و سکون کاف
زانو رکب بفتح کاف جمع یعنی در صحیح ابو عوانه مرویست از سعد ابن ابی وقاص
رضی الله عنه قال ان قوما شکوا الی رسول الله صلی الله علیه و سلم قحط المطر فقال
اجثوا علی الرکب ثم قولوا یا رب یا رب قال ففعلوا فسقوا حتی احبوا ان یکشف
عنهم ای رسول خدا فرموده است وقتی که برسد قومی را قحط از جهت مطر که باران
نمی بارد یا در کلام تجرید است یا تاکید کما مر و یحتمل وقتی که حبس و منع کرده شود
مردم از باران پس باید که آن قوم بنشینند بر زانوها پس باید که بگویند یا رب یا رب
دو بار یا اکثر از نه کما ورد یا اکثر تا آنکه بیاید باران و قالوا رب اسم اعظم است
و بدین صفت ترتیب مطابق مقتضای حال و مقام است   وَ دُعاءِ در
الاِسْتِسْقَاءِ اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا اللهم اَسْقِنَا اللهم اَسْقِنَا   استسقاء در
لغت آب خواستن و در شرع سوال باران از خدای تعالی نزد قحط سال بر وجه
مخصوص شرعی است آب دادن سقاه الله الغیث و اسقاه آب داد او را و الاسم
السقیا بالضم اسقنا صیغه امر از سقی یعنی فرود آوردن باران و اسقنا بهمزه
قطع نیز روا است قال الله تعالی و سقاهم ربهم شرابا طهورا و اسقیناکم ماء فراتا
و در حدیث دلالت است بر آنکه مستحب است تکرار در دعا یعنی در صحیح بخاری مرویست
از انس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است و دعا طلب کردن باران از
خدای تعالی نزد قحط اللهم اسقنا است سه بار بهمزه وصل یا قطع یا رب خدایا نازل کن باران را

برای ما

متن

برای ما و زیاده از سه بار نیز بگویند تا حصول مطلب   اللهم اَغِثْنَا اللهم اَغِثْنَا
اللهم اَغِثْنَا   اغث صیغه امر است از اغاثت یعنی فرود آوردن باران یعنی در
صحیح مسلم مرویست از انس رضی الله عنه که ان رجلا دخل المسجد و رسول الله صلی الله
علیه و سلم قائم یخطب فقال یا رسول الله هلکت الاموال و انقطعت السبل فادع
الله یغیثنا فقال علیه الصلوة و السلام اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا قال انس
فلا والله ما نری بالسماء من سحاب و لا قزعة و ما بیننا و بین سلع من بیت و لا دار قال
فطلعت من ورائه سحابة مثل الترس فلما توسطت السماء انتشرت ثم امطرت الحدیث
ذکره ابن الهمام و استدل به علی انه صلی الله علیه و سلم اکتفی بالدعاء فی الاستسقاء
مره کما انه جمع بینه و بین الصلوة اخری کما فی الحدیث الآتی قزعه قطعه های ابر
تنک قزع جمع سلع کفلس نام کوهی بمدینه   وَاِنْ کَانَ اِمَامًا خَرَجَ اِذَا بَدَا
حَاجِبُ الشَّمْسِ فَقَعَدَ عَلَی الْمِنْبَرِ فَکَبَّرَ وَحَمِدَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اللهم اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَنِیُّ
وَنَحْنُ الْفُقَرَاءُ اَنْزِلْ عَلَیْنَا الْغَیْثَ وَاجْعَلْ مَا اَنْزَلْتَ عَلَیْنَا قُوَّةً
وَبَلَاغًا اِلٰی حِیْنٍ ثُمَّ یَرْفَعُ یَدَیْهِ حَتّٰی یَبْدُوَ بَیَاضُ اِبْطَیْهِ ثُمَّ یُحَوِّلُ
اِلَی النَّاسِ ظَهْرَهُ وَیُحَوِّلُ رِدَاءَهُ وَهُوَ رَافِعٌ یَدَیْهِ ثُمَّ یُقْبِلُ
عَلَی النَّاسِ وَیَنْزِلُ فَیُصَلِّیْ رَکْعَتَیْنِ وَ   بدا بالف مبدل از واو مشتق است
از بدو بضمتین یعنی هویدا شدن حاجب ذکر انه ملک یوم الدین در بعض نسخ مالک
و هر دو وارد متواتر است لیکن اول اکثر است و ابلغ از نا اغثنا باران و بار بر ان
الا بکسرتین و سکون عدم تعقل ذکر کرد یونس با با جمع یعنی در سنن ابو داود و صحیح ابن
حبان و مستدرک حاکم مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا فرموده

واگر باشد یکی از طالبان باران از جهت سلطانی یا نایب او که قادر است بر خطبه بیرون آید با سلطان
یا نایب او بسوی مصلی و صحرا یا بسوی مسجد جامع وقتی که ظاهر شود کرانه آفتاب و قیل اول
شعاع آفتاب و صاحب مغرب گفته هو لعل یا ید و من الشمس مقدار رمح حاجب الوهلی
بنشیند سلطان مثلا بر منبر که در آن مصلی است یا در آن مسجد پس بگوید الله اکبر یا بعظمت و کبریا
ذکر کند خدا را و حمد و ثنا گوید خدا را که عزیز است بذات و جلیل است بصفات و در ابتدا ست
ی که خطبه العید عند محمد رحمه الله تعالی فیکون خطبتین یفصل منهما بجلوس و لذا اتی بقوله و عند
ابی یوسف خطبه واحده والاصح فی المرویات یوافق قول محمد انهما خطبتان پس بگوید الحمد لله
برین حال و بهر حال یا لا اله الا الله قوله یفعل ما یرید تعلیل توحید است که فاعل بی اختیار
چیزی را که میخواهد از نقصان و زیاده یا رضا یا تویی واجب الوجود و مستحق جمیع محامد و غیر
تو نیست سزاوار معبودیت هیچ احدی که تو تویی غنی بیغایت ذاتی و ما همه محتاجیم بسوی ایجاد
تو و امداد تو چنانکه قال الله تعالی والله هو الغنی وانتم الفقراء فرود آر بر ما باران را
که فرود آورده بر ما سبب قوت و قدرت ما بر اطاعت و قوت ما و توشه ما و سیده بسوی ما
مطلوب تا زمان طویل یا تا دم و کیست که هر دو دست را در رفع برین را تا آنکه ظاهر شود سپیدی
بغل او و در روایتی است ثم رفع یدیه فلم یزل فی الرفع حتی بدا بیاض ابطیه یعنی بکند
یدین را از بر خود همین رفع مذکور در استسقا است لا غیر کما فی المنهاج در رفع یدین بر طریق
سنت برای دفع بلا دعا ما قبل چنین است که پشت یدین بسوی آسمان کند و نیز گفته اند
که این طریق برای انقلاب حال است از تنگی بسوی فراخی و برای اشارت است بسوی
نزول باران بر زمین پس تحویل کند و بگرداند بسوی مردم پشت خود را و متقبل قبله گردد
برای دعا بوجه اخلاص و طریق اختصاص و تحویل و تغییر کند چادر خود را که بر نصف
اعلای بدن است و مشهور نزد ما فقها در کیفیت تحویل مذکور آنست که بگیرد بدست راست

خود

خود طرف پایین ردا را از جانب چپ و بگیرد بدست چپ طرف پایین ردا را
از جانب راست و بگرداند بدین روش پس پشت خود تا طرفی که بدست راست است
بر کتف اعلی یمین و طرفی که بدست چپ است بر کتف اعلی یسار رساند و ظاهر
ردا باطن کرد و کما ذکره العلامة الکرمانی و قالوا این تحویل اگر رسول خدا
امر خداست که برای تفاؤل تبدیل حال امساک بحال امطار بوده و در وی فیه صرحت
حسن یا باجتهاد رسول خدا بوده برای تفاؤل مذکور و تحویل ردا نزد امام شافعی در
قول جدید مستحب است و در شرح سنت گفته لا ریب ان الذی استحبه الشافعی احوط
نزد امام ما و بعض مالکیه مستحب نیست قوله و هو رافع و حال آنکه آن سلطان مثلا
بر دارنده یدین خود است پس رو کند بر مردم و متوجه گردد بسوی زنان و
فرود آید از منبر فیصلی و در بعض نسخ است فیصلی و بگذارد دو رکعت نماز در
سنن ابو داود مروی است از حضرت عائشه رضی قالت شکا الناس الی رسول
الله صلی الله علیه و سلم قحوط المطر فامر بمنبر فوضع له فی المصلی و وعد الناس یوما
یخرجون فیه قالت فخرج صلی الله علیه و سلم حین بدا حاجب الشمس فقعد علی المنبر فکبر
و حمد الله عز و جل ثم قال انکم شکوتم جدب دیارکم و استئخار المطر عن ابان زمانه عنکم
و قد امرکم الله عز و جل ان تدعوه و وعدکم ان یستجیب لکم ثم قال الحمد لله رب العالمین
الی ان قال ثم اقبل علی الناس و نزل من المنبر فصلی رکعتین فانشأ الله سحابة
فرعدت و برقت ثم امطرت باذن الله فلم یات علیه الصلوة والسلام مسجده
حتی سالت السیول فلما رای سرعتهم الی الکن ضحک حتی بدت نواجذه فقال اشهد
ان الله علی کل شیء قدیر و انی عبده و رسوله انتهی قال ابن الهمام یخرجون للاستسقاء
ثلثة ایام و لم ینقل اکثر منها متواضعین متخشعین فی ثیاب خلق مشاة یقدمون الصدقة

كل يوم بعد النوبة الى الله تعالى الا فى مكة وبيت المقدس فيجتمعون فى المسجد وقال
صاحب الهداية صلوة فى الاستسقاء وتركها اخرى فلم يكن سنة عند ابى حنيفة
وانما يكون سنة ما واظب عليها ولذا قال شيخ الاسلام فيه دليل على الجواز
عندنا يجوز لو صلوا بالجماعة لكن ليس بسنة   اللّٰهم اسقنا غيثا مغيثا مريئا
مريعا نافعا غير ضار عاجلا غير آجل   در دائره حصن حصين بلفظ
مريا مؤلف گفته است بفتح الميم وتشديد اليا اى كثير الخير اوالمرى والمرية
الناقة الغزيرة الدر من المرى وهو الحلب ووزنها فعيل او فعول انتهى مريا جمع
اى مرى بتقدير ناقص است يا مهموز بهمزه لام كلمه را بيا يا بواو بدل كرده ادغام كرده
ودر نهايه است بغيره مريا مهموز اى نافعا غير ضار لنا يقال امرء الطعام مثلثة
الراء فهو مرى گوارنده يقال مرئ الطعام وما مرئ اذا لم يثقل والحذر عنها طيبا
انتهى ومنه قوله تعالى فكلوه هنيئا مريا ودر سلاح المومنين مريا مهموز اى محمود العاقبة
لا وبا بغيه وتوربشتى گفته مريا اى هنيئا صالحا كالطعام الذى يمرئ ومعناه الخلو عن
كل ما ينغصه كالهدم والغرق ونحوهما ويحتمل ان يكون بغير همز ومعناه مدرارا من
قولهم ناقة مرى اى كثيرة اللبن ولا احققه رواية انتهى مقصد آنست كه مريا ناقص است
يا مهموز اللام واختلاف محدثان در روايت مانند اختلاف قاريان است در قرائت
ودرايت تابع هريك از قرائت و روايت است ومثل اين اختلاف نزد اولو الالباب
نيست از باب اضطراب كما قال الحنفى مغيثا بضم ميم از اغاثت است بمعنى رساننده
از شدت مريعا دو رست بفتح ميم اى خصيبا كه مشتق است از ريع بمعنى گوالیدن
وافزون شدن يقال راع الطعام اذا صارت له زيادة فى العجن والخبز و بضم
ميم اى مخصبا از اراعت كه بمعنى افزون كردن طعام و بسيار شدن است كذا فى التاج و

مثلثة ازارفهو مرى گوارنده [illegible] يقال مرى الطعام

يقال

يقال اراعت الابل اذا كثرت اولادها و بضم ميم و كسر يا مرصوفة كه با خود است از فعل
عربا ربع مار الركبة اى كثرنا لها از اربع الغيث اذا انبت الربيع و كسر يا مثناة
فوقانيه از ارتاع بمعنى رويانيدن باران است علف را و هردو در روايات اخيره
مشهوره در نهايه است والاول هو الاصل كما فى المفاتيح وعجب است از مصنف كه بضم
ميم از امرع الوادى اذا اخصب گفته است زيرا كه از امرع لفظ ممرع مى آيد نه
مريع از اراعت است رتبت در تنگ كردن از باب ضرب توضيح معنى يعنى در سنن
ابو داود از جابر رضى الله عنه و در مصنف ابن ابى شيبة از كعب ابن مرة مروى است
خواندن رسول خدا در وقت استسقا اللّٰهم اسقنا را با آخره كه بهمزه وصل
فهى مغيثة و مغيث على النقص التام مريا اى كثير النماء است وبسيار يا گوارنده است
يا محمود العاقبة است كه دعاى هيئت فزونى و زياده شونده است يا روياننده
نبات است و بعد آنكه فراخ سالها دارنده است نافع است اين احتمالات است
بعد از تفصيل غير ضار است زبان كشيدن هيئت تاكيد نافع است عاجل است زود
آينده است قوله غير آجل در روايت ابو داود است از جابر رضى الله عنه اى دير
كننده هيئت قوله غير رائث در روايت ابن ابى شيبة است از كعب رضى الله عنه
هر يك از قولين تاكيد عاجل است   اللّٰهم اسق عبادك و بهائمك وانشر رحمتك
واحى بلدك الميت   اللّٰهم انزل على ارضنا زينتها وسكنها   تمت بغط
اسق صيغه امر است از سقى يا از اسقا راز روى لغت و روايت كما سبق
پس قصر مولانا خفى بر اول از قصور او است انشر صيغه امر است از احيا بمعنى زنده
كردن و مراد احيا برانگيختن قوت نامية است در زمين سكن بفتحتين آن را امكانه اهل
زمين كه بايشان سكون آرام دارند كذا قال المصحح و صاحب فائق بضم سين و سكون كاف

[illegible]

توضیح معنی

تصحیح کرده است و گفته سکن بمعنی قوت است و سکنا باشش مردم بهمین قوت است

چنانکه نزل بضم که نزول برای همین نزل است ای آنچه پیش مهمان نازل نهند از طعام و

جز آن یعنی در سنن ابوداود مروی است از عمر ابن شعیب رض خوانده رسول خدا در دعای

استسقاء اللهم اسق بوصل و قطع همزه بار خدایا بخوران آب بندهای خود را العقول خود را

و نازل کن باران را و بهایم خود را از حیوانات و حشرات و نشر و فاش کن رحمت

خود را بر جمیع موجودات که شامل است نباتات و جمادات را بنزول رحمت

بقول حق تعالی و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته ای نزوله علی شیء

من السهل و الجبل و النبات و الحیوان ذکره الفضاء و زنده کن زمین و شهر

مرده خود را و بر انگیز نوبهای نامیه خود را که مرده است و خشک گشته از خشک سال

و زنده کن آن خشک گشته را به سبزهای تر و تازه که یحیی الارض بعد موتها صفت است

قوله اللهم انزل یعنی در صحیح ابو عوانه مروی است از سمره بن جندب رض خواندی

رسول خدا وقت استسقاء اللهم انزل بقطع همزه بار خدایا نازل کن و فرود آر بر زمین ما

زینت و آرایش آن زمین را که سبز و سرخ گردد بسبزهای تر و گلهای تازه آن زینت است

بقول حق تعالی انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا و سکن آن زمین را

ای حرکت را که سبب سکون و آرام نفوس اهل زمین است یا آن حرکت اللهم ضاحت

جبالنا و اغبرت ارضنا و هامت دوابنا معطی الخیرات من اماکنها و

منزل الرحمة من معادنها و مجری البرکات علی اهلها بالغیث المغیث انت

المستغفر الغفار فنستغفرک للجامات من ذنوبنا و نتوب الیک من عوام

خطایانا اللهم فارسل السماء علینا مدرارا و واصل بالغیث واکفا من تحت عرشک

حیث ینفعنا و یعود علینا غیثا عاما طبقا غدقا مجللا غدقا خصبا رائعا

ممی

ممرع النبات ضحو مداوک دائم شدن از باب علم و فتح یقال المکان

ضاحی ای بارز ضاحت در اصل ضاحیت بوده از باب مفاعله که برای مبالغه است

نه مغالبه یا برای انفتاح ما قبل الف شده بالتقاء ساکنین افتاد لیس ما قبل یای است

و صاحب قاموس در اجوف ذکر کرده است و گفته ضاحت البلاد ضحت و در ناقص

گفته ضاحاه اتاه فی الضحوة انتهی ضحوة بتیم چاشت ضحی بالضم و القصر چاشتگاه بزرگ

و یونث من انث قال انه جمع ضحوة و من ذکر قال انه اسم علی فعل کصرد و هو ظرف غیر

٢١٢

متمکن مثل سحر یقال لقیته ضحی بلا تنوین اذا اردت ضحی یومک ثم بعده ضحی رابطه و

الفتح چاشت فراخ هیم بفتح هیمان بفتحتین سرگشته از عشق از باب ضرب هیام

بالضم تشنگی سخت و در نهایه است هامت ای عطشت معطی الخیرات منصوب است

بحذف حرف ندا یا برفع بتقدیر انت معطی الخیرات و موید رفع است انت المستغفر

بالغیث متعلق است بجمیع بر سبیل تنازع المستغفر بصیغه اسم مفعول است الحامات

جمع حامه است بتشدید میم و حامة الانسان خاصته یقال کیف الحامة و العامة

ای الخاصات من ذنوبنا و موید این معنی است ذکر عوام خطایانا و در قاموس است الحم الامر

فلانا اهمه کحمه و الحمیم کالامیر القوب کالمهم کمهم فارسل السماء ای علینا چنانکه در نسخه است

مطابق کلام خدا یرسل السماء علیکم صیغه امر است از ارسال مدرارا در ان مفعال است

از ادرار مبالغه که مستوی است در ان تذکیر و تانیث و اصل صیغه امر است از مواصله

بمعنی پیوسته داشتن و منه المواصلة فی الصوم و صوم الوصال و در نسخه الست ادصل از

الیصال طبق بفتحتین باران عام اد الذی یطبق وجه الارض غدق بفتحتین مع گفته است

و لم ار من ذکره و الظاهر انه العزیز العظیم و مولانا علی قاری گفته قلت یمکن اخذه من

قول اهل اللغة الغبوق کصبور ما شرب بالعشی و غبقه سقاه ذلک علی التجرید فمعناه سقیا دائم

عو تحقیق

آخر النهار

و در شرح است و لعل الصواب بسکون الباء ثم حرک للازدواج و هو اعطاء الشراب
فانه مصدر من باب نصر اریدبه الحاصل من المصدر و هو الماء الکثیر مجللا اسم فاعل است
از تجلیل بمعنی جل بر ستور افکندن و پوشانیدن چیزی و مروی است بصیغه اسم مفعول نیز
و لعل معناه ح واصلا الی جمیع جوانب الارض کانه المجلل غدقا بفتحتین باران کثیر کما فی
الدیوان و غیره و منه قوله تعالی ماء غدقا و مصرح گفته است المطر الکبار القطر
و در شرح است لعل ما ذکره المص من المطر الکبیر القطر معنی عام انه جعل اسما من اغدق
المطر اذا کثر قطره خصبا ای ذا خصب بکسر و سکون دوم فراخ سال و حال نقیض
جدب رائقا و یروی مرتعا رتوع چریدن ستور از باب فتح قوله تعالی یرتع
و یلعب ای ینعم و یلهو و رتع بمعنی اتباع در خصب است پس رائقا بمعنی ذا رتع کلا
و تاء مرتع یا تاع چرانیدن است و در نهایه باران علف را ممرعا ای کثیر النبات
اسم فاعل است از امرع الوادی اذا کثر نباته یعنی در صحیح ابی عوانه مروی است توضیح متن
از جهت ابن عمیر و لو او ابی حریث از مدرحفه که عمرو است و صحابی است و حدیث
صحابی است کذا فی الشرح این که رسول خدا وقت استسقا میخواند اللهم صاحبت بلاد
اخره با رعد با رعد و ظاهر شده است بادیا شده است کوهها تا که هیچ سبزه بر آن
کوهها نیست گردناک و تیره رنگ شده است زمین ما از کمی نباتات و شیفته و
گشته است از عنق آب یا تشنه گشته است حیوانات ما توی آنکه غیر تو عطا کننده خیرات
و فرستنده باران که سبب است از رحمت از خزاین و حیاض آسمان و جاری کننده برکات
از چشمها و دریاها از آسمان بباران که خلاص کننده است از شدت و فریاد رسنده است
از محنت پس قول بالغیث المغیث ای بالمطر النافع متعلق است بیحیی و متعلق تمام
از معطو منزل محذوف است توی آنکه مطلوب است از مغفرت و غفران توی استغفر

کنند

بعضی نسخ بعد از اللهم
زیادت دارد [illegible]
[illegible]

٢١٤

کننده صغایر و کبایر از جنس عصیان و طلب میکنیم مغفرت را از تو برای ذنوب
خاصه خودها ای برای هر فردی که مخصوص است با از فرزندان و دوستان ما برای
ذنوب که در هم و اندوه انداخته است ما را و این اعم است و توبه و رجوع میکنیم
بسوی تو از خطیات عامه خود یعنی هر فردی که وسایط فارسل فصیح است کانه
قیل اللهم خاصة جبالنا و انت متصف بالصفات المذکوره فاذا کنت
متصفا بها فارسل السماء ای بفرست باران را یا ابر را بر ما در آن حال که جریان
بسیار و روانهای هم دارد و مراد باران را متصل و پیوسته جا باران دیگر
قوله و اکف صیغه امر است از کفایت ای کارگذاری کن ما را زکن جا باران
از محنت کن و کار ما را قوله من تحت عرشک متعلق است بارسل یا باول ای
بفرست باران از زیر عرش خود از هر مکانی که نفع رساند باران ما را قوله غیثا
کر اعاده این برای توطیه و صفت است بقوله عاما مفعول مطلق است مر لول
افعال سابقه را ای اغثنا و انزل یعنی حکم باریدن فرمای باریدنی که عام است
شهرها را الی نصبش بنابر مصدریت است و محتمل که بمعنی مغیث باشد منصوب
بر حالیت ای در آن حال که آن باران فریاد رسنده و خلاص کننده است ما را از
قحط طبق است ای تمام روی زمین را غبق است بسیار است و عظیم یا آنکه مطلوب است
خورانند است و رسانند مجلل است ای جل سبز و سرخ افکننده است بر زمین یا مجلل
بها است ای پوشیده شده است زمین را بی نبات آن باران ما مجلل است
ای رسنده است جمیع اطراف زمین مانند جزی که حاصل کرده شده است غدق است ای
آب آن باران بسیار است یا باران بزرگ قطره است خصب است خداوند خصب است
ای سبب حصول فراخی و ارزانی است رائع است ای ذا رتع است خداوند فراخی

وارزانیست و سبب نعم مردم و چهارپایان مواشی ست پس ربیع مانند والدین و مادرست

ودر روایتی مربع ست ای بسیار رویاننده نباتات و علف ست که سبب بقای

تمام حیوانات ست مربع النبات ست ای سبب کثرت جنس نبات

وَاستسقیٰ عُمر بن الخطاب فَما زاد علی الاستغفار یعنی در مصنف

ابن ابی شیبه مرویست و در صحیح حاشیه کتاب و صحیح شرحی نیست که اثر که مرویست

ظاهر آنست که مرویست از کسی که راوی ست از فعل حضرت عمر رض و موقوف ست

اگرچه در حکم مرفوع ست و چون عبارت حدیث دلالت صریح دارد بدین که

فعل حضرت عمرست مولف رح علامت موقوف یعنی اثر رقم مصنف مرقوم

ننموده ای طلب باران کرد حضرت عمر رض از خدا تعالی پس زیاکه نکرد چیزی را

بر استغفار و کلمه فا در فما زاد تفصیلیه ست وَاِذا رأی سحابا مقبلا

اللهم انا نعوذ بک من شر ما ارسل به اللهم سیبا نافعا فان

کشفه الله و لم یمطر حمد الله علی ذلک مقبل اسم فاعلست

از اقبال یعنی پیش آمدن و روآوردن بر چیزی ارسل ماضی مجهول ست از ارسال یعنی

فرستادن سیب بکسر یعنی روان شدن آب از باب علم و اینجا بمعنی اسم فاعل ست که

صفت موصوف محذوف ست کذا حجه المصرع امطار باریدن و بارانیدن

متعدی یعنی در سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه مرویست از حضرت عائشه رض

که دیدن او ابری را یعنی و بود رسول خدا وقتیکه میدید ابری را که پیش آمدی و رو نمودی

از افقی از آفاق میگذاشت کاری که در ان می بود و میفرمود اللهم بار خدایا بتحقیق

ما پناه میجوییم بتو از بدی چیزی که فرستاده شده ست جنس این ابر مخصوص را سبب آنچه در

این کلام از باب اکتفاست یعنی اینرا نمودن لک من شر ما ارسل به بار برای آنکه

اللهم

اللهم سیبا الح قایم ست مقام و ذلک الح یعنی بار خدایا فرود آر باران را که روان

شونده باشد ای بسیار یا بگردان این ابر را خداوندا باران جاری که نفع دهنده

نه مغرق ست مانند طوفان نوح و نه مضر پس سیبا منصوب ست بانزل یا باجعل

که مقدرست و نافعا تتمیم ست زیرا که سبب مظنه ضررست پس اگر کشف و زایل

میکرد خداوند تعالی آن ابر را و نمی بارانید یا نمی بارید رسول خدا حمد و ثنای گفت

خدا را بر کشف ابر و دفع شر آن گویا که رسول خدا یاد می آورد قول خدا را در

قوم عاد فلما راوه عارضا ای سحابا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا

بل هو ما استعجلتم به ای من العذاب الآیه وَاِذا رأی المطر اللهم

صیبا نافعا اللهم سقیا نافعا مرتین او ثلثا مص صیب بکسر

و زنا و اعلالا ابر باران بزرگ قطره در اصل صیوب بعجه نزد بصریان و صیوب

نزد کوفیان اعلال ابر باران بزرگ قطره در اصل صیوب بجاده نزد بصریان

و صویب نزد کوفیان اعلال مرعی کرد نزد فراز کار امام نووی است که صیب یعنی

باران بسیار ست انتهی و بعضی سیب بتحقیق یا ضبط کرده اند یعنی باران بسیار

و بعضی صبا بموحده مشدده یعنی ریختن آب از باب نصر روایت کرده اند یعنی در

صحیح بخاری مرویست نیز از حضرت عائشه رض وقتیکه میدید رسول خدا باران را

میفرمود اللهم صیبا بار خدایا بگردان این باران را باران بسیار یا سوال میکنم از تو

باران بسیار را اگر نافع ست نه مضر و تفسیر صیب بقول حق تعالی او کصیب من السماء

بمطر مرویست از ابن عباس رض ما همین ست قول جمهور و نزد بعضی یعنی ابر ست

قوله اللهم سیبا یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست نیز از حضرت عائشه رض

که رسول خدا در وقت دیدن باران میفرمود اللهم سیبا نافعا دو بار یا سه بار

راده است و ترجمه این قول عنقریب مرقوم است فاذا کثر و خیف
الضرر قال اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والآجام
والظراب والاودیة ومنابت الشجر حوالینا
بفتح لام است و مفرد در صحاح است فعدد احوله و حواله و حوالیه و حوالیه ولا یقال
حوالیه بکسر اللام الآکام بمد همزه است و بروی بالقصر جمع اکم است بضمتین مثل
اعناق و عنق و اکم جمع اکام است بکسر همزه مثل کتب و کتاب و اکام جمع اکم است
بفتحتین کجبال و جبل و اکم بفتحتین و الکمات هر دو جمع اکمه است بفتحات بمعنی
پشته و قال الفرابی التی من حجر واحد و قیل الجبل الصغیر و قال الثعالبی الاکمة
ارفع من الرابیة و رابیه بمعنی بلندی و پشته است آجام بمد همزه مثل آکام و
یروی بالقصر جمع اجم و اجمات ایضا و جمع اجمه است بفتحات بمعنی بیشه والاجمة
من القصبة و هی الشجرة الکثیرة الملتف فالآکام والاجام بالمد فیهما اصح روایة
و افصح درایة و یجوز قصرهما ایضا و یجوز فتح اولهما و کسرهما و هو الملائم لقوله والظراب
بکسر الظاء المعجمة جمع ضرب بکسر الراء و قد تسکن بمعنی وادی کوه است و جبل صغیر
و قال الفراء هو الجبل المنبسط و قال الجوهری الرابیة الصغیرة والله اعلم والاودیة
جمع وادی است بمعنی رود علی غیر القیاس زیرا که جمع فاعل بر افعله نیامده گانه
جمع ودی علی فعیل بمعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است از انس رض پس وقتی که
بسیار می شد باران و ترسیده میشد از زیان باران در مساکن و قال انها منعو مود
اللهم حوالینا یا رضا یا بکردان باران را در اماکنی که گرد ما است و مواضع زراعت است
ولا علینا و حال آنکه ضرر کننده نباشد بر دین ما و ابدان ما و لا بنیه شهرها پس واو
ولا علینا حالیه است و محتمل که عاطفه باشد ای امطر حوالینا ولا تمطر علینا که زیان

توضیح منه

خانهای ما

خانهای ما از باران نشود پس قوله ولا علینا بیان مراد است از حوالینا و عطف کفته است
کرد را دخال واو اینجا معنی است لطیف زیرا که بر تقدیر اسقاط این واو لازم می آید
طلب بارانیدن برای آکام و غیره حفظ و ادخال واو مقتضی است که طلب باران برای
این مذکورات لذاتها نیست بلکه برای وقایه است از زیان ابنیه شهرها پس این
واو خالص برای عطف نیست برای تعلیل است قوله اللهم علی الآکام یا رضا یا نازل
کن باران بر پشته ها و بر بیشه های نی و بر کوهها و بر وادیها که محل اجتماع آب است
انتفاع حیوانات است و بر جاهای رویدن نباتات پس از لفظ شجر که خاص است
مراد عام است زیرا که اکثر انتفاع در حجاز بهمین نباتات است واذا
سمع الرعد والصواعق قال اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک
وعافنا قبل ذلک سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة
من خیفته رعد عن ابن عباس رض سئل النبی صلی الله علیه و سلم
عن الرعد فقال ملک من ملائکة الله موکل بالسحاب معه مخاریق من نار یسوق
به السحاب حیث شاء الله علی ما رواه الترمذی مخراق دره و شمشیر چوبین و فی
الحدیث البرق مخاریق الملائکة ای شمشیرهای آتشین و قیل آواز است که از ابر
شنیده میشود و بین المعنیین منافات نیست زیرا که مراد آنست که اطلاق علی ذات
الملک تارة و علی صوته اخری صواعق جمع صاعقه است بمعنی آواز هولناک رعد
که می افتد با آن آواز پاره از آتش که بر می آید از ابر وقت ترقید لیث و آن آتش
بغایت دور لطیف و تیز که نمی گذرد بر چیزی الا اتت علیه بلکه هلاک و نیست می کند
آنچیز را لیکن با وجود تیزی از ره می میرد و یحکی انها سقطت علی نخلة فاحرقت
نحو النصف ثم طفیت یقال صعقته الصاعقة اذا اهلکته فصعق ای مات

توضیح معنی

اما تبدیه الصوت او بالاحراق کذا فی تفسیر المدارک وقیل انه تخرج من السحاب

یعنی در سنن ترمذی ونسائی وصحیح مستدرک حاکم مرویست از ابن عمر رضی الله عنه

در وقتی که می شنید رسول خدا آواز رعد را که شنیده میشود از ابر و اگر رعد یعنی آن فرشته

باشد پس حذف مضاف لازم است ای آواز رعد را و مرویست از ابن عمر رض

که رسول خدا فرموده است و در وقتی که بشنود یکی از شما آواز رعد را که شنیده میشود از ابر

و صاعقه را یعنی آتش مخصوص باشد تقدیر فعل او در الصواعق لازم است یعنی

و به بیند یکی از شما آتش را که بر جای آید از ابر پس این کلام از قبیل علفته تبنا و ماء باردا

است و محتمل که بجهت این مجاورت صاعقه غالبا در آواز رعد اشمرده شده است از مسموع

و شاید که اختیار صیغه جمع در صاعقه برای موافقت آیت قرآنی است که مراد ازانجا بعد

صاعقه است که مهبطات لکافران بگوید آنچه یا بار خدایا مکش ما را بخشم و انتقام خود که

از صفت ذات است و هلاک مگردان و ناچیز مکن ما را بعقاب و عذاب خود که از صفت

فعل است و سالم دار ما را از بلیات و از سیئات که از موجبات غضب و عذاب است

یا دفع کن از ما مکروهات که مانند قتل و اهلاک است پیش از نزول اثری از آثار

غضب و عقاب خود قوله سبحان الذی یعنی در کتاب موطا مالک مرویست موقوف

از ابن زبیر رض باسناد صحیح که در وقت شنیدن آواز هولناک ابر می گفت پاک است

از شایبه حدوث و نقصان خدای که بیاد میکند او را فرشته مسمی برعد که موکل است

بر ابر در آن حال که متلبس است بحمد و ثنای خدا الخ میگوید سبحان الله والحمد لله یا سبحان

الله وبحمده قاضی بیضاوی گفته است ای یسبح سامعوه ملتبسین بحمده او یدل الرعد

بنفسه علی وحدانیة الله تعالی و کمال قدرته ملتبسا بالدلالة علی فضله و نزول رحمته

مخفی نماند که هر گاه در احادیث ثابت شده که رعد نام فرشته موکل است کما مر احتیاج

باین

باین فهم و تاویلات نیست قوله والملائکة از وجه یا کی یاد می کنند فرشتها دیگر واذا هاجت

الریح استقبلها بوجهه وجثا علی رکبتیه ومد یدیه طب وقال اللهم انی

اسألک خیرها وخیر ما فیها وخیر ما ارسلت به واعوذ بک من

شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به اللهم اجعلها ریاحا

ولا تجعلها ریحا اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا

هیج هیجان اهتیاج تهیج یا انگیخته شدن و برانگیختن یا ج نفخه و باد غیره متعد لازم جثا

بالف است از جثو یا نشست دعا و یا ایستاده جثی مانند رمی و در یک بمعنی نشستن بر زانو

پس ذکر علی رکبتیه تاکید است یا مبتنی است بر تجرید ارسلت در موضعین مجهول غائبه است

و معلوم مخاطب نیز مروی است و محتمل که در موضع اول مخاطب باشد و در ثانی غائبه

از قبیل انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم یعنی در کتاب دعای طبرانی و در معجم کبیر طبرانی

مرویست نیز از ابن عباس رض در وقتی که بر انگیخته میشد باد تند میشد میکشست

رسول خدا بسوی آن باد از هر جهتی که می بود برو دو زانوی خود در می نشست بر دو زانوی

خود و بر میداشت هر دو دست خود برای تضرع و ترس که مبادا آن باد عذاب باشد از خدای

تعالی مسلط بر امت قوله وقال اللهم یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی و نسائی از حضرت

عائشه رضی الله عنها و در کتاب دعای طبرانی از ابن عباس رض نیز مرویست که گفتی

فرموده بار خدایا بتحقیق من سوال میکنم از تو نیکوئی این باد را و نیکوئی چیزی را که

در این باد است از آثار و نیکوئی چیزی که فرستاده شده است این باد را با فرستاده آنجا

باد را السبب الخ و ترجمه اعوذ بک من شرها از همین ترجمه ظاهر شده است باید دانست

که طبرانی روایت کرده است یا در معجم کبیر از ابن عباس رض که صدر این حدیث است دوم

در کتاب دعای او نیز از ابن عباس رض لیکن بهم حدیث دوم بسوی اول و علاوه عطف

خیرها از ذات خود
و عطف بیان از خیر منفعت باد از ابر
و خیر ما فیها از ضرر ذات او
شرها از ذات او عدم

توضیح معنی

خدا
اذکار امام نووی است که در صحیح بخاری و مسلم مروی است از ابو هریره رض که رسول خدا
فرموده است خلق الله عزوجل آدم علی صورته طوله ستون ذراعا فلما خلقه قال اذهب
فسلم علی اولئک نفر من الملائکة جلوس فاستمع ما یحیونک فانها تحیتک و تحیة ذریتک فقال
السلام علیکم فقالوا السلام علیک و رحمة الله فزادوه و رحمة الله و درین حدیث
دلالت برین که السلام علیکم تحیه است و هم جواب تحیت بشرط تقدیم و
تاخیر و در معیت چنانکه گذشته است واجب بر هر یک جواب دیگری السلام علیک
یعنی در سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و در مسند دارمی مروی است از
ابو جری الهجیمی رض که نامش جابر ابن سلیم است که رسول خدا فرموده است
که در وقت اراده سلام کردن اگر السلام علیک بغیر واو بگوید جایز است اگرچه
جمع بغیر روایت ورحمة الله دت س حی یعنی در کتب اربعه مرموزه سابقه
مروی است از عمران ابن حصین رض نیز زیاده کلمه ورحمة الله برای مغایرت با دو است
اعاده رموز مذکوره وبرکاته دت س حی ای در کتب اربعه مرموزه مذکوره
نیز از عمران ابن حصین رض در روایتی دیگر زیاده هر دو کلمه ای ورحمة الله و برکاته
فازاد وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته ع [illegible]
یعنی در اصول سنة و کتب دعای ابن مردویه مروی است از حضرت عائشه رض که رسول
خدا فرموده است پس وقتی که رد کنید یکی از شما جواب سلام را برادر اسلام بگوید و علیکم
السلام بواو باز یاده ورحمة الله و برکاته برای زیادتی فضیلت و همین جواب
اکمل و اتم انواع سلام است آنچه در بعض نسخ است که در جمیع کتب مروی است از انس رض
درست نیست زیرا که تکرار رمز نسائی با وجود دخول او در رمز جماعه در بعض نسخ است
و در بعض نسخ صحیحه که رمز مسلم است بعد از رمز جماعه با وجود دخول او درین رمز محل

و در سنن نسائی و صحیح ابن
حبان مروی است از انس
رضی الله عنه

تامل است

[illegible]

تامل است مگر آنکه در رمز مسلم اشارت باشد بسوی آنکه لفظ حدیث در مسلم است
و علی اهل الکتاب بعلیک هت س او وعلیکم خ م دت س یعنی در
صحیح مسلم و سنن ترمذی و نسائی مروی است از ابن عمر رض که رسول خدا فرموده است و تحیه
که رد کنید یکی از شما سلام را بر اهل کتاب که یهود و نصاری است بگوید علیک بی واو
و بغیر لفظ السلام زیرا که اکثر اهل کتاب بر اهل اسلام السام علیک می گویند
و سام یعنی موت است پس در جواب آنها باید که بگوید علیک ای علیک آن
او و علیک یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن ابو داود و ترمذی و نسائی مروی است
نیز از ابن عمر رض که رسول خدا فرموده است که در جواب سلام اهل کتاب باید بگوید
و علیک او برای تنویع است خطابی گفته است که اکثر از محدثان روایت
کرده اند وعلیک بواو و بعضی بی واو و هذا هو الصواب زیرا که بی واو کلام
بعینه مردود است بر آنها خاصه و با واو مقتضی مشارکت است با آنها در آنچه گفته اند
و بعضی شراح مجیب شده اند که حوالی واو در حدیث متفق علیه است و در اکثر روایات
درست است زیرا که اهل کتاب می گویند الموت علیکم مجیب می گوید و علیکم الموت
ای ما و شما در موت برابر ایم یا واو برای استیناف است نه برای عطف تا
لازم آید مشارکت پس معنی آنست و علیکم ما تستحقونه من اللعن والذم انتهی
و تحمیل که بگویم هرگاه از اهل کتاب السام علیک بشنود بگوید علیک بی واو و اگر السلام
علیک بشنود بگوید و علیک ای سلامت چه نیست برای حسن معاشرت و برو نیز
باد و همین است ظاهر از اطلاق کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او
ردوها یعنی احسن برای اهل اسلام است و جواب تحیت فرض کفایت است بالاجماع

و رد برای اهل کتاب وارد است اعلم بالصواب
و بکر سلام سنت اسلام است

سنت است که افضل است از فرض زیرا که در ضمن این تواضع است تمام و سببی است
و باعثیست که مخاطب بالضرور جواب می آرد و واجب است شنوانیدن هر یکی از مسلم که جواب دیگری را
سلام و جواب شنوانیدن هر یک السلام علیکم بگوید معاً پس واجب است بر هر یک جواب دیگری
و اگر تقدم است از یکی پس از دیگری جواب است   وَإِذَا أُبْلِغَ سَلَامًا مِنْ أَحَدٍ فَلْيَقُلْ
وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ   أَوْ وَعَلَيْكَ وَعَلَيْهِ
السَّلَامُ   بلغ ماضی مجهول است از تبلیغ یعنی مداصل است مروی است از
حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا فرموده است و وقتی که رسانیده شود شخص را
سلام از یکی پس باید که بگوید آن شخص در جواب آن یک وعلیه السلام ورحمة الله وبرکاته
با زیادت ورحمة الله وبرکاته برای تحصیل زیادت فضیلت قوله او وعلیک یعنی
در سنن نسائی مروی است از انس رض که رسول خدا فرموده است بگوید آن شخص
وعلیک وعلیه السلام پس مراد است اکتفا بجواب اول اما جواب دوم که جامع است
میان جواب آن یک و آنکه مبلغ افضل است پس کلمه او برای تنویع است و اختلاف
روایت   وَإِذَا عَطَسَ فَلْيَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ خ دس عَلَى كُلِّ حَالٍ دت سی
قی عطاس بالضم عطسه دادن از باب نصر و ضرب یعنی در صحیح بخاری و سنن ابوداود
و نسائی مروی است از ابوهریره رض که رسول خدا فرموده است وقتی که عطسه دهد
یکی از شما پس باید که بگوید الحمد لله ای جنس حمد و ثنا خاص خداست زیرا که عطسه
علامت صحت دماغ است و قوت مزاج که بخارات صاعده از جوف را قبول
نانموده دفع میکند و اگر آن صحت و قوت نیست دماغ آن بخارات را قبول میکند
و عطسه نمی آید و آن صحت و قوت نعمتی است عظیم که معین است بر طاعت و عبادت
و حضور و جمعیت قوله علی کل حال یعنی در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی از

ابی رافع

[illegible]

ابی رافع رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که چون یکی از شما عطسه دهد باید که بگوید
حمد است مر خدا را حمدی که بسیار است پاک است از کدورت ریا مقرون است
بخلوص اخلاص مثبت است و در این حمد برکت و زیادت مواظبت است بر این
حمد در جمیع اوقات زیرا که مبارک و در وقت تعدیت بکلمه علی یعنی مواظبت است
کما ذکره الطیبی و قیل مبارک فیه است باعتبار زوات و مبارک علیه است باعتبار
نزول کما یحب ربنا و یرضی آن بر وجهی که دوست میدارد پروردگار ما این حمد را و قبول کند
در دنیا و راضی باشد و ثواب دهد بر این حمد در عقبی   الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
دت حب یعنی در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان مروی است از
سالم ابن عبید رض که رسول خدا فرموده است که چون یکی از شما عطسه دهد این حمد را
بگوید متن وَلْيَقُلْ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ خ د مس ت مس قا یعنی در صحیح بخاری و سنن ابو
داود و نسائی از ابوهریره رض و در سنن ترمذی و صحیح مستدرک حاکم و سنن
ابن ماجه از حضرت علی و ابوایوب نیز مروی است که رسول خدا فرموده است و باید که
بگوید وجوبا سامع حمد عاطس را باید که گفته شود وجوبا بعد از سماع آن حمد مر عاطس را
یرحمک الله که خبر است لفظا و دعائیه است معنی ای رحمت خدا بر تو باد که حمد و ثنا بر
نعمت خدا گفتی و وجه اقتصار مولانا خیثم بر صیغه مجهول معلوم نمی شود که حدیث قال
المصنف ولیقل له ای للعاطس لما فی صحیح البخاری عن ابی هریرة یرفعه اذا عطس احدکم
وحمد الله کان حقا علی کل من سمعه ان یقول له ذلک لا کما قال بعضهم انه علی
الکفایة فاذا قال بعض السامعین سقط عن الباقین کرد السلام ولیس کذلک بل هو
کالتسمیة علی الاکل لا یسقط عن احد بقول بعض الاکلین بل علی کل اکل ان یسمی
الله والله اعلم انتهی مخفی نماند که هر یکی از جواب عاطس و تسمیه بر طعام در مذهب

که رسول خدا فرموده است وقتی که اراده کند یکی از شما افزونی دادن بسیار مال ضعیف را کمو بد
این صیغه صلوة را اللهم صل علی محمد الخ یا رضا یا معظم دارد محمد را صلی الله علیه وسلم در
دنیا و آخرت بالذات والاصالة و اهل ایمان را از ذکور و اناث و اهل اسلام را
اسلام را از ذکور و اناث بالعرض والتبعیة و در بعض نسخ صحیحه و علی المسلمین است و چون
مومن و مسلم متحد است در شریعت اگرچه مختلف است در لغت اظهر والمسلمین است
و اگر مراد بمومنین مومنان جمیع امم باشد و بمسلمین مسلمانان امت محمد علی الخصوص چنانکه
در قول حق تعالی است در شأن این امت هو سماکم المسلمین من قبل اعاده
کلمه علی برای اشعار باستقلال اعاست و اگر قوله بمومنین بالمرور بفتح لام باشد و کلمه
موصوفه یا موصوله را اراده کند زیاده تر است زیرا که تابست اعداد را ابهر است
زیرا که شامل است زیاده تر مال و جمال و کمال او را وَاِذَا رَاَی اَخَاهُ الْمُسْلِمَ
یَضْحَکُ قَالَ اَضْحَکَ اللّٰهُ سِنَّکَ ضحک بکسر ضاد و سکون حاء و بفتح او کسر
و کسر دوم و سکون دوم هر چهار لغت است خندیدن ضحکه یکبار خندیدن و بضم اکثر بسیار خندنده
بفتح دوم مثال همزه خندنده بر دیگران اضحوکه آنچه از دی خنده آید معنی که زنان
بسیار خندنده کنی بکسر را آید دندان یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن نسائی مرویست
از حضرت عمر رضی الله عنه و در نسخه صحیحه مرویست از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است چون به بیند یکی از شما برادر خود را که مسلم است خنده می کند از
شادی و خوشی بگوید آن برادر را دایم دارد خدای تعالی خنده دندان ترا در ظاهر و شادی
دل ترا در باطن وَاِذَا اَحَبَّ اَخَاهُ فَلْیُعْلِمْهُ ذٰلِکَ یعنی
مضارع معلوم است از اعلام بمعنی آگاه کردن یعنی در کتاب عمل الیوم واللیلة ابن
سنی از مقدام ابن معدی کرب رضی الله عنه و در سنن نسائی و ابو داود و صحیح ابن حبان

ازانس

علی العموم

ازانس رضی الله عنه مرویست که رسول خدا فرموده است وقتی که دوست دارد یکی از شما برادر مسلم خود را
دوستی که زیاده باشد بمقتضای دوستی مسلمانان پس باید که اخبار کند آن برادر را
بوجهی از وجوه که من دوست میدارم ترا تا آن برادر نیز دوست دارد او را الی
زمرة متحابین فی الله نوشته شوند فَاِذَا قَالَ اِنِّیْ اُحِبُّکَ قَالَ اَحَبَّکَ
الَّذِیْ اَحْبَبْتَنِیْ لَهٗ یعنی در سنن نسائی و ابو داود و صحیح ابن حبان از
انس رضی الله عنه و در کتاب عمل الیوم واللیلة ابن سنی از مقدام مذکور مرویست
که رسول خدا فرموده است پس وقتی که بگوید یکی از شما مر آن برادر مسلم را که من دوست
میدارم ترا برای خدا بی هیچ غرض دنیوی بگوید آن برادر مسلم او را که دوست
دارد ترا خدای که دوست داشته تو مرا برای آن خدا و در روایت ابن سنی است
انی احبک فی الله ای لاجله باید دانست که ظاهر از کلمه فاذا قال که ربط است
میان حدیث سابق و لاحق آنست که هر دو یک حدیث است پس وجه تفریق سابق
از لاحق و تکریر رموز اربعه و تقدیم رمز ابن سنی در حدیث سابق و تاخیر این رمز
در حدیث لاحق ظاهر نیست وَاِذَا قَالَ غَفَرَ اللّٰهُ لَکَ قَالَ وَلَکَ
یعنی در سنن نسائی مرویست از عبد الله ابن سرجس رضی که رسول خدا فرموده است
وقتی که بگوید آن یکی که محب برادر مسلم است یا غیر آن بیامرزد خدای تعالی ترا بگوید
آن محب طلب در جواب و برای تو نیز بیامرزد خدای تعالی ترا نیز وَاِذَا
قِیْلَ لَهٗ کَیْفَ اَصْبَحْتَ قَالَ اَحْمَدُ اللّٰهَ اِلَیْکَ ای در معجم کبیر طبرانی مرویست
از ابن عمر و ابو داود که رسول خدا فرموده است وقتی که گفته شود ای بگوید آن محب یا غیر آدم
برادر مسلم را کیف اصبحت او امسیت چگونه صبح کردی و داخل شدی در صبح مثلا بگوید
آن برادر مسلم در جواب احمد الله الیک ای حمد و ثنا می گویم خدا را بر داخل شدن خود در صبح

و این در بعض نسخ ... اللهم اجعلنا ... المتحابین فیک ...

وحال آنکه رسانیده ام این حمد را البوّت تو و قبل حمد میکویم خدا را با لوان قائم است کلام او
مقام کلمه مع لیکن درین توجه حمد مجیب تابع حمد مخاطب میکردد و در نهایت ارتباط است یعنی
احمد الیک نعمة الله تجدیدک ایاها   وَاِذَا نَادَاهُ رَجُلٌ رَدَّ عَلَیْهِ لَبَّیْکَ
ای در کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی از معاذ رض و در نسخه ایست از حضرت
عارض و در نسخه ایست از حضرت عمر رض مرویست که رسول خدا فرموده است و قتیکه
که او از دهد و بطلبد یکی را از شما و در رد کند آن یکی بر آن مرد لبیک را در جواب از
روی کمال ادب که ایستاده ام حاضر در سرعت اجابت   وَاِذَا اُصْنِعَ اِلَیْهِ
مَعْرُوْفٌ فَقَالَ لِقَائِلِهٖ جَزَاکَ اللّٰهُ خَیْرًا فَقَدْ اَبْلَغَ فِی الثَّنَاءِ
در سنن ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان مرویست از ابن عمر رضی الله عنه و در نسخه
ایست از اسامه رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است و قتیکه کرده شود بسوی یکی از شما
احسان ظاهر را و این ظاهر است یا معنوی را که افاده علمی است یا افاضه معرفتی
بگوید آن یکی مر کننده آن احسان را جزاک الله یعنی خدا تعالی یکی را یا جزای نیک پس بتحقیق
مبالغه کرد آن یکی در مدح و ثنا کننده آن احسان و بر آمد از عهده شکر ش که ظاهر کرد
عجز خود را و حواله کرد جزای احسان او را بر خدا تعالی   وَاِذَا عَرَضَ عَلَیْهِ
اَخُوْهُ مِنْ اَهْلِهٖ وَمَالِهٖ قَالَ بَارَکَ اللّٰهُ فِیْ اَهْلِکَ وَمَالِکَ
خ ت س ی در صحیح بخاری و سنن ترمذی و نسائی و کتاب عمل الیوم واللیله ابن
سنی مرویست از انس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است و قتیکه عرض کند نماید
بر یکی از شما برادر مسلم او از اهل خود و مال خود چیزی را تا بگیرد از آن هر چه خواهد چنانکه
انصار بر مهاجران عرض کردند و عود نمودند زنان و غلامان و کنیزان و خانها و باغها
خود را تا هر چه خواهند از مال ایشان بگیرند و از زنان هر کرا پسند کنند بعد از طلاق

ومضی عدت در نکاح خود در آرند بگوید آن یکی از شما که معروض علیه است مر عارض
و ثنا کننده را خواه چیزی از آن اهل و مال اختیار کند یا نکند بارک الله برکت و افزونی
کند خدا تعالی برای تو در اهل تو و در مال تو و اگر مردی می بود و مالک بفتح لام آمده
و جهی داشت وجیه   وَاِذَا اَسْتَوْفٰی دَیْنَهٗ قَالَ اَوْفَیْتَنِیْ اَوْ
فَی اللّٰهُ بِکَ   استیفا تمام گرفتن ایفا توفیه گذاردن حق کسی بتمام یعنی
در صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه مرویست از ابو هریره رضی
الله عنه که رسول خدا فرموده است و قتیکه بگیرد یکی از شما دین و حق خود را وافی
و تمام بگوید دادن مرا وادا کردی حق مرا وافی و تمام و وفا کرد یا منی که ادا کردی
آن حق را در مدتی که معهود بود میان من و تو عطا کند خدا تعالی اجر و ثواب ترا و تو
یا قیام نماید خدا تعالی بجزای عهد تو و وفای وعده تو اشارت است بسوی قول حق تعالی
اوفوا بعهدی اوف بعهدکم   وَفِی اللّٰهُ بِکَ خ اَوْفَاکَ اللّٰهُ م
مصنف رحمه الله گفته وفی بالفتح و او فی و وفی بمعنی ای ادیت ما علیک اوفی الله
عنک انتهی یعنی در صحیح بخاری مرویست نیز از ابو هریره رضی الله عنه که رسول
خدا فرموده است که بگوید گیرنده حق خود را وافی و تمام وفی الله بک بدل اوفاک الله
که معنی هر دو قول یکی است لیکن وفی تشدید چنانکه در بعضی نسخ است ابلغ است
در مقام تاکید کما قال الله تعالی وابراهیم الذی وفی قوله او فاک الله ای در صحیح
مسلم مرویست نیز از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که بگوید آن
گیرنده حق تمام خود او فاک الله بجای وفی الله بک   وَاِذَا رَاٰی مَا یُحِبُّ
قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ بِنِعْمَتِهٖ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ وَاِنْ رَاٰی
مَا یَکْرَهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ   ای در سنن ابن ماجه و

صحیح مستدرک حاکم و کتاب عمل الیوم واللیلة ابن سنی مرویست از حضرت
عایشه رضی الله عنها که رسول خدا فرموده است وقتی که به بیند و معلوم کند یکی
از شما در خود یا در غیر خود خیری را که دوست میدارد و نیک می شمارد و در
نسخه ایست بفتح یای خیری را که محبوب اوست و مطلوب باشد اجابت دعا یا
قدوم از سفر یا صحت از مرض یا فراغ از تالیف بگوید الحمد لله الی حسن
حمد و ثنا خاصه خداست که بنعمت و انعام او بی نقصان و کامل میشود
اعمال نیک و خصال پسندیده و اگر به بیند و معلوم کند خیری را که کاره است
و پسند نمی کند آنرا و در نسخه ایست بضم یای خیری را که مکروه است بگوید
جنس حمد و ثنا خاصه خداست بر هر حالی از احوال شده است یا خواهد
حفاظت یا وفا و در روایتی هست زیاده و نعوذ بالله من حال اهل
النار اشارتست بسوی آنکه هر حالی از احوال شدیده مکروهه سوای حال اهل
دوزخ موجبست حمد و شکر خدا را زیرا که آن حال سبب کفارت سیئات
است یا رفعت درجات ما انعم الله علی عبد من نعمة فقال
الحمد لله الا کان ادی شکرها فان قالها الثانیة جدد
الله له ثوابها فان قالها الثالثة غفر الله ذنوبه
کلمه ما نافیه است و کلمه من برای استغراق یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست
از جابر رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که انعام نکرده است خدا تعالی
بر بنده از بندهای خود هیچ نعمتی از نعمتهای دینی یا دنیوی ظاهری یا باطنی
پس گفته است آن کلمه الحمد لله را مگر حالی آنکه تحقیق ادا کرده است شکر آن
نعمت را و شناخته است انعام کننده آن نعمت را و قیام نموده است بحق آن

نعمت

نعمت و نوشته است خدا تعالی ثواب این کلمه را قوله فان قالها الثانیة یعنی اگر گوید
آن بنده کلمه الحمد لله را بار دوم مجدد می کند عطا می فرماید خدا تعالی
از سر نو برای آن بنده ثواب آن کلمه را زیرا که ادا کرده است شکر آن نعمت را
بگفتن آن نوبت اولی قوله فان قالها الثالثة اگر بگوید آن بنده الحمد لله را بار
سیوم می آمرزد خدای تعالی همه گناهان آن بنده را اخا کرد و در اکثر
نسخ است ذنوبه جمیعا ما انعم الله علی عبد نعمة فقال
الحمد لله رب العالمین الا کان قد اعطی خیرا مما اخذ
اعطی در نسخه ایست معلوم و در دیگری مجهول در کتاب عمل الیوم و
اللیلة ابن سنی مرویست از انس رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است
که انعام نکرده است خدای تعالی بر بنده از بندها هیچ نعمتی را پس گفته است
آن بنده الحمد لله رب العالمین در هیچ حالی از احوال مگر درین حال که گشته است
آن بنده تحقیق داده است کلمات باقی را که بهتر است از چیزی که گرفته است
از نعمتهای دینی و دنیوی فانی یا تحقیق داده شده است بنده را توفیق ادای
شکر آن کلمات باقی که بهتر است از هر نعمتی که گرفته است آنرا ابن
ربیع هذا این توفیق جالب نعمتی دیگر است که لئن شکرتم لازیدنکم
فرموده است و اذا ابتلی بالدین اللهم اکفنی بحلالک
عن حرامک و اغننی بفضلک عمن سواک اکفنی بهمزه
وصل صیغه امر است از کفی کفایة و در نسخه ایست اکففنی از کف یعنی
منع یعنی در سنن ترمذی و صحیح مستدرک حاکم مرویست از حضرت علی رضی
الله عنه که رسول خدا فرموده است وقتی که مبتلا و گرفتار گردد یکی بدینی

که مانند کوه بزرگ است تا ظاهر گردد که سره است یا ناسره بگو یا رب اللهم
بارخدایا کفایت کن مرا برسانیدن رزق حلال خود تا از حرام بی نیاز
شوم یا باز دار دور نگاه دار مرا بحلال خود از حرام خود قوله واغنني
~~بهمزه قطع صیغه امر است از اغنا بمعنی بی نیاز شوم یا باز دار دور نگاه دار~~
~~مرا بحلال خود از حرام خود قوله واغنني بهمزه قطع صیغه~~ کردن و بی نیاز
کن مرا بفضل و احسان خود از احسان هر که سوای تست و در روایت است
که بعد از نماز جمعه هفتاد بار بخوانند برای دفع غم و خلاص از دام اللهم
اغنني بحلالك عن حرامك وبطاعتك عن معصيتك وبفضلك عمن
سواك اللهم فارج الهم كاشف الغم مجيب دعوة المضطرين رحمان
الدنيا ورحيمها انت ترحمني رحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك
و در نسخه بدل مرموز برار است تغنيني صیغه خطاب است یا غایبست با لام کلمه که صفت
رحمت است و در نسخه که صیغه غایبه است بحذف یا که جواب امر است وضمیر مستتر عاید بسوی
رحمت مجاز است صحت ندارد زیرا که لفظ بها که متفق علیه است در جمیع نسخ مانع صحت
است یعنی در صحیح مستدرک حاکم و در کتاب دعا ابن مردویه یا در مسند بزار و غیر ذلک
الرمزین مرویست از حضرت ابوبکر صدیق رضه که رسول خدا فرموده است که برای دفع
هر غم و خلاص از دام این دعا بخوانند اللهم فارج لفظ فارج و سه مضاف دیگر منصوب است
زیرا که صفت منادی است یا منادی ای خدا ازاله کننده غمی که مرکه از دو عملکی است
میکند ترسانند دفع آن آدمی را و دفع کننده غمی که می پوشد دل سالک را اجابت
کننده دعای بیچارگان اگرچه بیچاره فاجر باشد یا کافر کما قال الله تعالی امن یجیب
المضطر اذا دعاه انعام کننده ~~دعای بیچارگان~~ ارحم مومنان و کافران در دنیا هم

بامور

بامور معظم و هم بامور محقر و مهربان مومنان در دنیا و در عقبی نیز چنانکه فرموده است
ورحمتي وسعت كل شيء فساكتبها للذين يتقون التحقيق ان رحمة الرحمن عامة
الخلق في الدنيا والاخرة بخلاف رحمة الرحيم كما في الحديث الذي يليه وان رحمة
الرحيم متعلقة بالمومنين خاصة في الدارين كما قال في هذا الحديث رحمن الدنيا ورحيمها
ولعل ما ورد في بعض الروايات يا رحمن الدنيا ورحيم الاخرة ورد على جانب
التغليب في كل منهما فان قيل اي رحمة توجد في حق الكفار حال خلودهم في النار
قلت نعمة الوجود دون عدم الادراك مع صورة وان كانت محتاجة حقيقة
كما حقق في نعم الكفار ايضا في هذه الدار ولولا نعمة وجودهم ابتغية عن رحمة
نفوا بالكلية قد يقال انه نعمة في حقهم لكن نقوشت كونها نعمة في غيرهم تو ای حق
راحم و محسن در حقیقت مگر تو پس رحم و احسان کن احسان عظیم که بدنیا بی نیاز گرداند
مرا بسبب آن احسان از احسان هر که سوای تست مقصود از ین طلب رحمت است
که از رحمت مخلوق باشد و الا رحمت مخلوق نیز سوای رحمت خالق نیست در غرا
قد يقال لم نظر كمال مظاهر الجلال الا بوجود اهل النار فيها مقابلة لمظاهر
الجمال بوجود اهل الجنة فيها ولما كان مقتضى الجلال بعدهم وتعذيبهم وغلب الجمال
في ان ينفيهم ظهر معنى الحديث القدسي والكلام الالهي غلبت رحمتي غضبي
والله اعلم بحقايق الحقايق اللهم مالك الملك تؤتي الملك من
تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على
كل شيء قدير رحمن الدنيا والاخرة تعطيهما من تشاء ~~بيدك الخير انك~~
وتمنع منهما من تشاء ارحمني رحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك
ای در معجم صغیر طبرانی مرویست از انس رضه که رسول خدا فرمود

معاذ را لو کان عملک مثل جبل احد دنیا فدعوت بهذا الدعا قضی الله عنک

اللهم ای خدا مالک جنس ملک یا مالک جمیع افراد ملک از ملک ظاهر و ملک باطن

که علم و زهد و قناعت و استغناست از ما سوی الله عطا میکنی تو ملک بعض افراد

ملک را از بعض انواع ملک هر کرا میخواهی از بندهای خود وی کنی و نقل میکنی آن

بعض افراد ملک را از هر که میخواهی بسوی دیگر عزت و ذا میدهی عطا میکنی هر کرا

میخواهی بتوفیق یا بهر چه میخواهی و ذلت و خواری میدهی هر کرا میخواهی بخذلان یا

بهر چه میخواهی امام قشیری فرموده است عزیز آنست که او را بخود مشغول گردانی

تا غیر تو در دیده شهود وی در نیاید و ذلیل آنکه او را از خود مشغول سازی تا

روی نیاز بر عتبه خدمت این و آن ساید قوله بیدک الخیر در دست قدرت تست

خیر تو خیر و شر پس این قول از باب اکتفاست یا منسوب نیست بسوی تو شر بر مقتضای

ادب یا شری نیست بلکه در ضمن آن خیر است بتحقیق تو بر هر چیزی از ایتا و نزع

و اعزاز و اذلال و غیر ذلک از افعال قادری بر وجه کمال قوله رحمن الدنیا و الآخرة

انعام کننده بر مومنان و کافران در دنیا برزق و دولت و رحمت بر مومنان

فقط در آخرت بمغفرت و دخول جنت عطای کنی دنیا و آخرت هر دو هر کرا

میخواهی از بندهای خود مانند حضرت سلیمان از انبیا و حضرت عثمان از اولیا

و منع میکنی و باز میداری بعض دنیا و آخرت هر کرا میخواهی از بندهای خود

چنانکه باز داشته اکثر از اولیا از زیادتی دنیا فقط برای تکمیل امور اخروی قال

الله انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للآخرة اکبر درجات و اکبر تفضیلا برای

تسع فقرا و بعضی را باز داشته از حظ نعیم اخروی خواه حظ از دنیا دارند خواه

ندارند اکرچه همت وجود و سایر وجوه ادراکات مرحمت فرموده در ضمن این ایمان

بود

بودن انکه هر دو را جمیعا از بندها باز نداشته کلا نمد هولاء و هولاء من عطاء ربک

و ما کان عطاء ربک محظورا ای ممنوعا ربما اعطاک فمامنعک و ربما منعک فما اعطاک

و سرور کاینات را حظ ها است دار و نصیب است کامل از مقامین الرحمه بالذات

مایل است بسوی فقر و مسکنت بنابر اشارت یا آنکه همین حال حالات الحمد و

مقامی است افضل و لهذا جمهور علما و عامه مشایخ کبرا برین اند الفقیر الصابر افضل

من الغنی الشاکر قوله از حصن رحمه ترجمه این قول عنقریب مرقوم است و تقدم

ما یقول اذا اصبح و اذا امسی ای در سنن ابوداود مروی است از

ابو سعید خدری رضی الله عنه حدیثی مرفوع که لفظش این است و اذا ابتلی بهم او

دین فلیقل اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و اعوذ بک من العجز و الکسل

و اعوذ بک من الجبن و البخل و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال یعنی مقدم

شده است و گذشته است دعای که گویند برای دفع غم و خلاص از دام در فصل

ما یقال فی الصباح و المساء ذکر آن اینجا تکرار است و ترجمه اش نیز آنجا مرقوم

است و اذا اخذه اعیاء من تعب او طلب زیادة قوة فلیسبح عند

نومه ثلثا و ثلثین و لیحمد ثلثا و ثلثین و لیکبر ثلثا و ثلثین

او من کل ثلثا و ثلثین او من احداهن اربعا و ثلثین

مرة اعیاء بکسر همزه ماندن شدن او طلب معطوف بر اخذ و کلمه او

برای تنویع است نه برای شک راوی یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و

ترمذی و صحیح ابن حبان از حضرت علی رضی و در مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی از ام

سلمه رضی الله عنها مروی است که رسول خدا فرموده است وقتی که بگیرد کسی را از تماندگی

عجز و ماندگی از کاری که عظیم است یا از جهت مباشرت کاری که جسیم است یا وقتی

که طلب کند یکی از شما زیاده قوت ونشاط را در کاری که طاعت است یا عبادت
قوله فلیسبح پس باید که بگوید نزد اراده خواب سبحان الله سی وسه بار که موضوع است
برای تنزیه خدا از نقایص وباید که بگوید الحمد لله سی وسه بار که موضوع است برای
اثبات صفات کمال وباید که بگوید الله اکبر سی وچهار بار که دال است بر عظمت
وکبریای خدا تعالی پس شد این همه شمار مطابق لا اله الا الله والله اکبر است یا بگوید از
هر یکی از تسبیح وتحمید وتکبیر سی وسه بار وبگوید یکبار از این کلمات تا شود سی وچهار
بار که تکبیر است وباقی را سی وسه بار قال المص رحمه الله لما شکت فاطمة رضی الله
عنها ما تقاسیه من التعب وطلبت خادما یعینها فدلها صلی الله علیه وسلم علی هذا
الذکر عند النوم وذلک مجرب مع اختلفت الروایات فیما تقدم من التسبیح و
التحمید والتکبیر وکلها فی الصحیح والمختار البدء بالتکبیر ویکون منها اربع وثلثون انتهی
قال مولانا علی القاری رحمه الله قلت لیس فی هذه الروایات الصحیح دلالة
صریحة بتقدیم التکبیر اصلا بل الظاهر من اللفظ الاول تقدیم التسبیح لا غیر وکذا
الکلام فی الروایة الاتیة وهو اذ من دبر کل صلوة عشرا وعندا
لنوم وعند النوم ثلثا وثلثین والتکبیر اربعا وثلثین ا
قوله التکبیر بحسب ای من التکبیر ودر نسخه برفع است ای ویذکر التکبیر
ودر مسند امام احمد مروی است از ابن عمر رض ودر نسخه السیاق از ابن عمرو بود او که
رسول خدا فرموده است یا بگوید از هر یکی از کلمات ثلث عقیب هر نماز ده بار ونزد
اراده خواب سی وسه بار واز تکبیر سی وچهار بار پس ظاهر این روایت نیز دال است
برین که تکبیر متاخر است از تسبیح وتحمید والله قال مولانا رحمه الله نعم وقوع الاختلاف
فی ان الزیادة علی الثلثین هل هی موجودة ام لا وعلی تقدیر وجودها هل هی مختصة

بالتکبیر

بالتکبیر او لا فمع هذا کله کیف یقال وکلها فی الصحیح والمختار الابتداء بالتکبیر مع ما ورد
من حدیث صحیح لا اخرک بانهن بدأت نعم ورد فی بعض الطرق الصحیحة الواردة
فی غیر هذا الکتاب ما یوخذ منه فی الجملة تقدیم التکبیر وهو ما اخرجه صاحب ریاض النضرة
عن علی ان فاطمة اشتکت ما تلقی من اثر الرحی فاتی النبی صلعم سبی فانطلقت
فلم تجده فوجدت عائشة فاخبرتها فلما جاء النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته عائشة
بمجیء فاطمة فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الینا وقد اخذنا مضاجعنا فذهبت
لا قوم فقال علی مکانکما فقعد بیننا حتی وجدت برد قدمیه علی صدری فقال الا
اعلمکما خیرا مما سالتما اذا اخذتما مضاجعکما فکبرا اربعا وثلثین واحمدا ثلثا
وثلثین فهو خیر لکما من خادم نحوه کما اخرجه البخاری علی ان هذا الحدیث معارض
بسایر الاحادیث التی اصح منه واکثر روایة واشهر رجالا ومع هذا اخرج ما فیه
ما بعده فی الریاض ایضا عن علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما زوجه فاطمة
بعث معها بخمیلة ووسادة من ادم حشوها لیف ورحائین وسقاء وجرتین فقال
علی لفاطمة ذات یوم والله لقد سنوت حتی اشتکیت صدری وقالت فاطمة لقد
طحنت حتی مجلت یدای وقد جاء الله بسبی وسعة فاخدمنا فقال والله لا اعطیکما
وادع اهل الصفة تطوی بطونهم لا اجد ما انفق علیهم ولکن ابیعه وانفق علیهم
اثمانه فرجعا فاتاهما النبی صلی الله علیه وسلم وقد دخلا فی قطیفتهما اذا غطت
رؤسهما انکشفت اقدامهما واذا غطت اقدامهما انکشفت رؤسهما فثارا فقال
مکانکما ثم قال الا اخبرکما بخیر مما سالتمانی فقالا بلی قال کلمات علمنیهن جبرئیل فقال
تسبحان دبر کل صلوة عشرا وتحمدان عشرا وتکبران عشرا واذا اویتما الی فراشکما فسبحا

ثلثا وثلثين واحدا ثلثا وثلثين وكبر اربعا وثلثين قال علي رضي الله عنه فما تركتهن منذ
علمنيهن رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل له ولا ليلة صفين قال ولا ليلة صفين اخرجه الامام
احمد هذا واخرج ايضا عن انس رضي ان بلالا ابطا عن صلوة الصبح يوما فقال له النبي
صلى الله عليه وسلم ما حبسك قال مررت بفاطمة تطحن والصبي يبكي فقلت ان شئت
كفيتك الرحى فقالت انا ارفق بابني منك فذاك الذي حبسني قال رحمتها رحمك الله
فان قلت فكيف ما رحمها صلى الله عليه وسلم مع انها من رحمها وهو نبي الرحمة ورحمة
للعالمين قلت عدم رحمة الدنيوي عليها من كمال رحمة الاخروي لها وهو نظير ما يفعل الله
تعالى بعباده الصالحين من الفقر والمسكين مع انه ارحم الراحمين حيث يمنع الدنيا
كما يمنع الوالدة الشفيقة الماء عن ولدها المريض المضر في حقه كثرة الماء فالمنع الدنيوي
غالبا هو المنح الاخروية وبالعكس قال تعالى وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم وقد جاء البلاء
بمعنى النعمة والمحنة بناء على ان البلاء بمعنى الاختبار قال نبلوكم بالشر والخير فتنة
فيجب عليك الفرق في الفتنة من المحنة والمنحة فان مادتهما متحدة وهيئتهما متقاربة
وصورتهما متشاكلة لا يفرق بينهما الا الكامل العقل التام التميز البالغ مبلغ الرجال
وهو الذي خرج عن منيه لا من خرج عنه المني فان الثاني هو البالغ في الشريعة و
الاول هو البالغ في الطريقة والعارف لها اصحاب الحقيقة وارباب البصائر الموفقة
از امیر خسرو دهلوی است   مردی نه آن شد که ز شهوت برست   مرد کسی دان
کز شهوت برست   طفل که بازی دهدش دل دوست   در صف مردان بلاغت
نشست   مرد که تو بالغ دین سازیش   اوست که شیطان نرهد بازیش
ومن ابتلى بالوسوسة فليستعذ بالله ولينته   او يقول آمنت
بالله ورسله م الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن
له

له كفوا احد ثم يتفل عن يساره ثلثا وليستعذ بالله من الشيطان
ومن فتنته   معنى در صحيح بخاری ومسلم ودر سنن ابوداود ونسائی مرویست
از ابوهریره رض که رسول خدا فرموده است که کسی که مبتلا وممتحن گردد واز معرض شود
بوسوسه شیطانی در اعتقادیات بقرینه تقابل اعمال که در حدیث آینده است
ویحتمل احتمالا ظاهرا من بعید هذا که مراد اعم باشد از وسوسه شیطانی وخطره نفسانی
در اعتقادیات یا در عملیات پس باید که خواه جویر بخواند که منع عاجزم لا حول ولا قوة
الا بالله وبگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قوله ولینته امریست از انتهاء و
بقال الواو بمعنی او ولا یبعد ان یجمع منهما وباید که باز ایستد وترک کند تفکر خود را
در آنچه وسوسه افتاده است والحاصل تفکر با استعاذه زایل نگردد وباید که بچیز دیگر
مشغول بعمل دیگر شود قوله او یقول یعنی در صحیح مسلم مرویست نیز از ابوهریره رض
که رسول خدا فرموده است باید که بگوید آن کس برای دفع آن وسوسه آمنت بالله
ورسله قوله الله احد یعنی در سنن ابوداود ونسائی وکتاب عمل الیوم واللیله
ابن سنی مرویست نیز از ابوهریره رض که رسول خدا فرموده که برای دفع آن وسوسه
بخواند الله احد الله الصمد لم یلد الی آخره قوله ثم یتفل یعنی فا بکسر نیز آمده است
از خواندن آیت مذکور خشک کند برای اظهار کراهت ونفرت ورغم وتبعید شیطان
جانب چپ خود که آمدن شیطان حیث مکر از جهت شمال است که منسوبست
بوی این جهت معاصی ولهذا عاصیان داخل اند در اصحاب شمال وکاتب سیئات
نیز در همین جهت است در روز میثاق در عالم ارواح یعنی از ذریت حضرت آدم
صلی الله علیه وسلم وبعضی بر یسار رسیده اند بر طبق قضا وقدر پس فرموده است هولاء
في الجنة ولا ابالی وهولاء في النار ولا ابالی لا یسأل عما یفعل وهم یسألون قوله و
ومستقر

۲۲۲

قوله

و باید که پناه جوید بخدا از شیطان رجیم و تضرع و زاری کند که لا حول و لا قوة الا بالله
ومن فتنة ای در سنن نسائی مرویست نیز از ابو هریره رض که رسول خدا فرموده است
باید که پناه جوید بخدا از شیطان و از فتنه و آزمایش شیطان برای دفع آن وسوسه مرویست
از ابو هریره رض که گفته است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یاتی الشیطان احدکم
فیقول من خلق کذا حتی یقول من خلق ربک فاذا بلغه فلیستعذ بالله ولینته از حدیث
ظاهر ازین روایت آنست که وسوسه سابق خاص در اعتقادیات باشد لیکن حکم
داخل عام است و ان کانت الوسوسة فی الاعمال فان ذلک
شیطان یقال له خنزب فلیتعوذ بالله منه و لیتفل عن
یساره ثلاثا خنزب که بر وزن جعفر و کدرهم قال المصحح الاول هو المحفوظ
وفی اللغة وظفلهم مثلثة کذا قال الطیبی در قاموس است الجری علی الفجور انتهی و
کجعفر کما حکاه القاضی عیاض و در نهایه است که بر تثلیث در صحیح مسلم و مصنف
ابن ابی شیبه مرویست از عثمان ابن ابی العاص رض که رسول خدا فرموده است
و اگر باشد وسوسه شیطان در اعمالی که مقصود اند مانند نماز یا دیگر این اعمال اثر مانند
وضو و غسل فان ذلک شیطان ای پس تحقیق باعث آن وسوسه یعنی ملقی آن
وسوسه بحذف مضاف شیطانی است یا آن وسوسه که مصدر است از کمال تاثیر گویا که
شیطان است که گفته میشود مر آن شیطان را ای گویند که نامش خنزب است
و عجب است از مولانا حنفی که گفته شیطان ای من شیطان و ان حملت الوسوسة
علی معنی الموسوس فهو علی ظاهره زیرا که حذف جار نا روا است و وسوسه مذکور بمعنی
خود است نه بمعنی موسوس پس باید که پناه جوید بخدا از وصل از آن شیطان و باید
که آب دهان فشاند از جانب چپ خود سه بار برای اظهار کراهت و تبعید شیطان

کلام

کلام و من غضب فقال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ذهب عنه ما یجد غضب بفتحتین خشم گرفتن
از باب علم یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود و نسائی مرویست از
سلیمان ابن صرد رض که رسول خدا فرموده است صلی الله علیه و سلم که اگر خشم کرد
و در خشم شود پس بگوید این استعاذه را ببرد از آنکس خشم که می یابد در خود
از آثار خشم اگر غضبش شیطانی است این حدیث مقتبس است از قول حق تعالی
و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله قیل رفتن غضب باستعاذه
در حق متقی است که بادب بیت بقوله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون انتهی لیکن ظاهر مقیدست باتقا
در رفتن غضب مذموم باستعاذه بر عموم خود است و مطلق و من کان حدّ
اللسان فاحشة لازم الاستغفار لحدیث شکوت الی رسول
الله صلی الله علیه و سلم ذرب لسانی فقال این انت من
الاستغفار لحدة انی لاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة
حد بفتح حاء مهمله و تشدید دال حدت و تیزی گفتگو اعم از حد
گذشتن بدی از زبان کرم ذرب بفتحتین تیزی و فحش [illegible] در سنن نسائی
و ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه و کتاب عمل الیوم و اللیله
ابن سنی مرویست از حذیفه بن یمان رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است کسی که
باشد تیز زبان در آزار مردم بدشنام و غیره قوله فاحشة ای بدزبانی از
حد درگذرنده تفسیر حد اللسان است و میخواهد تکفیر بدزبانی خود را یا قصد صلاح
شان خود و نگاه داشتن زبان خود دارد لازم گیرد استغفار را خصوصا در اطراف

نهار و طلب عفو کند از کسی که آزرده شده است از بد زبانی او زیرا که فحش زبان هم حق الله است
و هم حق العباد قوله الحدیث شکوت باضافت حدیث است بسوی جمله شکوت و محتمل
که منون باشد ای الحدیث هو شکوت ای ملازمت استغفار برای این حدیث است
که خدا لفظ گفته است گله کردم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از تیزی و فحش زبان
خود که باک ندارد آنچه میگوید فقال فرمود رسول خدا در کدام مکانی تو از امکنه
استغفار و چگونه غایب است فهم تو از استغفار باید که حاضر گیری استغفار را و بدانی
که از ملازم استغفار دور میکند خدای تعالی فحش و فساد و بدگوی زبان را
قوله انی تحقیق من با وجود عصمت و بزرگی مرتبت هر آینه طلب میکنم مغفرت
از خدا در هر روز صد بار ای بسیار پس مراد از مایه کثرت است و طلب مغفرت
از من برای امت است یا برای تقصیر در عبادت یا برای غفلت من از حقیقت
خود یا برای قناعت من بهمین مرتبت که در وی آن است و عدم طلب زیادت در علم
و قربت که هر یکی نهایت است و نهایت یا برای تنزل خود از منزلت علیا بسوی
غیبت عینی پس فرق است بسیار در انواع استغفار ابرار و استغفار فجار
وَمَنْ انْتَهَى إِلَى مَجْلِسٍ فَلْيُسَلِّمْ فَإِنْ بَدَا لَهُ أَنْ يَجْلِسَ فَلْيَجْلِسْ ثُمَّ
إِذَا قَامَ فَلْيُسَلِّمْ ای در سنن ابو داود و ترمذی و نسائی مروی است
از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است و کسی که منتهی گردد و برسد بسوی مجلس
پس باید که سلام کند بر اهل آن مجلس فان بدا له الف است پس اگر ظاهر
شود مر او را آنکه پس رسد که بنشیند پس باید که بنشیند پس از نشستن وقتی
که برخیزد از آن مجلس پس باید که سلام کند بر اهل آن مجلس سلام وداع و قال
در این حدیث اشارت است بسوی آنکه سلام کردن نزد غیبت از اهل مجلس سنت است چنانکه

نزد حضور

نزد حضور اهل مجلس سنت است پس واجبست که سلام نزد غیبت مستحب است
چنانکه جواب نیز مستحب است و کذا فی المفاتیح و در عمده الابرار است که سلام
اول افضل است از ثانی و در روایتی است که لیست الاولی باولی من الثانیة
وَكَفَّارَةُ الْمَجْلِسِ أَنْ تَقُولَ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ
وَأَتُوبُ إِلَيْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ د حب ای در سنن
ابو داود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم از ابو هریره رض
و در مستدرک حاکم از حضرت عائشه رضی الله عنها نیز و در معجم کبیر طبرانی از
ابن عمر و ابی داود و جبیر ابن مطعم رضی الله عنه و در مصنف ابن ابی شیبه از
ابو برزه اسلمی رضی الله عنه مروی است و در نسخه صحیحه است که در سنن ثلثه از
ابو هریره و در صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم از حضرت عائشه رضی الله
عنها و باقی بر حال است و در نسخه دیگر است که در اربعه از ابو هریره رض و در مستدرک
و کبیر طبرانی از حضرت عائشه رض والله اعلم مروی است که رسول خدا فرموده است
و کفاره ستر چیزی که واقع شود در مجلس از لغو یا مانند غیبت این است که بگوید پیش
از ایستاده شدن سبحان الله و بحمده که از مختصات روایت نسائی و طبرانی
است ای منزه است خدای تعالی از هر نقصان و زوال و متصف است بجمیع صفات
کمال قوله سبحانک اللهم و بحمدک ای اسبح واحمد او اسبح ملتبسا بحمدک و متصل
سبحانک زیرا که معطوف است یا حال و حمد اللهم معترضه است کذا قال الطیبی
و ترجمه با لفظ ظاهر است قوله ثلث مرات یعنی در سنن ابو داود و در صحیح ابن حبان
از ابو هریره رضی الله عنه و در صحیح از حضرت عائشه رضی الله عنها نیز که رسول

خدا فرموده است که سبحان الله تا اتوب الیک سه بار بگوید برای کفارت مالا یعنی
و غیرها که در مجلس شده باشد عَمِلْتُ سُوْءًا وَ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ فَاغْفِرْ
لِيْ اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ یعنی در سنن نسائی
و صحیح مستدرک حاکم یا در مصنف ابی ابی شیبه علی اختلاف الروایتین بتغییر
و روایت است از رافع ابن خدیج رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است برای کفارت آنست
مالا یعنی و غیرها که در مجلس شده باشد بخواند عملت سوءا الی آخره و ظاهرا مراد
که این حدیث تتمه حدیث سابق است ای کرده ام عمل بد درین مجلس و ظلم کرده ام
بر نفس خود باین عمل یا غیر این عمل پس بیامرز خدایا همه گناهان مرا فی قوله انه
لا یغفر زیرا که تحقیق شان این است که نمی آمرزد تمام گناهها را هیچ احدی مگر تو
مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا لَمْ يَذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْهِ وَ لَمْ يُصَلُّوْا عَلٰى نَبِيِّهِمْ اِلَّا كَانَ عَلَيْهِمْ
تِرَةً فَاِنْ شَاءَ عَذَّبَهُمْ وَ اِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُمْ ای در سنن ابوداود
و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از ابو هریره رضی الله عنه
که رسول خدا فرموده است نه نشسته است هیچ قومی نشستنی یا در مکان نشستن یا در
زمان نشستن که صفت آن مجلس این قوم این است که یاد نکرده اند خدا را در آن
مجلس و درود یا سلام نفرستاده اند بر نبی امی خود درین حدیث ایمای است بسوی
آنکه اگر آن قوم ذکر می کردند خدا را و درود می فرستادند بر نبی امی گویا که ذکر نکرده
اند خدا را بروجه تعظیم بهذا انه فرمود لم یذکروا الله و نبیهم قوله الا کان ای مگر باشد
این مجلس بران قوم نقصان و قبل حسرت که از لوازم نقصان است و در نسخه الیست تره
برفع ای مگر آنکه واقع است نقصان یا حسرت بر آن قوم قوله فان شاء پس اگر خواهد خدا
معذب گرداند قوم را بسبب ذنوب سابق ایشان و اگر خواهد بیامرزد ذنوب سابق

ان

فرستادند

آن قوم را و اگر آن قوم ذکر می کردند در آن مجلس خدا را و درود و سلام
بر نبی امی خود می آمرزید ذنوب سابق آن قوم را الا می الرضا کما فرموده که
ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی حسنات می برند بدیها را و مغفرت گناهان سبب است
یا بتوبه است که فرموده است و هو الذی یقبل التوبة عن عباده مَنْ دَخَلَ
السُّوْقَ فَقَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ
وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَ يُمِيْتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ
وَ هُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ اَلْفَ اَلْفِ حَسَنَةٍ
وَ رَفَعَ لَهُ اَلْفَ اَلْفِ دَرَجَةٍ سوق بالضم بازار
و بونیت علی ما فی الصحاح یعنی در سنن ترمذی و ابن ماجه و در مسند امام احمد
و صحیح مستدرک حاکم و کتاب عمل الیوم و اللیله ابن سنی مرویست از حضرت
عمر رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است کسی که در آید در فردی از افراد جنس بازار
پس بگوید یا در آید بعد یا بست این کلمات را با ملاحظه مضمون این کلمات در
دل خود کند لا اله الا الله وحده لا شریک له ایمای است بسوی آنچه طایفه علیه صوفیه
گفته اند که وجود کثرت منافی شهود وحدت نیست له الملک خاص خدا است
پادشاهی از روی خلق و از روی ملک و له الحمد خاص خدا است حمد و ثنا بر نعمتهای
منتهای او ظاهری و باطنی یحیی و یمیت جدا کننده قومی است و فنا کننده قومی
دیگر و هو حی لا یموت و خدا است دایم الحیات ازلا و ابدا که ممکن نیست ورا موت
و در دست تصرف او است هر چیز که هست نه در تصرف دیگری و خدای عز و جل
بر هر چیز که ممکن است خواه خیر و خواه شر قادر است بر وجه کمال قوله کتب الله ای
ثابت کند خدا تعالی یا امر کند ملائکه را که بنویسند برای گوینده این کلمات ده لک

یکی و محو کند از ان گوینده ده لک بدی و بلند کند برای آن گوینده ده لک درجه شاید
کرد و این همه فضیلت بخصوص دخول بازار آنست که بازار محل غفلت است از
ذکر خدا و طاعت و موضع اشتغال است بامور تجارت و برای شیاطین است
دار السلطنت پس ذاکر خدا در بازاریان غافل بمنزلهٔ مجاهد است در گریزندگان
قایم و غازی و داخل است در جماعهٔ رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
چنانکه طایفهٔ علیه سلسلهٔ نقشبندیه گفته اند خلوت در جلوت و عزلت در خلطت
صورة کاین است و باین غریب است و قریب عرشی است و فرشی و نحو ذلک من
کلماتهم نفعنا الله تعالی و ایاکم ایها السالکون ببرکاتهم   و بنی له بیتا
فی الجنة   ای در سنن ترمذی و کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی
مروی است نیز از حضرت عمر رضی الله عنه زیادت و بنی له ای و بنا کند خدای
تعالی برای گوینده این کلمات مکانی عظیم در بهشت و درین زیادت اشعار است
بانکه اذکار دنیوی مورث بنای قصور اخروی است   و اذا دخله ای
خرج الیه قال بسم الله اللهم انی اسألک خیر هذه
السوق وخیر ما فیها اللهم انی اعوذ بک ان اصیب فیها
یمینا فاجرة او صفقة خاسرة   در صحیح مستدرک حاکم و
کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مروی است از ابو بریده رض که رسول خدا صلعم
و چون اراده کند یکی از شما که در آید در بازار باید بر آید آن جا و برسد بسوی بازار بگوید
بسم الله ای باستعانت نام خدا در می آیم در بازار بار خدایا مخصوص من سوال میکنم
از تو نیکی ذات مکان بازار را و نیکی چیزی که در آن بازار است از امور دنیوی که انتفاع
بآن امور سبب استعانت است بر احکام اخروی بار خدایا پناه میجویم بتو از بدی ذات

ومکان

ومکان بازار و از بدی چیزی که در آن بازار است از اموری که شاغل است از
ذکر خدا یا باعث است بر خیانت و ارتکاب ربوا یا بر عقود فاسده و غیر
ذلک بار خدایا پناه میجویم بتو ازین که برسم در بازار سوگندی را که در آن
دروغ باشم یا عقدی را که در آن زیان دینی یا دنیوی کشم و این تخصیص است
بعد تعمیم که وقوع هر یک در بازار اکثر است و استعاذه از ان لازم و صفقه در
لغت زدن دست است بر دست دیگر و مراد بیعه است   یا معشر التجار
ایعجز احدکم اذا رجع من سوقه الی بیته ان یقرأ
عشر آیات فیکتب الله له بکل آیة حسنة. و در بعض نسخ
است معاشر جمع برای اراده انواع تجار جمع تاجر ایعجز بکسر جیم و فتح نیز و یکتب
به نصب است برای جواب استفهام یعنی در معجم کبیر طبرانی مروی است از ابن عباس
رض که رسول خدا فرموده است ای گروه سوداگران آیا عاجز است و قادر نیست یکی
از شما وقتی که بگردد از بازار خود که در آن بوده بسوی خانه خود یا خانهٔ خدا از خواندن
ده آیت قرآنی پس ثابت کند خدای تعالی یا امر کند ملائکه را که بنویسند برای آن خواننده
بمقابلهٔ هر آیت حسنهٔ عظیمه در کیفیت که برابر حسنات کثیره است در کمیت پس
منافی نیست حدیث من قرأ حرفا من کتاب الله فله حسنة والحسنة بعشر امثالها
لا اقول الم حرف بل الف حرف ولام حرف ومیم حرف ونه آن حدیث را که
وارد است دران زیادت هر حسنه از حسنات حرم مکه   و اذا رای
باکوره ثمر اللهم بارک لنا فی ثمرنا وبارک لنا فی مدینتنا
وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا   باکوره
نوباوه و نخستین از کل شی باکوره الصاع اربعة امداد مد بضم پیمانه و هو رطل و ثلث

عند اهل الحجاز و رطلان عند اهل العراق رطل بفتح و کسر را نیم من یعنی در صحیح مسلم
و سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه مروی ست از ابو هریره رض وقتی که میدید
رسول خدا نوباوه هر میوه را میخوانید یا می چشید میفرمود اللهم بار خدایا برکت
و زیادت کن برای ما در میوه ها و برکت و زیادت کن برای ما در مدینه های ما ای در
ساکنان مدینه ملو در ارزاق متوطنان مدینه ها و قیل در بقای مدینه ها و برکت
و زیادتی کن در صاع ما خصوصا که پیمانه ایست در آن هشت رطل یا پنج رطل و ثلث
رطل می گنجد قول مذهب امام اعظم و فقهای عراق ست و قول ثانی مذهب امام
شافعی و فقهای حجاز ست و برکت و زیادت کن در مد ما خصوصا که از همه پیمانه ها
در استعمال اکثر ست و اعم و انفع از آن اکثر   فَإِذَا أُتِيَ بِشَيْءٍ مِنْهُ
دَعَا أَصْغَرَ وَلِيدٍ حَاضِرٍ فَيُعْطِيهِ ذَلِكَ   ای در کتب
اربعه مذکوره مروی ست نیز از ابو هریره رضی الله عنه پس وقتی که آورده می شد
ای می آوردند نزد رسول خدا چیزی را از اول هر میوه و در نسخه ایست منها ای
از باکوره و این اظهر ست می طلبید رسول خدا اصغر ترین فرزندی را که حاضر می بود
پس عطا میفرمود آن فرزند را آن اول میوه و تذکیر لفظ ذلک انسب ست به
نسخه منه و بر نسخه منها تذکیرش باعتبار مذکر ست و تخصیص اعطا باکوره با اصغر
ولید برای مناسبت خلقیه ست یعنی برای آنکه طبیعت این اصغر مایل تر ست بسوی
نوباوه و در ین اعطا ست نوع الحمد یعنی لغت نفس و نوعی از ایثار که وظیفه احرار ست
از ابرار اگرچه این حدیث لاحق تتمه حدیث سابق ست لیکن برای حکمین متغایرین
که مستفاد ست از شرطین متنوع قطع میان حدیثین کرده ارقام اربعه را مکرر رقم
نموده ست و بهتر وصل ست و عدم تکرار   وَمَنْ رَأَى مُبْتَلًى فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

الذی

الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَفَضَّلَنِي عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ
تَفْضِيلًا لَمْ يُصِبْهُ ذَلِكَ الْبَلَاءُ   وَيَقُولُ ذَلِكَ
فِي نَفْسِهِ   یعنی در سنن ترمذی از ابو هریره رض و ترمذی گفته که اسناده
حسن و در سنن ابن ماجه از ابن عمر رضی الله عنه و در جامع اوسط طبرانی از ابن
عمر و نیز او مروی ست که رسول خدا فرموده ست که کسی که ببیند شخصی را که مبتلا
ببلا در دین مانند ارتکاب معصیت یا ببلا در دنیوی مانند رفعت جاه و مرتبت و کثرت
مال و وسعت که موجب ظلم ست و مفرط یا بمرض از امراض سیئه یا بمصیبت
و حال آنکه خود سالم ست از جنس آن بلا پس بگوید الحمد لله ای جنس حمد و ثنا خاص
خدا راست که عافیت داده ست و سلامت داشته ست مرا از آن بلا که مبتلا
کرده ست ترا ای فاسق یا ظالم یا مریض یا آن بلا بسبب وقوع معاصی از تو قوله
و فضلنی و برگزیده ست مرا بر بسیاری از مخلوقات خود برگزیدنی یا بزیادتی در
فضیلت دینی یا دنیوی بدرکه بسبب تحصیل امور افزون ست لم یصبه نرسد آن
حمد و ثنا گوینده را جنس آن بلا که مذموم ست و در مشکوة ست این زیادتی کائنا
ما کان ای هر بلائی که باشد خواه و یقول ای در سنن ترمذی مروی ست موقوف
از ابو جعفر محمد بن علی رضی الله عنه و فیه ما حاصله که بگوید چنین آن مستمع حمد مذکور را
تمام در نفس خود اگر آن مبتلی ببلا گناه چون نبی باشد از آن بلا لجد از برای که مرتد
بعد از ایراد حدیث مرفوع مذکور گفته ست و قد روی عن ابی جعفر محمد بن علی رضی
الله عنه انه قال اذا رأی صاحب بلاء یتعوذ یقول ذلک فی نفسه ولا یسمع صاحب
البلاء مخفی نماند که فهم این معنی از نقل مصنف رحمه الله در ذکر تعوذ بعید ست و
قیل اگر مبتلا ست ببلا در دینی روا ست بلکه اولی که بگوید و بشنواند اگر

شنوانیدن فساد نیوی مترتب نشود یا بسوء ضرر دینی منجر نگردد ولهذا اگر از
شنوانیدن انذار او نشود و فایده نکند نشنوانند و بود شیخ رحمه الله که در وقت
دیدن بعضی ارباب دنیا میگفت اللهم انی اسالک العافیة وَإِذَا ضَاعَ
لَهُ شَيْءٌ أَوْ أَبَقَ اللَّهُمَّ رَادَّ الضَّالَّةِ وَهَادِيَ الضَّلَالَةِ أَنْتَ تَهْدِي مِنَ الضَّلَالَةِ ارْدُدْ عَلَيَّ ضَالَّتِي بِقُدْرَتِكَ
وَسُلْطَانِكَ فَإِنَّهَا مِنْ عَطَائِكَ وَفَضْلِكَ ابق بکسر
گریختن بنده از باب ضرب در معجم کبیر طبرانی مرویست از ابن عمر رضی الله عنه
که رسول خدا فرمود وقتیکه ضایع شود مر احدی را از شما چیزی که یافته از و
یا کسی بدزد دارد و یا بنده او بگریزد و کذا اگر بر دابه احدی بگوید اللهم ای خدا
رد کننده گم شده و راه راست نماینده از گمراهی که در امور دینیست یا احوال
دنیوی توئی که براه راست مینمائی از آن گمراهی و توئی که بر دهی گمشده را باز
که حذف فقره دوم از باب اکتفاست رد کن و باز رسان بر من گم شده مرا بقدرت
و قوت خود که من عاجزم و بحکم خود که نافذست بر همه چیز زیرا که آن گم شده
من از جمله جنس عطائیست و از جنس تفضل و احسانست در ابتدا یعنی بخشش
باشد آن گم شده از جنس عطای تو و تفضل تو در انتها أَوْ يَتَوَضَّأُ
وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَيَتَشَهَّدُ وَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ يَا هَادِيَ
الضَّالِّ وَرَادَّ الضَّالَّةِ ارْدُدْ عَلَيَّ ضَالَّتِي بِعِزَّتِكَ وَسُلْطَانِكَ
وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهَا مِنْ عَطَائِكَ وَفَضْلِكَ ای در مصنف ابن ابی
شیبه مرویست موقوف از قول ابن عمر رضی الله عنه نیز یا وضو کند و بگذارد دو رکعت
نماز و بخواند التحیات الی آخرها در قعود و بگوید بعد از سلام بسم الله ای باستعانت

نام خدا

نام خدا می طلبم گم شده خود را ای راه راست نماینده گمراه از ارباب عقول
و ای رد کننده گم شده از دواب و امتعه و اسباب و قول ارد دعا الی آخره ترجمه
این ظاهرست از ترجمه حدیث سابق وَلَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَفْعَلُوا فَلْيَقُلْ
أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ
وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ لا یتطیر صیغه نهی است یا نفی که بمعنی نهی است
و این ابلغ است قال المظهر ای لا یتشام و اصل التطیر صیغه نهی است
یا نفی که بمعنی نهی است و این ابلغ است قال الطیبی بالسوانح و البوارح من الطیر
و الظباء و غیرهما کان ذالک فی الجاهلیة و در شرح است النطاهر ان اصل التطیر من الطیر
ثم توسع و استعمل فی الظباء و غیرها من الدواب در صراحست تشام بفال
بد زدن بوی سنوح بضمتین از جانب چپ بر آمدن صید از باب فتح منع سانح
صیدی که از جانب چپ تیر انداز در آید بروح بضمتین از سوی راست بسوی
چپ صیاد رفتن آهو و آنچه عرب بطیر با لبارح و یتفال با لسانح لانه لا یمکنک
ان ترمیه حتی تنحرف و فی المثل انما هو کبارح لانه لا تری سانحة و لا بارحة
الا فی الدهر مرة صاحب نهایه گفته است تطیر مانع می شد عرب را از مقاصد
ایشان پس باطل ساخت شرع تطیر را منع شد عرب را از مقاصد ایشان
و نهی فرمود از آن و خبر داد که تطیر هیچ تاثیری ندارد در جلب نفع یا دفع ضرر طیره
بکسر اول و فتح دوم و سکون نیز فال بد در حدیث است انه کان یحب الفال و
یکره الطیرة و در کلام خداست قالوا اطیرنا بک اصله تطیرنا فادغمت التاء
فی الطاء و جتلبت الالف لیصح الابتداء بها یعنی در مسند امام احمد و
معجم کبیر طبرانی مرویست از عبد الله ابن عمرو و در نسخه الیست بواو که رسول خدا

قال كان ابا اليسر مع على رضه وكان يلبس ثياب الصيف في الشتاء وثياب الشتاء في الصيف
فقيل له لو سألته فسأله فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث الي وانا ارمد العين
يوم خيبر فقلت يا رسول الله اني ارمد العين قال فتفل في عيني وقال اللهم اذهب
عنه الحر والبرد فما وجدت حرا ولا بردا منذ يومئذ بايد دانست كه دوا معيون
باستغسال عاين نيز مروى است در صحيح مسلم العين حق اى اصابة العين
ثابت موجود لا شك فيه ولو كان شيء سابق القدر سبقته العين اى لو كان في
الوجود شيء يعارض القدر ويسبق فعله على فعل القدر لكان ذلك الشيء هو العين
ولكن لما لم يكن في الوجود شيء يسبق عليه عليها سبقته العين اذ لا راد لامر الله
تعالى ولا معقب لحكمه واذا استغسلتم فاغسلوا هذا خطاب للعائنين
يعني لو طلب منكم الغسل فافعلوا وهذا الغسل قد جاء ذكره في حديث سهل بن حنيف
على ما في موطأ مالك ان سهل بن حنيف كان يغتسل متجردا عن ثيابه فرآه عامر بن
ربيعة فقال ما رأيته كاليوم ولا جلد عذراء فوعك سهل مكانه فاخبر بذلك رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال لعامر علام يقتل احدكم اخاه الا عرفت ان العين
حق فتوضأ له فتوضأ عامر وفي رواية الذي فغسل وجهه ويديه ومرفقيه وركبتيه
واطراف وداخل ازاره في قدح فصب عليه وصفة هذا الغسل عند العلماء ان
يؤتى بقدح من ماء ولا يوضع القدح على الارض فيأخذ العائن منه غرفة فيمضمض
بها ثم بيمينه ما يغسل به كفه اليسرى ثم بشماله ما يغسل به مرفقه الايمن ثم بيمينه ما يغسل
مرفقه الايسر ولا يغسل ما بين المرفقين والكفين ثم يغسل قدمه اليمنى ثم اليسرى ثم
ركبته اليمنى ثم ركبته اليسرى على الصفة المتقدمة وكل ذلك في القدح ثم داخل الازار
وهو الطرف المتدلي الذي يلي اليمين وقيل هو كناية عن الفرج والجمهور على الاول

واذا

واذا استكمل هذا صح يقوم الذي بيده القدح فيصب على رأس العائن من خلفه على جميع جسده
ثم يكفأ الاناء على ظهر الارض هذا ما جاء من صفة هذا الغسل ولا يمكن تعليله ومعرفة وجهه
وانما هو شيء اخبر به الشارع ان فيه نفعا فوجب الاخذ به وقد جرب ذلك فوجدناه نافعا
باذن الله وهل يجبر العائن على هذا الغسل ام لا اختلفوا فيه والظاهر الاجبار خصوصا
اذا خشي على المعين الهلاك لقوله صلى الله عليه وسلم فاغتسلوا ولما جاء في حديث
سهل بن حنيف انه عليه السلام امر العائن به واذا اخبر الشارع ان البرء صار
من باب من يتعين عليه احياء نفس مشرفة على الهلاك وقد تقرر انه يجبر على بذل
الطعام للمضطر وهذا اولى فقلت من مطالع الاسرار شرح مشارق الانوار

وَاِنْ كَانَتْ دَابَّةً نَفَثَ فِي مَنْخِرِهِ الْاَيْمَنِ اَرْبَعًا وَفِي الْاَيْسَرِ
ثَلٰثًا قَالَ لَا بَاْسَ اَذْهِبِ الْبَاْسَ رَبَّ النَّاسِ اِشْفِ
اَنْتَ الشَّافِي لَا يَكْشِفُ الضُّرَّ اِلَّا اَنْتَ   لفظه

در بعض نسخ منصوب است ودر بعض مرفوع منخر بكسر ميم اتباعا للخاء وبفتح الميم اى
سوراخ بينى ومثله منتن بكسر ميم اتباعا وجائز لان مفعل ليس من
الابنية منخور كذلك ودر قاموس است المنخر بفتح الميم والخاء وبكسرهما وضمهما و
كمجلس الانف ودر اكثرى از نسخ بفتح ميم وكسر خا است ودر بعضى نسخ صحيح بعكس
بأس بهمزه عذاب وشدت در حرب ومنه قوله تعالى والصابرين في البأساء والضراء
وحين البأس ومراد اينجا شدت وبيماريست وابدال همزه بالف روا است و
اينجا اوليست براى مشاكلت ناس يعني در مصنف ابن ابي شيبه مروى است موقوفا
از ابن مسعود رضي الله عنه كه گفته است واگر باشد دابه كه رسيده است آنرا از
چشم زخمى دابه از دواب ومحتمل كه تامه كانت باعتبار خبر باشد در تقدير رفع

آخر شی مقدر است
دابه از دواب یعنی هر حیوانی اگر باشد دابه از دواب مرا بعض و بیمار قوله انفث فی منخره
تا که معنی اجل اصیب بعض میکنند و نظر بمعنی تا نه که در چشم است بذکر محل و اراده
حال نفث فی عینها معنی معوه کما هو الظاهر مگر آنکه در انکاشت دابه بر تقدیر نصب
دابه استخدام باشد ای بر هر یکی از شما در سوراخ بینی راست دابه و بنابر تقدیر جر منخره
باعتبار مرکوب است یا حیوان یا باعتبار جنس دابه که شامل است مذکر و مونث هر دو را
وقیل باعتبار شخص دابه اربع چهار بار یا چهار دمید و در بینی چپ دابه ثلثا سه
بار یا سه دمید فی نسخه بنصب هر یک بنابر ظرفیت است یا مصدریت و مقصود از هفت
کردن عدد رسیدن از دعا است بهفت عضو دابه لیکن ایمن برای شرف فرزیادتی
یک ممتاز است قوله و قال لا باس ظاهر آنست که خواندن این دعا متاخر باشد
از دمیدن مگر آنکه قال معطوف بر شرط باشد زیرا که در احادیث دیگر خواندن
مقدم است بر دمیدن از دیگر مذهب است هیچ باکی بر آن از بیمار رزایل کن بشدت
و بیمار را ای پروردگار مردم رنفت بهم و وصل شفا و صحت عطا کن توی
شفا و صحت عطا کننده نه غیر تو قوله کیشف الضر ای میکند ضرر را که بیمار است
هیچ احدی مگر تو ضر بضم و تشدید ضرری است مد نقص از بیمار ولاغر و بفتح ضرر است
در هر چیزی کذا ذکره الزمخشری در سوره انبیا و در قاموس است ضر بفتح و ضم ضد
نفع است یا بفتح مصدر است و بضم اسم　　دان اصیب احدکم بلمم من جن
وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَوَّذَهُ بِالْفَاتِحَةِ وَآلم اِلَى الْمُفْلِحُونَ وَاِلٰهُكُمْ
اِلٰهٌ وَاحِدٌ الآيَة وَآيَةُ الْكُرْسِيِّ وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا
فِي الْاَرْضِ اِلَى آخِرِ الْبَقَرَةِ وَشَهِدَ اللّٰهُ الْآيَة وَاِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ
فِي الْاَعْرَافِ الْآيَة وَتَعَالَى اللّٰهُ اِلَى آخِرِ الْمُؤْمِنُونَ وَعَشْر

ای

مِنْ اَوَّلِ الصَّافَّاتِ وَثَلٰثٍ مِنْ آخِرِ الْحَشْرِ وَاَنَّهُ تَعَالٰى الْآيَة مِنَ
الْجِنِّ وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ　　لمم بفتحتین نوعی از جنون
رجل ملموم ای به لمم ای جنون یعنی در صحیح مستدرک حاکم و سنن ابن ماجه و مسند
امام احمد مروی است از ابی ابن کعب رض که گفته است کنت عند النبی صلی الله
علیه و سلم فجاء اعرابی فقال یا رسول الله ان لی اخا به وجع قال ما وجعه قال به
لمم قال فاتنی به فاتی به فوضعه بین یدیه فعوذه النبی صلی الله علیه و سلم بفاتحة الکتاب
الی آخره و گفته است ابی ابن کعب رض در آخر این حدیث فقام الرجل کانه لم یشتک
شیئا قط یعنی رسول خدا فرموده است و اگر مصاب و آفت زده گردد یکی بنوعی
از دیوانگی که حاصل است از جهت جن و در نسخه ای است من الجن قوله وضعه ای بنشانید
ان یکی را پیش خود تا کمال توجه بجانب او شود و بگردانند آن یکی را در پناه آورده شود
از ان نوع دیوانگی بخواندن سوره فاتحه که مسبح است اثنی و بخواندن الم ذلک
الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة و
مما رزقناهم ینفقون اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون و در نسخه
صحیح و سوره البقرة الی المفلحون است و بخواندن الهکم اله واحد لا اله الا هو
الرحمن الرحیم و بخواندن آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه
سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات
و الارض و لا یوده حفظهما و هو العلی العظیم و بخواندن لله ما فی السموات و ما
فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و
یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر امن الرسول بما انزل الیه من ربه و

المؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين احد من رسله وقالوا
سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير لا يكلف الله نفسا الا وسعها لها ما كسبت
وعليها ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علينا اصرا
كما حملته على الذين من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا
انت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين وبخواندن آيه شهد الله انه لا اله الا
هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم وبخواندن آيه سوره
اعراف ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على
العرش يغشي الليل النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره
الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين وبخواندن فتعالى الله الملك الحق لا اله
الا هو رب العرش الكريم ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه
عند ربه انه لا يفلح الكافرون وقل رب اغفر وارحم وانت خير الراحمين وبخواندن
والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا ان الهكم لواحد رب
السموات والارض وما بينهما ورب المشارق انا زينا السماء الدنيا بزينة
الكواكب وحفظا من كل شيطان مارد لا يسمعون الى الملأ الاعلى ويقذفون
من كل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب
ثاقب فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم من طين لازب وبخواندن
سه آيت آخر سوره حشر هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة
هو الرحمن الرحيم هو الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز
الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء
الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم وبخواندن آيه سوره جن
وانه تعالى

وانه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا وانه كان يقول سفيهنا على الله
شططا وانا ظننا ان لن تقول الانس والجن على الله كذبا وانه كان رجال
من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وانهم ظنوا كما ظننتم
ان لن يبعث الله احدا وانا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شديدا
وانا كنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن يستمع الآن يجد له شهابا رصدا وانا
لا ندري اشر اريد بمن في الارض ام اراد بهم ربهم رشدا وانا منا
الصالحون ومنا دون ذلك كنا طرائق قددا وانا ظننا ان لن نعجز الله
في الارض ولن نعجزه هربا وانا لما سمعنا الهدى آمنا به فمن يؤمن بربه فلا
يخاف بخسا ولا رهقا وانا منا المسلمون ومنا القاسطون فمن اسلم فاولئك
تحروا رشدا وبخواندن سوره اخلاص وسوره فلق وناس
المعتوه يا تفاحة تكسر ايام غدوة وعشية كلما ختمها
جمع براقة ثم تفله فيبرئ الله بالفاتحة
تسع مرات رقیه یعنی افسون رقی جمع رقیه در موضعین
در نسخ صحیحه بصیغه معلوم و مجهول است در قاموس است المعتوه من نقص
عقله او فقد او دهش و در شرح است که فرق اصحابنا من علماء المذهب
بین المجنون والمعتوه حیث قال بعضهم المعتوه من کان قلیل الفهم مختلط
الکلام فاسد التدبیر الا انه لا یضرب ولا یشتم وقیل العاقل من یستقیم
کلامه وافعاله الا نادرا والمجنون ضد ذلک والمعتوه من یستوی ذلک
منه وقیل المجنون من یقصد مع ظهور الفساد قال المص الذي لدغته
العقرب انتهی وکذا في التاج مقید بالعقرب و در صراح است لدغ ولسع زدن

توضیح معنی — مار و کژدم از باب فتح لدغ مار گزیدن و یقال لدغه بکلمته یعنی طعنه زد
یعنی در سنن ابوداود و نسائی مرویست از علاقه بکسر عین ابن صحار رضی الله
عنه که افسون میکرد رسول خدا معتوه را ای ناقص العقل یا مفقود العقل
یا مدهوش را بخواندن سوره فاتحه که مسمی است بشافیه در سه روز غدوه یعنی
و عشیه در وقت صباح و مسا ای در اول و آخر هر روز از سه روز یا که رسول
خدا فرموده است که افسون کرده شود معتوه را باین سوره قوله کلما ختمها ای
هرگاه تمام کند سوره فاتحه را جمع کند و فراهم آرد آب دهن خود را که متبرک است
بقرات این سوره پس تف کند از آن آب بر آن معتوه بقصد شفای او یا بر
زمین برای رسانیدن آن حتی قوله ورقه اللدیغ یعنی در اصول است مرویست
از ابوسعید خدری رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است افسون کرده شود گزیده
شده مار و کژدم را پس لدیغ فعیل است بمعنی ملدوغ بخواندن سوره فاتحه که
شافیه است قوله سبع مرات ای در سنن ترمذی مرویست نیز از ابوسعید رضی
زیاده این قول ای بخواندن این سوره هفت بار   و لدغت النبی صلی — متن
الله علیه وسلم العقرب و هو یصلی فلما فرغ قال لعن الله
العقرب لا تدع مصلیا و لا غیره ثم دعا بماء و ملح و جعل
یمسح علیها و یقرأ قل یا ایها الکافرون و قل اعوذ برب
الفلق و قل اعوذ برب الناس   یعنی در معجم صغیر طبرانی مرویست — شرح
از حضرت علی رضی الله عنه که گزید نبی خدا را صلی الله علیه وسلم کژدم و حال آنکه
نبی خدا نماز میخواندند پس هرگاه فارغ شد نبی خدا از نماز فرمود دور کناد خدا
کژدم را از رحمت که لایق است بحال او قوله لا تدع یعنی دال است که نمی گذارد نماز

کنند را

کننده را و غیر نماز کننده را یعنی انداز گزند عام است بلای او تمام قوله ثم دعا
یعنی طلب فرمود آب و نمک را پس آوردند هر دو را پس شروع کرد نبی خدا مسح
رسانیدن باتفاق آب و نمک بر موضع گزیدن آن عقرب و خواندن سوره کافرون
برای آنکه عقرب کافر است از میان حیوانات و بهذا لعن کرده بر وی و امر
فرموده است بکشتن وی در حل و حرم و خواندن سوره فلق که در وی است استعاذه
از شر ما خلق و خواندن سوره ناس برای آنکه شاید جنیه ایست ظاهر شده است
متن — در صورت عقرب   عرضنا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم رقیة
من الحمة فاذن لنا فیها قال انما هی من مواثیق الجن
شرح تحقیق لفظ — بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا   حمه بضم حاء مهمله
و تخفیف میم بمعنی زهر است و اطلاق حمه بر نیش کژدم برای مجاورت است
که زهر از آن نیش بر می آید و گاهی بتشدید میم است و زهری انکار تشدید کرده
و در اصل حمو یا حمی بوزن صرد بوده ها عوض است از واو یا از یا که محذوف است
و ذکره صاحب القاموس فی ماده الحمو و قال الحمه کثبه السم مواثیق جمع میثاق
است بمعنی عقدی موکد بیمین و عهد و در اصل رسنی است یا قیدی که بآن بندند دابه
توضیح معنی — را می بندند   یعنی در معجم اوسط طبرانی مرویست از عبدالله بن زید رضی
الله عنه که عرض کردیم ما بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم افسونی را برای دفع زهر مار
و کژدم و صورت آن قوله فاذن بکسر ذال است پس اجازت داد رسول خدا برای
ما در آن رقیه یا در آن کلمات و فرمود انما هی الخ این رقیه نیست مگر از عهود که
جن است که عهد کرده اند از ترسانندگی که هرگاه طلبد با این رقیه در معالم
التنزیل است که مار و کژدم بحضرت نوح گفتند که ما را در کشتی بردار ما ضامن گشتیم

برای تو که ضرر و زیان نرسانیم کسی را که یاد کند ترا و بگوید سلام علی نوح فی العالمین
انتهی پس بهتر است که بعد از خواندن این رقیه سلام الخ نیز بخواند بسم الله شجه بفتح
شین و تشدید جیم است قرنیه بفتحتین قاف و را و راء مهمله و سکون نیز و نون تحمو
و تشدید یا و هر یکی از شجه و قرنیه به تنوین است و سکون ملحه بکسر میم و سکون
لام و ضم حا و کسر آن بجر تنوین و مروی است به تنوین قفطا بفتح قاف و سکون
فا و طا و مهمله و الف مقصوره بر وزن فعلا مروی است به تنوین این کلمات
است که معلوم نیست معانی اینها خواننده می‌شود این کلمات را خواننده وارد شده
و چون ابتدای این رقیه به بسم الله است که لا یضر مع اسمه شی صفت اوست واقع
همه زهرها و ضررهاست و لهذا ابتدا به بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی می‌کنند در
خوردن طعامی که شبهه است در حرمت آن یا در زهر آلود بودن آن و خواندن
غیر این رقیه که کلماتش عربی یا نباشد یا عجمی یا هندی یا ترکی که معانی آن مفهوم
نشود روا نیست برای احتمال کلمه کفر وَ يَرْقِي الْمَحْرُوقَ بِقَوْلِهِ أَذْهِبِ الْبَاسَ
رَبَّ النَّاسِ اشْفِ أَنْتَ الشَّافِي لَا شَافِيَ إِلَّا أَنْتَ ای در سنن نسائی
و مسند امام احمد مروی است از محمد ابن حاطب که صحابی است صغیر که رسول خدا افسون کرد
کسی را که بعضی اعضای او سوخته است با تش بقول خود اذهب الباس آخره ای زایل کن
شدت و عذاب بلا ای پروردگار مردم شفا و صحت عطا کن زیرا که توی شفا دهنده است
بخشش نه غیر تو حصر مستفاد است از تعریف مسند بقوله انت الشافی و الا ثانی الخ
و توضیح فاذا رأى الحريق فليطفئه بالتكبير ص ی محرب تحقیق لفظ
حرق کوس آتش را و کلکس سوختن از باب ضرب احراق تحریق سوختن و سوزانیدن
حریق ای محرق فعیل است بمعنی فاعل زیرا که فعلش احرق است فالحریق النار کما

الصحاح

الصحاح و حریقه نیز از آن نمی‌گویند که در حکم فعیل بمعنی مفعول است طفو بضمتین فرو
مردن آتش از باب علم انطفاء شعله اطفاء متعدی منه یعنی در مسند ابو یعلی
موصلی از ابو هریره رض مروی است که رسول خدا فرموده است اطفئوا الحریق با
لتکبیر و در کتاب عمل الیوم و اللیله ابن سنی از ابن عمر رضی الله عنه یا از ابی عمرو
بواو مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است اذا رأیتم الحریق
فکبروا فان التکبیر یطفئه یعنی پس وقتی که ببینید یکی از شما آتش سوزان منتشر را پس
باید که بمیراند آن آتش را به تکبیر ای بگفتن الله اکبر و وجه تکبیر فرموده موجب کلام
مولف است ای میرانیدن آن آتش به تکبیر از معجزه است برای تقویت
صحت حدیث مذکور وَ يَرْقِي مَنِ احْتَبَسَ بَوْلُهُ أَوْ أَصَابَتْهُ حَصَاةٌ
بقوله رَبُّنَا اللَّهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ أَمْرُكَ فِي
السَّمَاءِ فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الْأَرْضِ وَاغْفِرْ حُوبَنَا وَخَطَايَانَا أَنْتَ
رَبُّ الطَّيِّبِينَ فَأَنْزِلْ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ وَرَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ
عَلَى هَذَا الْوَجَعِ فَيَبْرَأُ حبس باز داشتن کردن ضد تخلیه از باب
ضرب احتباس باز ایستادن بول و باز داشتن لازم و متعدی وجع کوفس و درد مند
و رنجور بودن و دردمند شدن از باب علم فهو وجع و هم وجعون و وجاعی و جاع و
وجعات بری بضم به شدن از بیماری از باب فتح و اهل الحجاز یقولون برأت
من الارض بری بالفتح یعنی در سنن نسائی و ابو داود و صحیح مستدرک حاکم مروی است
از ابو الدرداء رض و در نسخه صحیحه مرقوم است که در صحیح مستدرک مروی است از فضاله
ابن عبید رض که رسول خدا افسون کرد کسی را که بند شده است یا بند کرده شده است
بول او زیرا که احتباس متعدی نیز آمده و لهذا در اکثر از نسخ صحیحه بصیغه ماضی مجهول

ودر بعضی مجهول ولفظ بول بر بهر تقدیر برفع ست قوله او اصابته یارسیده است
انگشت را سنگ ریزه خرد در مثانه که رهگذر بول است ومانع ست از بر آمدن
بول بقبول خود ربنا الله مبتدا وخبر است وقیل ربنا بنصب است ای یا ربنا ولفظ
الله که رمز دال است بران نیز بنصب است که عطف بیان ربنا است یا برفع است
علی المدح یا خبر مبتدا محذوف ست ای انت الله قوله الذی صفت ست وکنایت
از علو شان ان خدای که عالی است در رفیع شان او زیرا که منزه ست از مکان
یا آن خدای که معبود ست در آسمان کما قال الله تعالی وهو الذی فی السماء اله
وفی الارض اله پس شاید که کلام صدر از باب الکنایت باشد یا اقتصار بر آن
ظهور معبودیت خدا است در زمین یا خدای که در آسمان ست ظهور کبریا وعظمت او
ووضوح ملک ملکوت او قوله تقدس اسمک خبر است بعد خبر یا استیناف ست و
درین قول التفات ست از غیبت بسوی خطاب بر روایت رفع ربنا وکنایت است
نام تو از انچه لایق نیست بآن نام یا تو یا منزه ست ذات تو که عظیم ست از
زوال ونقصان پس لفظ اسم زاید ست قوله امرک ای حکم تو در علویات و
سفلیات نافذ ست وجاری قوله امرک ای حکمک کما رحمتک کلها یا کافه ست ور رحمت
کامله تو در اهل آسمان ست از ملایکه وارواح انبیا واولیا قوله فاجعل پس بگردان
ای بر آن آثار آن رحمت را که موجب شفا ست رحمة در اهل زمین که این متاع
از جمله اهل زمین ست یا ضایعه رحمت تو که صفت ذاتی ست مانند اراده
ودفع ضر یا صفت فعلی ست مانند انعام ودفع در آسمان ست نسبت بهمه اهل
آسمان که همه استحقاق آن رحمت دارند پس بگردان آن رحمت مذکوره را در
زمین نسبت با نان که استحقاق واهلیت آن رحمت دارند وعجب ست از مولانا

حقه:

حقی که گفته حکم وامر خدا عام ست در آسمان وزمین ورحمت خدا در زمین نیست
پس رسول خدا طالب رحمت ست در زمین انتهی تحقیق نماید که رحمت خدا مانند
مانند حکم خدا عام ست مومن وکافر را که موجود اند در زمین نیز وما ارسلناک الا
رحمة للعالمین قوله اغفر لنا حوبنا حوب بضم گناه ونیز حاب مثله وبفتح مصدر
منه از باب نصر ای ومغفرت کن وبیامرز گناه کبیره یا گناه قصدی ما را وخطایانا
وگناهان صغیره یا گناهان غیر قصدی ما را ارشاد که جمع خطیه برای اشارت ست
بسوی کثرت گناهان وتوی قربه انکه پاک اند او در عافیت از بلیات و
گرفتار اند در بلیات پس کلام از باب الکنفا ست یعنی توئی مربی پاکان از نقی
وبرابر ست نزد تو وجود وعدم فریفتن پس بگردان این گرفتار بلیه را از انانکه
پاکان اند در عافیت یا توئی مربی انها که پاکان اند از افعال رذیله واقوال دنیه
مانند اضافه رب محمد ورب الکعبه برای تشریف ست وقیل توئی محب طیبین
قوله فانزل پس نازل کن نوع شفای خود که مقید ست به سببی یا مطلق ست
از سبب قوله ورحمة از باب عطف عام ست ای نازل کن نوع رحمت را
از اجناس رحمت کامله خود که منزه ست از نقصان در هر زمان ومکان
علی هذا الوجع بفتح جیم ست ای برین مرض وضبط بعضی بکسر جیم ست ای برین
مریض غیر پس بهی شد از بیمار یا بین رقیه وشفا می یافت ولیکن اوی

من یفتن قرحة او جرح بان یضع اصبعه السبابة بالارض
ثم یرفعها قایلا بسم الله تربة ارضنا یشفی سقیمنا
او یشفی سقیمنا باذن ربنا

قرحه کطلحه باتفاق النسخ
وبعده هو المرادایة جرح بفتح قرح بفتح وضم ریش کردن وخسته کردن از باب

متن

تحقیق لفظ

فتح و دوم مورث است و هم قرارت است فقیل هما لغتان کالضعف والضعف و قیل هو
بالفتح الجراحة و بکسر جیم خستگی و بالضم الالم آن جرح بفتح خسته کردن از باب فتح و بضم خستگی
لیکن اتفاق نسخ بر ضم جیم است یعنی کقفل و کقرس بیماری یعنی در صحیح مسلم
مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که رسول خدا دوا و علاج میکرد کسی را که به
انگشتی درد و در ریشی یا خستگی می بود و قیل مراد بقرحه دمل است و بجرح زخم شمشیر و مانند
آن باین طریق که می نهاد انگشت مبارک خود را که مسبحه است بعد از انداختن آب
دهن مبارک بر سر آن انگشت بر زمین چنانکه مسموع است این بعد است از بعضی مشایخ
و نیز مستفاد است از قول آنحضرت بریقة بعضنا تا چیزی از خاک زمین بآن انگشت
بچسپد پس مسح می کرد بسر آن انگشت بر موضع الم علیل یا جریح و میفرمود این کلمه
را در حالت مسح قیل مراد بزمین زمین مدینه است بجهة ورود حدیث در آن زمین
و اصح آنست که عموم لفظ معتبر است نه خصوص سبب و الا لازم می آید که علاج نیز
مخصوص بزاق رسول خدا باشد بهتر بر میداشت آن انگشت را برای اشارت
بسوی توحید و در آن خاک که گوئیا بود بسم الله ای بنام خدا مستعینم و تبرک با
دوا و علاج میکنیم قوله تربة برفع است ای هذه تربة یعنی این خاک سر انگشت مبارک
خاک زمین ماست اشارتست بسوی خلقت حضرت آدم از خاک که ممزوج
بآب دهن بعضی از ماست یعنی از نطفه که مخلوق است ذریت حضرت آدم از آن
پس گویا که رسول خدا متضرع است بلسان حال و بیان مقال بسوی حق تعالی که از جمله
اصل اول ما را که حضرت آدم است از طین پستر پیدا کرده و ذریت او را از ماء
مهین پس آسان است بر تو که این قسم عاجز را از درد و رنج خلاص کنی در
تعالی مراد بعضنا و بعضنا خود صاحب مقام محمود است صلی الله علیه و سلم

قوله یشفی سقیمنا علقمی گفته که ضبط یشفی بصیغه مجهول و رفع سقیم است و بصیغه معلوم
و نصب انتهی این قول خبریه است در معنی دعائیه است ای شفا داده شود بیمار ما را
بامر و حکم پروردگار ما یا شفا عطا کند خدا اینجا یا بیمار ما را بامر و اراده خود و قوله
یشفی سقیمنا این نیز مجهول است یا معلوم ان جایز و تفریع بکلمات مذکوره شفا در بعضی
نسخ است پس لام یشفی لام علت است و قیل لام امر است و اثبات الف در مجزوم یعنی
یا الف ناشی از اشباع فتحه است انتهی و کلمه او برای شک راوی است و محتمل که
برای اختلاف رواة باشد قرطبی گفته که درین حدیث دلالت است بر جواز رقیه
از هر المی که باشد وَاِذَا خَدِرَتْ رِجْلُهُ فَلْيَذْكُرْ اَحَبَّ النَّاسِ
اِلَيْهِ خدر بفتحتین خواب رفتن دست و پای را از باب علم خادر مرد سست
و کاهل یعنی در کتاب عمل الیوم و اللیلة ابن سنی مرویست موقوف از ابن عباس
رضی که گفته است وقتی که در خواب رود پای کسی و سست شود پس باید که یاد
کند محبوب تر مردمان را بسوی او برای حصول نشاط و قوت و گوید محمد صلی الله علیه
و سلم وَمَنِ اشْتَكٰى اَلَمًا اَوْ شَيْئًا فِي جَسَدِهِ فَلْيَضَعْ يَدَهُ عَلَى الْمَكَانِ
الَّذِي يَأْلَمُ وَلْيَقُلْ بِسْمِ اللهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ اَعُوْذُ بِاللهِ وَ
قُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ وَاُحَاذِرُ الم درد و درد کردن
از باب علم یعنی در صحیح مسلم و سنن اربعه مرویست از عثمان ابن عاص ثقفی
رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است کسی که گله کند و دردمند شود از درد
سخت یا از چیزی دیگر که ضعف است یا حرارت یا برودت پس باید که نهد
ید الیمنی چنانکه در روایت ابن ابی شیبه است ای دست راست خود را بر مکانی
که درد میکند و باید که بگوید هفت بار بسم الله بحضور دل یا خدا و عظمت او ما سوای این باب

خدا انشاء من ظلیم و باید که بگوید هفت بار استعاذه را تا سرایت کند اثر آن در هفت عضو اوی اعوذ بالله و قدرته پناه میجویم بخدا و بقدرت خدا از شر چیزی که میابم از درد و از شر چیزی که می ترسم از آن از ضعف و مانده شدن و اختیار مفاعله برای مبالغه است نه مغالبه که اینجا درست نیست و در نسخه السید و ما احاذر طیبی گفته پناه جستنست از درد و مکروهی که او در آنست و از مکروهی و ضعفی که متوقع الحصول است در مستقبل اَوْ اَعُوْذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَقُدْرَتِهٖ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ سَبْعًا اَوْ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَقُدْرَتِهٖ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ سَبْعَ مَرَّاتٍ يَضَعُ يَدَهٗ تَحْتَ الْمَلِهٖ اَوْ بِسْمِ اللّٰهِ اَعُوْذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَقُدْرَتِهٖ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ مِنْ وَجَعِيْ هٰذَا وِتْرًا ثُمَّ يَرْفَعُ يَدَهٗ ثُمَّ يُعِيْدُهَا . اَوْ يَقْرَاُ عَلٰی نَفْسِهٖ بِالْمُعَوِّذَاتِ وَيَنْفُثُ قوله او اعوذ یعنی در موطا امام مالک و در مصنف ابن ابی شیبه در روایتی دیگر مرویست نیز از عثمان مذکور که رسول خدا فرموده است بگویید آن مشتکی این استعاذه را هفت بار قوله او بعزت الله یعنی در مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی مرویست از کعب بن مالک رض که رسول خدا فرموده است بگوید آن مشتکی اعوذ بعزت الله الخ هفت بار در آن حال که نهد دست خود را زیر موضع درد خود قوله او بسم الله یعنی در سنن ترمذی مرویست از انس رض که رسول خدا فرموده است بگوید آن مشتکی بسم الله اعوذ بعزة الله الی آخره در آن حال که طاق است از سه بار یا پنج بار یا هفت بار و مصنف گفته است وتر ای هفت بار اولیست چنانکه مصرحست در احادیث سابق و در شرح حصن است که مراد تبع اقل الجمع قوله ثم یرفع یده ثم یعیدها ای پستر از یکبار گفتن بردارد دست خود را

از موضع

براں

از موضع درد پستر از برداشتن اعاده کند این کلمات را و بخواند یا آن دست را بر موضع نهد و بخواند قوله او یقرا یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه مرویست از حضرت عائشه که رسول خدا فرموده است یا بخواند آن مشتکی معوذات را بفتح و کسر واو مشددست در نسخ ای سوره فلق و سوره ناس کم اثنان اقل جمع است یا صیغه جمع باعتبار کلماتست که در سورتین است یا مراد سورتین است با سوره اخلاص تغلیب و هو المعتمد و محتمل که مراد سورتین باشد با سوره کافرون چنانکه در لدیغ گذشت و اول اصح است میان هر چهار سوره که با جابت اقرب است اولی زیرا که هر چهار اشتراک دارد در امر قل پس گویا که سوره کافرون و سوره اخلاص بمنزله حمد و ثناست که یافته است از اخلاص و باقیتین برای محض دعاست و طلب خلاص قوله و ینفث یعنی فا ذکر منشرا ای بدمد حافظ عسقلانی گفته که معمر گفته است پرسیدم زهری را که چگونه میدمید بر بهر دو دست خود پس مسح کند آن هر دو دست بر روی خود و اول تن خود را انتهی یعنی مسح کند تن خود را بعینها و لب تر اقبال لا داد با زال وَمَنْ اَصَابَهٗ رَمَدٌ اَللّٰهُمَّ مَتِّعْنِیْ بِبَصَرِیْ وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنِّیْ وَاَرِنِیْ فِی الْعَدُوِّ ثَارِیْ وَانْصُرْنِیْ عَلٰی مَنْ ظَلَمَنِیْ رمد بفتحتین درد چشم و رمد دار میگویند آن صحت انرا است از ابرا نوشت بکسر بعد رات که انش چنانکه در کلام خدا ارنی انظر الیک بوجهین قرات است تا بسکون همزه بعض کسیده شدن از باب نصر و مراد لنبی قتل قاتل قتیل است و روایت ابدال این همزه بالف و تقدیم ظرف بر او حصوت یعنی در صحیح مستدرک حاکم و کتب عمل الیوم و اللیله ابن سنی مرویست از انس رض که رسول خدا فرموده است

متن

مس ی

وکسی که برسد او را درد چشم بگوید اللهم ای آخره بار خدایا متمتع و منتفع کن مرا
به نظر من که از درد خوف است در نظر یا بعافیت بصر من قوله واجعله و بگردان
بصر مرا باقی نزد موت مانند تقابل وارث یا بگردان تمتع را که مدلول علیه متع است
بصر من باقی از من و منقول در جامع که بعد از من است یا محفوظ در این جماعه تا قیامت
پس منی صله وارث است که مفعول دوم است و قیل ضمیر اجعله للمصدر ای اجعل الجعل
وهو مفعول مطلق والوارث مفعول اول و منی مفعول ثانی ای اجعل الوارث
من نسلی لا الکلاله انتهی کلاله میراث بری که سوای پدر است و پسر کذا فی المهذب
و بنمای مرا کینه کشیدن من و کشتن من کشتنی کشته شده مراد از آن حال که
کاین است در دشمن من که جنایت کننده است غیر متجاوز است بسوی غیر جانی
خانکه در جاهلیت غیر جانی را نیز می کشتند قوله والنصر تعمیم است و تتمیم است
نصرت عطا کن مرا بر کسی که ستم کرده است بر من   وَمَنْ حَصَلَتْ
لَهُ حُمًّى بِسْمِ اللّٰهِ الْكَبِيْرِ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ
نَعَّارٍ وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ   حمی بضم حا مهمله و تشدید میم و
الف مقصوره است عرق بکسر رگ نعار جوشیدن خون از باب فتح و ضرب
نعار قال المصباح بفتح النون و تشدید العین المهمله و بالراء ارتفاع نعر العرق
بالدم اذا علا وارتفع و جرح نعار و نعور اذا صوت دمه [illegible]
در صحیح مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابن عباس رضی
الله عنه که رسول خدا فرموده است و کسی که حاصل شود او را تب از رحمی عارض
در تن بگوید بسم الله اطلب اعانت و صحت می کنم بنام خدای که بزرگ رفیع الشأن است
قوله اعوذ در مصنف است و نعوذ در صحیح مستدرک پس نسخه که در آن نعوذ است

بهتر است که در مستدرک مقدم است و پناه میجویم بخدای که عظیم البرهان است از
شر رگی یا از شر هر رگی که بسیار جوشنده است خون آن رگ و خروشنده و در
بعضی نسخ صحیح رمز مصنف بر فوق کل است و از شر گرمی آتش دوزخ یا
رگی که بسیار جوشنده است خون آن رگ   وَمَنْ اَصَابَهُ ضُرٌّ وَسَئِمَ
الْحَيٰوةَ فَلَا يَتَمَنَّى الْمَوْتَ فَاِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلْيَقُلِ
اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مَا كَانَتِ الْحَيٰوةُ خَيْرًا لِّيْ وَتَوَفَّنِيْ اِذَا كَانَتِ
الْوَفَاةُ خَيْرًا لِّيْ   فی القاموس الضر بالفتح و بالضم ضد النفع او
بالفتح مصدر و بالضم اسم سام ملالت ستوه آمدن از باب علم یعنی در
صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود و کتاب عمل الیوم و اللیله ابن سنی مرویست از
انس رضی که رسول خدا فرموده است اگر برسد یکی را از شما ضرری دز بازد و عاجز آید و
تنگ شود از زندگانی فلا یتمنی بصیغه نفی مراد نهی است پس آرزو نکند مرد خود را
یعنی برای بیماری یا غمی که سبب مضرت تن یا دنیای اوست آرزوی مردن نکند که
مکروه است و اگر مضرت دینی باشد روا است مانند مشاهده منکرات خانکه امام طحاوی
و بخاری و غیر ایشان از علما آرزو کرده اند قوله فان کان پس اگر باشد آن کس البته
کننده آن آرزو پس آرزوی موت مطلق نکند بلکه آرزوی موت مقید کند بتعلیق
پس باید که بگوید بار خدایا زنده دار مرا مادامی که زیستن بهتر است برای من که طاعت
غالب است بر معصیت و حضور بر غفلت و قبض کن جان مرا وقتی که باشد مردن
بهتر برای من که حضور و طاعت مغلوب غفلت و معصیت گردد و در بعضی روایات
زیادت است واجعل الحیاة زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر
طائفه علیه صوفیه مختلف اند نزد بعضی طلب حیات افضل است برای حدیث طوبی لمن طال

وحسن عمله و برای امید قبول توبه و توفیق عمل نیک و نزد بعض طلب ممات بهترست برای
شوق خدا و حصول لقای او بدلیل حدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه و برای خوف
تغیر از حال نیک بحال بد و وقوع در فتنه و محنت و محققان این طایفه برین اند که
تفویض و تسلیم افضل ست چنانکه بر اول این حدیث ست واذا عاد مریضا
قال لا بأس طهور ان شاء الله تعالی لا بأس طهور ان شاء الله
تعالی عیادت یعنی بیمار پرسی کردن از باب نصر یعنی در صحیح بخاری و سنن
نسائی مرویست از ابن عباس رضی الله عنه و قتی که بیمار پرسی میکرد رسول خدا
بیمار را میفرمود لا بأس یعنی نیست هیچ باکی بر تو طهور بفتح اول و ضم نیز ای هذا طهور
این بیماری مطهر ذنوبست و مکفر عیوب پس طهور خبر مبتدا محذوف ست ان شاء الله
تعالی ای متعلق کرد مشیت الهی بوقوع طهوریت بدرستی و تهنیت یا تبرکا و انشاء الله
مصدرست از تطهیر موید او و ذکرش برای تاکیدست ذکره الزمخشری انتهی لا بأس
طهور ان شاء الله تعالی تکرار برای تاکیدست یا برای ارادت تکثیر و تجدید و اقتصار
رسول خدا بر طهوریت برای اغلبیت ست والا بیماری گاهی موجب رفعت درجات
اخروی ست و گاهی سبب علو مقامات دنیوی زیرا که ریاضات منتج نکات نفحات
عظیم ست و حالات جسیم بسم الله تربة ارضنا و ریقة بعضنا تشفی سقیمنا
باذن ربنا خ باذن الله خ یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن ابو داود
و نسائی و ابن ماجه مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها که گفت ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان یقول للمریض بسم الله الی آخره و بخاری در روایت دوم نیز از حضرت
عائشه رضی الله عنها تا تکرار کرده است بعد از تشفی سقیمنا قوله باذن ربنا را و
در روایت سوم نیز از حضرت عائشه رض بعد از آن قوله باذن الله را از بنام

خدا طلب شفا می کنم قوله تربة ای هذا المریض تربة و مراد بریقه نطفه ست بر سبیل
کنایت یعنی این مریض خاک زمین ماست که مخلوق ست از آن خاک و از آن نطفه
بعض ما و توئی قادر به غیر تو بر زنده گردانیدن و میرانیدن و بیمار کردن و شفا
بخشیدن قوله تشفی شفا عطا کن مریض ما را بحکم و ارادت خود و
یمسح بیده الیمنی و یقول اللهم اذهب البأس رب الناس
اشفه و انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء
لا یغادر سقما اشفه همه برای علیست یا های سکت
یا وقف بسم کوس و کفف نیز یعنی در صحیح بخاری و مسلم و در سنن نسائی
مرویست نیز از حضرت عائشه رض که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم کان
یعود بعض اهله یمسح بیده الیمنی و یقول اللهم الی آخره ای رسول خدا در وقت
عیادت بعض از اهل بیت خود مسح میکرد بدست راست خود بر جبین مریض یا بر
موضع الم او و میگفت بار خدایا زایل کن شدت و بیماری را ای مربی مردمان شفا
و صحت عطا کن مریض ما را قوله و انت الشافی و در بعض روایات بی واو ست و
حال آنکه توئی شفا عطا کننده نه غیر تو قوله لا شفاء ای لا شفاء موله او لفای نیست
جنس شفا مر این مریض را یا ما را مگر شفای تست که با اراده تست پس خبر
لا ی جنس محذوف ست و شفاء که مرفوع ست بنا بر بدلیت از محل اسم لا که مرفوع
ست بر فتح در ین حدیث اشعار ست بآنکه هیچ دارو و درمانی نفع نمیکند بی
ارادت خدا قوله شفاء منصوب ست بر مصدریت اشفه شفاء و هر دو جمله در
میان معترضه ست ای شفا ده شفا دادنی که نگذارد هیچ بیماری را فایده و صف
آنست که گاهی شفا میشود از بیماری و بیماری دیگر از آن متولد میشود خصوصه بیماری

خدا

اول میکردد پس مطلوب شفائیست کامل که اثری از بیماری نگذارد بِسْمِ اللّٰهِ ن
أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنِ حَاسِدٍ
اَللّٰهُ يَشْفِيكَ بِسْمِ اللّٰهِ أَرْقِيكَ   ارقی بفتح همزه و کسر قاف مس ق
است یعنی با همزه است و روایت ابو داود نسائی بواو نفس و عین هر دو منون است
و در نسخه هر دو بی تنوین و اظهر آنست که نفس منون و عین مضاف باشد بسوی ت
حاسد یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه مرویست از ابو سعید خدری
رضی الله عنه که رسول خدا وقت عیادت میخواندند بسم الله الی آخره ارقیک آمده
اعیذک و مصنف رحمه الله تفسیر باعوذ کرده است ای باستعانت نام خدا افسون میکنم
و در پناه می آرم از هر چیزی که ایذا و آزار رساند ترا و از شر هر بد نفس یا از شر کل
عین ذات حسد ای از شر هر چشم که خداوند حسد است پس هر دو منون است
یا از شر هر نفس حسد کننده یا از شر هر چشم حسد کننده پس لفظ نفس مضاف است
بسوی حاسد محذوف بقرینه مذکور یا مضاف است بسوی مذکور و عین نیز مضاف است
بسوی ضمیر حاسد که محذوف است ای او عینه پس هر دو غیر منون است و اظهر آنست
که عین مضاف بسوی لفظ حاسد باشد بمعنی حسد کننده و لفظ نفس منون و کلمه او مس
برای شک راوی است و قیل بمعنی واو است و درین حدیث از صنیع و بدیع رد مقطع است حم د س
بسوی مطلع و ایماست که بسم الله فقط کلید است مخلص از مهلکه بِسْمِ اللّٰهِ أَرْقِيكَ ن
وَاللّٰهُ يَشْفِيكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ فِيكَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ
وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ   ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مس یعنی در سنن مص
نسائی و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها
عنها و فی اکثر النسخ المصححه و در بعضی است از ابو هریره رض که گفت جاء النبی صلی الله علیه وسلم

یعودنا

یعودنا فقال الا ارقیک برقیة رقانی بها جبرئیل علیه السلام فقلت بلی بابی
و امی قال بسم الله ارقیک الی آخره ذکر ادعیه آخره فرقی بها ثلث مرات و در
شرح حصن است رواه الحاکم فی المستدرک و در جامع صغیر است رواه ابن ماجه و الحاکم
عن ابی هریره مرفوعا الا ارقیک برقیة رقانی بها جبرئیل تقول بسم الله ارقیک
الله یشفیک من کل داء یاتیک من شر النفاثات فی العقد و من شر حاسد
اذا حسد ترقی بها ثلث مرات و در همین شرح حصن است پس وجه نسبت روایت
این حدیث بسوی نسائی و ابن ابی شیبه ظاهر نشد ای رسول خدا فرموده است
استعانت نام خدا در پناه می آرم ترا و خدا تعالی شفا و صحت عطا کند ترا از
هر درد و مرضی که در تست در ان حال که ناشی است آن درد و مرض از شر نفوس
ساحره یا زنان ساحره که ساحران آب دهن می افگنند در گرههای در رشتهها که
زنند و فسون میخوانند در ان گرهها و مصنف رحمه الله گفته در ردا ایج است
من کل داء یشفیک متعلق است ای یشفیک الله و صفت داء نیست برای
فایده معنی قوله من شر حاسد ای و ناشی است از شر حسد کنندها وقتی که ظاهر کند حسد را
و کار کرد در تخصیص حسد برای عمل بودن او است در رسانیدن مضرت قوله
ثلث مرات یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از حضرت عائشه رضی الله عنها
زیادة ثلث مرات ای خواندن رسول خدا رقیه مذکوره را سه بار پس بر مصنف
رحمه الله لازم بود که رمز مستدرک را در حدیث سابق نیز مرقوم میکرد بِسْمِ مس
اللّٰهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يَشْفِيكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ
وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي عَيْنٍ اَللّٰهُمَّ اشْفِ عَبْدَكَ يَنْكَأُ لَكَ عَدُوًّا
وَيَمْشِي لَكَ إِلَى جَنَازَةٍ   ینکأ یعنی باز گردن از زین از باب فتح دحب

والدایة بالهمزة و در نهایه است تکتب بها العدد والکتابة فانا ماکل اذا اکثرت
فیهم الجرح والقتل فهو هنوا الذلک و قد یهمز ویقال نکات القرحة انکاها اذا قشرتها
انتهی یعنی ضبط ینکا بوجهین است و مهموز ضعف دارد نسبت بناقص و در شرح
مولانا علی قاری است رحمه الله که اتفاق فتح معتبره و اصول مصححه معتمد است بر
کتابت ینکا بالف در ضبط آن بهمزه و بر تقدیر ناقص بای که متن الیه جاء می بود
و مصنف رحمه الله در شرح مصابیح گفته ینکا مرفوع غیر مجزوم انتهی الا انه یکتب
و هو بر رفع است قوله یمشی باثبات یا بالاتفاق و مظهر گفته ینکا را مجزوم دادند لانه
جواب الامر انتهی پس اثبات یا در قوله یمشی مقدر بر وهو یمشی است حاصل آنکه
مهموز و ناقص هر دو لغت است و در حدیث از مهموز است و رفعش اقوی است از
جزم یعنی در سنن ابوداود و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مروی است از عبدالله
بن عمرو بواو که رسول خدا در وقت عیادت میخواندند اللهم اشف عبدک ینکا لک عدوا ترجمه
این قریب مرقوم است قوله لنفسک ای الله از روی حقیقت او اسم الله که از
روی مجاز قوله ومن شر کل ذی عین ای از شر هر که خداوند اصابت چشم است
قوله اللهم اشف یا خدایا شفا و صحت عطا کن بنده خود را که این بنده غزا او جهاد
کند در راه تو تا قتل کند و بکشد دشمنان ترا قوله و یمشی و برود برای تو بی طلب رضای
تو در امتثال امر تو بسوی نماز جنازه و در نسخه الیساء و یمشی و در روایت حاکم
الی الصلوة جنازة و جنازه بکسر و فتح جیم بمعنی میت است یا سریر و قیل بالفتح میت
و بالکسر سریر انتهی لیکن در عرف اطلاق جنازه بر سریر که میت باشد پس مراد در
هر دو لغت میت است بر سریر باشد یا نباشد نقال وجه جمع میان غزا و تشییع جنازه
آنست که در اول انزال غضب خداست بر دشمنان و در دوم ایصال رحمت خداست

بدوستان

بدوستان   اللهم اشفه اللهم عافه مشتمل است برضمیر بدو
بای سکت است یعنی در صحیح مستدرک حاکم و سنن ترمذی و صحیح ابن حبان
مروی است از حضرت علی رضی الله عنه که رسول خدا در عیادت اللهم اشفه و عافه
اهم است از سابق زیرا که معافات خلاص است از هر بدی و قیل تاکید است
اللهم اشفه اللهم اعفه من اعف صیغه امر است از اعفا یعنی
معافات ای در سنن نسائی مرویست از علی رضی الله عنه که رسول خدا در عیادت
این دعا در ریاض النضرة مرویست از سعد رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم عاده عام حجة الوداع بمکة من مرض اشفی فیه ای اشرف علی الهلاک فقال
سعد یا رسول الله قد خفت ان اموت بالارض التی هاجرت منها فقال صلی الله
علیه وسلم اللهم اشف سعدا ثلث مرات • یا فلان شفی الله سقمک
وغفر ذنبک وعافاک فی دینک وجسمک الی مدة اجلک
ضبط لفظ فلان برفع است بی تنوین و با تنوین یعنی در صحیح مستدرک حاکم مروی است
از سلمان فارسی رضی الله عنه که ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له یا سلمان شفی الله سقمک الی
سقم کوس و تقفل است پس قول مصنف رحمه الله که یا فلان نقل بالمعنی برای اراده
عام است از خطاب یعنی در عیادت بازدید هر کس مثلا ازین کند خداتعالی بیمار ترا
شفا بخشد ترا و بیامرزد جنس گناه ترا و سالم دارد ترا از هر بدیها که در دین تست
و در تن تست تا مدة آخر عمر تو   ومن عاد مریضا لم یحضر اجله فقال
عنده سبع مرات اسال الله العظیم رب العرش العظیم ان
یشفیک الا عافاه الله من ذلک المرض   العرش العظیم بجر است
که صفت عرش است و در نسخه صحیحه بنصب است صفت رب یعنی در سنن ابوداود و ترمذی

نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابن عباس رضی
که رسول خدا فرموده است کسی که عیادت کند و زیارت کند بیماری را که حاضر نشده است
انتهای عمرش پس بگوید آن عیادت کننده نزد آن بیمار هفت بار اسأل الله العظیم
تا آن یشفیک که مفعول دوم اسأل است قوله الا عافاه الله استثنا است از مقدر یعنی
عام ای ما عاد احد مریضا فقال الا عافاه الله عیادت نکرده است هیچ احدی
آن مریض را پس گفته است اسأل الله الی آخره هفت بار مگر آنکه سالم داشته است
و شفا داده است آن مریض را خدای تعالی از آن بیماری وَجَاءَ رَجُلٌ اِلٰی
عَلِیٍّ فَقَالَ اِنَّ فُلَانًا شَاكٍ فَقَالَ اَیَسُرُّكَ اَنْ یَبْرَأَ قَالَ نَعَمْ قَالَ
قُلْ یَا حَلِیْمُ یَا كَرِیْمُ اشْفِ فُلَانًا فَاِنَّهُ یَبْرَأُ شاکی اسم فاعل است
از شکایت و در اصل شاکی بود اعلال قاضی کردند یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست
موقوف از قول حضرت علی رضی الله عنه که آمد مردی بسوی علی مرتضی پس گفت آن
مرد تحقیق فلان شخص مریض است پس گفت حضرت علی آیا مرد خوش میکند ترا
به شدن او از بیماری گفت آری شاد میکند مرا به شدن او گفت علی مرتضی
بگو یا حلیم ای حلیم از ذنوب عاصیان ای کریم بتفضل و احسان بر بیماران و گناهکاران
شفا و صحت عطا کن فلان شخص را قوله فانه پس تحقیق فلان شخص به میگردد از
بیماری و صحت می یابد وَاَیُّمَا مُسْلِمٍ دَعَا بِقَوْلِهٖ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ
سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ اَرْبَعِیْنَ مَرَّةً فَمَاتَ
فِیْ مَرَضِهٖ ذٰلِكَ اُعْطِیَ اَجْرَ شَهِیْدٍ وَاِنْ بَرَأَ بَرَأَ وَ
غُفِرَ لَهٗ جَمِیْعُ ذُنُوْبِهٖ یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست
از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است هر مسلمی که دعا کند

بقول

بقول خدای تعالی یا بقول حضرت یونس در شکم ماهی یا بقول خود که انت لا اله
الا انت سبحانک ای منزهی از نقصان و عدوان تحقیق من از ظالمانم همیشه
یا گشته ام اکنون از جماعه که واضع است اشیا را در غیر مواضع اشیا بمعصیت یا
بغفلت قوله اربعین ای دعا کند بقول مذکور چهل بار ایمائیست بسوی مراتب
خلق که نطفه است و علقه و مضغه در اطوار جنین فمات پس بمیرد در بیماری
عطا کرده شود آن دعا کننده را ثواب شهید زیرا که ظلم نفس خود شناخت
بعد از آن که و صرا انت حق تعالی را دریافت قوله و ان برا و اگر به شود از
بیماری و صحت یابد و حال آنکه تحقیق آمرزیده شود همه گناهان او پس لفظ برأ
خبر است مفید حال وَمَنْ قَالَ فِیْ مَرَضِهٖ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ
اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ
لَهُ الْحَمْدُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ ثُمَّ مَاتَ
لَمْ تَطْعَمْهُ النَّارُ یعنی در سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح ابن
حبان و مستدرک حاکم مرویست از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما که رسول خدا
فرموده است کسی که بگوید در بیماری خود این کلمات را ثم مات پس از آن بمیرد در
همین حال و حال قوله لم تطعمه النار نخورد او را نسوزاند گوینده این کلمات را آتش
دوزخ طعم بمعنی خوردن مستعار است برای احراق بمعنی سوزانیدن برای مبالغه
گویا که آدمی طعام آتش دوزخ است که نفوس و غذای آن آتش باد سعد در نسخه است
بتصحیف گذار از اطعام است یعنی نگرداند خدای تعالی آتش را خورنده او یعنی سوزاننده گوینده
این کلمات مَنْ سَأَلَ اللّٰهَ الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ بَلَّغَهُ اللّٰهُ
مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَاِنْ مَاتَ عَلٰی فِرَاشِهٖ یعنی در صحیح مسلم و سنن اربعه

مرویست از سهل بن حنیف رض که رسول خدا فرموده است که کسی سوال کند از خدای تعالی
شهادت را و در نسخهٔ الیت شهادة ای نوعی را از انواع شهادت بصدق
نیت و اخلاص طویت بلغه الله از تبلیغ است میرساند آنکس را خدای تعالی در مرتبه
از منازل شهیدان اگرچه بمیرد بر فراش بساط خود بمقتضای حدیث نیة المومن
خیر من عمله از عمل که سوال بصدق نیت نیت من طلب الشهادة
صادقا اعطاها و لو لم تصبه یعنی در صحیح مسلم مرویست از انس رض
که رسول خدا فرموده است که کسی که طلب کند شهادت را از خدای تعالی در حالیکه صادق باشد
در طلب داده شود آنکس را منزلت شهادت اگرچه نرسد و حاصل نشود حقیقت
شهادة او را من قاتل فی سبیل الله فواق ناقة فقد وجبت
له الجنة و من سأل الله القتل من نفسه صادقا ثم مات او
قتل فله اجره فواق فواق بفتح فاء و ضم فاء آمده در کلام خدا اما من
بهر دو قرائت است و الاکثرون علی الفتح و در صحاح است هو ما بین الحلبتین
من الوقت لانها تحلب ثم تترک سویعة یرضعها الفصیل لتدر ثم تحلب و قیل
هو قدر ما بین رفع یدک من الضرع وقت الحلب و ضمها یعنی در سنن اربعه مرویست
از معاذ ابن جبل رض که رسول خدا فرموده است کسی که قتال کند در راه خدا مقدار
زمانی که میان دو دوشیدن ناقه است ای زمانی اندک ثواب مقدار آن کس ثابت
شد او را واجب شد بمقتضای وعدهٔ خدای تعالی برای او بهشت و او من سأل و کسیکه
سوال کند از خدای تعالی قتل را ای مقتول شدن خود را در جهاد از باطن خود یا از
جهت نفس و ذات خود در حالیکه صادق باشد در سوال خود پس بمیرد یا کشته شود
در غیر جهاد پس ثابت است برای آنکس ثواب شهید اللهم ارزقنی شهادة

الخ بسبیلک

است

فی سبیلک و اجعل موتی ببلد رسولک یعنی در صحیح بخاری مرویست
موقوف از قول حضرت عمر رض پس بر مصنف لازم بود که لفظ موقوف را بعد تخریج بخاری
می نوشت بار خدایا عطا کن مرا شهادت در راه خود و بگردان مردن مرا در شهر
رسول خود که مدینهٔ منوره است بالکه مشرف و در روایتیست که حفصه رض الله عنها
حضرت عمر را گفت فانی یکون هذا فقال یاتینی به الله ان شاء الله تعالی اذا
حضره الموت وجهه الی القبلة یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست
از ابو قتاده انصاری رض که رسول خدا فرموده است پس وقتیکه حاضر شود بیمار را علامات
مردن وجه ماضی مجهول است از توجیه ای کردانیده شود روی او را بسوی قبله در حالت
اضطجاع یا استلقا یا استناد و اخیر مختار است نزد بعض متاخران که روح فرج
آید آسان ابو قتاده گفته ان النبی صلی الله علیه و سلم حین قدم المدینة سأل عن البراء
بن معرور قالوا توفی و اوصی بثلث ماله لک یا رسول الله و اوصی ان یوجه الی القبلة
لما احتضر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اصاب الفطرة و قد رددت ثلثه
علی ولده ثم ذهب فصلی علی قبره و قال اللهم اغفر له و ارحمه و ادخله الجنة و قد فعلت
قال حاکم صحیح لا اعلم فی توجیه المحتضر غیره و یقول اللهم اغفر لی و ارحمنی
و الحقنی بالرفیق الاعلی قال المصنف الرفیق اسم جاء علی فعیل و معناه
الجماعة کالصدیق و الخلیط یقع علی الواحد و الجمع و قال الجوهری الرفیق الاعلی الجنة
و یویده ما وقع عن ابن اسحق الرفیق الاعلی الجنة یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن
ترمذی مرویست از حضرت عائشه رض که رسول خدا فرموده است و میگوید محتضر اللهم
بار خدایا مغفرت کن مرا از سیئات و رحمت کن بر من بقبول حسنات و لاحق گردان
مرا برفیق اعلی قال المصنف جماعة النبیین الذین یسکنون اعلی علیین و قیل معناه الله

درچنین حال نیز شکر و ستایش من مشغول است پس این قول استیناف است و جمله
اسمیه حال است از مفعول نه از فاعل کما تقرر و مولانا حنفی تجویز حالیت از فاعل نیز
کرده و من حضره عنده فلیلقنه لا اله الا الله م ع یلقن
معلوم است از تلقین بمعنی تفهیم یعنی در صحیح مسلم و سنن اربعه مرویست از ابو سعید خدری
رض که رسول خدا فرموده است و کسی که حاضر شود نزد محتضر پس باید که تلقین کند و
بفهماند او را کلمه توحید یکبار نیز نزد جمهور و قیل بسیار بر ان تا اگر غافل است و برای
از و یاد حضور اگر حاضر است و تکلیف نکند او را که بگوید تلقین کلمه توحید نزد محتضر
متفق علیه است و جاریست در عرف عام و خاص اما تلقین این کلمه بعد از دفن در
جواز این اختلاف است و صحیح لقنوا موتاکم لا اله الا الله محمول بر ظاهره حدیث
من حضر عنده فلیلقنه الی آخره لان التلقین انما یکون للحی المدرک بکمال
الحس بمعاد روحاً دون المیت و استعمال اللفظ فی معنیه الحقیقی والمجاز
مختلف فیه فالاولی الحمل علی التلقین المتفق علیه من کان آخر کلامه
لا اله الا الله دخل الجنة لفظ آخر مرفوع است و در نسخه آ است بنصب
یعنی در سنن ابو داود و صحیح مستدرک حاکم مرویست از معاذ بن جبل رض که رسول
خدا فرموده است کسی که باشد آخر کلام او این کلمه توحید که عبارتست از شهادتین
داخل گردد در بهشت و از غرائب است که ابن عیینه در حالت نزع گفت عن
النبی صلی الله علیه وسلم من کان آخر کلامه لا اله الا الله و مرد بر همین گفتن
اذا اغمضه دعا لنفسه بخیر فان الملائکة یؤمنون علی ما
یقول اللهم اغفر لفلان وارفع درجته فی المهدیین واخلفه
فی عقبه فی الغابرین واغفر لنا وله یا رب العالمین

وافسح

وافسح له فی قبره ونور له فیه تغمیض چشم فرو خوابانیدن خلاف بی
کسی بودن و رکاری از باب نصر فسحت بضم فراخی فسح فراخ کردن از باب فتح
یعنی در صحیح مسلم و در سنن ابو داود و نسائی و ابن ماجه مرویست از ام سلمه رض
که رسول خدا فرموده است وقتی که بپوشند یک چشم میت را دعا کنند برای نفس خود
با نفس میت بخیر ای بنیکی و بهترین دعاها طلب حسن خاتمت است زیرا که ملائکه
آمین میگویند بر هر چه میگوید مصیبت زده یا حاضر نزد محتضر یا پوشنده چشم میت
پس بگوید یکی از ین سه کس اللهم یا رب خدایا مغفرت کن و بیامرز فلان میت را و
بنام یاد کند و تقدیم دعای میت برای اقتضای مقام است و بلند کن مرتبه او را
در جماعه که هدایت کرده شده اند بسوی حق و راه راست یافته اند و خلیفه میت
باش و بهر عقب او ای در فرزندان و اهل او که باقی اند در جمله باقیان از مرد
ای و اهل ان مردمان زاده بود و از آن اولاد بکن تا مقبول باشند در میان مردم تو لهر
و اغفر لنا و بیامرز ما را و میت را ای پروردگار پرورده هژده هزار عالم وافسح بفتح سین
و فراخ کن مکان را برای میت در گور او و منور کن مکان را برای او در قبر او
وتقول اهله اللهم اغفر لی وله واعقبنی عقبی حسنة اعقب صیغه
امر است از اعقاب بمعنی ابدال و تعویض عقبی کبشری یعنی در صحیح مسلم و در سنن
اربعه مرویست از حضرت ام سلمه رض که رسول خدا فرموده است و باید که بگویند اهل
کسان میت هر یک اللهم یا رب خدایا بیامرز مرا و مر این میت را و بدل ده
عوض عطا کن مرا از آن میت بدل و عوضی که نیک است و صالح و حسن ویقرا
علیه سورة یس یقرا معلوم است و مجهول در نسخ یعنی در
سنن نسائی و ابو داود و ابن ماجه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از

معقل ابن یسار رض که رسول خدا فرموده است در بابد که بخوانند یکی از اهل میت
یا دیگری از حاضران نزد احتضار یا خوانده شود سوره یس را معقل ابن یسار
گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قلب القرآن یس لا یقرؤها رجل یرید الله
والدار الآخرة الا غفر له اقرؤها علی موتاکم ای بر کسانی که قریب اند بسوی موت
پس تسمیه موتی باعتبار ما یؤول است و در بعضی نسخه است برین که این سوره را بعد از
ظهور علامات موت باید خواند وقیل یحتمل که مراد بقرائت یس بعد از موت باشد
و ورد در المنظم است وقد بلغنا عنه صلی الله علیه وسلم من قرأها عند مسلم اذا نزل
به الموت انزل الله تعالی بعدد کل حرف منها ملائکة یقومون بین یدیه صفوفا
یصلون علیه ویستغفرون له ویشیعون جنازته ویشهدون دفنه وایما مسلم قرأ یس
وهو فی سکرات الموت لم یقبض ملک الموت روحه حتی یری رضوان الله والجنة
وَیَقُولُ صَاحِبُ الْمُصِیبَةِ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ اَللّٰهُمَّ اْجُرْنِی
فِی مُصِیبَتِی وَاَخْلِفْ لِی خَیْرًا مِنْهَا ام اجر بهمزه وصل وضم جیم وکسر نیز و بهمزه
ممدوده قطع وکسر جیم هر یک منقول است کما م اخلف صیغه امر است از اخلاف یعنی در
صحیح مسلم مروی است از حضرت ام سلمه رض که رسول خدا فرموده است وبگوید صاحب
مصیبت تحقیق ما همه مخلوقات برای ایجاد خدا موجودیم وتحقیق ما همه بسوی حکم خدا
رجوع کننده گانیم فوکر اللهم بار خدایا عطا کن مرا اجر وثواب در مصیبت من و بدل
عوض عطا کن مرا بهتر از آن که رفته است درین مصیبت و در نسخه اخلف بضم لام
است ای باش برای من عوض که بهتر است وَاِذَا مَاتَ وَلَدُ الْعَبْدِ قَالَ
اللّٰهُ تَعَالٰی لِمَلَائِکَتِهِ قَبَضْتُمْ وَلَدَ عَبْدِی فَیَقُولُونَ نَعَمْ فَیَقُولُ مَاذَا
قَالَ عَبْدِی فَیَقُولُونَ حَمِدَکَ وَاسْتَرْجَعَ فَیَقُولُ ابْنُوا لِعَبْدِی بَیْتًا

فی الجنة

فِی الْجَنَّةِ وَسَمُّوهُ بَیْتَ الْحَمْدِ استرجاع انا لله وانا الیه راجعون گفتن
ابنوا صیغه امر است از بنا یعنی برآوردن خانه از باب ضرب سموا صیغه امر است از
تسمیه یعنی نام نهادن یعنی در سنن ترمذی و صحیح ابن حبان وکتاب عمل الیوم واللیله
ابن سنی مرویست از ابو موسی اشعری رض که رسول خدا فرموده است وقتی که می میرد
فرزند بنده که پسر او است یا دختر او اگر چه بواسطه است می فرماید خدای تعالی مر ملائکه خود را
که موکل اند بر قبض ارواح ای عزرائیل واعوان او قبضتم بتقدیر همزه استفهام است یعنی آیا
قبض کرده اید روح فرزند بنده مرا پس می گویند آن ملائکه بلی آری قبض کرده ایم روح او را
قوله فیقول پس می فرماید خدای تعالی چه چیز گفت بنده من پس می گویند آن ملائکه حمد و ثنا
گفت ترا وانا لله وانا الیه راجعون گفت قوله فیقول پس می فرماید خدای تعالی بنا کنید
برای بنده من قصری عظیم در بهشت ونام نهید آن قصر را بیت الحمد ای قصر است برای
حمدی که بر فوت فرزند خود گفته است پس اضافت لامی است ولام الحمد برای عهد
فَاِذَا عَزّٰی اَحَدُکُمْ فَلْیُسَلِّمْ وَیَقُولُ اِنَّ لِلّٰهِ مَا اَخَذَ وَلِلّٰهِ مَا اَعْطٰی وَکُلٌّ عِنْدَهُ
بِاَجَلٍ مُسَمًّی فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ تعزیة بصبر فرمودن مصیبت زده را
احتساب مزد وثواب چشم داشتن از خدای عز وجل حسبه بکسر ثواب یعنی در صحیح
بخاری و مسلم وسنن ابوداود و نسائی وابن ماجه مروی است از اسامه ابن زید
که رسول خدا فرموده است پس وقتی که اراده کند کسی تعزیت و صبر فرمودن را برای
مسلم مصیبت زده را سلام کند اولا برای مسلم که سنت است و بگوید تا بیان الله
تحقیق مر خدا راست گرفتن و دادن یا چیزی که گرفته است آنرا و چیزی که داده است
آنرا فرزند باشد آن چیز یا غیر آن پس اگر گرفت خدا آن چیز را گرفت چیزی را که آن چیز
بود مر خدا را پس آن چیز نباید گرد پس کلمه ما در موضعین مصدریه است یا موصوله وعائد

محذوف وتقدیم اخذ بر عطا از جهت اخذ متاخر است در واقع برای مقتضای مقام است
ویحتمل که مراد با عطا اعطای حیات یا قوت مانند آنها باشد یا اعطای ثواب مصیبت
زده باشد بر مصیبت یا اعطای آنچه داده است از اولاد و غیر آن قوله وکل
عنده معطوف است بر جمله ان لله ما اخذ و روایت بنصب کل بعطف بر اسم
ان ای هر یکی از اخذ و اعطا یا هر یکی از نفس یا از تمام خلق عنده ای در علم او
والتنبیه است با جای ای بمدتی که معین است والاطلاق اجل بر آخر عمر و بر تمام عمر است
قوله فلتصبر بصیغه خطاب است و غیبت در نسخ صحیح یعنی باید که مرد شکیبائی
کند و باید که امید اجر و ثواب از رب دارد از خدای تعالی و جمیع مبانی تا ولام
برای افاده خطاب و غیبت است معا بیک لفظ و در معنی امر مخاطب و غایب است
و این حدیث منقطع است از صحیح که طولانی است در مشکوة وکتب صلی متن
الله علیه وسلم الی معاذ یعزیه فی ابن له بسم الله الرحمن الرحیم
من محمد رسول الله الی معاذ بن جبل سلام علیک فانی احمد
الله الیک اما بعد فاعظم الله لک الاجر والهمک الصبر
ورزقنا وایاک الشکر فان انفسنا واموالنا واهلینا
واولادنا من مواهب الله عز وجل الهنیئة وعواریه
المستودعة نمتع بها الی اجل معدود وتقبضها لوقت معلوم
ثم افترض علینا الشکر اذا اعطی والصبر اذا ابتلی وکان
ابنک من مواهب الله الهنیئة وعواریه المستودعة متعک به
فی غبطة وسرور وقبضه منک باجر کثیر الصلوة والرحمة
والهدی ان احتسبت فاصبر ولا یحبط جزعک اجرک فتندم

واعلم

واعلم ان الجزع لا یرد شیئا ولا یدفع حزنا وما هو
نازل فکان والسلام — جمله اما بعد مسمی است بفصل الخطاب
لشروع الکتاب الهام در دل افکندن مواهب موهبة بکسر ها در بهره و بخشش
مواهب جمع هنا گوارا شدن طعام و شراب از باب فتح و کرم و علم هنیئ گوارا
وکل امر یاتیک من غیر تعب فهو هنیئ بهمزه و ابدال یا و ادغام نیز روا است عواری
بتشدید یا جمع عاریة بیا مشدده وقد تخفف والجمع عواری مشدده و مخففة انتهی
قوله التخفیف ان یکون فاعلة من العری کانها عاریة عن ملک المستعار ولحمل التخفیف
علی التخفیف نمتع بصیغه مجهول متکلم مع الغیر از تمتیع بمعنی برخوردار دادن
این بخن نمتع بها و در نسخه الیت بصیغه معلوم یا مجهول غایب ای ینتفع بها غبطه
بکسر نیکوی احوال و آرزو بردن بحال کسی بی آنکه زوال آن خواهد از باب
ضرب غبطه بفتح کذلک لا یحبط صیغه نهی است از احباط یعنی باطل کردن ثواب
وعمل جزع بفتحتین ناشکیبای کردن نقیض صبر از باب علم فکان و قال المصنف
حفظناه بالفاء فکاف مفتوحة و همزة کذلک فنون ساکنة ای فکان قد وقع
وحصل وصار فلا فائدة فی الجزع انتهی لعله مخفف من المنقلب ای فکانه کان
و کانه نزل او فی نسخه بزیادة قد ای فقد کان بعید زاده تحقیق — یعنی در
صحیح مستدرک حاکم و کتاب دعای ابن مردویه روایت است از معاذ بن جبل رض که
رسول خدا امر نوشتن فرمود بسوی معاذ که عامل بوده در یمن در آن حال که تعزیت
و تسلیت می فرماید در پسری که مرده است فراق معاذ را نزد او یاد در مدینه منوره بسم الله
ای ابتدا در نامه بنام خدا نیست الرحمن الرحیم که محمد است و هیئت از جانب محمد است
که رسول خدا است صلی الله علیه وسلم سلام علیک ای ابتدا در نامه باسم مبارک خود فرمود

توضیح متن

براى اتباع كلام خدا كه حكايت است از قصه حضرت سليمان انه من سليمان وانه
بسم الله الرحمن الرحيم و در ضمن اين اشعار است با كلمه واو مفيد ترتيب
نيست بلكه براى مطلق جمع است اى انه من سليما معنونا بسم الله الرحمن
الرحيم مىبرد و در سلام عليك دلالتست كه سلام بر غايب مستحب است و تكلم
و خطاب براى غايب جايز قوله فانى اى معاذ حمد و ثنا گوى خدا را زيرا كه بتحقيق
من حمد و ثنا مى گويم خدا را اليك اى با تو بحمد خدا امر فرمود كما حمدك واسترجع
يا پس از سلام حمد و ثنا ميكويم در ان حال كه رسانندهام حمد و ثنا خدا را بسوى تو
خدائى كه نيست هيچ معبودى و مقصودى موجود سواى او پس خاص او ست جنس حمد
و ثنا قوله اما بعد اى پس از تسميه و حمد خدا پس بزرگ گرداند خداى تعالى براى تو اجر
جزيل و عطا فرمايد ترا صبر جميل و بر همه را و ترا توفيق شكر نعمتهاى خود يا بر مصيبت
كه در حقيقت عطيه ايست اگر چه از روى صورت بليه است زيرا كه مرتبه شكر بر مصيبت
اعلا است از مرتبه صبر بر ان قوله فان الانفس پس بتحقيق نفسهاى ما و مالهاى ما و
ازدواج و خدم و حشم يا خويشان ما از جمله بخششهاى خداى عز و جل ان جليل الرحمن
است كه هر رنج و محنت بما رسيده است اگر چه بعضى از انها مكابست اما در نظر عارفان
تمامها از مواهب است و از جمله عاريتهاى خداى عز و جل است كه بطريق امانت
بما سپرده است قوله تمتع نفع رسانيده مى شويم ما اى ما متنعم و منتفع با ان عاريتها
خداى عز و جل است كه بطريق امانت نفع ميرساند خداى تعالى ما را با ان ودیعتها
ما را انتفاع است با ان ودايع تا مدتى كه شمرده شده است روزها و ساعتها و دقيقها
ما در ان مدت بهر زيادت و نقصان و قبض مى كند و مى گيرد خداى تعالى او ودايع
از ان ودايع خود نزد وقتى كه معلوم است نزد خدا آنچ وقت نهايت ان اجل

معدود

شكر را

معدود معين است قوله ثم اقرض پس قرض كرده است خداى عز و جل بر ما
وقتى كه عطا فرمايد جزاى ان نعمت و محنت و صبر را وقتى كه بگردانند ما را مبتلا
بمصيبت و محنت قوله فكان ابنك فانه فصيحه است اى وقتى كه تنها حصول حقيقت
ونفس فى اموال و اولاد پس بدان كه بود پسر تو از جمله آن مواهب الهى كه هبه است
و از جمله آن عوارى مستودعه كه نفع رسانيد خداى عز و جل ترا با ان پسر در حال غبطت
كه آرزو ميكردند دوستان و اقران تو كه ما نيز با اين حال باشيم يعنى اگر زوال
اين حال از تو نخواهند و در حال خوشى كه دشمنان تو بسبب اين خوشى در غم
بودند و قبض كرد و گرفت خداى تعالى آن پسر را از تو با اجر كثير چنانچه موجود است در
نثار منتقله در نسخ است همان حال كه مصحوب است با اجرى با مقابله اجرى كه بزرگ است
اى كيفيتش عظيم است با بسيار است اى كميتش جسيم است قوله الصلوة
والرحمة والهدى اى هر يك از اين سه بجز است به بدليت از اجر كبير و برين نعجت
اى و هو الصلوة و نصب اعنى الصلوة اين قول مقتبس است از كلام خدا
اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون لفظ صلوة در اصل
بمعنى دعا است و از خدا بمعنى تزكيه و مغفرت است اى اجر كثير كه تزكيه است
از عيوب و مغفرت است از ذنوب و رحمت است و احسان و هدايت است و ارشاد
بسوى حق و صواب كه در حين صبر و تسليم قضاى خدا تعالى است قاضى بيضاوى
گفته كه جمع صلوة براى تنبيه است بر كثرت صلوة و تنوع آن انتهى و تحقيق كه اين جمع
براى مقابله جمع بجمع باشد و لهذا درين حديث صلوة مفرد است قوله فان احتسبت
اى اگر اميد آن ثواب عظيم دارى پس صبر كن يا طلب و ناچيز نكند جزع تو اى بى صبرى تو
آن اجر و ثواب ترا پس پشيمان شوى زيرا كه از بى صبرى تو محجوب تو كرده بوده و نميكرد

ونزد تو می آید و مطلوب تو که ثواب است فوت میشود پس بر تو دو مصیبت خواهد شد
و عجب است از مصنف رحمه الله که تفسیر جزع بحزن کرده است زیرا که حزن ضد
صبر نیست لهذا رسول خدا در وفات پسر خود فرموده العین تدمع والقلب یحزن
ولا نقول الا ما یرضی الرب وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و دیگر حزن
امریست طبیعی که اختیار در آن نیست و خارج است از تکلیف
شرعی فقیر گوید در علم و عرفان که تحقیق مصیبت رد نمی کند حزن را الا آنچه رفته است و
دور نمیکند اندوهی را در زمان آینده و ما هو نازل و آنچه نازل شده است در وجود
آینده از تکرر غم و حسرت [illegible] مقدره لیس گویا که نشان از حسرت که تحقیق واقع
شده است و حاصل گشته است هیچ منفعتی نیست در مصیبت و درآن مضرتی
است افزون بود مبون قوله والسلام در قول ایشان سلام که در
اول و آخر نامه سلام باشد و این موید است نقیاسی که هر سلام مواجهه و مواد هم
است باید دانست که ابن جوزی تصریح کرده است که این حدیث موضوع است و
مولانا علی قاری گفته قلت یمکن ان یکون بالنسبة الی اسناده المذکور عنده و عنها
علی انه معارض بما ذکره الحاکم انه حسن غریب و قد رواه ابن مردویه ایضا وکذلک
الفقیه ابو اللیث السمرقندی باسناده فی تنبیه الغافلین فهو اما حسن او ضعیف و
الضعیف یعمل به فی فضائل الاعمال اتفاقا و قد قال ابو نعیم لا یثبت رفعه وهو موقوف
لکنها صیغة حسنة انتهی ولم یبین انه موقوف علی صحابی او تابعی و لما توفی
صلی الله علیه وسلم عزتهم الملائکة السلام علیکم ورحمة الله و
برکاته ان فی الله عزاء من کل مصیبة وخلفا من کل فائت فبالله
فثقوا وایاه فارجوا فانما المحروم من حرم الثواب والسلام

علیکم

علیکم ورحمة الله وبرکاته است
توفی ماضی مجهول است از توفی که ماخوذ
از وفات یعنی مردن ای قبض و در نسخه ایست معلوم توفاه الله ای قبض روحه
پس حاصل نسخ یکی است عزا بفتح عین مهمله و تخفیف زاء معجمه اسم است از تعزیت
خلف بفتحتین عوض و در بعضی روایات است فبالله فارجوا و در ماضی مجهول ا
از وفات یعنی نا امید کردن کسی را از خیر یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از جابر
رضی الله عنه که چون قبض کرده شد روح پر فتوح رسول خدا صلی الله علیه وسلم
تعزیت کردند او را بصبر فرموده اهل بیت صدای ندائی بعضی ملائکه که او را نمی دیدند
پس اهل سلام کردند و گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس گفتند ان فی الله
عزاء تحقیق در وجود و شهود و در کرم و جود خداست یاد صبر که نزد خدا بردن
منقطع است تسلی از هر مصیبت یا از جهت رسیدن هر مصیبت که من لم یتعز بعزاء الله
تحلیه تسلی کمن نقده لقاء اهل دهره و نعم ما قال سه لکل شی اذا فارقته
عوض ولیس لله ان فارقت من عوض قوله خلفا ای عوض از هر فوت شونده
عطف تفسیر است قوله فبالله فاتقوا فثقوا اطیعوا گفته فا جواب شرط است
و بالله حال است مقدم بر عامل ای اذا کان الله معینا ومخلف مخصوصا بالتقوی
او بالله متشبثین بالله وفا ما تقوا کذا فا فثقوا ای ان یا کیده لطاعت و شارح
گفته فا زاید است ای اذا کان ذوات الله شیئا فی ما بالله فثقوا و لفظ
بالله منصوب است بما بعد خود لهذا حذف کلمه اما کرده و در جواب او آورده اند
و کذا او اما ایاه فارجوا و تقدیم هر یک برای تخصیص است شیخ رضی گفته تحقیق مطرد است
حذف کلمه اما از اینجا که منصوب است بما بعد خود و ما منزله یک فکر پس فا فثقوا کذا
فارجوا تقوا ای یا کیده لطاعت لحاظ انتهی ای وقتی که باشد در ذات خدا تسلی

و عوض فما لس البته بر خدا و بر وعده خدا اعتماد کنید و استوار باشید نه بر دیگری
و اما اياه فارجوا ای و البته از کرم خدا نه از دیگری امیدوار باشید یا بسوی خدا رجوع
کنید نه بسوی دیگری تا بیابید اجر جزیل و ثواب جمیل قوله فانما ... زیرا که جز این مصیبت
که محروم کسی است که نا امید کرده شده است او را از ثواب پس قوله الثواب مفعول
دوم است السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و درین حدیث نیز ابتدا و انتها بسلام
است برای اشعار سنت دخل رجل اشهب اللحية جسيم صبيح متن
فتخطى رقابهم فبكى ثم التفت الى الصحابة فقال ان في الله
عزاء من كل مصيبة و عوضا من كل فائت و خلفا من كل
هالك فالى الله فانيبوا و اليه فارغبوا و نظره اليكم في
البلاء فانظروا فانما المصاب من لم يجبر و انصرف فقال
ابو بكر و علي هذا الخضر عليه السلام الاشهب افعل صفت است متن
شهبه بضم سپیدی بر سیاهی غالب آمدن اشهب مصدر منه از باب علم جامت
بفتح تبع او درشدن از باب کرم صباحت خوبی از باب کرم خبر مکو کردن حال
کسی است از باب نصر تبع و در صحیح مستدرک حاکم مرویست از انس رض که در آمد مرد
که سفیدی ریشش او غالب بود بر سیاهی آن خوش آورد و توانا خوب روی فتخطی پس
تجاوز کرد آن مرد از گردنهای مردم پس از دحام بسوی مکانی که اصحاب در او بودند
و او اصحاب را میدید پس آب از چشمش روان کرد دید چون سرور عالم را ندید
دید بسوی اصحاب عظام پس گفت ان فی الله عزاء الی قوله المکسر ترجمه این نزدیک
مرقوم است فالی الله ای رجعت کرد رجوع خدا است تسلی از هر مصیبت پس بسوی خدا
رجوع کنید بحسن اقبال و حسن اعمال قال الله تعالى و الذين اجتنبوا الطاغوت

ان یعبدوها

ان يعبدوها و انابوا الى الله لهم البشرى و بسوی ثواب خدا یا لقای خدا راغب و مایل
شوید قوله و نظره ای و نظر خدا حق یا بسوی شما است در حال ابتلا پس شما تفکر
و تامل کنید که چگونه قیام مینمائید بحق خدا از روی صبر و شکر و رضا بقضا یا شما نظر
کنید بسوی مبتلا که خدا است نه بسوی بلا که رسید از محبان خدا قوله فانما المصاب
بفتح میم من لم یجبر بصیغه مضارع مجهول زیرا که مصیبت زده در حقیقت میت
مگر کسی است که حالش بصلاح نیاراسته اند بتوفیق صبر جمیل و تحصیل اجر جزیل
قوله و انصرف ای میگوید که آن مرد اشهب اللحیه این بگفت و برگشت و برفت
پس از رفتن آن مرد گفت صدیق اکبر و علی مرتضی که این مرد خضر است قوله علیه
السلام ظاهر آنست که این قول از صدیق و مرتضی است و محتمل که از مصنف یا از
بعضی مخرجان باشد قال العسقلانی فی هذا الحدیث واهی الاسناد خضر بفتح خا و کسر
ضاد است در روایتی و کسر و فتح خا با سکون ضاد وجه تسمیه آنکه بر زمین نشست
در سیاه و سبز گشت کنیت او ابو العباس است و نام بلیا بفتح موحده و سکون
لام و یای مثناة تحتیه ابن ملکان بفتح میم و سکون لام و بکاف کذا حققه الکرمانی
و در خضر اختلافات است ملک است یا بشر و ولی است یا نبی و رسل است یا غیر ٦١
مرسل میت است یا حی کما ه الکرمانی و در زمان حضرت ابراهیم است یا بعد
آن و بعد است بزمان قلیل است یا کثیر و فرعون موسی هر او است یا پر او کما
فی القاموس و در شرح است که تحقیق مسموع است از شیخ محمد بکری قدس سره قیل
ان الخضر هو ابن فرعون ضعیف بل لیس بشی و الصحیح انه ابن آدم ع من
صلبه ثم الصحیح انه نبی و یعیش الی ان یقاتل الدجال انتهی و قال الامام
النووی و الاکثرون انه حی موجود بین اظهرنا و ذلک متفق علیه عند

الصوفیه و اهل الصلاح و در شرح حدیث و احتج من قال انه نبی بقوله و ما فعلته عن امری و بکونه اعلم من موسی و الولی لا یکون اعلم من النبی و اجیب بانه یجوز ان یکون قد اوحی الله الی نبی ذلک العصر ان یامر الخضر بذلک قلت و هذا امر کونه احتمالا لا بعید احدا لو کان موجودا الا موسی بالاجماع دون الخضر مولانا شیخ گفته دل الحدیث علی انه حی که مخفی نماند کرد لالت تعیش در این حدیث بر این که خضر حی ست للان ملک حی بوده در ان زمان و

مَنْ رَفَعَ الْمَيِّتَ عَلَى السَّرِيرِ اَوْ حَمَلَهُ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللهِ

یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مروی ست موقوفا از ابن عمر رض و از بکر ابن عبد الله مزنی تابعی که گفته اند و کسی که نهد میت را بر نعش باید که بگوید بسم الله و کسی که بردارد میت را بر سر پایه سریر پس باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم می نهم میت را بر نعش یا بر می دارم نعش را یا میت را و در سلاح المومن عن ابن عمر انه سمع رجلا یقول ارفعوا علی اسم الله فقال لا تقولوا ارفعوا علی اسم الله فان اسم الله علی کل شیء و لکن قولوا ارفعوا بسم الله و عن بکر بن عبد الله المزنی قال اذا حملت السریر فقل بسم الله رواهما ابن ابی شیبه و این کلمه او برای اختلاف روایت

وَ اِذَا صَلَّى عَلَيْهِ كَبَّرَ ثُمَّ قَرَأَ الْفَاتِحَةَ ثُمَّ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ ثُمَّ يَدْعُوْ لِلْمَيِّتِ وَ لِنَفْسِهِ وَ لِاَبَوَيْهِ وَ لِلْمُسْلِمِيْنَ قَالَ اَللّٰهُمَّ عَبْدُكَ وَ ابْنُ اَمَتِكَ يَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ وَ يَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ اَصْبَحَ فَقِيْرًا اِلٰى رَحْمَتِكَ وَ اَصْبَحْتَ غَنِيًّا عَنْ عَذَابِهِ تَخَلّٰى مِنَ الدُّنْيَا وَ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ زَاكِيًا فَزَكِّهِ وَ اِنْ كَانَ مُخْطِئًا

فاغفر

فَاغْفِرْ لَهُ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَ لَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ

یعنی در صحیح مستدرک حاکم مروی ست از ابن عباس رض که رسول خدا فرموده است و وقتی که اراده کنید یکی از شما که نماز کند بر میت که فرض کفایت ست و شرط صحت این نماز اسلام میت و طهارت او و نهادن او پیش مصلی ست لهذا درست نیست این نماز بر غایب عندنا و نه بر حاضر که محمول ست بر دابه و غیر آن و نه بر موضوعی که عقب مصلی ست و ارکان این نماز قیام ست و تکبیر و دعا و تقدیم ثنا و درود بر دعا برای آن ست که هر دو از سنت دعا ست قوله کبر ای بگوید الله اکبر بعد از نیت که مقرون ست بر رفع ید بالاتفاق پیش از تکبیر اول بخواند سوره فاتحه را که نزد امام شافعی واجب ست و نزد ما بخواند این سوره بقصد قرات که مکروه است مگر اگر بقصد ثنا خواند زیرا که قرات این سوره از رسول خدا ثابت نشده است ملک سبحانک اللهم الی آخره بخوانند و در موطا امام مالک مسند ست از نافع رح که ابن عمر رض نمی خواند این سوره را در نماز جنازه قوله ثم صلی ای پس از تکبیر دوم صلوة و درود بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بفرستد چنانکه درود در تشهد میخوانند و هو الاولی قوله ثم یدعو ای پس از تکبیر سیوم دعا کند برای میت و برای نفس خود و برای مادر و پدر خود و برای تمام اهل اسلام و هیچ تعیین نیست درین دعا مگر همین که دعا ست بامور آخرت و اگر از ادعیه ماثوره باشد بهتر ست قوله قال ای اللهم چنان دعا ست بامور آخرت و اگر از ادعیه ماثوره باشد بهتر ست قوله قال اللهم چنان دعا ست مثلا بگوید بار خدایا این میت مملوک تست و بکنیز که تست تخصیص ام برای تخصیص رحمت و عنایت ست قوله یشهد ای کان یشهد چنانکه در بعضی نسخ ست بوده این میت مستمر الشهادت بوحدانیت تو و برسالت

سید المرسلین محمد صلعم تو قوله اصبح گشته است سخت محتاج سوی لطف و احسان
تو و در صحیح و هستی تو بی نیاز از عذاب وی و این لفظ اصبحت به معنی صرت
مشاکلت اصبح است گوشه گرفته از دنیا و از اهل دنیا قوله ان کان محسنا این
میت نیکوکار را هم خدا در روایتی است محسنا مکان زکیا فزد پس زیاده کن در جزای
نیکوی او هر قدر که خواهی و در تفسیر مصطفی زکیا را لفظ طاهر از ذنوب ذکر کرده لفظ
مغفرت مناسب ظاهر نیست و آنچه مولانا حنفی بر تفسیر مصطفی گفته است که الاولی
ان یقال فزده زکوة و طهارة فهم فقیر از آن قاصر است و اگر هست این میت
بدکار پس درگذر از بدی او قوله اللهم بار خدایا نا امید و بی نصیب مکن ما را از ثواب
مصیبت او و در قاموس است حرمه الشی کضربه و علمه حرمانا منعه و در مغنیه
پس ضبط بعضی لا تحرمنا بضم تا صحیح نیست روایة و درایة و گمراه مکن ما را و در گمراهی
میفکن ما را بعد از مردن او و همین است معنی روایت و لا تفتنا بعده قوله

اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و
اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من
الدنس و ابدله دارا خیرا من داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا خیرا
من زوجه و ادخله الجنة و اعذه من عذاب القبر و عذاب النار

تحقیق اکثر الفاظ این حدیث پیش از این مرقوم است تفصیلا اما اجمالا نیز باید
نوشت برای تذکره متعلم عافه صیغه امر است از معافات اکرم از اکرام وسع
از توسیع مدخل بضم میم و فتح خاء معجمه و بفتح هر دو در کلام خدا شده و نزد خلق مدخلا کریما
بوجهین قرائت است ثلج کفلس برف کفرس تگرگ نق از تنقیه و دنس کفرس چرک ابدل از
ابدال ادخل از ادخال اعذ از اعاذت یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی و نسائی

و ابن ماجه

و ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه مروی است از عوف ابن مالک اشجعی رضی که رسول
خدا این دعا در نماز جنازه خوانده ابن همام شارح هدایه آورده است که عوف
راوی گفته حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت قوله اللهم بار خدایا بیامرز
این میت و مهربانی کن بر وی برفعت درجات او و سالم دار این میت را از
عقوبت و عفو و محو کن تقصیرات او را در طاعت و نیکو کن مهمانی این میت از
مغفرت و رفعت درجت و وسیع و فراخ کن قبر او را که محل ادخال یا محل دخول این
میت است و بشوی و پاک کن این میت را از اصناف ذنوب و افراد عیوب
با آب برف و تگرگ یعنی با جناس مغفرت و انواع رحمت در مقابله اصناف معصیت
و غفلت قوله و نقه و پاک کن این میت را بار زیاده مبالغه است از جنس گناهها
که اثری از آثار آن باقی نماند کما نقیت و در روایت ابن همام است کما ینقی چنانکه
پاک کرده یا پاک کرده می شود جامه سفید را از چرک و چرک و عوض عطا کن این
میت را قصری از قصور یا قبری از قبور که بهتر است از دار این میت که تا مرگ بدانست
بود در دنیا است و عطا کن این میت را اهلی از کودکان و خادمان بهتر از اهل این
و زوجه از حوران یا از زنان دنیا در جنت بهتر از زوجه او در دنیا یا شوهر را از
مردان بهشت بهتر از شوهر او در دنیا حقیقة او حلی و داخل کن او را و اولاد در بهشت
و خلاص کن و در پناه خود آر این میت را از عذاب قبر و عذاب آتش دوزخ

متن

اللهم اغفر لحینا و میتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا و شاهدنا و غائبنا اللهم من
احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان

یعنی در سنن ابوداود و ترمذی و نسائی و مسند امام احمد و صحیح مستدرک حاکم مروی است
از ابوهریره رضی که رسول خدا در نماز جنازه اللهم اغفر الی آخره میخواند بار خدایا

مغفرت کن زندهای ما را و مردهای ما را که هر یکی از اهل اسلام است و چون دعا علی العموم
اقرب است بسوی اجابت اختیار فرموده اند لهذا فرمود و صغیر ما و کبیر ما هر چند که
صغیر گناهی ندارد و طلب مغفرت با تحقیق معصیت چه معنی دارد تورپشتی گفته که
امام طحاوی را از معنی استغفار برای صغار فرمود که مسئول مغفرت آن ذنوب است
که مقدر شده است صدور آنها از صغار بعد از رسیدن ببلوغ و کبیر شدن انتهی و
محتمل که مراد بصغیر جوانان باشند و بکبیر پیران و هو الاظهر و مردهای ما و زنان ما
و حاضران ما را و غایبان را مقصود طلب مغفرت است برای تمام اهل اسلام قوله
اللهم بار خدایا کسی که زنده داری او را از ما فاحیه بهمزه قطع پس زنده دار او را بر دین
اسلام و توفیق اعمال صالحه و کسی که قبض کنی روح او را از ما پس قبض کن روح او را
بر ایمان که بحسن خاتمت از دنیا بآخرت رود و این روایت ابوداود بهتر است از روایت
ترمذی و حاکم ای فاحیه علی الایمان و توفه علی الاسلام برای مناسبت حیات
باسلام و ملایمت وفات بایمان قوله اللهم لا تحرمنا اجره این قول عنقریب مرقوم
متن — اللهم انت ربها و انت خلقتها و انت هدیتها للاسلام و انت قبضت
دس — روحها و انت اعلم بسرها و علانیتها و جئنا شفعاء فاغفر لها من له و بقیه
در سنن ابوداود و نسائی مرویست زیاده این دعا بر دعای سابق بار خدایا
توئی پروردگار نفس این میت و تو آفریدی نفس این میت را با سایر نفوس انام
و تو راه راست نمودی نفس او را بسوی اسلام و تو امر کرده بقبض روح نفس این
بسی رسانده و قبض بسوی خود امجاز رسته و تو دانا تری بباطن نفس این میت و بعلانیه
تخفیف یا ای بظاهر نفس این میت و آمدیم ما و حاضر شدیم ما که شفیع باشیم
برای او پس بیامرز قوله لها ای فاغفر لها در روایت نسائی میت از ابوهریره

قوله لها ~~در روایت نسائی~~ میت ای فاغفر له در روایت ابوداود است از ابو هریره
رضی و نسائی تانیث ضمیر باعتبار نفس است یا روح که اصل است و بروفق ضمایر بقیه
و تذکیر ضمیر باعتبار شخص است و محتمل که تانیث ضمیر برای مونث و تذکیر برای
متن — مذکر باشد بحسب تعدد واقعه بتوجیه اختلاف روایت اللهم ان فلان
ابن فلان فی ذمتک و حبل جوارک فقه من فتنة القبر و عذاب النار و انت اهل
دق — الوفاء و الحمد اللهم فاغفر له و ارحمه انک انت الغفور الرحیم اللهم عبدک و ابن
امتک احتاج الی رحمتک و انت غنی عن عذابه ان کان محسنا فزد فی حسناته و
سس — ان کان مسیئا فتجاوز عنه یعنی در سنن ابوداود و ابن ماجه مرویست از واثله
اسقع رضی که گفته است صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رجل من المسلمین فسمعته
یقول ان فلان بن فلان بلفظ ابن بحذف الف مرقوم است که بین العلمین است زیراکه
لفظ فلان بمنزله کنایت است از شخص ان فلان و در نسخه اثبات است باثبات الف و در
نسخه است ان فلان ابن فلان و فلان و در متون است در جمیع نسخ بار خدایا فلان
میت که پسر فلان شخص است در عهد و امان تست از ایمان و در کلام خدا است به
اوفوا بعهدی ای بمیثاقی لهذا امن کان را که در عهد و امان مسلمانان در آن اند اهل
ذمه نامند و حبل جوارک جوار بکسر جیم بمعنی امان یا است و در صراح است جوار بکسر و ضم و کسر
افصح است ای در رستن ذمت و کفالت تست از قرآن عطف تفسیر بر ذمت است
و اعتصموا بحبل الله طیبی گفته ای فی کنف حفظک و عهد طاعتک یا ت و از عادات
عرب است که مسافر عهد میکرد از سید قبیله و در امن میکند را ما دامی که در حدود آن
قبیله است و می رود آن زمین است و محتمل که از اجاره باشد بمعنی امان و نصرت و دفع
که بجا قبیله دیگر میرسد از سید آن قبیله عهد میگیرد و در امان میباشد قوله فقه بهاء

٢٦٤

ضمیرست و در نسخه ایست بها لا سکت پس نگاهدار او را از امتحان سوال قبر و از عذاب
قبر و نگاهدار او را از عذاب آتش دوزخ و حال آنکه توی اهل وفا او را وفا بقول
خود و اوف بعهدکم و توی اهل و لایق هر حمد و ثنا که منزهی از هر عیب و نقصان
و متصف بهر فضل و احسان یا توی سزاوار بقول خود ادعونی استجب لکم و سزاوار
حمد و ثنا بجنس خیرات بر مومنان پس قبول کن سوال را و قوله اللهم فاغفر له ای خدا
اهل وفا بقول خود پس بیامرز سیأت او را و قوله و ارحمه ای خدا توی اهل حمد و ثنا پس
احسان کن برو و بر رفعت درجات او برای آنکه توی غفور و توی رحیم نه دیگری قوله
اللهم عبدک یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از یزید ابن رکانه که هر دو از صحابه اند
که رسول خدا در نماز جنازه اللهم عبدک میخواند یا رضایا این میت مملوک تست و در
کنیز تست و محتاج است باحتیاج کامل بسوی احسان تو و تو بی نیازی از عذاب او و از
مواخذه او باعمال او اگر باشد این میت نیکوکار پس بیفزای در احسان خود جزای
او باید در جزای احسان او و اگر باشد این میت بدکار پس گذر کن و عفو کن از بدی او
و از مواخذه او   اللهم عبدک و ابن عبدک کان یشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا عبدک و رسولک و انت اعلم به منی ان کان محسنا فزد في حسناته و ان کان
مسیئا فاغفر له و لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده   یعنی در صحیح ابن حبان مرویست
از ابو هریره رض که رسول خدا در نماز جنازه اللهم عبدک الحدیث میخواند و قوله و لا تحرمنا
بفتح تا از حرمان است و لا تفتنا بتشدید النون ترجمه تمام دعا سابق و قوم است
و چون از دعا فارغ شود تکبیر چهارم بگوید پس سلام کند بنیت میت و قوم از
جانبین است و چه در شرح مولانا علی قاریست قال ابن الهمام و استحسن بعض
المشایخ ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الی آخره او ربنا لا تزغ قلوبنا الی آخره ثم یکبر اربعا

ثم یسلم

ثم یسلم تسلیمتین ینوی بهما المیت مع القوم وقد روی محمد بن الحسن انا ابو حنیفة عن حماد
بن ابی سلیمان عن ابراهیم النخعی ان الناس کانوا یصلون علی الجنازة خمسا و ستا
و اربعا حتی قبض النبی صلی الله علیه و سلم ثم کبروا کذلک فی ولایة ابی بکر الصدیق
رض ففعلوا ذلک فقال لهم عمر رض انکم معشر اصحاب محمد متی تختلفون یختلف الناس بعدکم
و الناس حدیث عهد بالجاهلیة فاجمعوا علی شیء یجمع علیه من بعدکم فاجمع رای اصحاب محمد ان
ینظروا آخر جنازة کبر علیها النبی صلی الله علیه و سلم حتی قبض فیاخذون به و یرفضون
ما سواه فنظروا فوجدوا آخر جنازة کبر علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم اربعا و فیه
انقطاع بین ابراهیم و عمر و هو غیر ضایر عندنا مع ما روی احمد من طریق آخر موصولا و روی
الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس رض قال آخر ما کبر النبی صلی الله علیه و سلم علی الجنائز
اربع تکبیرات و کبر عمر علی ابی بکر اربعا و کبر الحسن بن علی علی علی اربعا و کبر
الحسین بن علی علی الحسن اربعا و کبرت الملائکة علی آدم اربعا سکت علیه الحاکم قال
میرک و اخرجه البیهقی فی سننه و الطبرانی عن النضر بن عبد الرحمن و ضعفه البیهقی قال
قد روی من وجوه کلها ضعیفة الا ان اجتماع اکثر الصحابة رضی الله عنهم علی الاربع کالدلیل
الدلیل علی ذلک   فاذا وضعه فی قبره قال بسم الله و علی ملة رسول الله
یعنی در سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و صحیح ابن حبان مرویست از ابن عمر
رض ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا وضع المیت فی قبره قال بسم الله و علی
سنة رسول الله این در روایت ابو داود است و در روایت ترمذی است و علی
ملة رسول الله و در بعض نسخ رمز ترمذی موخر است از رمز نسائی ای رسول خدا
ز مودست و فیه که بنهد یکی از جماعت را در قبر او بگوید آن واضع بسم الله ای وضعه
ادخله او دفنه باستعانت نام خدا وضع میکنم او را در قبر در سنت و ملت ای

متن
دت من جب
متن
جب

طریقت رسول خدا می سپاریم یاد دهی آرم او را یاد فی منکم او را قال المصنف الملة
والدین والسنة الطریقة یعنی ناسنة صلی الله علیه وسلم بسم الله وبالله وعلی
ملة رسول الله در صحیح مستدرک حاکم مرویست نیز از ابن عمر رض که رسول
خدا در وقت وضع میت در قبر می فرمود این را منها خلقناکم وفیها نعیدکم
ومنها نخرجکم تارة اخری بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله ای
در صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابو امامه باهلی رض قال لما وضعت ام کلثوم
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی القبر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم منها
خلقناکم الی آخره و در بعضی نسخ منها خلقناکم مقدمست بر قول بسم الله که در صدر کلام
ست یعنی از زمین پیدا کرده ایم شما را ابتدا یا از خاکی که ممزوج است بنطفه پدر مادر
شما را و در آن زمین باز می گردانیم ومی آریم شما را بعد از موت در آن زمین
آریم شما را بار دیگر نزد بعث نشور محشر با ستعانت نام خداست وضع این میت در
قبر و در راه خداست که امر کرده است خدا بآن راه و بر ملت و دین رسول خدا
سپرده ایم این میت را و راه کار امام نوویست هر گاه در وقت دفن میت حاضر
باشد مسنونست که بهر دو دست از جانب سر میت سه بار خاک میندازد و
مستحب است که در مرتبه اول منها خلقناکم بگوید و در دوم وفیها نعیدکم و در سوم
ومنها نخرجکم تارة اخری فاذا فرغ من دفنه وقف علی القبر فقال استغفروا
لاخیکم وسلوا التثبیت فانه الآن یسأل یعنی در سنن ابو داود و صحیح
مستدرک حاکم و مسند بزار و سنن کبری بیهقی مرویست از حضرت عثمان رض که گفته
کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف علیه فقال استغفروا
الحدیث یعنی بود رسول خدا وقتی که فارغ میشد از دفن میت می ایستاد نزد آن

قبر و در نسخه

قبر و در نسخه الیست فرغ بصیغه ماضی مجهول پس میفرمود طلب مغفرت کنید از خدا
برای گناهان برادر مومن خود و بطلبید او را و سلوا هر دو ضبط کرده و سوال کنید
برای او تثبیت را ای گردانیدن خدای تعالی او را ثابت بر توحید در جواب
منکر و نکیر و بگوئید ثبته الله بالقول الثابت یا اللهم ثبته بالقول الثابت زیرا که اشارت
است بسوی قول حق تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء قال المصنف فیه دلیل
علی ان الروح عائد الی الجسد عقیب الدفن للسؤال کما هو مذهب اهل السنة قوله
فانه الآن زیرا که بتحقیق این میت همین زمان پرسیده میشود ای منکر و نکیر از وی پرسند
که من ربک و ما دینک و من نبیک … که سوال
میت بعد از دفن است و بر ملقی ایات وقیل سوال بعد از موت است جلا نفس والاول
هو المأخوذ کما فی الروضة ویقرأ علی القبر بعد الدفن اول سورة البقرة الی
المفلحون وخاتمتها ای در سنن کبری بیهقی مرویست نیز از حضرت عثمان که
شنیده است می خواند رسول خدا بر جانب قبر بعد از دفن میت اول سورة بقره را تا
مفلحون و خاتمه این سوره را از لله ما فی السموات یا از آمن الرسول تا آخر این سوره
و در نسخه الیست یقرأ بصیغه مجهول لکن قال الامام النووی فی الاذکار روینا فی سنن
البیهقی ان ابن عمر رض استحب ان یقرأ بعد الدفن اول سورة البقرة وخاتمتها وازین
ظاهر است که حدیث مذکور در سنن موقوف است بر ابن عمر بر خلاف ایراد مصنف
والله اعلم بالصواب و در شرح مولانا علی قاری است ان التلقین المتعارف بعد الدفن
لیس فیه حدیث صحیح ولا قیاس صریح ولهذا اورده الشیخ واذا زار القبور
فلیقل السلام علی اهل الدیار او السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین و

قال المصنف ره

وانا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة
بالدیار المقابر وهو جایز لغة وقال الخطابی انه یقع علی الربع العامر المسکون والخراب
اهل الدیار بنصب بنا بر نداست و در نسخه بجر آمده بنا بر بدلیت از ضمیر در علیکم و
برفع نیز بنا بر مدح للاحقون لام او برای تاکید است و در نسخه البته لاحقون بر
وفق روایتی دیگر یعنی در صحیح مسلم و سنن نسائی و ابن ماجه مرویست از بریده
بن حصیب رض که رسول خدا فرموده است وقتی که زیارت کند یکی از شما قبرها را
برای ترحم بر اهل قبور یا برای اخذ عبرت گیرد و حال آنکه در زیارت احیای ایشان باید
که بگوید سلام از عذاب و از هر مکروهی ثابت باد بر اهل مقابر یا السلام علیکم
یا اهل الدیار از مومنان و مسلمانان این جامع اند میان انقیاد باطن و انقیاد
ظاهر پس عطف برای تغایر وصفین است چنانکه در کلام خداست تلک آیات
القرآن و کتاب مبین زیرا که نزد جمهور ایمان و اسلام متحد است بالذات و اطلاق
اسلام در کلام خدا بر انقیاد دین نیز آمده است ان الدین عند الله الاسلام
و بر انقیاد ظاهری فقط نیز قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا
اسلمنا و یحتمل که از قبیل عطف عام بر خاص باشد زیرا که هر مومن مسلم است از غیر
عکس قوله وانا ای و بتحقیق ما وقتی که خواست خداست بشما البته رسند کانهم قالوا
تقیید مشیت بر سبیل تبرک است و امتثال امر الهی ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک
غدا الا ان یشاء الله و قیل این تقیید نسبت بآن خاک معین است و قیل این تقیید خارج
مخرج تحسین کلام مانند ان احسنت الی شکرت ان شاء الله تعالی و در شرح قهستانی
است که ان شاء الله جهت شرح کلمه تا بهر است ای لحوق ما هو [illegible] و قیل در خدمت
رسول خدا مومنان نیز بودند خطاب بمومنان است و استثنا منصرف است بسوی منافقان

مخفی

مخفی نماند که این توجیه بحث غایة البعد [illegible] گفته است و معنی انها ای المنیة تعود
علی دلول المومنین ای علی الایمان انتهی مخفی نماند صحت سوء فهم است که انا مومن ان شاء الله
می گویند لیکن فهم این معنی از عبارت بغایت بعید است قوله فسأل الله لنا ولکم
از خدای تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت را از عقوبت و از هر مکروه
که درو دنیا و آخرت است انتم لنا فرط ونحن لکم تبع [illegible] فرط بفتحتین الذی یتقدم و یرد
تا اسباب آنچه را از دلو و رسن و پاک کردن چاه و جز آن راست کند و هو فعل بمعنی فاعل
مثل تبع بمعنی تابع یقال رجل فرط و قوم فرط یستوی فیه الواحد والجمع و فی الحدیث انا
فرطکم علی الحوض و منه قیل للطفل المیت اللهم اجعله لنا فرطا ای اجرا یتقدمنا حتی
نرد علیه تبع بفتحتین پس رو و پس روان [illegible] جمع تابع یعنی در سنن نسائی مرویست
نیز از بریده رض زیادتی این قول که شما پیش روی ما اید پس لام لنا برای تقویت عمل است و
ما شمار الاحقیم السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین ویرحم الله
المستقدمین منا والمستاخرین وانا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی در صحیح مسلم و
سنن نسائی و ابن ماجه مرویست از حضرت عائشه رض که رسول خدا وقت زیارت
اهل قبور می فرمود سلام باد بر اهل مقابر که مومنان اند و مسلمانان و رحمت و
احسان کند خدای تعالی بر پیش روندگان از ما هم بسبب موت و بر پس روندگان از ما
هم بسبب حیات [illegible] نسبت با احیا و اموات از مومنین و مومنات
[illegible] رفتست بسوی کلام خدا و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستاخرین یعنی
[illegible] بتحقیق میدانیم [illegible] متقدم را از شما بولادت و موت و میدانیم از شما آنچه را
که خارج است از اصلاب آبا و جمعی را که هنوز خارج نشده است و بتحقیق [illegible] که
[illegible] ارادت خداست بشما رسند کانهم السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم

واسی کحقیق لفظ

ما توعدون غداً مؤجّلون وإنا إن شاء الله بكم لاحقون   لفظ دار نصب است
بنا بر ندا یا بر محل و اراده حال یا بحذف مضاف و اقامت مضاف الیه مقام
او یعنی کلام خدا و رسالت القوة بر اهلها یا تقدیر اعنی و روا است جر بنا بر
بدلیت از کم یقصر بضمیر است و در شرح قیصا ذات دعاییه است یا خبریه از اثبات
است یا از اشیا و مولانا شیخ گفته من الاشیا ربیع الاعطی رو مولانا علی قاری
رحمه الله گفته اخطا من المنیع حیث ضبط بالمعنی انه مخالف للروایة والدرایة
مخفی نماند که بر تقدیر تسلیم روایت مخالف درایت نیست موجلون مشدده
جیم مفتوح خبر مبتدا المحذوف است ای انتم موجلون و جمله جواب است از صیغه یعنی
در صحیح مسلم و سنن نسائی مرویست از حضرت عائشه رض که رسول خدا وقت
زیارت اهل بقیع میفرمود سلام بر شما است ای خانه داران سرای قوم مومنان
و بیاید بیاید آمده است وعده که خدای تعالی عطا کرده است شما را اخرت که وعده کرده
میشدید بآن اجر و ثواب فردای قیامت از خیر که شما مهلت داده میشدید از اجر
و ثوابها ترجمه باز مرقوم است   السلام علیکم دار قوم مومنین و انا ان شاء الله
بکم لاحقون   لفظ دار نصب است یا بجر چنانچه و ترجمه اش مرقوم است یعنی در سنن
ابو داود مرویست از ابو هریره رض که رسول خدا در حین زیارت اهل مقابر
چنین میفرمود   السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن
بالاثر   سلف بفتحتین در گذشتن و بمعنی گذشته اثر که پس و در نسخه است
که یعنی و در سنن ترمذی مرویست از ابن عباس رض که رسول خدا در وقت زیارت
قبور السلام علیکم الی آخره میفرمود تمام احادیث دال است بر این که سلام احیا
و اموات متحد است و حدیثی که وارد است علیکم السلام سلام الموتی طول است

قوله یغفر الله الی آخر و خدای تعالی ما را که زنده ایم و شما را که مرده اید شما مقدم اید
بر ما در سفر آخرت و ما در عقب شما ایم قیل سلف الانسان من تقدم بالموت من
آبائه و ذوی قرابته و اخوانه و اقرانه و به سمی الصدر الاول بالسلف الصالح و قیل
هو من السلف کأنه اسلفه و جعله ثمنا للاجر و الثواب الذی یجازی علیه بالصبر
باید دانست که زیارت میت باید مانند زیارت او است در حیات لیکن اگر کسی
در حین حیات وقت زیارت او دور می نشست از عظمت او الحال نیز دور
بنشیند یا روبرو ایستاده باشد و اگر نزدیک می نشست الحال نیز نزدیک بنشیند
و در وقت زیارت سوره فاتحه و سه بار سوره اخلاص بخواند و اگر دوازده بار
بخواند بهتر است و سوره تکاثر بخواند و بگوید آنس الله وحشتکم و رحم غربتکم و تجاوز
سیئاتکم و تقبل حسناتکم ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی
قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم ربنا اغفر لنا و لوالدینا و لمن کان
الاستاذ لنا و لاولادنا و لاحفادنا و لاخواننا و لاعمامنا و لعماتنا و لاخوالنا و لخالاتنا
و لمن زارنا و لمن اوصانا و لمن له حق علینا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات
الاحیاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و رافع الدرجات اللهم اغفر لاهل
البقیع او لاهل المعلی او نحوهما لشیر بگوید اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و صل علی
جسد محمد فی الاجساد و صل علی قبر محمد فی القبور و صل علی تربة محمد فی التراب و صل علی
جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکتک المقربین و علی عبادک الصالحین و علی اهل
طاعتک اجمعین ربنا توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین و ادخلنا الجنة آمنین برحمتک
یا ارحم الراحمین و الحمد لله رب العالمین   باب پنجم   هر گاه فارغ شد مصنف
از بیان احادیث باب چهارم شروع کرد در باب پنجم که در بیان ذکر است که فضل آن

۲۶۸

در احادیث وارد نشده است مخصوص بوقتی از اوقات نیست و گفته الذکر الذی
ورد فضله غیر مخصوص بوقت و لا بسبب و لا بمکان لا اله الا الله هو افضل الذکر
یعنی بابی بحکم ذکر است از درجات ذکر است که وارد نشده است فضیلت آن ذکر
در احادیث در آن حال که آن فضل یا آن ذکر مخصوص نیست بوقتی از اوقات
و نه بسببی از اسباب و نه بمکانی از امکنه پس قوله الذکر خبر هذا است که محذوف است
و لفظ غیر حال است از فضله یا از ضمیر فضله که مضاف الیه است و محتمل که الذکر مبتدا
باشد و خبرش کلمه توحید است ذکری که موصوف است بصفت مذکوره لا اله الا الله است
ای کلمه توحید سفلی که عبارتست از شهادتین و لهذا بعض محققان گفته اند که کلمه لا اله
الا الله در شریعت لقب است که جاری است بر نطق هر دو کلمه شهادت زیرا که در سنن
ترمذی مرویست از جابر رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است که کلمه توحید که معرفت است
با دلیل و اعتقاد جزمی افضل انواع ذکر است که سبب دخول در اسلام و موجب وصول بجنات است
ایمان که سرمایه تمام سعادتهاست همین کلمه است و لفظ سنن ترمذی این است افضل
الذکر لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله پس قوله هی افضل الذکر نقل بالمعنی است
دانستی که بقرآن کرده اند مندفع است زیرا که این کلمه از جمله قرآنست قال تعالی فاعلم
انه لا اله الا الله پس احتیاج نیست بسوی جواب بعض شارحان که کلمه توحید افضل هر
ذکری است که غیر قرآن است بقرینه لام عهد   و هی افضل الحسنات یعنی در
مسند امام احمد مرویست از ابی ذر رضی که رسول خدا فرموده است که این کلمه لا اله الا الله
افضل تمامه حسنات قولیه است این قول نیز نقل بالمعنی است   اسعد الناس بشفاعتی
یوم القیمة من قال لا اله الا الله خالصا من قلبه او نفسه یعنی در صحیح بخاری مرویست که رسول
خدا فرموده است که نیک بخت ترین مردمان بشفاعت من در روز قیامت کسی است

لم کوز

که گفته است کلمه توحید را قیل دل علی اشتراط النطق بالتوحید در آن حال که خالص است
و مخلص از دل خود یا از نفس خود که مراد بر آن شک و ریا است و در روایتی دیگر از ابو هریره است
رضی الله عنه خالصا من قبل نفسه قبل بکسر قاف و فتح موحده بمعنی سوی است یعنی گفته است آن
کلمه را در آن حال که خالص است از جانب نفس خود یعنی باختیار خود از غیر اکراه و ریا و سمعه
قال العسقلانی المراد بهذه الشفاعة بعض انواعها و هی التی یقول صلی الله علیه و سلم
امتی امتی فیقال له اخرج من النار من کان فی قلبه وزن کذا من الایمان فاسعد
الناس بهذه الشفاعة من یکون ایمانه اکمل و اما الشفاعة العظمی فی الاراحة من کرب
الموقف فاسعد الناس بها من یسبق الی الجنة و هم الذین یدخلونها بغیر حساب
ثم الذین یلونهم و هم الذین یدخلون الجنة بغیر عذاب بعد ان لم یسبوا او یستحقوا العذاب
ثم من یصیبه لفح النار و لا یسقط فیها انتهی که قاضی عضد گفته است که اسعد بمعنی
یعنی سعید اذ لم یسعد بشفاعته من لم یکن من اهل التوحید محل بحث است زیرا که لفظ
اسعد از رسول خدا اشارتست بسوی تفاوت مراتب اهل توحید در سبقت بدخول
جنت بسبب تفاوت مراتب ایشان در اخلاص و خلوص عقیدت و لهذا تاکید
فرموده است بقوله خالصا من قلبه با آنکه محل اخلاص همین قلب است پس اسعد مضاف
بسوی ناس بمعنی تفضیل است نه بمعنی سعید و نیز شفاعت رسول خدا بتخفیف عذاب
نسبت ببعضی کفار مانند ابو طالب بصحت پیوسته و مندفع است قول بعضی شراح
نیز که اسعد بمعنی سعید است لکون الکل مشترکون فی شرطیة الاخلاص زیرا که
از این اشتراک لازم نمی آید که تفاوت در مراتب اخلاص نباشد   یخرج
من النار من قالها و فی قلبه وزن شعیرة من خیر او ایمان و یخرج من النار
من قالها و فی قلبه وزن برة من خیر او ایمان و یخرج من النار من قالها و فی قلبه وزن

م ت تحقيق لفظ

ذرة من خير او ايمان يخرج در اكثر نسخ بصيغه مجهول است وعقلا في
كفه بفتح اول وضم راست ويروى بالعكس در كلام خدا يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
بوجهين قرائت است واكثر در آيت معلوم است ودر حديث مجهول براى لطيفه نيز
كه ايما اخراج فوج فوج موحدان از آتش دوزخ متكفل وموثر است اخرجوا من قال لا اله
الا الله در روايت ديگر شعيره يكدانه جو بره بضم موحده وتشديد را يكدانه گندم ثم يخرج ذرة
قال المصرح بفتح الذال المعجمة وتشديد الراء قيل ليس لها وزن ويراد بها ما يرى في شعاع
الشمس الداخل في الكوة اذا فذه وهذا على سبيل المبالغة وقيل المراد الذرة واحدة
الذرة وهو النمل الاحمر الصغير وقد سئل ثعلب عنها فقال ان مائة نملة وزن حبة
والذرة واحدة منها انتهى ويروى عن ابن عباس رضه انه قال اذا وضعت كفك
في التراب ثم نفضتها فلى فقط هو الذر ويقال الخردلة اربع ذرات فمن يعمل مثقال
ذرة خيرا يره في النهاية المثقال في الاصل مقدار من الوزن اى شئ كان من
قليل او كثير فمعنى مثقال ذرة وزن ذرة والناس يطلقونه على الدينار خاصة وليس
كذلك ذره بضم ذال وتخفيف را كه در بعضى نسخ است بمعنى دانه ارزن كه در
جثه خردتر است از گندم ومناسب است در ترقى لبوى قلت بهتر است اگر روات
باشند يعنى در صحيح بخارى ومسلم وسنن ترمذى مروى است از انس رضه كه رسول
خدا فرموده است بيرون آورده شود يا بيرون آيد از آتش دوزخ كسى كه گفته است كلمه توحيد را
وحال آنكه در دل او وزن يكدانه جو است يا از ايمان وكلمه او يرا اخلاص است
اى در روايتى است من خير ودر روايت ديگر است من ايمان هو الاخلاص ويحتمل كه مرا
مذكور را دبى باشند وحاصل هر دو روايت يكى است يعنى در دل او هر اندك است از تصديق
كه ايمان اجمالى است واين ايمان متفاوت است وهذا امر است بعيد هذا مكدانه گندم

كه اصغر است از دانه جو ويمور بفتح صغير كه اقل موزون است با بدانه ارزن كه اصغر است
از دانه گندم ودر شرح مشكوة نوشته است وحال آنكه در دل او وزن يكدانه جو است
اى زياده از يقين كه نافع است از اندك عمل خير كه زايد است بر توحيد يا در دل
او اندك است از ايمان اى ايمانيست ضعيف بسبب ضعف يقين كه هيچ عمل خير
زايد نيست براى اهل در اين حديث اشارت است بسوى مضمون صريح كه وارد است
يخرج من النار بشفاعة الانبياء والملائكة والمؤمنين قوم لم يعملوا من الخير الا قليلا
وبفضل الله سبحانه قوم لم يعملوا خيرا اصلا ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات
على ذلك الا دخل الجنة وان زنى وان سرق وان زنى وان سرق وان زنى و
ان سرق سرق بالتحريك دزدى كردن از باب ضرب سرق سرقة كمرا ازدى
زنا مقصور عند اهل الحجاز وممدود عند اهل النجد با زن حرام جمع آمدن از باب ضرب زنى
نسبت از مقصور زناوى از ممدود زنائى در صحيح مسلم مروى است از ابو ذر رضه كه رسول
خدا فرموده است نيست هيچ بنده از بندهاى خدا كه گفته است كلمه توحيد را پس مرده است
بر گفتن اين كلمه مگر اعتقاد اين كلمه مگر آنكه درآيد در بهشت هيچ است اگر چه
اگر چه زنا كرده است ودزدى كرده است ومرتكب نفس ومالى كه از حقوق الله وحقوق
العباد است نشنيع بكرد ازان ما كند است وبرابر رد خوارج ومعتزله كه صاحب كبيره نزد
هر يك مخلد است در دوزخ جددوا ايمانكم قيل يا رسول الله كيف نجدد ايماننا
قال اكثروا من قول لا اله الا الله ليس لها دون الله حجاب حتى تخلص اليه
قولها الا شرك ذنبا ولا يشبهها عمل خلوص بوسيقن بتعدبا
از باب تفعيل قوله صدد اين در مسند امام احمد وسيجي كه طبراني مروى است
از ابو هريره رضه كه رسول خدا فرموده است بسيار گوييد خبر را كه آنان خبر نو ميسازد كنند

ایمان خود را کفته شد ای کفتند بعض صحابه رسول خدا چکونه نو تازه کنیم ایمانهای خود را
که تصدیق قلبی است و همه بسیار باز ایدونا قص و کهنه و نو از روی حقیقت نمیشود فرمود
رسول خدا بسیار کوئید این قول که لا اله الا الله است که بکفتن این قول قوت میکیرد
ایمان و روشن میکردد ایقان و حاصل میشود مرتبه کشف و مقام احسان و کمال حضور
و عرفان قوله لیس لها یعنی در سنن ترمذی مرویست از ابو مالک اشعری رض که رسول خدا
فرموده است نیست کلمه توحید را از نزد خدا حجابی و مانعی تا میرسد بسوی خدای تعالی
فرموده است الیه یصعد الکلم الطیب صعود با مخصوص و صول مجاز است از قبول
کردن خدا این کلمه را یا صعود کاتبان است بصحیفه این کلمه در جایی که حکم خدا است
از علیین و غیره قوله یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از ام هانی رض که
رسول خدا فرموده است کفتن کلمه لا اله الا الله نمی کذارد هیچ کناهی را محو میکند
قال الله تعالی قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و شانه نمیکذارد
این کلمه را هیچ عملی زیرا که افضل اعمال است بلکه هیچ عمل را کی مانند وی یا مثل
با این کلمه نافع است بغیر عمل نزد اهل سنت بخلاف عکس آن بالاتفاق یا کفتن این
کلمه را اهل کتب شرع کو نیست بالاجماع   لَوْ اَنَّ اَهْلَ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ فِي
کفة ولا اله الا الله فی کفة لمالت بهم   کفة المیزان بالفتح والکسر
پله ترازو و کفف جمع وقیل کلی استدار فهو کفة بالکسر نحو کفة المیزان و کفة الصائد
و هی حبالته و کلی استطال فهو کفة بالضم نحو کفة القمیص نورد دامن و کفة الرمل
قال المظهر قد ورد الوزن فی مواضع من القرآن کقوله تعالی والوزن یومئذ
الحق فمن ثقلت موازینه الایة و نضع الموازین القسط ومن ثقلت موازینه
ورد فی الصحیح کلمتان ثقیلتان فی المیزان و حدیث البطاقة فی وضع البطاقة فی کفة

فالموزون

فالموزون سواء کانت هی الصحف او الاعمال تجعل اجساما کما یجیء ثواب القرآن
فی صورة الرجل الشاب فیقول انا الذی اظمات نهارک و اسهرت لیلک و کما
یجیء ثواب البقرة و آل عمران کانهما غمامتان کما سیاتی و کما فی حدیث القبر یاتیه
العمل الصالح فی صورة شاب حسن الحدیث و کما فی اتیان الموت فی صورة
کبش املح و غیر ذلک و للعلماء فی قلب الاعراض اجساما قولان منهم من یجوز ذلک
فیکون نفس العمل قلب عینا قائما بنفسها ومنهم من لا یجوزه فیقول یحصل منه
هذا الباب صعود الاعمال الی الله تعالی و کذلک قد جاء صعود الاعمال کما فی الحدیث
الذی یاتی ان سبحان الله والحمد لله الحدیث و دیا حول العرش و هذا ظاهر تشهد له
القرآن والحدیث والله اعلم   یعنی در صحیح ابن حبان و سنن نسائی از ابو
سعید خدری رض و در مسند بزار از ابن عمر رض مرویست که رسول خدا فرموده است
اگر تحقیق اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین در یک پله ترازو باشند و ثواب
لا اله الا الله یا نور این کلمه یا بطاقه این کلمه ای پارچه کاغذی که در آن لا اله الا الله
نوشته اند در پله دوم ترازو ها سازد و غالب آید این پله دوم که در آن کلمه توحید است
اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین را که در واقع اند بدان یک پله ترازو پس کلمه
بایشان برابر تعدیست   مَا قَالَ عَبْدٌ قَطُّ مُخْلِصًا اِلَّا فُتِحَتْ لَهُ اَبْوَابُ
السَّمَاءِ حَتَّى تُفْضِيَ اِلَى الْعَرْشِ مَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرُ   فتحت بصیغه مجهول است
مخفف و در بعض نسخ مشدد است تفضی مضارع معلوم است از افضاء بمعنی فارسیدن
و تعدی با الی اجتنبت ماضی مجهول است از اجتناب برفع کبائر یعنی در سنن ترمذی
و نسائی و صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابو هریره رض که رسول خدا فرموده است
نگفته است کلمه توحید را هیچ بنده هرگز در آن حال که مخلص است نه منافق و نه مرائی مگر

۲۷۱

پسر خود را که سام است ابو العرب در وقت وصیت و محتمل که حام را یا یافث را نیز به
کنعان را که او لیس من اهله است قوله فان السموات السبع الا آخره ترجمه تعلیم حضرت نوح است
و محتمل که ابتدای کلام بود به تعلیل باشد زیرا که تحقیق هفت آسمان با زمین اگر باشد
در یک پله ترازو و این کلمات در پله دیگر مراد است هر آینه راجح و غالب شود پله
کلمات بر پله سموات به سبب بسیاری ذکر اند ثواب این کلمات که مجسم شده قوله
ولو کانت حلقة مبهمة و اگر با زمین باشند هفت آسمان حلقه ای مانند حلقه از
آهن مثلا و نهاده شود ثواب مجسم گشته این کلمات را بر آن حلقه سموات
هر آینه خرد و جمع کنند و بگرداند طرف فوقانی را منضم بسوی طرف تحتانی آن حلقه به
ثقیل بودن ثواب کلمات بر حلقه سموات و در نسخه است موافق روایتی لقصمتها
ای هر آینه بشکند ثواب آن کلمات حلقه سموات را با انفصال که فهم شکستن به
جدایی است لا اله الا الله والله اکبر کلمتان احداهما لیس لها نهایة
دون العرش والاخری تملأ ما بین السماء والارض ای در معجم کبیر طبرانی مروی
است از معاذ رض که رسول خدا فرموده است کلمه تهلیل و کلمه تکبیر دو جمله است که یکی از
دو جمله که کلمه تهلیل است بقرینه حدیث سابق نیست مر این جمله را نهایتی غیر از عرش
ای لیس لها حجاب حتی تصل الیه تعالی و جمله دیگر الله اکبر پر میکند ثواب با نور
این ما بین آسمان و زمین را که مسافت پانصد ساله راه است یا آن جمله اگر باشد
آن جسمی از اجسام و بهما مع لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم علی
الارض من احد یقولها الا کفرت خطایاه ولو کانت مثل زبد البحر
کفرت ماضی مجهول تکفیر است یعنی در سنن ترمذی و نسائی مروی است از عبد الله بن
عمرو بن عاص رض که رسول خدا فرموده است و همان و آن دو جمله که کلمه تهلیل است

دیگر در ان

و دیگر در آن حالی که مقرون است بکلمه تمجید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نیست
بر زمین هیچ احدی که بگوید این کلمات ثلث را مگر آنکه محو کرده شده است گناهان وی
آن گوینده را اگر چه باشد آن گناهان مانند کف دریای شور و کفرت پس قوله ما
مبتدا است و قوله ما علی الارض الی آخره خبر وی و حدیث اشارت است بسوی آنکه
عفو الهی بیشتر در پایان نامتناهی است و جمیع گناهان به مثابه کفی است از دریا که موج
فضل و عنایت ناچیز میگرداند و گنهکاران اهل هدایت و نهایت ما من احد
یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله الا حرمه علی النار حدیث
معاذ فقال یا رسول الله افلا اخبر الناس فیستبشروا قال اذا یتکلوا و
اخبر بها معاذ عند موته تأثما حرمه از تحریم است یعنی حرام کردن یعنی
در صحیح بخاری و مسلم مروی است که از انس رض که رسول خدا فرموده است نیست هیچ احدی
که گواهی دهد و یقین داند که تحقیق شان اینست که خدا یکی است و محمد رسول خداست
۲۷۲ مگر آنکه حرام میکند یا نمیدارد او را خدای تعالی از آتش دوزخ یا از عذاب آتش
دوزخ قوله حدیث معاذ ای هذا حدیث معاذ یعنی این حدیث مقدم حدیث
معاذ است که شنیده است معاذ این حدیث را از رسول خدا بعد از شنیدن
قال یا رسول الله کیف است معاذ رض ای رسول خدا آیا قوله حدیث معاذ خبر
عبارت صحیح مثبت خبر مبتدای محذوف است و محتمل که حدیث مبتدا باشد و خبر وی
قال یا رسول الله و هذا الاظهر ای عرض کرده است معاذ رض که ای رسول خدا افلا
اخبر الناس ای الا اشرهم فلا اعلمهم بهذا الحدیث ای بشارت دهم مردمان را
پس آگاه بکنم مردم را پس بشاد شود منصوب است بحذف نون در جواب استفهام ای
یا نفی فرموده رسول خدا اذا یعنی آنگاه است یتکلوا از اتکال است یعنی اعتماد

اخبرتهم و بشرتهم بهذا الحدیث یتکلوا فهو جواب و جزا را مند اذن ای اگر یک
نصب در جواب انا احسن الملک ای ان احسنت الی اذن اکرمک
ای اگر خبر کنی و لیکن نیست مصلحت مردم را باین حدیث اعتماد کنند مردم بر مجرد
این کلمه و ترک کنند مجاهده را و نزد بعضی راویان نیست تکلوا از نکول بمعنی باز ایستادن
لذا باب نصر ای باز ایستند مردم از عمل و بر ظاهر این حدیث اعتماد کنند باید
دانست که بر ظاهر این حدیث وارد می شود که او بر قطعیه نزد اهل سنت که اهل
برای کبایر از عاصیان که مومنان اند موحد نیز معذب خواهند بود در آتش
دوزخ و بشفاعت بیرون آورده شوند از آتش و جواب وی این است که مراد مطلق
نیست بلکه مقید است باینکه گواهی دهنده عامل باشد باعمال صالحه و برای عدم
ظهور این مراد ما فرمان نشد معاذ که برساند همه مردم را و قیل مراد مطلق
نیست و مقید باینکه گواهی دهنده که تایب کرده پس بمیرد بر کلمه توحید و قیل گواهی
دهنده ادا کند حق این کلمه را باشد و قیل مراد تحریم خلود است در آتش و قیل
ورود این حدیث پیش از نزول فرایض است و این جواب اخیر منظور فیه است
زیرا که مسلم راوی است مثل این حدیث از ابو هریره که صحبتش متاخر است
از نزول بسیاری از فرایض و قیل این حدیث خارج است مخرج غالب زیرا که
موحدان در غالب عامل طاعات اند و مجتنب از سیئات و قیل مومنان موحد
مستحق تحریم آتش اند الخ منع نکند با نفع قوله و اخبر بها ای و خبر کرد بدان است
داد معاذ بشهادت مذکوره مر بعض مخلصان خود را که می دانست اعتماد
بر ظاهر این حدیث نخواهند کرد و نه دیگران را پس مخالفت نهی رسول خدا که توهم
بعضهم قوله تاثما ای برای خارج شدن از اثم و گناه کتمان علم کرد و اراده است

دران

مردم
دران وعید رسول خدا بر کتمان علم بقوله من کتم علما الجم بلجام من النار و محتمل که اخبار بهم
کرده باشد بعد از ورود امر رسول خدا به تبلیغ و قیل معاذ فهمید که
نهی رسول خدا مبتنی است بر اینکه مردم حدیث العهد بالاسلام و لکن ضعیف
الایمان و تکالیف شرع را عادت نکرده اند پس مظنه اتکال بود و چون دانست که در اواخر اسلام
متن — متصف اند بکمال تقوی و احتمال اتکال منتفی است اخبار کرد مَنْ شَهِدَ
بِهَا كَذٰلِكَ حَرَّمَهُ اللّٰهُ عَلَى النَّارِ درمت یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی گرفته است
از عباده ابن صامت رض که رسول خدا فرموده است کسی که گواهی دهد باین کلمه
که ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله کذلک ای حال کونه موحد است خالصا
مخلصا یا چنانکه حق این کلمات است مقتضی برای کلمه یا چنانکه حق شهادت است
حرام کرد انرا خدا تعالی آن کس را بر آتش دوزخ مطلق یا مقید بخلود
وَحَدِيثُ الْبِطَاقَةِ الَّتِي تَثْقُلُ بِالتِّسْعَةِ وَالتِّسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ
سِجِلٍّ مَدَّ الْبَصَرِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ
متن حب — مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و در نسخه است لا اله الا الله
وحده و در نسخه اشهد دوم نیست و در النهایة البطاقة رقعة صغیرة یثبت
فیها مقدار ما یجعل فیه ان کان عینا فوزنه او عدده و ان کان متاعا فقیمته قیل سمیت
بذلک لانها تشد بطاقة من الثوب فیکون الباء حرف زایده و در قول مصنف است
تثقل بطاقة التوبة تشبیها بنده شد صحیح است و سجلات جمع سجل کثیرة الاستعمال بمعنی نقل
بفتح اول و سکون دوم و جیم جریده که در وی نوشته شود از ارباب کرم سجل
بکسرتین و تشدید لام صک یا مهر مد البصر ای مدی البصر ای غایت نظر کذا فی
الصراح یعنی در سنن ابن ماجه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از عبد الله

وزن

بن عمرو براو که بعض حدیث بطاقه که عنقریب بذرو غالب می آید ان بطاقه در

برنود و نه سجل که هر سجلی طول و عرضش مقدار غایت نظرست از جایی است

که نظر انجا رسد و منتهی گردد این کلمه است اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده

ورسوله پس لفظ حدیث مبتدا است بحذف من تبعیضیه وقوله اشهد الی آخره

خبر او حدیث بطاقه اشهد است الخ و مراد باین کلمه غیر کلمه الغرار است که شرط است

یا شطر ایمان علی الاختلاف که از تمامه مومنان بکرر بکرر صادر است زیرا که بر جمیع

تقدیر مومنان همه ناجی اند و باحادیث متواتر ثابت شد که بعضی از مومنان

معذب اند پس مراد باین کلمه کلمه ایست که ناشیست از صدق نیت و خلوص طویت

و خالیست از ریا و سمعت و صادرست از صمیم القلب بحضور و جمعیت و مستلزم

قبول و رضاست و موجب وصول و فوزست قال الله تعالی ان الله لا یظلم مثقال

ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویوت من لدنه اجرا عظیما و لهذا حضرت عمر گفته

لو کانت لی حسنة واحدة لکفتنی بهذه الایة حاصلش آنکه تعلق قبول و رضای حق

تعالی بیک حسنه کافیست لیکن این تعلق نزد ما مبهم است چنانکه غضب بسیئه قال بعض

العارفین ان الله سبحانه ابهم الساعة المرجوة فی ساعات الجمعة ولیلة القدر فی

لیالی السنة وتعلق القبول والرضا بالحسنة والسخط والغضب بالسیئة والولی مستور

بین افراد الخلیقة لما فیه من الحکم البلیغة و مصحح در تصحیح مصابیح گفته هذا

ای حدیث البطاقه حدیث حسن عظیم رجال اسناده موثوقون انتهی ولفظ حدیث

بطاقه این است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله سیخلص رجلا من امتی علی

روس الخلایق یوم القیمة وینشر علیه تسعة وتسعین سجلا کل سجل مد البصر ثم یقول

اتنکر من هذا شیئا اظلمک کتبتی الحافظون فیقول لا یا رب فیقول افلک عذر فیقول

لا یا رب

لا یا رب فیقول بلی ان لک عندنا حسنة وانه لا ظلم علیک الیوم فتخرج بطاقة فیها

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله فیقول احضر وزنک فیقول

یا رب ما هذه البطاقة مع هذه السجلات قال فانک لا تظلم قال فتوضع السجلات

فی کفة والبطاقة فی کفة فطاشت السجلات وثقلت البطاقة ولا یثقل مع اسم

الله شیء انتهی و در سنن ترمذی نیز مرویست لیکن مصحح رمز ترمذی مرقوم نموده

متن

من قال اشهد ان لا اله الا الله وحده وان محمدا عبده ورسوله وان عیسی

عبد الله وابن امته وکلمته القاها الی مریم وروح منه وان الجنة حق وان النار حق

خ م س

ادخله الله من ای ابواب الجنة شاء   و در نسخه متقدم مبهم است یعنی در

صحیح بخاری و مسلم و سنن نسائی مرویست از عبادة بن صامت رض که رسول خدا

فرموده است کسی که بگوید گواهی میدهم و یقین میدانم که بتحقیق شان اینست که لا اله

الا الله در آن حال که منفردست در ذات و صفات و افعال و بتحقیق محمد صلی الله علیه وسلم بنده خاص

اوست و رسول مخصوص است بسوی ثقلین و بتحقیق عیسی بنده خاص خداست که مشرف بوصف

رسالت و عبودیت در این روایت بر نصاری که ایمان آنها یا قایل بودن به تثلیث

یا ابنیت او مرخولد اسی شرک محض است و بر جاریه صالحه خداست و صلاح

متصف است از این اضافت که برای تشریف است و در این تاکید عبدیت حضرت

عیسی است و ردیست بر یهود که بهتان بر حضرت مریم می بستند و کلمه خداست و اطلاق

کلمه نیز برای تعظیم است قوله القاها الی مریم استیناف است برای بیان امر عیسی و مادر او

ای رسانده است خدای تعالی آن کلمه را که عیسی است بسوی مریم و ایجاد کرده است آن کلمه را

در مریم و اطلاق کلمه چنانکه بر اسم و اخبار آمده بر قضیه و حکم و حجت نیز آمده است پس تسمیه

حضرت عیسی بکلمه برای آنست که حجت الهی است بر بندهای خدا که پیدا کرده است او را

از غیر پدر و ناطق گردانید است در گهوارهٔ زمان طفولیت بکلام فصیح که زمان نطق
اصلا نیست یا برای آنست که ایجاد او بکلمهٔ کن است بی وساطت اسباب عادی در ولادت
کما قال الله تعالی ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون
وقیل سمی بالکلمة لغایت فصاحت او و فرط استغراب الکلام منه حال طفولیته کما سمی
العادل عدلا للمبالغة والاضافة للتعظیم وقیل لما انتفع بکلامه سمی بها کما یقال
سیف الله وقیل اشارة الی ما خصه الله تعالی بقوله فی صغره انی عبد الله الآیه
و روح است از خدا که بسبب احیای موتی است یا صاحب روح است من عند الله بی
وساطت اصل و سبقت ماده ان اشارت است بسوی آنکه وجیها فی الدنیا والآخرة
ومن المقربین روایت بر یهود که بالخطا طعن میکنند حضرت عیسی قایل اند و قیل یعنی
رحمت و تحقیق بهشت ثابت است و موجود و لفظ مصدر است برای افاده
مبالغه در حقیت جنت قوله والنار ای حقیت است در رفع و دوزخ ثابت است و موجود
و مراد باین هر دو جمله ایمان است بروز قیامت و بعث بعد از موت و سایر
موافقت از میزان و صراط و درین رد است بر زندیقان و منکران حشر قوله
ادخله الله ای داخل گرداند خدا تعالی گوینده شهادت مذکوره را ابتدا یا بعد
از حساب یا عذاب انه از هر کدام دری از درهای بهشت که هشت است از خود اسنه است
خدا تعالی یا خواسته است آنرا گوینده من شهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله وان عیسی عبده ورسوله وابن امته وکلمته القاها الی مریم وروح
منه والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة علی ما کان من عمل او من ابواب الجنة
الثمانیة ایها شاء یعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است نیز از عباده رض که رسول
خدا فرموده است من شهد و در روایت مسلم است من قال اشهد ان لا اله الا الله و هر که

ازحص

از وحده ولا شریک له که تاکید است در روایت بخاری حذف وی است قوله وان
عیسی عبد الله و لفظ و رسوله نیز در روایت بخاری حذف وی است و رد یهود است که
منکر رسالت اند قوله وابن امته از زیادت مسلم است قوله والجنة حق و در روایت
مسلم است وان الجنة ترجمهٔ این حدیث از ترجمهٔ حدیث سابق متصل این ظاهر است
قوله ادخله الله الجنة علی ما کان من عمل ای داخل گرداند خدا تعالی آنکس را در بهشت
در حالتی که کاین است بر هر عملی که باشد بد یا نیک زیرا که اهل توحید را دخول جنت
لازم است یا داخل گرداند خدای تعالی هر یکی را از اهل توحید باندازهٔ عمل او در جات
که اخففه العصاة وتفاوت درجات اول اظهر است و بهذا قیل درین حدیث حجت است بر
معتزله از دو وجه اول آنکه عصاة اهل قبله مخلد در دوزخ نخواهند بود زیرا که همه
شهد عام است دوم آنکه حق تعالی مغفرت می فرماید از سیئات پیش از توبه و استیفای
عقوبت بر آن و درو دعا ما کان من عمل قوله او من ابواب الجنة الثمانیة ایها شاء
لفظ ایها بجر است کلمه او در بخاری نیست چنانکه متبادر است از ایراد مصنف که برای
شک باشد بلکه مراد آنست که در روایتی ادخله الله الجنة علی ما کان من عمل وارد است
فقط و در روایتی دیگر وارد شده باین زیادت است که من ابواب الجنة الثمانیة ایها
شاء پس کلمه او برای تنویع است از جهة اشعار باختلاف در روایت کان
صلی الله علیه وسلم یقول لا اله الا الله وحده اعز جنده ونصر عبده وغلب
الاحزاب وحده فلا شیء بعده الا حزاب الطوایف المجتمعة علی محاربة
الانبیاء که ذکر آنرا الصحاح یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن نسائی مروی است از ابو هریره
رض که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در حینی از احیان میفرمود لا اله الا الله وحده
قوله اعز جنده غالب گردانید است لشکر خود را که لشکر اهل اسلام است و نصرت

صلی الله علیه وسلم
مجمع ملند

داده است بنبی خاص خود را که محمد مصطفی است و غالبست بر گروههای کفار که
بر محاربه انبیا در آن جای که متوحد است و هیچ قبایل نیست از اهل اسلام خاصکه
در قضیه خندق روز احزاب واقع شد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا
نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها پس لام للاحزاب
برای جنس است و محتمل که برای عهد باشد ای احزاب روز خندق وهو الاقرب و امام
نووی گفته هذا هو المشهور انتهی قیل وفیه نظر لانه یتوقف علی ان هذا الذکر انما
شرع من بعد غزوة الخندق و قرطبی گفته یحتمل ان یکون هذا الخبر بمعنی الدعاء ای
اللهم اهزم الاحزاب فو له فلا شی بعده ای پس نیست در نظر عارفان هیچ چیز
موجود بعد از وجود و حصول شهود خدای تعالی و در رویت کرم و جود او پس هر چه هست
از دوست و بود اوست پس توکل و اعتماد در جمیع امور دنیوی و اخروی واجبست بر ذاکر
نفع و ضر از دیگری نیست پس طلب نصرت نباید کرد از دیگری و همین معنیست مناسب مقام
و قیل یعنی هیچ چیز موجود بعد خدا نیست ای اراده است تعالی آخر و باقی بعد از فنای خلق
حدیث الاعرابی علمنی کلاما اقوله قال قل لا اله الا الله وحده
لا شریک له الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله لا حول ولا قوة الا بالله العزیز
الحکیم اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وارزقنی عرب تازی شهرباشی اسم جنس است
عربی منسوب الیهم اعراب تازیان بیابانی باشی و هم ساکنان البادیه خاصة اعرابی
کذلک و النسبة الیهم اعرابی و لا واحد له و لیس الاعراب جمع العرب یعنی در صحیح مسلم و در
بعضی نسخ صحیح است که در صحیح مسلم و مسند بزار مرویست از سعد ابن ابی وقاص رض که
حدیث اعرابی ای بدوی بادیه نشین این است که یا رسول الله علیه تعلیم کن مرا کلامی
که میگفته باشم آنرا بر سبیل استمرار و دوام فرمود رسول خدا بگو لا اله الا الله ...العزیز
الحکیم

که در روایت بزار مکان این العلی العظیم است یا تا و ارزقنی پس مصنف رحمه الله رمز
بزار بعد از رمز مسلم مرقوم نمود بهتر می بود قوله الله اکبر کبیرا لفظ کبیرا حال مؤکده است
و از حمد اکبر و الحمد لله کثیرا ای حمدا کثیرا سبحان الله و در نسخه ایست و سبحان الله بواو و در
نسخهٔ دیگر و سبحان الله رب العالمین بعد از نسخه ایست رمز بزار بعد از الا بالله یعنی
روایت بزار منتهی است تا اینجا و باقی در روایت مسلم است و در مشکوة است
این زیادة قال فهؤلاء لربی فما لی فقال ای گفت آن اعرابی پس کلماتی که فرمودید
برای پروردگار منست پس چیست برای من یعنی فرمود رسول خدا قل اللهم اغفر لی
ای آمرزه بار خدایا مرا زهر انجه کردن سیات و رحم و احسان کن بر من بتوفیق طاعات
و ثابت و دایم دار مرا بر هدایت و راه راست شریعت یا دلالت کن مرا بر طریق
نهایت و عطا کن مرا علم نافع یا رزق حلال و در مشکوة است زیادة او عافنی شک
راوی که یکی را ارزقنی است ای سالم دار مرا از هر مکروهی خصوصا از تعلق خلق
که منفعت و حی قطعت مثالی کی از خلق در مغفرت من قال سبحان الله و بحمده
کتبت له عشرا و من قالها عشرا کتبت له مائة و من قالها مائة
کتبت له الفا و من زاد علی المائة زاده الله یعنی در سنن ترمذی
و نسائی مرویست از ابن عمر رض که رسول خدا فرموده است که هر که بگوید کلمه سبحان الله
و بحمده یکبار که دال است بر تنزیه ذات حق تعالی از صفات حدوث و نقصان
و بر اتصاف ذات او بصفات کمال و احسان ثابت کرده شود او ثابت کند
آن کلمه برای گوینده کلمه از روی ده حسنه دیگر پس یعنی عشر امثالها بر حسنه است و کسی که
بگوید کلمه مذکوره را ده بار نوشته شود برای او صد حسنه و کسی که بگوید کلمه مذکوره را صد بار
برای گوینده هزار حسنه را بمقتضای فرموده خدا من جاء بالحسنة فله عشر امثالها داریم

مضاعفت اقل انواع مضاعفت است و کسی را که کند بر هفتصد زیادت کند
خدای تعالی برای او حسنات را بهمین حساب که یک را ده حسنه است مَنْ قالَها متن
مِائَةَ مَرَّةٍ حُطَّتْ خَطایاهُ وَاِنْ کانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ یعنی در صحیح ع
ابوعوانه مرویست از ابوهریره رض که رسول خدا فرموده است که کسی که بگوید این
کلمه را صد بار محو کرده شود گناهان وی اگرچه باشد آن گناهها مانند کف
دریای شور در کثرت و عظمت و حدیث مذکور متفق علیه است در مشکوة لیکن شاید
که مصنف را به سبب غفلت نسبت این حدیث بسوی مسند ابوعوانه کرده است متن ع
هِیَ اَحَبُّ الْکَلامِ اِلَی اللّٰهِ تَعالی یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی و نسائی بت مو مص
و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابوذر رض که رسول خدا فرموده است ای
کلمه سبحان الله وبحمده محبوب ترین کلمات است بسوی خدا تعالی که در ضمن این تنزیه
از هر نقصان و زوال است و اثبات جمیع صفات کمال وهی ملاء بر کردنی متن
یعنی در مسند بزار و معجم کبیر طبرانی مرویست از ابوالدرداء رضی الله عنه که رسول خدا فرمود
ابوالدرداء را تعلیم کنم ترا چیزی از ذکر مجمل که آن چیز افضل است از ذکر کردن تو خدا را
در شب ها و روزها و در روزها و شبها افضل است از ذکر دائمی تو و تقدیم شب برای آنست
که افضل است شبها برای آنکه اصل است و افضل است از ذکر دائمی تو و تقدیم شب برای آنکه
نکته و افضلیت آن ذکر برای ملاحظه زیادتی کیفیت است که مفید کثرت اوست قوله
سبحان الله عدد ما خلق الی آخره ای آن ذکر مجمل این قول است الی آخره یعنی پاکی
یاد می کنم خدا را بعدد تمام مخلوقات خدا و بعدد هر چیزی جمیع موجودات خدا و بعدد هر چیزی
و این اعم است از ما سبق زیرا که شامل است موجودات استقبالیه را ایضا و بمقدار هر چیزی
هر چیزی که در علم خداست بر تقدیری که ثواب تسبیح جسم باشد و بعدد چیزی که احاطه کرده است

جنس کتب

جنس کتب منزل خدا از مکنونات و اسرار و اسماء و ذات و صفات خدا و حروف
و اخبار و مقدار هر چیزی که ضبط کرده است آن را کتب منزل خدا از عرش و کرسی
و هفت آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و غیر ذلک قوله والحمد لله عدد ما خلق الی
آخره ای جنس حمد و ثنا خاص خداست بعدد جمیع افراد مخلوقات خدا و بمقدار هر چیزی
تمامه موجودات خدا و بعدد هر چیزی و این اعم است از ما سبق لما سبق و بمقدار هر چیزی
که در علم خداست و بعدد چیزی که احاطه کرده است جنس کتب منزل خدا از مصونات
و اسرار و اسما و ذات و صفات و حروف و اخبار و مقدار هر چیزی که ضبط کرده است آن را
کتب منزل خدا از عرش و کرسی و هفت آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و غیر ذلک
قوله قال لاها اباامامة الا اخبرک بهمزه استفهام که برای تقریر است یا بکلمه الا که برای تنبیه
مخاطب است با کثر و افضل بکلمه واو است که مفید جمع است و در بعض نسخ بکلمه او است
یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از ابوامامه باهلی رض
که گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به و هو یحرک شفتیه فقال ماذا تقول یا
ابا امامة قال اذکر ربی قال الا اخبرک الحدیث ای گفت رسول خدا ابوامامه را
آیا خبر کنم ترا یا و انا آگاه باش خبر کنم بذکری که اکثر است و افضل از ذکر کردن تو
خدا را در شبها و روز و در روزها و شبها اکثر است و افضل از ذکر که همین که
تو گویی ان تقول ای آن ذکر اکثر و افضل این است که بگویی این تسبیح را ترجمه این
تسبیح از ترجمه سابق معلوم میشود سبحان الله عدد ما فی الارض والسماء ای بعدد چیزهایی
که در زمین و آسمان است از جن و انس و ملائکه و حیوانات و نباتات و جمادات
و سائر موجودات قوله والحمد لله مثل ذلک ای بگوید الحمد لله را گفتنی که مثل گفتن آن
تسبیح است ای الحمد لله عدد ما خلق والحمد لله ملء ما خلق والحمد لله عدد ما فی الارض والسماء

٢٧٨

الی آخره قوله وکذا انهی ما منه ما سبق از تسبیح و تحمید مذکورین روایت کرده است طبرانی
از ابو امامه رض بسکین تحقیق طبرانی گفته است در موضع سبحان الله کلمه الحمد لله را
یعنی الحمد لله عدد ما خلق و الحمد لله ملاء ما خلق الی آخره را مقدم آورده است یعنی لفظ
موضع منصب بتقدیر فی و در منجیه فی موضع است ثم قال ای پس از تحمید گفته است طبرانی
و تسبیح مثل ذلک ای و بگوی و سبحان الله گفتن که مانند گفتن الحمد لله است ای سبحان
الله عدد ما خلق و سبحان الله ملاء ما خلق الی آخره و تکبیر مثل ذلک و بگوی الله اکبر گفتنی
مانند گفتن الحمد لله است ای الله اکبر عدد ما خلق و الله اکبر ملاء ما خلق الی آخره قوله
وکذا احمد رواه یعنی و مانند این روایت آخره طبرانی روایت کرده است امام احمد از
ابو امامه سوای تکبیر ای نگفته است امام احمد ذکر مثل ذلک مقصود مصنف آنست که در
روایات اختلاف است در تقدیم تسبیح و تاخیر پس در زیادت تکبیر و قالت
سلمی ام بنی ابی رافع یا رسول الله اخبرنی بکلمات ولا تکثر علی فقال قولی
عشر مرات الله اکبر یقول الله هذا لی و قولی سبحان الله عشر مرات یقول
الله هذا لی و قولی اللهم اغفر لی یقول الله قد فعلت فتقولین عشر مرات یقول قد فعلت
افضل الکلام سبحان ربی و بحمده سبحان ربی و بحمده ط ولا تکثر تصنیغ نهی است
از اکثار یعنی در معجم کبیر طبرانی مروی است نیز از ابو امامه رض که گفته است سلمی خادمه که لفظ
سلمی در روایت طبرانی است و بعدا فوق این لفظ رمز طاست یا آنکه تمامه حدیث در
طبرانی است و رمز طا بعد این لفظ وجهی ندارد که ما در نسخ ان ابو رافع است و در نسخه
المیت ابن ابی رافع ای رسول خدا اخبرنی مرا بکلمات ای بکلمات مفیده که با وجود
قلت جامع و مانع باشد و بسیار مفرما که ثقیل شود اداء آن کلمات بر من پس فرمود
رسول خدا بگوی ده بار که اقل مرتبه اعداد فوق آحاد است کلمه الله اکبر ای خدا تعالی

از ان ز

بزرگ‌تر است از این که عظمت و بزرگی او در ادراک عقول در آید که می فرماید خدای
تعالی هذا لی ای این ذکر مشتمل بر کبریا بر خاص مرا است یعنی قوله یقول جمله معلله است و
بگو کلمه سبحان الله را ده بار کلمه اللهم اغفر لی ده بار ظاهر آنست که حق تعالی در هر بار
از ده بار می فرماید قد فعلت و کذا در هر بار می فرماید هذا لی و تغییر اسلوب از تقولین قوله
تقولین برای زیادت اهتمام است بشان استغفار که صیغه امر مفید استمرار نیست قوله
افضل الکلام یعنی در معجم کبیر طبرانی مروی است نیز از ابو امامه رض که رسول خدا
فرموده است فاضل‌ترین کلامها این تسبیح است که مشتمل است بر تنزیه جلیل و ثنا بر جمیل
یا کلمه افراد تکبیر و تقریر ای تسبیح است   و سبحان الله و الحمد لله تملآن ما بین السماء
و الارض و الحمد لله تملأ المیزان   احب الکلام الی الله اربع سبحان الله و الحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر لا یضرک بایهن بدات   قال الامام النووی
فی شرح مسلم ضبطنا تملآن و تملأ بالتاء المثناة الفوقیة و هو صحیح فالاول ضمیر
مونثتین غائبتین و الثانی ضمیر هذه الجملة و قیل یجوز التذکیر فی تملآن و در نسخه بدل
تملآن تملا بصیغه افراد است ای تملا کل واحدة منهما یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی
مروی است از ابو مالک اشعری رض که رسول خدا فرموده است که جمله تسبیح و جمله تحمید که
می گفته از روی ثواب یا ثواب جملتین پر کنند ما بین آسمان و زمین را اگر فرض کرده
شود جسم برای اشتمال بر تنزیه جلیل و ثنا بر جمیل قوله و الحمد لله تملأ در نسخ تأنیث
است و تذکیر ای جمله الحمد لله مذکور یا لفظ الحمد لله تنها پر کند ترازوی اعمال را در
این اشعار است با آنکه الحمد لله افضل است از سبحان الله زیرا که اثبات کمال مستلزم
نفی نقصان است و زوال از غیر عکس لهذا دلیل مثبت مقدم است بر نافی دیگر آنکه قضیه
موجبه در نسبت اولی است از سالبه که وجود بهتر است از عدم قوله احب الکلام

اهله واحمد وابن ماجه مرویست از ابوذر رض که رسول خدا فرموده است هر بامداد بر کفتن
کلمه سبحان الله مثلا ازین چهار کلمه مانند صدقه است در ثواب یا در دلالت بر
تصدیق قلب یا بر صدق محبت او بخدای تعالی وصدر الحدیث یصبح علی کل سلامی من احدکم
صدقة سلامی بضم سین مهمله وتخفیف لام ومقصور بمعنی مفصل است بکسر میم وفتح صاد
ای ملتقی العظمین فی البدن ای سیصد وشصت بندیست در تن هر آدمی در بر هر بند
یکی از تنها صدقه از شکر خدا واجب است پس هر یکی از تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر و
استغفر الله وغیر ذلک از اذکار که گزارده او ودور کردن سنگ یا خار یا استخوان از راه
مردم وامر معروف ونهی منکر وغیر ذلک از اعمال حسنه عدد آن مفاصل ادای آن شکر است
فقد زحزح ای باعد نفسه عن النار ف حق اللواتی تقلن فی صلوة التسبیح وذلک
انه صلی الله علیه وسلم قال لعمه العباس تا اینجا از کلام تا اینجا از کلام مصنف است
یعنی در آن چهار کلمه کلمات است که گفته وخوانده میشود در آن کلمات را در صلوة
التسبیح در آن گفتن وخواندن درین صلوة ثابت است زیرا که بتحقیق رسول خدا فرموده
عم خود را که حضرت عباس است یا عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا
احبوک الا افعل بک عشر خصال اذا انت فعلت ذلک غفر الله ذنبک اوله
وآخره قدیمه وحدیثه خطاه وعمده صغیره وکبیره سره وعلانیته عشر خصال
ان تصلی اربع رکعات تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة فاذا فرغت
من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر خمس عشرة مرة ثم ترکع فتقولها وانت راکع عشرا ثم ترفع راسک
من الرکوع فتقولها عشرا ثم تهوی ساجدا ثم تسجد فتقولها عشرا قبل ان تقوم
فذلک خمس وسبعون مرة فافعل فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة فان لم تفعل

ففی عمرک مرة یا عماه بسکون الهاء وقفا اعطا دادن عطیه داده شده
منح تفضل دادن از باب فتح منحه بکسر دهش در اصل المنح ان تعطی الرجل شاة او ناقة
رجل لیشرب لبنها ثم یردها اذا ذهب درها ثم کثر استعماله حتی قیل فی کل عطاء وکذا فی
المغرب حبو که لو دادن از باب نصر حبا بکسر دهش ودر نسخه الا احبوک
انه تصحیف افعل بک بجای مصدر است در نسخ معتبره ومولانا حنفی گفته قیل الروایة
الصحیحة الا افعل لک باللام عشر خصال بالنصب علی انه مفعول تنازع فیه الافعال
السابقة علیه والمعنی فی الجمیع اصیرک فاعلا عشر خصال وانما ذکره بالفاظ مختلفة تقریرا
وتاکیدا وتحریضا علی الاستماع علیه والمواظبة علیه والخصلة هنا لیست بمعنی السجیة
الخلقیة بل المراد بها ما یقع الیه حاجة الانسان فقد قال التوربشتی الخصلة هی
الحالة وهی الاختلال العارض للنفس اما لشهوة لشیء او لحاجة الیه فالخصلة کما
یقال للمعاد التی تظهر عن نفس الانسان تقال الخصلة لما یقع حاجة الیه اوله
وآخره قدیمه الی آخر اقسام الذنب فهذه الخصال العشرة قد زاد ما الخصال بقوله
عشر خصال بعد حصره هذه الاقسام کقوله تعالی تلک عشرة کاملة واما حسن مقتضی العشرة
الکاملة بالعشرة المبشرة تهوی فرود افتادن بمعنای از باب ضرب
در سنن ابوداود وابن ماجه وصحیح مستدرک حاکم وصحیح ابن حبان مرویست از ابن
عباس رض که رسول خدا فرموده است ای عباس ای عم من دانا وآگاه باش میدهم ترا عطا
رضیه ومنحه سنیه وارزده بخشیده وآگاه باش تعلیم میکنم ترا عطیه بهیه تو را عشر خصال
ان حاصل همه افعال مذکوره آنست که می گردانم ترا صاحب عشر خصال پس ان عشر خصال
مضاف مفعول دوم آن افعال است بر سبیل تنازع وذکر همه افعال مختلفة لفظا
با تکریر حروف تنبیه برای تحریص حضرت عباس است بر استماع وترغیب او است بر

مواظبه این عطیه عظمی که عبارت است از ده خصلت که گفتن آن چهار کلمه است در هر رکعتی
ده ده بار در ما سوای قیام قوله اذا انت فعلت ذلک تقدیم تاکید برای تقویت است
و تاکید ای وقتی که بجا آری ذکر آنکه ده خصلت است بیامرزد خدای تعالی ترا گناه
تو را همه گناهای تو یعنی اوله و آخره تا علانیته که بدل است از ذنب یا تفسیر ذنب
است تقدیر او اعنی اوله و آخره ای ابتدای ذنب را و انتهای ذنب را زیرا که بعض از
ذنوب دفعة نمی شود بلکه شیئا فشیئا بوقوع می آید و محتمل که ذنب متقدم و ذنب
متاخر مراد باشد قدیمه و حدیثه و در نسخه ایست جدید بدل حدیثه و گناهی که کهنه است
و گناهی که تازه است یا گناهی که مصر بر آن و گناهی که مصر نیستی بر آن و گناهی که
قصدی است و گناهی که غیر قصدی است و گناهی که خورد است و گناهی که کلان است
شرح است که این قول مشعر است بانکه نماز مکفر کبیره است و موید است در منیه است
تتمه این ضرب و خرجت من ذنوبک کیوم ولدتک امک سره و علانیته یعنی خفیه
یا است گناه پنهان و گناه آشکار الخ یعنی نماز که تقسیم از سابق تا لاحق شامل است
تمام گناهان را اگرچه هر قسم ممتاز است از دیگر فی الجمله یعنی مقصود مبالغه است
در استیفای و احاطه و قیل ده خصلت این است اول چهار رکعت نماز دوم قرائت
فاتحه سیوم قرائت سوره چهارم پانزده بار گفتن تسبیح این چهار کلمه در قیام
پنجم ده بار در رکوع ششم ده بار در قومه هفتم ده بار در سجود اول هشتم ده
بار در جلسه نهم ده بار در سجود ثانیه دهم ده بار در جلسه استراحت و قیل ده خصلت
ده قسم ذنب است که در حدیث مذکور است پس برین تقدیر مراد از اعطا ده خصلت
اعطا مکفر ده خصلت است که نماز تسبیح باشد و مراد از اذا انت فعلت ذلک
مکفر آن ده خصلت است و لا یخفی ما فیه من التکلف و با وجود تکلف اکثر از آن

موافق

موافق این قول گفته اند قوله عشر خصال بر رفع است زیرا که خبر مبتدا محذوف است
ای هذه الاقسام عشر خصال بر ارتباط آن واضح بعد از حذف اقسام مرقوم اند و
نصب بر بنا بر مفعول بعینه این نحو ده است و محل خصال الاقسام ذنب یا ده خصلت
و بر هر تقدیر این قول کالمفسر لکه است والتوجیه الاول هو الصواب چو گرانی نقصان
اربع رکعات است از آن عطیه و حاصل این است که نماز کنی چهار رکعت را بدو وقتی
بیک سلام در شب یا در روز چنانکه ظاهر است از اطلاق و قیل در روز بیک
سلام و در شب بدو سلام قوله تقرأ در آن حال که بخوانی در هر رکعتی از چهار
رکعت سوره فاتحه را و سوره را از سوره قرآن قیل لابن عباس هل تعلم لهذه السورة
بعد الفاتحه قال الهیکم التکاثر و العصر و الکافرون و الاخلاص و فی روایة
اذا زلزلت و العادیات و الکافرون و الاخلاص ذکره بعض شراح المشکوة
پس وقتی که فارغ شوی از قرائت در رکعت اول و حال آنکه تو ایستاده ای پیش
در رکوع بگو این چهار کلمه را ده بار بعد از آنکه سبحان ربی العظیم گفته باشی
سه بار و محتمل که اکتفا باین چهار کلمه باشد از سبحان ربی العظیم و حال آنکه رکوع
کننده ای پیش از برداشتن سر این چهار کلمه را ده بار بگو پس بردار سر خود را
از رکوع پس بگوی در قومه این چهار کلمه را ده بار بعد از آنکه سمع الله لمن حمده
ربنا لک الحمد گفته باشی قوله ثم تهوی ساجدا یعنی و سرعت کنی در آن حال که اراده
کننده سجود را پس بگوی این چهار کلمه را در سجود پس بردار سر خود را از سجود پس
بگو این چهار کلمه را در جلسه ده بار پس سجده دوم کنی پس بگو این چهار کلمه را
در آن سجده ده بار بعد از تسبیح سجود پس بردار سر خود را از سجود دوم پس
بگو این چهار کلمه را ده بار پیش از آنکه ایستاده شوی و کذا بگو این چهار کلمه

ده بار پس از تشهد اول و دوم نیز همین روایت ذات نموده الله تعالی عن قریب
روایت ثانیه مذکور خواهد شد قوله فذلک پس آن مجموع ما ذکر از تسبیحات
هفتاد و پنج بار است در هر رکعتی قوله تفعل ذلک استیناف است ای بکنی
و بگوئی آنچه مذکور شد از تسبیحات معشره در ادای چهار رکعت در هر جای صح
مقرره مذکوره ان تسبیحات اگر استطاعت و قدرت داری که بکنی این
چهار رکعت را که مسمی است بصلوة التسبیح در هر روزی یکبار و در هر شبی یکبار
پس بکن و میکرده باشی این چهار رکعت را که مسمی ~~بصلوة التسبیح~~
~~در هر روز و در هر شبی~~ [illegible] فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة
و در اکثر نسخ این کتاب مرحوم میرک شاه الهداد شارح [illegible] گفته
که [illegible] از مصنف نیز زیرا که این قول در جمیع اصول است و در غیر نیز
مانند مشکوة و سلاح المومن و غیرهما ای پس اگر نکنی این چهار رکعت در
هر روزی یا شبی یکبار بسبب عدم استطاعت پس در هر هفته [illegible] کرده باش
یکبار و تعبیر از هفته بجمعه تعبیر است از کل بجزء [illegible] پس اگر نکنی این چهار
رکعت را در هر هفته بسبب عدم قدرت پس در هر ماهی میخوانده باشی
این نماز التسبیح را یکبار پس اگر نکنی این نماز را در هر ماهی بسبب عجز کرده باشی
این را در هر سالی یکبار پس اگر نکنی این نماز را در هر سالی بسبب ناتوانی پس
بکن این نماز را در تمام عمر خود یکبار و درین [illegible] ما لا یدرک
کله لا یترک کله [illegible] اقل عمل [illegible] در فضائل اعمال است همین یکبار است
سه و من زاد زاد الله حسناته و تسمیه این نماز بصلوة التسبیح برای کثرت
تسبیح است درین نماز یا برای آنکه همین تسبیح سبب این نماز شده است و این تسمیه

از قبیل

از قبیل تسمیه کل است قال ابن حجر العسقلانی فی هذا الحدیث حسن وقد اساء
ابن الجوزی بذکره فی الموضوعات وقال الوالد قطب الدین اصح شیء ورد فی فضائل
السور فضل قل هو الله احد واصح شیء ورد فی فضائل الصلوة فضل صلوة
التسبیح و در شرح [illegible] است و ذکر المصنف فی تصحیح المصابیح انما رواه
بروایتین احدیهما ما ذکره ههنا والثانیة وهی المختار ان تقرا هذه الکلمات
بعد الثناء خمس عشرة مرة وبعد السورة عشر مرات ثم الباقی کالاولی الا فی
الجلسة الخفیفة و در احیاء العلوم است القول فی اول الصلوة سبحانک اللهم
وبحمدک تبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک ثم تسبح خمس عشرة قبل القراءة
و عشرا بعدها والباقی عشرا عشرا کما فی الحدیث ولا تسبح بعد السجدة الاخیرة قاعدا
وهذا هو الاحسن وهو اختیار عبد الله بن المبارک ثم قال ای الامام الغزالی ان
زاد بعد التسبیح ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فحسن وقد ورد ذلک فی
بعض الروایات انتهی وقال عبد الله بن المبارک صلوة التسبیح مرغب فیها یستحب
ان یعتادها فی کل حین ولا یتغافل عنها قال و یبدا فی الرکوع بسبحان ربی العظیم و
فی السجود بسبحان ربی الاعلی ثلثا ثلثا ثم یسبح التسبیحات المذکورة وقیل له ان
سهی فی هذه الصلوة هل یسبح فی سجدتی السهو عشرا عشرا قال لا انما هی ثلثمائة تسبیحة
قال الترمذی قال ابن المبارک ان صلاها لیلا فاحب الی ان یسلم من کل رکعتین
وان صلاها نهارا فان شاء سلم وان شاء لم یسلم غیر ان التسبیح الذی یقول بعد الرفع
من السجدة الثانیة یرید الجلسة للاستراحة وذکر الترمذی وقال عبد الله بن المبارک
یسبح قبل القراءة خمس عشرة ثم بعد القراءة عشرا والباقی کما فی الحدیث ولا یسبح
بعد الرفع من السجدتین وقال الشیخ [illegible] ابن المبارک [illegible] الحدیث [illegible]

١/٢٨٤

العمل بما تضمنه حديث ابن عباس ولا يمنع من التسبيح بعد السجدتين الفصل بين
الرفع والقيام فان جلسة الاستراحة مشروعة في هذا المحل ومنع للمتعبد ان يعمل
بحديث ابن عباس تارة ويعمل ابن المبارك اخرى انتهى فقد ذكر الشيخ جلال
الدين السيوطي في الكلام الطيب عن الامام احمد انه يقول بعد التشهد قبل ان
يسلم اللهم اني اسالك توفيق اهل الهدى واعمال اهل اليقين ومناصحة اهل
التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشية وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع
وعرفان اهل العلم حتى اخافك اللهم اني اسالك مخافة تحجزني عن معاصيك
حتى اعمل بطاعتك عملا استحق به رضاك وحتى اناصحك بالتوبة خوفا منك وحتى
اخلص لك النصيحة حياء منك وحتى اتوكل عليك في الامور كلها حسن ظن بك
سبحان خالق النار انتهى وذكر ابن ابي الصيف اليمني نزيل مكة المشرفة انه
يقول بعد فراغه من التشهد قبل ان يسلم اللهم اني اسالك بالاء والدعاء الا انه قال
حيا لك موضع حياء منك ثم قال سبحان خالق النور وزاد ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انك على كل شيء قدير ثم يسلم وقال بعض المحققين حديث صلوة التسبيح
اخرجه ابوداود والترمذي وابن ماجه وغيرهم وزاد الطبراني في الاوسط انه
صلى الله عليه وسلم كان يدعو فيها بعد التشهد وقبل السلام فيقول اللهم اني اسالك
الى قال النور قال شيخنا مفتي بلد الله الامين مولانا قطب الدين والاقرب
من الاعتدال ان يصليها من الجمعة الى الجمعة وهذا الذي كان عليه حبر الامة وترجمان
القرآن عبد الله بن عباس رض فانه كان يصليها عند الزوال يوم الجمعة ويقرأ
فيها ما تقدم من السور الاربعة ودر شرح است ولعل وجه اختصاص وقت الزوال
لمناسبة التسبيح والتنزيه عن نقص صفات الكمال والله اعلم بالكمال

نح ولا حول ولا قوة الا بالله فانهن الباقيات الصالحات وهن يحططن
الخطايا كما تحط الشجرة ورقها وهن من كنوز الجنة حط ودرافكندن از
باب نصر يعني و در معجم کبیر طبرانی مرویست از ابوالدرداء رض که رسول خدا
فرموده است و آن چه بر کلمه مصحوبست یکلمه تمجید کرد لا حول ولا قوة الا بالله
ای هر پنج کلمه باهم از یک قبیل است زیرا که تحقیق این پنج کلمه تفسیر باقیات
صالحات است که در کلام خداست والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا
وخير املا و این پنج کلمه درخت را اندازد که انرا الحکم خدا اختیار کرده در حرا اندازد
درخت برگ خود را در وقت خزان بامر خدا و این پنج کلمه از گنجهای بهشت
است ای از اسباب حصول و از موجبات حصول آن گنجهاست یا معارف
این کلمات بر موز و اشارات از گنجهای بهشت است که حاضرست الان چنانکه
بعضی عارفان در کلام خدا گفته اند ولمن خاف مقام ربه جنتان ای جنة عاجلة
وجنة اجلة تجزئني من القرآن من لا تستطيعه نص تجزئ ی مضارع معلوم
تا [illegible] از اجزاء [illegible] مهموز اللام یعنی بسنده کردن یعنی در مصنف ابن
ابي شيبة مرويست از ابن ابي اوفى رض که رسول خدا فرمودست که بسنده
وکافیست آن پنج کلمه از جمیع قرآن ای نایبست مناب قرآن الکمی اگر استطاعت
یاد گرفتن تمام قرآن یا بعض آن ندارد وكذلك مع اللهم ارحمني واهدني
ورزقني فاهدني تجزئ لمن لا يستطيعه من اخذ شيء فقد
ملا يديه من الخير یعنی در سنن ابی داود و نسائی مرویست از
عبد الله بن ابی اوفی رض که گفت جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني
لا استطيع ان اخذ من القرآن شيئا يعني با خبر عن الصلوة فعلمني ما

بجزی عذاب بالاشتغال به فی سایر الاحوال قال قل سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله قال یا رسول الله هذا لله عز
وجل فما لی قال قل اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واهدنی فلما قام قال هکذا بیده
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یده من الخیر ای رسول خدا
فرموده است ومانند آن بسته بودن سائل بسته وکفایت آن پنج کلمه تمام
قرآن ونیابت است مناسب آن با این دعا مطلوب ترکیبی اکه عاجز است از حفظ
تمام یا بعض قرآن زیرا که معانی همین پنج کلمه مقصود اعظم است از جمله قرآن قوله
من اخذه ای کسی که گرفته است یاد گرفت این کلمات ودعا است وعمل کرده است بر
وفق آن یعنی تحقیق پر کرده است دست خود را از خیر وثواب عظیم ترجمه دعای
مذکور با خدا یا احسان کن بر من به ترک معصیت وعطا کن مرا رزق حلال یا توفیق
طاعت وسالم دار مرا از بلیه وتمام مرا دریافتن مرا الطریقه مرضیه یا ثابت دار
مرا بر امتثال کتاب وسنت سنیه تعلموا القرآن واقرأوه فان مثل القرآن
لمن تعلمه فقرأه وقام به کمثل جراب ملی مسکا یفوح ریحه ومثل من تعلمه
فیرقد وهو فی جوفه کمثل جراب اوکی علی مسک لمن تعلم لام برای
بیان است کذا فی شرح جمیع الفضائل جراب بالفتح والکسر انبانی اجربه جمع جرب بالضم وسکون
کذلک کما فی الصراح وقال المصحح بکسر جیم واصلا الاجربه معروف وفتحه خطا انتهی
ودر مهذب است والعامه تفتحه وازابطال بعضی اهل لغت است لا تفتح الجراب ولا تکسر
القندیل قال المطرزی خص الجراب بالذکر احترازا لانه من اوعیه المسک ملی مملو فی
مجهول مهموز اللام است ای امتلاء مسکا تمیز مشک ... معرب مشک فوح
فیح ودمیدن بوی خوش ... از باب نصر وضرب ... الافعال ... حیله خبیثه اوکا ...

مجهول

یعنی در سنن ترمذی وابن
مجهول است وکاربکر ... سر مشک ... اوکی علیه شد باو کا
وابن ماجه وصحیح ابن حبان مروی است از ابو هریره رض که رسول خدا فرمود
جا موزید قرآن را واو را اشارت است بسوی فرضیت تعلم لیکن بر سبیل کفایت
است وبخوانید قرآن را تا یاد ... در نسخه صحیحه است فاقرأوه ای دایم باشید بر
قراءت قرآن ومتابعت آن که مقصود اصلی از قراءت همین متابعت است
هذا افهموه فان زیرا که حال وصفت عجیبه آن کسی که آموخته است قرآن را
بتجوید وقیام نموده است به آن عملا وتعلیما ای عمل کرده است با آنچه در قرآن است
وتعلیم کرده است قرآن را در حدیث است خیرکم من تعلم القرآن وعلمه واز کلام حضرت
عیسی است من علم وعمل وعلم یدعی فی الملکوت عظیما مانند حال وصفت عجیبه انبان
انبانی است که پر کرده شده است آن را از روی مشک مع چون سر انبان مفتوح می شود
وظاهر کرده بوی خوش آن مشک در هر مکانی که قریب است پس سینه قاری
قرآن مانند انبان است وقرآن مانند مشک است که برکت قراءت قرآن نجات
او وثواب بمعانی او می رسد ... راحت وثواب قرآن تا جایی که آواز قاری منتهی شده است
حاصل میشود قوله ومثل من تعلمه ای وحال وصفت کسی که بخواند قرآن را پس در خواب
شود ودر نسخه یرقد است ای غافل کرده وقیام ننماید به قرآن عملا وتعلیما کما هو حقه
معالیه یرقد بقول وقام به وحال آنکه قرآن در باطن او است وقال المصحح وقام
یعنی قیام اللیل بر لیل قوله فیرقد وهو فی جوفه انتهی پس معنی مذکور یرقد که احتمال است
وصرف از ظاهر در لفظ یرقد است که منافی است او را است از معنی مختار مصحح
که صرف از ظاهر است در معنی مختار در لفظ قام به که متقدم است مانند حال وصفت
انبانی است پر از مشک که بسته شده است سر انبان بر رشته بر مشک تا بوی خوش
مشک از آن بیرون نیاید پس هیچ احدی نه خود ونه دیگری از آن مشک مستریح است

۲۸۵

و مشتمل بس قول علما مسک ظرف او بابت برای افادهٔ مبالغه در بیان مسک
مَنْ قَرَأَ حَرْفاً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَهُ حَسَنَةٌ لَا أَقُولُ الٓمٓ حَرْفٌ
وَلَكِنْ أَلِفٌ حَرْفٌ وَلَامٌ حَرْفٌ وَمِيمٌ حَرْفٌ   در سنن ترمذی
مرویست از حدیث ابن مسعود رض که رسول خدا از معصومست و ترمذی گفته حسن
صحیح غریب انتهی و نزد بعضی موقوفست بر ابن مسعود رض کسی که بخواند حرفی از
قرآن در نسخه ایست فله پس مر آنکس راست به سبب این خواندن یک نیکی عدد لا
والحسنة بعشر امثالها ای فضلا و این اقل مضاعفست و اکثر را حدی معین نیست
والله ذو الفضل العظیم و مراد بحرف حرف مبانیست از حروف هجا پس قول
رسول خدا الف حرف و لام حرف و میم حرف ای مسمیات هر یک ازین سه اسم که
آخر هر یک ساکنست و یحتمل که مرفوع منون باشد حرفیست ای اول و لام و میم یا ای
ها و وقف در آخر هر یک از سه میم که حرفست پس حمل حرف بر هر یک مجازست
پس برین تقدیر اگر مراد بالم مفتتح سورهٔ فیل باشد عدد حسنات سی است و اگر مفتتح
سورهٔ بقره باشد و شبهها عدد حسنات نودست کذا حققه الطیبی و غیره من الشراح
و اراده مفتتح سورهٔ بقره ابلغست در ترغیب لیکن قدری اراده ظاهر آنست که
نیز مراد الف حرف و لام و ذا حرف و قال المصنف المراد بالحرف الکلمة بدلیل قوله
صلی الله علیه و سلم لا اقول الم حرف لکن الف حرف و لام حرف و میم حرف فلو
کان المراد الحرف الهجائی لکان الم ثلثة احرف و قد بینت ذلک و اوضحته
کتاب النشر لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَقُومُ
بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ وَرَجُلٌ آتَاهُ مَالًا فَهُوَ يُنْفِقُهُ آنَاءَ   م تحقیق لفظ
اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ   حسد بر خواستن از باب نصر ای خواهش

زوال

زوال نعمت کسی و این مذمومست و منهی غبطه بکسر معنوی احوال و آرزو بردن
بحال کسی بی آنکه زوال آن خواهد از وی از باب ضرب و این روایتست اثنین
و در نسخهٔ صحیحه اثنتین است و عسقلانی گفته که بنا بعظم روایات بخاری رسالی
نفس اثنتین او نعمتین پس توافقست در روایتین و قیل نعمتین او خصلتین رجل
بجرست بنا بر بدلیت و در نسخه ایست برفع بتقدیر احدهما او منهما آتاه از
ایتاست بمعنی اعطا آنا بمد جمعست بمعنی ساعات و در واحد سه حالت
است انی کمعی انا کعصا انی دانو هر یکی بکسر همزه و سکون نون کذا قال الطیبی
توضیح معنی   یعنی در صحیح بخاری و مسلم مرویست از ابن عمر رض که رسول خدا فرمود
قال المص مع تصحیح المصابیح و رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و احمد
مراد بحسد اینجا غبطه است ای نیست غبطه و رشک بکرد در دو کس یا در دو نعمت
یعنی نمی باید مسلم را که آرزو کند الا که فلان از نعمت و الا در مرا نیز باشد مگر آنکه
آن نعمت سبب تقرب باشد بسوی خدا مانند تلاوت قرآن و تصدق بمال
و جهاد و شهادت و غیر ذلک از طاعت پس درین حدیث اشارتست بتو
آنکه مفهوم و در عدد معتبر نیست کما تقرر و بسوی آنکه غبطه در غیر آن نعمت که
تقربست نیز منهی است مانند حسد اگر چه گناه این غبطه کمترست از گناه حسد
کذا فی النهایة یا حسد بمعنی خودست ای نیست حسد مجوز مگر درین دو کس یا درین
دو نعمت و قیل نیست حسد مجوز و اگر مجوز می بود هر آینه جاری می بود درین دو مرد
پس در حدیث افاده مبالغه است در بیان فضل هر یک ازین دو صفت و نقل ذکر
رجلین بطریق حصر سببیست برد و نعمت عظمی نعمت علم و نعمت مال و ایما کرد
بسوی این که علم بهترست از مال و عالم افضل است از عابد بسوی فقر صابر و غنی

شاکر زیرا که با علم در غالب جمع نمیشود قوله رجل آتاه الله ای مردیست یا یکی از آن
دو کس مردیست که عطا کرده است او را خدا تعالی قرآن ای قرائة قرآن یا حفظ
قرآن یا علم قرآن که مشتمل است بر جمیع طاعات و عبادات بدنیه قولا و فعلا مثل
جهاد و غیره و بعد از رسول خدا فرمود فهو یقوم پس آن مرد قیام دارد یعنی قرآن علما
و عملا در ساعات شب و در ساعات روز پس برین تقدیر شاید که ذکر مال از باب
تخصیص باشد بعد از تعمیم و در نسخه الیت اطراف النهار بدل آناء النهار و در ذکر
آناء ایمائی است که هر یک از نعمتین منحصر است در حمد و عطیه الیت ربانی که خاص
میکند هر که را میخواهد یا بخیر میخواهد از نعم دینیه و دنیویه و بر تقدیر تفسیر اثنتین بنعمتین
یا بخصلتین لابد است از تقدیر مضاف ای نعمة رجل کذا او خصلة رجل کذا او اول رجل
ای و مردیست یا دوم آن دو کس مردیست که عطا کرده است او را خدای تعالی
مالها بسیار پس آن مرد صرف میکند و میدهد آن مال را در طاعات و مرضیات الهی
و در بعض احادیث مصرح است ینفقه فی الطاعات   یقال لصاحب
القرآن اقرأ وارتق ورتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان منزلتک
عند آخر آیة تقرأها   رقی برآمدن بر نردبان از باب علم تقول رقیت
فی السلم ارتقا مثله مرقاة بفتح یا بیه نردبان و بکسر آلة یعمل بها و من فتح قال انه
موضع یفعل فیه ترتیل هموار و آرامیده خواندن قوله تعالی ورتل القرآن
ترتیلا یعنی در سنن ابو داود و ترمذی مرویست از ابن عمر رض و ترمذی گفته حسن
صحیح که رسول خدا فرموده است گفته در جنت ای بگوید خدای تعالی یا ملائکه
خدا مر مصاحب و ملازم قرآن را بتلاوت یا بعمل و قیل عالم بمعانی قرآن را
بخوان قرآن را و بالا برآ و هموار و آرامیده بخوان قرآن را چنانکه هموار

و آرامیده

و آرامیده میخواندی قرآن را در دنیا قوله فان منزلتک و در نسخه الیت منزلک
زیرا که تحقیق منزلت ای نهایت درجت تو نزد آخر آیتی است که بخوانی آن را
این حدیث دال است برین که برای حافظان مرتبه اعلا درجه الیت در جنت و نزد آن
سوی کلام خدا یرفع الله الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات قیل و وارد است
و وارد که درجات جنت بعدد آیات قرآن است پس کسی که مصاحب و ملازم قرآن است
در دنیا علما و عملا باقصی درجات جنت خواهد رسید و قیل مراد آنست
که ملازم قرآن را علما و عملا ترقی ثابت است از و اما پس چنانکه قرائت در حال
اختتام مستدعی است افتتاح را که او را انقطاع نیست همچنین است حال قرائت
و ترقی درجات و منازل جنت که غیر متناهی است و این قرائت مثل تسبیح ملائکه
شاغل ایشان از مستلذات جنت نیست بلکه همین قرائت از اعظم مستلذات
ایشان است انتهی و این حدیث برای آن قاریست که قرائت میکند در دنیا حق
قراءت که تدبر است در معانی قرآن و عمل است بمقتضای آن معانی نه برای آن قاری
که بقرءه و القرآن یلعنه   الذی یقرأ القرآن و هو ماهر به مع السفرة
الکرام البررة والذی یقرءه و یتتعتع فیه و هو علیه شاق له اجران
سفره بفتحتین جمع سافر بمعنی نویسنده از سفر بمعنی نوشتن از باب ضرب
یا بمعنی سفرای میانجی میان قوم از سفارت بمعنی رسالت و مراد بسفره رسل اند
یا ملائکه که حاملان لوح محفوظ اند و می نویسند از لوح کتب آسمانی را که منزل است
بر انبیا علیهم السلام بررة بفتحتین جمع بار است از بر بمعنی طاعت تعتعه در کلام
از نحو یعنی در صحیح بخاری و مسلم مرویست از حضرت عایشه صدیقه رض و در غیر
و رواه الاربعة الا الصحیح که رسول خدا فرموده است کسی که میخواند قرآن را و حال آنکه او

ماهر و حاذق است در حفظ قرآن و کامل است در تلاوت آن و شاق نیست بر وی
تلاوت از سبب صفت طبع و حسن حافظه با جماعت لوح محفوظ است یا با رسولانی
که هر یک کریم است از شرف و لطف است عند الله و مطیع است و منقاد در ماهر قرآن است
و امین و سفارش که می رسانند قرآن را بسوی مومنان و کشف میکنند آنچه ملتبس گردد
بر ایشان با جماعت لوح محفوظ است و معدود است در عداد ایشان زیرا که حفظه مذکوره
حامل اند اصل قرآن را و حافظ اند و میرسانند بسوی انبیا و رسل الفاظ قرآن را
و کشف می کنند بر ایشان معانی قرآن را و از همین حیثیت مصاحب است در رفیق با
رسولان علیهم السلام که حامل اند و مبلغ و کاشف بر سایر الناس و محتمل که مراد
ماهر را منازل ایشان باشد که در آن رفیق ملائکه حفظه باشد زیرا که مقصود است
تصنیف این ملائکه بکرام مذکور والذی یتقوه آن کسی که میخواند قرآن را و متردد
و درمانده در قرائت قرآن و تلاوت قرآن بر وی شاق است برای ضعف حافظه او
مر این کس را دو اجر است اجر برای قرائت و اجر برای مشقت و ماهر قرآن که با سفره
کرام برره است او را اجر عظام است   یعنی در صحیح بخاری و سنن
ابو داود و نسائی و ابن ماجه مرویست از سعید ابن معلی که صحابی است القاری
مروی که رسول خدا فرموده است الفاتحة اعظم سورة لفظ فاتحه علم وضع است با
الفاتحه یا اختصار علم است که فاتحة الکتاب است مثلا الرحمن مشهور است که الاعلام
لا تغیر و لفظ فاتحه مصدر است یا صفت از سوره فاتحه یا فاتحة الکتاب یا فاتحه
القراءة یا فاتحة الصلوة اعظم جنس سوره است از قرآن در کیفیت از حیثیت
منفعت و اشتمال بر احکام باقی سور بر وجه اجمالی و لهذا مسمی است بام القرآن
از تمامه قرآن مندرج است در فاتحه اجمالا زیرا که مشتمل است بر اسم ذات و علی

صفات

امداد

صفات و ذکر مبدا و معاد و عبادت عباد و استعانت که مثوبت با عانت و
و بیان صراط مستقیم و تقسیم سالکان بسوی ارباب نعیم و اصحاب جحیم بر مقتضای صفات
کمال که مشتمل است بر نعوت جمال و جلال و بقای اعظمیت فاتحه برای عظمت قدر است
و کثرت اجر و ثواب تحاصیل که غیر این را در آن شرکتی نیست در برای اشتمال
اوست بر معانی کثیره در ضمن مبانی یسیره و در این حدیث اشارتی است بسوی آنکه
روا است تفضیل بعض آیات بر بعض دیگر و در این اختلاف علماء است ابو الحسن
اشعری و ابو بکر باقلانی و جماعه کثیره از فقهای و اصولیان مانع این تفضیل اند
تا اعظم و افضل را بعظیم و فاضل تاویل کرده زیرا که فضل بعض مقتضی است
نقص مفضول را که نیست در کلام خدا و اسحاق ابن راهویه و جماعه دیگر مجوز
این تفضیل اند و مختار ابن عبد السلام تفضیل ثواب بعض است بر بعض و قول
احسن آنکه تمام قرآن کلام خداست که ثواب قرائت هر حرف ده حسنه است
و محتاج الیه است و گاهی بعض انفع است از بعض عند الحاجه مثلا نفع سوره
اخلاص و فاتحه و آیة الکرسی و نحوها در دعا است از احوال و انفع است آیت
مواریث و آیت طلاق و نحوها عند الحاجه از تلاوت سوره اخلاص و البته
اعظمیت را افضلیت در مراتب علمیه باعتبار شرف معلومات علمیه است پس
نسبت سوره فاتحه با سوره بقره و کذا نسبت سوره اخلاص با سوره تبت یدا
ابی لهب و کذا نسبت آیة الکرسی با آیت مداینه باعتبار شرف مذکور ظاهر است
و لهذا ثواب قرائت سور و آیات متفاوت است در کیفیت
کیفیت که ارباب ذوق و وجدان در می یابند و لهذا جوانی شیخ شبلی را گفتند
کرام لا ینفع بالاف و دلیل ینفع اصحاب الاستفاده فقال والذی نفسی بیده الحضور

قلبی ما استغراق نور دید خرجت علوم الاولین والاخرین قوله السبع بیان عدد
آیات فاتحه است و در نسخه المثبته برای فاتحة الکتاب هفت آیت است با
لاتفاق لیکن نزد امام شافعی تسمیه آیتی است و جزو فاتحه است و باقی سوره از
صراط الذین تا آخر یک آیت است و نزد امام اعظم تسمیه آیت فاتحه و جزو او باقی
سورتست و صراط الذین انعمت علیهم آیتی است و باقی آیت دیگر است قوله المثانی
توضیح لبعض صفات سوره فاتحه است ای مثنی و مکررست در نماز یا در نزول
زیرا که چون در مکه معظمه حکم فرضیت نماز آمد نازل شد برای تلاوت و در مدینه
منوره وقت تحویل قبله نازل شد برای فضل یا مثنی است که مشتمل است بر دو قسم
ثنا و بر قسم دعا چنانکه در حدیث قدسی است قسمت الصلوة ای الفاتحة بینی
وبین عبدی نصفین الحدیث پس مثانی از تثنیه جمع مثنی است یا مثناة بر صیغه
مفعول وقیل من الثنی بمعنی التثنیة وقیل از ثناست پس جمع مثنی یا مثنیه بر صیغه
فاعل از ان که مشتمل است بر ثنا گویا که فاتحه مثنی است و ثنا کننده بر حضرت حق تعالی
باسماء حسنی و صفات علیا یا بسبب صفات عجیبه از غرائب نظم و جزالت
مبانی و غزارت معانی داعیست بسوی ثنا بر ضد لیس از ان بر متعلم خود و بر قاری
و معلم خود و عامل باآن قوله والقرآن عطف احد الوصفین است بر دیگر کرده اند
بیان است سوره فاتحه قرآن مجمل است که عظیم است کسی این مجمل و مدرک شده
یا از باب اطلاق کل است بر جزو چنانکه اطلاق قرآن نزد بعضی مفسران بر سوره
یوسف است نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن اگر
گویند السبع المثانی مخالف کلام خدا است ولقد آتیناک سبعا من المثانی
گویم کلمه من تبعیضیه است پس مآل حدیث به کلام خدا آنست که ای تبعیض باشد چنانکه

اکثر

اکثر از مفسران گفته اند پس مراد بمثانی در کلام خدا تمامه قرآنست نه فاتحه
فقط زیرا که در قرآن اقتران آیت رحمتست با آیت عذاب یا تکرار قصص
و احکام یا بیان حلال و حرام یا ذکر حقوق ربوبیت و احکام عبودیت یا
بیان سبیل سعادت و شقاوت و مصالح دنیا و آخرت یا تکرار آیت را ظاهر است
و باطنی و تحمل کرده در بعضی نظر بمثانی سورت فاتحه باشد و در تبیین معانی
این سورتست و بهمین است جمع آیت و حدیث و در حدیث صحیح وارد است که
رسول خدا این حدیث تفسیر کرده است • یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست
از معقل بن یسار رضی که رسول خدا فرموده است داده شده ام ای داده اند
مرا فاتحة الکتاب از تحت کنجی که تحت عرش است • ای بعد از معلق بودن فاتحة
الکتاب از تحت عرش یا از تحت خزاین رحمت خدا که تحت عرشست کما فی
بعض الروایات بینا و بینما و بین بمعنی وسط ظرف مکان است مانند
جلست بین القوم او بین الدار وظرف زمان چنانکه اینجاست و الف و ما
بین را از مقتضای او که اضافت بسوی مفرد است قال المصحح النقیض بنون و
والقاف والضاد المعجمة الصوت کصوت الباب اذا فتح در منه نقیض ا
تحریک خشبة ابشر صیغه امر است از ابشار یعنی مژده دادن و مژده خشند
خاتم بفتح و کسر تا جمع مطرد وی خواتم است و غیر مطرد خواتیم جمع خاتام است
که لغتیست در خاتم و جمع است مطرد آن در صحیح مسلم و سنن نسائی مرویست
از حدیث ابن عباس رضی که در میان اوقاتی که جبرئیل علیه السلام در آن اوقات نشسته
بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده که جبرئیل آواز را که مانند آواز کشادن
درست از فوق خود از جهت آسمان پس از شنیدن آن آواز برداشت جبرئیل

رخود را بجانب آسمان پس گفت هذا از صاحب آن آواز فرشته ایست که از اده
نزول کرده است بسوی زمین نازل نشده است هرگز مگر امروز پس مرجع ضمایر جبرئیل است
علیه السلام که اعلم است باحوال علویات و قیل ضمیر سمع و رفع راجع است بسوی
رسول و ضمیر قال بسوی جبرئیل پس سلام کرد آن فرشته و گفت شاد باش ای رسول
خدا بحصول دو نور که داده شده ترا نداده اند ترا آن دو نور را بحصول دوام
منور زیرا که هر یکی از فاتحه و خواتیم سوره بقره نور است که روز قیامت پیشا
پیش صاحب خود خواهد رفت یا مرشد است راه نما طریق خدا بر دو جهت که
بحبه و برضی و فی غلط است از ما سوی که داده شده بشارت نداده اند دو نور
هیچ پیغمبر را که پیش از تو بوده قوله فاتحة الکتاب و خواتیم بجر است که بیان دو نور است
و بدل و برفع بتقدیر مبتدا و منصب بتقدیر اعنی است و خواتیم سوره آیت است از
ما فی السموات تا آخر سوره قوله لن تقرء و در نسخه الیست ولن تقرا در آن مکرا
قرائه و به کنده و معه قراءة تلاه پس قرارت متعدی است بنفسه و بکلمه با ای
نخواند حرف را از آن دو نور و قیل کلمه با زاید است و مراد بحرف طرف
که کنایت است از جمله مستقله زیرا که حرف اللغة طرفه مگر آنکه داده شوی ثواب عطا
کنند و یا بدهند ترا آن جمله آن چیز که مشتمل است آن جمله بر آن از طلب مسائل منه
مانند اهدنا الصراط المستقیم و مانند غفرانک ربنا و نحو ذلک و در غیر آن جمله
از حمد و ثنا و نحوه عطا کنند ترا ثواب آن و محتمل که مراد بحرف حرف نهی
و با عطیه این که عطا کنند ترا به سبب قراءة آن حرف هر چه خواهی از حوایج
دنیوی و اخروی و علی اراده حرف نهی و عطای ثواب عن حسنات بعید است از
مقام که مقام تفضیل است و در این اراده مشترک است تمامه قرآن و تقابل

نیز

بمقام

نیست هم روایت در قرائت جزیی از غیر نورین احتیاط بمحیط و از این نظر
مستفاد است که خدا حافظ است از این احتیاط قراءت هر جزیی را از نورین و
محتمل که ضمیر بسوی یکی اعطیته راجع بسوی یکی از نورین باشد ای داده شوی آن یک
ای ثواب تمامه آن یک را یا بسوی نور زیرا که بعبارت نورین برای بودن هر یکی
است موجب نور البقرة ای بیان فضیلت سوره بقره است ظاهر قوله صلعم متن
مع منور است یا که لفظ سوره جزو علم است ان الشيطان يفر من متن
البيت الذي تقرأ فيه البقرة یعنی در صحیح مسلم و سنن م ش ۲
ترمذی و نسائی مروی است از ابو هریره رضی الله عنه که رسول خدا فرموده است تحقیق
جنس شیطانی میگریزد یا رئیس شیاطین میگریزد پس غیر این رئیس بطریق اولی
میگریزد از خانه که خوانده شود در آن خانه سوره بقره را و گریختن محمول است
بر حقیقت یا معمول است بنا امید شدن او از گمراه کردن اقرءوها فان متن
اخذها برکة وترکها حسرة ولا يستطيعها البطلة یعنی در صحیح
مسلم مروی است از ابو امامه رضی که رسول خدا فرموده است بخوانید سوره بقره را
زیرا که گرفتن این سوره بحفظ لفظ و مراعات معنی برکت است و خیر کثیر قوله
وترکها نصب است و در نسخه برفع است گذاشتن حفظ سوره بقره و مراعات
معنی آن حسرت است عظیم و ندامت جسیمه قوله ولا يستطيعها بتذکیر است و تأنیث
و تقدیر است نمی توانند که حاصل کنند سوره بقره را اصحاب بطالت و کسالت و ابطال
سعت و غفلت زیرا که طول است یا توفیق آموختن سوره بقره نمی یابند
ساحران یقال ابطل اذا جاء بالباطل قال المصنف و یحتمل ان یراد الشجعان
من اهل الباطل انتهی گویا که بطلت یا خود است از بطل بفتحتین یعنی شجیع و دلیر

وغیر ذلک و یحتمل ان یکون الخاصیة فیهما وقد قیل انها لما قرئت لمعه ود من حزن وعا
ان قرأها خائف امن او جائع شبع او عار کسی او عاطش سقی او ضال کثیره رواه
الحارث ابن اسامة فی مسنده انتهی وقیل فی مسنده نظر لکن یشهد له کونه
صلی الله علیه وسلم لیلة اجتمع النفر من قریش علی قتله فخرج وهو یقرأ الآیات
من اول یس وقدر علیهم التراب مع ان الحدیث الضعیف یعمل به فی فضائل
الاعمال اتفاقا ودر شرح قهستانی است بلغنا عنه صلی الله علیه وسلم من قرأ یس
فی المقابر خفف الله عنهم العذاب یومئذ وکان له بعدد من فیها حسنات
ومن قرأ عند مسلم اذا نزل به الموت انزل الله تعالی بعدد کل حرف فیها
ملائکة یقومون بین یدیه صفوفا یصلون علیه یستغفرون له ویشهدون جنازته
ویشهدون دفنه وایما مسلم قرأ سورة یس وهو فی سکرات الموت لم یقبض
ملک الموت لم یقبض ملک الموت روحه حتی یری رضوان الله وکتبه کما
ذکره الیافعی وعن عائشة رض من قرأها عدلت له عشرین حجة ومن سمعها کانت
له کالف دینار تصدق بها فی سبیل الله کما فی التذکار انتهی   انا فتحنا لک فتحا
الی حتی مطلع الفجر   بیان فضیلت سورة فتح است که ابتدا
انا فتحنا است ونزولش در فتح مکه مشرفه است بشارة یا در صلح حدیبیه است که
است بران فتح مکه معظمه اشارة یعنی در صحیح بخاری وسنن نسائی وترمذی مروی
از حضرت عمر رض که رسول خدا فرموده است سوره انا فتحنا محبوب تر است بسوی من
از هرچه که طالع است بر آن آفتاب یعنی دنیا وما فیها از اموال زیرا که درین سوره
بشارت شده است ومغفرت ذنوب متقدمه ومتاخره است و تحقیق
معنی تفصیل مفصل سابقا مرقوم است   تبارک الملک ثلثون آیة تشفع

لرجل حتی غفر له   تستغفر لصاحبها حتی یغفر له حسب لفظ الملک یعنی
بنا بر حکایت و در نسخه ایست بجر بنا بر اضافت یعنی در صحیح ابن حبان و در سنن
اربعه و صحیح مستدرک حاکم مروی است از ابو هریره رض که رسول خدا فرموده است
سوره تبارک الملک سی آیت است و در روایت ترمذی است ما هی الا ثلثون
آیة و ترمذی گفته است هذا حدیث حسن قال المصنف استدل به من لا یری البسملة
آیة لانها ثلثون بغیرها ولا دلیل فیه لاحتمال ان یکون آیة فی اول السورة بدلیل انها
لا منها وهو اصح قولی الشافعی ثم لا خلاف عنه انها آیة من الفاتحة کما عد ها
الملک والکوثر انتهی مخفی نماند که مروی است نیز از شافعی که بسمله در اوایل سور آیة
است مستقله چنانکه مذهب کوفیان است یا جز آیة است چنانکه مذهب بصریان است
والخ مصنف گفته قولیست ثالث در بر همه تقدیر بسمله درین آیت که بوجهی از
وجوه داخل نیست پس فی الجمله درین حدیث استدلال است برکسی که بسمله را آیة
مستقله از هر سوره میداند میر سید شریف محقق در حاشیه کشاف گفته که اجماع
امة است برین که تسمیه در اثنای سوره نمل بعض آیتی است از آن سوره و همچنین تسمیه
از قرآن است بالاتفاق و اختلاف علماست در تسمیه اوایل سوره نقل است تسمیه
آیتی است از هر سوره که مصدر است بآن پس تسمیه یکصد و سیزده آیت است از قرآن
و این قول از سعید ابن جبیر و زهری و عطا و ابن المبارک است و همین است امام
شافعی و اصحاب او و قیل تسمیه از قرآن نیست و این قول ابن مسعود است و مذهب
امام مالک است و مشهور از مذهب امام اعظم است و اتباع او و متاخرین از
حنفیه گفته اند که صحیح از مذهب امام ما آنست که تسمیه یک آیتی است از قرآن که
جزو هیچ سوره نیست بلکه نازل شده است تنها برای فصل میان سور تبرکا انتهی

بر تقدیر تسلیم احتمالی که مصرع گفته است یعنی بسمله در اول سوره ملک آیتی است نیز از آنها
جز واین سورت نیست لازم است بر مصرع اثبات قرآنیت این بسمله که تواتر
شرط است در قرآن بالاتفاق قوله شفعت ماضی معلوم است از شفاعت یعنی
شفاعت کرد این سوره برای مردی در قبر تا آنکه مغفور گشت و در نسخه الیست ماضی
مجهول از تشفیع یعنی قبول کردن شفاعت لیکن قوله رجل حتی غفر له آنها ست قوله
تستغفر یعنی در صحیح ابن حبان مرویست نیز از ابوهریره رض که رسول خدا فرمود
سوره ملک طلب مغفرت کند برای قاری مصاحب خود تا آنکه مغفرت کرده شود آن
قاری را قوله وددت انها فی قلب کل مومن حسن و دو بفتح و ضم و داد و داده
آرزو بردن از علم بفتح و ضم و کسر مودت دوست داشتن یعنی در صحیح مستدرک
حاکم مرویست از ابن عباس رض که رسول خدا فرمود است دوست داشتم
و آرزومندم این که بتحقیق سوره ملک در دل هر مومن باشد ای هر مومنی
حافظ این سوره و مواظب بر قرارت این سورت باشد قوله ان رجلا یا فیه
فیوتی رجلاه فتقول لیس لکم سبیل کان یقرا بی سورة الملک ثم یوتی من صدره
من بطنه ثم یوتی من راسه کل ذلک تقول فهی تمنع من عذاب القبر وهی فی التوریه
من قراها فی لیلة فقد اکثر واطیب قوله مجهول است از اتیان رجلاه
در روایت قرطبی است من قبل رجلیه که موید نسخه یوتی من صدره است من بطنه
بدل اشتمال است باعاده جار یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست موقوف
از ابن مسعود رض که گفته آورده شود مرد را در قبر اولا ملایکه عذاب پس قرآن در
بیایند قوله فیوتی رجلاه تفصیل جمله سابقه است پس آورده شود دو پای آنکس را
از پس بیایند از جانب دو پای آنکس قوله فتقول پس بگوید سوره ملک نیست شما را

ای ملایکه عذاب راهی بسوی عذاب مصاحب من زیرا که بود این مرد که میخواند مرا یعنی
سوره الملک [illegible] قوله را ولیست پس بگوید هر یک از دو رجلین آنکس نیست شما را
ای ملایکه عذاب برای انداختن تعرض بسوی من و در نسخه [illegible] پس بگوید هر
عضوی از عضوهای آنکس زیرا که بود آنکس که میخواند بقوت قیام من در نماز سوره
ملک را و در نسخه الیست [illegible] ای در حال قیام من پس آورده شود از
جانب ملایکه عذاب آنکس را از جانب سینه او و از جانب شکم او پس بیایند از
جانب سر او از جهت سر او کل تقول ای هر عضو از عضوهای بگوید سوره ملک
آن ملایکه را لیس لکم سبیل الی ما صاحبی و در نسخه الیست کذلک ای بگوید سوره
ملک در هر مره مانند گفتن که در مره آمدن آن ملایکه از جانب رجلین بود یعنی
هر یک از اعضا بگوید نیست شما را راهی بسوی من خوفا منی تمنع پس آن سوره
ملک اعضای قاری آن سوره منع کنند و باز دارند ملایکه عذاب را از عذاب قبر
از جمیع جوانب و در نسخه الیست عذاب القبر منصوب بنزع خافض در روایت
ترمذی که این سوره منجیه است یعنی نجات دهنده از عذاب قبر موید اراده خاص است
بسوی سوره ملک قوله و این سوره ملک مذکور است در توریت با این
شرطیه مسطور که من قراها فی لیلة ای کسی که بخواند این سوره را در یک شب
پس بتحقیق بسیار کرد از نیکی بسبب این قرارت و خوب گردانید حال خود را
و پاک کرد مآل خود را و در صحت تحقیق ها این سوره را بسیار در کار [illegible] طب
و الذی اللهم انی اعوذ بک من غلبة الدین و غلبة العدو و شماتة الاعداء
یعنی در صحیح مستدرک حاکم و ابن حبان مرویست از عبدالله بن عمرو و در
نسخه الیست که رسول خدا میخواند اللهم انی اعوذ بک از غلبه قرض

دین زیرا که دین قلیل وقت احتیاج ضرر دنیست و از غلبهٔ عدو از کافران یا ظالمان
یا فاسقان یا مبتدعان و از شماتت اعدا از خویشان و دشمنان که به سبب بدیها
بلیه و مصیبت بر من باشد اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا
یخشع و دعاء لا یسمع و نفس لا تشبع ومن الجوع فانه بئس الضجیع ومن
ومن الخیانة فانها بئست البطانة ومن الکسل والبخل والجبن والهرم ومن ان
ارد الی ارذل العمر ومن فتنة الدجال وعذاب القبر وفتنة المحیا و
الممات اللهم انا نسئلک عزائم مغفرتک ومنجیات امرک والسلامة
من کل اثم والغنیمة من کل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار یعنی در
صحیح مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه از ابن مسعود رض و در مصنف
از ابو هریره رض نیز مرویست که رسول خدا میخواند اللهم انی اعوذ بک
من علم لا ینفع یا رضا یا تحقیق من پناه میجویم تو از علمی که نفع ندهد از علم
بر وفق علم یا تعلیم [illegible] از آنکه از علمی که محتاج الیه نیست در امور دینی یا از علم که
در خواندن آن اذن شرعی نیست یا از علمی که سبب تهذیب اخلاق باطنی نیست
که ثمرهٔ آن اعمال صالح ظاهر نیست در دنیا و ثواب و درجات اخروی نیست در عقبی
قال بعض المحققین العلم لا یذم لذاته بل لاسباب ثلثة اما لکونه وسیلة الی
ایصال الضرر کعلم السحر والطلسمات فانهما لا یصلح الا للاضرار واما لکونه
مضر الصاحبه فی ظاهر الامر کعلم النجوم واقل مضاره انه شروع فیما لا یعنی و تضییع
للعمر واما لکونه دقیقا لا یستقل به الخائض فیه کالبحث عن الاسرار الالهیة باید
دانست که در حدیث [illegible] قرائن اربعه اشعار است بآنکه مقصود از هر چیز
غایت اثر است مثلا علم غایتش انتفاع عالم است و چون این انتفاع منتفی

ان علم

آن علم وبال است بمقتضای حدیث ویل للعالم سبعین مرة وویل للجاهل مرة و لهذا
استعاذه ازین علم لازم است و مثلا دل که خلقش برای تخشع و فروتنی خالق است
تا منشرح گردد و نورانی شود و مشاهدهٔ عجایب ملک و غرایب ملکوت کند و بکمال
موفقت رسد و چون تخشع منتفی است آن دل کالحجارة است بلکه اشد است در
قساوت از حجاره قال الله تعالی فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله لهذا استعاذه
ازین دل نیز لازم است و مثلا دعا که مطلب ازین چنین استجابت است و هر گاه
انتفاع از علم و خشوع از دل رفت میان دعا و اجابت بعد المشرقین شد لهذا استعاذه
ازین دعا نیز ضرور است و مثلا نفس که مطلوب ازین تحصیل کمالات است
به سبب [illegible] از [illegible] بر آن [illegible] از بس حرص که سیر نگردد یا آنچه
خدا داده است و قانع نشود و حریص بر جمع دنیا باشد از تحصیل کمالات محروم
ملکی و افضل اعدای الاعادی است استعاذه ازین نفس نیز واجب است قوله ومن
الجوع یعنی در صحیح مستدرک حاکم و مصنف ابن ابی شیبه مرویست نیز از ابن
مسعود رض از همه حدیث سابق لیکن مصنف [illegible] اگر [illegible] نوشت [illegible]
بر [illegible] میشود بهتر میبعد ای پناه میجویم بخدا از گرسنگی [illegible] است از
زیرا که این گرسنگی بر نخوابست برای آنکه قوتها را ضعیف میکند و افکار درست
خیالات فاسد بر می انگیزد و استراحت از تن و راحت از دل میبرد و از وظایف
عبادات محروم میگرداند و لهذا این گرسنگی بدترین است [illegible] مختصر
من النخ لهذا صوم وصال حرام است آری گرسنگی که با اعتیاد [illegible] بروجه اعتدال
مضر نیست بلکه سبب حجت راحت تن و موجب صفا و نورانیت دل است لهذا
ومن الخیانة یعنی در صحیح مستدرک مرویست نیز از ابن مسعود رض زیاده [illegible]

قول تا قوله وانجنا من النار در مصنف ابن ابی شیبه در تتمه دعای نبی که رسول خدا
این زیاده نیز میخواند بار خدایا پناه می‌طلبیم ترا از خیانت که در مخالفت حقیقت
نقض عهد در امانات خلق یا خالق فبئست البطانة قال الفم بکسر الباء خاصة الرجل
و یحتمل ان یراد ضد الظهارة بطانة بکسر موحده بمعنی استر است ضد ظهاره
بکسر بمعنی ابره زیرا که بدترین خصلت باطن که خیانت است پس مخصوص بذم محذوف است
استعاذه رسول خدا ازین اشیا برای تعلیم و ارشاد امت است که به سبب اقتدا
آنحضرت خیر دنیا و آخرت حاصل کنند یا مراد طلب ثبات است و استقامت بر
صفات کمال اعلام امت است که ازین ذمایم در هر که چیزی موجود باشد از آن
حتی الامکان نماید و اگر مفقود باشد شکر خدا بجا آرد و طلب نجات کرد
و پناه می طلبیم ترا از کاهلی و گرانی در عبادت بدنی و از بخل و امساک در طاعت مالی
و از بد دیای همتی در جهاد اصغر و اکبر قوله ومن الهرم ای و از طول عمر که موجب وقوع
در معصیت چنانکه وارد است تعوذ از سوء العمر یا از سختی پیری که مانع است از قیام
بعبادت و ازین که رد کرده شوم بسوی ارذل العمر که هیچ چیزی از علوم نافعه یاد ام
و از فتنه هر دجال صفت که برساند بسوی کفر و ضلال و از موجبات عذاب قبر
قوله وفتنة المحیا والممات تعمیم است و تتمیم ای از فتنه حیات که ابتلاست بسیاست
و از فتنه وقت ظهور امارات موت که با بجان بردن یا از فتنه جواب سوال نکیر
و نکر قوله اللهم یا رب خدایا تحقیق ما سوال میکنیم از تو موجبات مغفرت ترا عزایم جمع
عزیمت است ای آنکه عزم جزم کرده است خدای تعالی بر بندها اطاعت خود را
تا مغفرت کنند و منجیات ای و توفیق طاعات است که نجات دهند ما را از
انما عذاب تو با خلاص کشند است از جمیع امر تو و سلامت بدار از هر معصیت

دغنیمت

و غنیمت یا ای امر را که مرغوب است و تشریف از هر خیر و طاعت و رسیدن را
در بهشت و خلاص و رهائی یا از آتش دوزخ   اللهم انی اسألک علما نافعا و
اعوذ بک من علم لا ینفع   و عمل لا یرفع و قلب لا یخشع و قول لا یسمع   یعنی
در صحیح ابن حبان مرویست از جابر رض که رسول خدا میخواند این دعا بار خدایا
تحقیق من سوال میکنم از تو علمی را که نفع دهنده است در دنیا و عقبی و پناه میجویم بتو
از علمی که نفع ندهد در دنیا و آخرت قوله و عمل یعنی در صحیح ابن حبان و مستدرک
حاکم و مصنف ابن ابی شیبه مرویست از انس رض که رسول خدا در آخر این دعا
سابق زیاده این قول نیز میخواند که و پناه میجویم بتو از عملی که مرفوع بجانب حق تعالی
نشود و مقبول نگردد برای آنکه عبادتست باطل یا بی اخلاص و از دلی که خاشع نیست
برای ذکر خدا و از کلامی یا از دعائی که مسموع و مستجاب نگردد   نعوذ بالله من
عذاب النار نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن نعوذ بالله من فتنة ا
لدجال   یعنی در مسند صحیح ابو عوانه مرویست از زید ابن ثابت رض که رسول
خدا میخواند این دعا پناه میجویم بخدا از عذاب آتش دوزخ پناه می طلبیم از محن و بلیات
و نوب داخل در آنکه تعلق بظاهر دارد از آن محن و آنکه تعلق بباطن دارد از آن
محن یا آنکه ظاهر است از آن محن الآن و آنکه ظاهر خواهد شد از آن محن در استقبال
و در بعضی نسخ است من فتنة ما ظهر منها وما بطن قوله نعوذ بالله الخ ای پناه میجویم
بخدا از فتنه دجال زیرا که هر فتنه از فتن نسبت بفتنه دجال سهل است پس این قول
تخصیص است بعد از تعمیم برای اهتمام و تعظیم   اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع
ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا یسمع اللهم انی اعوذ بک من هؤلاء
الاربع   یعنی در مصنف ابن ابی شیبه از ابن عمر رض و در معجم اوسط طبرانی از ابن عباس

۲۹۷

مص طس

رض مرویست که رسول خدا میخواند این دعا را که مکرر مترجم شده است و قوله اللهم
بار خدایا بتحقیق من پناه میجویم بتو از جمیع این چهار امر مذکور تا کیدیست و تائید نیز که
قد ذکرت اللهم اعوذ بک من ذنوبی وعطایای وعمدی طس یعنی در معجم اوسط طبرانی
مرویست از ابن عباس رض که رسول خدا میخواند این دعا را بار خدایا مغفرت
کن و بیامرز جمیع گناهان مرا و گناهی که خطا کرده شده یا صغایر است و گناهی
که عمدا شده است یا کبایر لیکن عطف خطای و عمدی تفصیل ذنوبهاست اللهم
انی اعوذ بک من دعاء لا یسمع وقلب لا یخشع ونفس لا تشبع یعنی در معجم کبیر
طبرانی مرویست از جریر رض که رسول خدا میخواند این دعا را بار خدایا بتحقیق
من پناه میجویم بتو از چیزی که موجب رد دعاست و از چیزی که موروث عدم خشوع
قلب است و از حرص که مقتضی سیر ناشدن نفس است اللهم انی اعوذ بک من
الکسل والهرم وفتنة الصدور وعذاب القبر یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست از
ابن عباس رض که رسول خدا میخواند این دعا که ترجمه اش نوشته شده است
اللهم انی اعوذ بک من یوم السوء ولیلة السوء ومن ساعة السوء ومن صاحب
السوء ومن جار السوء فی دار المقامة سوء در اکثر نسخ بضم است و در بعضی بفتح
مقامه بضم میم مصدر میمیست بمعنی اقامت یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست از
عقبة بن عامر رض که رسول خدا میخواند این دعا را بار خدایا بتحقیق من پناه میجویم
بتو از روز بدی از روزی که واقع شود در آن روز امر بد یعنی یاد نبوی کرا[illegible]
کبیر کند مرا و کند از شبی که واقع شود در آن شب امر بد یعنی یا دنیا و [illegible] کند
مرا و از ساعت بد که ساعت غفلت است از طاعت و از مصاحب بد که دلیل
شود بر معصیت و از همسایه بد بکار در سرای اقامت و در حالت اقامت [illegible]

نوکی

نوکی عارف سامی مولوی جامی نجمه از حال دوستان و مصاحبان زمان خود بیان
فرموده اند دوستداران که یکجو اهلی اند روز و زندان و غم کاهان اند
روز غم ترا بگیرند در یو آتش دو کنند و عداوت دیو گاه هم نجد و دوست سازند
گاه در دام دیوت اندازند بجز دین کو چه خود سفت بیت یار بد بد ز یار بد
گفت بیت یار بد جز بگردن نتند یار بد عقل و دین زین کمند یار بد را گر
افکنی سنگ چه از خانه تو فرسنگ رستن از یار بد بود دشوار ور به بندی در
آید از دیوار یار بد چز بهرها بدیم تا میان در سرای و خانه بد باشند جان
از آن حذر کردن نقد جان از کفش بدر بردن یار بد از فسون و افسانه با تو
همخوابست و همی خانه یک ده دست رستن از کیدش یا بدینهای جستن از
قیدش یار بد چون به چنینش دانند یار بد را شناخت نتوانند بلکه خون
جگر باید خورد تا شود آشکار جوهر مرد یار بد خصم انجهانی باشد یار بد
۲۹۹ خصم جاودانی باشد اللهم انی اعوذ بک من البرص والجنون والجذام ومن سیئ
الاسقام یعنی در سنن ابو داود و نسائی و مصنف ابن ابی شیبه مرویست
از انس رض که رسول خدا میخواند این دعا بار خدایا بتحقیق من پناه میطلبم بتو از برص
ای پیسی و از دیوانگی که موجب زوال عقل است که منشا خیرات علم و عمل است
و از علت جذام تغییرش بالا مرقوم است طیبی گفته که هر یکی از برص و جذام علتی است
مزمن و متعدی است خلاف دیگر امراض سیئه اللهم انی اعوذ بک من الشقاق
والنفاق وسوء الاخلاق یعنی در سنن ابو داود مرویست از ابو هریره رض
که رسول خدا میخواند این دعا بار خدایا بتحقیق من پناه میجویم بتو از مخالفت حق یا از
عداوت که باعث است بر مخالفت و از نفاق در دین که مخالفت ظاهر است با

باطن تو کن و سوء الاخلاق ای و از بدیهای اخلاق و احوال باطن که سیئه است از قبیل
عطف عام است برای تنبیه که ضرر هر یک از شقاق و نفاق که سابق است گویی
غیر اعظم است اللهم انی اعوذ بک من الجوع فانه بئس الضجیع و اعوذ بک من
الخیانة فانها بئست البطانة یعنی در سنن ابو داود مروی است از ابو هریره رض
که رسول خدا میخواندند این دعا که ترجمه اش سابق مرقوم است اللهم انی اعوذ بک
من الاربع من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع و من نفس لا تشبع و دعاء لا یسمع یعنی در
سنن ابو داود مروی است از ابو هریره رض که رسول خدا میخواندند این دعا بار خدایا
نگاهدار مرا از این چهار چیز معهود که بیان فرمود من علم الی آخره و در ترجمه
این دعا مکرر نوشته ام و در نسخه الست و من دعاء اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار یعنی در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابو داود
و نسائی مروی است از انس رض که گفته اکثر دعای نبی صلی الله علیه وسلم آتنا فی الدنیا
کذا فی المشکوة و قال متفق علیه یعنی اکثر دعای رسول خدا این دعا بعجه زیرا که جامع
خیرات دنیا و آخرت است ای خدای ما پروردگار ما عطا کن ما را در دنیا هر حالتی
که حسنه است از علم نافع و عمل رافع و رزق واسع و صحت و عافیت و غیر ذلک و در آخرت
هر مرتبه که مستحسن است از مغفرت و دخول جنت و لقا و رویت و غیر آن و نگاه دار ما را
از جمیع قبایح و معاصی و مکروهات که از موجبات عذاب آتش دوزخ است امام نووی
گفته که اظهر اقوال در تفسیر حسنه دنیا صحت است و عافیت و در حسنه آخرت جنت است
و مغفرت انتهی و مولانا علی قاری گفته که جامع تر اقوال در تفسیر حسنه دنیا و آخرت
شمول حسنات دارین است و تنکیر هر یک مانند تنکیر نفس است در کلام خدا برای شمول
علمت نفس ما قدمت و اخرت و اعلی اقوال در حسنه دنیا متابعت اولیاست و در حسنه

آخرت رفیق

آخرت رفیق اعلی است و عذاب نار حجاب مولی است اللهم اغفر لی خطیئتی
و جهلی و اسرافی فی امری و ما انت اعلم به منی خطیئة بهمزه است و مراد است
گناهان یعنی در صحیح بخاری و مسلم و مصنف ابن ابی شیبه مروی است از ابو موسی
اشعری رض که رسول خدا میخواندند این دعا بار خدایا بیامرز گناه مرا و گناهی که صادر
شده است از من برای جهل من و درین اشارت است بسوی قول حق تعالی انما التوبة
علی الله للذین یعملون السوء بجهالة امام محیی السنة گفته که اجماع سلف است بر آنکه
هر که عصی الله فهو جاهل و بیامرز اسراف مرا که تجاوز است از حد و قوله فی امری در
امر من متعلق است باسراف یا بجمیع ما سبق و قوله و ما انت ای بیامرز مرا جمیع
سیئات و تقصیر در طاعات که تو داناتری بآن چیز از من این قول تعمیم است
بعد تخصیص اللهم اغفر لی جدی و هزلی و خطای و عمدی و کل ذلک عندی
در طراح است و هزل نقیض جد است هزل بیهوده از باب ضرب و جد
در ستی از باب نصر خطا نقیض صواب است و گاهی عمد و است و خطا یعنی گناه
یعنی در صحیح بخاری و مسلم مروی است از حضرت عائشه رض که رسول خدا میخواندند اللهم
اغفر لی جدی و هزلی که در اکثر از نسخ است و مطابق مشکوة و در بعض نسخ صحیح هزلی
و جدی است که اوفق است بمراعات فواصل ای بار خدایا بیامرز همه من بهر طریق
که صادر شده است خطای مرا و گناه دانسته و نادانسته مراد عمد مرا ای گناه دانسته
مرا پس عطف عمد از قبیل عطف خاص است بر عام و حال آنکه همه انواع گناه که مذکور شد
موجود است یا ممکن نزد من و متصف بآن پس بیامرز مرا همه گناه مرا امام نووی گفته است
که رسول خدا این را از روی تواضع و هضم نفس فرموده است و حضرت علی کرم الله وجهه
فرموده که رسول خدا ترک اولی و فوات کمال را گناه شمرده است انتهی و هذا الاولی ذکر

است

حسنات الابرار الطالبين سيئات الاحرار المقربين وقبيل گناهان که مثل این نوع

وقبيل اين گفتن براى تعليم است انت المقدم وانت المؤخر وانت على كل شىء

قدير يعنى در صحيح بخارى ومسلم مرويست نيز از حضرت عائشه رض که رسول خدا

مى فرمود انت المقدم تويى که مقدم ميکنی هر کرا ميخواهی بتوفيق بسوی رحمت خود

وتويی که مؤخر ميکنی هر کرا ميخواهی بخذلان از رحمت خود وتويی بر همه چیز که ممکن

است قادر و توانا ظاهر آنست که این زیادتی از تتمه حدیث سابق است لیکن مصنف

رحمه الله اگر چه این را مکرر نوشته و در آخر این تتمه مرقوم نمود بهتر می بود

مگر آنکه این زیادتی در روایتی دیگر باشد اللهم اغفر لی جدی وهزلی وخطای

وعمدی وکل ذلک عندی یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست از ابو موسی

اشعری رض که رسول خدا میخواند این دعا را که ترجمه اش قریب مرقوم است و در

مشکوة است که این حدیث متفق علیه است اللهم اغسل خطایای بماء الثلج و

البرد ونق قلبی من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وباعد بینی

وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب یعنی در صحیح بخاری ومسلم مرویست

از حضرت عائشه رض که رسول خدا میخواند این دعا را که تحقیق لفظ و توضیح معنی این

در همین باب ادعیه مرقوم است اللهم مصرف القلوب صرف قلوبنا علی طاعتک

یعنی در صحیح مسلم وسنن نسائی مرویست از عبد الله ابن عمرو بن العاص رض که

رسول خدا میخواند این دعا را ای خدا ای گرداننده دلها بگردان دلهای ما را مایل

بسوی عبادت خود وثابت بر طاعت خود واول این حدیث است ان قلوب بنی

آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء ولهذا فرمود اللهم مصرف

القلوب الخ اللهم اهدنی وسددنی م یعنی در صحیح مسلم مرویست از حضرت

سارم

علی رض که رسول خدا صلی الله علیه وسلم میخواند این دعا یا رب خدایا ثابت و دایم دار مرا

بر هدایت بسوی صراط مستقیم تا نهایت خاتمه یا بسوی مصالح امور دنیا و آخرت

و سددنی صیغه امر است از تسدید بمعنی توفیق و تایید ای توفیق ده در استقامت ده

مرا و تایید کن مرا قال المصنف من السداد بالفتح وهو الاستقامة انتهی ای

اجعلنی علی السداد والاستقامة وظاهر گفته در این دعا ست معنی فاستقم کما امرت

واهدنا الصراط المستقیم ای هدایتی که مایل نشوم به سبب آن هدایت بسوی طرف

افراط و طرف تفریط اللهم انی اسألک الهدی والسداد م یعنی در صحیح مسلم

مرویست از ابو هریره رض که رسول خدا میخواند این دعا یا رب خدایا تحقیق من

سوال میکنم از تو راه راست را که عبارتست از صراط مستقیم در امر عقبی

وسداد را ای راستی و درستی گفتار و کردار را در امر دنیا یا سداد را در دنیا

چیزی را که سد کند و باز دارد مرا از احتیاج بسوی ما سوای خدا اللهم انی اسألک

الهدی والتقی والعفاف والغنی م س ق یعنی در صحیح مسلم و سنن ترمذی و ابن

ماجه مرویست از ابن مسعود رض که رسول خدا میخواند این دعا را یا رب خدایا سوال

میکنم از تو راه راست را در عقاید و اخلاق باطنی و تقی بوزن هدی ای پرهیزگاری را

در اوامر و نواهی و بارد اعمال ظاهری وعفاف را بالفتح که بمعنی باز ایستادن

از حرام است پس تخصیص است بعد از تعمیم و بمعنی اصلاح قلب و نفس نیز

آمده پس تعمیم است بعد از تخصیص و اظهر آنست که مراد تعفف است از سوال اگرچه

بلسان حال است چنانکه در کلام خدا اشارتست بسوی آن یحسبهم الجاهل اغنیاء

من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس الحافا ای الحاحا نه بزبان قال

و نه بلسان حال والغنی ... نیاز دل را یا استغنا را از خلق و طمع گفته

کرد ذکر هری و تبع مطلق فرمود تا شامل شود هر خیر را که می باید اهتمام بسوی آن
از امر معاش و معاد و مکارم اخلاق و هر شری را که می باید اتقاء از آن احتراز
شرک و معاصی و رذایل اخلاق پس طلب عفاف و غنا از قبیل تخصیص است
بعد از تعمیم و این دعا از جوامع الکلم است اللهم اصلح لی دینی الذی هو
عصمة امری واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی
واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر م یعنی
در صحیح مسلم مرویست از ابو هریره رض که رسول خدا میخواند این دعا را بار خدایا
اصلح صیغه امر است از اصلاح دینی که آن دین عام و حافظ جمیع امور منست
پس عصمت مصدر است بمعنی فاعل قال الله تعالی واعتصموا بحبل الله و بصلاح آر
مرا که احتیاج الیه کفاف باشد و حلال و محمود و معین بر طاعت که در آن دنیاست
مکان عیش من و زمان حیات من و بصلاح آر برای من آخرت را بلطف و توفیق
بر طاعت و اخلاص در عبادت و حسن خاتمت که در آن آخرت است مکان عود
من و زمان اعادت من و بگردان درازی عمر را سبب زیادت در هر خیر که باشد
از علم نافع و عمل صالح و غیر ذلک و بگردان تعجیل موت من سبب راحت از هر شر
که باشد ای از هر فتنه و محنت خصوصا از شر ابتلا بمعصیت و غفلت زین الوب
گفته ای موت من بر شهادت و حسن عقیدت باشد و قیل اشارتست بسوی
حدیث اذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون و همین است نقصان که مقابل
زیادت است لقرینه مقابله مجمل الکلم عزم را صرف کن در محبوبات خود و دور دار
مرا از مکروهات خود پس این دعا نیز از جوامع است اللهم اغفر لی وارحمنی وعافنی
وارزقنی واهدنی م یعنی در صحیح مسلم مرویست از ابو مالک سعد الاشجعی که تابعی است ثقه از

صغار

صغار تابعین از پدر خود طارق ابن اشیم که صحابی است شنیده است رسول خدا
میخواند این دعا را بار خدایا مغفرت کن مرا بمحو سیئات و احسان کن بر من
بتوفیق طاعات و سالم دار مرا از مکروهات و عطا کن طیبات مرزوقات
قوله واهدنی ای در صحیح مسلم مرویست از ابو مالک از پدر خود این تتمه دعا الی
شاید که این تتمه در طریق دیگر باشد از طرق روایت ای ثابت دار و دایم دار مرا
بر هدایت رب اعنی ولا تعن علی وانصرنی ولا تنصر علی وامکر لی ولا
تمکر علی واهدنی ویسر الهدی وانصرنی علی من بغی علی رب اجعلنی لک ذکارا لک
شکارا لک رهابا لک مطواعا لک مخبتا الیک اواها منیبا رب تقبل
توبتی واغسل حوبتی واجب دعوتی وثبت حجتی وسدد لسانی واهد قلبی واسلل
سخیمة صدری اعنی بتشدید نون صیغه امر است از اعانت لا تعن صیغه
نهی است از ان یعنی در سنن اربعه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و مصنف ابن
ابی شیبه مرویست از ابن عباس رض که رسول خدا میخواند این دعا را ای پروردگار
من اعانت کن و توفیق ده مرا برای ذکر و شکر و حسن عبادت خود و غالب
مکن بر من احدی را از شیاطین انس و جن که مانع شود مرا از طاعت تو و نصرت
عطا کن مرا بر نفس و بر شیطان و بر تمام دشمنان و غالب مکن بر من هیچ احدی را
از خلق خود قوله وامکر لی قیل مکر الله ایقاع البلاء علی الاعداء من حیث لا
یشعرون ای مکر کن و بفرست از بلا را بر دشمنان برای من از جایی که گمان هم نداشته
باشند و مکر مکن بر من باستدراج من بطاعت که بدانم مقبول است و در
حقیقت مردود باشد لقال هو استدراج العبد بالطاعة فیتوهم انها مقبولة
وهی مردودة و ثابت و دایم دار مرا بر صراط مستقیم و آسان کن اسباب هدایت

برای من و نصرت عطا کن مرا بر کسی که ستم و تعدی کرده است بر من قوله رب اجعلنی
پروردگار من بگردان مرا خاصه مر ترا بسیار ذکر کننده و خاص مر ترا بسیار شکر
گوینده و بسیار ترسنده از معصیت و غضب لک مطواعا بکسر میم است مطیع گفته
ای بسیار طوع و طاعت و مصرح گفته مطیعا منقادا لاوامره تعالی و در روایت
ابن ابی شیبه است مطیعا الیک قوله لک مخبتا از اخبات یعنی فروتنی کردن
ای بگردان مرا خاشع و متواضع بسوی خود قال الله تعالی واخبتوا الی ربهم ای
اطمانوا الی ذکره و سکنت نفوسهم الی امره وقال سبحانه و بشر المخبتین الذین
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم ای خافت پس مخبت کسی است که بین الخوف و
الرجا است الیک اواها چنین بود او کثیر التاوه ای بگردان مرا بسیار آه گوینده
تغیظ آه که او از محزون است یعنی متوجع بر تفریط و منه قوله تعالی ان ابراهیم
لاواه حلیم و صاحب سلاح گفته است لکا گر قوله منیبا ای بگردان مرا رجوع کننده
بسوی خود از معصیت بسوی طاعت و از غفلت بسوی حضرت پس تقدیم صلات بر
متعلق است برای اهتمام و اراده اختصاص است قوله رب تقبل ای پروردگار
من بگردان توبه مرا قابل قبول خود و بسوی گناه مرا ای زایل کن بالکلیه که از
آثار آن گناه باقی نماند حوب بفتح و ضم گناه و قبول کن مرا و ثابت دار حجت
و ایمان مرا در دنیا و در جواب ملکین فتانین و درست کن زبان مرا تا تکلم
نکنم مگر بتصدیق و حق ثابت دار مرا بهدایت دل مرا و اسلل بضم لام اول صیغه
امر است از سل السیف اذا اخرجه من الغمد سخیمة کضغینة وزنا و معنی ای
خارج کن کینه سینه مرا و پاک کن سینه مرا از کینه و در روایت ابن ابی
شیبه قلبی بدل صدری است و اضافت سخیمه بسوی قلب برای آنست که منشا

کینه

کینه قوت غضب است که در دل است و دل در سینه است اللهم الف بین قلوبنا
و اصلح ذات بیننا واهدنا سبل السلام و نجنا من الظلمات الی النور و جنبنا
الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و بارک لنا فی اسماعنا و ابصارنا و قلوبنا و ازواجنا
و ذریاتنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم و اجعلنا شاکرین لنعمتک مثنین
بها قابلیها و اتمها علینا الف صیغه امر است از تالیف از الفت
یعنی در سنن ابو داود و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم و معجم کبیر طبرانی مروی است از
ابن مسعود رض که رسول خدا میخواندند با رضای الفت میفرمودند در میان دلهای
گروه مومنان و باصلاح آر امور یکه واقع است در احوال که کاین است میان آن
گروه ~~مومنان و باصلاح آر امور یکه واقع است در احوال که کاین~~ و قیل باصلاح آر
حالتی که مصاحب است فراق هر یکی را از مومنان و مولانا جنو گفته که لفظ
۲۰۲ ذات مقحم است و هدایت کن ما را طرق سلامت است از آفت در دین و دنیا یا
طرق دار السلام اسم خدا است ای طرق موصله بسوی خود که الطرق الی الله بعدد
انفاس المخلوقات و خلاص کن ما را از انواع ظلمت شکوک و اوهام و از انواع ظلمت
جهل که کفر است و اصناف آثام در ان حال که رسانیده بسوی نور که علم توحید است
و همین علم مرجع جمیع افراد نور است از نور ایمان و نور ایقان و نور طاعت و نور
احسان لهذا نور مفرد است و ظلمات جمع الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من
الظلمات الی النور ای موصلا الیه و دور دار ما را از فواحش آنچه ظاهر است
از فواحش و آنچه باطن است از ان پس ما ظهر و ما بطن بدل است از فواحش و
برکت وافر و ده عطا کن برای ما در گوشهای ما بزیادة سماع حق و ادله نقلیه و
در چشمهای ما بدیدن آیات آفاق و در دلهای ما بتذکر آیات انفس و دلائل

خطاب بقرینه ذکر به کرد در نسخ صحیحه است یا غایبه و در بعض نسخ تحول بصیغه مذکر است
تبلغ از تبلیغ است یا ابلاغ بتنوین از تهوین و در نسخه تهون بتقول بتذکیر یا تانیث
تا رود در اصل معنی کفته و خشم است اینجا مستعمل است در مطالبه خوش قسیل مبلغ الغایة
التی یبلغها الماشی والمحل است و در بعض نسخ مستعمل است ولا غایة رغبتنا است
لیکن مصر به در تصحیح مصابیح گفته لم اره فی الحدیث یعنی در سنن ترمذی و
صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابن عمر رض که رسول خدا میخوانده بار صرابا الخ ترمذی
و نسائی گفته که این حدیث حسن است و حاکم گفته که صحیح است بر شرط بخاری و زیاده
کرده است حاکم در اول این حدیث اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت
وما اعلنت وما انت اعلم به منی را ای قسمت ده و نصیب گردان برای ما از خشیت یعنی خوف
خوف که مقرون است بعظمت حق زیرا که حایل و مانع شود به سبب آن چیز که خوف
موصوف است یا حایل و مانع شود آن خشیت بر تقدیر تانیث تحول یا آن چیز
که مبین است بخشیت بر تقدیر تذکیر تحول میان ما و میان معاصی تو لیکن کلمه بین بها
لفظ ما است که متاخر است و کذا در باقی قراین و نصیب گردان ما را از طاعت
و فرمان برداری خود چیزی را که برسانی تو ما را بسبب آن چیز که طاعت است در جنت
خود یا برساند آن طاعت یا آن چیز در جنت تو و نصیب گردان ما را از یقین که
بذات واجب بالذات است و بانکه لا راد لقضائه و بانکه لا یصیبنا الا ما کتب
الله لنا و بانکه ما اخطانا لم یکن لیصیبنا وما اصابنا لم یکن لیخطئنا و بانکه افعال
لا تخلو عن حکمة و مصلحة و استجلاب منفعة چیزی را که آسان کنی تو بسبب آن چیز که آن
یقین متعلق باشیاء مسطوره است یا آسان کند آن چیز که همان یقین است بر ما
و نوائب دنیا را و مصیبت یعنی محنت و اندوه رسنده است یعنی لفظ مصائب بنصب است

ودر نسخ

ودر نسخه مصیبات الدنیا است و در نسخه که تهون بتقول است به تذکیر و تانیث
مصائب برفع است که فاعل است قال المصنف و در دری ما یهون علینا عدم به تقتضی
ان یکون بالیاء آخر الحروف والاثبات به تقتضی ان یکون بالتاء المثناة
من انتهى وفیه تامل و منتفع گردان ما را بگوشهای ما و چشمهای ما التصریح بای
برای آنست که دلایل معرفت و توحید خدا از طریق گوش است و چشم زیرا که
براهین ماخوذ است از آیات منزله که تعلق بسمع دارد یا از آیات منصوبه در
آفاق و انفس که تعلق ببصر دارد و منتفع گردان ما را بقوت سایر حواس ظاهر
و باطنی و باقی اعضای بدنی و بقال بقوت دل ها و محل است یا و موضع حب یا دیدار
ایمان و مکان ایقان ما ما دامی که زنده داری تو ما را زیرا که احتیاج بسوی آنچه
مذکور شد در حالت حیات است نه ممات قوله واجعله الوارث منا یقال ضمیر
برای مصدر است ای بگردان آن نوع گردانیدن وارث را از نسل ما نه کلاله
خارج از ما چنانکه حق تعالی حکایت از زکریا علیه السلام فرموده فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب پس مرجع آن ضمیر مفعول مطلق نوعی است
و وارث مفعول اول و منا در موضع مفعول دوم است و قیل ضمیر برای تمتیع است
مدلول علیه متعنا ای بگردان انتفاع ما را بهر سه امر وارث ای باقی بعد از ما
باعتبار بقای آثار و حسن صیت و ما ثور و منقول عن جماعة که پس از ما باشند
یا محفوظ برای ما تا روز احتیاج پس مرجع آن ضمیر مفعول اول است و وارث مفعول
دوم و منا صلة وارث و قیل ضمیر برای اسماع و ابصار و قوت است و افراد
و تذکیر ضمیر بتاویل مذکور ای بگردان این هر سه مذکور را وارث و لازم نزد
موت مانند لزوم وارث یعنی تا دم حیات هر سه سالم و لازم باشند

وجهک والشوق الی لقائک واعوذ بک من ضراء مضرة وفتنة مضلة اللهم
زینا بزینة الایمان واجعلنا هداة مهتدین حب مس ا ط یعنی در سنن نسائی
وصحیح مستدرک حاکم ومسند امام احمد ومعجم کبیر طبرانی مرویست از عمار بن یاسر رض
که رسول خدا میخواند اللهم اسالک بعلمک ای اسئلک بحق علمک فالباء للاستعطاف
یا رضا یا سوال میکنیم از تو در آن حال که قسم میدهیم ترا بحق علم تو جمیع مغیبات را
از خلق و بحق قدرت تو که بر جمیع مخلوقاتست یا باء در این هر حکمی است مثل کلمه با
برای قسم استعطاف است زنده دار مرا تا زمانی که دانسته زندگی را بهتر برای من
و قبض کن روح مرا وقتی که دانسته مردن را بهتر برای من قوله واسالک خشیتک
بر اسالک یا الله بتقدیر لفظ اللهم کما مر و یا رضا یا سوال میکنیم از تو خشیت و
خوف ترا که متمولست بعظمت در باطن و ظاهر در خلوت و جلوت یعنی در جمیع احوال
و طیبی گفته که مراد باین خشیت اظهار آن خشیتست در سر و علانیة وکلمة الاخلاص
و در مشکوة است وکلمة الحق ونکلم را الحق و با اخلاص در خشنودی و خشم خود یا در خشنودی
و خشم خدا یا در خشنودی و خشم مردم و در مشکوة زیادتست واسالک القصد فی
الفقر والغنی ای اقتصاد و میانه روی در حالین یا قصد نیکی در حال وجود این دو
حال از صبر و شکر و سوال میکنیم از تو نعمتی را که سپری نشود و فنا نپذیرد از نعمت
جنت یا نعمت دنیا که آثار خیر شن تا ابد باقی ماند و چشم خنکی را که منقطع نگردد
و دایم باشد و این خنکی کنایتست از سرور و حضور محبوبی برای که در دلست
سرور و حضور مطلوبست که محبت حق باشد و دلزده و مصیبت کم یا عبارتست
از نسل که منقطع نشود در کلام خداست ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة
اعین یا از مداومت بر صلوات رسول خدا فرموده قرة عینی فی الصلوة و بهرا است

کمراد

که مراد بقوة عین همان خیریست که کاینست در دنیا و عقبی قوله واسالک الرضا بعد
القضاء الرضی مقصور امصدر محض والاسم الرضاء ممدود و او سوال میکنیم رضا
و خشنودی دل را باحکام تقدیری و تشریعی قال سبحانه و رضوان من الله اکبر
و نیز رضی الله عنهم و رضوا عنه که در معنی یحبهم و یحبونه است عارفان گفته اند
الرضا بالقضاء باب الله الاعظم و حیات خوش و راحت دایم را بعد از انتقال دنیا
در برزخ و قیامت و لذت نظر الی وجه تو قال الله تعالی انما اموالکم واولادکم
فتنة والله عنده اجر عظیم و این اجر عظیم نصیب کسیست که محبت اموال و اولاد
مشغول نکرده است او را از عبادت رب العباد و یا رضا یا آراسته گردان ما را
بزینت آراستگی ایمان که عبارتست از تصدیق طاعت یعنی بوصف احسان
و بگردان ما را راه راست نمایندگان که راه راست روندگان القان اند
در وصف هداة بمهتدین اشعار است بانکه هادی چون نفس مهتدی نباشد
صلاحیت هدایت دیگری ندارد و در نسخه الحصین مهتدیین که بمعنی مهتدینست
من اللهم انی اسالک من الخیر کله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ
بک من الشر کله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی اسالک من خیر ما
سالک عبدک و نبیک و اعوذ بک من شر ما عاذ منه عبدک و نبیک اللهم انی
اسالک الجنة و ما قرب الیها من قول او عمل و اعوذ بک من النار و ما قرب
الیها و اسالک ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا ق حب مس یعنی در سنن ابن
ماجه و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از حضرت عائشه رض
خواندن رسول الله این دعا را یا رضا یا تحقیق من سوال میکنم از تو نیکی را که همه
انواع نیکی است لفظ کلمه بجهت آنست که تاکید خیر است و مولانا ضع گفته که منصوب است

نیز زیرا که مفعول دوم اسالست انتهی مخفی نماند که تقدیر چنین میشود اسالک کل الخیر
من الخیر و مع هذا استعمال کلمه من باشد مگر تاکید یا مبتدا پس بهتر آنست که نصبش برای
تاکید محل من الخیر باشد خصوصا که کلمه من زایده است برای اراده استغراق و همین
دو وجه است در قوله عاجله و آجله ای خیر دنیوی را و خیر اخروی را خیر را که می دانم آنرا
و آنچه ازان و خیر را که نمی دانم آنرا و دانسته نیستم ازان و پناه می طلبیم بتو از شر
همه آن شر دنیوی و شر اخروی و شری که می دانم آنرا بار خدایا بتحقیق من سوال
میکنم از تو نیکی خیر را که سوال کرده است از نیکی الخیر نبی خاص تو و بنده با اختصاص
تو و پناه می طلبیم بتو از بدی چیزی که پناه طلبیده است از بدی آن خیر نبی خاص در حق
با اختصاص تو بار خدایا بتحقیق من سوال میکنم از تو جنت را و چیزی را که قریب
گرداند مرا بسوی جنت از گفتاری یا از کرداری ظاهری یا باطنی کلمه او برای تنویع است
و پناه می طلبیم بتو از آتش دوزخ و از چیزی که قریب گرداند بسوی آن آتش از قولی یا
عملی پس لفظ قرب در موضعین ماضی معلوم است از تقریب و سوال میکنم از تو که بگردانی
هر قضیه را نیک برای من و در نسخه الیست کل قضیة ویلی متعلق است بالخیر که مفعول
دوم است و تقدیم یلی برای اهتمام است و اختصاص است و در شرح قهستانی است
که بگردانی هر تقدیری را که واقع شده است در حق من نیک پس یلی ظرف مستقر است
متن و اسالک ما قضیت لی من امر ان تجعل عاقبته رشدا کس اللهم احسن عاقبتنا فی
الامور کلها و اجرنا من خزی الدنیا و عذاب الآخرة حسن ما قضیت مفعول
دوم ... است ان تجعل بدل اشتمال این مفعول است رشدا کقفل و کفرس ...
صیغه امر است از اجاره خزی یعنی خواری و رسوائی از باب علم یعنی در صحیح مستدرک
حاکم مروی است از حضرت عائشه رض این زیادتی که سوال میکنم از تو امری را که قضا

ادا

کردن که بگردانی عاقبت آن امر را خیر و رشدار راستی و درستی و در گفتار و کردار و قوله
اللهم یعنی در صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مروی است از بسر ابن ارطاه بضم موحده
و سکون سین مهمله علی ما فی التقریب که گفته شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم
میفرمود بقول اللهم احسن عاقبتنا الخ ای بار خدایا نیکو گردان عاقبت ها در جمیع امور ما
را خود و نگاه دار ما را از فضیحت و رسوائی دنیا و عذاب آخرت متن اللهم
احفظنی بالاسلام قائما و احفظنی بالاسلام قاعدا و احفظنی بالاسلام راقدا
و لا تشمت بی عدوا و لا حاسدا اللهم انی اسالک من کل خیر خزائنه بیدک
من حب یعنی در صحیح مستدرک از ابن مسعود رض و در صحیح ابن حبان از حضرت
عمر رض مروی است که رسول خدا می خواند بار خدایا نگاه دار مرا بحق اسلام در ان
حال که قائمم پس کلمه با برای قسم استعطافی است و محتمل که برای مصاحبت باشد
و متعلق بقائما ای در ان حال که قائمم باسلام و انقیاد احکام و کذا است بعینه
در و احفظنی بالاسلام قاعدا و احفظنی بالاسلام راقدا ای نائما یا مضطجعا یا مستلقیا
مطلوب حفظت الهی است در جمیع احوال قوله و لا تشمت صیغه نهی است از اشمات
ای شاد مکن بسبب ابتلای من ببلائی دنیاوی هیچ دشمنی را از انس باشد
یا جنی قال الله تعالی و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن و نه هیچ
حاسدی را از حاسدان عطف تخصیص حاسد از جمله اعدا بذکر برای اشعار است بانکه
عداوت او اقوی است للقدر ... کل العداوة قد ترجی ازالتها الا عداوة
من عاداک من حسد قوله انی بار خدایا من بتحقیق سوال میکنم از تو هر خیری را که
خزانهای او در دست قدرت تست پس جمله صفت خیر است و همین است اظهر
لفظا و محتمل که استیناف تعلیلی باشد و این ابلغ است معنی متن اللهم انی اعوذ بک

۲۱۱

من شر ما انت آخذ بناصیته و اسالک من الخیر الذی هو بیدک کله حسب نیغ در صحیح
ابن حبان مرویست از حضرت عمر رض که رسول خدا میخواند بار خدایا بتحقیق من
پناه می‌طلبم بتو از شر هر چیزی که توئی گیرنده از موی پیشانی او ای از شر هر چیزی
از مخلوقات که در تصرف تست و سوال میکنم از تو خیرها را که در دست قدرت
تست همه آن خیر را پس کله بالجر است که تاکید خیر است و بنصب تاکید است از محل
جار و مجرور با تقدیر اعنی و در نسخه که برفع است مبدل است از هو چنانکه مولانا حنفی
و مولانا علی قاری گفته و مولانا حنفی وجه النصب را مقدم آورده است که مفعول دوم
اسال است برفع وجر و قدح ما فیه و در شرح است که سوال میکنم از تو خیرها را از
انواع خیر و سوال همه خیرات نکرد برای آنکه کالمستحیل است و کلمه مرویست برفع
که مبتدا است و بیدک خبر و این جمله خبر هوست و رفع کله بنا بر بدلیت از هو ظن
ست متن اللهم انی اسالک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والسلامة
من کل اثم والغنیمة من کل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار مسطر موجبات
بکسر جیم است در اصول معتمده و نسخ معتبره و هی الخصال التی اوجبت لقائلها
الجنة و در نسخه صحیح بفتح جیم است ظاهر آنست که سهو قلم است یعنی در صحیح مستدرک
حاکم و معجم کبیر طبرانی از حضرت عمر رض و در بعضی نسخ است که در مستدرک از
ابن مسعود و در طبرانی از انس رض مرویست که رسول خدا میخواند بار خدایا بتحقیق
من سوال میکنم از تو خصالی یا افعالی که واجب گردانیده است برای مصاحب خود
رحمت ترا و جنت ترا و محتمل که بفتح جیم گوییم که سوال میکنم از تو حالاتی را که او را
گردانیده است آن حالات برای رحمت تو لیکن مؤید کسر جیم است قوله وعزائم
مغفرتک ای اعمالی را که بعزم و جزم حاصل گردد برای من بسبب آنها مغفرت تو

وسائل بودن

۲۱۲

و سالم بودن خود را از هر گناهی و غنیمت را عرض مرغوب نفیس را از هر نوع خیری
و رسیدن بفوز را بجنت و خلاص شدن ها از آتش دوزخ متن اللهم لا تدع لنا ذنبا الا
غفرته ولا هما الا فرجته ولا دینا الا قضیته ولا حاجة من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها
یا ارحم الراحمین طط لا تدع بفتح دال است فرجته بتشدید است و تخفیف یعنی فرج
معجم کبیر طبرانی و دعای کبیر طبرانی مرویست نیز از انس رض پس طبرانی را در روایت به
استقلال و معجم کبیر از حضرت عمر رض دوم در دعای کبیر نیز از انس رض که جابع
روایتیست که رسول خدا میخواند بار خدایا مگذار برای ما هیچ گناهی را بصفتی از صفات
مگر این صفت که مغفرت کنی آن گناه را پس استثنا مفرغ است مانند قول حق تعالی
لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها و مگذار برای ما هیچ غمی را مگر این صفت که زایل
کنی آن غم را و مگذار برای ما هیچ دینی را از حقوق خود و از حقوق عباد مگر این صفت
که توفیق دهی ما را بادای آن دین و مگذار هیچ حاجتی را از حاجات دنیا و آخرت مگر
این صفت که مقدر کنی قضای آن حاجت را برای ما بدرستی که توئی ارحم جمیع مهربانان متن اللهم
اعنا علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک متن اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک
یعنی در صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابن عباس رض که رسول خدا میخواند بار خدایا
قانع کن بخیری که عطا فرموده مرا و برکت ده از فضل عطا فرمای برای من در آن خیر قوله واخلف
بهمزه وصل و ضم لام است در جمیع نسخ که دیده شد و باشی قائم مقام بر هر حصه غایبی
از من و از آن باشد با مال و غیر آن تا عاید گردد بسوی من بخیر و قیل بدل کن هر چیزی را
که فوت شده است از من بهتر از آن خیر لیکن کلمه یا برای تعدیه است و محتمل که از
اخلاف باشد زیرا که در نهایه است خلف الله لک خلفا بخیر و اخلف علیک خیرا ای
ابدلک بما ذهب منک و عوضک عنه متن اللهم انی اسالک عیشة نقیة و میتة

سوءة و همزه اگر همزه اعجز مخزی ولا فاضح من عیبه بکسر عین است نقیض ستر یعنی مرا مفتضح
بکسر میم سوءة کنفقیه مرده نفخیتین نشد بدول مخزی بکمر یعنی در صحیح مستدرک حاکم
مرویست از ابن عمر و در نسخه ایست بواو که رسول خدا میخواند یا رضوانا تحقیق من
سوال میکنم از تو زیستن پاکیزه را که در ان ناخوشی نباشد و مردن را که مستورست
در ظاهر و مستقیم است در باطن و رجوع را بسوی تو که در ان رسوائی و خواری نباشد یا بلاکه
در وقوع در بلیه نیست و نه در ان فضیحت کننده ایست که عیوب و مساوی را ظاهر سازد
بتم من اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الاسلام
منتهی رضای اللهم انی ضعیف فقونی و انی ذلیل فاعزنی و انی فقیر فارزقنی مثلی
قو متشدد بدو او ضعیف ادرست انی تقویت یعنی در صحیح مستدرک و مصنف ابن ابی شیبه مرویست
از بریده ابن حصیب اسلمی رضه که رسول خدا میخواند یا رضوانا تحقیق من ضعیف یعنی عاجزم
در مقدورات خود و در مرتبه صفات خود پس قوی گردان در تحصیل رضای خود ضعف
مرا و مبدل کن ضعف مرا بقوت در تکمیل مرضیات خود و در امر دیگر دیگر بسوی خیر
موی پیشانی مرا بقوت در تکمیل مرضیات خود و در امر دیگر بسوی خیر بگیر موی
پیشانی مرا یعنی مرا متوجه بسوی خیر گردان و عوض لذت و مرد دین اسلام کامل را
که انقیاد ظاهر و باطن است نهایت مرضیات من و غایت متمنیات من چنانکه
حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیمات گفته است اسلمت لرب العالمین
قوله اللهم انی الخ تاکید سابق است و تحقیق من ذلیلم و خوارم از عجز اعزاز تو پس عزیز
وار جمند گردان مرا و تحقیق من محتاجم بسوی رزق معنوی پس عطا کن بمن رزق را
و بی نیاز گردان بتم اللهم انت الاول فلا شی قبلک وانت الاخر فلا شی بعدک اعوذ
بک من کل دابة ناصیتها بیدک اعوذ بک من الاثم والکسل وعذاب القبر و فتنة

القبر

القبر واعوذ بک من الماثم والمغرم اللهم نقنی من خطایای کما نقیت الثوب الابیض
من الدنس اللهم باعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب هذا
ما سال محمد ربه طلا لطلبی یعنی در معجم کبیر و اوسط طبرانی مرویست از حضرت ام سلمه رض که
رسول خدا فرموده است هذا ما سال محمد ربه اللهم انت الاول الخ یا رضوانا تویی غیر
تو اول در ابتدا پس نیست هیچ چیز پیش از تو آخر در انتها پس نیست هیچ چیز پس از
تو در ابدا از عارف سامی شیخ نظام درست یعنی اول تو اول در ابتدا آخر تو
آخر در انتها پناه میطلبم بتو از شر هر دابه جنبنده که موی پیشانی آن در دست تصرف
تست و مسخر و منقاد حکم تست و پناه میطلبم بتو از جنس معصیت در ارتکاب و کاهلی در
در طاعت مقصود اظهار عجز است در عبودیت و نیز حضرت نبوت از عذاب قبر
قوله و فتنة القبر و در نسخه صحیحه و فتنة الفقر است اعاذنا از فتنه قبر که در جواب سوال
ملکین فتان من متحیر نشوم یا از فتنه فقر و فاقه که عدم رضاست به قضا و پناه میطلبم ٢١٢
بتو از گناه و از دینی که بر آن معصیت باشد یا در اداء آن عاجز آیم یا پناه میطلبم بتو
از حضور خود در مکان گناهی که متعلق است بحق الله یا در مکان جنایتی که حق
غیر است و بحق عباد و این ابلغ است از ارتکاب گناه و دین کما حقق فی قوله
تعالی و لا تکونن من الممترین قوله اللهم نقنی یا رضوانا پاک و پاکیزه کن مرا از جمیع
گناهان که صادر شده است از من خطاها پاک کرده جامه سفید را از چرکینت
عارض در باطن اصلی آنکه معتبر است از فطرت جبلی یا رضوانا دوری بنداز
میان من و میان گناهان که تقدیر کرده بر من و ممکن الصدور است از من خطاها که دور
انداخته حایل میان مشرق و مغرب که اجتماع این هر دو از محالات قوله هذا
ما سال محمد ربه این مذکور چیزیست که سوال کرده است محمد صلی الله علیه وسلم از پروردگار خود

تعلیم فرموده است خود را ادب سؤال قال المصنف هو من تتمة دعائه صلی الله علیه وسلم
لا من قول الراوی متن اللهم انی اسالک خیر المسألة وخیر الدعاء وخیر النجاح وخیر العمل
وخیر الثواب وخیر الحیاة وخیر الممات وثبتنی وثقل موازینی وحقق ایمانی وارفع درجتی
وتقبل صلاتی واغفر لی واسالک الدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک
فواتح الخیر وخواتمه وجوامعه واوله وآخره وظاهره وباطنه والدرجات العلی من
الجنة آمین اللهم انی اسالک خیر ما آتی وخیر ما افعل وخیر ما اعمل وخیر ما بطن وخیر
ما ظهر والدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک ان ترفع ذکری وتضع
وزری وتصلح امری وتطهر قلبی وتحصن فرجی وتنور قلبی وتغفر لی ذنبی واسالک
الدرجات العلی من الجنة آمین اللهم انی اسالک ان تبارک لی فی سمعی وفی بصری
وفی روحی وفی خلقی وفی اهلی وفی محیای وفی مماتی وفی عملی وتقبل حسناتی واسالک
الدرجات العلی من الجنة آمین متفق علیه طس یعنی در صحیح مستدرک حاکم و معجم کبیر
طبرانی مروی است نیز از حضرت ام سلمه رض که رسول خدا میخواند این دعا را یا خدایا
تحقیق من سؤال میکنم از تو بهترین مدعوات و مطلوبات از رحمت تو و بهترین
آنها طلب و فوز بر مقصود و بهترین عمل از جنس اعمال ظاهری و باطنی و بهترین اجر و مثوبات
و بهترین مدت حیات و ممات یا بهترین خیرها که در حیات و ممات است و ثابت
دار مرا و دایم با سلام کامل در ... و ثقیل گردان موزونات مرا که اعمال صالح
قولی و حقق ای تصدیق کن ایمان مرا من حققه اذا صدقه کما فی القاموس یا محقق
کن ایمان مرا به ثبات و دوام تا ممات و بلند گردان مرتبه مرا از درجه علم و عمل
و از روی دنیا و آخرت و قبول کن نماز مرا و باقی عبادات مرا و بیامرز تمام سیئات
مرا و سؤال میکنم از تو درجات عالیات را از جنت آمین قبول کن خدایا دعا را مرا یا خدایا

تحقیق

تحقیق من سؤال میکنم از تو بدایات خیر را و نهایات خیر را و آن خیرات را که جامع است
زیرا که منفعت در دنیا و آخرت و فرد اول را از خیر و فرد آخر را از خیر یا نصف اول
را از خیر و نصف آخر را از خیر و خیر ظاهری را و خیر باطنی را مطلوب استیفای جامع
خیر و انواع خیر و اصناف خیر و افراد خیر است و سؤال میکنم از تو درجات بلندتر را
از جنت آمین اجب دعائی یا الله یا رضوانا تحقیق من سؤال میکنم از تو خیر ما آتی
همه جمع مضارع متکلم است از اتیان ای خیر قولی را که بیارم و بگویم آنرا از زبان و خیر
فعل را که بکنم از الجوارح و ارکان و خیر عمل را که بکنم آنرا با اعتقاد و محبت دل و جانی
مقصود استقصای اعمال خیر است از عبادات قولی و از عبادات بدنی که اعمال
ظاهری است و از طاعات نفسی که اخلاق باطنی است و مولانا حنفی گفته بهتر از آتی
و افعل و اعمل بنک متغیر است که برای تاکید و مبالغه در محل دعا مذکور شده انتهی
مخفی نماند که تأسیس بهتر از تاکید است و خیر خیرهای که مخفی است در دارین و خیرها
را که ظاهر است در کونین و الدرجات العلی من الجنة آمین یا رضوانا تحقیق من
سؤال میکنم از تو که بلند گردانی ذکر مرا به ثنای جمیل یا مقرون سازی ذکر مرا به ذکر
خود نهی و عفو کنی سیئات مرا و تقصیرات مرا و اگر این دعا از رسول خدا
بعد از نزول الم نشرح الی آخره وارد شده باشد پس سؤال زیادتی رفعت ذکر است
یا دوام آن رفعت ذکر است مطلوب زیادتی عفو است که هیچ اثری از وزر
گذشته است و آینده نماند یا دوام آن عفو است نسبت با وزر استقبال ای نیز
نزول و تصلح از اصلاح است و تطهر از تطهیر ای و به صلاح آری جمیع کارهای مرا و پاک
و پاکیزه کنی دل مرا از عقاید فاسده و اخلاق کاسده آن رذیله است بلوث تعلقات
از ذوات توکل و تحصن از تحصین است و از احصان نیز در نسخ دیگر هر دو فرج مرا

۲۱۷

از میل بسوی حرام که فرج اعم است از قبل و دبر و منور گردان دل مرا با نوار دین و اسرار
ربانی اشارت است بسوی تحلیت بالفضایل و محو کن حسنی گناه مرا و اسالک الدرجات
العلا من الجنة آمین بار خدایا تحقیق من سوال میکنم از تو که برکت کنی در گوش من
و در چشم من که استعمال هر یک در مرضیات تو باشد و تا آخر عمر در هیچ باب نقصانی
نشود و در جان من که دایم در ذکر تو باشد قوله و در خلق که خلق است و در خلق بفتحتین
است و الکون در برکت کنی در صورت من که مدرک بصر است و در سیرت من که
مدرک بصیرت است ای ظاهر من در عبادت تو و باطن من در فکر صفات تو باشد
و اهل من که در هیچ باب نقصانی در راه یابد و در اهل و کسان خانه من که در عبادت تو باشند
و در زیستن من و در مردن من یعنی هر یک برای تو باشد و در جمیع اعمال من که مقرون باشند
باخلاص یاد و در عمل من نزد انتهای اجل من که اعتبار خاتمه راست قوله و تقبل عنی
معطوف است بر بارک بحذف احدی التابعین که در اصل تقبل منی بوده و در بعضی
نسخ بصیغه امر است که موید عبارت کتاب کلم طیب است اللهم تقبل حسناتی
بزیادت اللهم ای و سوال میکنم از تو که قبول کنی حسنات مرا و اسالک الدرجات
العلی من الجنة آمین ای استجب دعای یا مجیب الدعوات در ختم هر دعوت بسوال درجات
عالیه جنت اشعار است بانکه آن درجات مطلب اعلی است و مقصد اقصی و ذکر
آمین برای تاکید طلب اجابت است از خدا متن اللهم اجعل اوسع رزقک علی
عند کبر سنی و انقطاع عمری متن کبر بکسر کاف و فتح موحده بمعنی بزرگ سالی
شدن است از باب علم لیس ذکر سن بکسر بمعنی سال بعد ان منعت بالجر در بعضی
در صحیح مستدرک و معجم اوسط طبرانی مرویست از حضرت عایشه صدیقه رض که رسول
خدا میخواند بار خدایا بگردان وسیع تر ارزاق معنوی خود را نزد بزرگ شدن سال من

در ذمن

و نزد منتهی شدن اجل من تا متفرق و مشابه باشم و در اصلاح کار و تمام حال
خود و موضع بر رزق حسب عمل کرده گفته است یعنی اینکه نزدیک این وقت بکمال ضعیف
عن السعی و الکد انتهی مخفی نماند که رسول خدا از دنیا مسکین رفته اند حتی که از خدا
خواسته اند امتنی مسکینا و مدیون از یهودی که زره نزد او گرو بود و حضرت
علی را وصیت فرموده که ادای آن دین کنند و نیز معیشت رسول خدا السعی و الکد نبوده
بلکه جهاد و اجتهاد در دین و صبر در طاعت و توکل و اعتماد بر رب العباد داشته و چون
کنوز دنیا و جبال زر بر رسول خدا عرض کردند از آن اعراض نموده و فقر را بر غنی اختیار
فرموده گفتند اجوع یوما فاصبر و اشبع یوما فاشکر و قد قال تعالی و رزق ربک خیر و ابقی
متن اللهم اغفر ذنوبی و خطای و عمدی حسب معنی در صحیح ابن حبان مرویست از عثمان
ابن ابی العاص رض که رسول خدا میخواند بار خدایا مغفرت کن مرا جمیع گناهان مرا
و جنس گناهی را که بطریق خطا کرده ام و جنس گناهی را که بطریق قصد کرده ام تفصیل است
بعد از اجمال و در نسخه الیست خطایای بصیغه جمع لیکن مویدش مفرد است قوله متن یا
یا من لا تراه العیون و لا تخالطه الظنون و لا یصفه الواصفون و لا تغیره الحوادث و لا
الدوائر یعلم مثاقیل الجبال و مکاییل البحار و عدد قطر الامطار و عدد ورق الاشجار ۲۱۵
و عدد ما اظلم علیه اللیل و اشرق علیه النهار و لا تواری منه سماء سماء و لا ارض
ارضا و لا بحر ما فی قعره و لا جبل ما فی وعره اجعل خیر عمری آخره و خیر عملی خواتیمه و خیر
ایامی یوم القاک فیه متن تحقیق لفظ دایره خطا کرده شد ... قوله تعالی علیهم دایرة السوء
دوایر جمع مثقال فی المهذب المثقال بمسک و المثقال الحب بالدراهم درهم
و ثلثه اسباع درهم و الحب بالطاسیج اربعه و عشرون طسوجا و الحب الشعیره ستة و
عشرون شعیره المثاقیل جمع انتهی مکاییل بیائین خالصتین جمع مکیال ای پیمانه الفطر جمع

ق
قطرها علی ما فی الصحاح والاصح انه اسم جنس مفرده بالتا بر اظلام تاریک شدن از ابر
روشن شدن و در روشنی روز شدن هوا را ه پوشیدن حجر برا انوار روشنی
شدن قمر بفتح تا و عر بفتح زمین درشت او عار جمع در نسخه الیست خوانده که حق
خوانیم و خواتم هنوز از ین مرقوم شد توضیح معنی یعنی در معجم اوسط طبرانی مروی ست از انس
رضی الله عنه که رسول خدا میخواندند این دعا را ای کسی که نمی بینند او را چشمها در دنیا و اولا
تخالطه الظنون قال المصنف ان الاید خل فی علمه تفصیل علم الجزئیات علی التحقیق انتهی
مخفی نماند که علم خدا بجزئیات از ین قول مستفاد نیست بلکه معنی آنست که نمی رسند
ذات و صفات خدا را گمانها و وهمها موافق معنی ما قبل و ما بعد این قول در صفت
میکنند او را چنانکه اوست وصف کنندگان ای عاجز اند در صفات او از وصف حقیقت
او و در کو نمیکنند او را حوادث که مخلوقات است نه وجود حوادث نه عدم حوادث
زیرا که او نه محل این حوادث است و نه حال است در ین حوادث بلکه منزه است از حلول
و اتحاد که قایل اند باین زنادقه و اهل الحاد قوله و لایخشی الدوایر قال المص ای دوایر
الزمان و تقلباته انتهی و اقبال و نمی ترسد از عواقب امور و حوادث دهر بر وفق معنی
و لاتخاف عقباها و نیز وارد است و لامعقب لحکمه میداند مقادیر عدد سنگ ریزهای کوه
و مقادیر عدد قطرات دریاها و عدد قطرهای باران که نازل است بر کوهها و دریاها مثلا
و عدد برگهای درختها و شکوفها قوله و عدد ما اظلم و عدد حجر را که داخل است تاریکی
شب و نه روشنی روز از جواهر و اعراض تعمیم است و تتمیم و مخفی نبوشد از خدای تعالی
آسمانی آسمانی دیگر را که فوق اوست یا تحت اوست و نه هیچ زمینی زمینی را که فوق اوست
یا تحت زیرا که در علم خدا مستور است علویات و سفلیات شده جزئیات و کلیات
در عالم ملک و ملکوت و غیب و شهادت و نمی پوشد از خدای تعالی هیچ دریای خبر را

که در تحت اوست

که در تحت اوست از جواهر و حیوانات و نباتات و غیر ذلک و نه هیچ کوهی حجر را
که در زمین درشت او ست از کانها و چشمها و غیره قال الله تعالی و یخلق ما لا
تعلمون در ین حدیث رد است بر فلاسفه که از جهل خود منکر اند علم خدا را بجزئیات
برای لزوم تغیر در آن علم بدلایل وهمیه واهیه که در اثر و تغیر در قدیم محال است
جواب آنها آنکه علم صفتی است که منجلی است با آن معلومات و ممیز را آینه است که
منکشف است در آن صور جزئیات پس آن علم به سبب تغیر معلوم متغیر نشود چنانکه
آینه بسبب تغیر آن صور متغیر نگردد قوله اجعل مقصود حیدا است یعنی ای کریم
متصف باین صفات بگردان بهترین اوقات حیات من آخر آن حیات را
که وقت خروج دم آخر است و بهترین اعمال من خاتمه آن اعمال را که عمل آخر است
و بهترین روزهای من روز زیرا که حاضر شوم نزد تو بموت یا بعث و در نسخه ابیست
۲۱۶ یوم لقائک متن یا ولی الاسلام و اهله ثبتنی به حتی القاک ط اللهم انی
اسالک الرضا بالقضا و برد العیش بعد الموت و لذة النظر الی وجهک
والشوق الی لقائک فی غیر ضراء مضرة و لافتنة مضلة ط طس یعنی در
معجم کبیر طبرانی مروی است نیز از انس رض که رسول خدا میخواندند ای یاری دهنده
اسلام به تغییر احکام و ای متصرف تمام پس اهله مجرور است معطوف بر اسلام
و اگر روایت بنصب اهل کنند برای عطف بر مضاف وجهی دارد چنانکه
در کلام خدا هو اهل التقوی و اهل المغفرة گفته که اهل این که انقیاد و اطاعت
کرده شود حکم او را ثابت دار مرا بقبول اسلام و امتثال احکام تا آنکه در حضرت تو
حاضر شوم ای از دنیا انتقال نمایم قوله اللهم یعنی در معجم کبیر و معجم اوسط طبرانی مروی است
از فضاله ابن عبید رض که رسول خدا میخواندند بار خدایا سوال میکنم از تو رضا چنو را

به قضای تو و حکم تو و خوشنود رحمت زندگانی را بعد از مردن و لذت نظر کردن را
بسوی وجه تو و آرزومند گردانیدن خود را بسوی دیدار تو در غیر سختی و بد حالی که
ضرر رساننده است متعلق است بشوق یا بلقا و محتمل که کلمه فی بمعنی مع باشد در
غیر محنت و بلیتی که در ضلالت اندازنده است متن آن نیز ترجمه این دعا توم
متن اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا وعذاب الآخرة
اطا همین دعا بعینه متن از مسند رفو صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست از
بسر ابن ارطاة و اینجا بر مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی مرویست از بسر مذکور
پس بر مصنف لازم بود که جمع میان هر چهار کرده نمیکرد در سابق یا لاحق تا مکرر
نمیشد متن اللهم انی اسئلک غنای و غنا مولای اطر یعنی در مسند امام احمد
و معجم کبیر طبرانی مرویست از صرمه ابو صرمه مازنی انصاری رض بکسر صاد مهمله
و سکون را و ابو صرمه صحابی است شاعر نامش مالک ابن قیس است قیل قیس
ابن صرمه که رسول خدا میخواند بار خدایا سوال میکنم از تو غنا و توانگری دل خود را که
حرص و طمع دور باشم و توانگری یاری خود را در امور دینی متن اللهم اعوذ بک فارحمنی و
ادخلنی الجنة ط یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست از ثابت ابن زید رض که رسول خدا
میخواند بار خدایا مغفرت کن مرا محو سیآت من و احسان کن بر من بقبول حسنات
من و داخل کن مرا در جنت بفضل خود نه بطاعات من متن اللهم بارک لی
فی دینی الذی هو عصمة امری و فی آخرتی التی الیها مصیری و فی دنیای التی فیها
بلاغی واجعل الحیاة زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر یعنی
در مسند بزار مرویست از زبیر ابن عوام رض خواندن این دعا از رسول خدا بار خدایا
برکت ده افزونی کن برای من در دین من که عاصم و حافظ جمیع امور من است زیرا که عصمت

در نفس

٢١٧

در نفس و مال و عرض همین دین حاصل است آری عصمت از عذاب آخرت بایمان کامل است
و در آخرت است رجوع من و مآب من و مکان حساب من و در زمان ثواب من و در دنیا
من که در آن دنیا است رسیدن من بمراتب علمی و عملی و استعداد من برای درجات
عالیه جنت زیرا که دنیا دار عباد است و مزرعه سعادت و بگردان حیات مرا
سبب زیادتی برای من در هر نیکی و بگردان ممات را سبب راحت برای من از هر شر
متن اللهم اجعلنی صبورا واجعلنی شکورا واجعلنی فی عینی صغیرا و فی اعین الناس
کبیرا ق یعنی در مسند بزار مرویست از بریده ابن حصیب اسلمی رض خواندن
رسول خدا این دعا را بار خدایا بگردان مرا بسیار صبر بر طاعات و از معصیت و در
مصیبت و بگردان مرا بسیار شکر بر محنت و نعمت تو بلکه بر نعمت و محنت تو
بزو بگردان مرا در چشم من خورد تا در عجب و غرور نیفتم و در چشمهای مردم بزرگ
تا امر و نهی من در ایشان اثر کند و برای تحقیر من در معصیت گرفتار نشوند متن
اللهم انی اسئلک الطیبات و ترک المنکرات و حب المساکین وان تتوب
علی وان اردت بعبادک فتنة ان تقبضنی غیر مفتون ز یعنی در مسند بزار
مرویست از ثوبان رض مولای نبی صلی الله علیه و سلم که رسول خدا میخواند
بار خدایا تحقیق من سوال میکنم از تو ارزاق حلال که مقوی است بر طاعات
و عبادات قال الله تعالی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا و ایضا
یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون
و محتمل که در تقدیر فعل الطیبات باشد ای اعمال صالحات باشد تا موافق روایت
فعل الخیرات و مقابل قوله و ترک المنکرات گردد و دوستی مسکینان را و اینکه
تتوب و سوال میکنم از تو اینکه توفیق دهی مرا برای توبه و قبول کنی توبه را

از من و ثابت دار مرا بر توبه قوله ان اردت تقدیر کلام آنکه و اسالک ان
تقبضنی ان اردت بعبادک فتنة ان تقبضنی بکسر یا موصول است ان تقبضنی مفعول دوم
اسال مقدر است ای و سوال میکنم از تو اگر اراده کنی به بندهای خود بلیه و محنه را آنکه
که قبض کنی روح مرا بسوی خود در آن حال که سالم باشم از آن فتنه و مفتون لحبس خاتمه
متن ع اللهم انی اسالک علما نافعا و اعوذ بک من علم لا ینفع ط طس یعنی در معجم کبیر
طبرانی از حضرت عائشه رض و در معجم اوسط طبرانی از جابر رضی الله عنه مروی است
که رسول خدا می خواند بار خدایا بالتحقیق من سوال میکنم از تو علمی را که اید است بر علمی که
عطا از حق نافع است در دنیا و آخرت امتثال است بقبول خدا اقبل رب زدنی علما
و پناه می طلبم بتو از علمی که نفع ندهد مانند علم انساب که نه علم آن نافع است نه جهل آن مضر
لیکن اشتغال باین علم موجب تضییع عمر است و سبب غفلت است از ذکر و فکر لهذا
از جنس این علم استعاذه فرموده اند متن ع اللهم انی اسالک علما نافعا و عملا متقبلا
طس متقبلا بفتح موصوله مشدده است یعنی در معجم اوسط طبرانی مروی است از انس رض
که رسول خدا می خواند بار خدایا بالتحقیق من سوال میکنم از تو علمی را که نفع دهنده است و ای
مقرون است بعمل و عملی که مقبول است یا محل قبول است و قابل وصول متن ع اللهم
ع ارضنا برکتها و زینتها و سکنها ط سکن بفتحتین انس و مهر جو بود که آرام گیرد
چون فرزند و زن و جز آن یعنی در معجم کبیر طبرانی مروی است از سمره رض که رسول خدا
می خواند بار خدایا بنه و بگردان در زمین شهرهای ما زمین را بر دو باندن نباتات
و بر دن ... ثمرات ایمان است بسوی کلام خدا و لو ان اهل القری آمنوا
و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و زینت آرایش آن زمین را
اشارتست بسوی کلام خدا انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا

دسکنی

دسکنی زمین را ای بگردان در زمین شهرهای ما چیزی را که در آن زمین سبب آرام در فتن
و فوت کشتن مردم است وقال المص ای غیاث ایها الذی تسکن نفوسهم الیه
انتهی غیاث بکسر فریاد رس مصرع این دعا را در ادعیه استسقا ذکر کردیم است لیکن
ذکر آن در این باب که معنون است بادعیه که مخصوص نیست بوقتی از اوقات
و نه بسببی از اسباب مناسب نیست متن ع اللهم انی اسالک بانک الاول فلا شیء قبلک
و الآخر فلا شیء بعدک و الظاهر فلا شیء فوقک و الباطن فلا شیء دونک ان تقضی عنا
الدین و ان تغنینا من الفقر مص یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مروی است از
ابو هریره رض که رسول خدا میخواند بار خدایا بالتحقیق من سوال میکنم از تو در آن
حال که مستقیم یا متوسل باین اسمای تو که تویی اول پس نیست یا زیرا که نیست هیچ
چیزی پیش از تو پس کلمه فا برای تفریع است یا تعلیل و کذا ما بعد ای و تویی آخر پس
نیست یا زیرا که نیست هیچ چیزی پس از تو و تویی ظاهر بصفات و وجود مصنوعات
۲۱۸ پس نیست یا زیرا که نیست هیچ چیزی فوق ظهور تو و هو فوق کل شیء لم آیه تدل علی
انه واحد و از ... عارفان در مقالات و حالات ایشان بعضی گفته اند ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله بعده و بعضی ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و بعضی ما
رأیت شیئا الا و رأیت الله ~~بعده و بعضی~~ معه و تویی باطن نهانست بذات خود سر خود
پس نیست یا زیرا که نیست هیچ چیزی فرود تو در کمال بطون و لهذا گفته اند ... باد
و کمال عظمت او ادراک نیست و قد قال الله تعالی و لا یحیطون بشیء من علمه و قال
و ما قدروا الله حق قدره ای ما عرفوه حق معرفته او ما عظموه حق عظمته و
ظاهر با کمال یکتایی باطن باد فورهای قوله ان تقضی مفعول دوم
اسال است این را که ادا کنی از ما حق مردم را و این را که بی نیاز گردانی ما را

از احتیاج بسوی خلق متن اللهم انی استهدیک لارشد امری واعوذ بک من
شر نفسی حسب یعنی در صحیح ابن حبان مرویست از عثمان ابن ابی العاص رض
که گفت انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی استهدیک صاحب
سلاح گفته مرویست از عثمان مذکور در نفی از قریش انهما سمعا رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول اللهم اغفر لی ذنوبی وخطائی وعمدی وقال الآخر ای عثمان مذکور
زیراکه لفظ آخر نص است در مذکر انی سمعته یقول اللهم انی استهدیک الحدیث
رواه ابن حبان انتهی بار خدایا بتحقیق من طلب هدایت میکنم از تو بسوی اصلح کارهای
خود و پناه میطلبم بتو از شر نفس خود که شر الاشرار است در رسانیدن ضرر متن
اللهم انی استغفرک لذنبی واستهدیک لمراشد امری واتوب الیک فتب علی
انک انت ربی اللهم فاجعل رغبتی الیک واجعل غنای فی صدری وبارک لی فیما رزقتنی
وتقبل منی انک انت ربی متن یعنی در مصنف ابن ابی شیبه مرویست از حضرت
عمر رض که رسول خدا میخواندند این دعا را و صاحب سلاح المومن راوی این دعا است
موقوف از حضرت عمر رض در او گفته است رواه ابن ابی شیبه فی مصنفه موقوفا
مرفوع آورده بار خدایا بتحقیق من طلب مغفرت میکنم برای جنس گناه خود و طلب
راه راست میکنم از تو بسوی مقاصد میانه راهها یعنی درکار خود زیراکه مراد
مراشد المقاصد الطرق ای میانه راهها والارشد بخو الاقصد تفسیر کرده است
و رجوع میکنم بسوی تو و باز میشوم از گناه خود پس احسان کن بر من بقبول
توبه و ثابت دار مرا بر توبه زیراکه توئی نه غیر تو مربی و پروردگار من متن قوله اللهم
برای تاکید است و کلمه فا در فاجعل نتیجه افعال سابق است ای بار خدایا بس بگردان
میل و خواهش مرا بسوی خود و بگردان توانگری را در سینه من و دل من نه درد

منهای حرص و طمع را از دل من دور دار و برکت ده افزون عطا کن برای من در چیز
که عطا فرموده مرا یا بی آنکه قانع گردانی مرا بقلیل و صرف کنم آن را در مرضیات تو که تا
عطا کنی مرا ثواب جزیل بفضل و کرم خود که توئی پروردگار من متن یا من کفی بالبور
نالذ رغم خویش من منش کنم نالم که مرا جز تو دیگری نیست متن یا من اظهر الجمیل
وستر القبیح یا من لا یواخذ بالجریرة ولا یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن
التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا منتهی
کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبدی النعم قبل استحقاقها یا ربنا و
یا سیدنا و یا مولانا و یا غایة رغبتنا اسالک ان لا تشوی خلقی بالنار متن
تحقیق لفظ جریره گناه یقال جر علیه جریرة ای جنی علیه جنایة هتک پرده دریدن
از باب ضرب انتهی که لازم منه نجوی راز و راز گفتن الشکوی شکایت
شکیة شکاة گله کردن از باب نصر شکوی گله ابتکار بگله آوردن و گله دور کردن
از کسی و هو من الاضداد و فی النهایه الصفح الاعراض بصفحة الوجه کانه اعرض بوجهه
عن ذنبه و منه قوله تعالی فاعرض عنهم واصفح من نعمت دادن و منت نهادن
صلتها بفعل شتی بریان کردن از باب ضرب توضیح معنی یعنی در صحیح مستدرک
حاکم مرویست از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و حاکم گفته است که این حدیث
صحیح الاسناد است زیراکه تمامه راویانش ثقه اند و مرد که رسول خدا فرمود
ای کسی که ظاهر کرده است امر نیک را که ناشی است از ظهور صفات جمال
بمقتضای سبقت او غلبت رحمتی غضبی و پوشیده است امر مکروه را که صادر است
از نعوت جلال که آن امر را نسبت بسوی شیطانی وسایر ارباب ضلال کرده
باظهار کرده است امر نیک غیر ها که خود را او پوشیده است امر زشت انسانی را که

۲۱۹

که از جمله اسمای خداست الستار یا ظاهر کرده است امریرا که نیکست نزد منی و پوشیده است
امریرا که زشت است بر من زیرا که در بعضی نسخ ستر علی القبیح است خصوصا که تخته بر
یا ضبط کرده اند ای کسی که مواخذه و عقاب نمیکند بسبب جریمه و گناه هر کرا میخواهد
نمیدرد پرده را ای فضیحت و رسوا نمیکند به پرده دری هر کرا میخواهد و تسلیم و خفا
نمیکند بجریمه یکی دیگر را و نمیدرد پرده خیانت کنندگان را اگر واقع که از جهتی او
کند پس لام الجریرة و لام الستر برای عهد است ای کسی که بزرگست عفو او و قوله
حسن التجاوز ای کسی که نیکست تجاوز و عفو او تاکید معنی و لا یهتک الستر است
قوله یا واسع ای کسی که وسیع است مغفرت او تاکید معنی لا یواخذ بالجریرة است
قوله یا باسط ای کسی که فراخ کننده است هر دو دست خود را یا حسان و بسط کنایه
است از سعت عطای او و آوردن یدین مثنی برای زیادتی مبالغه است مقدم قوله
یعنی عظیم العفو است ای کسی که مصاحب هر راز است بسبب اطلاع بر آن
قال الله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم یعنی عالم سر و اخفی است ای
کسی که نهایت هر شکوی و گله است ای گله نباید مگر بسوی او چنانکه حضرت یعقوب
گفته انما اشکوا بثی و حزنی الی الله زیرا که فریادرس غیر او نیست و ما النصر الا
من عند الله العزیز الحکیم ای کسی که نیکست اعراض او از گناهان بندهای ای
کسی که بزرگست انعام و احسان او ای مبدا کننده نعمتها پیش از استحقاق
آن نعمتها که به سبب طاعت و عبادت باشد بلکه مقدر کرده او است نعمتها
پیش از استعداد مخلوقات بلکه این استعداد و استحقاق نیز از جمله انعامات
او ست ای پروردگار ما ای مهتر و بزرگتر ما و ای ناصر ما و ای نهایت مرغوبات
و مطلوبات ما قوله اسالک مقصود ندا است قوله یا الله جمله معترضه است قوله

ان لا تشوی

ان لا تشوی مفعول دویم اسال است قوله خلقی و در نسخه است خلقنا که علاوه بر ما قبل است
و چون جمع در ما سبق شامل مومن و کافر است پس خاص فرمود بعدم احراق بنار نفس
نفیس و تابعان مومن طفیلی اند یعنی سوال میکنم از تو ای خدا که نسوزی صورت و تن
مرا و تابعان مرا باتش دوزخ متن قوله نورک فهدیت فلک الحمد عظم حلمک فعفوت
فلک الحمد بسطت یدک فاعطیت فلک الحمد ربنا وجهک اکرم الوجوه و جاهک اعظم
الجاه و عطیتک افضل العطیة و اهناها تطاع ربنا فتشکر و تعصی فتغفر و تجیب
المضطر و تکشف الضر و تشفی السقیم و تغفر الذنب و تقبل التوبة و لا یجزی
بالائک احد و لا یبلغ مدحتک قول قائل ص موضع عظم کلمه و بسط بصیغه
غایب است و در نسخه الیت بصیغه خطاب است همانا همین است خ قوله تم نورک فتح
تشدید یعنی کثیر است مدحت بکسر میم است یعنی در مسند ابو یعلی موصلی روایت
از حضرت علی مرفوع و در مصنف ابن ابی شیبه مروی است موقوفا از حضرت
علی کرم الله وجهه که گفته تم نورک تمامست و کامل و شامل است نور ان بهدایت
هر کرا خواسته پس هدایت کرده و رسانیده او را بسوی طریق حق پس مر تراست
نه غیر ترا حمد و ثنا برای این اهتدا ای ثابت بسوی حدیث ان الله خلق الخلق فی ظلمة
ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی و من اخطاه ضل و عظم
بزرگست و بسیار عفو تو پس عفو کرده سیات و تقصیرات هر کرا خواسته پس مر تراست
نه غیر ترا حمد و ثنا برای محو خطا یا فراخ است دست تو یا فراخ کرده دست خود را
و این کنایت است از نهایت کرم و غایت جود پس عطا کرده هر کرا خواسته دادن
خواسته پس مر تراست نه غیر ترا حمد و ثنا ای پروردگار ما برای این عطا ذات تو
شریف تر و نیکوتر جمیع ذوات است و قدر و منزلت تو بزرگتر قدر و منزلتها است

یا توبه بود تو بزرگتر است در منصب و داده شده تو که خالی است از شائبه منت
و منت فاضلتر همه چیزهاست که داده شود و کوارا تر و لذیذ تر دهشها مستحقتر همه چیز
است که داده شود قوله قطاع رضا تو طلب است یعنی برنده اطاعت کردن حق تعالی
پروردگارا پس جزا و ثواب میدهی مطیع را بر طاعت شکر در اصل ثنا است بر
محسن بسبب احسان و مراد اینجا لازم اوست که دادن جزا است بر طاعت و اطاعت
و با این معنی است هل جزاء الاحسان الا الاحسان و شکور که نام خدا است یعنی دهنده
ثواب جزیل است بر عمل قلیل و عصیان کرده میشود تو ای پروردگار پس مغفرت
میکنی هر که را میخواهی و اجابت میکنی بیچاره درمانده را وقتیکه میخواند ترا
و زایل میکنی ضرر را وقتیکه میخواهی و شفا و صحت میدهی بیمار را و میآمرزی گناه
کبیره را و قبول میفرمائی توبه را از کمال فضل و حلم و هیچ جزات و مکافات نمیکند
بمقابله نعمتهای بی منتهای تو هیچ احدی و نمی رسد مدحت کسی مر ترا کمال مدح
مدح هیچ مادحی و وصف هیچ واصفی متن اللهم انی اسالک من فضلک و رحمتک
فانه لا یملکها الا انت ط اللهم اغفر لی ما اخطات و ما تعمدت و ما اسررت
و ما اعلنت و ما جهلت و ما علمت ارط اللهم اغفر لی ذنوبی و ظلمی و هزلی و جدی
و خطای و عمدی و کل ذلک عندی ط یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست از ابن مسعود
رض که رسول خدا میخواند با رضا التحقیق فی سوال میکنم از تو برکت فضل و رحمت
و مهربانی ترا زیرا که تحقیق شان اینست که مالک آن رحمت و کذا مالک آن فضل
هیچ احدی مگر تو پس از باب الاکتفاء است یا ترک ذکر فضل برای مقابلیت و تخصص
رحمت بذکر برای قرب اوست و محتمل که مرجع ضمیر صفت ها باشد که شامل فضل و رحمت
مانند قول حق تعالی و استعینوا بالصبر والصلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشعین و محتمل

کی عطف

کی عطف رحمت تفسیری باشد لهذا مرجع رحمت فقط قوله اللهم اغفر لی یعنی در مسند
امام احمد و بزار و معجم کبیر طبرانی مرویست از عمران بن حصین رض که رسول خدا این دعا
میخواند که ترجمه اش متن از پی مرقوم است مطلب استغفار انواع ذنوب است
بار مغفرت قوله اللهم اغفر لی یعنی در مسند امام احمد و معجم کبیر طبرانی مرویست از
عبدالله ابن عمرو بن عاص رض که رسول خدا میخواند با رضا یا پاک کن گناهان
ما که حق تست ظلم و تعدی ما را بر دیگری حق العباد است بیهوده ما را ای کسی را که
بطریق و تمسخر و بازی شده و در ستیع ما را این گناهها را که تحقیق کرده ایم دیگرها
که بطریق خطا و بطریق قصد کرده ام و حال آنکه همه آنچه مذکور شد از اصناف ذنوب
موجود است نزد ما یا ممکن است نزد ما متن اللهم اغفر خطایای و عمدی و هزلی و جدی
و لا تحرمنی برکة ما اعطیتنی و لا تفتنی و لا تضلنی فیما احرمتنی ط س یعنی در معجم
اوسط طبرانی مرویست از ابی کعب رض که رسول خدا میخواند این دعا قوله و لا تحرمنی
اذا جعلتنی حراما و ممنوع از منع مکن از من و محروم مکن مرا از منفعت برکت خیر که عطا فرمود تو
را قوله و لا تفتنی به تشدید النون است از مبتلا مگردان در فتنه و مبتلا مکن مرا در
۲۲۱
ضلالت بر آنچه که گردانیدی تو مرا از آن خیر محروم متن اللهم احسنت خلقی
فاحسن خلقی اص در نسخه ایست حسنت از تحسین فاحسن و در روایت ابویعلی
خلقی یعنی در مسند امام احمد و ابو یعلی موصلی مرویست از حضرت ام سلمه رض که رسول
خدا میخواند با رضا یا گردانیدی صورت ظاهر مرا نیکو پس گردان نیز سیرت مرا که صورت
باطنی است نیک متن رب اغفر و ارحم و اهدنی السبیل الاقوم اص یعنی در مسند
امام احمد و ابو یعلی موصلی مرویست از ابن مسعود رض که رسول خدا میخواند ای پروردگار
مغفرت کن مرا گناهان و تقصیرات و احسان کن بر من بتوفیق طاعات و

خیرات ونیهای مرا از آنهای که راست ترست ای دایم دار مرا بر صراط مستقیم ودین قویم
متن ع سلوا الله العفو والعافیة فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة
ت س ق حب س یعنی در سنن ترمذی ونسائی وابن ماجه وصحیح ابن حبان ومستدرک
حاکم مرویست از حضرت ابو بکر صدیق رض که گفته است در رسول خدا بر منبر گریه کرد
پس گفت سلوا الله الخ یعنی سوال کنید از خدا عفو ومحو را از سیئات ونقصانات
وعافیت وسلامت را از آفات وبلیات زیرا که بتحقیق هیچ احدی داده نشد کسی
بعد از داده شدن یقین در ایمان وحکم موقت والقان نعمتی بهتر از عافیت از
سلامت از سیئات وتقصیرات واز آفات وبلیات قال المصنف ع یعنی العلم
وزوال الشک ای فی الایمان انتهی فی القاموس الیقین ازالة الشک انتهی والمعنی
ازالة الله تعالی عنه ذلک الاعدا الشک فی الایمان فلا شیء افضل زوال الشک
ودرین حدیث ایمایست بسوی آنکه بنده در هروقت محتاج است بسوی خدا در عطای
ایمان وبسوی آنکه عافیت متضمن عفو است گفته اند شاید سبب گریه رسول خدا
وقوع فتن وحروب است در امت از حرص وغفلت متن ع یا رسول الله علمنی
شیئا ادعو الله به فقال سل ربک العافیة فمکثت ایاما ثم جئت فقلت یا رسول
الله علمنی شیئا اسأله ربی فقال یا عم سل الله العافیة فی الدنیا والآخرة طب
یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست از حضرت عباس رض که گفت ای رسول خدا تعلیم
کن مرا چیزی تا دعا کنم خدا را بآن چیز پس ادعو مجزوم است در جواب امر ودر نسخه اسبت
ادعو برفع بتقدیر انا ادعو پس فرمود رسول خدا سوال کن از پروردگار خود عافیت
وسلامت را از آفات وبلیات قوله فمکثت بفتح کاف وبضم نیز حضرت عباس
گفت پس درنگ کردم چند روز باز آمدم در خدمت آنحضرت پس گفتم ای رسول خدا

تعلیم کن

تعلیم کن مرا چیزی تا سوال کنم آنچیز را از پروردگار خود پس ادعو مجزوم است ودر
نسخه البته برفع کما مر پس فرمود رسول خدا ای عم من طلب کن از خدا عافیت
وسلامت از جمیع آفت وبلیت در دنیا وآخرت متن ع یا عم اکثر الدعا
بالعافیة طب یعنی در معجم کبیر طبرانی مرویست نیز از حضرت عباس رض در روایتی
دیگر که رسول خدا حضرت عباس را جواب داد که ای عم من بسیار کن دعای عافیت
از جمیع آفت وبلیت متن ما سأل الله العباد شیئا افضل من ان یغفر
لهم ویعافیهم بز یعنی در مسند بزار مرویست از ابو الدردا رض که رسول خدا فرمود
است سوال نکرده اند از خدای تعالی بندهای او چیزی را که افضل باشد از ینکه
مغفرت کند خدای تعالی گناهان بندهای خود را وسلامت دارد ایشانرا از گناه
که مغفرت نکند خدای تعالی ایشانرا کذا افاده شرح مولانا علی قاری رح یا سلامت
دارد ایشانرا از جمیع آفت وبلیت متن یا رسول الله الا تعلمنی دعوة
ادعو بها لنفسی قال بلی قولی اللهم رب النبی محمد اغفر ذنبی واذهب غیظ
قلبی واجرنی من مضلات الفتن ما احییتنا ا ا اذهب صیغه امرست از اذهاب
داود ازاجاره یعنی در مسند امام احمد مرویست از حضرت ام سلمه رض که گفت
ای رسول خدا آیا تعلیم نمیکنی مرا دعای که بخوانم آن دعا را برای نفس خود فرمود
رسول خدا آری تعلیم کنم آن دعا را بگو ای خدای پروردگار پیغمبر که محمد است
صلی الله علیه وسلم بیامرز گناه مرا ودور کن سبب خشم دل مرا که غل است
اضطراب یا اخلاق ذمیمه وقال المصنف ع القیظ هو غضب کامن للعاجز
الغضب لا یقدر علیها ولکن پناه ده مرا از فتنهای که در ضلالت اندازنده اند
مرا از محنتهای که در خواب افکنده اند مادامی که زنده دار مرا متن لا تقولن

احدکم اللهم لقنی حجتی فان الکافر یلقن حجته ولکن یقول اللهم لقنی حجة الایمان
عند الممات حط لقنی بتشدید قاف وبه تشدید نون است یعنی در معجم کبیر
طبرانی مرویست از حضرت عائشه رض که رسول خدا فرموده است که نگوید هر که
از شما بار خدایا تلقین کن حجت و بیاموز مرا حجت دلیل من زیرا که تحقیق کافر
تلقین کرده شود او را حجت او وقال المصنف ای یلقنه الشیطان حجة الباطل
قال الله تعالی حجتهم داحضة عند ربهم والحجة الدلیل انتهی وداحضة ای باطلة اگر
گویند در اللهم لقنی سوال تلقین حجت است از خدا تعالی پس قول مصنف یلقنه
الشیطان چگونه درست است گویم که رجوع همه فعل در حقیقت بسوی خدا تعالی است
یضل من یشاء ویهدی من یشاء ولکن شیاطین مظاهر جلال اند در اغوا و اضلال
چنانکه انبیا مظاهر جمال اند در هدایت و اکمال پس تحقیق آنست که نهی از تلقین
حجت علی الاطلاق است وصواب تقیید حجت است بدلیل قوله ولکن یقول الی آخره
ای ولیکن مومن میگوید یکی از شما بار خدایا تلقین کن مرا حجت ایمان که کلمه طیب است والحجه در معنی
این کلمه است قوله عند الممات ای خصوصا نزد ممات که مدار حسن خاتمه است هرگاه
فارغ شد مصنف از بیان احادیث باب هشتم شروع کرد در باب نهم و گفت متن
فضل الصلوة والسلام علی النبی علیه افضل الصلوة والسلام یعنی در باب نهم در بیان
احادیث است که وارد است در فضیلت صلوة وسلام بر خیر الانام علیه وعلی آله الکرام
الصلوة والسلام تا باشد این کتاب مسک ختام جمع بیان صلوة وسلام برآنسرور اشارت است
بسوی فضیلت این جمع یا بسوی کراهیت انفراد چنانکه مذهب امام نووی است بدلیل کلام
خدا صلوا علیه وسلموا که امر است بهر دو جواب آنکه این کلام دال است که بر یک
یکی ازین هر دو بالکل مکروه است پس اگر صلوة در وقتی گویند و تسلیم در وقتی مکروه نیست

فتح الباری

فتح الباری و قول مصنف علیه افضل الصلوة والسلام معترضه است در مذهب هیچ که
صفت نبی باشد یا دعا و اختصاص این صفت به نبی علیه الصلوة والسلام در فضل
صلوة احسن صلوة است و تفاوت حسن در اکثر تفاوت اخلاص است از جمله
آن احادیث است این حدیث متن ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ولم
یصلوا علی نبیهم الا کان علیهم حسرة یوم القیمة وان دخلوا الجنة للثواب
حاصل ... پس حسرت منصوب است در نسخه برفع قوله وان دخلوا ای ولو دخلوا
ولفظ للثواب در بعض نسخ نیست صاحب سلاح نیز در روایت ابن حبان ذکر
نکرده است لیکن مصنف در روایت او ذکر این لفظ کرده است پس ظاهر شد
که ابن حبان را دو روایت است یعنی در صحیح ابن حبان و مسند امام احمد و سنن
ابوداود و ترمذی و نسائی و صحیح مستدرک حاکم مرویست از ابوهریره رض
که رسول خدا فرموده است نشسته است مثلا تا شامل شود مانند قیام و مشی را
نیز هیچ قومی مثلا تا شامل شود مردان نیز نشستنی یا در مکانی نشستنی یا در زمانی
نشستنی چنین مجلسی که ذکر نکردند اندران قوم مثلا خدا را در ان مجلس و درود نگفتند
بر نبی خود عطف لم یصلوا بر لم یذکروا عطف خاص است بر عام برای تنبیه بر فضیلت
صلوة یعنی اگر یکی ازان قوم دران مجلس صلوة بر نبی گفت و سبحان الله مثلا نگفت
روز قیامت بران یکی در درجات از سبب آن مجلس هیچ حسرت و ندامت نخواهد
بود که در شرح القضاة ... مگر آنکه باشد آن مجلس بران قوم یا واقع شود بران قوم
حسرت عظیم و ندامت کثیره پس تنکیر حسرت برای تعظیم و تکثیر است و مراد این حسرت و ندامت
در درجات است نه در جنت که جنت موضع حسرت و ندامت نیست اگرچه داخل شوند
در جنت برای فضل ثواب بعد از حساب یا عذاب و مولانا شیخ گفته دلیل الحدیث

۲۴۲

نظا هره علی ان کل احد منهم احاد تقوم ینبغی ان یجعل یدی الاخرین ولو اتقدم
واحد منهم کان حسرة علیهم وقیام واحد منهم بها لیس بکاف انتهی مخفی نماز که
بر تقدیر اتفاق راحتی از واحدی لازم می آید که آن مجلس حسرت وندامت باشد
بر تمام قوم بلکه حسرت وندامت است بر همان واحد فقط و این نیز دلیل است
که قیام بامر نیز از فروض عینی باشد نه از فروض کفایه والله اعلم و در صورتی
که یکی صلوة نفرستد فقط حسرت بر آن یک روز قیامت نخواهد بود کما لا یخفی
متن اکثروا علی من الصلوة یوم الجمعة فان صلوتکم معروضة علی وسن [illegible]
یعنی در سنن ابو داود و سنن نسائی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان مرویست از اوس
ابن اوس ثقفی که صحابی است و سکونت در شام کرده که رسول خدا فرموده است بسیار گوئید
بر من صلوة را در جمیع اوقات خصوصا در روز جمعه که سید ایام است مگر روز عرفه لیکن روز
جمعه برای شرف مخصوصست بذکر و دلالت مفهوم معتبر نیست خاصه وقتی که فایده دیگر داشته
باشد و مؤید این معنی اطلاق تعلیل فان صلوتکم است زیرا که صلوة شما عرض کرده میشود بر
من همیشه و مولانا علی قاری رحمه الله گفته لا یخفی ان حدیث ان لله ملائکة سیاحین یبلغون
عن امتی السلام علی ما سیأتی یدل علی ان صلوة مطلق معروض علیه و مولانا شیخ گفته الا
ان یقال ان هذه الملائکة السیاحین انما یعرضون الصلوة علیه یوم الجمعة وکذا الی ان
رد الروح علیه [illegible] صلی الله علیه وسلم ورده السلام علی انه یمکن ان یقال انه لیس من قبیل الوحی
انتهی و مولانا علی قاری گفته والجمع لا یخفی وسیاق الکلام علی رد روحه علیه السلام لیس از آن
گفته که فالجمع بینهما ان یوم الجمعة لمزید الفضیلة تعرض علیه من غیر واسطة کما فی من الفقر
عند الروضة ان [illegible] سائر البقاع المنیفة زیرا که حدیث مرفوع است من صلی علی عند قبری
سمعته ومن صلی علی نائیا بلغته لیکن در ترغیب منذری مرویست از ابوامامه رض که گفته

قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا علی من الصلوة فی یوم الجمعة فان صلوة امتی تعرض
علی کل یوم جمعة فمن کان اکثرهم علی صلوة کان اقربهم منی منزلة رواه البیهقی باسناد حسن
من لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته [illegible] یعنی در صحیح
مستدرک حاکم مرویست از ابی مسعود انصاری رض که رسول خدا فرموده است نیست هیچ
درود گوینده بر من روز جمعه مگر آنکه عرض کرده شده است بر من درود او ما من
احد یسلم علی الا رد الله علی روحی حتی ارد علیه السلام یعنی در سنن ابوداود
مرویست و در مسند امام احمد نیز مرویست از ابوهریره رض که رسول خدا فرموده است
نیست هیچ احدی که سلام کند بر من مگر آنکه رد کرده است خدا تعالی از جانب اقدس
روح مقدس مرا برای جواب تا رد کنم بر آن احد سلام را ای جواب سلام او گویم
قال صاحب الازهار الحدیث یدل علی بقاء الارواح بعد الموت وعلی بقاء ادراک
الاخبار وعلی ان الانبیاء اموات فی قبورهم والصحیح خلافه للاحادیث الصحیحة
انتهی یعنی ورد فی کثیر من الاحادیث الصحیحة الصریحة بانهم احیاء فی قبورهم مشغولون
بعبادة ربهم وقد افرد السیوطی رسالة فی هذا الباب والله اعلم بالصواب و بعضی گفته
مراد بروح ملک است موکل برای تبلیغ سلام [illegible] آنحضرت است کما قال ان لله
[illegible] الملائکة [illegible] و بعضی گفته مراد بروح [illegible] و سرور آنحضرت است
که از سلام مسلمانان بآنحضرت حاصل میشود و این فقیر گفته است که روح پر فتوح آنحضرت
را اگر چه در اعلی علیین است بدن مطهر در عالم صلی الله علیه وسلم [illegible] تعلق است
و شعاع آن بر بدن مطهر می افتد مانند آفتاب که در آسمان چهارم است و شعاع آن بر زمین
می افتد و بواسطه این اتصال مذکور آنحضرت سلام کسی که از نزدیک قبر منور آنحضرت است
میکند می شنوند و جواب سلام می فرمایند و همچنین است حال سائر ارواح خواه در جنت

۲۲۴

قواه در آسمان وخواه در مکان دیگر بنا بر اختلاف الاحوال که با بر آن خود الصلاة وتعلق
خاص دارد به سلام مسلمانان می شنود وجواب می گوید پس با این خطاب توجهات متنوعه
شد انتفا یافت که درین حدیث کرده اند یعنی آنکه فرستادن سلام مستلزم رد روح است ورد
روح مقتضی مفارقت روح است از بدن شریف که ملایم مرتبه آنحضرت نیست دیگر
سلام بر آنحضرت در هر وقتی از اطراف واکناف عالم می فرستند چگونه متصور است
که در هر وقتی مفارقت ورد روح متکرر گردد وتکرار بسیار دیگر از که لیه امتناعا شنیع
در حیثیات آنحضرت لازم می آید که زیادت از دو موت واز دو حیات باشند دیگر
حیات جمیع انبیا متفق علیه است حیات جسمانی دنیوی حقیقی اگرچه حیات شهدا معنوی
روحانیست مخفی نماند اگرچه این جمیع احادیث سلام را بعد از احادیث صلوة می آورد
مناسب تر می نمود متن اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة حسب
اولما اسم تفضیل است از ولی که قلب یعنی نزدیک شدن از باب حسب یعنی در سنن
ترمذی وصحیح ابن حبان مرویست از ابن مسعود رض که رسول خدا فرموده است نزدیک
تر مردم بشفاعت من یا از روی منزلت یعنی روز قیامت کثیر تر مردم است از روی
صلوة بر من در دنیا متن البخیل من ذکرت عنده فلم یصل علی ثالث من حسب حسن
ذکرت ماضی مجهول متکلم است ودر بعضی روایات مکرر است موصول برای تاکید ومبالغه
ای البخیل الذی من ذکرت یعنی در سنن ترمذی ونسائی از حضرت علی رض ودر صحیح ابن
حبان ومستدرک حاکم از امام حسین ابن علی رض مرویست که رسول خدا فرموده است
بخیل کامل بر نفس خود که او را محروم کرد از خیر کثیر که حاصل می شد او را وغیر او را کسی است
که در نزد او ذکر کرده شوم من نزد او پس بر الفور صلوة نگفته است بر من زیرا که کلمه فا تعقیب
فوریست می نزد اخی متن اکثروا الصلوة علی فانها زکوة لکم ص یعنی در مسند ابو یعلی

موص

موصلی مرویست از ابو هریره رض که رسول خدا فرموده است بسیار گویید صلوة را
بر من زیرا که ان صلوة سبب طهارت ونظافت شماست از سیئات یا از تقصیرات
در طاعات یا موجب نما وافزونی طاعات است وتقییل بمنزله زکوه وصدقه است
شما را که بر دو بی ان دهید در ثواب ودر حل مصدر وتاکید یا در تسمیه جمله مبالغه
است تمام متن رغم انف رجل ذکرت عنده ولم یصل علی ثالث حسب رط
ه صلاح المومن رغم بکسر الغین المعجمه ای لصق بالرغام وهو بالفتح التراب وقال الهروی
رواه ابن الاعرابی بفتح الغین ومعناه ذل رغم نیست لغات خاک آلوده شدن
رغمه مثله یعنی در سنن ترمذی وصحیح ابن حبان ومسند بزار ومعجم کبیر طبرانی مرویست
از ابو هریره رض ودر بعضی حواشی این کتاب است که در اولین از ابن عباس رض
ودر آخرین از ابو هریره رض ودر بعضی دیگر در صحیح ابن حبان ومعجم کبیر طبرانی از مالک
ابن حویرث رض ودر معجم کبیر از ابن عباس وکعب بن عجره مرویست که رسول خدا
فرموده است خاک آلوده شد است یا خوار ذلیل یا ذلیل وخوار شده است یا خوار وذلیل زیرا که
خبریست واحتمال دعائیه است ای بینی مرد مسلمان که مذکور شده ام نزد او پس صلوة نه
گفته است بر من متن من ذکرت عنده فلیصل علی من طس ص ی فانه من صلی ۲۲۵
علی واحدة صلی الله علیه عشرا ای من ذکرت فلیصل علی ص یعنی در سنن
نسائی ومعجم اوسط طبرانی ومسند ابو یعلی موصلی وکتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی مرویست
از انس رض وروایه احمد وابن حبان والحاکم وصححه که رسول خدا فرموده است کسی که ذکر کرده
شوم نزد او پس باید که صلوة فرستد بر من قوله فانه یعنی در کتاب عمل الیوم واللیله ابن سنی
مرویست از انس رض این زیادت نیز وروایه الحاکم الضیاء ای زیرا که تحقیق شان اینست
که کسی صلوة فرستد بر من یکبار صلوة از مغفرت فرستد خدا بر آن کس به دالطه ده بار پس

ذکر صلوة بران مشکلست و محتمل که صلوة بمعنی تعظیم باشد و قیل ده بار صلوة خدا اصل
جزای الصلوة یکبار اکمل است با ملاحظهٔ تضعیف ثواب آن قوله من ذکرنی یعنی در مسند
ابو یعلی موصلی مرویست از انس رض که رسول خدا فرمودست کسی که ذکر کند مرا پس باید که
صلوة فرستد بر من ظاهر آنست که امر برای وجوبست لیکن حمل در تمام است یعنی اصل
در یک مجلس مانند سجدهٔ تلاوت متن ان لله ملائکة سیاحین یبلغونی الی
عن امتی السلام ش حصن ش یعنی رفتن از جای بجای یبلغونی از تبلیغ است یا از
ابلاغ و در قول حق تعالی ابلغکم رسالات ربی بهر دو وجه قرائت واقع شده بر نون که نون
جمع را ساکن کرده اند و در نون وقایه ادغام کرده اند و در نسخه ایست بتخفیف نون بسبب
حذف یکی از دو نون اول یا دوم و در قول حق تعالی اتحاجونی فی الله شنیده ام بتخفیف
نون قرائت است توضیح سیاحین یعنی در سنن نسائی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم مرویست
از ابن مسعود رض و در نسخه ایست از ابو مسعود رض که رسول خدا فرمودست بتحقیق خدا را
جماعه ایست از ملائکه متوجه که سیر کنندگان اند بسیار در مجالس علم و عمل و غیره که برسانند الخ
بسوی من از امت من سلام را از نجا مستفاد میشود که اکتفا بسلام بر خیر الانام مکروه نیست
و کذا است اکتفا بصلوة بر خلاف مذهب امام نووی و تابعان او و در قول حق تعالی
دلالتی نیست بر کراهیت اکتفا بیکی زیرا که واو عطف برای مطلق جمع است که شامل است
تفریق را نیز پس امت مامورست به فعلیین اگر فعل صلوة مرة و فعل تسلیم اخری بعمل آرند
از عهدهٔ تکلیف در دنیا و آخرت بر آیند آری جمع میان صلوة و تسلیم افضل است و اکمل
متن انی لقیت جبرئیل فبشرنی فقال ان ربک یقول من صلی علیک صلیت علیه و من
سلم علیک سلمت علیه فسجدت لله شکرا ش یعنی در صحیح مستدرک و مسند امام احمد
مرویست از عبد الرحمن ابن عوف رض که رسول خدا فرمودست بتحقیق ملاقی شدم جبرئیل را امر پس

بقارن

بشارت داد مرا جبرئیل و گفت بتحقیق پروردگار تو میفرماید که هر که صلوة
بفرستد بر تو بفرستم من بر او ده بار رحمت نمودار یا روایتیست کذا
فی شرح مولانا علی قاری و هر که سلام گوید بر تو یکبار سلام گویم من بر او ده
بار پس سجده کردم ای بعد از شنیدن این بشارت سجده کردم مر خدا را برای ادای شکر
این انعام که یک صلوة و سلام از خدا و کذا از رسول خدا ازان ده صلوة و سلام
موجب دخول است در دار السلام و مقتضی مرتبت صاحبان سلام است بحسن سلام
و حسن اختتام متن یا رسول الله جعلت لک صلوتی کلها قال اذا یکفی همک و یغفر
ذنبک الحدیث ش اوو در نسخه ایست قلت یا رسول الله یعنی در سنن ترمذی
و صحیح مستدرک حاکم و مسند امام احمد مرویست از ابی بن کعب رض که گفته است
ای رسول خدا جعلت و در نسخه ایست انی جعلت گردانیده ام مخصوص و در نسخه ایست
اجعل برای صلوة تو جمیع زمان دعای خود را که برای نفس خود معین نموده ام رسول خدا
اذا منونست یکفی مجهول غایبست محل بر فع قایم است مقام فاعل و مناسب
رفع ذنبک ای دفع نمودی کرده شود حرف کند جمیع زمان دعای خود را بسوی صلوة من کفایت
کرده شود هم و قصد ترا که بسوی امور دارین است ای داده شود جمیع مقاصد
دینی و دنیوی ترا برین تقدیر کفایت متعدیست بسوی یک مفعول علی ما نقیم منی
الناج که گفته کفی کراتبی ای حسبک و ملایم مقابل خود است ای یغفر ذنبک و در بسیاری
از نسخ یکفی بصیغهٔ مجهول مخاطبست لهذا زعوا را از شراح مصابیح گفته است که
کفی متعدیست بسوی دو مفعول که مفعول اول ضمیر مخاطبست قایم مقام فاعل
و همک منصوبست مفعول دوم است علی ما نقله من التقدم که گفته کفی زاتبی کفایه
ای کفایت کرده شود ترا قصد تو که بسوی مطالب دینی و دنیوی است قوله و نحو منصوبست

۲۲۶

والسلام علیه صلی الله علیه وسلم تقدم مصنف می‌گوید و کیف الصلوة لفظ کیف بفتح فا
حال است و لفظ الصلوة برفع است که مبتدا است و تقدم خبر اوست و در نسخه کیف
برفع است والصلوة بجر و در نسخه آمده است و کیفیة الصلوة از کیفیت و سلام بر خیر الانام
علیه الصلوة والسلام مقدم شده است درین کتاب و صلوة بعد از تشهد پس احتیاج
اعادهٔ آن کیفیت اینجا نیست متن قال علی رضی الله عنه کل دعاء محجوب
حتی یصلی علی محمد صلی الله علیه وآل محمد طس یعنی در معجم اوسط طبرانی مرویست که
گفته است علی مرتضی رض و چون از عبارت ظاهر است که موقوفست احتیاج
بسوی رمز مو که اشارتست و چون مثل این کلام از فکر نمیتوان گفت در حکم مرفوع
است و کذا اتوا دعنی عمر قوله کل دعاء ای هر دعا از هر داعی محجوب است و ممنوع از
کمال وصول از حجاب قبول حتی یصلی بصیغه مجهول است و در نسخه آمده است معلوم غائب
و در نسخه آمده است مخاطب علی محمد و در نسخه آمده است علی النبی محمد ای تا آنکه صلوة گفته
شود یا بگوید داعی یا بگوئی ای مخاطب بر نبی سید الانبیاء والمرسلین محمد صلی الله علیه
وسلم و بر آل و بر اهل بیت آن نبی پس لفظ آل محمد معطوفست بر محمد و عطف عام
معترض شده محتمل که عطف آل بر ضمیر مجرور در علیه باشد بلا اعادهٔ جار بر مذهب بعض
متن و عن عمر رض ان الدعاء موقوف بین السماء والارض لا یصعد منه
شئ حتی تصلی علی نبیک ت یعنی در سنن ترمذی مرویست از طریق ابو قره
اسدی از سعید بن مسیب از حضرت عمر رض و روی الحسن بن عرفه عن ابی قره
در صحیح وقف و سعید از کبار تابعین است و مراد حکمی است که حضرت عمر گفته است
تحقیق دعا موقوفست میان آسمان و زمین لا یصعد بفتح یا و عین است و در
نسخه آمده است بضم یا از مرتفع نشود و بالا رفع کرده نشود از دعا که با انواع مطالب است

جز

جز از مطلبی از مطالب تا آنکه صلوة گوئی تو بر نبی خود و اگر قایل رسول خدا باشد
پس قوله علی نبیک از قبیل وضع مظهر است موضع مضمر برای تنبیه برین که منشا رد همین
وصف نبوت است و عدول از وصف رسالت با آنکه اخص است بسوی وصف نبوة
برای … مبالغه است و دلالت برین که چون استحقاق صلوة بوصف نبوت
دارد پس بوصف رسالت بطریق اولی است و محتمل که جهت نبوت چون مخصص است
بتوجه بسوی حضرت حق تعالی اعلی است از جهت رسالت که درین توجه است بسوی
خلق و رتبه … که همین نکته است در قول حق تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما متن وقال الشیخ ابو سلیمان الدارانی
رحمه الله اذا سألت الله حاجة فابدأ بالصلوة علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم ادع
بما شئت ثم اختم بالصلوة علیه صلی الله علیه وسلم فان الله سبحانه بکرمه یقبل الصلوتین
وهو اکرم من ان یدع ما بینهما والدارانی ای منسوبست بسوی داریا که بفتح دال …
نام قریه است در شام بر خلاف قیاس علی ما ذکره صاحب القاموس مصنف میگوید
گفته است شیخ ابو سلیمان دارانی که از اولیای کبار از اهل شام است بعد … عام
دفع کار اراده کنی که بخواهی این که طلب کنی از خدای تعالی حاجتی و مطلبی پس ابتدا کن
طلب یا مطلوب خود را بصلوة بر نبی صلی الله علیه وسلم پس بعد دعا کن و بخواه چیزی
که میخواهی پس ختم کن دعای خود را بصلوة بر نبی علیه الصلوة والسلام زیرا که تحقیق
خدای تعالی بکرم و فضل خود قبول فرماید البته صلوتین را ای صلوة ابتدا و صلوة خاتمه
را برای اکرام و تکریم نبی محبوب خود و خدای تعالی کریم تر است از آن که بگذارد دعا ما بینهما
ای دعا و مطلب را که میان صلوتین است غیر مقبول و نا پذیرفته و در نسخه آمده است یدع
بینهما ای کلام را یا بگذارد حاجت را که واقع است میان صلوتین و قبول ننماید متن اللهم

صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك
على محمد وعلى ابراهيم انك حميد مجيد مصرع لبه از نزاع كلام شيخ ابو سليمان داراني قدس
سره آورده است صيغه صلوة را كه وارد است در كتب سته و اصح صلوات است كه وارد
شده است در باب صلوة تا دعا جان در ادل داخل دعا ها حاجت خود بخواهد همين صيغه
مواظبت دهد او مست نمايد تحقيق لفظ و توضيح معنى اين صيغه صلوة بعض ازين
مرقوم است متن اللهم صل عليه كما ذكره الذاكرون اللهم صل عليه كلما غفل
عن ذكره الغافلون وسلم تسليما كثيرا مصرع بعد از ايراد اصح صيغ صلوات صيغه صلوة
آورده كه دال است بر مطلب دوام و استمرار صلوة و سلام بر نبى عليه الصلوة والسلام
زيرا كه هيچ زمانى و مكانى خالى از ذاكرى و غافلى از نبى خدا نيست ارسلم عليه كلما ذكره
الذاكرون وكلما غفل عن ذكره الغافلون قوله تسليما كثيرا ايمائيست بسوى آنكه تنوين در قول
حق تعالى وسلموا تسليما براى تكثير است كه مفيد تعظيم است و مصرع در مغنى خود نيز براى
حصول مطلب خود باين هر دو صيغه ابتدا كرده است متن اللهم بحقه عندك ارفع عن
الخلق ما نزل بهم ولا تسلط عليهم من لا يرحمهم فقد حل بهم ما لا يرفعه غيرك ولا يدفعه
سواك اللهم فرج عنا يا كريم يا ارحم الراحمين مصرع مسكو يد بار خدايا بحق و استحقاق
جاه و منزلت رسول خدا كه ثابت است در مقام قرب تو دور كن از عموم ذريه خلق كه
اهل اسلام اند على العموم و در بلده شام على الخصوص بلاى عام كه نازل شده است
بايشان و مسلط مگردان بر ايشان ظالمى را كه رحم و مهربانى نكند بر ايشان زيرا كه تحقيق فرود آمده است
بايشان بلائى كه بر نميدارد آن را غير تو و دفع نميكند آن را از ايشان غير تو بار خدايا زايل كن
سختى و اندوه را از ما مومنان يا اكرم الاكرمين و ارحم الراحمين بحرمت
نبيك الكريم و رسولك الرحيم واختم لنا بالخير وادفع عنا شر الغير اللهم سلط الظلمين

على الظالمين

على الظالمين واخرجنا من بينهم سالمين غانمين سبحان ربك رب العزة عما يصفون و
سلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين تمت قال مولف الشيخ الاجل وحيد
الطبقة العليا ووارث علوم الانبيا رضى المحدثين وحيد العصر شرقا وغربا فريد الدهر
برا وبحرا الذى نال فى الآفاق حظا وافرا من الاشتهار باشتهار الشمس فى النهار
صاحب الانفاس القدسية والكمالات الانسية والاخلاق السنية
السنية والملكات الملكية مولانا شمس الدين محمد بن محمد بن الجزرى افاض الله
بركاته على العالمين عموما وعلى احبائه خصوصا رحل نفلس كوچ كردن از باب فتح
والتى ارحل كذلك رحيل كوچ رحله نفيس مقصد يقال انتم رحلتى اى الذى ارتحل
اليهم اجلة جمع جليل از قال مولفه تا قال كاتبه از كلام بعضى شاگردان مولف است
عليه رحمة گفته است مولف اين كتاب كه شيخ است اعظم و بسوى آن شيخ كوچ
كنند براى تعليم علوم دينى علماى عظام يا عظام از علماى وارث علوم انبياست
از علم كتاب و سنت و فقه يا احكام ملة و خاتم محدثان است كه بعد ازين شيخ مثل او
نيامد يكتاى زمانه خود است در بلاد شرقى و بلاد غربى و يكتاى وقت خود است فرد يكتا
در شهرها آنكه شيخ است كه يافته است در اطراف آفاق فى عالم حظى و نصيبى فراوان
از اشتهار مانند اشتهار آفتاب در نيم روز در حق كمال ظهور و استعلا و صاحب انفاس
قدسى است در حالت تقرير و صاحب كمالات انسى است در وقت تحرير و صاحب
اخلاق عليه رضيه است كه منسوب است بسوى سنت از وراثت و روايت و صاحب
ملكات ستار حالات را است يا طبعى است كه منتهايه است آن ملكات يا حوال
ملائكه علوى سيد ما و مخدوم ما شمس الدين محمد است كه پسر محمد است جزرى
است منسوب است بسوى جزيره عرب بر بزد و برساند خداى تعالى بركات اقوال او

داعمال و احوال آن شیخ را بر اهل عالم علی العموم و بر اصحاب این احبار و اعلام علی الخصوص
و در نسخه ایست بخط مولف علیه الرحمه این متن قال کاتبه محمد بن محمد بن محمد الجزری
لطف الله تعالی به فرغت به داخل بیده و نوشته شده فرغت من ترصیف هذا الحصن
الحصین من کلام سید المرسلین یوم الاحد بعد الظهر الثانی و العشرین من ذی الحجة
الحرام سنة احدی و تسعین و سبعمائة بمدرستی التی انشاتها راس عقبة الکتان
داخل دمشق المحروسة حماها الله عن الآفات و سایر بلاد المسلمین و هذا و جمیع ابواب
دمشق مغلقة بل مسدودة بالاحجار و المقاتلون یستغیثون علی الاسوار و الناس
فی جهد و تعب عظیم من المحاصرة المیاه مقطوعة و الایادی الی الله تعالی
بالتضرع مرفوعة و قد احرق ظواهر البلد و نهب اکثره و کل اعوذ بخالقه علی نفسه
و ماله و اهله و جل من ذنوبه و سوء اعماله و قد تحصن بالقدر علیه بجعله هذا الحصن
و توکلت علی الله و هو حسبی و نعم الوکیل و قد اخرجت اولادی ابا الفتح محمدا و ابا
بکر احمد و ابا القاسم علیا و ابا الخیر محمدا و فاطمة و عائشة و سلمی و خدیجة و رواته
عنی مع ما یجوز لی روایته و کذا اجزت اهل عصری و الحمد لله اولا و آخرا و باطنا
و ظاهرا و صلوته علی سید الخلق و اشرفهم محمد و آله و صحبه و سلامه علیه و علیهم
تحقیق لفظ رصف سنگ بر هم نهادن در بنا از باب نصر علی رصیف بمعنی
الرصافة ای المحکم و در نسخه ایست تصنیف کتان بفتح و تشدید معروف و فی القاموس
نبات معروف لزرع الحبوب و البرد و الیبوسة و لا یفرق بالبدن و عقبه دمشق بکسر دال
و فتح میم و بکسر میم نیز مغلقة از تغلیق ست جدا بضم و فتح جیم ست حجار بکسر
حاء حمرة الایادی و در نسخه ایست الایدی و ماله و اهله و در نسخه ایست اهله
و ماله و در نسخه مالة بهمزه ست و جل کلکتف تحصن جستن صادق است تا بقدر

علی

علی بصیغه مجهول است و معلوم توضیح معنی گفته است کاتب کتاب حصن
حصین که محمد ابن محمد جزری است مهربانی کند خدای تعالی بادو در غربت و مسافرت
ادو بگیرد دست او در سختی و محنت او اینجایی است لیکن اگر او تالیف این
کتاب وقت غربت و شدت بوده است قوله فرغت مقوله قال است که فارغ
شده ام از تحریر و استواری یا از تالیف کتاب حصن حصین از کلام سید المرسلین
روز یکشنبه بعد از وقت ظهر که این روز بیست و دوم است ماه ذی الحجه حرام است
از محترم است یا حرام است قتال در آن ماه که از اشهر حرم اربعه است و تسمیه
ماه بذی الحجه بجهت آنست که درین ماه قصد بیت الله است برای عبادت
در سال هفتصد و نود و یکم از هجرت نبوی در مدرسه خود که بنا کرده ام و بنا
آن مدرسه را بجای اعلای اصلی سقف و بنای آن برمی کرده باشد بر سر عقبه کتان
نام موضعیست که پارچه کتان در آن می شود و واقع است آن موضع داخل دمشق
محروسه ای محفوظه از انواع حوادث و الآن همین دمشق است که شام اکثر شهرها
دارد نگاه دارد آن دمشق را خدای تعالی از آفات دینی و دنیوی و نگاه
دارد جمیع شهرها و قیل باقی شهرهای مسلمانان را قوله هذا ای حضرت هذا اعلم
بها او هذا التصنیف ختم و حال آنکه دروازهای قلعه دمشق بسته شده است بلکه
استوار کرده شده است آن دروازهای را البتک ناکار بدیوار سنگهای نزدیک
آن دروازهای برای مزید تقویت و استحکام و اصناف خلق فریاد رسی
خواستند از خدای تعالی بر بالای جانب از جوانب آن قلعه و مردم در مشقت
و محنت عظیم اند از جهت محاصره و آبهای شام ممنوع است ازین جهت
آن قلعه مردم در مشقت و محنت که در میان شام بر بند و دستهای خلق خدا

بسوی خدای تعالی به تضرع ندارد بر دو انشده شده است و حال آنکه تحقیق سوخته
شده است اطراف و نواحی شام از خانها و در جهاد غارت کرده شده است
اموال آن اطراف و نواحی هر یک ترسنده است بر نفس خود مانند ترس
روز قیامت و بر مال خود که مدار قوت بران است و بر اهل و عیال خود و بر
عاقبت و مآل کار خود که موجب این قسم است احوال شدیده انو قوله وقد
تحصن ای رجال آنکه تحقیق مستحکم بود شام با قصار حصین که مقدور نیست از استحکام
کذا قاله مولانا علی قاری رحمه الله تحقیق پناه گرفته بود هر یک بحرزی که قادر بود
بران از آیات و ادعیه پس گردانیدم این تالیف خود را که مسمی است بحصن
حصین حصن خود ای حافظ و وقایه خود نهایت خود و شدائد که سست و ضعیف
در جمیع کارها من دنیه که کمینه است که کار ربا و بابی هرسر دلسی خدای تعالی از دل
دشمن نجات بخشید الحمد لله که در دماه هاه این کتاب مرقوم ست و تحقیق
اجازت کردم و اجازت کردم فرزندان خود را که چهار اند است ابو الفتح
محمد ابو بکر احمد و در نسخه الیت محمد بدل لفظ احمد ابو القاسم علی ابو الخیر محمد
و چهار دختر فاطمه و عائشه و سلمی و خدیجه که روایت کنند کتاب حصن حصین
را از من با جمیع تصنیفات خود که مرو است و از روایت آن جمیع در علم قرائت
و علم حدیث و کذا اجازت گردانیدم فضلای زمان خود را و جمیع حاضران را
اولا ای در اول و آخر در باطن و ظاهر و صلوة و رحمت خدا نازل باد بر سواء
خلق و شریف ترخلق که نام او گشتی محمد است و بر آل محمد و سلام خدا نازل باد بر
سید و اشرف مخلوقات که نام محترم او محمد است و در بعضی نسخ است فی
بحمد الله کثیرا المقدار غایة فی الاختصار جامعا للصحیح من الاخبار ... المولف

منه

منه فی الاختصار لانه جمع الاذکار النبویه و الحدیث المصطفویه و الخبر الا...
و الاحوال الخیری لو کتب بالذهب لکان من حقه ان یکتب بدل سواد
اللاحراق لاستحق تمام شد الدعا و الصلوة علی رسول الله و الشکر لله که
بعون عنایت های غایت ربانی در عین غلبه ضعف جسمانی توفیق رفیق
شد که شرحی وارد در تحقیق معانی و توضیح مقاصد احادیث صحیحه کتاب
حصن حصین رکاوه در تلخیص و تبیین رموز هست و هیچ کتاب که متخرج است
آن احادیث صحیحه کتب سابق کتب تعیین راویان آن احادیث
عنه الاحکام فی خانه دل منحوات میکر نشست و این کتاب را بمقتضای اشارت
کلام مصرح که در مقدمه است تا باب ساختم و فهرستی مناسب نوشتم تا طالب
معنی هر حدیث نظر در عنوان بابها کرده مطلوب خود را باسانی دریابد و ابو
الفتح علی صاحب راه جامع مغفور ... داد که دل مولفه شرح ابواب متعلقه
کردم از کتاب متین حصن حصین موجز مختصر اندر در کتب حدیث
هیچ نیست رفرهاش به من ... صحت احادیثش حجت قطعی از
کتاب مبین دفع هر غم ز خواندنش ... تجربه کرده اند اهل یقین
رحمت از حق برای تالیفش تا ابد بر روان شمس الدین سال تاریخ شرح
پرسیدم از خود گفت ... از جوانان گفت فتح باید اگر
کردند حیلهای متین ها تو گفت گوی تاریخش بعد ازین بر فتح حصن حصین
شکر حق که عطای توفیقش دلم از حساب احدیست همین دل قوی تن ضعیف
پس نکو نیست از بهار کار رفیق ... کردم این شرح با قبول شوم
نزد شمع زبان ذرفم اللهم صل و سلم علیه لهذا نام این شرح فتح حصن

حصین نهادم ما مول از اخوان کرم و خلان عصر بند آنست کرده کلام فقیر
از تعصب تجنب نموده توجه بجانب انصاف فرمایند و بنوی اعتقاد حکم نمایند
و تا امکان اصلاح باشد سعی در افساد ننمایند اللهم اجعل سعینا مشکورا
و عملنا مقبولا الحمد لله حمدا کثیرا اللهم صل وسلم علی سیدنا محمد و الصحابه من صلوة
دائمة بدوام ملک لعدد کمال معلوم لک کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره
الغافلون اللهم اجعل عملنا مقبولا کالکتب اللاتی الفوها لکلح المولد ذکر [illegible]
الکرام الاطهار و اصحابه الاخیار و تابعیه الابرار اجمعین الی یوم الدین [illegible]

الیوم سمیع ادرون و عبارت فهم [illegible]
و [illegible] نسخه و [illegible] و حم [illegible]
[illegible] مع و وبی منها اراد [illegible]
[illegible] من [illegible] و فیه [illegible] الله